هذا کتاب

مستطاب جلد سوم حیات القلوب و ثمار العیون

تالیف

مرحوم علامه مجلسی

رضوان الله

علیه

میکرو فیلم تهیه شد

۱۳۸۳/۶/۱۲

آستان قدس

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب حیوة القلوب (فارسی)

مصنف محمد باقر بن محمد تقی مجلسی

مؤلف

خطی نسخ ۲۵ سطر

چاپی

سال چاپ یا تحریر

عدد اوراق ۱۶۴

جزء کتب اخبار

شماره خصوصی

شماره عمومی ۱۳۴۱۴

شماره قبض

واقف عباس مجتهدی

تاریخ وقف آذر ماه ۱۳۲۲

طول ۳۰/۵ عرض ۲۰

شماره صفحات

۱۶۴

کتابخانه صابری هزار و سیصد و هفتاد و شش هجری قمری

رب یسر ولا تعسر سهل علینا یا رب العالمین

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

هذا کتاب حیات القلوب جلد سیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اوضح لنا مناهج الهدی بمفاتیح الکلم ومصابیح الظلم سید الوری محمد الذی بشر به الانبیاء جمیع الامم واهل بیته الاطهرین الذینهم معادن الکرم وسادات العرب والعجم وببقائهم تم نظام العالم صلوات الله علیه وعلیهم ما نهار اضاء ولیل اظلم و بعد این مجلد سیم است از کتاب حیوة القلوب تالیف خادم اخبار ائمه اطهار محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاخیار در بیان وجوب امام و منصوب بودن او از جانب ملک علام و عصمت او از گناهان کبیره و صغیره و اتصاف او بصفات کمالیه بغیر از نبوت و آیاتیکه در شان ائمه نازل گردیده و آن مشتمل است بر پنجاه و سه فصل و آن مشتمل است بر دو باب اول در بیان وجوب امام در هر عصر و آنکه هیچ عصر از امام خالی نمیشود و در وجوب طاعت او و آنکه هدایت نمییابند مردم مگر باو و لیکن میباید از گناهان معصوم باشد و از جانب خدا منصوص باشد و بیان بعضی از نصوص مجمل بر ایشان و برخی از فضایل ایشان و در آن چند فصل است اول در وجوب امام و آنکه هیچ زمان از امام خالی نمیباشد بدانکه خلافست میان امت در آنکه نصب امام واجبست بعد از انقراض زمان نبوت یا نه و بر تقدیر وجوب آیا بر حق تعالی واجبست یا بر امت بر هر تقدیر آیا وجوبش عقلیست که عقل حکم میکند بر وجوبش یا از دلایل سمعیه وجوبش واجب شده است پس طایفه علمای امامیه را اعتقاد آنست که نصب امام بر حق تعالی واجب است عقلا و سمعا و بعضی از معتزله اهل سنت و جمیع خوارج را اعتقاد آنست که نصب امام مطلقا نه عقلا و نه نقلا بر خدا و بر خلق واجب نیست و اشاعره و اصحاب حدیث اهل سنت و بعضی از معتزله قایلند که نصب امام بر خلق واجبست بدلیل سمعی نه عقلی و جمعی از معتزله را اعتقاد آنست که بر مردم نصب امام واجبست با امان از فتنه

نه با خوف

نه با خوف فتنه و بعضی بر عکس گفته اند و امام در لغت عرب بمعنی پیشوا و مقتدا است و در اصطلاح فرقه ناجیه در باب صلوات که امام میگویند مراد شخصی است که از جانب خدا بخلافت و نیابت حضرت رسالت پناه تعیین شده باشد گاهی هست که بر پیغمبر نیز امام اطلاق میکنند و از بعضی اخبار معتبره که انشاء الله تعالی بعد از این مذکور خواهد شد معلوم میشود که امامت بالاتر از مرتبه پیغمبریست چنانکه حق تعالی بعد النبوت بحضرت ابراهیم خطاب فرمود که انی جاعلک للناس اماما و بعضی از محققان گفته اند که امام و پیغمبر شخصی است که حاکم باشد بر خلق از جانب خدای تعالی بی واسطه آدمی نقل میکنند و امام بواسطه آدمی که آن پیغمبر است مترجم گوید که این تعریف نیز مشکل است زیرا که بسیاری از پیغمبران غیر اولو العزم متابع اولو العزم بودند و شریعت ایشان را بخلق میرسانیدند و احادیث بسیار خواهد آمد که ائمه ما صلوات الله علیهم بتوسط ملائکه و روح القدس استفاده علوم از خداوند حی قیوم مینمودند و فرق چند در میان نبی و امام مذکور است که بعد از این انشاء الله تعالی بیان خواهد شد و حق اینست که در کمالات و شرایط و صفات فرقی میان پیغمبر و امام نیست بغیر آنچه در اخبار مذکور خواهد شد و از برای تعظیم حضرت رسالت پناه و آنکه آنجناب فرموده خاتم انبیا باشد منع اطلاق اسم نبی و آنچه مرادف آنست بر آنحضرت میکنند و شیخ مفید ره در کتاب مسایل باین قایل شده و نسبت بفرقه ناجیه امامیه داده است و ظاهر است در امم سابقه بعد از وفات پیغمبری از انبیاء صاحب شریعت تا مبعوث گردیدن صاحب شریعت دیگر پیغمبران بسیار بودند که اوصیاء پیغمبر سابق و حافظ ملت و شریعت او بودند لهذا روایت شده است از حضرت پیغمبر که علمای امت من مانند پیغمبران بنی اسرائیلند و تفسیر علما در بعضی از روایات بائمه شده است و معلومست که هر فایده بر وجود رسول و نبی مرتب میشود بر وجود امام هم مرتب است از دفع فساد و حفظ شریعت و منع مردم از ظلم و جور و معاصی و اما وجوب نصب امام بر حق تعالی پس فرقه ناجیه امامیه را دلایل عقلیه بسیار است که در کتب مبسوط ایراد نموده اند مانند شافی سید اجل مرتضی و شرح و تلخیص شیخ طوسی قدس سره و ما با ایراد دو دلیل از آنها اکتفا مینماییم زیرا که موضوع این کتاب ایراد دلایل سمعیه است از قرآن مجید و اخبار متواتره از طریق خاصه و عامه دلیل اول آنست که لطف

دلیل اول

بر خدا تعالی واجبست زیرا که کردن آنچه نسبت به بنده کار اصلح است بر خدا لازم است از جهت آنکه عقل حاکمست بر آنکه افعال کریم لایزال مبنی بر حکمت و مصلحت است و هر کار اصلح و ارجح و انفع است مانع نداشته باشد ترک آن و بتدبیر بغیر اصلح با آنکه ترجیح مرجوحست از فاعل مختار اعنی کریم قبیح نیز هست عقلا و چون وجوب اصلح باشد باید که لطف نیز بر خدا واجب باشد زیرا که لطف عبارت از امریست که بسبب آن فعل مامور به و ترک منهی عنه بر مکلف آسان شود و بسبب آسانی فعل آن و ترک این او بعمل آید اما بشرط که بحد الجاء

آدم و بملائکه خطاب کرد که إنّی جاعلٌ فی الأرضِ خلیفةً یعنی و علّت خلیفه در زمین قرار دادن مخصوص زمان آدم نیست
بلکه متصل است تا روز قیامت و هیچ زمانی بدون خلیفه نباشد و وجه اول ظاهرتر است و بر هر تقدیر شاید تأویل
بطن آیه باشد و منافات با ظاهر آیه که مفسران گفته‌اند نداشته باشد والله اعلم و در بصایر از حضرت امام محمد باقر
روایت است در تأویل قول حق تعالی و ممّن خلقنا أمّةٌ یهدون بالحقّ و به یعدلون که ظاهر لفظش آنست که از جماعتی
که ما خلق کرده‌ایم گروهی هستند که هدایت میکنند مردم را بحق و بآن عدالت میکنند حضرت فرمود که مراد از این گروه
امامان بر حقند و تفسیر این آیه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی واما الخبر ابن بابویه در کتاب مجالس
و اکمال الدین از حضرت امام زین العابدین روایت کرده است که مائیم پیشوایان مسلمانان و حجتهای خدا بر عالمیان
و سادات و بزرگان مؤمنان و کشانندهٔ روسفیدان که دست و پاهای ایشان از نور وضو سفید و روشن خواهد بود
و مائیم مولا و آقای مؤمنان و مائیم باعث ایمنی اهل زمین از عذاب الهی چنانچه ستاره‌ها امان اهل آسمانند یعنی تا ما
در زمینیم قیامت برپا نمیشود و عذاب بر مردم نازل نمیشود و تا ستاره‌ها در آسمان هست ملائکه خوف قایم شدن
قیامت ندارند چون ما از زمین برطرف نمیشویم علامت برطرف شدن نظام زمین و مردن اهل آن نیست چون ستاره‌ها
از آسمان فرو ریزند علامت برطرف شدن آسمانها و متفرق شدن ملائکه است از آنجاها و خود فرمود که مائیم آنانکه ببرکت
ما خدا نگاه دارد آسمانها را از آنکه بر زمین فرود آید مگر باذن او که در قیامت باشد و ببرکت ما خدا نگاه میدارد زمین را
از آنکه برگردد باهلش و سرنگون شود و ببرکت ما خدا باران میفرستد و رحمت خود را پهن میکند و بسبب ما خدا برکتهای
زمین را بیرون میآورد و اگر امامی از ما بر روی زمین نباشد هر آینه فرو رود زمین با اهلش پس حضرت فرمود هرگز
خالی نبوده است زمین از روزی که خدا خلق کرده حضرت آدم را از حجتی که خدا را در زمین بوده باشد یا حجت ظاهر
مشهور یا حجت غایب مستور و خالی نمی‌باشد زمین تا روز قیامت از حجت خدا و اگر حجت خدا در زمین نباشد عبادت
کرده نخواهد شد خدا زیرا که طریق عبادت را او میآموزد و او مردم را بعبادت میفرماید راوی پرسید که چگونه
منتفع میشوند مردم از حجتی که غایب و پنهان باشد از ایشان فرمود که چنانچه شما منتفع میشوید از آفتابی که در
زیر ابر پنهان است مترجم گوید که از اینجا معلوم میشود که از امام غایب نیز فیض و برکات بخلق میرسد و اگر شبهه عامی شبهه
در میان خلق بهم رسد ایشان هدایت مینماید چونکه او را نشناسند و بسا باشد که غیبت او برای جمعی لطف باشد
که حق تعالی داند که اگر آنحضرت حاضر شود ایمان نخواهند آورد بلکه اکثر خلق چنین‌اند زیرا که در ظهور آنحضرت تکالیف
شدید خواهد بود در جهاد با اعادی دین و غیر آن و بسا باشد که دیدهای کور و روشن دلهای اخفش ایشان تاب انوار
و اسرار آنحضرت نیاورد چنانچه شب پره از نور آفتاب منتفع نمی‌گردد و بسیاری از سلاطین متکبران هستند که در
غیبت امام ایمان دارند و از ترس حضور او مینمایند و بالحضور آنحضرت که شریف و وضیع یا پادشاه و گدا باهم برابر گردد بسا باشند

که تاب

که تاب نیاورند و کافر شوند چنانچه بعضی از حضرت امیرالمؤمنین با غلامی که سه روز پیش آزاد شده بود عطا
برابر کردند و باعث کفر ایشان گردید و آن ضررها از ایشان بدین و اهل دین رسید و از برای لطف بودن وجود
امام در حال غیبت همین بس است که اعتقاد بوجود او و امامت او موجب حصول ثواب غیر متناهی برای ایشان
میگردد و سید مرتضی رضی در شافی و رسالهٔ غیبت و غیر او چند جواب فرموده‌اند از اعتراض بعدم انتفاع
اول مردم بامام غایب اول آنکه چون در هر وقت احتمال ظهور آنحضرت میدهند همین معنی باعث انزجار ایشان
دوم از بعضی قبایح میگردد پس فرق هست میان عدم امام و غیبت آن دوم آنکه حق تعالی لطف را بعمل آورده و مانع
از انتفاع مردم دشمنان آنحضرتند چنانچه حضرت رسول در مکه بود و کفار قریش مانع بودند از انتفاع
مردم از آنحضرت خصوصاً در این چند سال که آنحضرت در شعب ابی طالب با سایر بنی هاشم پنهان بودند و
کفار قریش مانع بودند از اینکه کسی بخدمت آنحضرت برسد و در آن ایام که در غار مخفی بود تا هنگام که بمدینه
سیم مشرف نزول اجلال فرمودند و هیچ یک از اینها منافی لطف در وجود نبی نبود سیم آنکه ممکن است که علت
غیبت امام جمعی بد و ستانش شود با آنکه حق تعالی داند که اگر امام ظاهر شود ایشان ایمان نخواهند آورد و این
باعث کفر ایشان گردد چهارم آنکه لازم نیست که انتفاع عام باشد ممکن است که جمعی آنحضرت را ببینند و از او
منتفع شوند چنانچه نقل میکنند که شهری هست که اولاد آنحضرت در آنجا میباشند و حضرت بآن شهر تشریف
میبرند و هرچند مردم آن جزیره آنحضرت را نمی‌بینند اما مسایل خود را از آنحضرت بواسطه یا بی‌واسطه جواب خود
میفرمایند و سید مرتضی بعد از ذکر بعضی از وجوه متقدمه فرموده است که انتفاع امت بامام تمام نمیشود
مگر بامری چند از جانب خدا که باید بعمل آورد و امری چند از جانب امام که باید حاصل شود و امری چند
از جهت ما که باید بعمل آوریم اما آنچه از جانب خداست آنست که امام را ایجاد نماید و متمکن گرداند او را از قیام بلوازم
امامت از علم و شرایط امامت و نص کردن بر امامت او و بر او لازم گرداند که قیام نماید بامور امت و امور دیگر
انجانب امام است آنست که قبول نماید آن تکلیف را و خود را قرار دهد که قیام بآن بنماید و اما آنچه راجع بامت
میشود آنست که متمکن گردانند امام را از تدبیر امور ایشان و رفع حایلها و مانعها از آن بکنند و اطاعت
و انقیاد او بنمایند و آنچه او تدبیر مینماید بعمل آورند پس آنچه راجع بخدا میشود اصل است در این باب باید بعمل
آید پس آنچه تعلق بامام دارد متفرع بر آن میگردد و آنچه تعلق بامت دارد بر هر دو متفرع میگردد پس تا بعمل
نیاید آنچه تعلق بخدا و امام دارد بامت چیزی لازم نمیشود و بعد از آن که آنها متحقق شود از خدا و امام و اگر
مانع از جانب امت بهم رسد و باعث غیبت امام گردد ضرر بلطف الهی نمیرساند و آنچه بر خدا و امام لازم است
بعمل آورند و تقصیر از جانب امت خواهد بود و تفصیل این بحث در غیبت مذکور خواهد شد و کلینی و ابن بابویه

[قضیه هشام ابن سالم با عمرو بن عبید البصری]

ودیگران بسند معتبر روایت کرده اند که حضرت صادق از هشام بن سالم که از فضلاء اصحاب آنحضرت بود پرسیدند
که چه کردی با عمرو بن عبید بصری که از علمای صوفیه اهل سنت بود و چگونه از او سوال کردی هشام گفت فدای
تو شوم ای فرزند رسول خدا من از شما شرم میکنم و زبان من در خدمت شما کار نمیکند که سخن بگویم حضرت فرمود
هر گاه ما شما را امر میکنیم میباید که اطاعت کنید هشام گفت که بمن خبر رسید دعوای فضیلت عمرو و نشستن او در
مسجد بصره و افاده کردن او بر من دشوار آمد پس روانه شدم در روز جمعه داخل بصره شدم و بمسجد بصره در آمدم
و حلقه بزرگی دیدم که بر دور عمرو در آمده بودند و او یکجامه سیاه از پشم بر کمر بسته و یکجامه دیگر چنین ردا کرده
بود و مردم از و سوالها میکردند پس راه گشودم و در میان حلقه داخل شدم و در آخر همه بدو زانو نشستم پس گفتم
ای عالم من مرد غریبم و مسئله دارم رخصت میدهی که سوال کنم گفت بلی گفتم آیا چشم داری گفت ای فرزند این چه سوال است
گفتم سوال من چنین است گفت ای فرزند سوال کن هر چند سوال احمقانه است گفتم چشم داری گفت بلی گفتم با چه
میکنی گفت رنگها و شخصها را میبینم گفتم آیا بینی داری گفت بلی گفتم با چه کار میکنی گفت بوها استشمام میکنم
گفتم آیا دهان داری گفت بلی گفتم با چه کار کنی گفت مزه چیزها را بآن مییابم گفتم آیا زبان داری گفت بلی گفتم
با چه میکنی گفت بآن سخن میگویم گفتم آیا گوش داری گفت آری گفتم چه کار تو میاید گفت صداها را بآن میشنوم
گفتم آیا دست داری گفت بلی گفتم چه کار تو میاید گفت چیزها را فرو میگیرم گفتم آیا دل داری گفت بلی گفتم چه کار تو
میاید گفت بآن تمیز میکنم آنچه را بر این جوارح و اعضا وارد میشود گفتم آن جوارح بی نیاز نبودند و از دل مستغنی نبودند [نیستند]
گفت نه مستغنی از دل نیستند گفتم چه سبب از دل مستغنی نیستند و حال آنکه همه صحیح و سالم اند گفت ای فرزند
وقتیکه این اعضا شک میکنند در چیزیکه بوییده اند یا دیده اند یا چشیده اند یا شنیده اند یا لمس کرده اند بر میگردانند
بدل پس آن یقین را لازم میکند و شک را باطل میکند گفتم پس خدا دل را برای این بپا داشته است برای آنکه شک جوارح را
برطرف کند پس البته دل باید سبب دفع حیرات از آن و اگر دل نباشد ادراکات جوارح مستقیم نمیگردد گفت بلی پس گفتم
ای ابو مروان خداوند عالمیان اعضا و جوارح ترا نگذاشته است بی امامی و پیشوائی که آنچه حق است برای ایشان بیان
کند و شک از ایشان زایل کند و جمیع خلایق را در حیرت و شک و اختلاف گذاشته است و امامی و مقتدائی از برای
ایشان نصب نکرده است که در حیرت و شک خود باو رجوع کنند که ایشان را براه مستقیم بدارد و شک را از ایشان بردارد
چون این را گفتم ساکت شد و هیچ جواب نگفت پس بجانب من التفات نمود و گفت تو هشام نیستی گفتم نه گفت با هم
نشینی کرده گفتم نه گفت از مردم کجائی گفتم از اهل کوفه ام گفت البته تو هشامی پس برخواست و مرا در بر گرفت و در جای
خود نشانید و حرف دیگر نزد من نگفت تا من برخواستم پس چون این قصه را نقل کردم حضرت صادق خندید و فرمود
ای هشام این را که آموخته بودی گفتم ای فرزند رسول خدا چنین بر زبانم جاری شد و بروایت دیگر از شما اخذ کرده بودم

اجزاء

[سنی انجنب ... خبر صغیر]

اجزاء آنرا و باید که دیگری تألیف کردم حضرت فرمود بخدا سوگند که این مضمون در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است
مترجم گوید که انسان عالم صغیر است و نمونه عالم کبیر است چنانچه حضرت امیر (ع) فرموده است که أتحسب أنك جرم
صغیر وفيك انطوى العالم الأكبر یعنی گمان میکنی که تو جسم کوچکی و در تو منطوی و پنهان گردیده است عالم بزرگتر
چنانچه استخوانها بمنزله کوهها اند در زمین و گوشت بمنزله خاک و رگهای کوچک و بزرگ بمنزله نهرهای
کوچک و بزرگ و سر که اکثر قوی و مشاعر در آنست بمنزله آسمانها است که محل کواکب نیره است
و اشعه آنها بر زمین میتابد و بخارات که از معده متصاعد میشود و بدماغ میرسد و سرد میشود و از چشم
و دماغ متقاطر میگردد و بمنزله باران است و ایضا قوای دماغیه بتوسط نخاع بجمیع بدن میرسد چنانچه اشعه
کواکب بزمین تأثیر میکند و چنانچه در زمین امراء و وزراء و سلاطین حکام هستند در بدن نیز هست بعضی از قوا
خادم بعضی دیگرند و پادشاه کل نفس ناطقه است که تعبیر از آن بقلب میکنند باعتبار آنکه اول تعلق بروح حیوانی
میگیرد و از آن بقلب منبعث میشود و چنانچه معموره دنیا در جانب شمال است دل که معموره بدن است در جانب
شمال است و چنانچه ملوک و وزراء باشند که ارزاق رعایا قسمت میکنند قلب نیز آنچه در کبد طبخ مینماید بجمیع بدن
منقسم میشود و چنانچه از برای زمین نصیبی از فضلات مقرر شده که بدریا منتهی شود در بدن انسان نیز مقرر [برای]
شده و استقصای این مطلب بسط عظیمی میخواهد که مناسب این کتاب نیست و کلینی و شیخ طبرسی روایت کرده اند
[قضیه شامی هشام ابن الحکم]
از یونس بن یعقوب که مردی از اهل شام بخدمت حضرت صادق (ع) آمد و گفت من مردی هستم از اهل علم کلام و علم
فقه و علم فرایض میراث و آمده ام با اصحاب تو مناظره و بحث بکنم حضرت فرمود که کلام تو از کلام رسول الله است یا از
پیش خود میگویی گفت از کلام آنحضرت و بعضی را از پیش خود میگویم پس حضرت فرمود که پس تو شریک حضرت
رسول هستی گفت نه گفت پس وحی را از خدا شنیده که ترا خبر داده است باحکام خود گفت نه فرمود که پس اطاعت
تو واجب است چنانکه اطاعت رسول خدا واجبست گفت نه یونس گفت پس حضرت بجانب من ملتفت شده فرمود [عنه]
که ای یونس این مرد پیش از آنکه سخن بگوید کلام خود را باطل کرد زیرا که کسیکه وحی الهی باو نرسد خدا او را واجب الاطاعه
نکرده باشد سخن گفتن او در امور دین باطل خواهد بود پس هشام بن الحکم که از متکلمان اصحاب آنحضرت در نهایت
فضل و علم و فطانت بود در آنوقت تازه خطش دمیده بود داخل مجلس شد حضرت او را تعظیم کرد و بجا داد و فرمود
که تو یاری کننده مائی بدل و زبان و دست پس بعد از آنکه جمعی از اصحاب آنحضرت با او سخن گفتند و بر او غالب
شدند حضرت بشامی فرمود که با این پسر مناظره کن یعنی بهشام پس شامی گفت یا هشام با من گفتگو کن در باب
امامت این مرد هشام از این سخن بی ادبانه در غضب شد گفت ای مرد آیا خدا نسبت بمردم مهربانتر است یا مردم
نسبت بخود گفت خدا گفت چه کرده است نسبت بمردم گفت از برای ایشان حجتی و راهنمائی اقامت کرده است که پراکنده نشوند

واختلاف در میان ایشان بهم نرسد و امور ایشان را منتظم گرداند و خبر دهد ایشان را بفرایض پروردگار ایشان هشام
گفت آن مرد کیست گفت رسول خدا هشام گفت پس بعد از رسول خدا که بود گفت خدا و سنت رسول خدا هشام
گفت آیا کتاب خدا و سنت بما نفعی بخشیده است امروز در آنکه اختلاف را از ما برطرف کند گفت بلی گفت چرا ما
و تو اختلاف داریم و از جهت این اختلاف تو از شام بسوی ما آمده که مناظره کنی پس شامی ساکت شد و جواب نتوانست
بگوید پس حضرت بشامی فرمود چرا سخن نمیگوئی شامی گفت اگر بگویم اختلاف نداریم دروغ گفته ام و اگر گویم
که کتاب و سنت بعد از رجوع بآنها رفع اختلاف ما میکند غلط گفته ام زیرا که احتمال وجوه بسیار دارد و هر کس
آنها را موافق مطلب خود عمل کند و اگر گویم که اختلاف داریم و هر دو بر حقیم پس کتاب و سنت بما نفعی نبخشد اما من
نیز میتوانم همین سخن را باو برگردانم حضرت فرمود برگردان تا جوابش بشنوی شامی گفت خدا مهربانتر است بمردم یا
مردم نسبت بخود مهربانتر اند هشام گفت خدا مهربانتر است شامی گفت آیا کسی را بر پا داشته است که اختلاف ایشان
برطرف کند و امور ایشان را باصلاح آورد و حق و باطل را برای ایشان تمیز دهد هشام گفت در زمان حضرت رسول را
میگوئی یا امروز را شامی گفت در زمان حضرت رسول خود آنحضرت بود امروز بگو کیست هشام گفت این بزرگوار است
که اینجا نشسته است و از اطراف عالم بار می بندند و بسوی او میآیند و ما را خبر میدهد باخبار آسمانی میراثی که از پدر
و جد خود دارد شامی گفت از کجا این بر من معلوم تواند شد هشام گفت بپرس از او آنچه خواهی شامی گفت عذر مرا
قطع کردی اکنون بر منست که سؤال کنم حضرت فرمود که ای شامی ترا خبر دهم که سفر تو چگونه بوده و در راه بر تو
چه واقع شده است چون حضرت همه را خبر داد گفت راست میگوئی الحال بتو ایمان آوردم و مسلمان شدم حضرت
فرمود که بلکه الحال ایمان آوردی و پیشتر چون کلمتین میگفتی مسلمان بودی و اسلام پیش از ایمان بهم میرسد و احکام دین
و دنیا از میراث و نکاح و غیر آن بر اسلام مترتب میشود و ثواب آخرت بر ایمان مترتب میشود تا اعتقاد بامامت ائمه
نکنند مستحق بهشت نمیشوند شامی گفت راست گفتی من در این ساعت گواهی میدهم که تو وصی اوصیائی و کلینی
و ابن بابویه و کشی بسندهای معتبر روایت کرده اند از منصور بن حازم که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که خدا
جلیل تر و بزرگوار تر است از آنکه او را بخلق بشناسند بلکه خلق را بخدا میشناسند حضرت فرمود که راست گفتی
گفتم هر کس که بداند او را پروردگاری هست باید بداند که آن پروردگار را خوشنودی و غضبی هست بعضی از
اعمال باعث خوشنودی او میگردد و بعضی باعث غضب و سخط او و باید بداند که خوشنودی و غضب او را نمیتواند
دانست مگر بوحی یا رسولی پس کسی که وحی باو نرسد باید که طلب کند پیغمبران را پس هرگاه ایشان را ملاقات کند
میداند که ایشان حجت خدایند بمعجزات و علومی که خدا بایشان داده است و آنکه اطاعت ایشان واجبست و گفتم
بسنیان که رسول خدا حجت خدا بود بر خلق گفتند بلی گفتم وقتیکه از دنیا رفت که بود حجت خدا گفتند قرآن پس

نظر

نظر کردم در قرآن دیدم که مخاصمه بقرآن سنیان و جبریان و زندیقی که اعتقاد بقرآن ندارد تا آنکه همه غالب میشوند
بر مردم بحجت خود پس دانستم که قرآن حجت نتواند بود مگر بکسیکه تفسیر کننده قرآن باشد و معانی همه آنها را
داند و آنچه گوید حقست آن را ظاهر تواند کرد پس گفتم بسنیان که کیست تفسیر کننده و حافظ قرآن گفتند ابن مسعود
میدانست و عمر میدانست و حذیفه میدانست گفتم همه را میدانستند گفتند نه بعضی را میدانستند پس نیافتم کسی را
که معنی کل قرآن را داند بغیر از علی بن ابی طالب ع و هرگاه چیزی میان جماعتی باشد و هر یک از ایشان گویند که ما همه
آن را میدانیم و یکی گوید که من میدانم و براستی بیان کند علی بن ابی طالب ع است پس گواهی میدهم که او قیم و حافظ
و مفسر قرآنست و اطاعت او بر خلق واجبست و حجت بوده است بر مردم بعد از حضرت رسول ص و آنچه در تفسیر
قرآن و استنباط احکام الله بگوید حقست حضرت فرمود که خدا رحمت کند ترا منصور گفت برخواستم و سر مبارک
آنحضرت را بوسیدم و گفتم علی بن ابی طالب ع از دنیا نرفت تا حجتی بعد از خود گذاشت چنانچه رسول خدا بعد از
خود حجتی گذاشت و حجت بعد از او امام حسن ع بود و گواهی میدهم بر امام حسن ع که حجت خدا بود و اطاعتش بر خلق
واجب بود باز حضرت فرمود خدا ترا رحمت کند پس سرش را بوسیدم و گفتم شهادت میدهم بر امام حسن ع
که از دنیا نرفت تا حجتی بعد از خود نصب کرد چنانکه رسول خدا و پدرش کردند و حجت بعد از او حسین بن علی ع
و اطاعت او واجبست باز حضرت فرمود که خدا ترا رحمت کند پس سرش را بوسیدم و گفتم شهادت میدهم بر حسین
بن علی ع که از دنیا نرفت تا بعد از خود حجتی گذاشت و حجت بعد از او علی بن الحسین ع بود و اطاعت او واجب بود گفت خدا
ترا رحمت کند پس سرش را بوسیدم و گفتم شهادت میدهم که علی بن الحسین ع بعد از او حجت خدا بود و اطاعتش
از دنیا نرفت تا حجتی بعد از خود گذاشت و حجت بعد از او محمد بن علی ابو جعفر بود و اطاعت او واجب بود پس
گفت رحمک الله گفتم سر خود را بده که ببوسم پس سر مبارکش را بوسیدم پس آنحضرت خندید از مکر بوسید
یا از آنکه نوبت بآن حضرت رسید و میدانست که خواهد آنحضرت را بگوید پس گفتم میدانم که پدرت از دنیا نرفت
تا حجتی بعد از خود نصب کرد چنانچه پدرش کرده بود گواهی میدهم بخدا که آن حجت توئی و اطاعت تو واجبست
پس حضرت فرمود که بس است خدا ترا رحمت کند گفتم سر ترا بده ببوسم پس خندید و فرمود هر چه خواهی از من
بپرس که بعد از این چیزی از تو پنهان نخواهم کرد مترجم گوید که آنکه خدا را نمیتوان شناخت بخلق بلکه خلق را بخدا
میشناسند چند احتمال دارد اول آنکه علم بوجود صانع نظری نیست بدیهی است هر کس در اول آنکه بکمال شعور و تمیز
رسید میداند که خالقی دارد که او را آفریده و کافرانیکه بسبب اغراض فاسده انکار صانع میکنند و در وقت اضطرار
در دریا و صحرا رو بخدا میآورند و باو متوسل میگردند و چون خود را از اغراض فاسده خالی و رجوع بنفس خود کنند
میدانند که خود آفریننده خود نیستند و ممکنی مثل ایشان ایشان را نیافریده چنانچه حق تعالی میفرماید و لئن سألتهم من

خلق السموات والارض لیقولن الله یعنی اگر از کافران سؤال کنی که آفریده است آسمانها و زمینها را البته
میگویند که خدا آفریده بنابر آنکه مخصوص مشرکان مکه نباشد و احادیث برین مضمون بسیار است و اینکه خلق را
بخدا میشناسند یعنی بانبیا و اوصیا بمعجزه چند ظاهر میشود که حق تعالی بر دست ایشان جاری میسازد
دویم آنکه خدا را بشباهت مخلوقات نمی توان شناخت با آنکه او را تشبیه کند بنور کواکب یا صفات کمالیه را بنحوی که
در مخلوقات هست برای او اثبات نماید و خلق را بخدا میتوان شناخت بسبب آنکه او ایشان را آفریده و ظاهر ساخته یا آنکه
علوم و معارف و حقایق اشیاء همه اینها از جانب خدا بر خلق فایض میگردد سیم آنکه کمال معرفت حق تعالی و صفات
کمالیه او را بدون وحی و الهام نمیتوان دانست و معرفت رسالت رسل و امامت ائمه را بتوجهی الهی میتوان یافت
چهارم وجود الهی را بگفته انبیا و رسل و امامت ائمه نمی توان دانست و الا دور لازم آید بلکه خدا را بعقلی که عطا کرده
و بآیاتی که بافاق و انفس بر وجود صفات کمالیه خود اقامت نموده او را می توان شناخت و حقیت انبیاء و رسل را بمعجزاتی که
در دست ایشان جاری کرده میتوان دانست و تفاصیل این معنی با معانی دیگر که توان گفت در کتاب بحار الانوار مذکور است
و دلیلی که منصور ابن حازم بر وجود امامت و حقیت ائمه حق بیان کرده متین ترین دلایلست و حاصل آنست که معلومست
که حق تعالی این خلق را عبث نیافریده و اگر تکلیفی نباشد و این خلایق را خلق کرده باشد مانند حیوانات بخورند و بیاشامند
و بگردند و نشاء دیگر نباشد که غرض استحقاق مثوبات ابدی آن نشاء باشد هر آینه این خلق عبث خواهد بود زیرا
که المهای این دنیای فانی بر لذتش زیادتی میکند و هیچ لذتی نیست در دنیا که مقرون بچندین الم نباشد زیرا که یکی از لذات
خوردن و آشامیدنست در غالب خلق را مشقت بسیار در تحصیل اینها باید کشید و بعد از خوردن و آشامیدن غالب
اوقات مورث دردها و آزارها میگردد و همچنین تحصیل لباس و مسکن متضمن انواع مشقتهاست تا آنکه تمتع
قلیلی از آنها ببرد و هم چنین زوجه بلذت قلیلی که از او برد انواع الم از نفقه و کسوت او و تحصیل ضروریات و معاشرت
او باید متحمل شود و اگر دابه برای سواری بیابد از راحت و لذتی که از سواری آن یابد انواع آزارها از حفظ آن و تربیت آن
و تحصیل ما یحتاج آن میکشد و اگر مال دنیاست با اندک توهم و لذتی که نادر است که خود از آن منتفع شود انواع تعبها در
تحصیل آن و حفظ آن از دستیاگیرندان و ظالمان باید دید بلکه همه لذات دنیا دفع الم چندست چنانکه خوردن دفع
الم گرسنگیست و آشامیدن دفع الم تشنگیست و جماع کردن دفع آزار منی است که در اوعیه آن جمع میشود و همچنین سایر
لذات برین قیاس و جمیع این لذات توهمی با علم بآنکه این نشاء فانیست و البته مرگ آمدنی است و هر یک از اینها در معرض
فنا و زوالست منقص و مکدر میگردد و مثل آن خواهد بود که شخصی جمعی را بضیافت بیاورد در خانه خرابی که مشرف
بانهدام باشد و آنا فانا مترصد آن باشد که آن خانه بر سر ایشان فرود آید و طعامی که نزد ایشان بیاورد بخاک و خاشاک بسیار
آلوده باشد و هر لقمه که خواهد بردارد چندین مار و عقرب و زنبور نیش بر دست ایشان افکنند و این خانه مملو باشد از شیر و ببر

وپلنگ

و پلنگ و انواع درندها که ایشان قصد جان او کنند و خواهند لقمه را از ایشان بگیرند چنین ضیافتی مقصود
محض خوردن این لقمها باشد جمیع عقلا مذمت خواهند کرد چنانچه حق تعالی فرموده است که افحسبتم انما
خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان کنید که شما را عبث آفریده ایم و آنکه شما در قیامت بسوی ما بر
نخواهید گردید نیز که دلالت میکند بر آنکه اگر بازگشت قیامت و ثواب و عقاب نباشد خلق ایشان عبث و بی
فایده خواهد بود پس معلوم شد که خلق ایشان برای تحصیل نشاء دیگر است و معلومست که تحصیل آن نشاء بهر علم
نمیتواند شد پس باید که حق تعالی راهنمایان نصب کند که طریق تحصیل مثوبات اخرویه را از معرفت و عبادت تعلیم
ایشان نماید و در زمان انبیا ایشان راهنمایانند و بعد از ایشان احتیاج بحافظ شریعت و اثبات کننده احکام قرآن
مجید حاصل است و هر دلیلی که بر عصمت پیغمبر و علم او بجمیع احکام شریعت و سایر صفات پیغمبر دلالت
میکند بر وجود این صفات در امام میکند و عصمت و کمال را بغیر از حق تعالی کسی نمیداند پس البته باید از جانب
خدا منصوب و منصوص باشد و باتفاق امت غیر از امیر المؤمنین نص بر او نشده است پس باید که آنحضرت امام
باشد و ایضا هرگاه امامت مردد باشد میان حضرت امیر و میان ابو بکر و عمر و عثمان و باتفاق امت حضرت امیر
اعلم و اشجع و اورع و احسب و انسب از آن سه نفر بوده باشد البته امامت با او اولی خواهد بود زیرا که تفضیل مفضول
قبیح است بحسب عقل و ایضا حق تعالی میفرماید هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب
یعنی آیا مساویند آنها که میدانند و آنها که نمیدانند متذکر نمیشود این مگر صاحبان عقول و باز فرموده است افمن
یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا آنکسی که هدایت کند بسوی حق
سزاوارتر با آنکه متابعت او کنند یا کسیکه هدایت یافته نشده است مگر آنکه آنکسی هدایت کند چه میشود شما را
کرده شود و کسی او را هدایت
چگونه حکم میکنید و در وقتیکه ملائکه خود را احق دانستند بخلافت در زمین از حضرت آدم ع حق تعالی باعلمیت
آدم بر ایشان حجت تمام کرد و در وقتیکه بنی اسرائیل بریاست و پادشاهی طالوت را قبول نمیکردند خداوند عالمیان
اهلیت او را بعلم و جسم که ملزوم شجاعتست بیان کرد و فرمود که و زاده بسطة فی العلم والجسم و از طریق عامه
و خاصه متواترست که همه صحابه خصوصا آن سه خلیفه بناحق در آیات و احکام مشکله بحضرت امیر المؤمنین ع رجوع
میکردند و آنحضرت هرگز بایشان در حکمی از تفسیر آیه از آیات محتاج نشد و همچنین در زمان حضرت امام حسن ع
امر خلافت مردد بود میان آنحضرت و معاویه و قطع نظر از کفر معاویه هیچ عاقل شک ندارد در اعلمیت و سایر
کمالات آنحضرت و نقص و اجتماع جمیع معایب در معاویه و همچنین حضرت امام حسین ع و معاویه و یزید علیهما اللعنة
و همچنین ائمه بعد علیهم السلام با خلفاء جور علیهم اللعنة که در زمان ایشان بودند و بهمین دلیل امامت ایشان
ثابت میشود و ابن بابویه بسند معتبر از جابر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت امام محمد باقر ع عرض کردم

که بجهت سبب هدایت چند مردم به پیغمبر و امام حضرت فرمود از برای آنکه به صلاح خود باقی بمانند زیرا که خداوند رحمن
دفع میکند عذاب را از اهل زمین هر گاه در آن پیغمبری یا امامی بوده باشد چنانچه حقتعالی میفرماید و ما کان الله
لیعذبهم و انت فیهم یعنی نخواهد بود که خدا عذاب کند ایشان را و حال آنکه تو در میان ایشانی حضرت رسول
فرمود که ستاره گان امانند برای اهل آسمان از آنکه ایشان از جاهای خود بدر روند و اهل بیت من امانند از برای اهل
زمین پس چون ستاره گان بر طرف شوند باید بسوی اهل آسمان آنچه نخواهند و چون اهل بیت من از زمین بر طرف
شوند باید بسوی اهل زمین آنچه نخواهند ابن بابویه گفته است که مراد از اهلبیت امامانند که مقرون کردانیده خدا
اطاعت ایشان را باطاعت خود که فرموده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و ایشان معصومند
از گناهان و مطهرند از عیبها و گناه نمیکنند و مؤید و موفقند و مسددند به برکت ایشان خدا روزی میدهد
به بندگان خود و بایشان آبادان میکرداند شهرهای خود را و بایشان باران از آسمان میفرستد و بایشان برکتهای
زمین را میرویاند و بایشان مهلت میدهد گناهکاران را و تعجیل در عقوبت ایشان نمیکند و عذاب بر ایشان
نمیفرستد مفارقت نمیکند از ایشان روح القدس و ایشان از و مفارقت نمیکنند و ایشان از قرآن جدا نمیشوند و قرآن
از ایشان مفارقت نمیکند و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که چون پیغمبری آدم منقضی
شد عمرش باخر رسید پس نظر کن بسوی تو آنچه نزد تواست از علم و ایمان و میراث پیغمبری تو و تمام شد عمرت باخر رسید بقیه
علم و اسم اعظم و میراث پیغمبری را بعقب خود بهبة الله بده بدرستیکه من زمین را نمیگذارم هرگز بغیر عالمی که باو دانسته شود
طاعت من و دین من و سبب نجاتی باشد برای هر کس که اطاعت او کند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست
که گفت خداوندا تو زمین را خالی نگذاری از حجتی بر خلقت که یا ظاهر و هویدا باشد یا پنهان باشد تا آنکه باطل
نگردد حجتها و بینات تو و بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب سراج که گفت از حضرت صادق پرسیدم
که آیا باقی میماند زمین بدون عالم زنده که ظاهر باشد امامت او و مردم پناه برند باو و سؤال کنند از حلال و حرام خود
فرمود که اگر چنین باشد پس عبادت کرده نخواهد شد و ابن بابویه و صفار و شیخ مفید و کلینی بسندهای صحیح و معتبر
از حضرت صادق روایت کرده اند که زمین باقی نمیماند مگر آنکه در آن عالمی بوده باشد تا اینکه اگر مؤمنان در دین
چیزی زیاده کنند مؤمنان در دین خدا بر گرداند ایشان را و اگر کم کنند چیزی را کامل گرداند از برای ایشان پس بگوید بگیرید
دین خدا را کامل و تمام و اگر چنین نباشد هر آینه مشتبه شود بر مؤمنان امر دین ایشان و فرق نکنند میان حق و باطل و بسندهای
بسیار صحیح از حضرت صادق منقولست که اگر زمین یک ساعت بی امام بماند هر آینه فرو رود مؤلف گوید که ممکنست
فرو رفتن کنایت از خرابی و بر طرف شدن انتظامش باشد و کلینی و ابن بابویه و دیگران بسندهای معتبر از آنحضرت روایت
کرده اند که اگر در زمین دو مرد باشد یکی از ایشان امام خواهد بود و فرمود آخر کسیکه میمیرد امامست تا آنکه کسی بر خدا

حجت نداشته باشد که مرا بی حجت گذاشتی و ابن بابویه و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که جبرئیل
بر محمد نازل شد و خبر آورد از پروردگار خود که ای محمد من زمین را نگذاشتم مگر آنکه در آن عالمی بوده باشد که بداند
طاعت مرا و راه هدایت مرا و سبب نجات خلق باشد در ما بین وفات پیغمبری تا بیرون آمدن پیغمبر دیگر و نمیگذارم
شیطان را که مردم را گمراه کند و نبوده باشد در زمین حجتی و دعوت کننده بسوی من و هدایت کننده بسوی من و شیطان را و من
و عارف بدانای بامر دین من بدرستیکه من برانگیخته ام و مقرر گردانیده ام از برای هر قومی هدایت کننده که هدایت
کند باو سعادتمندان را و حجت باشد بر اشقیا و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که مردم با صلاح
نمیآیند مگر با امام و صلاحیت نمیآید زمین مگر با امام و بسند معتبر روایت کرده از آنحضرت که اگر باقی نماند در
زمین مگر دو مرد هر آینه یکی از آنها حجت خواهد بود و بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند که
فرمود که بخدا قسم که خدا زمین را نگذاشته است از روزیکه خدا آدم را از دنیا برده است بدون امامی که هدایت یابند
بسبب او بسوی خدا و او حجتی باشد بر بندگانش و هر که ترک متابعت او کند هلاک میگردد و هر متابعت او کند و
ملازمت او نماید نجات می یابد و حجتست این بر حقتعالی و ایضاً از آنحضرت روایت کرده اند که باقی نمیماند زمین مگر
با امام ظاهر یا پنهان و در حدیث دیگر فرموده که خالی نبوده است دنیا از روزیکه خدا آسمانها و زمین را خلق کرده است
از امام عادل و خالی نخواهد گذاشت تا روز قیامت که حجت خدا باشد بر خلقش و کلینی و ابن بابویه بسند صحیح
روایت کرده اند از ابو حمزه ثمالی که گفت از حضرت صادق پرسیدم که آیا زمین بی امامی باقی میماند فرمود اگر باقی
بماند فرو خواهد رفت و بسند بسیار معتبر از حضرت باقر مرویست که خدا زمین را نگذاشته است بی عالمی که کم
کند آنچه مردم زیاد کنند و زیاد کند آنچه مردم کم کنند اگر چنین نباشد هر آینه بر مردم مخلوط و مشتبه گردد امور دین
و سلیمان جعفری از حضرت امام رضا پرسید که آیا زمین از حجت خدا خالی باشد فرمود که اگر یک چشم بر هم زدن
زمین از حجت خالی بماند فرو میرود با اهلش و در حدیث صحیح دیگر فرمود که حجت خدا بر خلق قایم نمیگردد و تمام نمیشود مگر
با امام زنده که او را بشناسد و حمیری از حضرت صادق روایت کرده که حضرت رسول فرمود که در هر خلفی و عصری
از امت من عادلی از اهل بیت من میباشد که نفی میکند از این دین تحریف کردن غالیان را و ادعاهای دروغ اهل
بطالت و تاویل کردن جاهلان را و ابن بابویه از فضل بن شاذان روایت کرده است که حضرت امام رضا فرمود که اگر کسی
گوید که چرا حقتعالی اولو الامر مقرر گردانید و امر باطاعت ایشان کرده جواب میگوییم از جهت علتهای بسیار اول
آنکه چون از برای خلق اندازه قرار داده اند و امر چیزی که از آن تجاوز ننمایند که باعث فساد ایشان گردد پس ناچار بود
که امینی برای ایشان موکل باشد که منع نماید ایشان را از تعدی از حلال و داخل شدن در حرام که اگر این نبود هیچیک
ترک لذت و منفعت نمیکرد از جهت فساد دیگری پس تصرف میکردند در عرض و مال یکدیگر و منجر بقتال و نزاع و فساد

میشد پس مقرر کرده و قیمی برای ایشان تعیین نموده که منع کند ایشان را از فساد و برپا دارد در میان ایشان حدود
و احکام خدا را دیگر آنکه هیچ فرقه از فرق و ملتی از ملل باقی نمانده است و نمیماند که نتوانستند کرد مگر برئیسی و کرده
از برای امور دین و دنیای خود پس جایز نبود در حکمت حکیم که همه عقول حکم کنند بحسن او و آنکه ضرور است در انتظام
امور مردم ترک نماید آنرا پس ضرور بود کسیکه تعیین نماید که باستعانت او قتال نمایند با دشمنان خود و قسمت
نمایند میان ایشان غنایم و اموال ایشانرا و جمعه و جماعت میان ایشان بکند و دست تعدی ظالم را از مظلوم کوتاه
کرداند سیم آنکه از برای ایشان امام قیم امین حافظ مستودع قرار نمیداد که قیام نماید بامور دین خلق باشد و خیانت
در دین خدا نکند و حفظ کننده دین و شریعت باشد و امانت دار اسرار رسول باشد هر آینه مندرس میشد ملت
و دین خدا برطرف میشد و سنتها و احکام پیغمبر تغییر مییافت و زیاد میکردند در دین خدا صاحبان بدعتها
و نقصان میکنند و کم میکردند در دین خدا ملحدان چنانچه معلوم کردند و مشتبه میکردند اینها را بر مسلمانان زیرا
که می‌بینیم خلق ناقص و محتاج بمربی و مؤدب و غیر کامل با اختلافی که در فهمها و خواهشها و طریقه‌های ایشان
هست پس اگر قیم حافظی برای ایشان مقرر نکند خدا که آنچه حضرت رسول از جانب خدا آورده حفظ نماید
هر آینه فاسد شوند ایشان و تغییر یابد شریعتها و سنتها و احکام الهی و ایمان و تغییر اینها موجب فاسد شدن
جمیع خلق میگردد و بسند صحیح از حضرت صادق منقولست که میان حضرت عیسی و حضرت رسالت پناه پانصد
سال فاصله بود دویست و پنجاه سال نه پیغمبری بود و نه عالم ظاهری راوی گفت پس چه میکردند مردم فرمود
که متمسک بودند بدین عیسی پرسید که حال ایشان چه بود فرمود که مؤمن بودند فرمود که نمیباشد زمین بدون
عالم یعنی اگر ظاهر نباشد پنهان خواهد بود و کلینی و ابن بابویه و غیر ایشان بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر
روایت کرده‌اند که اگر امام یک ساعت از زمین برطرف شود هر آینه زمین با اهلش بموج آید چنانچه دریا با اهلش
بموج میآید و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که اگر نمیبودند حجتهای خدا بر روی زمین هر آینه
میتکانید زمین آنچه بر میانش بود و بر رویش بود بدرستیکه زمین یک ساعت از حجت خالی نمیباشد و ایضا بسند
معتبر روایت کرده است که حضرت امام رضا فرمود که مائیم حجتهای بر روی زمین خدا و مائیم خلیفه‌های خدا در میان
بندگان خدا و مائیم امینهای خدا بر رازهای خدا و مائیم کلمه تقوی که خدا در قرآن فرموده که الزمهم کلمة التقوی یعنی
ولایت ما باعث نجات از عذاب خداست و مائیم عروة الوثقی که خدا در قرآن ذکر کرده یعنی ولایت ما بر متابعان
ما حلقه محکمیست که هر که چنگ زند بان او را گسستن ندارد و او را به بهشت عنبر سرشت میرساند و مائیم گواهان
خداوند و نشانهای هدایت خدائیم میان مردم بسبب ما خدا نگه میدارد آسمانها و زمین را از آنکه زایل شوند و از جای خود
حرکت کنند و برکت ما باران میفرستد و رحمت خود را پهن میکند زمین هرگز خالی نمیباشد از امام قیمی از ما یا ظاهر باشد

یا پنهان و اگر یک روز زمین خالی شود از حجت خدا هر آینه با اهلش بموج در آید چنانچه دریا در طوفان با اهلش
بموج در آید و بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که اگر زمین یک روز بی امام باشد هر آینه با اهلش
فرو رود و خدا عذاب کند ایشان را به بدترین عذابهای خود بدرستیکه خدا قطعا گردانیده است ما را حجت خود در زمین
و امان در زمین از برای اهل زمین از آنکه عذاب بر ایشان نازل شود پیوسته سالم اند از آنکه زمین ایشان را
فرو برد مادامیکه ما در میان ایشانیم پس هرگاه خدا خواهد که ایشان را هلاک کرداند و مهلت ندهد ما را از میان
ایشان میبرد پس آنچه خواهد نسبت با ایشان از عذاب و عتاب بعمل میآورد و بسند معتبر از حضرت صادق
روایت کرده است که خالی نبوده است زمین از روزیکه آفریده شده است از حجت عالمی که زنده کرداند آنچه از ایشان
بمیرانند از حق پس این آیه را خواند یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون یعنی
کافران میخواهند خاموش کنند و فرو نشانند نور خدا را بدهنهای خود و خدا تمام کننده نور خود است هر چند نخواهند
کافران و در روایت دیگر فرمود که حجت خدا پیش از خلق بوده و با خلق هست و بعد از خلق خواهد بود و بسند
معتبر صحیح از حضرت امام محمد باقر و حضرت صادق روایت کرده است که علمی که با آدم فرود آمد و بالا نرفت و علم
بمیراث میرسد و هر چه از علم و آثار رسولان و پیغمبران که از غیر اهل بیت حضرت رسول اخذ کنند باطلست
بدرستیکه علی عالم این امت بوده و انما اهلبیت عالمی از دنیا بیرون نمیرود مگر آنکه بعد از خود کسی را میگذارد
که مثل علم او را بداند یا آنچه خدا خواهد و بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حق تعالی نگذاشته
است زمین را بدون عالمی که مردم باو محتاج باشند و او بمردم محتاج نباشد و حلال و حرام را داند راوی گوید که
فدای تو شوم از کجا میداند فرمود بمیراثی که از رسول خدا و علی ابن ابی طالب باو رسیده است و ابن بابویه و صفار
و برقی روایت کرده‌اند از حضرت صادق که همیشه خدا را در زمین حجتی بوده است که حلال و حرام را میدانسته است
و مردم را بسوی راه خدا دعوت مینموده است و حجت از زمین منقطع نمیشود مگر چهل روز پیش از روز قیامت
پس چون حجت از زمین مرتفع شود در توبه بسته میشود و نفع نمی‌بخشد ایمان آوردن کسیکه پیش از برطرف شدن
حجت ایمان نیاورده باشد و آن جماعت بدترین خلق خدا خواهند بود و قیامت بر ایشان قایم گردد و بسند صحیح از
امام محمد باقر منقولست که حضرت رسول فرمود که مثل اهل بیت من در این امت مانند ستاره‌های آسمانست که هر
ستاره که فرو میرود ستاره دیگر طلوع میکند همچنین هر امام که از اهل بیت من رحلت مینماید بعد از او دیگری
بامامت قیام مینماید و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین در خطبه
که در مسجد کوفه خواند فرمود که خداوندا بدرستیکه ناچار است زمین ترا از حجتی از برای تو بر خلق تو که ایشان را هدایت
کند بسوی دین تو و بیاموزد بایشان علم ترا تا باطل نکردد حجت تو و گمراه نکردند تابعان دوستان تو بر خلق تو که بعد از

انکه ایشان را هدایت کرده و این حجت بعد از این یا امامی ظاهر خواهد بود که اطاعت او کنند یا پنهان خواهد بود
که انتظار ظهور او برند اگر شخص او از مردم پنهان است در دولت باطل اما علم و آداب او در دلهای مومنان ثابت
پس بآن عمل مینمایند تا ظاهر شدن او و از من میگیرند با آنچه وحشت میکنند از ایشان تکذیب کنندگان و ابا میکنند
مسرفان آن کمراهان در بصایر بسند حسن از حضرت صادق روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که در
زمین بی امام خواهد بود که نه مگر آنکه یکی خواهر او باشد و امام پیش از دعوی امامت کند بعد از رفتن آن
امام او امام میشود مترجم گوید که احادیث در باب اتصال وصیت از زمان آدم تا آخر اوصیا در مجلد اول گذشت
اینجا موجب تکرار است **فصل سیم** در بیان آنکه امام میباید که معصوم باشد از جمیع گناهان بدانکه اجماع علمای
امامیه منعقد است بر آنکه امام معصوم است از جمیع گناهان صغیره و کبیره از اول عمر تا آخر عمر خواه عمدا خواه سهوا
و مخالفت نکرده است درین باب کسی بغیر ابن بابویه و استادش ابن الولید ره که ایشان تجویز کرده اند که در غیر
تبلیغ رسالت و احکام خدا ایشان سهوا بفرمایند از برای مصلحتی مثل آنکه سهو کنند در نماز و سایر عبادات
یا سایر امور بغیر بیان احکام و تبلیغ رسالت که در آنها هیچ نوع از سهو را جایز نمیدانند و سایر فرق اسلام
بغیر اسماعیلیه شرط نمیدانند و دلایل عقلیه و نقلیه که درین باب بر مذهب امامیه بسیار است و بعضی از آنها
در جلد اول کتاب بیان شد و اما دلایل عقلیه که درین باب ایراد کنیم چند دلیل است اول آنکه مقتضی نصب امام
آنست که خطا بر رعیت روا است پس کسی میباید که ایشان را از خطا حفظ نماید پس اگر بر او خطا نیز جایز باشد محتاج
بامام دیگر خواهد بود پس یا تسلسل لازم میآید و آن محال است یا منتهی میشود بامامی که بر او خطا روا نباشد پس امام او
خواهد بود دوم آنکه حفظ کننده شریعت است زیرا که قرآن متضمن تفصیل احکام شریعت نیست و همچنین از سنت
و احادیث نبوی جمیع احکام شرع معلوم نمیشود و از اجماع امت نیز معلوم نمیشود زیرا که اجماعی که معصوم در میان
ایشان نباشد چنانچه بر هر یک خطا جایز است بر مجموع نیز جایز است و از قیاس نیز معلوم نمیشود زیرا که در اصول
بطلان عمل بآن بدلایل ثابت شده است و بر تقدیر تسلیم حافظ جمیع احکام شرع نمی تواند بود و برائت اصلیه را
که اگر عمل بآن بایست کردن فرستادن پیغمبران در کار نبود پس حافظ شریعت بغیر امام نتواند بود و اگر خطا بر او جایز
باشد اعتمادی نماند بر گفته او در طاعات و تکالیف الهی و آن منافی غرض تکلیف است که انقیاد اوامر الهی باشد سیم
آنکه اگر از او خطا واقع باشد واجب خواهد بود که مردم بر او انکار کنند و این منافی وجوب طاعت او است که خدا فرموده است
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و ایضا اگر او نیز معصوم نباشد تواند بود که مردم را بمعصیت و نهی
از طاعت کند پس بر رعایا واجب خواهد بود که او را اطاعت کنند و واجب بودن اطاعت در معصیت مستلزم آنست
که یک فعل از یک جهت هم طاعت باشد و هم معصیت و آن محالست چهارم آنکه اگر معصیت از او صادر شود غرض نصب امام

که انقیاد

که انقیاد امت باشد او را و متابعت ایشان اقوال و افعال او بر هم میخورد و این منافی نصب امامت است و استقصای
دلایل عقلیه مناسب این کتاب نیست و آنچه در اول کتاب و درینجا مذکور شد برای اثبات این مطلب بس
منصف کافیست و علمای عامه که عصمت را شرط نمیدانند ظهور فسق و جور را نیز مبطل امامت نمیدانند
ولهذا بامامت خلفای بنی امیه و بنی عباس با آن ظلمها و فسقها قایل شده اند و نسفی که از مشاهیر علمای
ایشانست در عقاید گفته معزول نمیشود امام از امامت بسبب فسق و جور و ملا سعد الدین در شرحیکه
بر این عقاید نوشته دلیل بر این مدعا چنین گفته که از برای آنکه ظاهر شد فسق و منتشر گشت جور از امامان
بعد از خلفای راشدین و حال آنکه پیشینیان مطیع و منقاد ایشان بودند و ایضا در شرح مذکور گفته است
که اهل حل و عقد امت اتفاق نموده اند بر خلافت خلفای بنی عباس و ایضا ملا سعد الدین در شرح مقاصد
گفته است که منعقد میشود امامت بقهر و غلبه پس اگر کسی مردم را مغلوب سازد از راه شوکت منعقد می شود
امامتش هر چند فاسق و جاهل باشد و بعد از این گفته که اگر کسی بقهر و غلبه امام شود و دیگری بیاید و او را
مقهور و مغلوب سازد مقهور معزول میشود و غالب امام میگردد اینست کمالات واهیه ایشان و عقل
کدام عاقل تجویز کند که امام و پیشوای خلق از اهل جهنم باشد و حقتعالی فاسقان را از اهل جهنم شمرده است که و اما
الذین فسقوا فماویهم النار و نیز فرموده که اعتماد بخبر فاسق مکنید که ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا و نیز
فرموده است که والله لا یهدی القوم الفاسقین و هر گاه ثابت شد که عصمت در امام شرط است پس امامت
باطل خواهد بود زیرا که باتفاق او معصوم نبوده پس امامت امیر المومنین بی واسطه ثابت شد زیرا که باتفاق امت
امامت بعد از حضرت رسول ص مردد است میان آنحضرت و اولی هر گاه یکی باطل شد دیگری ثابت میشود بدانکه
قائلون بعصمت خلاف کرده اند در آنکه معصوم قادر بر فعل معصیت هست یا نه اما آنها که قایلند که قادر
نیست بعضی میگویند که بدنش یا نفسش خصوصیتی هست که مقتضی آنست که محالست اینکه اقدام بر معصیت
نماید و بعضی گفته اند که عصمت قدرت بر طاعت و عدم قدرت بر معصیت است و اکثر علمای امامیه قایلند
بآنکه قدرت بر معصیت دارد بعضی از ایشان تفسیر کرده اند عصمت را بآنکه امریست که حقتعالی [illegible] میکند
نسبت به بنده از الطافیکه نزدیک گرداند او را بطاعت که با آن حالت اقدام بر معصیت نمیکند اما بشرطیکه بحد
الجاء و اضطرار و جبر نرسد و بعضی گفته اند که عصمت لطفیست از خدا که نسبت به بنده میکند که با آن لطف
بنده را داعی بترک و ارتکاب معصیت نمیماند و اسباب آن لطف چهار چیز است اول آنکه نفس یا بدن او را خاصیتی
باشد که مقتضی ملکه باشد که مانع از فجور باشد دوم آنکه حاصل میشود او را علم بمعایب معصیتها و مناقب
و نیکیهای طاعتها سیم تاکید این علوم بتتابع وحی و الهام از جانب خدا چهارم مواخذه کردن او بر مکروه و ترک اولی

که بدانند هر گاه در غیر واجب کار را بر او تنگ میگیرد در واجبات و محرمات با او مسامحه نخواهد کرد پس هر گاه این
امور در کسی جمع شود او معصوم خواهد شد و حق آنست که قدرت او بر معصیت بر طرف نمیشود و الا مستحق مدح
بر ترک معصیت نخواهد بود و نه ثواب و نه عقاب بر تقوی نخواهد بود پس تکلیف از او بیرون خواهد بود و آن باطلست
باجماع و نصوص متواتره و ایضاً عصمت فضل و کمالی نخواهد بود بنابرین هر کس را جبر کنند معصوم خواهد بود
و تحقیقش آنست که آدمی باقوت عقل و نور فطنت و قابلیت و کثرت عبادت و ریاضت و هدایت ربانی و توفیقات
سبحانی بمرتبه میرسد که پیوسته مراقب خود جناب رب الارباب میباشد بلکه از مرادات و ارادات خود بالکلیه خالی
میگردد و بمقام و ما تشاؤن الا ان یشاء الله میرسد و بی یسمع و بی یبصر و بی یبطش میگردد پس درین حال ترک طاعت
و صدور معصیت بلکه خلاف اولی از او محال باشد مثل کسیکه در پیش پادشاهی در کمال محبت و شفقت و احسان
و امتنان و مع ذلک در نهایت سطوت و قدرت و سلطان حاضر باشد و غایت شفقت و محبت او را نسبت
بخود مشاهده نماید و خود نیز نهایت محبت بآن داشته باشد البته چنین کسی از نسبت محال باشد که خلاف رضای
او هیچ کار نکند هر چند سهل باشد یکی از جهت شدت محبت چه بالضروره محبت بحقیقت محبت رسیده باشد
خلاف رضای محبوب از او صادر نشود دوم شرم و حیا چه البته با این همه محبت و احسان و شفقت و امتنان و رغبت او
مخالفت او نمیکند چه جای آنکه در حضور او مخالفت نماید سیم خوف و بیم با این قدر خصوصیت و قدرت و سلطنت
هر گاه رعایت رضای او نکند بالضروره مستحق نهایت عقوبت شود و از غایت عذاب ایمن نباشد و کدام عقوبت
صاحب این مقام را بتغییر محبت و تنزل از مرتبه قرب و عزت رسد و کمال ظهور دارد که با اینکه در مثل حال عدم
معصیت محالست اما نه محالیت که جبر لازم آید چه جبر آنست که قدرت و اراده بنده را تاثیر نباشد و درین مقام قدرت
و اراده چنین کسی هیچ کمتر از دیگری نیست و چنانچه هر فساد مثلا اقدام بر شرب خمر تواند نمود معصوم نیز قدرت
دارد و میتواند اقدام نماید پس مطلقا شائبه جبر در اینجا نیست و اما آیاتیکه دلالت کند بر وجوب عصمت امام
از جمله آنها آنست که حق تعالی خطاب کرد بحضرت ابراهیم که انی جاعلک للناس اماما یعنی گردانیدم ترا برای
مردم امام حضرت ابراهیم گفت و من ذریتی یعنی سؤال میکنم که بعضی از ذریه مرا نیز امام گردانی حقتعالی در جواب
فرمود که لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد من که امامت باشد بستمکاران و هر فاسقی ظالمست و ستم
کرده است بنفس خود و اما احادیث پس اکثر آنها در مجلد اول در باب عصمت انبیا مذکور شده و ابن بابویه در کتاب خصال
در تفسیر این آیه گفته است یعنی از برای امامت صلاحیت ندارد کسیکه بت پرستیده باشد یا یک چشم بر هم زدن
شرک بخدا آورده باشد هر چند آخر مسلمان شود و ظلم گذاشتن چیزیست در غیر موضعش و عظیم ظلم شرک است چنانچه
قرار داده حقتعالی میفرماید ان الشرک لظلم عظیم و همچنین امامت را شایسته نیست کسیکه بر وی گناه لازم شده باشد

پس امام

پس امام البته میباید معصوم باشد و عصمت او را نمیتوان دانست مگر بنص خدا بر او بزبان پیغمبر او زیرا که عصمت
در ظاهر خلقت ظاهر نمیشود که دیده شود مانند سیاهی و سفیدی و اشباه اینها بلکه امر پنهانست که معلوم
نمیشود مگر بخبر خداوند که دانای نهانیها و غیبهاست و اکثر اخبار و اکثر آنها در مجلد اول گذشت و ابن بابویه در
عیون اخبار الرضا بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که خواهد
نظر کند بدرخت یاقوت سرخی که حقتعالی بدست قدرت خود کشته است و چنگ در آن زند پس اعتقاد کند
امامت علی و امامان از فرزندان او را بدرستیکه ایشان اختیار کرده و برگزیده خدایند از میان خلایق و معصوم اند
از هر گناهی و خطا و در اکثر کتب بسند حسن از ابن ابی عمیر روایت کرده است که گفت هرگز در مصاحبتم با هشام
ابن حکم از او استفاده سخنی که بهتر باشد از این سخن نیافتم روزی از وی پرسیدم که امام آیا معصوم است گفت بلی
گفتم بچه دلیل توان دانست که او معصوم است گفت جمیع گناهان چهار وجه دارد که پنجم ندارد حرص و حسد و غضب
و شهوت و هیچ یک از اینها در او نباشد زیرا که جایز نیست که حریص باشد بر دنیا زیرا که همه دنیا در زیر نگین او است
و او خزینه دار مسلمانانست پس او حرص در چه چیز دارد و جایز نیست که حسود باشد زیرا که آدمی حسد میبرد
بر کسیکه بالاتر از او باشد و کسی بالاتر از او نمیباشد چگونه حسد برد بر کسیکه از او پستتر باشد و جایز نیست که
غضب کند از برای چیزی از امور دنیا مگر آنکه غضبش از برای خدا باشد زیرا که خدا واجب کرده است بر او اقامت
حدود را و آنکه ملامت کننده او را که مانع اجرای احکام الهی میگردد و در دین خدا رحم کردن مانع جاری کردن حد
گردد و جایز نیست متابعت شهوتها و لذتهای دنیا بکند و اختیار کند دنیا بر آخرت زیرا که خدا آخرت را
محبوب او گردانیده است پس او نظر بسوی آخرت میکند چنانچه ما نظر بسوی دنیا میکنیم آیا دیده کسی که روی
خوب را ترک کند برای روی زشت و طعام لذیذ را ترک کند برای طعام تلخی و جامه نرم را ترک کند برای
جامه درشتی و نعمت باقی را ترک کند برای نعمت زایل و فانی و ایضا در معانی الاخبار از حضرت امام زین العابدین
بدین روایت کرده است که امام ما نمیباشد مگر معصوم و عصمت در ظاهر خلقت نمیباشد که توان شناخت
پس نمیباشد امام مگر آنکه خدا و رسول که نص بر امامت او کرده است باشد پرسیدند که ای فرزند رسول خدا
پس چه معنی دارد معصوم فرموده که معصوم آنست که معتصم باشد و چنگ زند بحبل خدا و جدا نمیشوند
امام و قرآن یکدیگر تا روز قیامت و امام هدایت میکند مردم را بسوی قرآن و قرآن هدایت میکند مردم را بسوی
امام و اینست معنی قول حقتعالی ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم یعنی بدرستیکه این قرآن هدایت میکند مردم را
بسوی ملت و طریقه که او درستترین ملتها و طریقهاست که طریق متابعت و ولایت ائمه حق بوده باشد مترجم گوید
که تفسیر عصمت اعتصام بحبل الله کردنست یا باعتبار آنکه عصمت خدا او را از گناهان نگه میدارد

در بیان استفاده ابن ابی عمیر از هشام بن الحکم رحمهم الله

بسبب آنست که بقرآن معتصم است یا مراد از معصوم آنست که خدا او را معتصم بقرآن کرده است که عمل نماید
بجمیع قرآن و معانی جمیع قرآن را بداند و ایضا روایت کرده است هشام بن حکم که از حضرت صادق پرسیدم از معنی معصوم
حضرت فرمود که معصوم آنست که خود را نگاه دارد بتوفیق خدا از جمیع محرمات خدا چنانچه حق تعالی میفرماید که
ومن یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم که معنی ظاهر لفظش آنست که هر که چنگ زند بدین خدا یا در
جمیع امور بخدا پس البته هدایت یافته است براه راست و کراجکی در کنز الفوائد روایت کرده است از رسول خدا
که خبر داد مرا جبرئیل که کاتبان اعمال امیر المؤمنین گفتند که از روزی که با آنحضرت مصاحب شده ایم تا حال گناه بر آن
حضرت ننوشته ایم و از طریق اهل بیت روایت کرده اند از عمار بن یاسر که رسول خدا فرمود که دو ملک که کاتب اعمال
حضرت امیر المؤمنین اند فخر میکنند بر سایر کاتبان با آنکه با آنحضرتند زیرا که هرگز عملی بالا نبرند که موجب غضب خدا
باشد و در عقاید امامیه که حضرت صادق برای اعمش بیان کرده مذکور است که پیغمبران و اوصیای ایشان معصومند
از گناهان و مطهرند از صفات ذمیمه و در عقاید اهل بیت که حضرت امام رضا برای مامون نوشته فرموده است که حق تعالی
واجب نگردانیده بر خلق اطاعت کسی را که داند که کافر خواهد شد باو یا بعبادت او یا اطاعت شیطان خواهد کرد و در
علل الشرایع بسند معتبر از سلیم بن قیس روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که واجب بودن اطاعت نمیباشد
مگر از برای خدا و رسول خدا و اولی الامر و امر باطاعت اولی الامر برای آن کرده اند که ایشان معصومند از گناهان
و پاکیزه اند از بدیها و امر نمیکنند مردم را بمعصیت خدا و شیخ طبرسی در مجالس و ابن مغازلی شافعی از طریق عامه
روایت کرده اند از ابن مسعود که حضرت رسول خدا فرمود که منم دعا کرده پدرم ابراهیم گفتم یا رسول الله چگونه
دعا کرده او شدی فرمود که حق تعالی وحی کرد بسوی ابراهیم که انی جاعلک للناس اماما پس ابراهیم از بسکه شاد شد از وعده
امامت خواست که فرزندان او نیز چنین بوده گفت از ذریه من مثل من امام قرار بده پس خدا وحی بسوی او کرد که ای ابراهیم من
با تو عهدی نمیکنم که بآن وفا ننمایم ابراهیم گفت پروردگارا کدام است آن ظالمی که عهد امامت باو نمیرسد فرمود که کسیست
که سجده کند بتی را او را هرگز امام نگردانم و نمی تواند بود که او امام باشد ابراهیم گفت واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام
رب انهن اضللن کثیرا من الناس یعنی اجتناب فرما مرا و فرزندان مرا از آنکه بپرستیم بتها را پروردگارا این
بتها گمراه کردند بسیاری از مردم را پس حضرت رسول فرمود که پس منتهی شد دعوت امامت بسوی من و بسوی
برادرم علی که هیچ از ما هرگز سجده نکردیم بتی را پس مرا پیغمبر گردانید و علی را وصی من گردانید و ابن بابویه از ابن
عباس روایت کرده است که شنیدم از رسول خدا که من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین مطهریم از
عیبها و معصومند از گناهان و عیاشی و دیگران روایت کرده اند از صفوان جمال که گفت ما در مکه بودیم سخن از تاویل
این آیه جاری شد و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات حضرت صادق فرمود که پس تمام کرد امامت بمحمد و علی و امامان از فرزند

علی در آنجا که فرموده است ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم پس فرمود که انی جاعلک للناس اماما
قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین گفت پروردگارا در میان فرزندان من ظالم خواهد بود وحی آمد
که بلی عمر و عثمان و ابوبکر و هر که متابعت ایشان کند ابراهیم گفت پروردگارا پس تعجیل کن از برای محمد و علی آنچه
وعده داده مرا در حق ایشان و تعجیل کن یاری و نصرت ایشان را و اشارتست بآنچه خدا فرموده ومن یرغب
عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه ولقد اصطفیناه فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین که معنای
لفظش آنست که کیست که نخواهد ملت ابراهیم را مگر کسیکه نفس خود را سفیه و خوار گردانید و بتحقیق که برگزیدیم
او را در دنیا و بدرستیکه او در آخرت هر آینه از جمله شایستگان است حضرت فرمود که مراد از ملت امامت است پس چون
ساکن گردانید ذریت خود را در مکه گفت ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم
ربنا لیقیموا الصلوة فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم وارزقهم من الثمرات و در جای دیگر فرموده رب
اجعل هذا بلدا آمنا وارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله والیوم الآخر معنی ظاهر آیه اول اینست
که ای پروردگار ما بدرستیکه من ساکن گردانیده ام بعضی از اولاد خود را در وادی که در آن زراعتی نمیشود
نزد خانه صاحب حرمت تو ای پروردگار ما از برای آنکه نماز را بر پا دارند پس بگردان دلهای مردم را که مایل گردند
بسوی ایشان و روزی کن ایشان را از میوه ها و ظاهر معنی آیه ثانیه آنست که پروردگارا بگردان این شهر را صاحب امن و روزی
کن اهلش را از میوه ها هر که ایمان آورد از ایشان بخدا و روز قیامت حضرت فرمود برای این تخصیص کرد بمؤمنان
از ترس آنکه مبادا مانند سؤال امامت در معرض قبول در نیاید چنانچه فرموده که نمیرسد عهد من بستمکاران
پس خداوند عالم فرمود که ومن کفر فامتعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار وبئس المصیر و ظاهرش آنست که هر که
کافر باشد او را بهره ور میگردانم اندکی که مدت زندگانی دنیا باشد پس مضطر میگردانم او را بسوی عذاب جهنم و بد
محل بازگشتی است جهنم از برای کسی ایشان چون این را فرمود ابراهیم پرسید که کیستند آنها که ایشان را بهره ور
میگردانی از نعمتهای الهی در دنیا و بازگشت ایشان بسوی جهنم است وحی باو رسید که ابوبکر و عمر و عثمان و تابعان
ایشان اند و کلینی و شیخ مفید و دیگران از حضرت صادق روایت کرده اند که حق تعالی حضرت ابراهیم را وصف کرد
به بندگی پیش از پیغمبری و او را پیغمبر گردانید پیش از آنکه او را رسول خود گرداند و رسول خود گردانید پیش از آنکه
خلیل خود گرداند و خلیل خود گردانید پیش از آنکه او را امام گرداند پس این پنج صفت عظیم و بزرگوار از برای او
جمع شد و حق تعالی فرمود که انی جاعلک للناس اماما از بسکه عظیم نمود در دیده ابراهیم خواست که این بزرگواری
از فرزندان او بدر نرود گفت ومن ذریتی حق تعالی بجواب فرمود که لا ینال عهدی الظالمین حضرت فرمود که یعنی
سفیه پیشوای پرهیزکار نمی تواند بود و ایضا از ائمه روایتست که انبیا و رسولان بر چهار طبقه اند پس پیغمبری

باشد که بر خود پیغمبر است و بدیگری تعدی نمیکند و در خواب می بیند و صدای ملک را میشنود و در بیداری
ملک را نمی بیند و بر احدی مبعوث نشده و برای دیگری امامت مثل حضرت لوط که حضرت ابراهیم بر او امام بود
و پیغمبر میباشد که در خواب می بیند و صدا میشنود و ملک را میبیند و بر جماعتی فرستاده شده خواه کم باشد خواه
بسیار چنانچه حقتعالی در حضرت یونس فرموده است که و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون یعنی فرستاده او را
بسوی صد هزار کس بلکه زیاده از صد هزار بود و بر او امام بود و پیغمبری هست که در خواب می بیند و صدای ملک
میشنود و خود امامت بر دیگران و در اول ابراهیم پیغمبر بود و امام نبود تا آنکه حقتعالی باو گفت که انی جاعلک
للناس اماما و چون از برای ذریت خود استدعا کرد حقتعالی فرمود لا ینال عهدی الظالمین حضرت فرمود
یعنی کسیکه بتی یا صورتی و مثالی را پرستند ثعلبی از حضرت امام صادق روایت کرده است که طه اشارتست
بطهارت اهلبیت از هر رجس که او کناهست چنانچه در آیه تطهیر فرموده است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت لیطهرکم تطهیرا و محمد ابن عباس ابن ماهیار در تفسیر اش از حضرت صادق روایت کرده است
که حقتعالی امان ابطال عمل خود نمیکذارد و اکر ما ابطال عمل خو مکذارد ما نیز مثل سایر مردمان خواهیم بود در کنار خطا ولکن
خدا در حق ما فرموده است ادعونی استجب لکم یعنی هر دعا که میکنم خدا مستجاب میکند باید دانست که علما امامیه رض
اتفاق کرده اند بر عصمت ایشان از جمیع کناهان و در بسیاری از دعاها و ادعیه و صحیفه کامله اعتراف بکناهان ایشان
واقع شده و در بعضی احادیث نیز امری چند که موهم صدور معصیت باشد وارد شده و آنها را بچند وجه تاویل
میتوان کرد اول آنکه ترک مستحب و فعل مکروه را کاه هست که کناه و معصیت مینامند بلکه ارتکاب بعضی از مباحات را نظر
بجلالت و رفعت شان ایشان تعبیر از آن بکناه میکنند باعتبار پستی این مرتبه نسبت بسایر احوال ایشان چنانچه صاحب
کشف الغمه فرموده است که اکثر اوقات ایشان بیاد خدا و مراقبه الهی مقرونست و خاطر ایشان بملا اعلا متعلقست پس هر کاه
که از آن مرتبه نزول کنند و مشغول شوند بخوردن و آشامیدن و جماع کردن و سایر مباحات اینها را کناه مینامند و استغفار
از آن میکنند نمی بینی که اکر غلامان بعضی از ارباب دنیا در حضور آقای خود متوجه این امور کردد محل ملامتست و از آن عذر
خود طلبید دوم آنکه هر کاه مرتکب بعضی امور کردند از امور معاش خلق و تکمیل و هدایت ایشان که از جانب حقتعالی ماموربان
شده اند پس عود کنند بمقام قرب و وصال و مناجات حضرت ذوالجلال چون این مرتبه از آن مرتبه عظیم تر است خود را
خود را مقصر میابند و استغفار و تضرع میکنند هر چند آن حالت نیز امر پروردکار باشد هم چنانکه بلا تشبیه اکر یکی
از پادشاهان بعضی از مقربان را که پیوسته در مجلس حضور بوده بخدمتی از خدمات مامور کردانند و بسبب آن از مجلس حضور مهجور
کردد بعد از وصول بمقام وصال خود را بجرم و تقصیر نسبت میدهد باعتبار حرمان از مجلس انس و محل قرب سیم
آنکه علوم و فضایل و عصمت ایشان از لطف و فضل جناب اقدس الهیست و اکر این نبود ممکن بود که انواع معاصی چون

ازایشان

از ایشان صادر شود پس چون نظر باین حالت خود مینمایند اقرار بفضل پروردکار و عجز و نقص خود باین
میفرمایند ملاحظه اصلش بان برمیکردد که اکر عصمت تو نبود کناه خواهم کرد و اکر توفیق تو نبود خطا بسیار از من
صادر میشد چهارم آنکه چون مراتب معرفت غیر متناهی است و انبیا و اوصیا و اولیاء پیوسته در ترقیند در سلوک کمالات
و صعود بر معارج ترقیات در هر ساعتی از ساعات بلکه در هر آنی از آنات بمدارج از مدارج عرفان و درجه از درجات
از مراتب ایقان بر میایند که مرتبه سابقه را نسبت باین مرتبه قاصر میشمارند و عبادتیکه با آن حالات واقع
شود آنرا تقصیر میدانند و از آنها استغفار مینمایند و شاید اشاره باین معنی باشد آنکه حضرت رسول میفرمود
که من در هر روز هفتاد مرتبه استغفار میکنم پنجم آنکه چون ایشان معرفت معبود را در مرتبه کمال دانند
و نعمتهای الهی را نسبت بخود تمام میبینند هر چند آنکه سعی در طاعات و عبادات مینمایند لایق آنجناب نمیدانند
و طاعات خود را از این جهت معصیت میشمارند و از او استغفار مینمایند و بغیر وجه اول که اکثر علما کفته اند
سایر وجوه بخاطر این قاصر رسیده و کسیکه از باده محبت قطره بکامش رسیده کمال این وجوه را تصدیق می
نماید و لم یجعل الله له نورا فما له من نور و ابن بابویه ره در رساله عقاید کفته که اعتقاد ما در انبیا و رسل
و ائمه آنست که ایشان مطهرند از هر چرک و کناه و عیبی آنکه کناه صغیره و کبیره از ایشان صادر نمیشود و معصیت خدا
نمیکنند در آنچه خدا امر کرده است ایشان را بان میکنند آنچه بان مامور شده اند و کسیکه نفی عصمت از ایشان نماید
در حالی از احوال ایشان پس نشناخته است ایشان را و اعتقاد ما در ایشان آنست که ایشان موصوفند بکمال و تمامیت
و علم از اوایل امور ایشان تا اواخر احوال ایشان و در هیچ حالی از احوال موصوف بنقص و جهل و عصیان نیستند فصل سیم
در بیان آنکه امامت بنص خدا و رسول میباشد نه به بیعت و اختیارات و آنکه واجبست بر هر امام که نص کند بر امام بعد از
خود و بعضی از دلایل این مطلب در فصل اول مذکور شد بدانکه اجماع علمای امامیه منعقد است بر آنکه امام میباید
که از جانب خدا و رسول منصوص باشد و عباسیه میکویند که یا نص میباید یا میراث و زیدیه میکویند یا نص است
یا بدعوت بسوی خود و کافه اهل سنت میکویند یا بنص است یا باختیار و بیعت اهل حل و عقد و دلایل عقلیه بر
حقیقت مذهب امامیه بسیار است دلیل اول آنکه معلوم شد که امام میباید معصوم باشد و عصمت امریست مخفی
که بغیر از خدا کسی نمیداند پس میباید که نص از جانب خدا باشد بر او که او عالمست بعصمت نه غیر دلیل دوم آنست که
بحکم تتبع عادات بنی آدم و ملاحظه آثار طبایع خلق عالم عقلا را معلوم میشود که هر کاه ایشانرا سلطانی زاجر
قاهر نباشد که ایشانرا از ظلم و غضب و اتباع شهوات و ارتکاب منهیات باز دارد اکثر آدمیان از داعیه غلبه
بر بنی نوع خود بر چند ظلم و تعدی دست درازی و غارت اموال و قتل نفوس بغیر حق خواهند شد و باین سبب
انواع فساد و هرج و مرج و انتظام عالم و خلل در سلسله بنی آدم میشود و یقین است که حقتعالی باین خصال راضی نیست

چنانچه میفرماید انّ الله لا یحبّ الفساد یعنی حق‌تعالی واجبست که دفع فساد نماید و این بحکم عادت نمیشود الا
بآنکه در هر زمانی حکومت و ریاست بنی آدم بشخصی مفوض شود که از جادهٔ صلاح و طریق فلاح اصلا پا بیرون ننهد
و بمقتضای شریعت مصالح معاش و معاد کافهٔ عباد نماید و چنین شخص امامست پس اگر حق‌تعالی در هر زمانی تعیین
امام نکند هر آینه بفساد راضی خواهد بود و رضا بفساد قبیح است و رضا بقبیح بر حق‌تعالی محالست دلیل دوم آنست که بعقل
و نقل بثبوت پیوسته که شفقت و رأفت حضرت در بارهٔ عباد و هدایت ایشان براه سداد و ارشاد بصلاح
معاش و معاد بغایتیست چنانچه در چند موضع در قرآن فرموده انّ الله رؤف بالعباد و دلیل کمال رأفت
و نهایت شفقت حضرت عزت با کافهٔ بندگان خود آنکه در صلاح جزئیات اعمال و افعال اهمال جایز نداشته
چنانچه تا علم نوع کشیدن شارب و گرفتن و کیفیت داخل شدن به بیت الخلا و بیرون آمدن و استنجا بسنگ
و آب کردن و آداب جماع کردن و امثال آن از امور جزئیه را بالتمام و الکمال بی زیاده برسول نبی الرأفة و الافضال
بتفصیل اعلام بندگان خود کرده چنانچه بر کافهٔ انام ظاهر و باهر گشته و یقینست که تعیین خلیفه برای رسول
که بعد از او ضبط شریعت و نسق قواعد دین و ملت نماید و از نشر فساد مخالفان و امثال آن مردم را محافظت
نماید بچندین مرتبه اهمّست از جزئیات مذکوره و چون حضرت باری تعالی در آن امور جزئیه مسامحه را جایز
نداشته چگونه در مثل این امر خطیر که اعظم ارکان دینست اهمال فرماید پس یقین است که تعیین خلیفه که حاکم
بر جمیع عباد باشد فرموده و بحضرت رسول بتعیین آن امام وحی فرستاده و باجماع مسلمانان منعقد است
بر آنکه بر غیر امیر المؤمنین نص نشده پس باید که آنحضرت تعیین شده باشد دلیل چهارم آنست که باعتراف اهل
سنت عادت جناب مقدس الهی نسبت بهمهٔ انبیا از آدم تا خاتم این بوده که تا خلیفه برای ایشان تعیین نمیفرموده
از دنیا رحلت نفرموده و سنت حضرت رسالت پناهی در همه غزوات و سفرهای جزئی که آنحضرت را از مدینهٔ مشرفه
سانح میشد بلکه مادام که در مقام شریف خود مقیم نیز میبود در هر قریه از قریه‌های اسلام که جمع قلیلی در آن
ساکن بودند یا لشکری بجای مقرر میشد تعیین رئیس و خلیفه را مهمل و باختیار رعیت نمیگذاشت تا خود بامر
حق‌تعالی امیر و حاکم تعیین نمیفرمود پس در مثل این سفر بی انجام چون تمام اهل اسلام و همه شرایع و احکام
الی یوم القیام معطل و باختیار جمعی مهمل میگذاشت فصل سیم آنست که منصب امامت نظیر نبوتست زیرا
که هر دو ریاست عام بر همه مکلفین در جمیع امور دین و دنیا و مردم شناختن چنین شخصی که قابل چنین منصب
بزرگ باشد میسر نیست و با این هر رایها مختلف باطل بر تقدیری که اتفاق بر امری توانند نمود بقدر فهم و هوی
و اغراض باطلهٔ ایشان خواهد بود نه موافق مصلحت کلی و حکمت الهی و حال آنکه بالضروره آرای متفرقه
هر یک اختیار کسی کند که برای خود و قوم خود اصلح داند بی اتفاق بر این قسم امور بتغلیب و قهر تولد شد

واینکه

اختیار نبی نیز میتواند کرد

واینکه سلطنت سلاطین جابر و ملوک جابر است نه امامت ملت و امارت شریعت و ایضا هرگاه که عامّهٔ
اختیار امام موافق مصلحت توانند کرد دیگر آن باتفاق باطلست و طرفه اینست که هرگاه پادشاهی حاکم شهری را عزل کند
و بعوض او کسی را نصب نکند یا رئیس دهی از ده بیرون رود بجای خود کسی تعیین که باشر رتق و فتق امور رعیت
شود بلکه اختیار بخود ایشان گذارد هر آینه که این جماعت که قایل بوجوب نصب امام بر خدا و بر رسول نیستند آن پادشاه
و رئیس را بنهایت مذمت و توبیخ کنند و این امر قبیح را که هیچ رئیس قریه مستحسن نشمارند از خدا و رسول حسن دانند
و گویند پیغمبر خود از دنیا رفت و تعیین خلیفه نکرد و نصب امام را باختیار رعیت گذاشت فصل ششم آنست
که بر تقدیر که امت بر همه غرضها و هوای نفس خود متنبه شوند و باهتمام تمام متوجه اختیار امام کردند چون همه جایز
الخطایند توانند بود که اختیار ایشان خطا باشد و ترک مستحق امامت باختیار نامستحق کرده باشند چنانچه در اختیار
ملوک و سلاطین و سایر مردم واقع شود که مدت کثیر ابرای امین و معتمد قابل میدانند و بعد از آن خلاف
آن ظاهر میشود و در حدیث حضرت صاحب الامر این دلیل بتفصیل است فصل هفتم بر تقدیری که اختیار امت تعلق
بصواب هم گیرد کسی ظاهر است که عالم السر و الخفیات بندگان خود را بهتر میشناسد و میداند که هر کس برای
چه کار مناسبست و اینکار بر آن مناسبتر است پس با وجود این خود ترک کردن و تفویض کردن بدیگران که اگر دانند
و توانند در کمال اشکال خواهد بود ترجیح مرجوحست و صدور این از قادر حکیم قبیح و محالست فصل هشتم
آنکه اگر امامت باختیار امت باشد دو احتمال دارد اول آنکه اختیار ایشان خطا باشد چون حضرت عزت الله
قبل از اختیار میدانست که ایشان خطا خواهند کرد پس با وجود علم و قدرت و شفقت تفویض تمشیت دین
و ترتیب مسلمین نکمت بجمعی که البته خطا کنند و اختیار حاکم ظالم نمایند در غایت قباحتست و الحکیم علیم
صدور او محال و اگر علم الهی تعلق گرفته که ایشان قابل امامت را اختیار خواهند کرد شناختن چنین کسی و
شناسانیدن او بر رعیت و ایشان را ملجا باطاعت او کردن و دفع نزاعهای منازعان و منع حسدهای حاسدان نمودن
کاریست در نهایت اشکال و بر جناب مقدس الهی در نهایت سهولت است پس چنین کار را بدین دشواری بدیگران
گذاشتن و جمعی از ضعفا را بر چنین امری باین عظمت گماشتن در نهایت قباحتست و بر حکیم متعال با آنکه خود
فرموده است یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر یعنی خدا آسانی شما را میخواهد و دشواری شما را نمیخواهد
و باز فرموده است ما جعل علیکم فی الدین من حرج یعنی خدا قرار نداده است بر شما در دین هیچ تنگی و دشواری اولا
دشواری این عظیم تر میباشد و این دلیل فی الحقیقه مرکبست از دو دلیل سابق و اما آیت اولی حق‌تعالی میفرماید
الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز تمام کردم از برای شما دین شما را
و تمام کردم بر شما نعمت خود را و باتفاق بعد از نبوت دینی را هیچ وجه آنقدر حاجت و مسلمانان را هیچ نعمت آنقدر

ضرر نیست که وجود امام بحیثیتی که اگر امام نباشد در آنکه وقتی از دین اثری و از مسلمین چیزی باقی نمیماند چون با وجود
این همه احتیاج دین و مسلمین هر دو بی امام ناتمام و بی انتظام باشند چون حق تعالی تعیین امام نه نموده و ابلاغ امت را
بآن امر ننموده پیغمبر خود را از دنیا برده باشد لازم آید که دین و نعمت هر دو ناتمام باشند و هر که تجویز این کند
تکذیب قرآن و رسول خداوند رحمن نموده خواهد بود و مکذب ایشان کافر است قطع نظر از احادیث متواتره که از
خاصه و عامه وارد شده که این آیه کریمه بعد از آن بر حضرت امیر المؤمنین نازل شد ان شاء الله در محلش ایراد خواهیم کرد
آیه دوم آنست که حق تعالی در بسیاری از آیات فرموده است و نزلنا علیک القرآن تبیانا لکل شیء و فرموده است
و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و امثال اینها از آیات که حاصل همه آنست که هیچ چیز نیست که حکم آنرا در قرآن بیان
نکرده باشیم پس هرگاه همه چیز را در کتاب فرموده باشد حکم امامت و تعیین امام که اهم اشیاء و اعظم احکام است
البته بیان فرموده و ترک ننموده و باختیار دیگران نگذاشته خواهد بود و هر کس خلاف این گوید تکذیب قرآن کرده
خواهد بود و کافر خواهد بود آیه سیم از آیات آنست که در بسیار جای از قرآن فرموده است که همه امور بدست خداست
و دیگری را اختیاری نیست مثل قول حق تعالی در وقتی که منافقان گفتند که آیا ما را در امر اختیاری هست حق تعالی
فرمود قل ان الامر کله لله یعنی بگو ای محمد ص با ایشان که تمام کار با خداست و شما را هیچ اختیاری نیست و در جای دیگر
فرماید لیس لک من الامر شیء یعنی اختیار هیچ چیزی با تو نیست هرگاه اختیار هیچ کار با آنحضرت نباشد و امامت
از آن جمله است پس دیگران سزاوارترند بآنکه بی اختیار باشند و اخبار از طریق اهل بیت وارد شده است که این آیه
در باب امامت نازل شده است چنانکه عیاشی از جابر جعفی روایت کرده است که گفت در خدمت امام محمد باقر ع این آیه را
خواندم که لیس لک من الامر شیء حضرت فرمودند که بخدا سوگند که برای حضرت رسول بود اختیار چیزی و چیزی
و مراد از آیه نه آنست که فهمیده و لکن تو را خبر میدهم سبب نزول آیه بدرستیکه حق تعالی چون امر کرد پیغمبر را که اظهار کند
ولایت و امامت علی را حضرت متفکر گردید بسبب عداوت قوم او نسبت به امیر المؤمنین ع چون ایشان را میشناخت
و میدانست که چون حق تعالی آنحضرت را تفضیل داده بر سایر صحابه در جمیع خصلتهای او زیرا که او اول کسی بود
که ایمان آورد بخدا و رسول او و پیشتر از همه نصرت نمود یاری خدا و رسول او کرده و دشمنان رسول را بیشتر از همه کشته و دشمنی
با مخالفان خدا و رسول زیاده از همه کرده و علمش از همه بیشتر بود و مناقبش آنقدر بود که احصا نتوان کرد پس حضرت
رسول ص چون فکر میکرد در عداوت قوم نسبت بامیر المؤمنین ع بسبب خصلتها و حسدی که بر وی میبردند ترسید
که ایشان عداوت و اطاعت او نکنند ... پس خدا او را خبر داد که او را در امر امامت و خلافت اختیاری نیست و اختیار
با خداست و خدا علی را وصی او گردانید و بعد از آنحضرت او را صاحب اختیار امور ساخته مراد از این آیه اینست و باز
بسند دیگر از جابر روایت کرده است که از آنحضرت باز سؤال کرد از تفسیر این آیه حضرت گفت ای جابر حضرت رسول ص حریص بود

کما هو مبین بیان کرده ایم
مثل قول حق تعالی ما فرطنا
فی الکتاب من شیء و غیره

بر آنکه

بر آنکه خلافت بعد از او بر علی قرار گیرد و بر علم الهی چنان بود که مردمان را برای امتحان بحال خود بگذارد و خبر بر
امر نفرماید و میدانست که ایشان غصب خلافت از آنحضرت خواهند کرد جابر گفت پس مراد از این آیه چیست
حضرت فرمود که مراد آنست که یا محمد ترا هیچ اختیاری نیست در باب امامت و خلافت علی و غصب کنندگان
خلافت او من در قرآن فرستاده ام قوله الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و لقد
فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین یعنی آیا گمان میکنند مردم که ایشان را
خواهند گذاشت بمحض آنکه گفتند ایمان آوردیم و ایشان را امتحان نخواهند کرد و بتحقیق که ما امتحان کردیم امتهای را
که پیش از ایشان بودند پس البته خدا امتحان میکند ایشان را تا معلوم شود که راست گوست در دعوای ایمان
و که دروغ میگوید و منافق است آیه دیگر آنست که حق تعالی میفرماید و قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل
من القریتین عظیم اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا
بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمة ربک خیر مما یجمعون خلاصه مضمون
آنست که کفار قریش گفتند که چرا این قرآن نازل نشد بر مردی از دو قریه که مکه و طایف است که عظیم باشد
از جهت مال و جاه مانند ولید بن مغیره و عروة بن مسعود ثقفی زیرا که رسالت منصب عظیم است لایق
نیست مگر بمرد عظیمی و ندانسته اند که این منصب روحانیست و از آن منصب عظمت نفس میباید که متحلی باشد بصفات
قدسیه نه حیازت زخارف دنیویه پس حق تعالی فرمود که آیا ایشان میخواهند که قسمت کنند رحمت پروردگار
ترا که پیغمبریست و بهر کس خواهند بدهند ما قسمت کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا
و بلند کردیم بعضی از ایشان را بر بالای بعضی در درجهای بسیار و تفاوت قرار دادیم در معیشت برای آنکه بعضی
از ایشان بعضی را بکار دارند در حوایج خود و میان ایشان الفت بهم رسد و نظام عالم بآن منتظم گردد و در آن
قسمت بر ما اعتراض وارد نمیآید و رحمت پروردگار تو که پیغمبری و توابع آنست بهتر است از آنکه جمع میکنند ایشان
از اموال و اسباب دنیا و حاصل آیه آنست که نبوت بهتر و مرتبه اش بزرگتر است از مال و معیشت دنیا و ما
قسمت آنرا باختیار ایشان نگذاشتیم بلکه تقسیم نمودیم برای هر کس آنچه خواستیم مقرر داشتیم پس چون قسمت
نبوت را بآن رفعت و مکان و عظمت شأن باختیار ایشان نگذاردیم و چون نظر توجه از آن برداریم و چون معلوم است
که مرتبه امامت نظیر مرتبه نبوت است و بعد از نبوت هیچ نعمتی از جناب مقدس سبحانی به بندگان مثل امامت نیست
پس هرگاه تقسیم معیشت دنیا که ادنای نعمتهاست و عطای نبوت را که نظیر امامت باختیار ایشان نگذارد بلکه
باراده و اختیار خود مقرر دارد بالضروره نص و تعیین امام را که فی الحقیقه نبوتست بحسب معنی البته باختیار
امت نخواهد بود آیه دیگر آنست که حق تعالی میفرماید و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان

عمّا یشرکون یعنی پروردگار تو می‌آفریند هرچه میخواهد و اختیار میکند برای هر امر هرکه میخواهد نیست ایشان را
که بخواهش خود اختیار کنند امیر او حضرت عزت مقدس و منزه است از آنکه ایشان با او نسبت میدهند و خود
دیگران را اختیار شریک او میدانند و صاحب اختیار میگردانند که مفسران روایت کرده‌اند این در وقتی نازل
شد که کفار قریش گفتند لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم چنانچه پیش تفسیر شد
و وجه استدلال باین آیه در نهایت وضوحست و اخبار بسیار در تاویل آیه روایت وارد شده است که مذکور خواهد
شد و امّا اخبار ابن شهرآشوب در مناقب از حضرت صادق روایت کرده است و ایضا از طرق علیه از انس بن مالک
روایت کرده است از انس و سید ابن طاوس در طرایف از تفسیر محمد ابن مؤمن روایت کرده است از انس که گفت
پرسیدم از حضرت رسول از تفسیر وربک یخلق ما یشاء گفت خدا خلق کرد آدم را از گل بهر نحو که خواست پس گفت
ویختار پس دانستیکه خدا برگزید مرا و اهل بیت مرا بر جمیع خلق و اختیار کرد ما را پس مرا رسول گردانید و علی بن
ابی طالب را وصی من گردانید پس گفت ما کان لهم الخیرة یعنی نگردانیده‌ام برای مردم که اختیار کنند ولکن من اختیار
میکنم هرکرا میخواهم پس من و اهل بیت من برگزیده و اختیار کرده خداییم از خلق پس گفت سبحان الله یعنی منزهست
خدا از آنچه شریک او میدانند با خدا کفار مکه پس گفت وربک پروردگار تو ای محمد یعلم ما تکن صدورهم میداند
آنچه پنهان میکند سینهای ایشان حضرت فرمود که یعنی بغض منافقان نسبت بتو و اهل بیت تو و ما یعلنون
یعنی آنچه آشکار میکنند بزبانهای خود از دوستی تو و اهل بیت تو و حمیری در قرب الاسناد بسند صحیح از حضرت امام
رضا روایت کرده که واجبست بر امام در وقتیکه خوف وفات داشته باشد آنکه حجت بر مردم تمام کند تا باب امام
بعد از خود بحجت معروف ظاهر حق تعالی میفرماید در کتابش و ما کان الله لیضل قوما بعد اذ هدیهم حتی یبین
لهم ما یتقون یعنی حکم نمیکند بگمراهی گروهی بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشد تا آنکه بیان کند از
برای ایشان آنچه بپرهیزند از آن پس راوی پرسید که امام وصیت میکند با امام بعد از خود هرکسرا که میخواهد تعیین
میکند فرمود که وصیت را بامر خدا میکند بهر که خدا تعیین نماید و در بصایر الدرجات نیز این روایت بسند معتبر منقولست
و شیخ طبرسی در احتجاج و دیگران روایت کرده‌اند که سعد بن عبدالله بخدمت امام حسن عسکری رفت که مسئله
چند سوال کند دید کودکی در کنار آن حضرت نشسته چون مسایل خود را پرسید حضرت بآن کودک اشاره کرد و فرمود
که از مولای خود سوال کن یعنی حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه پس از جمله مسائل که کرد این بود که ای مولای من خبر
ده که چه علت دارد که امت اختیار امام از برای خود نمی توانند کرد حضرت فرمود که امامی که مصلح احوال ایشان باشد
یا مفسد باشد گفت امامی که مصلح باشد حضرت فرمود که آیا جایز است که اختیار ایشان بر مفسدی واقع شود در وقتی
که گمان کنند که او مصلح است برای آنکه کسی اطلاع بر ضمیر دیگری ندارد که اراده صلاح دارد یا اراده فساد گفت بلی حضرت فرمود

که همین

که همین علت نمیتوانند اختیار امام بکنند و این مطلب را تقویت میکند از برای تو برهانی که قبول کند عقل تو گفت بلی
حضرت فرمود که خبر ده مرا از رسولانی که حق تعالی برگزیده است ایشان را و کتابها برای ایشان فرستاده است و
ایشان را تقویت بوحی و عصمت نموده زیرا که ایشان راهنمای امتهایند از جمله ایشان موسی و عیسی بودند آیا
جایز است با وفور عقل و کمال و علم ایشان هرگاه قصد کنند که جمعی را اختیار نمایند اختیار ایشان بر منافقی
واقع شود و گمان کنند که مؤمنست گفت نه حضرت فرمود که موسی کلیم خدا با وفور عقل و کمال و علمش و
نازل شدن وحی با او اختیار کرد از اعیان قوم و وجوه لشکر خود از برای میقات پروردگار خود هفتاد مرد را
از جماعتی که شکی در ایمان و اخلاص ایشان نداشت پس معلوم شد که آنها منافق بودند چنانکه حق تعالی فرموده است
و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا فلما اخذتهم الرجفة تا آخر آیه که تفسیر آنها در مجلد اول گذشت
پس حضرت فرمود که چون یافتیم اختیار آن کسی را که خدا از برای پیغمبری برگزیده است بر فاسدترین مردم افتاد
و او گمان میکرد که ایشان صالحترین مردمند دانستیم که اختیار نمیتواند کرد کسی که بداند چیزهایی که در سینهای
مردم پنهان و در ضمایر خلق مستورست و کسی اختیار میتواند کرد که رازهای پنهان مردم نزد او هویداست و هرگاه پیغمبران
اختیار اصلح نتوانند نمود مهاجران و انصار چگونه اختیار امام توانند کرد و تمام حدیث در ابواب احوال حضرت صاحب
الامر بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حق تعالی
رسول را صد و بیست مرتبه باسمان برد و در هر مرتبه وصیت کرد بسوی آن حضرت در باب ولایت حضرت امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب و امامان بعد از او زیاده از آنچه وصیت کرده در فرایض دیگر و در قرب الاسناد از حضرت امام موسی
روایت کرده است که حق تعالی در هیچ امری بر بندگان تاکید نکرده است آنقدر که در باب اقرار بامامت تاکید کرده و مردم
در هیچ امر آنقدر انکار نکردند که در امامت کردند و ابن بابویه و کلینی و دیگران بسندهای معتبر روایت کرده‌اند که
از حضرت صادق پرسیدند که چگونه امامت در فرزندان حضرت امام حسین قرار یافت نه فرزندان حضرت امام
حسن با حال آنکه هر دو فرزندان رسول و فرزندزاده او و بهترین جوانان اهل بهشت بودند حضرت فرمود که موسی
و هرون هر دو پیغمبر مرسل بودند و برادر بودند حق تعالی پیغمبری را در صلب هرون قرار داد نه در صلب موسی و کسی را
روا نبود که بگوید چرا خدا چنین کرد و بدرستیکه امامت خلافت خداست کسیرا نیست که بگوید چرا خدا چنین کرد و بدرستیکه
امامت خلافت خداست کسیرا نیست که بگوید چرا امامت را در صلب حسین قرار داد نه در صلب حسن زیرا که حق تعالی
حکیمست در افعال خود و سوال کرده نمیشود از آنچه او میکند و دیگران سوال کرده میشوند و کلینی و ابن بابویه و صفار
و دیگران زیاده از بیست سند معتبر از حضرت صادق روایت کرده‌اند فرمود که شما گمان میکنید که اختیار امامت
با امامست بهر که خواهیم میدهیم والله امامت عهدیست از جانب رسول خدا بسوی یک یک بخصوص تا آخر ائمه

وبسندهای معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود که هیچ امامی از دنیا نمی رود مگر آنکه خدا او را اعلام می کند
که را وصی خود کرداند و بروایت دیگر امام میداند امام بعد از خود را و با او وصیت میکند و بروایت دیگر امام از دنیا
بیرون نمیرود مگر آنکه تا میداند که بعد از او امامت. و ابن شهر آشوب در مناقب از محمد بن جریر طبری روایت
کرده است که در وقتیکه حضرت رسول خود را عرض میکرد بر قبایل عرب و از ایشان بیعت میخواست بسوی قبیلهٔ
بنی کلاب آمد و از ایشان اسلام و بیعت طلبید ایشان گفتند که ما بیعت میکنیم بشرط آنکه امر خلافت را بعد از خود
بما گذاری حضرت فرمود که این امر بدست خدا است اگر خواهد در شما قرار میدهد و اگر خواهد در غیر شما ایشان که این را
شنیدند بیعت نکردند و گفتند ما بیائیم و از برای تو شمشیر بزنیم و تو دیگری را بر ما حاکم گردانی و ایضا روایت
کرده است که ابو الحسن رقا از یکی از علمای اهل سنت پرسید که وقتیکه پیغمبر از مدینه بیرون رفت آیا کسی را در مدینه
خلیفه کرد گفت بلی علی را خلیفه کرد گفت چرا با اهل مدینه نگفت که شما کسی را در میان خود اختیار بکنید که شما اجماع
بر ضلالت نمیکنید سنی گفت که از مخالفت یکدیگر و حدوث فتنه ترسید ابو الحسن گفت که اگر فسادی در میان ایشان
بهم میرسید بعد از برگشتن باصلاح میآورد سنی گفت این در شرعی محکم تر و از حدوث فتنه دور بود ابو الحسن گفت
آیا کسی را تعیین کرد بعد از وفات که جانشین او باشد گفت نه ابو الحسن گفت فوت اعظم و احتیاج مردم بخلیفه
بیشتر بود از حالت سفر پس چگونه در حالت موت نترسید از اختلاف امت و فتنه در حالت سفر که تدارکش بزودی
ممکن بود ترسید سنی ساکت شد و جواب نتوانست بگوید **فصل چهارم** در بیان وجوب معرفت امامت و آنکه مردم معذور
نیستند در ترک ولایت امام حق و آنکه هر که بمیرد و امام خود را نشناسد مرده خواهد بود با کفر و نفاق بدانکه نزد
شیعه اقرار بامام از اصول دین است و بترک آن در احکام آخرت با کفار شریکست و در اکثر احکام دنیوی بروش مسلمانان
با ایشان سلوک میکنند مگر آنها که اظهار عداوت اهلبیت کنند مانند خوارج که ایشان در احکام دنیوی نیز حکم
کفار دارند و از بعضی روایات نیز ظاهر میشود که در زمان عدم استیلای امام حق از برای شفقت بر شیعه حکم اسلام
بر ایشان ظاهرا جاری کرده اند که کار بر شیعه در معاشرت ایشان دشوار نشود و بعد از ظهور دولت حق قائم
قائم حکم کفار صرف بر ایشان جاری میشود و اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست که بغیر از مستضعفین ایشان
در جهنم مخلد خواهند بود مثل سایر کفار و نادری از علمای شیعه قایل شده اند که بعد از مکث طویل در عذاب
الهی امید نجات در باب ایشان هست و مستضعف آنست که باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نتواند
کرد یا آنکه دلیل بر حقیت مذهب حق یا علم تفصیلی باو تمام نشده باشد مانند کسانیکه در میان حرم پادشاهان
بسنی بر آمده باشد و اختلاف مذهب را نشنیده باشد و اگر شنیده باشد کسی از برای ایشان حقیت مذهب امامیه را
اثبات نکند ایشان را امید نجات در آخرت هست و حق آنست که غیر از مستضعفین را امید نجات نیست و در عذاب الهی

مخلد خواهند بود و خاصه و عامه بطرق متواتره از حضرت رسول روایت کرده اند که من مات ولم یعرف امام
زمانه مات میتة الجاهلیة یعنی هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده بروش مرده خواهد بود بروش مرده
جاهلیت پیش از مبعوث شدن رسول خدا که بکفر و جهل اصول و فروع دین میمردند و آنکه بعض از متکلمین
متعصبین اهل سنت گفته اند که مراد بامام زمان قرآنست هر عاقلی میداند که تعبیر از کتاب بامام کردن مجاز
و خلاف ظاهر است و ایضا اضافه بزمان ظاهر است در آنکه هر زمانی امامی دارد و قرآن مشترکست میان جمیع زمانها
و آنکه مراد حضرت رسول باشد بوجه ثانی مندفع است و ایضا امام گذشته را امام زمان نمیگویند پس معلوم شد
که هر زمان امامی باشد که مردم او را بشناسند و باتفاق بغیر از امامیه کسی قایل نیست بلکه در هر عصری امامی هست
و هیچ عصر خالی از امام نمیباشد و برقی در محاسن بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که هر که بمیرد و امام خود را نشناسد بمردن جاهلیت مرده است پس بر شما باد که باطاعت
امام خود بتحقیق دیدید اصحاب امیر المؤمنین را که متابعت نکردند بکجا منتهی شد امر ایشان و شما پیروی میکنید
کسی را که مردم معذور نیستند بجهالت و نشناختن او در شان ما است که ماییم قرآن یعنی هر آیه که دلالت بر فضیلتی
میکند ماییم و ماییم که خدا اطاعت ما را واجب کرده است بدینها انفال از ما است و ایضا بسند معتبر
از حضرت صادق روایت کرده است که زمین صلاحیت ندارد مگر با امام و هر که بمیرد و امام خود را نشناسد
بمیرد بمردن جاهلیت و محتاج ترین احوال هر یک از شما بمعرفت امام در وقتیست که جانش باینجا برسد و بدست
اشاره کرد بسینهٔ مبارک خود و فرمود که در آن وقت خواهد گفت بر امر نیکی و مذهب خوبی بوده ام و آن
وقتیست که احوال آخرت بر او ظاهر میشود و حال خود را خوب مشاهده مینماید و بسند حسن از حسین بن
ابی العلا منقولست که گفت از حضرت صادق پرسیدم از معنی قول رسول خدا که هر که بمیرد و معرفت
بامامی نباشد بمرگ جاهلیت مرده است حضرت فرمود بلی اگر مردم متابعت علی بن ابی طالب میکردند
عبد الملک مروان را هدایت میکردند پس گفتم کسیکه بمیرد و امام خود را نشناسد بمرگ کفر میمیرد فرمود که نه
بمرگ ضلالت میمیرد مترجم گوید شاید که مراد از این حدیث آن باشد که در دنیا حکم کفر بر ایشان جاری
نمیشود یا مراد مستضعفان باشد چنانچه در احادیث معتبره دیگر از آنحضرت منقولست که یعنی حکم کفر
و ضلالت و نفاق و ایضا در محاسن و غیر آن بسندهای معتبر روایت کرده اند از حضرت امام محمد باقر که هر که
بمیرد و امامی نداشته باشد پس مردنش مردن جاهلیت است و معذور نیستند مردم تا امام خود را بشناسند
و هر که بمیرد و امام خود را شناسد ضرر نمیکند او را که ظاهر شدن پیش افتد و هر که بمیرد و امام خود را شناسد
با حضرت قائم باشد در خیمهٔ او و در کمال الدین بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام رضا پرسیدند

که هر که بمیرد و امام خود را نشناسد بمرگ جاهلیت مرده است فرمود که بلی هر که شک کند و توقف کند در امامت
کافر است و هر که انکار کند یا اظهار عداوت کند مشرک است یعنی بت پرست است و کلینی رحمه الله بسند صحیح از ابن ابی نصر
روایت کرده اند که از حضرت امام رضا پرسیدند از تفسیر این آیه و من اضل ممن اتبع هویه بغیر هدی من الله یعنی
کیست گمراه تر از کسی که متابعت کند خواهش خود را بی هدایتی از جانب خدا حضرت فرمود که مراد کسیست که دین خود
برای عمل کند بی آنکه متابعت امامی از ائمه هدی نماید و ایضا روایت کرده اند از حضرت صادق که هر که شریک گرداند
با امام امامی که امامتش از جانب خدا نیست بی او شرکت و چنانست که با خدا شریک قرار داده باشد و نعمانی بسند
قوی از ابن ابی یعقوب روایت کرده است که گفت بحضرت صادق عرض کردم که مردی هست که شما را دوست دارد و از
دشمنان شما بیزاری میجوید و حلال شما را حلال میداند و حرام شما را حرام میداند و اعتقاد میدارد که امامت از شما اهل بیت
بدر نمیرود بسلسله دیگر میگوید که ایشان اختلاف کرده اند و ایشان پیشوایان و راهنمایانند پس وقتیکه همه اتفاق
کنند بر یک کس من قایل بامامت او خواهم شد حضرت فرمود که اگر بر این حالت بمیرد بمرگ جاهلیت مرده است و بین
احادیث بسیار روایت کرده است علی بن ابراهیم و ابن بابویه و غیر ایشان بسندهای معتبر از حضرت باقر روایت
کرده اند که معذور نمیدارد خدا کسی را در روز قیامت که بگوید پروردگارا من ندانستم که فرزندان فاطمه والیانند
بر همه خلایق و در حق شیعه فرزندان فاطمه و بر این آیه نازل شده است یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا
تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم یعنی بندگان که بسیار ستم کرده اند بر نفسهای
خود به بسیار کردن گناهان نا امید مشوید از رحمت خدا بدرستی که خدا گناهان را همه میامرزد اگر خواهد بدرستیکه
او آمرزنده و مهربانست و از حضرت آنست که شیعیانند که استحقاق آمرزش دارند نه غیر ایشان و غیر ایشان
مخلدند در جهنم و حمیری بسند صحیح از حضرت امام رضا روایت کرده است که هر که دوست دارد که میان او و خدا حجابی
نباشد و او نظر کند برحمت الهی و حق تعالی نظر رحمت بسوی او کند پس دوست دارد آل محمد را و بیزاری جوید از دشمنان
ایشان و متابعت کند امام از جمله ایشان را هرگاه چنین کند پیوسته نظر کند برحمت و کرم خدا و نظر رحمت خدا
از او منقطع نگردد و در عیون اخبار الرضا از آنحضرت روایت کرده است از پدران بزرگوارش که حضرت امیر المؤمنین
فرمود که هر که بمیرد و امامی از فرزندان من نداشته باشد بمرگ جاهلیت بمیرد و خدا او را عقاب کند بآنچه کرده در
جاهلیت و اسلام کرده باشد و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است در تفسیر این آیه کریمه و انی لغفار لمن
تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی که حضرت فرمود که والله اگر کسی توبه کند از شرک و ایمان بیاورد بخدا و رسول و بجا آورد
اعمال شایسته بکند و هدایت نیابد بولایت ما و محبت و شناختن فضل ما آنها هیچ فایده باو نمیبخشد پس
عمل ایمان و جزای خیر او اعتقاد بامامت ائمه حق و متابعت ایشانست و در علل الشرایع روایت کرده است

از حنان

از حنان از سدیر از حضرت صادق پرسید که چه علت دارد که هر امام که بعد از پیغمبر است میباید
بشناسیم حضرت فرمود و اما امامها که پیش از آنحضرت است واجب نیست که همه را بشناسیم حضرت فرمود که علتش
آنست که شریعتهای ایشان که پیش از آنحضرت بودند مخالف شریعت آنحضرت بود و ما مکلف بشریعت نیستیم بان
سبب معرفت ایشان در کار نیست بخلاف امامها که بعد از آنحضرت بودند حافظ شریعت آنحضرت بودند و در معانی
الاخبار بسند معتبر روایت کرده است که سلیم بن قیس از حضرت امیر المؤمنین پرسید که کمتر چیزی که آدم بان گمراه
شود چیست فرمود آنست که نشناسد کسی را که خدا امر کرده است باطاعت او و واجب گردانیده است ولایت و محبت
او را و او را حجت خود گردانیده است در زمین و گواه گردانیده است بر خلق پرسید که کیستند ایشان یا امیر المؤمنین
فرمود که آنها اند که خدا ایشانرا مقرون بخود و پیغمبر خود گردانیده است و گفته است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم پس سلیم سر مبارک حضرت را بوسید و گفت واضح گردانیدی از برای من و غم از دل من برداشتی و هر شکی
که در دل من بود برطرف کردی و در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت صادق که روزی حضرت امام حسین
بیرون آمد بسوی اصحابش و گفت ایها الناس بدرستیکه خداوند جلیل خلق نکرده است بندگان را مگر از برای آنکه
او را بشناسند پس هرگاه او را شناختند عبادت میکنند او را و هرگاه عبادت کردند او را مستغنی میشوند
بعبادت او از عبادت غیر او پس مردی گفت یا ابن رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد معرفت خدا چیست فرمود که
شناختن اهل هر زمانی امامی را که واجب بر ایشان اطاعت او مترجم گوید که معرفت خدا را بمعرفت امام تفسیر
فرمود برای آنکه خدا را نمیتوان شناخت مگر از جهت امام یا از جهت که کسی خدا را چنین شناسد که مردم را بی پیشوا
مهمل میگذارد و امامی برای ایشان تعیین نمینماید خدا را بحکمت و لطف و کرم نشناخته و در عقاب الاعمال از طرق
عامه از ابو سعید خدری روایت کرده است که روزی حضرت رسول نشسته بود حضرت فرمود که هر که لا اله
الا الله بگوید داخل بهشت میشود پس ابوبکر و عمر ملعونین گفتند ما لا اله الا الله میگوییم حضرت فرمود
که قبول نمیشود لا اله الا الله مگر باین معنی امیر المؤمنین و شیعیان او که پروردگار ما ایشانرا برولایت
گرفته است پس عمر و ابوبکر باز گفتند که ما میگوییم لا اله الا الله پس حضرت رسول دست بر سر امیر المؤمنین
گذاشت و گفت علامت قبول شهادت شما آنست که بیعت او را نشکنید و منصب او را غصب نکنید و سخن او را
نسبت بدروغ ندهید و از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود انما است امامی که اطاعت او واجبست هر که
او را انکار نماید یهودی بمیرد یا نصرانی بخدا سوگند که خدا زمین را نگذاشته است از روزیکه حضرت آدم از دنیا
بر رفته است مگر آنکه در زمین امامی بوده است که مردم بسبب او هدایت مییافتند بسوی خدا و حجت خدا بود بر بندگان
هر که دست از متابعت او برمیداشت هلاک میشد و هر که ملازمت او مینمود نجات مییافت و بر خدا لازم است

که همیشه چنین باشد و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که عبادت نمیکند خدا را مگر
کسی که خدا را میشناسد اما کسیکه خدا را نشناخت بخدا میپرستد او را گمراهی راوی گفت معرفت خدا چیست فرمود
که آنست که تصدیق کند خدا را و تصدیق کند پیغمبر او را و اعتقاد کند بامامت علی و پیروی کند او را و امامان
هدایت او و بیزاری جوید بسوی خدا از دشمن ایشان همچنین خدا را میباید شناخت و کلینی و برقی و نعمانی بسندهای
صحیح و معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند که هر که عبادت کند خدا را بعبادتیکه اهتمام کند در آن و
تعب اندازد خود را و با امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد اعتقاد نداشته باشد بدرستیکه سعیش
نزد خدا مقبول نیست و او گمراه و حیران است و مثل او مثل گوسفندیست که گم کرده شبان و گله خود را پس حیران گردید
و رفت و آمد در تمام روز چون شب او را گرفت گله گوسفندی دید با شبانش پس ملحق بآن گله شد و شب با ایشان
بسر آورد پس چون شبان گله خود را بچرا برد گوسفند که گله و شبان او نیست پس برگردید حیران و طلب شبان و گله خود
میکرد پس گله دید و میل بسوی آن کرد و شبان آن گله او را صدا داد که ملحق شو بگله خود که حیران و شبان و گله خود را
گم کرده پس او برگشت حیران و ترسان نه شبانی داشت که او را بچراگاه خود راهنمائی کند یا از چراگاه با وای خود برساند ناگاه
در این حالت گرگ او را دریافت و تنهائی او را غنیمت شمرد و او را خورد و همچنین است هر که صبح کند در این امت و او را
امامی از جانب خدا نباشد که عادل باشد صبح کرده خواهد بود حیران و اگر برین حال بمیرد بر کفر و نفاق مرده است
و بدانکه امامان حق و تابع ایشان بر دین خدایند و امامان جور معزولند از دین خدا و از حق و خود گمراهند و مردم را گمراه
میکنند و اعمالیکه میکنند مانند خاکستریست که باد تند بر آن بوزد در روزی که باد تند وزد پراکنده کند و قادر
نیستند از آنچه کسب کرده اند بر چیزی اینست گمراهی دور از مترجم گوید که وجه تشبیه این جهت است که کسیکه امام
حقی داشته باشد بعد از او متابعت خلیفه او ننماید نزد هر امامی از ائمه جور که میرود و خلاف آنچه از امام حق دیده
و شنیده است مشاهده مینماید از او نفرت میکند بنزد دیگری میرود و امام هر گاه از او خلاف آن باطلی که در دست
دارد میبیند او را رد میگرداند که مبادا اتباع او را فاسد گرداند و او برین حالت هست تا آنکه شیطان که گرگ راه دین است
این حیرانی او را غنیمت میشمارد و او را یا از دین بالکلیه بدر میبرد یا متابعت یکی از ائمه جور را غب میگرداند و هلاک
میکند او را و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که امام علم و نشانه ایست میان خدا و خلق
پس هر که او را شناسد مؤمنست و هر که او را نشناسد کافر است و نعمانی بسند معتبر روایت کرده است که محمد ابن مسلم از
حضرت امام محمد باقر پرسید که مرا خبر ده که از کسیکه انکار کند امامی از شما را حال او چیست حضرت فرمود کسیکه انکار کند
امامیرا که امامت او از جانب خدا باشد و بیزاری جوید از او و از دین پس او کافر است و مرتد شده است از اسلام زیرا که امام
از جانب خداست و دین دین خداست و هر که بیزاری جوید از دین خدا پس خونش مباحست در این حالت مگر آنکه توبه کند و بر گردد

بسوی خدا از آنچه گفته است فصل پنجم در بیان آنکه هر که انکار یک امام کند چنانست که انکار همه کرده باشد و کلینی
و ابن بابویه و نعمانی و دیگران بسندهای صحیح و معتبر بسیار از حضرت صادق روایت کرده اند که هر که انکار کند
امامت یک امام زنده را پس انکار کرده است جمیع امامهای گذشته را و ابن بابویه و دیگران بسند معتبر از ابان ابن تغلب
روایت کرده اند که گفت از حضرت صادق سؤال کردم که کسیکه همه امامهای گذشته را بشناسد و امامیکه
در میان شما است نشناسد آیا مؤمنست حضرت فرمود که نه پرسیدم که آیا مسلمانست فرمود که بلی ابن بابویه گفته است
که اسلام اقرار بشهادتین است و این باعث آن میشود که خون و مال ایشان محفوظ میشود و ثواب آخرت بر ایمانست
رسول خدا فرمود که هر که شهادت دهد بیگانگی خدا و پیغمبری من خونش را حفظ کرده است مگر آنکه مستحق
کشتن یا مال گرفتن بشود و حسابش بر خداست در قیامت و ایضا بسند از حضرت صادق روایت کرده است که
بدانید که اگر کسی انکار کند پیغمبری حضرت عیسی و اقرار کند بجمیع پیغمبران دیگر مؤمن نیست قصد کنید راه خدا
بطلب کردن امامیکه علامت راه حق است و چون امام شما محجوب و پنهان باشد طلب کنید احادیث و آثار ایشان را
که در میان شما هست تا کامل گردانید امر دین خود را و ایمان آورده باشید پروردگار خود را و بسند معتبر از حضرت
صادق روایت کرده است که رسول خدا گفت یا علی تو و امامان از فرزندان تو بعد از من حجتهای خدایند بر خلق
و نشانهای راه هدایت در میان خلق هر که انکار کند یکی از ایشان را مرا انکار کرده است و هر که معصیت کرده است
و هر که جفا کند یکی از ایشان را مرا جفا کرده است و هر که وصل کند با شما باحسان با من وصل کرده است و هر که اطاعت
کند شما را مرا اطاعت کرده و هر که با شما دوستی کند با من دوستی کرده و هر که دشمنی کند با شما با من دشمنی کرده زیرا
که شما از منید و از طینت من خلق شده اید و من از شمایم و ایضا نعمانی از محمد ابن تمام روایت کرده است که بخدمت حضرت
صادق عرض کردم که فلان شخص که مولی و شیعه تست ترا سلام میرساند و میگوید که ضامن شو از برای من که در قیامت
مرا شفاعت کنی حضرت پرسید که از شیعیان و دوستداران ماست گفتم بلی فرمود که پس شأن او از آن ارفعست که محتاج
بالتماس شفاعت باشد پس عرض کردم که مردیست که علی را امام میداند و دوست میدارد و اوصیای بعد از او را
نمیشناسد حضرت فرمود که او گمراهست گفتم اگر اقرار بهمه امامها دارد و امام آخر را انکار میکند فرمود
که او مانند کسیست که اقرار به پیغمبری عیسی داشته باشد و انکار پیغمبری محمد نماید یا اقرار به پیغمبری محمد داشته
باشد و انکار پیغمبری عیسی نماید پناه میبرم بخدا از کسیکه انکار یک حجت از حجتهای خدا کند مترجم گوید که پیغمبران
و اوصیا که تفصیل ایشان در قرآن ایشان را یاد کرده مثل ابراهیم و موسی و آنکه در سنت پیغمبری بتواتر نبوت یا وصایت ایشان
رسیده باشد ضروری دین شده باشد هر که یکی از ایشان را انکار کند کافر است و سایر انبیا و اوصیا را اجمالا میباید اذعان
کرد اما بخصوص دانستن واجب نیست مثل آنکه اقرار بکند که جمیع پیغمبران و رسولان خدا و اوصیای ایشان بر حقند و کلینی

و نعمانی بسند موثق از محمد بن مسلم روایت کرده اند که بخدمت حضرت صادق عرض کردم که مردی بمن گفت که امام آخر را که امام زمانست بشناس ضرر نمیرساند ترا که امام پیشتر را نشناسی حضرت فرمود که خدا لعنت کند این مرد را من او را دشمن میدارم با آنکه او را نمیشناسم امام آخر را نمیتوان شناخت مگر بامام اول کلینی بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که بنده مؤمن نیست تا خدا و رسول و جمیع امامان و امام زمان خود را بشناسد و رد بکند هر چه بر او مشتبه باشد بسوی او و انقیاد کند او را پس فرمود که چگونه آخر را میشناسد کسیکه جاهل باشد امام اول را و امامت و رد الله و ایضا بسند معتبر صحیح از زراره روایت کرده است که از حضرت باقر سوال کردم که مرا خبر ده که معرفت امام بر جمیع خلق واجبست حضرت فرمود که خداوند عالمیان محمد را مبعوث گردانید برسالت بر جمیع مردم و حجت خدا بود بر جمیع خلق در زمین پس هر که ایمان بخدا و رسول خدا بیاورد و متابعت و تصدیق او نماید و حق ایشان را بشناسد پس چگونه واجب تواند بود بر او معرفت امام بتنهایی و حال آنکه او ایمان بخدا و رسول نیاورده و حق او را نشناخته زراره گفت چه میگوئی در حق کسیکه ایمان بخدا و رسول آورده و تصدیق رسولش کرده در هر چیز که خدا او را فرستاده آیا واجبست بر ایشان حق معرفت شما حضرت فرمود که بلی سنیان معرفت ابوبکر و عمر را بان تابع ایشان واجب میدانند زراره گفت بلی حضرت فرمود که گمان میکنی که خدا معرفت آن پلیدان را در دل ایشان انداخته است والله بغیر شیطان کسی در دل ایشان نینداخته است و بخدا سوگند که الهام نکرده است بمومنان معرفت ما را بغیر خداوند عالمیان و ایضا بسند معتبر روایت کرده است از جابر گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر که میفرمود که خدا را نمیشناسد و عبادت خدا نمیکند مگر کسیکه خدا را بشناسد و امام خود را از ما اهلبیت بشناسد و کسیکه خدا و امام خود را از ما اهلبیت نشناسد پس البته غیر خدا را میشناسد و غیر خدا را میپرستد بخدا سوگند که چنین راه میرود از گمراهی و ضلالت و گمراهی و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که شما شایسته و صالح نیستید تا معرفت حاصل کنید و معرفت حاصل نکرده اید تا تصدیق نکنید و تصدیق نکرده اید تا تسلیم و انقیاد کنید چهار چیز را که در آیه مذکور خواهد شد که توبه و ایمان و عمل صالح و هدایت یافتن بولایت و متابعت ائمه حقست پس فرمود که صلاحیت نمییابد و درست نمیشود اول اینها مگر بآخر و بدون ولایت اینها نفع نمی بخشد گمراه شده اند و حیران شده اند و حیران دور دور را بدرستیکه حقتعالی قبول نمیکند مگر عمل شایسته را و قبول نمیکند خدا مگر وفا بشرطها و عهدها که در آیه مذکورست پس هر که وفا کند بشرطهای خدا و بکار فرماید آنچه را خدا در قرآن از او عهد گرفته میرسد بثوابهای که خدا وعده داده است او را بدرستیکه خداوند عالمیان خبر داده است بندگان را براههای هدایت و علامتها بر راه هدایت نصب کرده است و خبر داده است ایشان را که چگونه راه بروند پس گفت وانی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی یعنی بدرستیکه من بسیار آمرزنده ام کسی را که توبه کند از شرک و کفر و ایمان آورد بخدا و روز قیامت پس هدایت یابد و فرموده است که انما یتقبل الله من المتقین

یعنی

یعنی قبول نمیکند خدا اعمال را مگر از پرهیزکاران پس کسیکه از خدا بترسد در آنچه امر کرده است او را خدا ملاقات کند با ایمان بآنچه محمد آورده است هیهات هیهات چه دولت اول اینجماعت از نیل سعادت گذشتند جماعت بسیار و مردند پیش از آنکه هدایت یابند بولایت و متابعت ائمه حق و گمان کرده اند که ایمان آورده اند و شرک آورده اند بخدا بنادانی هر که خانهها را از درگاهش بدر آید او هدایت یافته است و هر که از غیر درگاه داخل خانه شود در راه هلاکت پیموده است و درگاه علم رسول ائمه حقند چنانکه حضرت رسول فرمود که من شهرستان علم و حکمتم و علی درگاه اوست و خدا فرموده است که واتوا البیوت من ابوابها یعنی خانهها را از درگاهش داخل شوید و خدا پیوند کرده است اطاعت ولی امر را که امام باشد باطاعت رسولش و وصل کرده است اطاعت رسول را باطاعت خود چنانچه فرموده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس هر که ترک کند اطاعت والیان امر امامت را ترک اطاعت خدا کرده است و ترک اطاعت رسول و اطاعت ایشان اقرار است بآنچه حقتعالی فرموده است خذوا زینتکم عند کل مسجد یعنی بگیرید زینت خود را نزد هر مسجدی و از اخبار ظاهر میشود که مراد از مسجد نمازهاست و زینت شامل زینت جسمانی و روحانی هر دو هست و بهترین زینتهای روحانی عقاید ایمانیست که عبادات بدون آنها مقبول نیست و عمده آنها ولایت و متابعت ائمه حق و پیشوایان دینست پس حضرت فرمود که طلب کنید خانهها را که خدا بعد از آیه نور در شان اهلبیت نازل شده فرموده است فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه که تاویلش در احادیث چنین وارد شده است که این نور در خانهها باشد که خدا رخصت داده و مقرر فرموده که بلند مرتبه و بلند آوازه باشد و یاد خدا در آن خانهها میشود شده باشد پس حضرت فرمود که پس بدرستیکه خبر داده است شما را که آن خانهها یا سکنه آن خانهها کیستند فرموده است رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله یعنی مردانی چند که غافل نمیگرداند ایشان را تجارتی و نه بیعی از یاد خدا و از بپا داشتن نماز و از دادن زکات میترسند از روزیکه دهشت آن بر میگرداند دلها و دیدهها پس بدرستیکه حقتعالی برگزید و مخصوص گردانید رسولان و پیغمبران را از برای امر خود که هدایت خلق و بیان شرایع دین باشد پس برگزید بعد از ایشان گروهی را که تصدیق کنند پیغمبران را در انذارها که خدا بر زبان رسل کرده است پس فرموده اند که و ان من امة الا خلا فیها نذیر یعنی امت نیست مگر آنکه گذشته است در آن امت انذار کننده و ترساننده از عقوبات الهی حیرانست نادانست و هدایت یافته است هر که بینا و عاقلست و مراد بینائی دل است حقتعالی میفرماید فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور یعنی بدرستیکه کور نیست دیدهها سر ایشان و لکن کور است دلها که در سینه ایشانست و چگونه هدایت یابد کسیکه دلش نابینا باشد و چگونه بینا شود کسیکه تدبر و تفکر نکند در آیات و احادیث یعنی متابعت کنید رسول خدا و اهلبیت او را و اقرار کنید بآنچه از جانب خدا برایشان نازل شده است و متابعت کنید آثار هدایت را که ائمه حق باشند

بدرستیکه ایشان علامتهای امامت و دینداری و پرهیزکاری اند و تتمهٔ حدیث و ترجمه‌اش گذشت و ایضاً بسند معتبر
روایت کرده است از حضرت صادق که عبدالله ابن الکوا که از جملهٔ خارجیان بود بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آمد
و پرسید از تفسیر این آیه که وعلی الاعراف رجال یعرفون کلاً بسیماهم حضرت فرمود که ماییم بر اعراف خواهیم بود
و میشناسیم یاوران خود را بعلامتها که در سیماهای ایشانست و ماییم اعرافی که نمیتوان شناخت خدا را مگر براه معرفت
ما و ماییم اعرافیکه خدا میشناساند بما بر صراط اول دوستان و دشمنان ما را پس داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه
ما را شناسد و ما او را شناسیم و داخل جهنم نمیشود مگر کسیکه ما او را نشناسیم و او ما را نشناسد اگر خدا میخواست
خود را به بندگان بشناساند ولیکن مصلحت درین دانست که ما را درهای معرفت گرداند و صراط و راه نجات ساخت و ماییم
وجه خدا که از جهت ما بخدا میتوان رسید پس کسیکه عدول نماید از ولایت ما یا غیر ما را بر ما ترجیح دهد پس ایشان از راه
راست برگردیده اند مساوی نیستند آن جماعت که مردم چنگ در متابعت ایشان زده اند با ما زیرا که مردم که غیر ایشان باشند
رفته اند بسوی چشمه‌های گل آلود که بعضی در بعضی ریخته میشود و آنها که بسوی ما آمده اند بر سر چشمهٔ صافی چند
آمده اند که پیوسته جاریست بامر پروردگار آنها که آخر شدن ندارد و هرگز منقطع نمیگردد مترجم گوید که حضرت
تشبیه فرموده اند علم را بآب از جهت آنکه چنانچه آب باعث حیات بدنست علم باعث حیات روحست و علوم مخالفان را
از جهت قلت و عدم انتفاع با آنها و مخلوط بودن بشکها و شبهها با آبهائی که در گودالها جمع شده باشد و مخلوط بگل
و لجن و کثافتها بوده باشد و از این جهت که ایشان از یکدیگران علوم فاسده را اخذ کرده اند و بخدا و رسول و ائمهٔ حق که علوم
حق نزد ایشانست منتهی نمیگردد و تشبیه فرموده که آن چشمه‌ها بعضی در بعضی ریخته میشود و علوم اهلبیت را تشبیه
فرموده اند بچشمهٔ صافی که پیوسته از جانب پروردگار جاری باشد از این جهت که علوم ایشان یقینی و منبعش وحی و الهام
الهیست و در آن راه شک و شبهه نیست و پیوسته بالقای روح القدس و الهامات یقینیه که بر قلب ایشان فایض میشود
انقطاع و آخر شدن ندارد چنانچه بعد از این مذکور میشود ان شاء الله تعالی و ایضا بسند معتبر از ابو حمزهٔ ثمالی روایت
کرده است که حضرت باقر با وی گفت ای ابو حمزه یکی از شما اگر چند فرسخ راه خواهد برود دلیلی و راهنمائی پیدا میکند
که راه را گم نکند و تو براههای آسمان نادانتری از راههای زمین پس از برای خود راهنما طلب کن و مراد براههای آسمان عقاید
و اعمال چندیست که آدمی بسبب آنها به بهشت و درجات علیه و عالیهٔ قرب الهی و کمالات معنوی فایز گردد و بسند صحیح از حضرت
صادق روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند از تفسیر این ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر که حکمت
باو داده شده است پس بدرستیکه خیر بسیار باو داده است حضرت فرمود مراد بحکمت طاعت خداست و شناختن امامست
مترجم گوید که حکمت علوم یقینیست که مقرون بعمل باشد چنانکه گفته اند که حکیم راست گفتار درست کردار است لهذا
حضرت تفسیر فرمود بمعرفت امام که سرمایهٔ جمیع سعادات و علوم حقهٔ یقینیه را از او کسب میتوان کرد و بطاعت

خدا

خدا که عمل کردن بآن علوم است و از اینجا معلوم میشود که حکمت از علوم باطلیست که جمعی از ارباب ضلالت بعقلهای
ناقص خود استنباط کرده اند و حکمت نام کرده اند و اکثر شرایع انبیا و کتب الهی را بآن برهم زده اند و مردم را از معرفت
کتاب الهی و احادیث رسول خدا و ائمهٔ هدی محروم کرده اند و اکثر بدون علم بشرایع دین و ندانستن مسایل ضروریه
بسبب شبهای باطل خود را عالم و حکیم نام کرده اند و ایضا بسند موثق از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است از تفسیر
این آیه اومن کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها
یعنی آیا کسیکه مرده باشد ما او را زنده گردانیم و بگردانیم از برای او نوری که بآن نور راه رود در میان مردم مانند کسیست
که مثل و صفت او آن باشد که در تاریکیهای کفر و ضلالت باشد و هرگز از اینها بیرون نیاید حضرت فرمود که مراد
بمرده کسیست که چیزی نداند علم بعقاید حقه بهم نرسانده و مراد بنوریکه راه رود بآن در میان مردم امامیست که پیروی
او نماید و کسیکه در ظلمات باشد کسیست که امام خود را نشناسد و بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است
که ابو عبدالله جدلی آمد بخدمت حضرت امیرالمؤمنین حضرت فرمود که ای ابو عبدالله میخواهی ترا خبر دهم بتفسیر
قول حق تعالی من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون ومن جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار
هل تجزون الا ما کنتم تعملون که ترجمهٔ ظاهر لفظش آنست که هر که حسنه بیاورد بدرگاه خدا پس از برای اوست ثوابی
بهتر از آن زیرا که در عوض حسنه‌اش شریف و در عوض فانی باقی و در عوض یک ده تا هفتصد باو عطا میکند و ایشان
از فزع و خوف روز قیامت ایمنند و هر که سیئه بیاورد یعنی گناه بد و اکثر تفسیر بشرک کرده اند پس بروی اندازند
ایشان را در جهنم آیا جزا داده میشوید مگر بآنچه کرده اید ابو عبدالله گفت بلی یا امیرالمؤمنین فدایت شوم حضرت فرمود
که حسنه معرفت ولایت و امامت ماست و محبت ما اهلبیت و مراد بسیئه درینجا انکار ولایت ما و بغض ما اهلبیت است
که باعث آن میشود که او را بمذلت و خواری برو در جهنم میافکنند فصل ششم در وجوب طاعت ائمه حقست کلینی
و غیر او بسند کالصحیح از حضرت باقر روایت کرده اند که بلندی امر دین و منفعتش و کلیدش و درگاه همه امور و خشنودی
رحمان اطاعت امامست بعد از شناختن او پس فرمود که حق تعالی میفرماید که من یطع الرسول فقد اطاع الله
ومن تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا یعنی هر که اطاعت رسول کند پس بتحقیق که اطاعت خدا کرده است
و هر که پشت کند و رو از اطاعت بگرداند پس ما ترا نفرستاده ایم که حافظ بر ایشان باشی اعمال ایشان را و آنکه حساب کنی
ایشان را بر آنها بر تو رسانیدنست و بر ما حساب کردن و ثواب و عقاب دادن مترجم گوید که استشهاد باین آیت بجهة آنست
که حضرت رسول در مواطن متعدده امر فرموده بمردم بمتابعت ایشان پس اطاعت ایشان اطاعت رسولست که گفته
و اطاعت رسول اطاعت خداست و بسند معتبر از ابو الصباح روایت کرده است که گفت گواهی میدهم که شنیدم
از حضرت صادق که گواهی میدهم که علی امامیست که خدا اطاعتش را واجب کرده بود و ایضا حسن امامی بود که خدا

اطاعتش را واجب کرده بود و حسین امامی بود که خدا اطاعتش را واجب کرده بود و علی بن الحسین امامی بود که خدا اطاعتش را واجب کرده بود و محمد بن علی امامی بود که خدا اطاعتش را واجب کرده بود و ایضا از آنحضرت روایت کرده که آنحضرت فرمود که ما گروهیم که خدا واجب گردانیده است اطاعت ما را و شما اقتدا میکنید بکسیکه معذور نیستند بنشناختن او و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر در تفسیر قول حقتعالی که در حق ابراهیم میفرماید که و آتیناهم ملکا عظیما یعنی عطا کردیم بایشان پادشاهی بزرگ فرمود که مراد بپادشاهی بزرگ طاعت مفروض است یعنی آنکه اطاعت ایشان را بر همه خلق واجب گردانیده است و رسول خدا و اهل بیت و در آل ابراهیم داخل اند و از آنحضرت روایت کرده است که با بو الحسن عطار گفت شریک گردان انبیا و اوصیا را در طاعت یعنی چنانچه اطاعت پیغمبران واجبست اطاعت اوصیای ایشان نیز واجبست و ایضا بسند صحیح روایت کرده است که ما گروهیم که حضرت عزت طاعت ما را واجب گردانیده از برای ما است انفال که خاص کوهها و رودخانها و غیر آنها که در محلش مذکور است و برگزیده مال غنیمت و ماییم راسخان در علم که ثابت قدمیم در علم و علوم ما یقینی است و ماییم محسود که حقتعالی در حق ما فرموده است ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله یعنی آیا حسد میبرند بر مردم بر آنچه خدا کرده است بایشان از فضل خود و ایضا بسند موثق کالصحیح از حسین بن ابی العلا روایت کرده است که گفت بحضرت صادق عرض کردم اعتقاد خود را در باب اوصیاء که اطاعت ایشان فرضست از جانب خدا حضرت فرمود که بلی ایشان آنجماعتند که حقتعالی در شان ایشان فرموده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و اولو الامر از خود و بعد از این انشاء الله بیان خواهد شد که مراد از اولو الامر ائمه معصومین اند که امر امامت با ایشانست و اطاعت امر ایشان واجبست و ایشانند آنجماعت که خدا در حق ایشان فرموده است انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی اولی بامر و صاحب اختیار شما نیست بجز خدا و رسول او و آنجماعتی که برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتیکه در رکوع اند و باتفاق خاصه و عامه از غیر حضرت امیر المؤمنین تصدق در رکوع بعمل نیامده و موافق بعضی از احادیث از همه ائمه تصدق در رکوع بعمل آمده و صیغه جمع مؤید اینست و بسند صحیح منقولست که مردی از اهل فارس از حضرت امام رضا پرسید که اطاعت تو فرضست گفت آری گفت مثل اطاعت امیر المؤمنین فرضست گفت آری و ایضا بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که از حضرت صادق سؤال کردم که آیا ائمه در امر امامت و وجوب طاعت همه بمنزله یک شخص اند و حکم ایشان یکیست حضرت فرمود بلی و ایضا کلینی و دیگران بسندهای معتبر از محمد بن زید طبری روایت کرده است که گفت بر بالای سر حضرت امام رضا ایستاده بودم و در خراسان جمع کثیری از بنی هاشم در خدمت آنحضرت بودند که از جمله ایشان اسحق بن موسی بن عیسی عباسی بود پس حضرت فرمود که ای اسحق بمن خبر رسیده است که مردم میگویند که ما

دعوی کنیم

دعوی میکنیم که مردم بندگان ما اند نه بحق قرابتی که من بحضرت رسول صلعم دارم من هرگز این سخن را نگفته ام و نشنیده ام از احدی از آبای من که این را گوید و خبری بمن نرسیده است از احدی از آبای من که این را گفته باشند و لیکن میگوییم که مردم بندگان ما اند در اطاعت یعنی بمنزله بندگان اند از آنکه واجبست که اطاعت ما کنند و موالی آزاد کردهای ما اند در دین که بسبب متابعت ما در دین از آتش جهنم آزاد شده اند پس باید این سخن را حاضران بغایبان برسانند و ایضا کلینی بسند صحیح از ابی سلمه روایت کرده است که گفت از حضرت صادق شنیدم که میفرمود که ماییم جماعتی که حضرت عزت اطاعت ما را با امامت بشناسد مؤمنست و هر که ما را انکار کند کافرست و هر که ما را نشناسد و انکار نیز نکند که در مقام شک باشد مانند مستضعفین او گمراهست تا برگردد بسوی هدایتی که حقتعالی بر او واجب گردانیده از اطاعت واجبه ما او اگر بر این ضلالت بمیرد خدا با او میکند آنچه خواهد از عذاب یا عفو و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت امام رضا پرسیدند از بهترین چیزی که بندگان تقرب میجویند بسوی خدای تعالی فرمود که بهترین آنچه تقرب میجویند با و بندگان بسوی خدا یعنی عز و جل طاعت خداست و طاعت رسول او و طاعت اولو الامر و از حضرت امام محمد باقر فرمود که دوستی ما ایمانست و دشمنی ما کفرست و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که گفت بحضرت امام محمد باقر گفتم که میخواهم عرض کنم بر تو دین خود را که خدا را بآن عبادت میکنم فرمود که بگو گفت شهادت میدهم بوحدانیت خدا و برسالت حضرت رسالت پناه و اقرار دارم بآنچه پیغمبر از جانب خدا آورده است و اقرار دارم بآنکه علی امامی بود که اطاعت او را واجب گردانیده بود پس بعد از آن حسن امامی بود که اطاعت او را واجب گردانیده بود و بعد از آن حسین امامی بود که خدا اطاعت او را فرض کرده بود پس علی بن الحسین امامی بود که خدا اطاعت او را واجب گردانیده بود پس همه ائمه را چنین گفتم تا بآن حضرت رسیدم پس گفتم که تو بعد از ایشان امام واجب الاطاعه حضرت فرمود که این دین خداست و دین ملائکه خداست مترجم گوید که این دین ملائکه خداست یعنی ملائکه این دین را برای بندگان می پسندند چنانکه از اخبار دیگر ظاهر میشود

فصل هفتم در بیان آنکه هدایت نمیتوان یافت مگر از جهت ائمه حق و ایشانند وسیله میان خدا و خلق و بدون معرفت ایشان نجات از عذاب الهی حاصل نمیگردد و ابن بابویه در مجالس و دیگران بسندهای معتبر روایت کرده اند از حضرت صادق که آنحضرت فرمود که بلیه مردم بر ما عظیمست اگر ایشان را بسوی خود خوانیم اجابت ما نمیکنند و اگر ایشان را وامیگذاریم بغیر ما هدایت نمییابند و ایضا خصال روایت کرده است که رسول خدا بحضرت امیر المؤمنین فرمود که سه چیز است که قسم یاد میکنم که اینها حق اند اول آنکه تو و اوصیا بعد از تو عرفایند که خدا را نمیتوان شناخت مگر براه معرفت شما دوم آنکه شما عرفا و شناسایند که داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه شما را اشناسد و شما او را شناسید و در علل الشرایع بسند صحیح روایت کرده است که حضرت امام حسن عسکری نوشت باسحق بن اسماعیل که حضرت عزت بمنت و رحمت خود چون فرایض را بر شما واجب گردانید واجب نگردانید بر شما برای

احتیاجی که بآن داشته باشد بلکه رحمتی است از خدا که بجز او خداوندی نیست بسوی شما تا آنکه جدا کند خبیث را
از طیب و از برای آنکه امتحان کند آنچه در سینه‌های شماست و خالص گرداند آنچه در دلهای شماست و از برای آنکه پیشی
گیرید بسوی رحمت او و از برای آنکه زیادتی بهم رساند منزلهای شما در بهشت او پس واجب گردانید بر شما حج و عمره را
و برپا داشتن نماز و دادن زکوة است و گرفتن روزه و ولایت اهل بیت و واجب گردانید از برای شما دری که بآن درهای
فرایض را و کلیدی که باشد بسوی راه او اگر محمد و اوصیاء از فرزندان آن نبودند هر آینه شما مانند چهارپایان بودید
و هیچ واجبی از واجبات را نمیدانستید و آیا داخل شهری توان شد مگر از دروازه اش پس چون منت گذاشت خدا بآنکه
بعد از پیغمبر شما امامان و صاحبان اختیار برای شما برپا داشت و در روز غدیر گفت الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام گردانیدم بر شما
نعمتهای خود را و پسندیدم اسلام را برای دین شما و واجب گردانیدم بر شما از برای شما دوستان خود حقی چند که امر
کرد شما را بادای آنها برای آنکه حلال شود از برای شما آنچه دارید از زنان شما و اموال شما و آنچه میخورید و میآ
شامید و برای آنکه بشناساند شما را و عطا کند برکت و نمو و فراوانی در آنها و برای آنکه معلوم شود که اطاعت
کیست او را بپنهان و باز فرمود قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو یا محمد که سوال نمیکنم از شما
مزدی بر پیغمبری بغیر از مودت و دوستی در خویشان خود پس بدانید که هر که بخل مینماید ضرر نمیرساند مگر بنفس
خود زیرا که نفعش بخودش عاید میگردد بدرستیکه خدا بی نیاز است از شما و شما فقیران و محتاجانید بسوی خدا پس
بعد از آنکه حق بر شما ظاهر شده هر چه خواهید بکنید پس خدا بزودی میبیند عمل شما را و رسول او میبیند و مومنان
میبینند پس بازگشت شما بسوی دانای آشکار و پنهانست پس جزا میدهد شما را بکردهای شما و عاقبت نیکو برای پرهیزکارانست
والحمد لله رب العالمین و در معانی الاخبار از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
یا علی چون روز قیامت شود بنشینم من و تو و جبرئیل بر صراط پس نگذرد احدی از صراط مگر کسیکه با آن نامه باشد
که در آن بیزاری از آتش جهنم بولایت تو بوده باشد و شیخ طوسی در مجالس از حضرت صادق روایت کرده است که مائیم
سبب میان شما و میان خدای عز و جل و از حضرت امام حسین روایت کرده است که رسول خدا بحضرت امیر المومنین خطاب
کرد که یا علی تو و اصحاب تو در بهشتید یا علی تو و اتباع تو در بهشتید و در احتجاج از عبد الله بن سلیمان روایت کرده است
که بخدمت امام محمد باقر بودم مردی از اهل بصره بخدمت آنحضرت عرض کرد که حسن بصری میگوید که آنها که پنهان
میکنند علم را آزار خواهد داد گند شکمهای ایشان اهل جهنم را حضرت فرمود که هرگاه چنین باشد پس هلاک میشود مومن
آل فرعون که خدا در حق او فرموده است که بکتمان ایمانش مدح کرده است او را بکتمان ایمان همیشه علم پوشیده بوده است
از روزیکه حضرت نوح به پیغمبری فرستاده شده است پس حسن اگر خواهد بجانب راست رود و اگر خواهد بجانب چپ رود

پس بخدا سوگند که یافت نمیشود علم مگر در نزد اهل بیت پس حضرت فرمود که محنت و مصیبت ما عظیم است اگر ایشانرا
میخوانیم بسوی خود اجابت نمیکنند و اگر دست برمیداریم از ایشان بغیر ما هدایت نمییابند و بسند صحیح در بصائر
الدرجات از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که بسبب ما خدا عبادت کرده میشود و بسبب ما شناخته
میشود و بسبب ما بیگانگی میشناسند محمد حجاب خداست یعنی واسطه است میان خدا و خلق و در بشارة
المصطفی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که هر که خدا را بوسیله ما بخواند فلاح
و رستگاری یافته است و هر که خدا را بغیر ما بخواند خود هلاک شده و دیگران را هلاک کرده فصل هشتم در حدیث
ثقلین و امثال آن در بشارة المصطفی از طرق عامه و خاصه از رافع آزاد کرده ابوذر روایت کرده است که دید
ابوذر را که بحلقه در کعبه چسبیده بود و میگفت هر که مرا شناسد شناسد و هر که مرا نشناسد منم ابوذر
غفاری شنیدم از رسول که هر که مقاتله کند با من در دفعه اولی و مقاتله کند با اهل بیت من در دفعه
ثانیه خدا محشور گرداند او را در دفعه ثالثه با دجال بدرستیکه مثل اهل بیت من در میان شما مانند مثل کشتی نوحست
که هر که در آن کشتی سوار شد نجات یافت و هر که تخلف ورزید از آن غرق شد و مثل باب حطه بنی اسرائیل است
که هر که داخل آن باب شد نجات یافت و هر که داخل نشد هلاک شد و شیخ طوسی ره بطرق بسیار این حدیث را
از ابوذر رض روایت کرده است و در بعضی از روایات در آخرش این زیادتی هست که حضرت در آخرش سه مرتبه فرمود
آیا رسانیدم رسالت خدا را و سید ابن طاوس در طرایف از مسند احمد ابن حنبل روایت کرده است از ابو سعید خدری
که حضرت رسول فرمود بدرستیکه در میان شما دو چیز سنگین بزرگی گذاشته‌ام مادام که متمسک بآنها باشید هرگز
گمراه نمیشوید بعد از من یکی بزرگترست از دیگری و آن کتاب خداست و آن ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و دیگری
عترت من اهل بیت منند بدرستیکه ایشان از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و ایضا از احمد
روایت کرده است که اسرائیل ابن عثمان گفت که من زید ابن ارقم را دیدم در سرادقه مختار پس باو گفتم که آیا شنیدی از رسول خدا
که میگفت که انی تارک فیکم الثقلین یعنی در میان شما دو چیز بزرگ مینهادم گفت بلی و ایضا از احمد روایت کرده است میگذارم
از زید ابن ثابت که حضرت رسول گفت بدرستیکه من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم که خلیفه و جانشین منند
در میان شما کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من که اهل بیت منند و بدرستیکه از من جدا نمی
شوند تا بر حوض کوثر بر من وارد شوند و این احادیث را شیخ ابن بطریق در عمده روایت کرده و ایضا سید ابن بطریق
روایت کرده است از جامع الاصول معتبرترین کتابهای عامه است سی و نه حدیث از اصل آن بیرون نوشته‌ام و لفظ آنرا
نقل میکنم و در صحیح مسلم نیز دیده‌ام همگی روایت کرده‌اند از یزید ابن حیان که گفت رفتم من و حصین ابن سبره و عمرو ابن
مسلم بنزد زید ابن ارقم پس چون نشستیم نزد او حصین باو گفت که ای زید تو خیر بسیار یافته دیدی رسول خدا را

وحدیث او را شنیده و با او با شما تنها کرده و در عقب او نماز کرده ای نیز ملاقات خیر بسیار کرده حدیث کن ما را با آنچه شنیده از رسول گفت ای پسر برادر من بخدا سوگند که سال من بسیار شده و عهد با آن حضرت قدیم و فراموش کرده ام بعضی از آنها که بخاطر گرفته بودم از حضرت رسول پس هر چه را بشما روایت کنم و حدیث کنم قبول کنید و آنچه را روایت نکنم تکلیف مکنید مرا که روایت کنم پس گفت قام رسول الله یوما فینا خطیبا بماء یدعی خما بین مکة والمدینة فحمد الله واثنی علیه ووعظ وذکر ثم قال اما بعد الا ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی فاجیب وانی تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به فحث علی کتاب الله ورغب فیه ثم قال واهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی فقال له حصین ومن اهل بیته یا زید الیس نسائه من اهل بیته قال نسائه من اهل بیته ولکن اهل بیته من حرم الصدقة بعده قال ومن هم قال آل علی وآل عقیل وآل جعفر وآل عباس قال کل هؤلاء حرم الصدقة قال نعم یعنی حضرت رسول ایستاد در روزی در میان ما و خطبه خواند در آبی که او را خم میگفتند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای خدا گفت و پند داد و تذکیر داد ای مردم آگاه باشید که من بشری ام نزدیکست که بیاید رسول پروردگار یعنی ملک موت پس اجابت کنم و بروم بدرستیکه میگذارم در میان شما دو چیز بزرگ اول آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور هست پس بگیرید کتاب خدا را و چنگ زنید در آن پس حضرت تحریص و ترغیب نمود در عمل بکتاب خدا پس فرمود دیگر اهل بیت منست پس سه مرتبه فرمود که خدا را بیاد شما میآورم در حق اهل بیت من یعنی آزار ایشان مکنید و حرمت ایشان را رعایت کنید و حق ایشان را از ایشان غصب مکنید پس حصین گفت که اهل او کیستند ای زید آیا زنان او از اهل بیت او نیستند زید گفت که از اهل خانه او هستند اما مراد از اهل بیت درینجا آنهایند که محرومند از تصدق بعد از آن گفتند کیستند آنها زید گفت آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس حصین گفت همه اینها محرومند از صدقه گفت بلی مترجم گوید که بعد از این معلوم خواهد شد که زید غلط کرده است و اهل بیت مخصوص آل عباست و ایضا همین مضمون را باندک اختلافی در جامع الاصول و سایر کتب روایت کرده اند و سید از ابن مغازلی شافعی بچندین طریق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که بدرستیکه نزدیک شده است که مرا بخوانند بعالم قدس و اجابت نمایم و بدرستیکه در میان شما دو چیز بزرگ گذاشته ام کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من که اهل بیت منند و بدرستیکه خداوند لطیف خبیر خبر داد مرا که این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس نظر کنید که چگونه خلافت من خواهید کرد در رعایت ایشان و ایضا از کتاب فضایل قرآن ابن ابی الدنیا روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که منم فرط شما بر حوض کوثر که پیش از شما وارد میشوم که از برای شما مهیا کنم پس چون وارد شوید بر من ملاقات کنید سوال خواهم کرد از ثقلین که چگونه خلافت من در حق ایشان کرده اید پس ندانستیم که ثقلین کدامند حضرت فرمود بزرگتر آنها کتاب خداست یکطرف آنها بدست خداست و طرف دیگر بدست

شماست

شماست پس چنگ زنید در آن تا لغزش نیابید و گمراه نشوید و کوچکتر آنها عترت منند هر کس از ایشان رو بقبله من کند و اجابت دعوت من بکند پس مکشید ایشان را و فریب مدهید ایشان را بدرستیکه من سوال کرده ام از خداوند صاحب لطف و احسان دانا پس عطا کرده مرا که هر دو با هم نزد من آیند بر حوض کوثر مانند این دو تا و اشاره کرد بانگشت شهادت و انگشت میان یاری کننده این دو تا یاری کننده منند و دشمن این دو تا دشمن منند بدانید بدرستیکه هلاک نشدند امتی پیش از شما مگر آنکه عمل کردند بخواهشهای نفسانی خود و معاونت یکدیگر کردند بر ضرر پیغمبر خود و کشتند آنها کسانی را که امر بعدالت میکردند در میان ایشان و ایضا صاحب طرایف از ثعلبی که از مفسران عامه است روایت کرده است در تفسیر آیه واعتصموا بحبل الله جمیعا بچندین سند که رسول فرمود ایها الناس گذاشته ام در میان شما دو امر بزرگ که خلیفه و جانشین منند در میان شما اگر بگیرید و عمل کنید و متابعت کنید آنها را هرگز گمراه نشوید بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری که آن کتاب خداست ریسمانیست که کشیده است در میان آسمان و زمین و عترت من که اهل بیت منند و بدرستیکه جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من آیند و ابن اثیر در جامع الاصول که بالفعل در میان عامه متداول و معتبر است روایت کرده است از صحیح ترمذی از جابر بن عبدالله انصاری که گفت دیدم رسول خدا را در روز عرفه که بر ناقه قصوا سوار بود و خطبه میخواند شنیدم که میگفت من گذاشته ام در میان شما چیزی را که اگر اخذ کنید بآن هرگز گمراه نمیشوید کتاب خدا و عترت من که اهل بیت منند و ایضا از صحیح ترمذی از زید ارقم روایت کرده است که رسول خدا فرمود که من در میان شما میگذارم چیزی را که اگر متمسک باو شوید هرگز گمراه نگردید بعد از من دو چیز است که یکی از دیگری بزرگتر است و آن کتاب خداست ریسمانی کشیده از زمین تا آسمان و عترت من که اهل بیت منند هرگز از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس نظر کنید که چگونه خلافت من در حق ایشان خواهید کرد و در احتجاج از کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که گفت من با حنش بن المعتمر در مکه بودیم ناگاه ابوذر برخاست و حلقه در خانه کعبه را گرفت و بصدای بلند ندا کرد در موسم حج که ایها الناس که هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد منم جندب منم ابوذر ایها الناس من شنیدم از پیغمبر شما که مثل اهل بیت من در امت من مانند مثل کشتی نوح است در میان قوم او هر که سوار شد در آن کشتی نجات یافت و هر که تخلف کرد از آن غرق شد و مثل باب حطه است در بنی اسرائیل ایها الناس من شنیدم از پیغمبر شما که میگفت بدرستیکه من گذاشتم در میان شما دو چیز که هرگز گمراه نشوید مادامیکه متمسک باشید بآنها کتاب خدا و اهل بیت من تا آخر حدیث پس چون ابوذر بمدینه آمد عثمان فرستاد بسوی او گفت چه باعث شد ترا که در موسم حج ایستادی و آنها را گفتی گفت عهدی بود که رسول خدا بسوی من کرده بود و مرا بآن امر کرده بود عثمان گفت که بر آن گواهی میدهد پس برخاست حضرت امیرالمؤمنین و مقداد و هر دو شهادت دادند پس هر سه بیرون رفتند عثمان ایشان را گفت این و مصاحبش گمان میکنند که کاری

که کافران پیش خواهند برد و چیزی بدست ایشان نخواهد آمد و ابن بابویه در امالی بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده
که رسول خدا فرمود هر که بدین من اعتقاد کند و بر طریقه من راه رود و متابعت سنت من کند پس باید که اعتقاد
کند که ائمه از اهل بیت من بهترینند از جمیع امت من بدرستیکه مثل ایشان در میان امت مثل باب حطه است در بنی اسرائیل
و ایضا در عیون اخبار الرضا بسندهای بسیار از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا فرمود که اهل بیت من در میان
ایشان مثل سفینه نوح است هر که در کشتی متابعت اهل بیت من سوار شد نجات یابد و هر که تخلف کند از آن در پس
کردن بر زنند و در آتش جهنم اندازند و همین حدیث را ابن اثیر از اعاظم علماء عامه در نهایه نقل کرده است و در صحیفه
الرضا نیز مذکور است و عیاشی در تفسیر از حضرت امام رضا روایت کرده است در تفسیر آیه حطه نغفر لکم خطایاکم
که حضرت امام محمد باقر فرمود که مائیم باب حطه شما و مترجم گوید که در میان مفسران و مورخان خلاف بسیاری در
نزول باب حطه هست و آنچه مشهورتر است آنست که بعد از وفات حضرت موسی که چهل سال مدت تیه تمام شد
حضرت یوشع وصی بنی اسرائیل را برداشت بجنگ عمالقه آمد که شهر ایلیا که از بلاد شام است فتح کند پس
چون فتح کردند و عمالقه را کشتند و بلاد شام را متصرف شدند حق تعالی ایشان را که داخل شهر ایلیا شوند
از در که تواضع و استغفار کنند که سر بزیر افکنند چنانچه حق تعالی فرموده است و اذ قلنا ادخلوا هذه القریة فکلوا
منها حیث شئتم رغدا و ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة نغفر لکم خطایاکم و اکثر سجود را تفسیر کرده اند
بخم شدن و فروتنی کردن و حطه را تفسیر کرده اند بحط عنا خطایانا یعنی فرو ریز از ما گناهان ما را و گفته اند که گناه
ایشان آن بود که در زمان حضرت موسی قبول نکردند که داخل ایلیا شوند و مبتلا به بلا شدند و از ابن عباس روایت
کرده اند که حطه یعنی لا اله الا الله است و سنزید المحسنین یعنی زیاد خواهیم کرد نیکی نیکی کنندگان فبدل الذین
ظلموا قولا غیر الذی قیل لهم یعنی پس بدل کردند آنها که ستم کردند بخود گفتار غیر آنچه با ایشان گفته شده بود که بجای
آنکه گفتند که ایشان خم شوند و داخل شوند نشسته خود را بر زمین میکشیدند و میرفتند و بجای حطه میگفتند حطا سمقانا یعنی
گندم سرخ میخواهیم از روی استهزا و استخفاف بامر خدا بر ایشان تاریکی و طاعونی فرستاد که در یکساعت هر کس
از ایشان مردند پس خدا رحم کرد بر ایشان و طاعون را برداشت چنانچه حق تعالی فرموده است که فانزلنا علی الذین ظلموا
رجزا من السماء بما کانوا یفسقون یعنی فرو فرستادیم بر آنها که ستم کرده بودند عذابی از آسمان بسبب فسق که ایشان
کرده اند پس مثل اهلبیت در میان امت مثل آن در گاه هست نیز که ایشان باب الله اند هر کس که متابعت ایشان داخل شود
از عذاب دنیا و آخرت نجات یابد و هر که تکبر از اقرار بامامت و متابعت ایشان هلاک شود بهلاک معنوی و گمراه
گردد و در دنیا و عقبی بعذابهای الهی معذب گردد و در بحار الانوار از تفسیر امام نقل شد که حق تعالی صورت محمد و علی
بر دروازه شهر مثل کرد ایشان را امر کرد ایشان را که سجده کنند برای مثالها و تازه کنند بر خود بیعت و محبت ایشان را

بنی مجلدات حیوة القلوب در تفسیر امام حسن عسکری نقلکرد

تا آخر

تا آخر آنچه گذشت پس حضرت فرمود که حضرت امیر المؤمنین فرمود که ای بنی اسرائیل در آن حطه نصب کردند
از برای شما در گاه حطه اهل بیت محمد را امر کردند شما را بمتابعت هدایت ایشان و ملازم بودن طریقت ایشان
تا خدا گناهان شما را بیامرزد و نیکو کاران شما را ثواب زیاده کرامت فرماید و باب حطه شما بهتر است از باب حطه
ایشان زیرا که در گاه ایشان از چوب چند بود و ما سخن گویان و راستگویان مؤمنان هدایت کنندگان فاضلانیم
چنانچه رسول خدا فرمود که ستارهای آسمان امانند از غرق شدن و اهل بیت من امان امت منند از گمراه شدن
در دین خود و ایشان در دین هلاک نمیشوند مادامیکه از اهل بیت من کسی باشد که متابعت سیرت و سنت او
نمایند و ایضا حضرت رسالت پناه فرمود که هر که خواهد بعیش زندگانی من زندگانی کند و بروش مردن من بمیرد
و ساکن شود در جنت عدن که پروردگار من مرا وعده داده است و چنگ زند در درختی که حق تعالی بید قدرت
غرس نموده است و فرموده است که باش پس بهم رسیده است پس ولایت علی بن ابی طالب اختیار کند و اقرار نماید بامامت
او و با دوستان او دوست باشد و با دشمنان او دشمن باشد و اختیار کند بعد از او ولایت فرزندان او را و فاضل اولاد که اطاعت
خدا کنند بدرستیکه ایشان از طینت من خلق شده اند و روزی ایشان کرده است فهم و علم مرا پس ویل بر آنها از امت
من که تکذیب فضل ایشان کنند و قطع کنند از ایشان پیوند مرا و خدا نرساند بایشان شفاعت مرا و حدیث سفینه نوح را
سید در طرایف از کتاب ابن مغازلی شافعی بچندین طریق از ابن عباس و ابوذر و سلمة بن اکوع و غیر ایشان
روایت کرده است و حدیث سفینه و باب حطه را سلیم بن قیس از حضرت علی بن الحسین روایت کرده و بحضرت عرض کرده
که زیاده از صد نفر از فقهاء شنیده ام و ابن بابویه در امالی و اکمال الدین از ابن عباس روایت کرده است که رسول
خدا به علی بن ابی طالب گفت یا علی من شهر حکمتم و تو دروازه آنی و داخل شهر نمی توان شد مگر از دروازه
آن و دروغ میگوید کسیکه دعوی میکند که مرا دوست میدارد و ترا دشمن میدارد زیرا که تو از منی و من از توام گوشت تو
از گوشت منست و خون تو از خون منست و تو امام امت منی و خلیفه و جانشینی منی و روح تو از روح منست و پنهان تو
پنهان منست و آشکار تو آشکار منست یا علی بعد از من سعادتمند کسیست که ولایت ترا اختیار کند و بدبخت کسیست که با تو دشمنی کند و رستگار کسیست که از تو جدا نشود و هلاک شده کسیست که از تو جدا شود مثل تو و امامان
از فرزندان تو بعد از من مثل کشتی نوح است که هر که سوار شد نجات یافت و هر که تخلف کرد غرق شد و مثل
مثل ستارهای آسمانست که هر ستاره که فرو میرود ستاره دیگر طلوع میکند تا روز قیامت و ایضا از زید بن ثابت
روایت کرده که رسول خدا فرمود که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی الا و هما الخلیفتان من بعدی
و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و در اکمال الدین و معانی الاخبار و خصال از ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که من در میان شما میگذارم دو چیز که یکی بلندتر است از دیگری کتاب خدا که ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من

کشف الغمه [illegible] سلیم [illegible] نقل کرده [illegible]

بدستیکه اینکه یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض بر من وارد شوند راوی میگوید از ابو سعید پرسیدم که عترت او کیست گفت اهل بیت او
و ایضا از ابو عمرو صاحب ابی العباس نحوی و لغوی شنیدم که میگفت اینها را برای آن ثقلین گفتند که تمسک بآنها سنگین
و دشوار است و ابن بابویه حدیث ثقلین را در اکمال الدین به بیست سند روایت کرده است از ابو سعید خدری و ثعلبی و ابو
هریره و حضرت امیر المؤمنین و زید ابن ارقم و جابر بن عبد الله انصاری و ابوذر غفاری و زید بن ثابت و غیر آن از صحابه
و علی ابن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است که حضرت رسول در حجة الوداع در مسجد خیف فرمود که من فرط شمایم و پیش از
شما بر لب حوض میروم و شما بعد از من وارد میشوید بر حوضی که عرضش از ما بین بصره و شام است تا صنعاء یمن و در آن
قدحها از نقره هست بعدد ستارهای آسمان بدرستیکه در آنجا سؤال خواهم کرد از شما از ثقلین که چه کردید با آنها گفتند یا رسول الله
ثقلین کدام اند گفت کتاب خدا که ثقل بزرگتر است یکطرفش بدست خداست و طرف دیگر بدست شماست پس دست زنید بآن تا
گمراه نشوید که هرگز و ثقل اصغر عترت من که اهل بیت منند بدرستیکه خبر داد مرا خداوند صاحب لطف و احسان و دانا
باشکار و پنهان که این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض بر من وارد شوند مانند این دو انگشت من و دو انگشت شهادترا
باهم منضم کرد و نمیگویم مانند این دو تا که یکی بر دیگری زیادتی کند و جمع کرد میان سبابه و انگشت میان مترجم گوید که آنچه پیش
مذکور شد که باید دو انگشت تشبیه شد منظور جدا نشدن بود و تشبیه بانگشت شهادت و میانین از اینجهت مناسبتر
بود و در اینجا منظور جدا نشدن نیکوتر است و تشبیه بدو انگشت شهادت مناسبتر است و انگشت میانه مناسب نیست زیرا که بلند
تر است و پیشی میگیرد بانگشت شهادت و مقصود آنحضرت فی الجمله آنست که لفظ معنی قرآن نزد اهل بیت است و دیگری تمام
هر دو لفظ را دارند و ایضا عمل بقرآن مجید بتمامه از اوامر و نواهی مخصوص ایشانست چنانچه در وصف حضرت رسول وارد
شده است که خلق آنحضرت قرآن بود و ایضا ایشان شهادت میدهند بر حقیت قرآن و قرآن شهادت میدهد بر حقیت ایشان
چنانچه بحدیث وارد شده است که ثلث قرآن در فضیلت ایشانست و ثلثی در مثالب دشمنان ایشان و بعضی از ان دو تا ربع
وارد شده است و ابن بابویه بسند اکثر کتب خود از حضرت سید الشهدا امروزیت روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین
حدیث سفینه بالعترة النبی صلی الله علیه و آله
پرسیدند که عترت کیست فرمود منم و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین که نهم ایشان مهدی و قایم ایشانست جدا
نمیشوند از کتاب خدا و کتاب خدا از ایشان جدا نمیشوند تا در حوض بر من وارد شوند و صفار در بصایر الدرجات
و عیاشی در تفسیر حدیث ثقلین را بسندهای بسیار از طریق اهل بیت روایت کرده است و ایضا در بصایر از حضرت باقر روایت
کرده است که خدا را در زمین سه حرمت هست قرآن و عترت من و کعبه که خانه محترم خداست اما قرآن را پس تحریف کردند و تغییر دادند
و اما خانه کعبه را پس خراب کردند و اما عترت مرا پس کشتند همه اینها امانتهای خدا بودند پس همه را ضایع کردند بدانکه احادیث ثقلین
و سفینه و باب حطه متواترند و لغویان عامه هم نقل کرده اند و ابن اثیر در نهایت گفته است که در حدیث وارد شده است
که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی که گفته اند چرا اینها را ثقلین نامیدند برای آنکه اخذ باینها و عمل کردن باینها سنگین

و دشوار است

و دشوار است و در هر چیز نفیس را ثقیل میگویند پس اینها را ثقلین نامیدند جهة اعظام اینها و تفخیم شان آنها و باز
در نهایت گفته است که در حدیث است که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من تخلف عنها وقع فی النار و در قاموس
گفته است که ثقل بحرکت هر چیز نفیس است که ضبط کنند و پنهان دارند و باین معنی است حدیث انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی و سید مرتضی ره در شافی گفته است که دلیل بر صحت حدیث ثقلین آنست که جمیع امت آنرا تلقی بقبول
نموده اند حتی آنکه ایشان باین تمسک کرده اند و بآن استدلال کرده اند در صحت حدیث نکرده اند و قاعده علما آنست که اگر شکی
در صحت حدیث داشته باشند اول در آن باب سخن میگویند و بعد از آن در تاویل و معنی آن سخن میگویند و عدول کردن
ایشان از این طریقه دلالت بر آنکه شکی در صحت حدیث نداشته اند و بعد از آن گفته است که عترت آدمی در لغت نسل اوست
مانند فرزند و فرزند فرزند و بعضی از اهل لغت توسعه داده اند و گفته اند عترت مرد نزدیکترین قوم اوست بسوی او در نسب
پس بنا بر قول اول ظاهر است در حقیقت لفظ شامل حسن و حسین و اولاد ایشان خواهد بود و بنا بر قول ثانی شامل ایشان و جمیع
که در قرب نسب مثل ایشانند نیز خواهد بود با آنکه حضرت رسول مقید فرموده است سخن را بقیدیکه شبهه را از آن زایل
کردانیده است و سخن را واضح کردانیده با آنکه فرموده است عترت من اهل بیت من پس حکم را متوجه ساخته است بسوی کسیکه مستحق
هر دو نام بوده باشد و ما میدانیم که کسیکه از عترت آدمی موصوف باشد آنکه از اهل بیت اوست اولاد و اولاد اولاد است و کسیکه
جاری مجرای ایشان باشد در نسب قریب با آنکه حضرت رسول خود بیان فرموده است که اهل بیت چه جماعت اند زیرا که اخبار
متضافره وارد شده است که جمع کرد آنحضرت حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین را بنزد خود و عبا را بر ایشان
افکند و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند پس رجس و پلیدیها و شک را از ایشان دور گردان و پاک کن ایشانرا از گناهان و صفات ذمیمه
پاک کردانیدنی پس آیه تطهیر در اینوقت نازل شد پس ام سلمه زوجه آنحضرت گفت یا رسول الله آیا من از اهل تو نیستم حضرت فرمود که
ولیکن تو بخیری پس نام اهل بیت را مخصوص این جماعت کردانید و غیر ایشانرا داخل نکرد پس میباید که حکم در حدیث ثقلین متوجه باشد
بسوی ایشان و بسوی کسیکه ملحق باشد بایشان بدلیل دیگر و اجماع کرده اند که این حکم را ثابت کردانیده است در اولاد ایشان یعنی
وجوب تمسک بایشان و پیروی کردن ایشان بر آنکه اولاد ایشان نیز جاری مجرای ایشانند در حکم ایشان داخل اند و اگر گویند که بنا بر بعضی
از احتمالات که مذکور شد میباید که حضرت امیر المؤمنین داخل عترت نباشد جواب میگوییم که کسیکه عترت را مخصوص اولاد دانسته
میداند که شیعه میگویند که حضرت امیر المؤمنین هر چند که ظاهر لفظ عترت آنحضرت را شامل نیست اما بعد از عترت رسید
بهتر و بهتر ایشانست و حکم سایر عترت بدلیل خارج شامل آنحضرت هست و اگر گویند که گاه باشد که حکم بعدم ضلالت
از برای کسی باشد که متمسک بکتاب و عترت هر دو بوده باشد نه بعترت تنها جواب میگوییم که بنا بر این سخن فایده نمی بود
زیرا که هرگاه کتاب تنها حجت باشد چیزیکه تنها حجت نباشد بآن ضم کردن فایده نخواهد داشت و نصوص عترت نخواهد
داشت هر گروه خیر هم چیزی است که هر گاه موافق کتاب باشد حجت خواهد بود پس عترت را تخصیص کردند و قطع کردند بر آنکه قول ایشان

بتنها حجت است و عامه این حدیث را حمل کرده‌اند بر آنکه اجماع اهل بیت حجت است و این نافع نمیکند زیرا که معلوم است
اجماع ایشان بر آنکه حضرت امیر المؤمنین بعد از حضرت پیغمبر بی فاصله خلیفه است الا شاذی که خروج ایشان از اجماع
ضرر ندارد با آنکه از همین حدیث ممکن است استدلال کردن بآنکه در هر عصری حجتی معصوم مأمون میباید باشد
زیرا که ما امید ایم که حضرت رسول ما را مخاطب باین سخن نکرد مگر برای آنکه قطع عذر ما بکند و حجت بر ما تمام کند و امر
دین ما را فهما کند ما را بچیزی که بسبب آن نجات یابیم از شک و ریب مؤید و موضح آنست آنچه در روایت بیان ثابت ملکوت است
وهما الخلیفتان من بعدی یعنی کتاب و عترت دو خلیفه و جانشین منند بعد از من زیرا که معلوم است که مراد آنست که آنچه را
سؤالی میان من بن رجوع میکردید باید که بعد از من بایشان رجوع کنید پس میگوییم که خالی از دو صورت نیست یا آنکه اجماع
ایشان حجت است چنانچه مخالف فهمیده است یا آنکه در هر عصری معصومی میان ایشان هست که قول او حجت است اگر اول مراد باشد
حجت بر ما تمام نکرده باشد نخواهد بود و قطع عذر ما نشده خواهد بود و در میان ما خلیفه که قایم مقام او باشد نگذاشته خواهد
بود زیرا که در هر مسئله واجب نیست که اجماع ایشان منعقد گردد و آنچه اجماع ایشان بر آن منعقد شده است شاید یکجزو
جزو از مسایل شریعت بوده باشد پس حجت بر ما تمام میکند شریعت بکسی که نزد او آن حاجت ما نیست مگر اندکی از بسیاری
بلکه ناچار است در هر عصری از حجتی در میان اهل بیت که مأمون باشد و بگفته او قطع حاصل شود و این دلیلست بر وجود حجت
مجملا و باین دلیل خاصه معلوم میشود که آنچه گفت بر سبیل تفصیل چون فرمود که تا روز قیامت از هم جدا نمیشوند پس حکم
کتاب حاصل است تا روز قیامت باقیست باید که آنچه نیز همیشه باقی باشد بالتصف در هر عصری فردی از آن بوده باشد مترجم
گوید که بلکه احتیاج بحجت زیاده است از احتیاج بکتاب زیرا که از ظاهر قرآن قلیلی از احکام معلوم میشود و آنها نیز در نهایت
اجمال و تشابه چنانکه بعضی گفته‌اند که محکم ترین آیات قرآن آیه وضوست و در آن هفتاد تشابه هست پس در اصل اکثر عمده
احکام شریعت با شرح و تفصیل احکام موجوده در ظاهر قرآن محتاجند بخلیفه و از اینجا معلوم میشود که قول بآنکه مراد رجوع
بکتاب و عترت با هم است صورت ندارد زیرا که سایر احکام از قرآن ظاهر نمیشود بلکه آنها که ظاهر میشود نیز از جهت تشابه
بر مردم مشتبه میماند و قطع عذر ایشان باین وجه نمیشود و اما دلالت این عبارت بر تنصیص بر امامت و خلافت و وجوب متابعت
پس کسی که اندک عقلی و انصافی داشته باشد شک نمیکند مثل آنکه هرگاه پادشاهی یا حاکمی از شهری بیرون رود و بگوید که فلان را در میان
شما گذاشتم از آن نمی فهمند بغیر آنکه چنانکه اطاعت من میکردید باید که او را اطاعت کنید و کسیکه از خانه خود سفر کند و گوید
که فلان را در میان شما گذاشتم دلالت نمیکند مگر بآنکه او وکیل منست و صاحب اختیار خانه منست خصوصا وقتیکه اول بگوید که من
بشوم بزودی طلبیده شوم و بکار خود اجابت میکنم و بعد از آن بگوید که در میان شما کتاب و عترت را میگذارم و اما آنچه در اکثر اخبار
مذکور است تفضیل کتاب بر عترت وارد شده و در بعضی اخبار در باب بکیر تفضیل عترت بر کتاب ظاهر میشود جمع میان اینها
خالی از اشکالی نیست و فقیر را شیئی بخاطر قاصر رسیده و تفسیر آن را در کتاب عین الحیوة ایراد نموده‌ایم مجملش آنست که قرآن مجید الفاظ

ومعانی

و انحصار در بسیاری الآیات میکند
مراد آنکه معانی قرآن خصوصا باطن آن
مخصوص ائمه اهل بیت است

و معانی بسیارست از ظهر و بطن تا هفت بطن و هفتاد بطن و موافق احادیث بسیار لفظ قرآن و تمامش مخصوص اهل بیت است
بلکه علم ما کان و ما یکون تا روز قیامت و جمیع شرایع و احکام در قرآن هست و علمش نزد ایشان مخزونست پس حامل
کامل قرآن مجید ایشانند و همچنین عمل نمودن بجمیع احکام شرایع قرآن مخصوص ایشانست چون از جمیع گناهان معصوم
و بجمیع کمالات بشری متصفند و ایضا اکثر قرآن در مدح ایشان و مذمت مخالفان ایشانست چنانکه سابقا مذکور شد
و این معنی نیز ظاهرست که مدح هر صفت کمالی که در قرآن واقع است مدح صاحب آن صفت میکند و صاحب آن صفت
بر وجه کمال ایشانند و مذمت هر صفت نقصی که وارد شده است مذمت صاحب آن صفت عاید میگردد که دشمنان
ایشانند و چون قرآن شخصی نیست قایم بذات بلکه عرضیست که در محال مختلفه ظهورات مختلفه دارد چنانچه
پیوسته در علم ملک علام بوده است و از آنجا در لوح ظاهر گردیده و از آنجا بقلب حضرت جبرئیل منتقل گردیده و از جناب
خدا بلا واسطه و بواسطه جبرئیل بسوح مقدس قلب منور حضرت رسول ظاهر گردیده و از آنجا بقلوب اوصیاء
و مؤمنان در آمده و بصورت کتابی طبع نموده پس اهل قرآن از حرمت و بسبب آن هر جا که ظهور کرده آنجا حرمت
بخشیده و هر جا که ظهورش زیاده است موجب حرمت آن بیشتر گردیده پس هرگاه آن نقشها مرکب و لوح و کاغذ که
بر آن نقش بسته و جلدیکه مجاور آنها گردیده باینکه پست ترین ظهورات آنست اینقدر حرمت بآن بخشیده که اگر کسی خلاف
ادب نسبت بآنها بعمل آورد کافر میشود پس قلب مؤمنی که حامل قرآن گردیده حرمتش زیاده از نقش کاغذ قرآن خواهد بود
چنانچه وارد شده است که مؤمن حرمتش از قرآن بیشتر است و انصاف مؤمن باخلاق حسنه قرآن هر چند مؤمن بیشتر ظهور
کرده موجب احترام او زیاده گردیده و هر چند خلاف اوصاف از نقایص و معاصی و اخلاق رذیله ظهور کرده موجب نقصان
ظهور قرآن و نقص حرمت او گردیده پس اینمراتب ظهور قرآن و اوصاف او زیاده میگردد تا چون بمرتبه حضرت رسالت و اهل بیت
او میرسد مرتبه ظهورش بنهایت میرسد بلکه اگر بحقیقت نظر کنی قرآن حقیقت ایشانند که محل لفظ قرآن و معنی
و اخلاق آنند چنانچه دانستی که قرآن چیزی را میگویند که نقش قرآن در آن باشد و نقش کامل قرآن بحسب لفظ و معنی در قلوب
مطهره ایشان حاصل است چنانچه حضرت امیر المؤمنین میگفت که منم کلام الله الناطق و احادیث برین مضامین
بسیارست که در عین الحیوة بعضی از آنها را ایراد کرده ایم پس بنابر تحقیق حاصل این احادیث این خواهد بود که این جهت
ایشان که جهت اتحاد با قرآن و حامل علم آن بوده‌اند بمنزلت انسان بر جمیع ایشان چنانچه حضرت باری میفرماید لقد
فضلناهم علی علم علی العالمین فضل نعمت بیان نصوص متفرقه ایشان که مجملا در ضمن اخبار مختلفه وارد شده است در کتاب
بشارات المصطفی از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که بهترین شما بهترین شماست از برای اهل بیت من بعد از من
و ایضا آنحضرت رسول بروایت جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که فرمود که هر که فرزندان پدری عصبه یعنی خویشان پدری
میگیرند که منسوب بآنها میباشند مگر فرزندان فاطمه که من ولی ایشان و عصبه ایشانم و ایشان عترت منند و از طینت من

خلق شده اند و وای بر آنها که تکذیب نمایند فضیلت ایشانرا هر که ایشانرا دوست دارد خدا ایشانرا دوست میدارد
و هر که ایشانرا دشمن میدارد خدا ایشانرا دشمن دارد و ایضا بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است
که بدرستیکه حضرت عزت بر بندگان پنج چیز را واجب کردانیده است و واجب نکردانیده مگر خوب و نیکو را نماز و زکوة
و حج و روزه و ولایت ما اهل بیت را پس عمل کردند مردم بچهار چیز و استخفاف کردند به پنجم بخدا سوگند که کامل
نکرده اند آن چهار خصلت را تا کامل کردانند آنها را به پنجم یعنی باعتقاد بامامت اهل بیت شرط قبول آنهاست
و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که مائیم نجیبان و اولاد ما اولاد پیغمبرانند و گروه ما گروه خدایند و گروهی
که بر ما خروج کردند لشکر شیطانند کسیکه ما را با ایشان مساوی کرداند از ما نیست و صاحب کتاب مصباح الانوار
از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که من ترازوی علمم و علی دو کفه آنست و حسن و حسین
ریسمانهای آنند و فاطمه علاقه آنست و امامان بعد از ایشان بآن ترازو وزن میکنند دوستان و دشمنان ما که بر آن
دشمنان لعنت خدا و لعنت لعنت کنندگان و ابن اثیر در جامع الاصول نقل کرده است از صحیح ترمذی از حضرت
امیر المؤمنین که حضرت رسول دست حسن و حسین را گرفت و گفت هر که دوست دارد این دو تا را و پدر ایشان و مادر
ایشانرا با من خواهد بود در درجه من در قیامت و ایضا از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا
گفت از برای علی و فاطمه و حسن و حسین که من جنگم با کسیکه با شما جنگست و صلحم با کسیکه با شما صلح است و دیلمی از محدثان
عامه در فردوس الاخبار روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین که رسول خدا گفت که ما اهل بیتیم که خدا از ما فواحش
آشکار و پنهان را دور کردانیده و ایضا روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که ما اهل بیتیم که خدا از برای ما آخرت را
بر دنیا اختیار کرده است و سید رضی در نهج البلاغه روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین در خطبه که ذکر آل محمد
در آن خطبه میکند فرمود که ایشان موضع رازهای پیغمبرند و ملجاء امور رسالت اویند و کوههای دین اویند با ایشان راست کرده
منحنی شدن پشت او را و با ایشان زایل کرده ترس او را قیاس نمیتوان کرد با آل محمد از این امت احدی را و مساوی نمیتوان کرد
هرگز با ایشان کسی را که نعمت آل محمد بر ایشان جاری کردیده و ببرکت ایشان هدایت یافته اند ایشانند بنیاد و کمر دین
و ستون یقین بسوی ایشان باید برگردد کسیکه غلو کرده و از اندازه بدر رفته و بایشان ملحق شود کسیکه پس مانده و از برای
ایشانست وصیت و وراثت یعنی ایشان اوصیای پیغمبرند و وارث اویند و ابن بابویه در امالی بسند معتبر از حضرت امام
رضا روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که خبر داد مرا جبرئیل از جانب خداوند عز و جل جلاله که فرمود علی بن
ابی طالب حجت منست بر خلق من و دیان دین منست از صلب او امامی چند بیرون میآورم که قیام مینمایند بامر
من و مردم را میخوانند بسوی راه من ببرکت ایشان دفع میکنم عذاب را از غلامان و کنیزان خود و بسبب ایشان نازل میکنم رحمت
خود را و ایضا بسند معتبر روایت کرده است از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول که میگفت علی بن ابی طالب و امامان

از فرزندان

از فرزندان او و بعد از من بزرگوار اهل زمینند کشانندهٔ روسفیدان و دست و پا سفیدانند در روز قیامت
بسوی بهشت و ایضا بسند قوی از حضرت رسول روایت کرده است که چون مرا بالا بردند باسمان هفتم و از آنجا بسدرة
المنتهی و از سدرة المنتهی بحجابهای نور ندا کرد مرا پروردگار من جل جلاله که یا محمد تو بنده منی و من پروردگار توام پس از
برای من خضوع کن و مرا عبادت کن و بمن توکل کن و بر غیر من اعتماد مکن پس بدرستیکه ترا پسندیدیم که بنده من
و دوست من و رسول من و پیغمبر من باشی و پسندیدیم برادر تو علی را که خلیفه و جانشین تو و در علم تو باشد و او حجت
منست بر بندگان من و امام و پیشوای خلق منست باو دانسته میشود دوستان و دشمنان من و باو ممتاز میشود گروه شیطان
از گروه من و باو برپا میشود دین من و محفوظ کرده میشود حدود من و جاری میشود احکام من و باو و بامامان از فرزندان
او رحم میکنم بندگان و کنیزان خود را و بقائم ایشان معمور و آباد میکنم زمین را بتسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجید
خود و باو پاک میکنم زمین را از دشمنان خود و میراث میدهم زمین را بدوستان خود و باو سخن گفتن و کلمه کافران را پست
میکنم و کلمه کافران را پست میکردانم و کلمه و دین خود را بلند میکردانم و باو زنده میکردانم بندگان و شهرهای خود را بعلم
خود و از برای او ظاهر میکردانم گنجها و ذخیرها بمشیت خود و او را مطلع میکردانم بر آنها و آنچه در خاطرهای مردم است
باراده خود و اعانت میکنم او را بملائکه تا آنکه تقویت کنند او را بر جاری کردن امر من و ظاهر کردانیدن دین من
او است دوست من بحقیقت و مهدی بندگان منست براستی و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که
رسول خدا گفت یا علی تو برادر منی و وارث منی و وصی منی و خلیفه و جانشین منی بر اهل بیت من و امت در حیات
من و بعد از وفات من دوست تو دوست منست و دشمن تو دشمن منست یا علی من و تو و امامان از فرزندان تو
سید و سرور خلقند در دنیا و پادشاهانند در آخرت هر که ما را شناخت پس خدا را شناخته است و هر که ما را انکار
کرد پس بتحقیق خدای عز و جل را انکار کرده است و ایضا بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود بگیرید بلکه بگیرید امامان این امت را یعنی علی را زیرا که پیشانیش کشاده بود پس بدرستیکه اوست صدیق
اکبر یعنی تصدیق پیغمبر پیشتر از همه کس کرده است در گفتار و کردار و از همه صدیقان بزرگتر است و اوست فاروق که جدا
میکند میان حق و باطل هر که دوست دارد او را خدا هدایت کرده است او را و هر که او را دشمن دارد خدا او را دشمن
دارد و هر که از او تخلف کند خدا او را هلاک کرداند و از ایشانند سبطین این امت یعنی فرزند زادهٔ رسول
حسن و حسین و اینها فرزندان منند و از حسینند امامان هدایت بهم رسند خدا عطا کرده است بایشان علم و فهم مرا
پس ایشانرا دوست دارید و ولی امر قرار دهید و برای اندازی بغیر ایشان مگیرید پس حلول کند بر شما غضبی عظیم از پروردگار
شما و هر که حلول کند از غضب از پروردگار شر پس فرو رفته است در مهلکه ضلالت و عذاب الهی و نیست زندگانی دنیا
مگر متاع فریب و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین که در بعضی از خطبهها فرمود که بتحقیق

میدانند آنها که حفظ کنندگان احادیث‌اند از اصحاب محمد که آنحضرت فرموده بدرستیکه من و اهل بیت مطهر من
معصوم‌ایم پس پیشی مگیرید بر ایشان که گمراه میشوید و از ایشان تخلف منمایید که از راه حق بلغزید و مخالفت
ایشان مکنید که جاهل گردید و ایشانرا چیزی تعلیم مکنید که ایشان داناترند از شما ایشان داناترین مردمند در بزرگی
و بردبارترین مردمانند در خوردی پس متابعت کنید حق و اهل حق را هر جا که باشد و ایضا بسند معتبر
از حضرت صادق روایت کرده است که چون قیامت برپا شود بطلبند امیرالمؤمنین را حله سفیدی بپوشانند و برپا دارند
او را بجانب عرش چپ حضرت ابراهیم برپا دارند پس امام حسن را بطلبند حله گلرنگی بپوشانند و بجانب دست
امیرالمؤمنین برپا دارند پس بطلبند امام حسین را حله گلرنگی بپوشانند و بجانب دست امام حسن برپا دارند پس شیعیان
ایشانرا بطلبند و پیش روی ایشان بایستند پس بطلبند حضرت فاطمه را و زنان از فرزندانش و شیعیانش او را داخل بهشت
کنند ایشانرا بی حساب پس منادی از میان عرش ندا کند از جانب رب العزة و از افق اعلی که نیکو پدریست
پدر تو یا محمد و او ابراهیم است و نیکو برادریست برادر تو و او علی بن ابی طالب است و نیکو فرزندانند فرزندزادهای
تو و ایشان حسن و حسین‌اند و نیکو فرزندیست فرزند سقط شده‌ات که محسن است فرزند علی و فاطمه و عمر او را شهید کرد
و نیکو امامان هدایت یافته‌اند فرزندان تو و ایشان یک یک نام ببرند و نیکو شیعیانند شیعیان تو بدرستیکه محمد
و وصی او و فرزندزادهای او و امامان از فرزندان او رستگارانند پس امر کنند که ایشانرا به بهشت برند و اینست
مضمون قول حقتعالی فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز یعنی هر که دور کرده شده است از آتش جهنم و
داخل کرده شده بهشت پس بتحقیق رستگار گردیده و صفار بسندهای معتبر بسیار از حضرت امام محمد باقر
و امام جعفر صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که خواهد بروش زندگانی من زندگانی کند و بروش
مردن من بمیرد و داخل شود در بهشتی که وعده داده است مرا پروردگار من که جنت عدن است و منزلت در بهشت یک
سخت اند نخستان او پروردگار من بدست قدرت و رحمت خود غرس نموده پس گفت باش آنچه باید رسید پس دوست دارد
و اعتقاد کند بامامت علی بعد از من و امامت اوصیا از فرزندان من که خدا اعطا کرده است بایشان فهم و علم مرا
سوگند که هر که خواهد کشت فرزند من از خدا نرسانند بایشان شفاعت مرا و در روایت دیگر فرمود که پس اختیار کند ولایت علی را
و اوصیاء بعد از او را و انقیاد کند فضیلت ایشانرا بدرستیکه ایشان هدایت کنندگان پسندیدگان خدا اعطا کرده است
بایشان فهم و علم مرا و ایشان عترت منند از گوشت و خون من بهم رسیده‌اند بخدا شکایت میکنم دشمن ایشانرا از
امت من که انکار فضیلت ایشان میکنند و قطع میکنند نسبت ایشان صله و پیوند مرا بآنکه فرزندان منند بخواهند کشت خدا
شفاعت مرا بایشان نرساند و در روایت دیگر از حضرت باقر روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هر که خوش آید او را
که زندگانی کند بزندگانی من و بمیرد بمردن من و داخل بهشت شود پس ولی و امام خود قرار دهد علی بن ابی طالب را و اوصیای او را

پس بطلبند امیرالمؤمنین را حله سفیدی بپوشانند و بجانب

في المجالس عن النبي عن الله عز وجل في حديث فبعزتي
حلفت وبجلالي اقسمت انه لا يتولى عليا عبد
من عبادي الا زحزحته عن النار وادخلته الجنة
ولا يبغضه عبد من عبادي ولا عدل عنه الا ابغضته واكببته في
النار وبئس المصير وفي الكافي عن الصادق خياركم
سمحاؤكم وشراركم بخلاؤكم ومن خالص الايمان
البر بالاخوان والسعي في حوائجهم وان البار
بالاخوان ليحبه الرحمن وفي ذلك مرغمة الشيطان
وتزحزح عن النيران ودخول الجنان

بعد از من

بعد از من بدرستیکه ایشان داخل نمیکنند شما را در درگاه ضلالت و بیرون نمیکنند شما را از درگاه هدایت و ایشانرا
تعلیم مکنید بدرستیکه ایشان داناترند از شما و سؤال کردم از پروردگار خود که جدایی نیفکند میان ایشان و میان
قرآن تا آنکه با یکدیگر بر حوض کوثر بر من وارد شوند چنین و دو انگشت خود را با یکدیگر ضم کرد و عرض آن حوض
بقدر ما بین صنعا است تا ایله و در آن قدحها هست از طلا و نقره بعدد ستارهای آسمان و ابن بطریق صاحب
این روایت را از کتاب حلیة الاولیاء بچندین سند از ابن عباس و زید بن ارقم روایت کرده است و صاحب کشف
الغمه از مناقب خوارزمی از حضرت صادق روایت کرده است و شیخ مفید در کتاب مجالس خود روایت کرده است
از حضرت امام رضا که رسول خدا گفت یا علی بشما فتح میکند خدا امر امامت را و بشما ختم میکند پس صبر کنید بر غصب
غاصبان و جور دشمنان بدرستیکه عاقبت نیکو برای پرهیزکارانست و شما گروه خدایید و دشمنان شما گروه شیطانند
خوشا حال کسیکه اطاعت شما کند و وای بر کسیکه شما را نافرمانی کند شمایید حجت خدا بر خلق و شمایید عروة الوثقی
که هر که متمسک شود باو هدایت یابد و هر که ترک کند آنرا گمراه گردد از خدا سؤال میکنم از برای شما بهشت را
کسیکه سبقت نمیگیرد بر شما بسوی طاعت خدا شما اولی و احقید بطاعت الهی از دیگران و ایضا روایت کرده است
از حضرت امیرالمؤمنین که رسول خدا فرمود که یا علی بما ختم میکند دین را چنانچه بما افتتاح کرد و بما الفت میدهد
خدا میان دلهای شما بعد از عداوت و کینها و در کتاب فضایل از حضرت صادق و آبای او روایت کرده است از جابر
انصاری که حضرت رسول فرمود که فاطمه سرور سینه منست و دو پسرش میوهای دل منند و شوهرش نور دیده منست
و امامان از فرزندان او امانت منند و ریسمان کشیده‌اند از آسمان بزمین هر که چنگ زند در ایشان نجات یابد
و هر که تخلف کند از ایشان فرو رود در درگاه ضلالت و در کتاب روضه و فضایل از ابن عباس روایت کرده‌اند
که چون از حجة الوداع برگشتیم در مسجد رسول در خدمت آنحضرت نشسته بودیم فرمود که بدانید که حضرت
عزت منت گذاشت بر اهل دین که پسر عم من و پدر فرزندان من هر که هدایت یابد بایشان نجات یابد و هر که تخلف
کند از ایشان گمراه گردد ای گروه مؤمنان خدا را یاد آورید و از خدا بترسید در باب عترت من و اهل بیت من بدرستیکه
فاطمه پاره تن منست و دو فرزندان او دو بازوی منند و من و شوهر او چراغ راه هدایتیم خدایا رحم کن هر که ایشانرا
رحم کند و میامرز کسی را که بر ایشان ستم کند پس آب از دیدهای مبارکش جاری شد و فرمود که وای بر آن ستم
که بر ایشان وارد خواهد شد و در عیون اخبار الرضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که تو
یا علی و فرزندان تو برگزیدهای خدایید از خلقش و ایضا از حضرت امام رضا روایت کرده است که حضرت رسول گفت هر که من
مولی و صاحب اختیار اویم پس علی اولی بنفس و صاحب اختیار اوست خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی
کن با هر که با او دشمنی کند و یاری کن با هر که با او یاری کند و مدد کن هر که او را مدد کند و دشمنش را مخذول گردان

[illegible] ۳۲ [illegible]

هدایت یابید [illegible] ایشان [illegible]

ویاور او وفرزندان او باش وخلیفه او باش در فرزندان او وبرکت ده ایشان را در آنچه بایشان عطا کرده وتایید کن
ایشان را بروح القدس وحفظ کن ایشان را از همه اطراف زمین که متوجه شوند وامامت را میان ایشان قرار ده وشکر کن
هرکه ایشان را اطاعت کند وهلاک کن هرکه ایشان را هلاک کند ونافرمانی کند بدرستیکه تو نزدیکی بدعا کنندگان واجابت
ایشانی وابن بابویه درکتاب فضایل الشیعه از حضرت صادق روایت کرده است که مردم غافل شدند از گفتار حضرت
رسول درحق علی درروز غدیر خم چنانچه غافل شدند از گفتار حضرت درحق مشربه مادر ابراهیم مردم بعیادت
حضرت رسول آمدند درآن غرفه پس علی داخل شد وخواست نزدیک آنحضرت بنشیند جائی نیافت پس چون حضرت رسول
دید که آنحضرت را جا نداند فرمود ایگروه مردم اینها اهل بیت منند وشما استخفاف بشان ایشان میکنید وهنوز من زنده ام
درمیان شما ای گروه مردم بخدا سوگند که اگر من غایب شوم از شما خدا غایب نخواهد بود از شما بدرستیکه روح وراحت
وخوشنودی وبشارت وعفو ومحبت برای کسیست که اقتدا کند بعلی واعتقاد کند بامامت او وتسلیم وانقیاد
نماید از برای او واوصیا بعد از او ولازمست برمن که داخل گردانم ایشان را درشفاعت خود زیرا که خویشان واتباع منند
وهرکه متابعت من کند پس او از منست این مثلیست که در ابراهیم جاریشده که گفت فمن تبعنی فانه منی زیرا که من از ابراهیم
وابراهیم از منست ودین من دین ابراهیم است وسنت من سنت اوست ومن افضلم از او وفضیلت من فضیلت اوست
تصدیق قول پروردگار من ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم باب اول دربیان آیاتی که درشان ائمه هدی نازل
گردیده ودرآن چند فصلست فصل اول درتاویل سلام علی آل یس حقتعالی فرموده است یس والقرآن الحکیم فرموده است — فی الآیات التی نزلت فی شان الائمة علیهم الف الصلوة والتحیة
سلام علی آل یس مفسران از حضرت امیرالمؤمنین وامام محمد باقر روایت کرده اند که یس اسم حضرت رسولست
ودلیل دویم فخر رازی گفته است که نافع وابن عامر ویعقوب آل یس خوانده اند باضافه لفظ آل بلفظ یس وباقی قرا
بکسر همزه وسکون لام خوانده اند ودرقرائت اولی سه وجه گفته اند اول آنکه آل یس پسر یس است پس آل یس آل یسین
دوم آل یسین آل محمد است سیم آنکه یس اسم قرآنست واز طریق عامه وخاصه احادیث بسیار وارد شده است که قرائت منزل
آل یس است ومراد آل محمد است وابن حجر درصواعق از فخر رازی نقل کرده است که اهل بیت حضرت رسول با آنحضرت
مساویند درپنج خیر درسلام السلام علیک ایها النبی وفرموده است سلام علی آل یس ودرصلوات بر او وبر ایشان
درتشهد فرموده است درحق رسول طه یعنی یا طاهر ودرشان اهل بیت ویطهرکم تطهیرا ودرحرمت تصدق ودرمحبت
درشان رسول فاتبعونی یحببکم الله ودرشان اهل بیت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وعلی بن
ابراهیم درتفسیر روایت کرده است از حضرت صادق که یس اسم رسول خداست ودلیل براین آنکه بعد از آن فرموده است
انک لمن المرسلین وایضا گفته درتفسیر سلام علی آل یس که محمد است وآل محمد که ائمه اند صلوات الله علیهم اجمعین ودرمعانی
الاخبار ودرتفسیر محمد بن العباس بن ماهیار روایت کرده اند از حضرت صادق که حضرت امیرالمؤمنین فرمود

درتفسیر

درتفسیر قوله تعالی سلام علی آل یس که یس محمد است وماییم آل یس وایضا از آن امام ودرمعانی الاخبار
بسند دیگر روایت کرده است از ابی مالک که یس محمد است وایضا درهمین کتاب از ابن عباس روایت کرده است
درقول حقتعالی سلام علی آل یس که گفت یعنی علی آل محمد وایضا درمعانی الاخبار بسند دیگر از ابن عباس روایت
کرده است درتفسیر سلام علی آل یس یعنی سلام از جانب پروردگار عالمیان بر محمد وآل او وسلامتی از برای کسیکه
ولایت ایشان را اختیار کند درقیامت از عذاب خدا وایضا درمعانی الاخبار از عبد الرحمن سلمی روایت کرده است
که عمر بن الخطاب علیه اللعنة سلام علی آل یس میخواند ابو عبد الرحمن گفت که آل یس آل محمد است وابن ماهیار
درتفسیرش روایت کرده است از سلیم بن قیس هلالی که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که رسول خدا اسمش یس
وماییم که خدا درشان ایشان فرموده است سلام علی آل یس وایضا ابن ماهیار روایت از ابن ابراهیم درتفسیرات
خود بطرق متعدده این مضمون را از ابن عباس روایت کرده است ودرحدیث طولانی که حضرت امام رضا
احتجاج نمود برعلماء عامه درفضل عترت طاهره مذکور است که حضرت از ایشان پرسید که خبر دهید مرا از
قول حقتعالی یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم مراد به یس کیست علماء گفتند
محمد است کسی درآن شکی ندارد حضرت فرمود که پس خدا عطا کرده است بمحمد وآل محمد از این سبب فضیلتی که کسی نمیرسد
بکنه وصف آن مگر کسی که درست تعقل کند آنرا زیرا که حقتعالی سلام نفرستاده است مگر بر انبیا پس فرموده است
سلام علی نوح فی العالمین وفرموده است سلام علی موسی وهرون ونگفته است سلام علی آل نوح ونگفته است
فصل دوم — در بیان اهل ذکر — سلام علی آل ابراهیم ونگفته است سلام علی آل موسی وهرون وگفته است سلام علی آل یس یعنی آل محمد فصل دوم
دربیان آنکه ذکر واهل ذکر اهل بیتند وآنکه برشیعه سؤال از ایشان واجبست وبر ایشان جواب نیست حقتعالی فرموده است که فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون بالبینات والزبر ودرجای دیگر نیز فرموده هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب
وفرموده است انه لذکر لک ولقومک وسوف تسئلون ظاهر آیه اولی وثانیه آنست که سؤال کنید از اهل ذکر
واگر باشید که ندانید وخلاف کرده اند مفسران اهل ذکر کیستند بعضی گفته اند اهل علمند وبعضی گفته است اهل
کتابند واخبار بسیار وارد شده است که مراد ائمه اند بدو وجه اول آنکه ایشان اهل علم قرآنند چنانچه بعد از این آیه
درسوره نحل میفرماید وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم دوم آنکه اهل رسولند ورسول
ذکر است چنانچه فرموده است قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا ودرآیه سیم مشهور میان مفسران آنست که خطاب بحضرت
سلیمانست یعنی این پادشاهی عطای ماست از ما که بتو داده ایم خواهی بهر که خواهی بده واگر خواهی امساک کن وبخل مکن که بر تو
حسابی نباشد ودادن ونگاه داشتن واز اخبار آینده ظاهر میشود که مراد عطای علم است ودرآیه چهارم اکثر مفسرین ذکر را
بشرف کرده اند یعنی قرآن شرفیست از برای تو وبرای قوم تو ودرقیامت سؤال کرده خواهید شد از اداء شکر قرآن وقیام

نمودن بحق آن و در احادیث آینده وارد شده که مراد آنست که سؤال آن علوم و احکام قرآن از شما خواهند کرد و
و علی بن ابراهیم و صفار بسندهای بسیار روایت کرده‌اند که زراره از امام محمد باقر سؤال کرد از اهل ذکر حضرت
فرمود که مائیم زراره گفت پس از شما باید سؤال کنند فرمود زراره گفت مائیم سؤال کنندگان فرمود بلی پس بر شما واجب است
جواب ما گوئید فرمود اختیار با ماست اگر میخواهیم جواب میگوییم و اگر نمیخواهیم نمیگوییم آن آیه را خواند هذا عطاؤنا
تا آخر مترجم گوید که هدایت کردن ایشان و نهی از منکر و امر بمعروف بدون مانعی و با تحقق شرایط بر همه کس واجب است خصوصا
بر امامان و پیشوایان دین که ایشان برای امور منصوبند پس این حدیث و امثال آن یا محمولند بر حال تقیه که مأمور
نیستند که ترک تقیه کنند در باطن هر چند البته اظهار حق بکنند و یکی از شرایط امر بمعروف و نهی از منکر عدم خوف
ضرر است و شرط دیگر تجویز تأثیر است یا محمولند بر بعضی از تأویل آیات نسبت بجمعی که عقول ایشان تاب فهم
آنها نداشته باشند یا بعضی اند تا نو معرفة الله یا معرفت احوال غریبه حضرت رسول و حضرت ائمه معصومین
که فهم اکثر خلق قاصر است از ادراک آنها زیرا که ائمه صلوات الله علیهم از شیعیان قاصر الفهم زیاده از سنیان تقیه
میکردند بسبب آنکه از شیعیان شنیده بعضی از معجزات غریبه را و از شنیدن بعضی از احوال عجیبه ایشان غالی شدند و
بالوهیت ایشان قایل شدند و اما استشهاد بآیه قصه سلیمان یا آنست که بر سبیل مثل و نظیر ذکر کرده اند بعضی هم چنانکه
حضرت سلیمان در امور دنیوی مخیر بوده در عطا و منع مال ما در افاضه علوم و حقایق مخیر کرده اند یا آنکه
در قصه سلیمان نیز مراد خصوص علوم و معارف باشد یا اعم از اینها و از امور دنیویه با آنکه در تقاریر ما نیز هر دو مراد باشد
و در عیون اخبار الرضا در حدیث احتجاج در فضیلت عترت طاهره آنحضرت فرمود اما آنکه پس مائیم اهل ذکر که خدا
در قرآن فرموده است پس از ما سؤال کنید اگر ندانید پس علماء عامه گفتند مراد باهل ذکر یهود و نصارا که حضرت
فرمود سبحان الله آیا جایز است که از ایشان بپرسیم اگر از ایشان سؤال کنیم ما را بدین خود دعوت خواهند کرد و خواهند گفت
که دین ما بهتر است از دین اسلام مأمون گفت که آیا شرحی در بیان این بخلاف گفته ایشان نزد شما هست حضرت فرمود که
بلی ذکر رسول خداست و ما اهل اوییم و اینمطلب در کتاب خدا مبین و واضح است در آنجا که در سوره طلاق میفرماید
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ایضا میفرماید الذین آمنوا قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا یتلوا علیکم آیات
الله مبینات پس ذکر رسول خداست و ما اهل اوییم و در قرب الاسناد و بصائر الدرجات و کافی بسند صحیح روایت کرده است
که حضرت امام رضا نوشت بابن ابی نصر که حضرت عزت میفرماید و ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة
منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون یعنی نبودند مؤمنان که بیرون آیند
از شهرها همه پس چرا هر فرقه طایفه بیرون نمیآیند از برای آنکه مسائل دین خود را بیاموزند و بترسانند قوم خود را
از عذاب الهی چون برگردند بسوی ایشان شاید حذر کنند حضرت فرمود پس واجب شده است بر شما سؤال کردن بسوی ما و بر ما واجب

نکرده‌اند

نکرده اند جواب گفتن را چنانچه حق تعالی میفرماید فان لم یستجیبوا لک فاعلم انما یتبعون اهواءهم و من اضل ممن اتبع
هواه بغیر هدی من الله یعنی اگر استجابت تو نکنند و سخن ترا قبول نکنند پس بدانکه ایشان متابعت نمیکنند مگر
خواهشهای نفسانی خود را و کیست گمراه‌تر از کسیکه پیروی کند خواهش خود را بغیر هدایتی از جانب خدا مترجم گوید که ظاهرا
حضرت آیه را تاویل فرموده‌اند بآنکه هرگاه که استجابت نمیکنند شکی نیست تبلیغ رسالت و مبالغه در آن
نسبت بایشان پس دلیل این خواهد بود بر ایشان جواب گفتن واجب نیست و در بصائر بچندین طریق موثق از زراره
روایت کرده است که گفت که از حضرت امام محمد باقر پرسیدم که آنها که مأمور شده اند که سؤال از ایشان کنند کیستند
فرمود که شمائید یعنی آنچه شیعیان گفتم چنانچه مأمور شده ایم سؤال کنیم گمان کردم که از این راه که بد بایم هر چه سؤال
کنیم جواب خواهد گفت پس فرمود که شما مأمور بسؤال شده اید و ما مأمور بجواب نشده ایم اختیار با ماست اگر
خواهیم جواب میگوییم و اگر نمیخواهیم نمیگوییم و صفار در بصائر الدرجات زیاده از سی سند معتبر این مضمون را
روایت کرده است و عیاشی نیز در تفسیر بسندهای معتبر بسیار روایت کرده است و ابن بطریق از تفسیر ثعلبی روایت
کرده است از حضرت صادق که مائیم اهل ذکر و از حضرت امیر المؤمنین نیز چنین روایت کرده است و علامه حلی ره در کشف
الحق از تفسیر محمد بن محمد موسی شیرازی که از علماء عامه است و از دوازده تفسیر استخراج کرده است روایت کرده
از ابن عباس روایت کرده است که اهل ذکر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین اند ایشانند اهل ذکر و علم و عقل و
و اهل نبوت و معدن رسالت و محل آمدن و رفتن ملائکه اند والله که خدا مؤمن را مؤمن نامیده مگر از برای کرامت
امیر المؤمنین و سفیان ثوری نیز این حدیث را روایت کرده است از سدی از حارث اعور و در بصائر الدرجات بچهار
سند صحیح از حضرت باقر و حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون
که ذکر قرآنست و مائیم قوم آنحضرت و از ما سؤال میکنند از معانی و احکام قرآن و در روایت صحیح دیگر حضرت باقر
فرمود که مقصود باین آیه مائیم و مائیم اهل ذکر و مائیم سؤال کرده شده که باید از ما سؤال کنند و در روایت
صحیح دیگر فرمود در تفسیر این آیه که رسول خدا و اهل بیتش اهل ذکرند و از ایشان سؤال کنید و بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین روایت کرده است که مائیم اهل آنحضرت و ابن ماهیار در تفسیرش مثل این روایت را از سلیم بن قیس از
حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت این آیه را
خواندند و فرمودند که رسول خدا و اهل بیتش اهل ذکرند و ایشانند سؤال کرده شدگان که خدا امر کرده است مردم را که از ایشان
سؤال کنند پس ایشانند والیان امر مردم اولی بامر ایشان پس حلال نیست احدی از مردم را که این حقیکه خدا از برای ایشان
واجب کرده است از ایشان بگیرند و ایضا در حدیث معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که قوم آنحضرت امیر
المؤمنینست و مردم از ولایت آنحضرت در قیامت سؤال خواهند کرد و در کافی بسند معتبر روایت کرده است

از موسی بن اشیم که گفت در خدمت حضرت صادق بودم شخصی از تفسیر این آیه سوال کرد حضرت جواب داد پس مرد دیگر داخل
مجلس شد و از همان آیه سوال کرد حضرت تفسیر دیگر فرمود غیر آنکه با اول فرموده بود پس مرا حالتی عارض شد که خدا
میداند حتی آنکه گویا دلم را بکارد پاره پاره کردند و در دل خود میگفتم که من ابو قتاده را در شام گذاشتم که یک حرف مانند
واو غلط نمیکند و آمده ام بنزد اینمرد که چنین خطا بزرگی میکند درین خیال بودم که مرد دیگر آمد و از همان آیه سوال
کرد تفسیر دیگر فرمود بغیر آنچه بهر دو گفته بود پس نفس من ساکن شد و دانستم که این خطا نیست دانسته اینها را فرمود
از برای تقیه و مصلحتی و چون حضرت باعجاز دانستند که چه در خاطر من گذشت بجانب من التفات نمودند فرمودند
که ای پسر اشیم خدا تفویض کرد بحضرت سلیمان امر پادشاهی و فرمود هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب و بپیغمبر
تفویض کرد امر دین را و فرمود ما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا یعنی هرچه عطا کند بشما رسول پس بگیرید
و عمل بکنید و آنچه نهی کند شما را از آن پس ترک کنید و آنچه بحضرت رسول تفویض کرده بود بما تفویض هم نموده و در
کتاب اختصاص همین حدیث را نقل کرده و در آخرش چنین است که چون حاضران مجلس بیرون رفتند نظر بسوی من کرد
و فرمود که گویا دلتنگ شدی گفتم فدای تو شوم دلتنگ شدم از سه قول مختلف از یک سوال حضرت فرمود که ای پسر اشیم
بدرستیکه خدا تفویض کرد به پسر داود امر پادشاهی او را و فرمود هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب و تفویض کرد
بمحمد امر دین خود را و فرمود ما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا بدرستیکه خدا تفویض کرده است بائمه آنچه
بسوی محمد تفویض کرده بود بمحمد پس دلتنگ مشو و بصائر بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که صفوان
از حضرت امام رضا پرسید که آیا میتواند بود که از امام بپرسند مسئله حلال و حرام و جوابش نزد او نباشد فرمود
اما گاه هست که جوابش نزد او هست و نمیگوید از برای مصلحتی و از حضرت صادق بسند صحیح روایت کرده است که ماییم
اهل ذکر و اولو العلم و نزد ماست علم حلال و حرام و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر این آیه الذین آمنوا
و تطمئن قلوبهم بذکر الله یعنی آنها که ایمان آورده اند و مطمئن میگردد دلهای ایشان بیاد خدا فرمود که یاد خدا امیر
المؤمنین و ائمه اند یعنی ولایت ایشان یا آنکه یاد ایشان یاد خداست و ابن ماهیار روایت کرده است از حضرت امام موسی
در تفسیر این آیه لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم افلا تعقلون یعنی که بتحقیق که فرستادیم بسوی شما کتابی که در آن
ذکر شما هست آیا نمی فهمید و تعقل نمیکنید فرمود که مراد بذکر اطاعت امام است بعد از پیغمبر که موجب شرف دنیا و آخرت
فصل سیم در بیان آنکه ایشانند اهل علم قرآن و راسخون در علم و ایشانند آنکسانکه [illegible] بقرآن ابن ماهیار بسند معتبر از حضرت

فی بیان اهل علم القرآن والراسخین فی العلم

باقر روایت کرده است از تفسیر این آیه الذین آتیناهم الکتاب یؤمنون به یعنی پس آنها که داده ایم بایشان کتاب را ایمان
میآورند با آن حضرت فرمود که مراد آنهاست که داده شده است آل محمد اند که علم قرآن بآنها داده شده است ومن هؤلاء من یؤمن
به یعنی و از این جماعت بعضی هستند که ایمان میآورند بکتاب فرمود که مراد اهل ایمانند از اهل قبله و ایضا از کلینی و دیگران

روایت

روایت کرده اند بسندهای بسیار از حضرت صادق در تفسیر این آیه بل هو آیات بینات فی صدور الذین
اوتوا العلم یعنی بلکه قرآن آیات واضحی چند است در سینه های آنها که علم بایشان داده شده است فرمود که مراد ماییم
که علم بایشان داده شده است ائمه اند از آل محمد و لفظ و معنی قرآن در سینه های ایشانست و در بصائر الدرجات
بسند معتبر از ابو بصیر از امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت این آیه را خواندند بعد از آن فرمود که خدا نگفت
میان دو جلد مصحف است بلکه گفت در سینه های آنهاست که علم بایشان داده شده است ابو بصیر گفت شاید آنها
فرمود که که بغیر ما تواند بود و قریب به بیست سند روایت کرده است که این آیه در شان ایشانست و محتملست
که حضرت فی صدور الذین اوتوا العلم را متعلق به بینات کرده باشد یعنی واضحست در سینه آنها و کسی
بغیر ایشان معانی و اسرار قرآن را نمیداند پس در فهم قرآن رجوع بایشان باید کرد و در عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است
در تفسیر این آیه الذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به یعنی آنها که کتاب بایشان داده ایم
تلاوت میکنند آنرا چنانچه سزاوار تلاوت کردنست ایشانند که ایمان آورده اند بکتاب حضرت فرمود که آنها
که کتاب بآنها داده شده است ائمه اند مترجم گوید که بعضی از ایشان مفسران گفته اند که مراد بکتاب توریت است
و آنها که علمش بایشان داده شده است آنجماعت اند از یهود و نصاری که ایمان بحضرت رسول آورده بودند و بعضی گفته اند
که کتاب قرآنست و آنها که کتاب بایشان داده شده است مؤمنان این امتند و تفسیر که حضرت فرموده اند متینتر است
و موافق ترست بسیاق آیه کریمه زیرا که حق تلاوت قرآن موقوفست بر علم و اسرار و بطون آن و آن مخصوص ایشانست
چنانچه ایمان کامل بقرآن بعمل نمیآید مگر از ایشان و کلینی بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت کرده در تفسیر این آیه
و اوحی الی هذا القرآن لانذرکم به ومن بلغ یعنی وحی کرده شده بسوی من این قرآن که بترسانم بآن شما را و به هر که برسد
حضرت فرمود که یعنی هر که بحد امامت برسد از آل محمد او انذار میکند مردم را بقرآن چنانچه انذار میکرد رسول خدا
بآن و علی بن ابراهیم روایت کرده است که من بلغ امامت را فرمود که محمد انذار میکرد و ما انذار میکنیم چنانچه آنحضرت
انذار میکرد مترجم گوید که اکثر مفسرین گفته اند که ومن بلغ عطف است بر ضمیر مفعول در لانذرکم یعنی از برای
آنکه انذار کنم شما را و انذار کنم هر کس را که قرآن باو برسد تا روز قیامت و بنابر آنچه در احادیث وارد شده است عطف
بر ضمیر فاعل انذرکم خواهد بود و علی بن ابراهیم بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق که قرآن زجر
کننده است و امر کننده است امر میکند به بهشت و زجر میکند از جهنم و در آن محکم هست که واضح الدلالت بر معنی
مقصود و متشابه هست که معانی بسیار در آن محتملست و فهم معنی مقصود از آن مشکلست اما محکم را پس ایمان آورید
بآن و عمل میکنید بآن و اعتقاد میکنید بآن و اما متشابه پس ایمان آورید بآن و عمل نمیکنید بآن و اینست معنی قول حق تعالی فاما
الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله وما یعلم تاویله الا الله والراسخون

فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا و راسخون در علم آل محمد اند و ایضا علی بن ابراهیم و صاحب احتجاج
بسندهای صحیح و معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت رسالت بهترین راسخان
در علم بود و دانست آنچه خدا بر او فرستاده بود از تنزیل قرآن و تاویل قرآن یعنی ظهر و بطن و نخواهد بود که بر او فرو
فرستد آیه که تاویلش را تعلیم او نکند و اوصیاء او که بعد از او آمدند همه تنزیل و تاویل قرآن را میدانستند
و در کافی و بصایر تتمه هست که اینها تاویلش را میدانند از شیعیان چون عالم یعنی امام است در علم و دانائی در میان
ایشان بیان کند میگویند ایمان آورده ایم بآن همه از جانب پروردگار ما است و قرآن در آن خاص میباشد و راسخان
در علم همه را میدانند ترجمه کویا اول آیات چنین است هو الذی انزل علیک الآیات یعنی اوست خداوندی که فرستاده است
بر تو قرآن را منه آیات محکمات هن ام الکتاب از جمله قرآن آیه چند هست واضح الدلاله که آنها اصل قرآنست و اخر
متشابهات و آیه چند دیگر هست که معانی آنها شبیه بیکدیگر است و معنی مقصود در آن واضح نیست فاما الذین فی
قلوبهم زیغ و آنها که در دلهای ایشان میل بسوی باطل هست فیتبعون ما تشابه منه پس متابعت میکنند آنچه
متشابه است از قرآن ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله از آنکه مردم را کمراه کنند و بشبهه اندازند و از برای آنکه بخواهش
خود تاویل کنند و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم و نمیدانند تاویل متشابه را مکر خدا و آنها که ثابتند
در علم و بناء علم ایشان بر یقین است درینجا اختلافست میان مفسران اکثر ایشان وقف میکنند بر الله و اینرا ابتداء
کلام میدانند یقولون آمنا به کل من عند ربنا را خبر میدانند یعنی راسخان در علم میگویند ایمان آورده ایم بمتشابه
همه از جانب پروردگار ما است هرچند معنی آن را نمیدانیم و بعضی بر الله وقف نمیکنند و الراسخون را عطف بر الله
میکنند یعنی راسخان در علم نیز میدانند یعنی متشابه قرآن را و احادیث بسیار وارد شده است برین تفسیر و برآنکه مراد
از راسخان رسول خدا و ائمه هدی اند و در بعضی از روایات وارد شده است که یقولون استیناف کلام است و فاعل
شیعیانند یعنی چون شیعیان که ائمه خود که راسخ در علمند تاویل متشابه را میشنوند تصدیق ایشان میکنند و میگویند
همه از جانب پروردگار است و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که ماییم راسخون در علم و ما میدانیم
تاویل متشابه قرآن را و بسند معتبر دیگر روایت کرده است از آنحضرت که راسخان در علم امیرالمؤمنین و امامان بعد از
اوست صلوات الله علیهم و در بصایر الدرجات روایت کرده است از آنحضرت بسند صحیح از حضرت باقر که هیچ آیه
در قرآن نیست مکر آنکه آنرا ظهری و بطنی هست و هیچ حرفی در آن نیست مکر آنکه اشاره است بامری که حادث میشود
و حدوث آن و ظهور آن بر امام وقتی داده اند علم او فانی میشود بر امام گذشته چنانچه خدا میفرماید که نمیداند
تاویل آنرا مکر خدا و راسخون در علم و ما میدانیم آنرا و علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق در تفسیر این
آیه قال الذین اوتوا العلم ان الخزی الیوم والسوء علی الکافرین یعنی خواهند کفت آنجماعتی که داده شده است بایشان

علم

علم که خواری امروز و حال بد بر کافران است حضرت فرمود که آنجماعت که علم بایشان داده است ائمه اند
و ایضا روایت کرده است در تفسیر این آیه و یری الذین اوتوا العلم الذی انزل الیک من ربک هو الحق یعنی میدانند
آنانکه علم داده شده که آنچه نازل شده است بسوی تو از پروردگار تو آن حقست حضرت فرمود که مراد حضرت امیر
المؤمنین است که تصدیق کرد بحضرت رسول را در آنچه خدا براو فرستاده است و کلینی بسند معتبر روایت
کرده است از حضرت امام محمد باقر که دعوی نکرده است احدی از مردم که همه قرآن را چنانچه نازل شده است میداند
مکر دروغکوی و جمع نکرده و حفظ نکرده است قرآن را چنانکه خدا فرستاده است مکر علی بن ابی طالب و ائمه
بعد از او و در روایت دیگر فرمود که نمیتوانند دعوی کند کسی که نزد او جمیع قرآن هست و باطنش غیر اوصیاء پیغمبر
نمیدانند و در حدیث دیگر فرمود که از جمله علمها که بما داده است تفسیر قرآنست و احکام قرآن و تفسیر زمانه و حوادث
که در زمانه واقع میشود پس فرمود که اگر ضبط کننده مییافتیم که اسرار ما را افشا نکند یا کسیکه رازی با آن
توان کفت میکفتیم و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود بخدا سوکند که من میدانم
کتاب خدا را از اول تا آخر چنانکه کویا در کف منست در قرآن خبر آسمانست و خبر زمین و خبر کذشته و خبر آینده و خدا
میفرماید فیه تبیان کل شیء یعنی در قرآنست بیان همه چیز و در حدیث دیگر فرمود که خدا در شان آصف وزیر سلیمان
کفته است که کفت آن کسیکه نزد او علمی از کتاب بود من میآورم از برای تو تخت بلقیس را پیش از آنکه چشم
برهم زنی پس حضرت انکشتهای کشود و بر سینه خود گذاشت و کفت نزد ماست والله علم جمیع کتاب و بسند صحیح
از امام محمد باقر روایت کرده است که معاویة بن عمار از آنحضرت سوال کرد از تفسیر این آیه قل کفی بالله شهیدا
بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب یعنی بکو یا محمد که بس است خدا کواه میان من و شما و آنکه نزد اوست علم کتاب یعنی علم
قرآن یا لوح محفوظ حضرت فرمود که مراد ماییم و علی اول ماست و بهتر ماست بعد از پیغمبر و در بصایر بسند
معتبر روایت کرده است که شخصی بخدمت امام موسی عرض کرد که شما تفسیر چه میکنید قرآن را که ما نشنیده ایم از دیکری
فرمود که قرآن بر ما نازل شد پیش از دیکران و از برای ما تفسیر شده پیش از آنکه در میان مردم منتشر کردد پس ما میدانیم
حلال و حرام قرآن و ناسخ و منسوخ قرآن را ما میدانیم که کدام آیه در سفر نازل شده و کدام آیه در حضر نازل شده
و در کدام شب نازل شده و در شان که نازل شده پس ما حکیمان و دانایان خداییم در زمین او و کواهان خداییم بر خلق او و اینست
مفاد قول حضرت عزت ستکتب شهادتهم و یسئلون یعنی بزودی نوشته میشود شهادت ایشان و از ایشان سوال
میکنند حضرت فرمود پس شهادت از برای ماست و سوال کردن از شهود علیه است که سایر امت باشند پس این علم آن
چیزیست که اعلام کردیم بسوی تو و ادا کردیم بسوی تو آنچه لازم بود بر من پس اگر قبول کنی شکر کن و اگر ترک کنی پس خدا
بر همه چیز کواه است   و در بیان آنکه آیات خدا و بینات خدا و کتاب خدا ایشانند در بطن قرآن علی بن ابراهیم بسند

معتبر روایت کرده است که سؤال کردند از حضرت باقر از تفسیر این آیه الذین کذبوا بآیاتنا صم و بکم فی الظلمات
من یشاء الله یضلله و من یشأ یجعله علی صراط مستقیم که ظاهر لفظش آنست که آنها که تکذیب کردند بآیات ما
کرانند که تکذیب کردند که نمیشنوند آیات را شنیدنی که از آن منتفع گردند و لالانند که گویا بحق نمیکنند و در تاریکیهای کفر
و ضلالت حیران ماندند هر که را خدا خواهد گمراه میکند و او را براه راست میدارد حضرت فرمود این آیه نازل شده است در شأن
جماعتی که تکذیب کردند اوصیاء انبیا را کر اند و لال اند چنانچه خدا فرموده در ظلمات اند که هر که از فرزندان
شیطان است تصدیق نمیکند باوصیاء و ایمان نمیآورد بایشان هرگز و اینهایند که خدا گمراه کرده است ایشان را
و هر که از فرزندان آدم است که شیطان در نطفه او شریک نشده است ایمان میاورد باوصیا و ایشانند که براه
راستند و راوی گفت که از آنحضرت شنیدم که میفرمود که هرجا که کذبوا بآیاتنا در قرآن وارد شده است مراد
تکذیب بجمیع اوصیاست مترجم گوید که تکذیب بآیات را اول کردن بتکذیب باوصیا در بعضی جاها از آنکه مراد بآیات
عظمت و جلال الهی باشد و ایشان اعظم علامات بندگی الهیند چنانچه بعد از این خواهد آمد و مراد علامات
آیاتی باشد که در شأن ایشان در قرآن وارد شده و تکذیب بآنها متضمن تکذیب بجمیع قرآنست و ایضا علی
بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر این آیه والذینهم عن آیاتنا غافلون یعنی آنجماعتی که ایشان از آیات
ما غافلند که مراد از آیات حضرت امیر المؤمنین و ائمه اند و دلیل این قول امیر المؤمنین است که خدا را آیتی از
من بزرگتر نیست و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که پرسیدند از تفسیر قول حقتعالی و ما
تغنی الایات والنذر عن قوم لایؤمنون یعنی فایده نمی بخشد آیات و نذر یعنی ترسانندگان که بر ایشان ایمان
نمیآورند فرمود که آیات ائمه اند و نذر پیغمبرانند و باز فرموده است در این آیه والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک
لهم عذاب مهین یعنی آنها که کافر شدند و تکذیب کردند بآیات ما پس از برای ایشان عذابی هست خوار کننده که مراد
آن گروهی اند که ایمان نیاوردند بولایت امیر المؤمنین و باز گفته است در تفسیر این آیه سیریکم آیاته فتعرفونها یعنی
بزودی مینماید خدا بشما آیات خود را پس خواهید شناخت آنها را فرمود که مراد امیر المؤمنین و ائمه اند چون برمیگردند
در رجعت دشمنان ایشان میشناسند ایشان را چون میبینند و باز روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از حضرت
صادق در تفسیر ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر خواهیم میفرستیم بر ایشان
از آسمان آیتی پس میگردد گردنهای ایشان برای آن آیت خاضع و ذلیل که مراد خضوع گردنهای بنی امیه است در وقتیکه
صدا از آسمان باسم صاحب الامر ظاهر گردد و ایضا در تفسیر این آیه و ما یجحد بآیاتنا الا الکافرون یعنی انکار نمیکنند
آیات ما را مگر کافران و ایضا بسند معتبر از حضرت امام موسی روایت کرده است در تفسیر این آیه ذلک بانه کانت
تاتیهم رسلهم بالبینات که مراد به بینات ائمه اند و کلینی روایت کرده است از حضرت صادق در تفسیر این آیه و اذا تتلی

علیهم

علیهم آیاتنا بینات قال الذین لا یرجون لقاءنا ائت بقرآن غیر هذا او بدله یعنی و چون تلاوت
میشود بر ایشان آیات ما در حالتیکه بیّن و واضح اند میگویند آنجماعت که امید ملاقات ما ندارند یعنی اعتقاد
بآخرت ندارند بیاور قرآنی غیر این یا بدل کن این را حضرت فرمود که یعنی بدل کن علی را گویا مراد این باشد که
ایشان میگفتند که قرآنی بیاور که ولایت علی در آن نباشد یا این قرآن بجای علی دیگری را قرار بده و در احادیث
بسیار بروایت ابن ماهیار و دیگران از حضرت صادق و امام رضا وارد شده است در تفسیر این آیه که و انه
فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم که اکثر مفسران گفته اند که مراد آنست که بدرستیکه قرآن در لوح محفوظ نزد ماست
محفوظ از تغییر و بلند مرتبه است در میان کتابهای آسمان و حکیم است یعنی مشتمل بر حکمتها یا محکم است و منسوخ
نگردد بغیر خود فرمودند که مراد آنست که حضرت امیر المؤمنین در سوره حمد که ام الکتاب مذکور است که او حکیم و ثابت
و این مبنی بر آنست که الصراط المستقیم امیر المؤمنین است در راه ولایت و متابعت چنانچه منقولست که از حضرت
امام رضا پرسیدند که در کجای ام الکتاب ذکر علی ابن ابی طالب شده است فرمود که در اهدنا الصراط المستقیم
که علی صراط مستقیم است و در دعای روز غدیر وارد شده است که شهادت میدهم که علی امام هدایت کننده
رشید است و امیر مؤمنانست که او را در کتاب خود ذکر کرده بدرستیکه گفته و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی
حکیم فصل پنجم در بیان آنکه برگزیده بندگان و آل ابراهیم ائمه اند و در این باب چند آیه است اول آنکه حقتعالی میفرماید
ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات
باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر جنات عدن یدخلونها الی آخر الایات یعنی پس بمیراث دادیم کتاب را که قرآن
باشد یا توریة یا مطلقا کتابهای الهی الذین اصطفینا من عبادنا بآنها که برگزیده ایم از بندگان ما بعضی گفته اند
که این برگزیده ها پیغمبرانند و بعضی گفته اند علماء امت محمدند و از احادیث بسیار خواهد آمد که این مخصوص اهل
بیت است فمنهم ظالم لنفسه پس بعضی از ایشان ستم کننده است بنفس خود و اختلاف کرده اند مفسران در مرجع
ضمیر منهم سید مرتضی ره و جماعتی از مفسران گفته اند که راجعست به برگزیدگان بعباد یعنی بعضی از بندگان ما ستم
کننده است بر نفس خود و بعضی گفته اند که راجعست به برگزیدگان و منهم مقتصد و بعضی از ایشان میانه روند و منهم
سابق بالخیرات باذن الله و بعضی از ایشان پیشی گیرنده است بخیرات و نیکیها باذن و توفیق خدا ذلک هو الفضل الکبیر
اینست آن فضیلت بزرگ باز اختلاف کرده اند مفسران در احوال این سه فرقه که در آیه مذکور شده بعضی
گفته اند که همه نجات مییابند و بعضی گفته اند که آنها که ظالمند از عذاب الهی نجات نمییابند چنانچه قتاده گفته است
که ظالم از اصحاب مشئمه است و مقتصد از اصحاب میمنه است و سابق سابقون مقربند جنات عدن یدخلونها
بهشتهای عدن و اقامت که ایشان داخل میشوند آنها را اختلاف کرده اند در آنکه ضمیر فاعل یدخلونها بجمیع راجعست

بعضی گفته‌اند همه راجعست و همه داخل بهشت میشوند و بعضی گفته‌اند راجعست بمقتصد و سابق
و ظالم داخل نیست و اما احادیث که درین باب وارد شده است در معانی الاخبار از حضرت صادق منقولست که ظالم
پیوسته متابعت شهوات نفس خود میکند و مقتصد در دل خود میگردد یعنی سعی در تصحیح عقاید خود میکند
یا بصدد اصلاح نفس خود است یا در عبادت اغراض دنیوی هم نیز او را منظور میباشد و سابق بخیرات که بر دور پروردگار
خود میگردد یعنی از مرادات خود خالی شده و بغیر از رضای پروردگار کار خود غرضی ندارد و ایضا بسند معتبر
از حضرت باقر روایت کرده است که ظالم از ذریه حضرت رسول آنست که حق امام را نداند و مقتصد آنست
که امامت امام را اعتقاد داشته باشد و حق او را داند و سابق الخیرات امامست و در مجمع البیان از حضرت صادق روایت
کرده است اینمضمون را و در آخرش فرمود که همه ایشان آمرزیده‌اند جنات عدن یدخلونها یعنی سابق و مقتصد
داخل جنات عدن میشوند و ایضا بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که از تفسیر این آیه سوال
کردند که در شان ما اهل بیت نازل شده است ابو حمزه ثمالی گفت که پرسیدم که ظلم کننده بر نفس خود از شما کیست فرمود
که آنست که گناه و ثوابش برابر باشد از ما اهل بیت یعنی حضرت رسول پس او ظلم کننده است بر نفس خود
که تقصیر در عبادت خدا کرده است گفتم کیست مقتصد از شما فرمود که آنست که عبادت خدا کند در حال
شدت و رخا یا در حال غلبه اهل حق و حال غلبه اهل باطل تا وقتیکه مرگ یقین باو برسد گفتم کیست سابق
بخیرات از شما فرمود که آنست که مردم را بسوی پروردگار خود بخواند و امر کند مردم را بنیکیها و طاعات و نهی
کند مردم را از بدیها و معاصی و یاور گمراه کنندگان نباشد و از جانب خیانت کنندگان خصمی ننماید و راضی بحکم فاسقان
نباشد مگر کسیکه بر نفس خود و دین خود بترسد و یاوری نیابد که با ایشان معارضه نماید در آن وقت تقیه با ایشان
مدارا نماید و علی ابن ابراهیم گفته الذین اصطفینا ائمه‌اند و ظالم لنفسه از آل محمد که غیر ائمه‌اند کسیست که انکار
حق امام کند و مقتصد آنست که اقرار بامام کند از آل محمد و سابق بخیرات امامست و در احتجاج روایت کرده است
که ابو بصیر از حضرت صادق سوال کرد از تفسیر این آیه حضرت فرمود تو چه میگوئی گفت من میگویم مخصوص
فرزندان فاطمه است حضرت فرمود که کسیکه شمشیر بلند کند و مردم را بسوی خود دعوت کند بسوی ضلالت
و گمراهی و بناحق دعوای امامت کند خواه از فرزندان فاطمه باشد و خواه از غیر ایشان داخل این آیه نیست گفت پس
که داخلست درین آیه فرمود که ظالم بر نفس خود آنست که مردم را نه بسوی ضلالت میخواند و نه بسوی هدایت و مقتصد
از ما اهلبیت آنست که حق امام را میشناسد و سابق بخیرات امامست و در بصائر الدرجات بچهار طریق معتبر
روایت کرده است که سابق بخیرات امامست و از حضرت صادق روایت کرده است که الذین اصطفینا آل محمدند و سابق
بخیرات امامست و از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که این آیه در شان ما نازل شده است و سابق بخیرات امامست

بسند

و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که سابق بخیرات امام است و این آیه در شان فرزندان علی و فاطمه
نازل شده است و در کشف الغمه از دلایل حمیری روایت کرده است که ابو هاشم جعفری گفت سوال کردم از حضرت
امام حسن عسکری از تفسیر این آیه فرمود که همه از آل محمدند و ظالم لنفسه آنست که اقرار بامام نمیکند ابو هاشم
گفت پس آب از دیده‌اش جاری گردید و در خاطر گذرانیدم که این آیه چه بزرگست که خدا با آل محمد داده است حضرت
باعجاز دانست که این معنی در خاطر من خطور کرده است پس نظر بسوی من کرده فرمود که امر امامت عظیمتر و رتبه
امام بزرگتر است از آنچه در خاطر گذرانیدی از عظمت شان آل محمد پس حمد کن خدا را که ترا تمسک بحبل ایشان
کرامت کرده است و معتقد بامامت ایشان کرده است ترا روز قیامت بنام ایشان خواهند طلبید در وقتیکه هر
گروهی را بنام امام ایشان بخوانند پس شاد باش ای ابو هاشم تو بر مذهب حقی و در مجمع البیان از ابو درداء روایت کرده است
که گفت شنیدم از رسول خدا در تفسیر این آیه میفرمود که سابق داخل بهشت میشود بی حساب و مقتصد را حساب
میکنند حساب آسانی و ظلم کننده بر نفس خود را مدتی طویل در مقام حساب او را حبس میکنند داخل بهشت
میشود پس ایشانند میگویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن یعنی حمد و سپاس خداوندیرا سزاست
که از ما بر طرف کرد ترس و اندوه بدی عاقبت را و از حضرت باقر روایت کرده است که ظلم کننده بر خود از ما آنست
که عمل شایسته و عمل دیگر کند بدون ناشایسته و مقتصد عبادت کننده است که سعی بسیار در عبادت
کند و سابق بخیرات حسن و حسین است و هر که شهید کشته شود از آل محمد و سید ابن طاوس در کتاب
سعد السعود از تفسیر محمد بن عباس روایت کرده است و صاحب تاویل الآیات الباهره نیز از او روایت کرده است
بسند او از ابو اسحق سبیعی که گفت بحج رفتم محمد بن علی را ملاقات کردم یعنی ابن الحنفیه پس از تفسیر این آیه پرسیدم
او گفت قوم تو در تفسیر این آیه چه میگویند مراد از قوم او اهل کوفه‌اند گفتم میگویند که مراد شیعیانند فرمود
پس چرا میترسند مردم که از اهل بهشتند گفتم پس تو چه میگوئی فدای تو شوم فرمود که این مخصوص ما اهل بیت است
ای ابو اسحق اما سابق بخیرات پس علی ابن ابی طالب و حسن و حسین است و هر امامی از ما و در بعضی از نسخ و هر شهیدی
از ما و مقتصد آنست که روزها روزه میدارد و شب بعبادت میایستد و اما ظالم بر خود پس در او هست آنچه در حق
توبه کاران نازل شده است و در بعضی از روایات آنچه در سایر مردم است و او آمرزیده است ای ابو اسحق بسبب ما زایل
میگرداند عیبهای شما را و بما میگشاید بند مذلت و خواری از گردنهای شما و بما میامرزد خدا گناهان شما را و بما ادا میکند
قرضهای شما را و بما افتتاح میکند خلافت و امامت را و بما ختم میکند نه بشما و مائیم پناه شما و پناه شما مانند اصحاب
الکهف و مائیم کشتی نجات شما مانند کشتی نوح و مائیم درگاه حطه شما مانند باب حطه بنی اسرائیل و سید ره فرموده است
که محمد بن عباس تاویل این آیه را با این حدیث به بیست طریق روایت کرده است با اندک زیادتی و نقصانی و فرات بن ابراهیم

نیز روایت کرده است باندک تفاوتی و در کتاب تاویل الآیات الباهره از تفسیر محمد بن عباس بسند معتبر
از سورة بن کلیب روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر سوال کردم از تفسیر این آیه حضرت فرمود که ظالم
لنفسه آنست که امام را نشناسد گفتم پس مقتصد کیست گفت آنست که امام را شناسد گفتم پس سابق بخیرات
کیست گفت امامست گفتم که پس از برای شیعیان شما چیست گفت گناهان ایشان آمرزیده شود و ایضا بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که الذین اصطفینا آل محمد برگزیدگان خدایند و ظالم کننده بر نفس
خود هالک است و مقتصد صالحانند و سابق بخیرات علی بن ابی طالب است خداوند عالم میفرماید ذلک الفضل
الکبیر یعنی قرآن جنات عدن یدخلونها یعنی آل محمد داخل میشوند در قصرهای بهشتها که هر قصری یکدانه مروارید
که در آن شکافی و وصلی نیست که جمع شوند اهل اسلام در آن قصر گنجایش همه داشته باشد و در آن قصر قبها از زبرجد
بوده باشد و هر قبه دو رنگ بوده باشد هر رنگی طولش دوازده میل بوده باشد که چهار فرسخ است بعد از آن
خدا میفرماید که ایشان چون داخل بهشت شوند گویند حمد و سپاس خداوندی را سزاست که از ما برداشت خوف را حضرت فرمود
که خوف آن چیزیست که در دنیا با ایشان رسیده از ترس و شدتها و سختیها مترجم گوید که حاصل این حدیث بیکی از دو وجه
بر میگردد اول آنکه ضمیر راجع باهلبیت و سایر ذریت طیب بوده باشد و ظالم و فاسق ایشان باشد و مقتصد صالح ایشان
باشد و سابق بالخیرات امام باشد و بنابراین قسمت داخل نخواهد بود کسیکه دعوی امامت بناحق بکند یا از جهت دیگر
عقایدش درست نباشد دوم آنکه ظالم کسی باشد که اعتقادش درست نباشد و مقتصد کسی باشد که عقایدش
درست باشد و امریکه منافی ایمان باشد از و صادر نشود پس ضمیر یدخلونها راجع بمقتصد و سابق خواهد بود نه ظالم
و میتواند بود که هر دو مراد باشد بحسب ظهر و بطن آیه یا بطون مختلفه و بر هر تقدیر مراد یا مطلقا خواهد بود
که حقتعالی این ذریه طیبه را برگزیده است یا آنکه بسمیان ایشان اوصیا و ائمه قرار داده اند آنکه هر یک از ایشان را وصی
و امام گردانیده و همچنین مراد بمیراث دادن کتاب آنست که بعضی از ایشان را علم کتاب داده و این شرفیست برای همه که
ضایع نکند سیم ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله
سمیع علیم یعنی بدرستیکه حضرت عزت تعالی شانه برگزیده از برای نبوت و امامت و خلافت آدم و نوح را و آل
ابراهیم که اولاد اویند و رسول خدا و ائمه هدی نیز در ایشان داخلست و آل عمران را و خلافست که کیستند بعضی گفته اند
مریم و عیسی مراد اند زیرا که مریم دختر عمران و شیخ طبرسی ره گفته است که در قرائت اهل بیت چنین است و آل محمد
علی العالمین و از ائمه منقولست که آل ابراهیم آل محمد است و ایضا گفته است طبرسی که واجبست که آن جماعتی که حقتعالی
ایشان را برگزیده است مطهر و معصوم و منزه باشند از قبایح زیرا که خدا اختیار نمیکند و بر نمیگزیند مگر کسیرا که چنین
باشد و ظاهرش مثل باطنش باشد در طهارت و عصمت پس بنابرین اصطفا مخصوص کسی خواهد بود از آل ابراهیم و آل که معصوم باشد

عمران خواه پیغمبر باشد خواه امام باشد ذریة بعضها من بعض اولاد و اعقابی چندند که بعضی از ایشان از بعضی
دیگرند یعنی دیگری میکنند در دین یا از نسل یکدیگرند زیرا که ذریه آدمند پس ذریه نوح پس ذریه ابراهیم چنانچه از حضرت
صادق منقولست که فرموده است آنها که خدا ایشان را برگزیده است بعضی از نسل بعضی اند تمام شد کلام طبرسی
و علی بن ابراهیم در تفسیر گفته است که عالم فرمود که آیه چنین است نازل شده است وآل ابراهیم وآل عمران وآل محمد
علی العالمین پس آل محمد را از قرآن انداختند و شیخ طوسی در مجالس بسند معتبر از ابراهیم بن عبد الصمد روایت
کرده است که گفت شنیدم از حضرت صادق که چنین میخواند این آیه را ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل
عمران وآل محمد علی العالمین و گفت چنین نازل شده است و در کتاب تاویل الآیات از حضرت باقر روایت
کرده است که رسول خدا فرمود که چیست حال جماعتی که چون آل ابراهیم وآل عمران را یاد میکنند شاد میشوند
و چون آل محمد را یاد میکنند دلهای ایشان منقبض میگردد سوگند یاد میکنم بآن خدا که جان محمد در دست قدرت
اوست که اگر یکی از ایشان بقیامت بیاید با عمل هفتاد پیغمبر از او قبول نکنند تا ولایت من و ولایت علی بن ابی
طالب را بیاورد و ایضا روایت کرده است از ابن عباس که گفت رفتم بخدمت حضرت امیر المؤمنین و گفتم
ای ابا الحسن خبر ده مرا بآنچه وصیت کرده است بسوی تو رسول خدا گفت خبر میدهم شما را بدرستیکه حضرت عزت
برگزیده از برای شما دین خود را و پسندیده آنرا از برای شما و تمام کرد نعمت خود را بر شما و شما سزاوارترید بآن
نعمت و اهل آن بودید که بدرستیکه حقتعالی وحی کرد بسوی پیغمبر شما که وصیت کند بسوی من پس حضرت فرمود که یا علی
حفظ کن وصیت مرا و رعایت کن امان مرا و وفا کن بعهد من و بوعدهای من و ادا کن قرضهای مرا و احیا کن سنتهای
مرا و دعوت کن مردم را بسوی ملت من زیرا که حقتعالی برگزیده مرا و پسندیده مرا پس بخاطر آوردم دعای برادرم موسی را
پس گفتم خداوندا بگردان از برای من وزیری از اهل من چنانچه هرون را از برای موسی قرار دادی حقتعالی وحی کرد بسوی
من که علی وزیر تست و یاور تست و خلیفه تست بعد از تو یا علی تو امام هدایتی و مولای نتوانند توانند پس شما کشاننده
بسوی هدایت و تقوی و درختید که من اصل آنم و شما شاخهای آن که باندک چنگ زنند بتحقیق که نجات یافته است
و هر که از آن تخلف نماید پس هلاک گردیده است و در درکات ضلالت فرو رفته است و شمائید آنها که حقتعالی
واجب گردانیده است مودت و محبت شما را و اقرار بامامت شما را و شمائید آن جماعتی که خدا ایشان را در کتابش یاد
کرده است و وصف کرده است ایشان را از برای بندگانش پس فرموده است ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم
وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم پس شمائید برگزیده خدا از آدم و نوح و آل ابراهیم
و آل عمران و بهترین قبیله و شیعه اند از اسمعیل و عترت هدایت کننده از محمد و عیاشی از حضرت باقر
روایت کرده است در تفسیر ان الله اصطفی آدم ونوحا ذریة بعضها من بعض فرمود که ما از آن ذریتیم و بقیه آن عترتیم

و بسند دیگر روایت کرده است در قران بجای آل عمران و آل محمد بوده است آنها که قران را جمع کرده اند نامی بجا نامی گذاشته اند
و بچند سند دیگر روایت کرده است که رسول فرمود که روح و راحت و رحمت و نصرت و آسانی و توانگری و خوشنودی
و غلبه برای اعادی و قرب بخدا و محبت او از جانب حقتعالی از جانب رسول او از برای کسیست که علی را دوست دارد
و پیروی کند اوصیا بعد از او را و بر من واجب و لازم است که ایشان را داخل گردانم در شفاعت خود و بر پروردگار من
لازمست که شفاعت مرا در حق ایشان قبول کند زیرا که ایشان اتباع منند هر که متابعت من نماید از منست مثل
ابراهیم علیه السلام در من که ابراهیم گفت فمن تبعنی فانه منی زیرا که ابراهیم از منست و من از ویم و دین او
دین منست و دین من دین اوست و سنت او سنت منست و سنت من سنت اوست و فضیلت من فضیلت اوست
و من از و افضلم و این تصدیق گفته پروردگار منست که فرموده ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم و ابن
بطریق در کتاب عمدة از تفسیر ثعلبی روایت کرده است از ابی وایل که گفت خواندم در مصحف عبد الله ابن مسعود
ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل محمد علی العالمین ابن سیم قول حقتعالی است الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی یعنی سپاس مخصوص خداوند عالمیانست و سلام خدا بر بندگان او که برگزیده است ایشان را علی ابن ابراهیم
گفته است که آن بندگان برگزیده آل محمدند ابن چهارم ربنا انی اسکنت من ذریتی تا آخر آیات در وقتیکه حضرت ابراهیم
خلیل بامر الهی در نزد کعبه معظمه گذاشت گفت ای پروردگار من بدرستیکه من ساکن گردانیدم بعضی از ذریت و فرزندان
خود را بواد غیر ذی زرع در وادی که آنجا زراعت نمیشود و قابل زراعت نیست چون سنگستان عند بیتک المحرم نزد
خانه کعبه که محترم و مکرم بوده است همیشه ربنا لیقیموا الصلوة ای پروردگار ما از برای آنکه نماز را برپا دارند
فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم پس بگردان دلها چند از مردم که سرعت کنند بمودت و شوق بسوی
ایشان یا دوست و مشتاق ایشان باشند وارزقهم من الثمرات و روزی کن ایشان را از میوهها لعلهم یشکرون
شاید که ایشان شکر کنند این نعمتها را عیاشی و ابن شهر اشوب از حضرت باقر روایت کرده اند که ماییم بقیه
آن عترت و دعای حضرت ابراهیم از برای ما بوده و بروایت دیگر ماییم بقیه آن ذریة و در تفسیر فرات از ابن عباس
روایت کرده است که رسول خدا گفت مراد از افئدة من الناس دلهای شیعیان ماست که میل میکنند و مسارعت
مینمایند بسوی محبت ما و بسند دیگر از حضرت باقر روایت کرده است که حقتعالی فرمود فاجعل افئدة من الناس
تهوی الیهم که ضمیر راجع بذریت باشد و نفرموده الیه که ضمیر راجع بخانه کعبه باشد پس شما را امر میکند که خدا
بر شما واجب گردانیده باشد آمدن بسوی این سنگها را و دست مالیدن بسوی اینها را واجب نگردانیده است بر شما آمدن
بسوی ما را و سوال کردن مسایل از ما را و محبت ما اهل بیت والله که بر شما واجب نگردانیده است غیر از این ابن پنجم
ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا والله ولی المؤمنین یعنی سزاوارترین مردم

بانتساب

بانتساب بحضرت ابراهیم آن جماعتند که پیروی او کردند و این پیغمبر و آنها که ایمان آورده اند باو و خدا ولی و یاور
مؤمنانست در کافی بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که مراد باینها که ایمان آورده اند ائمه و اتباع ایشانند
در مجمع البیان از عمر بن یزید روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که شما والله از آل محمدید گفتم از خود ایشان
گفت بلی والله از خود ایشان سه مرتبه فرمود پس نظر کردم بسوی من فرمود که ائمه حقتعالی در کتاب میفرماید ان اولی
الناس تا آخر آیه ابن ششم اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین من ذریة آدم و ممن حملنا مع نوح و من ذریة
ابراهیم و اسرائیل و ممن هدینا و اجتبینا اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا و بکیا که ترجمه ظاهر لفظش آنست
که ایشان آن جماعتند که انعام کرده است خدا بر ایشان از پیغمبران از فرزندان آدم و از آن جماعت که ایشان را بار کردیم با نوح
در کشتی و از ذریه ابراهیم و اسمعیل که یعقوبست و از آن جماعت که ایشان را هدایت کردیم و برگزیدیم گروهی هستند
که هرگاه خوانده میشود بر ایشان آیات خداوند رحمن بر زمین میافتند سجده کنندگان و گریه کنندگان محمد ابن العباس
روایت کرده است بسند معتبر از حضرت موسی ابن جعفر که از آنحضرت پرسیدند از تفسیر این آیه که ماییم ذریه
ابراهیم و ماییم آنها که با نوح در کشتی بار شدیم و ماییم برگزیده خدا و اما قول حقتعالی و من هدینا و اجتبینا پس
ایشان بخدا سوگند که شیعیان ما اند که خدا هدایت کرده است ایشان را بسوی مودت و محبت ما و اختیار کرده است
ایشان را از برای دین ما پس بر دین ما زندگی کنند و بر آن میمیرند و وصف کرده است حقتعالی ایشان را بعبادت و خشوع
و رقت قلب بآنکه فرموده است اذا تتلی علیهم تا بکیا مترجم گوید که تفسیر بکی حضرت ترا بعد مبنی بر آنست که و ممن
هدینا جمله مستانفه باشد چنانچه جمعی از مفسران گفته اند ابن هفتم و لقد اخترناهم علی علم علی العالمین
یعنی برگزیدیم ایشان را دانسته بر عالمیان در تفسیر محمد ابن العباس بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است در تفسیر
این آیه که یعنی امامان تفضیل داده ایم بر غیر ایشان مترجم گوید که اگرچه ظاهر آیه آنست که ضمیر راجع بحضرت موسی
و قوم او بوده باشد اما چون حکم بنی اسرائیل و امت متشابه است و بجای پیغمبران که در امت موسی بودند خلفا
بودند در این امت ائمه قایم مقام حضرت رسولند و افضلند از سایر امت فصل ششم در بیان وجوب مودت و محبت
اهل بیت علیهم السلام است و آنکه مودت ایشان مزد رسالتست حقتعالی میفرماید و لقد ارسلنا رسلا من قبلک و
جعلنا لهم ازواجا و ذریة و میفرماید قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها
حسنا ان الله غفور رحیم شکور شیخ طبرسی در تفسیر آیه اولی روایت کرده است از ابن عباس که کافران سرزنش
حضرت رسول را به بسیار تزویج کردن زنان و گفتند که اگر پیغمبر میبود هر اینه مشغول میکرد او را پیغمبری از نفقه
زنان پس این آیه نازل شد و روایت کرده اند از حضرت صادق که این آیه را خواند پس اشاره نمود بسینه خود و گفت ماییم
بخدا سوگند ذریت رسول خدا آیه تفسیر آیه دویم گفته است که اختلاف کرده اند در معنی این آیه بر چند قول اول سوال

نمیکنم در تبلیغ رسالت مزدی مگر دوستی و محبت کردن بدچیزیکه موجب تقرب بحق تعالی باشد یعنی آنکه مراد
باشد مگر آنکه دوست دارید مرا بدان قرابتی که با شما دارم یعنی آنکه نمیخواهم از شما مزدی مگر آنکه دوست دارید مرا بدان قرابتی که با شما
دارم و خویشان و عترت مرا و حفظ نمایید حرمت مرا در ایشان و این معنی منقولست از علی ابن الحسین و سعید بن
جبیر و عمرو بن شعیب و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و جماعتی در شواهد التنزیل روایت کرده است از ابن عباس
که چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند آن جماعت که ما را امر کرده اند که رسول خدا گفت که حضرت
بدوستی ایشان حضرت فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشان و ایضاً از ابو امامه باهلی روایت کرده اند که رسول خدا
گفت که حضرت عزت خلق کرد پیغمبران را از درختهای متفرق و خلق شدیم من و علی از یک درخت پس من اصل آن
درختم و علی فرع آنست و حسن و حسین میوهای آنند و شیعیان ما برگهای آنند پس هر که بشاخی از شاخهای آن بچسبد نجات
میابد و هر که میل کند از آن فرو میرود در درکات عذاب الهی و اگر بنده عبادت کند خدا را میان صفا و مروه هزار
سال تا آنکه مانند مشک پوسیده شود پس نیابد محبت ما را خدا او را سرنگون در آتش جهنم اندازد پس این آیه را
خواند قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و زنان از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که در سورهٔ
حم در شان ما آیه هست حفظ نمیکند مودت ما را مگر مومنی پس این آیه را خواند پس شیخ طبرسی ره گفته که بر هر تقدیر
دین مودت منقولست الا آنکه استثناء منقطع است زیرا که این آیه مودت بسبب اسلام واجبست پس مزد
پیغمبر نخواهد بود یعنی آنکه استثنا متصل است یعنی سوال نمیکنم مزدی مگر مودت که باین مزد راضی شدم و این
نفعش بشما بر میگردد پس مزدی سوال نکرده ام و ابو حمزه ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا
چون بمدینه تشریف آورد و مستحکم اسلام شد انصار میان خود گفتند که میرویم بملازمت آنحضرت و عرض
میکنیم که خرجها بر تو وارد میشود و اینک مالهای ما است هر حکم که میخواهی در آنها بکن بآنکه خرجی بر تو باشد
یا حرام باشد بر تو چون این را عرض کردند آیه نازل شد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پس آیه را
بر ایشان خواند و فرمود که باید خویشان مرا دوست دارید بعد از من پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدند انقیاد کننده
فرمودهٔ آنحضرت را پس منافقان گفتند که محمد این سخن را در مجلس افترا کرده میخواهد ما را ذلیل خویشان خود کند بعد از
خود پس آیه نازل شد افتری علی الله کذبا پس فرستاد بسوی ایشان و آیه را بر ایشان خواند پس گریستند و نزول این آیه
بر ایشان دشوار آمد پس این آیه نازل شد و هو الذی یقبل التوبة عن عباده یعنی اوست خداوندیکه قبول میکند
توبه را از بندگان خویش پس از عقب ایشان فرستاد و ایشان را بشارت داد و فرمود و یستجیب الذین آمنوا یعنی مستجاب میکرداند
خدا دعای آنها که ایمان آورده اند یا ثواب میدهد ایشان را یا ایشان اجابت میکنند دعوت خدا را پس گفت مراد آن
جماعتند که اول انقیاد کردند فرموده خدا را و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا یعنی هر که طاعتی بکند زیاده میکنیم

برای

برای او در آن نیکیها با آنکه ثواب از برای او واجب کردانیم یا مضاعف میکردانیم ثواب آنرا و ابو حمزه ثمالی از سدی
روایت کرده است که اقتراف حسنه دوستی آل محمد است و صحیح و ثابت شده است از حضرت امام حسن مجتبی که خطبه
برای مردم خواند و در خطبه فرمود که من از اهل بیتیم که خدا فرض کردانیده است محبت ایشان را بر هر مسلمانی
پس گفته است قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا
و اقتراف حسنه دوستی ما اهل بیت است و از حضرت صادق منقولست که این آیه نازل شده است در شان ما اهل
بیت که اصحاب عبائیم تا اینجا کلام طبرسی بود و علامه حلی ره در کشف الحق گفته است که روایت کرده است
سنیان در صحیح بخاری و صحیح مسلم و احمد بن حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیر خود که چون این آیه نازل شد صحابه گفتند
یا رسول الله کیستند قرابت تو که خدا واجب کردانیده است بما مودت ایشان را فرمود که علی و فاطمه و دو فرزند
ایشان و واجب بودن مودت مستلزم وجوب اطاعتست و این روایت را بیضاوی نیز در تفسیر خود روایت کرده است
و فخر رازی که از معظم علمای ایشانست در تفسیر کبیر خود روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا چون بمدینه
آمد خرجها بر او وارد شد و حقوق بر او لازم میشد بسبب آمدن وفود عرب و غیر آن و وسعتی در دست آن
نبود انصار بیکدیگر گفتند که خدا شما را هدایت کرد بر دست این مرد و او خواهرزادهٔ شماست و نازل شده است
در شهر شما پس از برای او جمع کنید طایفهٔ از اموال خود پس طایفهٔ از اموال خود جمع کردند و بخدمت آنحضرت آوردند
حضرت قبول نفرموده رد کرد بر ایشان و این آیه نازل شد قل لا اسئلکم علیه اجرا یعنی بر ایمان شما مزدی نمیخواهم مگر
آنکه دوست دارید اقارب و خویشان مرا پس تحریص و ترغیب کرد ایشان را بر مودت اقارب خویش نقل کرده است
از صاحب کشاف که او روایت کرده است از حضرت رسول که هر که بمیرد بمحبت آل محمد شهید مرده است
و هر که بمحبت آل محمد بمیرد بشارت دهد او را ملک الموت به بهشت پس بشارت میدهند او را منکر و نکیر به بهشت
و هر که بمیرد بمحبت آل محمد او را زفاف میکنند بسوی بهشت چنانچه زفاف میکنند عروس را بسوی خانهٔ شوهر و هر که
بمحبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است و هر که بر بغض و عداوت آل محمد بمیرد کافر مرده است و هر که بر بغض
آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود فخر رازی گفته است اینست آنچه صاحب کشاف روایت کرده است و من میگویم آل
محمد آن جماعتند که امر ایشان بآنحضرت باز کردد و هر که بر گردیدن امرش بآنحضرت شدیدتر باشد میباید آل
محمد باشد و شک نیست در آنکه فاطمه و علی و حسن و حسین تعلق میان ایشان و میان رسول خدا شدیدترین تعلقها بود و این
از امور معلوم متواترست پس میباید که ایشان آل باشند ولیکن اختلاف کرده اند مردم در آل بعضی گفته اند خویشانند
و بعضی گفته اند امت آنحضرت اند پس اگر حمل بر خویشان کنیم ایشان آل اند و اگر حمل کنیم بر امتی که قبول دعوت آنحضرت
کرده اند باز ایشان آل اند پس ایشان بر هر تقدیر آل اند و اما غیر ایشان پس خلافیست بر هر تقدیر ایشان آل محمد اند و روایت

کرده است صاحب کشاف که چون این آیه نازل شد گفت یا رسول الله کیست قرابت تو آن قرابتیکه واجبست بر ما مودت
ایشان حضرت فرمود که علی و فاطمه و دو پسر ایشان پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبرند و چون این ثابت شد
واجبست که ایشان مخصوص باشند بزیادتی تعظیم و دلالت بر اختصاص بزیادتی تعظیم و تکریم چند وجه اول قول
حضرت عزت الا المودة فی القربی چنانچه گذشت دوم چون ثابت شده است که حضرت رسول حضرت فاطمه را دوست
میداشت فرمود فاطمة بضعة منی یؤذینی ما یؤذیها و ثابت شده است بنقل متواتر از محمد که او دوست میداشت
علی و حسن و حسین را و چون این ثابت شد بر همه امت مثل آن واجب است بدلیل قول حقتعالی فاتبعوه لعلکم
تفلحون یعنی پس متابعت کنید حضرت رسول را شاید فلاح و رستگاری بیابید و فرموده است فلیحذر الذین
یخالفون عن امره یعنی باید حذر کنند آنها که مخالفت میکنند از امر الهی از آنکه بایشان برسد فتنه یا عذاب الیمی
و فرموده است که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگو یا محمد بایشان اگر دوست میدارید خدا را پس
متابعت کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و باز فرموده است لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة یعنی بتحقیق
که بوده شما را در رسول خدا اقتدا و متابعت نیکو سیم آنکه دعا کردن از برای آل آنحضرت منصب عظیمی است و لهذا این
دعا را خاتمه تشهد قرار داده اند در همه نمازها که میگویند اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد و این
تعظیم در حق غیر آل بعمل نیامده است پس اینها همه دلالت میکند بر آنکه محبت آل محمد واجبست پس چند شعر از شافعی نقل
کرده است که یکی از آنها اینست شعر ان کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافض یعنی اگر دوستی آل محمد
رفض است پس گواه باشند انس و جن که من رافضیم تمام شد کلام فخر رازی و صاحب کشاف زیاده بر آنچه رازی نقل کرده
روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین که شکایت کردم بسوی رسول خدا حسد بردن مردم را بر من حضرت فرمود که آیا
راضی نیستی که چهارم چهار نفر باشی اول کسیکه داخل بهشت میشود منم و تو و حسن و حسین و زنان ما از جانب راست و چپ ما
و فرزندان ما از عقب زنان ما و از حضرت رسول روایت کرده است که حرامست بهشت بر کسیکه ظلم کند اهل بیت مرا
و آزار کند مرا در حق عترت من و هر که احسان کند بسوی یکی از فرزندان عبد المطلب و جزا نداده او را بر آن احسان
ستیکه قیامت مرا ملاقات کند علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است از حضرت باقر در تفسیر این آیه
قل ما اسئلکم علیه من اجر فهو لکم فرمود که رسول خدا از قوم خود سؤال کرد که اقارب او را دوست دارند و آزار نرسانند
بایشان پس این آیه نازل شد که آنچه از شما سؤال کردم ثواب و نفعش بشما عاید میشود و کلینی و مناقب ابن شهر آشوب
و قرب الاسناد بسندهای صحیح روایت کرده اند که حضرت صادق از مؤمن الطاق پرسید که به بصره رفته گفت
بلی فرمود که چگونه دیدی سرعت کردن مردم را در امر تشیع و دخول ایشان در دین حق گفت والله که بسیار کمست و بعضی
از ایشان میل کردن اما بسیار کم حضرت فرمود که بر تو باد بجوانان که بهر چیزی مسارعت ایشان بیشتر است از پیران پس

فرمود

فرمود که چه میگویند اهل بصره در این آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی گفت فدای تو شوم میگویند
آیه از برای خویشان حضرت رسولست و نه از برای اهل بیت او فرمود که نازل نشده است مگر در شان ما اهل بیت حسن
و حسین و علی و فاطمه که آل عبا یند و در قرب الاسناد و اختصاص بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت
کرده اند که چون آیه قل لا اسئلکم تا آخر بر رسول خدا نازل شد ایستاد آنحضرت در میان ایشان گفت ایها
الناس بدرستیکه حقتعالی واجب کرده است از برای من بر شما فرضی آیا میکنید آنرا هیچ از ایشان جواب نگفتند پس
حضرت روز دیگر آمد و ایستاد و همان سخن را اعاده کرد و جواب نگفتند روز سیم نیز چنین کرد و هیچ
یک از ایشان سخن نگفت پس حضرت فرمود که از طلا و نقره نیست و از خوردنی و آشامیدنی نیست ایشان
پس بگو که حقتعالی این آیه را فرستاده است گفتند اگر اینست قبول داریم و اداء آن میکنیم محبت اهل بیت ترا
بر خود لازم و واجب میگردانیم پس حضرت صادق فرمود که بخدا سوگند که وفا باین عهد نکرد مگر هفت
نفر سلمان و ابوذر و عمار و مقداد بن اسود الکندی و جابر بن عبد الله انصاری و ثبیت آزاد کرده حضرت
رسول و زید بن ارقم و علی بن ابراهیم در تفسیر بسند کالصحیح از حضرت باقر روایت کرده است در تفسیر الا المودة
فی القربی یعنی در اهل بیت آنحضرت و فرمود که انصار آمدند بسوی رسول خدا و گفتند ما پناه دادیم ترا و یاری کردیم
پس بگیر قدری از اموال ما را و استعانت نما بآن بر خرجها که بر تو وارد میشود پس حقتعالی فرستاد که قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی سؤال نمیکنم از شما مزد بر پیغمبری مگر مودت در اهل بیت آنحضرت پس فرمود
که نمی بینی که شخصی دوستی دارد و در نفس از عداوتی یا کینه بر اهل بیت او هست پس آن شخص سینه اش صاف نمیباشد
بآن دوست پس خدا خواست که در نفس حضرت رسول خدشه در امتش نباشد پس واجب گردانید بر امت مودت
خویشان و اهل بیت را اگر قبول کنند امر واجبی را قبول کرده اند و اگر ترک کنند امر واجبی را ترک کرده اند پس
آیه را حضرت بر صحابه خواند از مجلس آنحضرت بیرون رفتند بعضی از ایشان گفتند ما اموال خود را برو عرض کردیم
او گفت بعد از من قتال کنید از جانب اهل بیت من طایفه گفتند نیز از آنحضرت از پیش خود گفت و انکار کردند
آنرا پس خدا فرستاد ام یقولون علی الله کذبا یعنی بلکه آیا ایشان میگویند افترا بسته است بخدا بدروغ پس خدا فرمود
فان یشاء الله یختم علی قلبک یعنی اگر خواهی بر خدا افترا کنی خدا میتواند که مهر زند بر دل تو که نتوانی افترا را
القاء کنی و یمح الله الباطل فرمود که یعنی خدا باطل میگرداند و برطرف میکند باطل را و یحق الحق بکلماته یعنی ثابت
میگرداند حق را بکلمات خود حضرت فرمود که یعنی بائمه و قائم آل محمد و یستجیب الذین آمنوا حضرت فرمود یعنی آنها که تصدیق
کردند و گفتند گفته رسول خدا است و من یقترف حسنة فرمود که حسنه اقرار بامامت اهل بیت است و احسان
کردن بایشان و نیکی رسیدن بایشان نزد له فیها حسنا یعنی مکافات میدهیم ایشان را باحسان ما بسیار بسند معتبر

از حضرت باقر روایت کرده در تفسیر این آیه که واتّه و لجبت از جانب خدا از برای بندگان از برای محمد در اهل بیت او
و بروایت محاسن فرمود که قربی ائمه اند که صدقه بر ایشان حلال نیست و ایضا روایت کرده است که حضرت صادق
از ابو جعفر احول پرسید که چه گویند علمای عامه که در نزد شما نیست در تفسیر این آیه گفت حسن بصری میگفت
که مراد تمام خویشان آنحضرت است از عرب حضرت فرمود که جماعت از قریش نزد ما میباشد میگویند از برای ما است
همه پس من میگویم بایشان که مرا خبر بدهید از رسول خدا هرگاه شدتی عارض میشد کی را مخصوص بآن میکردانید
در وقتیکه ملاعنه با نصارای نجران کرد دست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفت و ایشان از عرض نفرین
را آورد و در روز بدر اول کسی را که بجنگ فرستاد علی و حمزه و عبیدة بن الحرث بودند پس شیرین برای شما
قرار داد و تلخی را مخصوص ما کردانید و در تفسیر فرات بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که فرمود ما
درختیم که اصلش رسول خدا است و فرعش علی بن ابی طالب است و شاخهایش فاطمه و میوه‌اش حسن و حسین است
و ما ایم درخت پیغمبری و خانه رحمت و کلید حکمت و معدن علم و موضع رسالت و محل آمد و شد ملائکه
و موضع اسرار الهی و ودیعه خدا و امانتی عرض کردند بر آسمانها و زمینها و کوهها و ما ایم حرم بزرگ خدا و بیت
العتیق و نزد ما است علم مرگهای مردم و بلاهای ایشان و قضاهای خدا و وصایای پیغمبران و خطاب جدا کننده حق
از باطل و ما ایم که بر اسلام متولد شده و نسبهای عرب را بسیتکه ائمه نوری بودند بر دور عرش پروردگار
پس امر کرد ایشان را که تنزیه کنند خدا را پس اهل آسمانها به تنزیه ایشان تنزیه خدا کردند و ایشانند صافون و مسبحون
که خدا در قرآن فرموده هر که بعهد ایشان وفا کند بعهد خدا وفا کرده و هر که حق ایشان را بشناخت حق خدا را
شناخته و هر که انکار حق ایشان کند انکار حق خدا کرده ایشانند والیان امر خدا و خازنان وحی خدا و وارثان
کتاب خدا و ایشانند آنها که غذا داده جبرئیل ایشان را اهل بیت پیغمبری و عترت رسول خدا و ایشانند که انس
میگیرند ببال زدن ملائکه و ایشانند آنها که غذا داده جبرئیل ایشان را بامر ملک جلیل و ایشانند خانه آباد
که خدا ایشان را گرامی داشته است بشرف خود و شرف داده است ایشان را بکرامت خود و عزیز کرده است ایشان را
بهدایت خود و ثابت کردانیده است ایشان را بوحی و کردانیده است ایشان را پیشوایان هدایت کننده و نور در تاریکی
فتنها و مخصوص کردانیده است ایشان را برای دین خود و زیادتی داده است ایشان را بر دیگران بعلم خود و داده است
بایشان آنچه نداده است باحدی از عالمیان و کردانیده است ایشان را ستون دین خود و سپرده است بایشان رازهای پنهان
خود را و کردانیده است ایشان را امینان بر وحی خود و گواهان بر خلق خود و برگزیده است ایشان را و مخصوص کردانیده است
و زیادتی داده است ایشان را و پسندیده است ایشان را و کردانیده است ایشان را نیکان از برای شهرها و ستونی برای بندگان
و حجت بزرگ خود و اهل نجات و قرب خود ایشانند برگزیدگان گرامی و قاضیان حکم کننده بحق و ستارهای نمایان

و ایشانند صراط مستقیم و راهی که درست ترین راهها است هر که انکار ایشان بکند از دین بدر رفته است و هر که
پس ماند از ایشان باطل شده و هر که ملازم طریقه ایشان باشد بایشان ملحق گردید و ایشانند نور خدا در دلهای مؤمنان
و دریاها که گوارا است برای آشامندگان و ایمن اند از برای کسیکه بایشان ملتجی گردد و امان اند برای کسیکه بایشان
تمسک جوید بسوی میخوانند مردم را از برای خدا بتسلیم و انقیاد و ایشان مینمایند بامر خدا عمل میکنند و ببیان خدا حکم
میکنند و در میان ایشان خدا مبعوث کردانیده پیغمبر خود را و بر ایشان نازل شده است ملائکه و در میان ایشان است
سکینه او و بسوی ایشان مبعوث گردیده است روح الامین این نعمت است از خدا بر ایشان که ایشان را برای آن مخصوص کردانیده
و بر دیگران فضیلت داده و بایشان عطا کرده است تقوای ایشان را و بحکمت تقویت کرده است ایشان را و ایشانند
فروع طیبه و اصول مبارکه و خزینه داران علم و وارثان حلم و صاحبان پرهیزکاری و عقل و نور و ضیاء و ایشانند
وارثان انبیا و بقیه اوصیا از جمله ایشانست طیب محمد مصطفی و برگزیده رسول امی و از جمله ایشانست شیر بیشه
شجاعت حمزة بن عبد المطلب و ایشانست عباس عم پیغمبر و از ایشانست جعفر صاحب دو بال و نماز کرده بدو قبله
و هجرت کننده دو هجرت بسوی حبشه و مدینه و بیعت کرده بدو بیعت و از جمله ایشانست دوست محمد و برادر
او و تبلیغ کننده بعد از او بهمان تاویل را و محکم تفسیر را امیر مومنان و صاحب اولی بامر ایشان و وصی رسول
پروردکار عالمیان علی بن ابی طالب اینها اند که خدا فرض و لازم و واجب کردانیده است مودت و ولایت ایشان را
بر همه مسلمانان پس گفته است در آیه محکم کتابش به پیغمبر قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور حضرت فرمود که اقتراف حسنه محبت ما اهل بیت است
و ایضا از حضرت امیر المومنین روایت کرده است که چون جبرئیل این آیه را آورد گفت یا محمد هر بنائی را اصلی و ستون
و فرعی و بنیادی است اصل دین و ستونش گفتن لا اله الا الله است و فرعش و بنیادش محبت شما اهل بیت است و متابعت
موافق باشد مترجم گوید که بر مضامین مذکوره احادیث بسیار است بهمین اکتفا کردیم و از جمله آیاتیکه موافق
حدیث معتبره دلالت بر وجوب مودت اهل بیت طهارت و عصمت میکند این آیه کریمه است و اذا الموؤدة سئلت
بای ذنب قتلت اگر چه قرائت مشهوره مهموز است بر وزن مفعول اما در قرائت اهل بیت بفتح واو و دال
مشدده بدون همزه شیخ طبرسی قدس الله روحه گفته است موؤده دختری را میگویند که زنده دفن کنند و در
جاهلیت چنین بود که زن حامله وقت ولادتش که میشد گودالی میکندند و بر سر آن گودال می نشست اگر دختری
میزائید او را در آن گودال می افکند و خاک بر او میریخت و او زیر آن بود و اگر پسر بود او را نگاه میداشت یعنی در قیامت
سوال کرده میشود از آن دختر که بچه گناه کشته شد و غرض از این سوال سرزنش و تهدید کشنده است که چرا او را کشته است
و بعضی گفته اند سوال از کشنده میکند که چرا او را کشته است و از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق

روایت شده است که ایشان واد الموؤدة خوانده بفتح میم و واو و از ابن عباس روایت شده است که ایشان پس مراد رحم
خویشی خواهد بود و آنکه سؤال خواهند کرد از قطع کننده رحم که چرا قطع کردی و از ابن عباس روایت کرده اند که
مراد کیست که در مودت اهل بیت کشته شود و از حضرت باقر منقولست که یعنی قرابت رسول و کسیکه در جهاد
کشته شود و در روایت دیگر و کسیکه کشته شود در مودت و ولایت ما تمام شد کلام طبرسی و علی بن ابرهیم بسند
معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که مراد کسی است که در مودت ما کشته شود و محمد بن عباس در تفسیر روایت
کرده است از زید بن علی بن الحسین که والله مراد کسی است که در مودت ما کشته شده است انکسنده او میپرسند
که چرا او را کشتی و از حضرت باقر روایت کرده است که والله مراد مودت ماست و در شان ما نازل شده است
و از حضرت باقر روایت کرده است که مراد کسی است که در مودت ما کشته شود و بروایت دیگر فرمود که مراد شیعه
آل محمداند که سؤال میکنند که بچه گناه کشته شده اند و بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که مراد مودت ماست
در حق ما نازل شده است و از حضرت صادق روایت کرده است که مراد مودت حضرت امام حسین است و در تفسیر فرات
از محمد بن حنفیه روایت کرده است که مراد مودت ماست و از حضرت باقر روایت کرده است که سؤال خواهند کرد از مودتی
که نازل شده است بر شما از فضل آن بچه گناه آنها را کشتید و از حضرت صادق روایت کرده است که مراد مودت ماست
و آن حقیست از ما که واجبست بر خلق ایشان کشتند مودت ما را مترجم گوید که بنابر این احادیث بر قرائت مشهور است
آنچه بخاطر میرسد بچهار وجه تاویل میتوان کرد اول آنکه مضاف کلام را باویل تقدیر کنند یعنی از اهل مودت
سؤال کنند که بچه گناه ایشان را کشتند دوم آنکه اسناد قتل بمودت اسناد مجازی باشد و مراد قتل اهل مودت باشد
سیم آنکه چون نیکی بر قتل ارتکاب کنیم و تضییع مودت را قتل گفته باشد مجاز او مراد از قتل مودت باطل کردن آن
و علم قیام بآن و بحقوق آن باشد چهارم آنکه بعضی از روایات را حمل کنیم بر قرائت مشهوره باینکه مراد موؤدة نفس
مدفونه در تراب باشد مطلقا یا زنده و اشاره باشد باینکه چون در راه خدا کشته شدند مرده نیستند بلکه زنده اند
نزد خدای و روزی میخورند چنانچه حقتعالی فرموده است ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء تا آخر
آیه پس گویا زنده مدفون شده اند و این وجه بنهایت لطف است فصل هفتم در تاویل والد و ما ولد و ارحام نیک
القربی برسول خدا و ائمه هدی حقتعالی میفرماید و والد و ما ولد یعنی سوگند یاد میکنیم بپدر و آنچه از او
متولد شده است بعضی از مفسرین گفته است که والد حضرت آدم است و ما ولد فرزندان اویند همه ما از انبیا
و اوصیا از فرزندان اویند بعضی گفته است که والد حضرت ابرهیم است و ما ولد فرزندان اویند و بعضی گفته اند
هر پدر و فرزندیرا شاملست و ابن شهر آشوب از سلیم بن قیس روایت کرده است که والد رسول خداست و ما ولد اوصیا
از فرزندان آنحضرت است و در تفسیر محمد بن العباس و کافی بسندها معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند

لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد و والد و ما ولد

که والد

که والد حضرت امیر المؤمنین است و ما ولد ائمه است و بروایت معتبر دیگر و ما ولد حسن و حسین است و ایضا
بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر قول حقتعالی و انت حل بهذا البلد یعنی رسول الله و والد علی است
و ما ولد اولاد آنحضرت است و در کافی بسند معتبر از اصبغ بن نباته روایت کرده است که او سؤال کرد از حضرت امیر
المؤمنین از تفسیر قول حقتعالی ان اشکر لی و لوالدیک الی المصیر حضرت فرمود که والدان که حضرت عزت شکر ایشان را
واجب گردانیده است آن دو پدرند که علم از ایشان متولد شده و حکمت از ایشان بمیراث مانده و مامور شده اند مردم
باطاعت ایشان پس فرمود حقتعالی الی المصیر پس بازگشت بندگان بسوی خداست و دلیل بر این لفظ والدان پس برگردانید
سخن را بابوبکر و عمر فرمود و ان جاهداک علی ان تشرک بی یعنی ابوبکر و عمر با تو مجادله کنند که شریک بیاوری یعنی
در وصیت شریک گردانی با آن کسیکه خدا فرموده است که وصی خود گردانی یعنی علی بن ابی طالب دیگری را بر اطاعت
ایشان مکن و سخن ایشان را مشنو پس کرامی ساخت بسخن پدر و والدین و فرمود و صاحبهما فی الدنیا معروفا یعنی مردم
بشناسان فضیلت ایشان را و مردم را دعوت کن براه خدا پس ما از خدا بمتابعت ایشان و نیست یعنی قول حقتعالی
و اتبع سبیل من اناب الی ثم الی مرجعکم یعنی بسوی خدا پس ما از خدا بترسید و معصیت و مخالفت والدین نکنید که رضای
ایشان موجب رضای خداست و غضب ایشان موجب غضب خداست مترجم گوید که این حدیث از اخبار مشکله و بطون
غریبه تفسیراتست و حاصلش آنست که حق پدر و مادر جسمانی بجهت آنست که سبب حیات فانی دنیا که بزودی منقضی میشود
دخل فی الجمله دارند و از مال فانی دنیا ممکنست میراثی از ایشان باو برسد که در حیات فانی شاید از آن منتفع گردد
و پدر روحانی که پیغمبر و امامست سبب حیات معنوی ابدی آخرت میشوند بسبب ایمان و معرفت و عبادت که موجب نعیم
ابدی بهشت میگردند و میراثی که از ایشان مانده حکمتها الهیست که اثر آنها ابد الآباد با نفس هست پس حق ایشان
عظیمتر و رعایت حق ایشان اولی خواهد بود و لهذا بحسب لفظ نیز ترجیح والدین را که اطلاق والدین بر والدین روحانی
تغلیب المجازلست و بنا بر این تاویل لفظ والد و اطلاق آن بر والد روحانی بتجوز بین اولی اندیکری نیست باینکه
آن مرجحات معنویه که مذکور شد از آنطرف هست و دفع اشکالات وارده بر حدیث را در کتاب بحار الانوار
ذکر کرده ام و در تفسیر فرات از حضرت صادق روایت کرده است در تاویل قول حقتعالی و لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین
احسانا که رسول خدا و علی بن ابی طالب والدانند و بذی القربی مراد حسن و حسین اند و در تفسیر امام حسن عسکری
مذکور است در تفسیر قول حقتعالی و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالوالدین احسانا رسول خدا
فرمود که بهترین والدین شما و سزاوارترین آنها بشکر شما محمد و علیست و علی بن ابی طالب فرمود که شنیدم از رسول خدا
که من و علی دو پدر این امتیم و حق ما بر ایشان عظیمتر است از حق پدر و مادر ولادت ایشان زیرا که ما خلاص کنیم ایشان را اگر
اطاعت کنند از آتش جهنم و میرسانیم ایشان را بسوی بهشت که دار قرار است و ملحق میگردانیم ایشان را از بندگی شهوات

ووصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن وفصاله فی عامین ان اشکر لی ولوالدیک الی المصیر وان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما وصاحبهما فی الدنیا معروفا واتبع سبیل من اناب الی ثم الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون

اهم مطالب

نفسانی به بهترین آزادان. حضرت فاطمه فرمود که دو پدر این امت محمد و علیست که راست میکنند کجیهای ایشان را و نجات میدهند ایشان را از عذاب الیم اگر اطاعت ایشان میکنند و مباح میگردانند برای ایشان نعیم دایم بهشت اگر موافقت کنند با ایشان. حضرت امام حسن مجتبی فرمود که محمد و علی دو پدر این امتند پس خوشا بحال کسی که عارف بحق ایشان باشد و در همه احوال مطیع ایشان باشد خدا او را از بهترین ساکنان بهشت گرداند و سعادتمند گرداند او را بکرامتها و خوشنودی خود. حضرت امام حسین فرمود که هرکه بشناسد حق دو پدر افضلش محمد و علی را و اطاعت کند ایشان را چنانچه حق اطاعت کردنست باو گویند در قیامت که ساکن شو در بهشت که خواهی بوسعت و فراخی ساکن شو. حضرت امام زین العابدین فرمود که اگر پدر و مادر حق ایشان عظیم شده است بر اولاد ایشان برای احسانی که نسبت با ایشان میکنند پس احسان محمد و علی بسوی این امت جلیلتر و عظیمتر است پس ایشان به پدر بودن و رعایت حق ایشان کردن سزاوارترند. حضرت باقر فرمود که هرکه قدر خود را نزد حضرت عزت بداند پس باید نظر کند که قدر دو پدر افضل او که محمد و علی اند نزد او چگونه است یعنی هرچند قدر ایشان نزد او عظیمتر است قدر او را آن نسبت نزد حق تعالی بزرگتر است. حضرت صادق فرمود که هرکه رعایت کند حق دو پدر افضل خود را محمد و علی ضرر نرساند او را آنچه ضایع کند از حق پدر و مادر و سایر خویشان و از حقوق سایر عباد الله زیرا که آن دو پدر بزرگوار ایشان را راضی میگردانند در روز قیامت. حضرت امام موسی فرمود که بزرگ میشود ثواب نماز بقدر تعظیم صلوات فرستادن بر دو پدر افضلش محمد و علی. حضرت امام رضا فرمود که آیا کراهت ندارد یکی از شما از آنکه نفی کند او را از پدر و مادری که از ایشان متولد شده است گفتند بلی والله فرمود که پس جهد کنند که او را نفی نکنند از دو پدری که افضلند از پدر و مادر او. و حضرت امام محمد تقی فرمود که شخصی در حضور آنحضرت گفت که من محمد و علی را چنان دوست میدارم که اگر اعضای مرا از یکدیگر جدا کنند یا بدن مرا بمقراض برند ترک آن نخواهم کرد. حضرت فرمود که محمد و علی نیز جزای بقدر محبت تو خواهند داد در روز قیامت از برای تو از حق تعالی خواهند کرد از کرامتها و درجات عظیم آنقدر که آنچه تو در محبت ایشان بعمل آورده نسبت بیک جزو از صد هزار جزو آن نتواند کرد. حضرت امام علی النقی فرمود که هرکه دو پدر دینی که محمد و علی اند نزد او کرامتها و درجات عظیم نباشد از پدر و مادر نسبی او از حق تعالی هیچ منزلتی و کرامتی نخواهد بود. حضرت امام حسن عسکری فرمود که هرکه اختیار کند اطاعت دو پدر دینی خود را بر اطاعت پدر و مادر نسبی خود حضرت عزت با او خطاب کند که البته ترا اختیار کنم چنانچه مرا اختیار کردی و ترا شریف بنزدیک گردانم بحضور دو پدر دینی تو چنانچه خود را شریف داری باختیار محبت ایشان بر محبت پدر و مادر نسبی خود. پس حضرت فرمود و اما قول حق تعالی و ذی القربی پس از ایشان خویشان تواند از پدر و مادر تو پس گفته است حق تعالی که بشناس حق ایشان را چنانکه عهد گرفته ایم بر بنی اسرائیل و گرفته شده است بر شما ای گروه امت محمد عهد و پیمان که بشناسید قرابات محمد که امامان

بعد از او

بعد از او اند و هرکه بعد از مرتبه ایشانست از برگزیدها اهل دین ایشان. بدرستیکه حضرت رسول فرمود که هرکه رعایت کند حق خویشان پدر و مادر خود را حق تعالی در بهشت هزار درجه کرامت فرماید که ما بین هر دو درجه صد ساله راه باشد بدویدن اسب تندرو در بر کرده و یک درجه از نقره باشد و دیگری از طلا و دیگری از مروارید و دیگری از زمرد و دیگری از زبرجد و دیگری از مشک و دیگری از عنبر و دیگری از کافور و همچنین سایر درجات از اصناف مختلفه و هرکه رعایت کند حق خویشان محمد و علی را حق تعالی عطا کند باو از زیادتی درجات و مثوبات بقدر زیادتی فضیلت محمد و علی بر پدر و مادر نسبی. و حضرت فاطمه به بعضی از زنان گفت که راضی کن دو پدر دینی خود را محمد و علی بسخط و غضب پدر و مادر نسب خود و راضی مگردان پدر و مادر نسب خود را بغضب دو پدر دینی خود زیرا که اگر پدر و مادر نسب تو با تو در غضب باشند راضی میگردانند ایشان را بثواب یکجزو از هزار جزو از یکساعت از طاعتهای خود و اگر دو پدر دینی تو با تو در غضب باشند پدر و مادر نسب تو قادر نیستند بر راضی کردن ایشان زیرا که ثواب طاعتهای جمیع دنیا برابری نمیکند با غضب ایشان. حضرت امام حسن فرمود که بر تو باد باحسان کردن بقرابات دو پدر دینی خود محمد و علی و هرچند ضایع کنی قرابات پدر و مادر نسبی خود را و زنهار ضایع مکن قرابات دو پدر دینی خود محمد و علی را هرچند ضایع کنی قرابات پدر و مادر بتلافی خویشان پدر و مادر نسبی خود زیرا که شکر این جماعت بسوی دو پدر دینی تو محمد و علی نافعمند ترا است از شکر قرابات بسوی پدر و مادر نسبی تو بدرستیکه قرابات دو پدر دینی تو هرگاه شکر کنند ترا نزد ایشان بادنی نظر شفقتی از ایشان جمیع گناهان تو از تو میریزد هرچند گناهان تو پر کند ما بین تحت الثری تا عرش را و قرابات پدر و مادر نسبی تو اگر ترا شکر کنند نزد ایشان و حال آنکه ضایع کرده باشی قرابات دو پدر دینی خود را هیچ فایده بتو نخواهد بخشید. حضرت امام زین العابدین فرمود که حق قرابات دو پدر دین ما محمد و علی و دوستان ایشان سزاوارترست از قرابات پدر و مادر نسب ما بدرستیکه دو پدر دین ما راضی میگردانند از ما پدر و مادر نسب ما را و پدر و مادر ما قادر نیستند که راضی گردانند از ما دو پدر دین ما را محمد و علی. حضرت امام محمد باقر فرمود که هرکه دو پدر و دو مادر دین او برگزیده‌تر باشند نزد او و خویشان ایشان گرامیتر باشند نزد او از پدر و مادر نسبی و خویشان ایشان حق تعالی خطاب میفرماید او را که تفضیل دادی فاضلتر را و اختیار کردی کسانی را که اولی بودند باختیار کردن پس سزاوار تو آنست که ترا در بهشت که دار قرارست ندیم و هم صحبت دوستان خود گردانم. حضرت امام جعفر صادق فرمود که هرکه دست تنگ باشد و نتواند قرابات دو پدر دین و پدر و مادر نسب را هر دو رعایت کند پس مقدم دارد رعایت قرابات دو پدر دینی را بر قرابات پدر و مادر نسب خود حق تعالی در قیامت فرماید که

مقدم داشت رعایت قرابات دو پدر دینی خود را بر قرابات نسب خود پس مقدم دارید او را بسوی بهشتها من بی یاد
میکنند بر آنچه از برای او مهیا کرده بودند هزار هزار برابر و حضرت امام موسی فرمود که اگر بر کسی دو متاع را عرض
کنند هر دو هزار درهم داشته باشد و فروشنده یکی از آن دو متاع کند و بپرسید که کدام یک ازین دو متاع برای من سودمند
ترا است گوید که این متاع هزار برابر زیاده از آن متاع دیگر است آیا نه چنین است بمقتضای عقل او که باید بهترین را
اختیار کند حاضران مجلس گفتند بلی حضرت فرمود هم چنین اختیار کردن دو پدر دینی تو محمد و علی ثوابش زیاده است
از پدر و مادر نسبی بزیاده ازین زیرا که فضلش بقدر فضیلت محمد و علیست بر پدر و مادر نسبش و مردی بخدمت
امام رضا آمد گفت میخواهید شما را خبر دهم بزیانکاری بسیار فرمود که کیست گفت فلان مرد ده هزار اشرفی داشت
و در عوض ده هزار درهم گرفت حضرت فرمود که کیست گفت فلان مرد یکیکه ده هزار اشرفی را بهزار درهم فروخت آیا
زیانش بیشتر نیست گفتند بلی فرمود که خبر دهم شما را بکسیکه زیانکاری و حسرتش ازین بیشتر است اگر هزار کوه از
طلا داشته باشد بفروشد بهزار حبه از نقره مغشوش حسرتش ازین زیاده نیست گفتند بلی فرمود که ازین هم
زیانکارتر و صاحب حسرت ترکیست که اختیار کند در بر و نیکی و احسان قرابت پدر و مادر نسبش را بر قرابت دو پدر
دینش محمد و علی زیرا که فضل قرابت پدر و مادر نسبش زیاده است از فضل هزار کوه طلا بر هزار حبه نقره ناروا
و حضرت امام محمد تقی فرمود که هر که اختیار کند قرابات دو پدر دینش محمد و علی را بر قرابات پدر و مادر نسبش
خدا او را اختیار کند بر روس اشهاد در روز قیامت که همه خلایق ببینند و او را در میان ایشان مشهور کرده اند
بخلعتهای کرامت خود و شرف دهد او را بر همه بندگان مگر کسیکه مثل او باشد درین فضیلت یا زیاده بر او باشد
حضرت امام علی النقی فرمود که از جمله بزرگ شمردن جلال خدا اختیار کردن قرابت دو پدر دینی تست محمد و علی
بر قرابات پدر و مادر نسبی تو و از جمله حقیر شمردن بزرگی خدا اختیار کردن خویشان پدر و مادر نسبی تست بر خویشان
دو پدر و مادر دینی تو محمد و علی و حضرت امام حسن عسکری فرمود که کسیکه عیالش گرسنه شد و آنکس
از خانه بیرون آمد که از برای ایشان چیزی تحصیل کند یک درم تحصیل کرد و نانی و نان خورش گرفت و خواست
برای عیال خود بیاورد در اثنای راه بمردی و زنی که از قرابات محمد و علی بودند برخورد و ایشان را گرسنه یافت
با خود گفت که ایشان سزاوارترند از خویشان من بآنها که خریده بود بایشان داد و حیران ماند که عیال خود را چه عذر
بگوید درین اندیشه متفکر بود و تند تند حرکت کردن ناگاه پیکی را دید که او را طلب میکند چون نشان دادند نامه باو داد با
پانصد اشرفی در همیانی و گفت این بقیه مال پسر عم تست که در مصر فوت شده بود و صد هزار درهم از و مانده است
که بر ذمت تجار مکه و مدینه است و از ضیعتهای آن از عقار و مستغلات و اموال در مصر دارد پس آن پانصد اشرفی را
گرفت و بعیال خود توسعه کرد و چون شب بخواب رفت محمد و علی را بخواب دید که باو فرمودند که چگونه دیدی غنی کردن

ما ترا

ما ترا چون اختیار کردی قرابات خود پس نماند در مکه و مدینه از آنها که بر ذمت آنها چیزی از آن صد هزار درهم بود
مگر محمد و علی بخواب ایشان آمدند که بایشان فرمودند که اگر بامداد حق فلان مرد را از میراث پسر عمش باو ندهید ما
ما بامداد ترا هلاک و مستاصل میگردانیم و نعمت ترا از تو زایل میگردانیم و ترا از حشم و اهلت جدا میکنیم صبح
که شد هر که از آن مال که در ذمت او بود همه را بنزد آن مرد آورد تا آنکه در همان بامداد جمیع آن صد هزار درهم نزد
او حاضر شد و هر که در مصر مالی از نزد او بود محمد و علی بخواب او آمدند و امر کردند با تهدید که تعجیل کنند رسانیدن
مال آن مرد و در اسرع ازمنه باو برسانند و محمد و علی بخواب آن مرد مومن آمدند و با او گفتند چگونه دیدی صنع خدا را
نسبت بتو امر کردیم هر که در مصر مال تو نزد او بود که بزودی بتو برساند آیا میخواهی که امر کنیم حاکم مصر را که مستغلات
و املاک ترا بفروشد و حواله کند در مدینه بتو بدهند که بعوض آنها املاک در مدینه بخری گفت بلی پس
محمد و علی بخواب حاکم مصر را امر کردند که املاک او را بفروشد و بندش را حواله کند حاکم املاک را بسیصد هزار
اشرفی فروخت و از برای او فرستاد و مالدارترین اهل مدینه شد پس حضرت رسالت پناه در خواب با او گفت
ای بنده خدا این جزای تست در دنیا برای آنکه اختیار کردی قرابت ما را بر قرابت خود و در آخرت بدل هر حبه
ازین مال در بهشت هزار قصر بتو عطا کنیم که کوچکتر آنها از جمیع دنیا بزرگتر باشد و بقدر سوزنی از آنها
بهتر از دنیا و آنچه در دنیاست بوده باشد و ایضا امام حسن عسکری فرمودند در تفسیر رحیم که رحمن
مشتق است از رحمت و در بعضی از نسخها از رحم و حضرت امیر المومنین گفت شنیدم از رسول خدا که گفت
خداوند عالم میفرماید که منم رحمن نامی از نام خود اشتقاق کردم و آنرا رحم نامیدم هر که وصل کند رحم را من وصل
کنم او را برحمت خود و هر که قطع کند رحم را من قطع کنم او را از رحمت خود پس حضرت امیر المومنین از یکی از اصحاب
خود پرسید که میدانی که این کدام رحمت که هر که او را وصل کند خداوند رحمن او را وصل کند و هر که او را قطع
کند خداوند رحمن او را قطع کند ترغیب فرموده است که رحمهای کافر خود را صله کنند و تعظیم کنند کسی را که خدا
او را حقیر شمرده است گفتند نه ولکن ترغیب کرده است ایشان را بر صله رحمهای مومن خود حضرت فرمود که تو واجب
کردانیده است حقوق رحمها را از برای آنکه متصل میشود نسب ایشان به پدرها و مادرهای ایشان گفت بلی ای برادر
رسول خدا فرمود که پس در صله رحم ایشان رعایت حقوق پدران و مادران میکنند گفت بلی ای برادر رسول خدا فرمود
که پدران و مادران ایشان غذا داده اند ایشان را در دنیا و نگاه داشته اند از مکاره دنیا و اینها نعمت چندند زایل
و مکروه هم چند که منقضی میشود و رسول پروردگار ایشان میبرد ایشان را بسوی نعمت دایم که آخر شدن ندارد و نگاه
میدارد ایشان را از مکروه ابدی چند که بر طرف شدن ندارد پس کدام یک ازین دو نعمت عظیمتر است گفت نعمت رسول
خدا جلیلتر و عظیمتر و بزرگتر است حضرت فرمود پس چگونه جایز باشد که ترغیب کند برادای حق کسیکه خدا

نه آن را حقیر شمرده و تحریص نکند بر قضای حقی کسیکه خدا حق او را بزرگ شمرده گفت بلی نیست فرموده که پس حق
رسول خدا اعظم تر است از حق پدر و مادر و حق رحم خویشان او عظیم تر است از حق رحم پدر و مادر پس رحم رسول
خدا اولی است بصله رحم و اعظم است در قطع کردن پس عذاب و نکال عذاب برای کسی است که قطع کند او را و ویل
و اعظم عذاب برای کسیست که تعظیم حرمت او نکند مگر نمیدانی که حرمت رسول خدا حرمت خداست و حق تعالی
حقش عظیم تر است از هر منعمی که غیر اوست زیرا که هر منعم که غیر اوست انعام نمیکند مگر بتوفیق او و حق تعالی خطاب کرد
بحضرت موسی که یا موسی آیا میدانی که رحمت من نسبت بتو بچه مرتبه رسیده است موسی گفت تو رحم کننده تری
نسبت بمن از مادر من حق تعالی گفت یا موسی مادرت رحم نکرده است ترا مگر بسبب زیادتی رحمت من و او را مهربان
گردانیدم بتو و چنین کردم که خواب شیرین خود را ترک کرد از برای تربیت تو اگر چنین نمیکردم او و دیگران نسبت بتو یکسان
بودند یا موسی آیا میدانی که بنده از بندگان من آنقدر گناه میدارد که باطراف آسمان میرسد و من میآمرزم گناهان
او را و پروا نمیکنم موسی گفت چگونه پروا نمیکنی گفت که برای یک خصلت شریف که در آن بنده هست که آن خصلت را
دوست میدارم که آن خصلت آنست که دوست میدارد برادران مؤمن خود را و باحوال ایشان میرسد و ایشان را با خود مساوی
میگرداند و تکبر نمیکند بر ایشان پس چون چنین میکند میآمرزم گناهان او را و پروا نمیکنم یا موسی بدرستیکه فخر کردن ردای
منست و کبریا ازار منست هر که با من در این دو صفت منازعه کند او را عذاب میکنم باتش خود یا موسی از جمله تعظیم
جلال من آنست که بنده که بهره از مال دنیا باو داده باشم گرامی دارد بنده مؤمن را که دستش از دنیا کوتاه باشد و اگر
تکبر کند بر او عظیم جلال مرا سبک شمرده است پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که ان رحمی که خدا آن را از رحمن اشتقاق
رحم محمد است و از جمله عظیم دانستن خدا عظیم دانستن محمد عظیم دانستن رحم و خویشان محمد است بدرستیکه هر مرد
مؤمن و زن مؤمنه از شیعیان ما از رحم محمد است و تعظیم ایشان تعظیم محمد است پس وای بر کسیکه استخفاف کند بچیزی
از رحم محمد و خوشا حال کسیکه تعظیم کند حرمت محمد را و گرامی دارد و صله کند رحم و قرابت او را و در اخبار بسیار
که در سایر کتب منقولست در تفسیر قول حق تعالی واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی
القربی که مراد از ذی القربی ائمه معصومین اند که یک حصه خمس از امام زمانست و حصه دیگر مال و حصه رسول
نیز از اوست پس نصف خمس از امامست و نصف دیگر از یتیمان و مساکین و ابناء سبیل سادات است و ایضا اخبار بسیار روایت
کرده است در تفسیر آیه انفال که میفرماید ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی
والیتامی والمساکین وابن السبیل که مراد از ذی القربی ائمه معصومین اند و ایضا اخبار کثیره روایت کرده است در
تفسیر قول حق تعالی واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی اولوا الارحام و خویشان بعضی از ایشان
اولی اند ببعضی در کتاب خدا فرمودند که این آیه در شان امام حسین نازل شده است و در باب امامت و امارت و خلافت

کم بفرزند

کم بفرزند میرسد و برادر عم نمیرسد و در بعضی از روایات وارد شده است که مراد آنست که قرابت پیغمبر و خویشان
او احق اند بخلافت او از دیگران و در تفسیر علی ابن ابراهیم و عیاشی از حضرت امام موسی روایت کرده اند در تفسیر
این آیه کریمه والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل یعنی آنجماعت که وصل میکنند آنچیزیرا که خدا امر بوصل آن
کرده حضرت فرمود که رحم آل محمد چسبیده است بعرش الهی و میگوید خداوندا وصل کن هر که مرا وصل کند و قطع کن
هر که مرا قطع کند و این آیه در رحمهای دیگر نیز جاریست و در معانی الاخبار روایت کرده است که رحم ائمه از آل محمد
چنگ میزنند بعرش در روز قیامت و رحمهای مؤمنان نیز چنگ میزنند و میگویند پروردگارا وصل کن برحمت
خود هر که ما را وصل کرده باشد و قطع کن رحمت خود را از هر که ما را قطع کرده باشد پس حق تعالی فرماید که منم رحمن
و توئی رحم اشتقاق کردم نام ترا از نام خود پس هر که ترا وصل کرده باشد من او را وصل میکنم و هر که ترا قطع کرده باشد
من او را قطع میکنم و باین سبب حضرت رسول فرمود که رحم قرابت نبی است از خداوند رحمن مشتبک میشود
و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق در تاویل این آیه روایت کرده است که صله رحم بالخاصه در این آیه و غایت تاویلش
صله و احسانست نسبت بما اهل بیت و ابن شهر آشوب از حضرت باقر روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی
واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام که مراد از ارحام قرابت رسولست و سید و بزرگ ایشان حضرت امیر المؤمنین
است امر کرده خدا ایشانرا بمودت ایشان پس مخالفت کردند آنچه را باو مامور شده بودند و در تفسیر فرات از ابن عباس
روایت کرده است که این آیه نازل شده در شان حضرت رسول و ذوی الارحام او و در آنکه هر سببی منقطع میشود در روز
قیامت مگر کسیکه سبب و نسبش با آنحضرت منتهی شود و مترجم گوید که اکثر قرا والارحام بنصب خوانده اند والارحام
بکسر خوانده و بنا بر تاویل این دو حدیث بر قرائت اولست یعنی بپرهیزید از رحمها و قطع کردن آنها و عیاشی از حضرت
باقر روایت کرده است در تفسیر آیه کریمه ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء و
المنکر والبغی یعنی خدا امر میکند بعدالت که توسط در عقایدست میان افراط و تفریط مثل امر بین الامرین
میان جبر و تفویض و اخراج حق تعالی از حد تعطیل و تشبیه و امثال اینها و احسان که نیک بعمل آوردن عبادات
باشد یا نیکی کردن بعباد الله وایتاء ذی القربی یعنی بخویشان عطا کردن آنچه ایشانرا بکار باشد و نهی میکند
از فحشاء یعنی افراط در متابعت قوه شهوانی و منکر که افراط در متابعت قوه غضبی باشد یعنی استیلا و تسلط
و تجبر بر خلق باشد و اینها موافق ظاهر لفظ و اقوال مفسرانست و حضرت فرمود که عدل محمد است که اساس عدالت را آن
حضرت گذاشت و احسان علی ابن ابی طالب است که شرایع و عبادات را برای خلق تمام کرد و فرمود که ایتاء ذی القربی مراد قرابات
ماست که خدا امر کرده است بندگانرا بمودت ما و ادا کردن حقوق ما و نهی کرده است ایشانرا از فحشاء و منکر یعنی بغی
بر اهل بیت و خواندن مردم بسوی غیر ایشان و محمد ابن عباس و غیر او بسندهای معتبر روایت کرده اند که جبرئیل برسول خدا

نازل شد و گفت یا محمد از برای تو فرزندی متولد خواهد شد که امت تو او را شهید خواهند کرد بعد از تو حضرت فرمود
که من بچنین اولادی احتیاج ندارم جبرئیل گفت یا محمد امامان از وی بهم خواهند رسید و بروایت دیگر بآسمان رفت
و برگشت و گفت پروردگار تو ترا سلام میرساند و بشارت میدهد ترا که در ذریت او امامت و ولایت و وصایت
قرار داده گفت راضی شدم پس حضرت رسول به نزد فاطمه آمد و گفت فرزندی از تو متولد خواهد شد که امت من بعد از
من او را خواهند کشت حضرت فاطمه گفت من بچنین فرزندی احتیاج ندارم سه مرتبه این را فرمود و این جواب شنید در آخر
گفت ائمه و اوصیا از وی بهم خواهند رسید گفت راضی شدم ای پدر پس حامله شد بحضرت امام حسین پس خدا او را
و آنچه در شکم او بود از شر شیطان حفظ کرد و شش ماه که گذشت متولد شد و کسی نشنیده است که فرزند شش ماهه متولد
شود و بماند مگر حضرت امام حسین و حضرت یحیی چون متولد شد حضرت رسول خدا زبان خود را بدهان شریف او
گذاشت و میمکید و شیر و عسل بدهان او میریخت و حضرت امام حسین از زنی شیر نخورد و گوشت و خونش از آب دهان
حضرت رسول خدا روئید و اشاره باینست قول حق تعالی و وصینا الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها
و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا یعنی وصیت کردیم انسان را به پدر و مادرش نیکی حمل کرد مادرش
او را از روی کراهیت و مدت حملش تا شیر باز گرفتنش سی ماه بود بر این آیه مناسب آنحضرت است از چند وجه یکی از
جهة آنکه حمل و وضع از روی کراهت بودن مخصوص آنحضرت بود باعتبار خبر شهادت مدت حمل و فصال سی ماه
بودن با آیه دیگر که دلالت میکند بر آنکه مدت رضاع دو سالست اشاره بآنست مدت حمل شش ماه بوده است که بدین
مخصوص آنحضرت بود آنکه بعد از این میفرماید حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک
التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضاه یعنی تا آنکه رسید بحد نهایت قوت بدن و عقل و رسید بچهل
سال گفت پروردگارا الهام کن مرا و توفیق بده که شکر کنم نعمت ترا آن نعمتی که انعام کرده بر من و بر پدر و مادر من
و اینکه بکنم عملی که به پسندی آنرا و این مناسب آنحضرت است که امامت آنحضرت در حوالی سال چهل از عمر شریف آن
حضرت بود و ششم آنکه بعد از این فرموده است و اصلح لی فی ذریتی یعنی و اصلاح کن از برای من بعضی از ذریت
من یعنی بعضی از ایشان را و این مناسب آنحضرت است که دعا از برای امامان از ذریت نمود که بامامت لهذا دعا از برای
بعضی از ایشان کرد زیرا که نمیتوانست بود که همه امام شوند چنانچه حضرت صادق فرمود که اگر اصلح لی ذریتی
میگفت هر آینه ذریت او امام میشدند و احادیث بسیار در آیه و آت ذی القربی حقه وارد شده است از طرق خاصه
و عامه که مراد از ذی القربی فاطمه است و مراد از حق فدکست و بعد از نزول این آیه حضرت رسول حضرت فاطمه را طلبید
و فدک را باو تسلیم کرد و دیگر هر یک از این اخبار در مواضع دیگر انشاء الله تعالی در آنجاها بیان خواهد شد فصل ششم
در بیان آنکه امانات در قرآن بمعنی امامت و آن در روایات است اول آنکه حق تعالی میفرماید ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات

الی اهلها

الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعما یعظکم به ان الله کان سمیعا بصیرا یعنی بدرستیکه
حق تعالی امر میکند شما را که امانتها را ادا کنید بسوی اهل آنها و هرگاه حکم کنید در میان مردم آنکه حکم کنید بعدالت
بدرستیکه خدا نیکو چیزیست آنچه پند میدهد شما را بآن بدرستیکه خدا بوده است و هست شنوا و بینا در سبب
نزول آیه میان مفسران خلافست هرچند قول اول آنکه در باب بهر کس است که او را بر امانتی از امانتها امین کرده باشند
و امانتهای خدا او امر و نواهی اوست و امانتهای آنچیزهاست که امین میکنند بعضی از ایشان بعضی را بر آنها از مال
و غیر مال چنانچه در روایات متعدده منقولست از حضرت باقر و حضرت صادق حتی در بعضی از روایات
وارد شده است که اگر قاتل امیرالمؤمنین شمشیری که آنحضرت را بآن شهید کرده بمن بسپارد البته باو رد میکنم و دوم
آنکه در خلفا و والیان امر است شیخ طبرسی گفته است که امر کرده است حق تعالی ایشانرا که قیام نمایند بحق رعیت
و بدارند ایشانرا بر احکام دین و شریعت و اینرا روایت کرده اند اصحاب ما از ائمه که تسلیم کند امر امامت را با امام
بعد از خود و مؤیدش آنست که بعد از این امر کرده است رعیت را باطاعت والیان امر ائمه هدی فرموده اند که دو
آیه است یکی از برای ماست و یکی از شماست حق تعالی میفرماید ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها تا آخر
آیه و فرموده است یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و طبرسی گفته است که
این قول داخلست در قول اول زیرا که از جمله چیزی چند اند که حضرت عزت امین کرده است بر آن ائمه صادقین
و همچنین حضرت باقر فرمود که اداء نماز و زکوة و روزه و حج از جمله امانتست و از جمله آنست امر یکه والیان امر را
کرده اند بقسمت غنایم و صدقات و غیر ذلک از چیزها که حق رعیت باینها تعلق دارد سیم آنکه خطاب بحضرت
رسولست که رد کند کلید کعبه را بعثمان بن طلحه در وقتیکه در فتح مکه کلید را از او گرفت و خواست که بعباس بدهد
و در بصایر بسند موثق از حضرت باقر روایت کرده است که این آیه در شان ما نازل شده است و از خدا یاری میطلبیم
و باز بسندهای صحیح از آنحضرت روایت کرده است که در تفسیر این آیه فرمود که مراد آنست که امام باید که امامت را
بامام بعد از خود بدهد و نباید که از و بگرداند و بدیگری بدهد و بسند صحیح دیگر روایت کرده است که مراد ما ایم
که باید امام اول از ما بامام بعد از خود بدهد کتابها که نزد اوست و سلاح رسول خدا را و اذا حکمتم بین الناس
ان تحکموا بالعدل یعنی وقتیکه ظاهر شوید حکم کنید بآن احکام خدا که در دست شماست و بسندهای صحیح روایت
از حضرت صادق که در تفسیر ان الله یامرکم الخ فرمود که سلاح در میان ما بمنزله تابوتست در میان بنی اسرائیل
و امامت با سلاح حضرت رسولست نزد هر که سلاح هست باو هست چنانچه در میان بنی اسرائیل تابوت
بهر جا که میرفت پادشاهی در آنجا بود و در معانی الاخبار از امام موسی روایت کرده است که از تفسیر این آیه پرسیدند
فرمود که این خطاب با ماست و بر خدا امر کرده است رعیت را باطاعت والیان امر ائمه هدی فرموده اند که دو

یکی از برای امامت و یکی از شهادت حق تعالی میفرماید ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها امر ما می انما را
که اداکند امامت را بامام بعد از او و او را وصی خود گرداند پس جاری شد آیه در سایر امانتها امر دیم مرا خبر داد
پدرم از پدرش که حضرت علی بن الحسین باصحاب خود گفت بر شما باد بادای امانت بدرستیکه اگر قاتل پدرم حسین
بن علی مرا امین میکرد بر شمشیری که پدرم بآن کشته بود هر آینه باو رد میکردم و نعمانی بسند صحیح از حضرت باقر
روایت کرده است که این آیه در شان نزول ما است امر کرده امام از ما را که اداکند امامت را بامام بعد از او و او را
نیست که بدیگری بدهد مگر نشنیده که بعد از آن میفرماید و اذا حکمتم بین الناس پس معلوم شد که خطاب باحکام
و فرات در تفسیر روایت کرده است از شعبی که در تفسیر ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات گفت میگویم والله غیر خدا
نمیترسم بخدا سوگند که ولایت علی بن ابی طالب است قوم انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال
فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا در تاویل این آیه اقوال بسیار است اول
آنکه اشاره است بآیه سابق و من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظیما و طاعت خدا و رسول را امانت نامیده
از جهت آنکه واجبست ادای آن و مراد آنست که عظمت شان این طاعت بمرتبه ایست که اگر عرض کنند باین اجسام
عظیمه و صاحب شعور باشند ابا خواهند کرد از حمل آن و خواهند ترسید و انسان باین ضعف بنیه و سستی قوت
حمل آن کرد لهذا ثوابش در دنیا و عقبی عظیم است بدرستیکه او ظلم کننده بود بر نفس خود که حق آن چنانچه باید رعایت
نکرد و جاهل و نادان بود بعاقبت آن و وصف متعلق بنوع است باعتبار اغلب افرادش دوم آنکه مراد بامانت طاعت
اعم از آنکه طبیعی باشد یا اختیاری و مراد از عرض استدعای آنست اعم از آنکه از مختار طلب کنند یا اراده صدور آن
کنند از غیر مختار و مراد بحمل خیانت در امانت و امتناع از اداء آن چنانچه حامل امانت کسی را میگویند که خیانت
کند در آن و بر ذمه اش باقی بماند پس مراد ابا کردن ایشان است از آنچه ممکن باشد که از ایشان بعمل آید و مراد بظلم و جهالت
خیانت و تقصیر است سیم آنکه چون صانع تعالی شانه این اجرام را خلق کرد در ایشان فهمی و شعوری خلق کرد و گفت من
فریضه واجب گردانیدم و بهشتی خلق کرده ام برای کسیکه مرا اطاعت کند و آتشی آفریده ام برای کسیکه مرا
معصیت کند گفتند ما مسخریم برای آنچه ما را برای آن خلق کرده و تاب فریضه نداریم و ثواب و عقاب نمیخواهیم و چون
آدم را خلق کرد مثل اینرا بر او عرض کرد و او قبول کرد و ظلم کننده بود بر نفس خود که بر آن بار کرد چیزی را که دشوار بود
و نادان بود بعاقبت آن چهارم آنکه مراد بامانت عقلست یا تکلیف و مراد بعرض بر ایشان رعایت استعداد و قابلیت
ایشان از مرا و مراد بابای ایشان ابای طبیعی است که عبارتست از عدم لیاقت و استعداد است و مراد بحمل انسان
قابلیت داشتن آنست و ظلوم و جهول بودن عبارتست از غلبه قوت شهوانی و غضبی بر او و بعضی امانت را کنایه
از محبت گرفته اند و صوفیه وجوه دیگر نیز گفته اند و علما تاویلاتی که در اخبار وارد شده است دیگا و غیر آن از حضرت

علی

باقر روایت کرده است که مراد از امانت ولایت حضرت امیر المؤمنین است و در عیون و معانی الاخبار روایت
کرده که از حضرت امام رضا سوال کردند از تفسیر این آیه حضرت فرمود که امانت ولایت و انسان ابو الشرور
منافقست یعنی ابوبکر و عمر و ابن ابراهیم روایت کرده است که امانت امامت و امر و نهی است و دلیل بر آنکه امامت
آنست که حق تعالی خطاب نموده است بائمه که ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها پس مراد آنست که
امامت را عرض کردند بر آسمانها و زمین و کوهها پس ابا کردند از آنکه دعوی کنند آن را بناحق یا غصب کنند
آن را از اهلش و ترسیدند از آن و حمل کرد آن را انسان یعنی ابوبکر بدرستیکه او ظلم کننده و جاهل بود برای آنکه
عذاب کند حق تعالی مردان منافق و زنان منافقه را و مردان مشرک و زنان مشرکه و قبول کند توبه مردان مومن
و زنان مومنه را و بود خدا آمرزنده و مهربان این ترجمه آیه بعد از این آیات و در بصایر از حضرت صادق
روایت کرده است که امانت ولایت است ابا کردند از آنکه حمل کنند آن را از کافر شوند بآن و حمل آن و انسان یعنی
اول حمل کرد ابوبکر بود و ابن شهر آشوب در مناقب روایت کرده است از مقاتل از محمد بن حنفیه از حضرت
امیر المومنین که فرمود در تفسیر انا عرضنا الامانة عرض کرد حضرت عزت امامت را بر آسمانهای هفتگانه با ثواب
و عقاب گفتند پروردگارا با ثواب و عقاب حمل نمیکنیم و لکن بدون ثواب و عقاب حمل میکنیم و عرض کرد امامت
و ولایت مرا بر مرغان پس اول مرغی که بآن ایمان آورد بازهای سفید و قبره و اول مرغیکه انکار کرد بوم و عنقا بود
اما بوم نمیتواند که در روز ظاهر گردد برای بغضی که سایر مرغان نسبت بآن دارند و اما عنقا پس پنهان
شد در دریاها که کسی آن را نمیبیند بدرستیکه عرض کرد امامت مرا بر زمینها پس هر بقعه که ایمان آورد بولایت
من آنرا طیب و پاکیزه گردانید و گیاه و میوه اش را شیرین و گوارا گردانید و آبش را صاف و شیرین ساخت و هر بقعه
که انکار ولایت و امامت من کرد آنرا شوره زار گردانید و گیاهش را تلخ و میوه اش را عوسج و حنظل و آبش را شور
و تلخ گردانید بعد از آن فرمود و حملها الانسان یعنی امت تو یا محمد حمل کردند ولایت امیر المومنین را و امامت
آن را با آنچه در آن هست از ثواب و عقاب بدرستیکه بسیار ظلم کننده بود بر نفس خود و بسیار نادان بود
امر پروردگار خود را یعنی هر که ادا نکرد ظالم و عدول کننده بود و در بصایر از حضرت صادق روایت کرده است
که ولایت ما را عرض کرد بر آسمانها و زمین و کوهها و شهرها قبول نکردند مثل قبول کردن اهل کوفه و در تفسیر
فرات از حضرت فاطمه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که چون مرا در شب معراج بآسمانها بردند و از
سدرة المنتهی گذشتم و بمرتبه قاب قوسین او ادنی رسیدم خدا را بدل دیدم نه بدیده پس از آن و اقامه شنیدم
که ندا کرد یا ملائکه من و ساکنان آسمانها و زمین من و حاملان عرش من گواهی بدهید که منم خداوندی یگانه و شریک
ندارم گفتند گواهی دادیم و اقرار کردیم باز ندا آمد که گواهی بدهید یا ملائکه من و ساکنان آسمانها و زمین من

و حاملان عرش من که محمد بنده و رسول منست گفتند شهادت دادیم و اقرار کردیم حضرت باقر فرمود که هرگاه
ابن عباس اینجا میرسید ذکر میکرد و میگفت این همان امانتست که خدا در تنزیل فرموده است که انا عرضنا الامانة الخ
و تحمل نکردند که بایشان روی آوردند و همه نپذیرفتند کسی که این امانت را و لکن وحی بسوی آسمانها و زمین و کوهها
پیش از آنکه خلق کند آدم را که من در شما خلیفه میکردانم نبیت محمد را بایشان چه خواهید کرد هرگاه شما را بخوانند
اجابت کنید ایشان را و اطاعت کنید بایشان بر دشمن ایشان پس آسمانها و زمین و کوهها ترسیدند از این اطاعتیکه
خدا ایشان را بان امر کرد و فرزندان آدم قبول کردند و این تکلیف را بایشان بار کردند پس حضرت صادق فرمود
که قبول کردند و وفا نکردند مترجم گوید که تاویلاتیکه درین اخبار شریفه و امثال اینها وارد شده بچند وجه
بر میگردد اول آنکه حمل کرده باشند امانت را بر مطلق تکالیف و تخصیص ولایت بذکر باعتبار این باشد که عمده و اصل
سایر تکالیفست و شرط اعظم آنهاست و محل اختلاف میان امتست و تخصیص ابو بکر و امثال او بذکر باعتبار
که ظاهر از روی نفاق بیعت کردند و پیش از دیگران شکستند و باعث شکستن دیگران نیز شدند پس مراد
بحمل قبول کردن ولایتست و موید آنکه مراد از امانت تکالیفست و مراد بحمل قبول آنست که ابن شهر آشوب و دیگران
روایت کرده اند که چون وقت نماز داخل میشد حضرت امیر المؤمنین اندام مبارکش بلرزه در آمد و از رنگ برنگ
میگردید چون میپرسیدند که چه میشود شما را میفرمود که رسید هنگام امانتیکه بر آسمان و زمین عرض کردند
و آنها ابا کردند و ترسیدند و انسان متحمل آن شد و نمیدانم چون متحمل این بار شده ام و نیک ادا خواهم کرد دوم آنکه
الف و لام الانسان از برای عهد باشد و مراد ابو بکر باشد و ولایت بکسر باشد یعنی خلافت و امارت و مراد بعرض
آن باشد که بایشان القا کردند که آیا قبول میکنید که دعوای امامت بناحق بکنید و عقوبتهای الهی را متحمل شوید
ایشان ترسیدند از عقاب و ابا کردند و آن ظالم جاهل با علم با عقوبت متحمل شد والله انکه بنابر هر یک از این دو
وجه مراد بحمل خیانت باشد نه قبول کردن چنانچه سابقا مذکور شد و بوجه دفع انسب است چهارم در بیان
آیاتیکه دلالت که بر وجوب متابعت اهل بیت میکند حقتعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم تؤمنون بالله و
الیوم الاخر ذلک خیر و احسن تاویلا و ایضا فرموده است و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه
الذین یستنبطونه منهم و ایضا فرموده است ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا
آل ابرهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا
ترجمه آیه اول اینست که ای گروهی که ایمان بخدا و رسول آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را
و اولی الامر از شما را که امر ایشان و حکم ایشان بر شما جاریست پس اگر تنازع کنید در چیزی پس رد کنید آنرا بسوی خدا و رسول

اگر بوده اید

اگر بوده اید که ایمان آورده اید بخدا و روز قیامت این بهتر است از برای شما و عاقبتش نیکوتر است و در آیه دویم
فرموده است که اگر رد کنند آن امری که افشا میکنند از امن و خوف و موافق روایات مطلق امری را بسوی رسول
و بسوی اولی الامر از ایشان هر آینه خواهند دانست آنها که استنباط میکنند و علمش را طلب میکنند از آن جماعت
یا از اولی الامر موافق ظاهر روایات بدانکه خلاف کرده اند مفسران در تفسیر اولی الامر بعضی از مفسران
عامه گفته اند که مراد امرا و سرکرده های لشکر و پادشاهانند و بعضی از ایشان گفته اند که مراد علما اند
و علمای امامیه اتفاق کرده اند که مراد ائمه از آل محمد اند بمقتضای روایاتی که مذکور خواهد شد و بآنکه اولو
الامر صاحب اختیار در امر است و چون مقید بقیدی نشده است باید صاحب اختیار مطلق در جمیع دین و دنیا
مراد باشد و آن امامست و امام که در امری صاحب اختیار باشد اطاعت او واجب باشد در آن امر پس کسیکه
صاحب اختیار باشد در همه امور مطاع مطلق خواهد بود و آن امامست و ایضا ترک لفظ اطیعوا میان رسول و اولی
[الامر] مشعر است بر اینکه مرتبه امامت نظیر مرتبه نبوت و مثل آنست بلکه چنانکه نبوت رسالتیست از جانب خدا بواسطت
ملک امامت نیز فی الحقیقه نبوتیست بوساطت نبی و باین سبب اطاعت اولی الامر عین اطاعت نبی است
پس باین سبب اطیعوا در میان متوسط نشده بخلاف مرتبه نبوت که هر چند بالاترین مراتب است مثل مرتبه
الوهیت نیست و توسط اطیعوا میان لفظ جلاله و رسول اشاره است باین و ایضا چون اطاعت این جماعت را
مقرون باطاعت خود تعالی شانه و رسول خود کردانیده البته حجتی باید باشند منصوب از جانب او که امر و حکم
ایشان باشد تا اطاعت ایشان اطاعت او و مقرون بآن باشد و الا لازم آید که طاعت جمیع سلاطین جابره مانند
سلطان روم و ازبک و غیر ایشان همه داخل طاعت اولو الامر باشند مثل خدا و رسول و قباحت و شناعت
این قول بر هیچ عاقل مخفی نیست چنانچه شیخ طبرسی ره گفته است که جایز نیست که خداوند حکیم واجب کرداند
طاعت شخصی را علی الاطلاق مگر کسیکه عصمت او ثابت باشد و بداند که باطن او مثل ظاهر اوست و ایمن
باشد که از او غلطی یا امر قبیحی صادر شود و این معنی در امرا و علمای غیر ائمه معصومین حاصل نیست و حق تعالی
جلیل تر است از آنکه امر کند باطاعت کسیکه معصیت او کند و بانقیاد جماعت که مختلف در قول و فعل باشند
زیرا که محالست که اطاعت کرده شوند جماعت مختلف چنانچه محالست اجتماع آنچه در آن اختلاف کرده اند
و از جمله دلایل آنچه گفتیم آنست که حضرت عزت مقرون نکرده است اطاعت اولو الامر را باطاعت رسولش
چنانچه کرده است اطاعت رسولش باطاعت خود مگر برای آنکه اولو الامر فوق جمیع خلقند چنانچه رسول
فوق اولو الامر است و فوق سایر خلق و این صفت ائمه از آل محمد است که ثابت شده است امامت و عصمت ایشان
و اجماع کرده اند امت بر علو مرتبه و عدالت ایشان فان تنازعتم فی شیء یعنی اختلاف کنید در چیزی از امور دین

خود فردوه الی الله والرسول پس رد کنید آنچه در آن نزاع کرده اید بسوی کتاب خدا و سنت رسول
و ما گروه شیعه میگوییم که رد بسوی ائمه که قایم مقام رسولند بعد از وفات آنحضرت مثل بسوی رسول است
در حیات آنحضرت زیرا که ایشان حافظان شریعت آنحضرت و خلیفه‌های اویند بسوی امت تا اینجا کلام شیخ طبرسی
بود و در اول آیه ذکر اولی الامر شده و در آخر آیه نشده بنا بر قرائت مشهوره و نکته که شیخ طبرسی فرموده
مذکور شد میتواند بود که نکته آن باشد که نزاعی که در امامت اولی الامر شود نیز باید رجوع بکتاب و سنت
کرد پس باید امام منصوص از جانب خدا و رسول باشد نه بر وفقیکه مخالفان قایلند که امامت را مستند باجماع
میدانند و نصب امام را از جانب امت میدانند اما در بعضی اخبار وارد شده است که در قرائت اهل بیت
او الی اولی الامر در آخر آیه نیز بوده چنانکه علی بن ابراهیم گفته است که مراد از اولی الامر حضرت امیر المؤمنین است
پس روایت کرده است بسند کالصحیح از حضرت صادق که آیه چنین نازل شده است فان تنازعتم فی شیء فارجعوه
الی الله والی الرسول والی اولی الامر منکم و عیاشی نیز روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر آیه را چنین
تلاوت نموده اند اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر فان تنازعتم خفتم تنازعوا فی الامر فارجعوا
الی الله والی الرسول والی اولی الامر منکم پس حضرت فرمود که چگونه امر میکند باطاعت ایشان و رخصت
میدهد بمنازعه ایشان این خطاب با جماعتی فرموده که مامور شده اند باطاعت خدا و رسول مترجم
گوید که مراد حضرت آنست که اگر والی اولی الامر در آخر آیه نباشد آیه مشعر خواهد بود بتجویز منازعت
است با ایشان و این منافات دارد با امر باطاعت ایشان در اول آیه و عیاشی بسند دیگر روایت کرده است که حضرت
باقر آیه را چنین خواندند فان تنازعتم فی شیء فارجعوه الی الله والی الرسول والی اولی الامر منکم و در عیون
اخبار الرضا روایت کرده است از حضرت باقر که وصیت کرد رسول خدا بسوی علی و حسن و حسین پس فرمود در
قول حقتعالی که اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم که مراد با اولی الامر امامانند از فرزندان
علی و فاطمه تا روز قیامت و در اکمال الدین نیز همین مضمون را بسند صحیح از حضرت باقر روایت کرده است
و در اعلام الوری و مناقب ابن شهرآشوب از تفسیر جعفی روایت شده است که جابر انصاری گفت
که پرسیدم از حضرت رسول از قول حقتعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول الخ
خدا و رسول را شناختیم اولی الامر کیستند حضرت فرمود که خلیفه‌های منند ای جابر امامان مسلمانانند
بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب پس حسن و حسین و علی بن الحسین پس محمد باقر بن علی که معروف
در تورات به باقر و زود باشد که تو او را دریابی ای جابر چون او را ملاقات کنی سلام مرا باو برسان پس صادق
جعفر بن محمد پس موسی بن جعفر پس علی بن موسی پس محمد بن علی پس علی بن محمد پس حسن بن علی

پس هم نام و هم کنیت من حجت خدا در روی زمین او بقیة خلیفه‌های خدا در میان بندگان فرزند حسن
ابن علی آنکه فتح میکند خدا بر دست ایشان او مشرقها و مغربهای زمین را آن است آنکسی که غایب میگردد
از شیعیانش غایب شدنی که ثابت نمیماند بر قول امامت او مگر کسیکه امتحان کرده باشد حقتعالی
دل او را بایمان و کلینی و عیاشی از برید بن معاویه روایت کرده اند که گفت سوال کردم از حضرت امام محمد
باقر از تفسیر قول حقتعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر حضرت شروع کرد بتاویل اول
آیات الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت یعنی آیا نمی بینی و نظر نمیکنی — فی سورة النساء
بسوی آنها که بهره از کتاب بآنها داده شده است ایمان میاورند بجبت و طاغوت که دو بتی قریش بودند
مفسران گفته اند که مراد کعب بن اشرف و جماعتی از یهودند که بمکه رفتند و بتهای قریش را سجده کردند
حضرت فرمود که مراد بجبت و طاغوت دو بت و منافقند ابوبکر و عمر یقولون للذین کفروا هؤلاء
اهدی من الذین آمنوا سبیلا بقول مفسران یعنی میگفتند بکافران که ابوسفیان و اصحاب او بودند ایشان
که هدایت یافته ترند از محمد و اصحابش براه دین و حضرت فرمود که خلفاء جور و امامان گمراهند که مردم را
بسوی آتش جهنم میخوانند ایشان میگفتند که اینها هدایت یافته ترند از آل محمد اولئک الذین لعنهم الله
اینها اند آن جماعت که خدا ایشان را لعنت کرده است و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا و هر که خدا او را
لعنت کند پس نمی یابی از برای او یاوری ام لهم نصیب من الملک یا از برای ایشان بهره از ملک هست حضرت
فرمود که مراد از ملک امامت و خلافت است فاذا لا یؤتون الناس نقیرا یعنی پس اگر بهره از خلافت با ایشان
باشد نخواهند داد بمردم نه قلیلی و نه کثیری حتی بقدر نقیری نخواهند داد حضرت فرمود که مراد از ناس که
ایشان چیزی نخواهند داد ماییم و مراد از نقیر آن نقطه ایست که میبینی در میان دانه خرما ام یحسدون الناس
علی ما آتیهم الله من فضله بلکه آیا حسد میبرند مردم را بر آنچه خدا عطا کرده است بایشان از فضل خود بعضی
گفته اند که مراد باینها که حسد بایشان میبرند حضرت رسول است که بر پیغمبری او حسد میبرده اند و بر آنکه حق
تعالی نه زوجه براو حلال کرده بود و بعضی گفته اند محمد و اصحابش مراد است و بعضی گفته اند که محمد و آلش
مراد اند و فضل بر آن حضرت پیغمبریست و در آلش امامت و از حضرت امام محمد باقر و حضرت صادق روایت
کرده اند چنانچه خواهد آمد فرمود که مراد ماییم که حسد میبرده اند بر ما که خدا امامت را مخصوص ما
گردانید و باحدی از خلق خدا غیر ما نداد فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما
پس بتحقیق که عطا کردیم بآل ابراهیم کتاب را و حکمت را که پیغمبری باشد و عطا کردیم بایشان پادشاهی
عظیم را حضرت فرمود که مراد اینست که گردانیدیم میان آل ابراهیم رسولان و پیغمبران و امامان پس چرا اقرار میکنند

فمنهم

اینها اند آل ابراهیم وانکار میکنند بر آل محمد من آمن به ومنهم من صد عنه وکفی بجهنم سعیرا پس
بعضی از امت ابراهیم ایمان آوردند وبعضی رو کردان شدند وایمان نیاوردند وبس است آتش جهنم برای سوختن
وعذاب ایشان وبعضی کفته اند که این آیه که بعضی از اهل کتاب ایمان بمحمد آوردند وبعضی ایمان نیاوردند
راوی کفت که پرسیدم که ملک عظیم که خدا با آل ابراهیم داده چیست حضرت فرمود که آنست که در میان
ایشان امامان قرار داده هر که اطاعت ایشان کند اطاعت حق تعالی کرده باشد وهر که معصیت ایشان
کند معصیت حق تعالی کرده باشد اینست پادشاهی عظیم پس حضرت فرمود که حق تعالی بعد از این فرمود
که ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها حضرت فرمود که مراد ماییم که باید امام سابق بامام بعد از
خود تسلیم کند کتابها وعلم وسلاح رسول واذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل یعنی چون حکم کنید
میان مردم حکم کنید بآن عدالتیکه در دست شماست پس حق تعالی خطاب کرد بسایر مردم که یا ایها الذین
آمنوا پس حق تعالی جمع کرد درین خطاب بجمیع مؤمنان تا روز قیامت اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی
الامر منکم مراد از اولی الامر ماییم وبزبان خفتم تنازعا فی الامر فارجعوا الی الله والی الرسول واولی
الامر منکم مراد از اولی الامر ماییم آیه چنین نازل شده است وچکونه امر میکند ایشان را باطاعت اولی
الامر ورخصت میدهد ایشان را در منازعه ایشان این خطاب متوجه مامورانست که ایشان را امر باطاعت
کرده است وعیاشی روایت کرده است که ابان بخدمت حضرت امام رضا رفت وسوال کرد از اولی الامر حضرت
فرمود که علی ابن ابی طالب وساکت شد پس ابان پرسید که پس از وکه بود فرمود امام حسن پس ساکت شد
من باز سوال کردم فرمود که حضرت امام حسین وساکت شد باز سوال کردم که بعد از وکه بود فرمود که علی
ابن الحسین وهمچنین هر یکرا که میفرمود ساکت میشد ومن سوال کردم تا آنکه آخر ائمه را فرمود وایضا روایت
کرده است از عمران حلبی که حضرت صادق باو کفت که شما کروه شیعه دین خود را از اصلش اخذ کرده اید از کفته
خدا که اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم واز کفته رسول خدا که دو چیز در میان شما میکذارم
تا بآنها متمسک باشید هرکز کمراه نمیشوید نه از کفته ابو بکر وعمر وامثال ایشان وایضا از حضرت باقر
روایت کرده است در تفسیر این آیه که در شان علی وائمه از فرزندان اوست خدا ایشان را بجای پیغمبران قرار داده است
وفرقیکه هست اینست که ایشان چیزی را حلال نمیکنند بلکه شریعت حضرت پیغمبر را بخلق میرسانند وایضا
روایت است از حکیم که کفت از حضرت صادق پرسیدم که فدای تو بشوم اولی الامر که حق تعالی امر باطاعت ایشان
کرده کیستند فرمود که علی ابن ابی طالب وحسن وحسین وعلی ابن الحسین ومحمد ابن علی وجعفر که منم پس
حمد وشکر کنید خداوندیرا که بشما شناسانید امامان وپیشوایان شما را در وقتیکه مردم انکار ایشان کنند وبر روایت

دیکر

دیکر از حضرت امام رضا روایت کرده است که اولی الامر علی ابن ابی طالب واوصیا بعد از او اند وفرات ابن
ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق سوال کردند از اولی الامر که صاحب ثنای وعلم مراد است
پرسیدند که مخصوص شماست یا عامست فرمود که مخصوص ما اهل بیت است واز حضرت باقر روایت کرده است
که اولی الامر درین آیه آل محمد اند ودر کتاب اختصاص که از حضرت صادق سوال کردند که آیا طاعت اوصیا
واجبست فرمود که بلی آنها اند که خدا فرموده است اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم وآنها اند
که در شان ایشان فرموده است انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون
الزکوة وهم راکعون ودر فرات وکلینی روایت کرده اند از حضرت صادق پرسیدند از دعایم وستونهای اسلام
که جایز نیست احدیرا که تقصیر کند از معرفت چیزی از آنها واکر تقصیر کند دینش فاسد کردد واعمال او
مقبول نیست واکر آنها را بداند ودانستن چیزهای دیکر با وضرر ندارد حضرت فرمود که کواهی لا اله الا الله است
وایمان برسول خدا واقرار بآنچه آنحضرت از نزد خدا آورده است وحقیکه در اموال واجبست که آن زکوات است و
ولایتیکه خدا بآن امر کرده است ولایت آل محمد پرسید که آیا در ولایت دلیلی هست که کسیکه بآن متمسک
شود استدلال بآن تواند کرد حضرت فرمود که بلی فرموده حق تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
منکم وحضرت رسول فرمود که هر که بمیرد وامام زمان خود را نداند بمردن جاهلیت مرده است پس امام زمان
حضرت رسول آنحضرت بود وبعد از او علی بود وبعضی بجای علی معاویه را امام دانستند پس بعد از امیر
المؤمنین امام حسن امام بود پس بعد از او حضرت امام حسین بود ودیکران کفته اند یزید ابن معاویه
علیهما اللعنة والهاویة آیا معاویه را در برابر امیر المؤمنین وامام حسن قرار میتوان داد ویا امام حسین
ویزید پلید را برابر میتوان کرد مساوی نیستند پس بعد از حسین علی ابن الحسین وامام محمد باقر بود و
شیعیان مناسک حج خود را وحلال وحرام خود را نمیدانستند تا آنکه امام محمد باقر این در برای ایشان کشود
وبیان کرد برای ایشان اعمال حج وحلال وحرام ایشان را بمرتبه که علمای اهل سنت در مسایل محتاج ایشان
شدند بعد از آنکه ایشان محتاج آنها بودند وهمیشه همچنین بوده که مقابل عالمی از علمای اهل بیت جاهل
فاسقی از خلفا جور بوده وبمقتضای آیه وحدیث باید که در هر زمان امامی باشد وهر که او را نشناسد بجاهلیت
وکفر بوده مرده است وهر که زمانرا که ملاحظه میکند برابر امامان اهل بیت جمعی بودند که هر عاقل که تامل
کند میداند که ایشان اولی بودند بامامت از اینها پس باید که ایشان اولوا الامر وامام باشند پس حضرت که محتاج
ترین احوال تو بدین حق آنوقتیست که جان تو باینجا برسد واشاره بحلق مبارک خود فرمود در آنوقت دنیا از تو
منقطع میکردد ودر وقت آثار دین حق بر تو ظاهر خواهد شد وخواهی کفت بر خوب دینی بودم وعیاشی

از حضرت امام رضا روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم
لعلمه الذین یستنبطونه منهم که فرمود یعنی آل محمد ایشانند که استنباط میکنند از قرآن و حلال و حرام از
آن میدانند و ایشانند حجت خدا بر خلق و ایضاً از حضرت باقر روایت کرده است که اولی الامر درین آیه
ائمه اند و ابن شهرآشوب در مناقب گفته است که امت در تفسیر آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم بر دو قولند ط آنکه اولوا الامر ائمه اند م آنکه امرای لشکرند و هر گاه یکی باطل شود دیگری
ثابت میشود و الا لازم آید که حق در خارج امت باشد و دلیل بر آنکه مراد ائمه اند آنست که ظاهر آیه اقتضای عموم اطاعت
اولوا الامر میکند از این جهت عطف فرموده است امر بطاعت خود و طاعت رسول خود و چنانچه اطاعت خدا و رسول
عامست در همه چیز واجبست باید که اطاعت ایشان نیز عام باشد و اگر خاص میبود بامر مخصوص بایست که
بیان فرماید و هر گاه وجوب اطاعت ایشان در همه چیز ثابت شد پس امامت ایشان نیز ثابت باشد زیرا که معنی امامت
همین است و هر گاه آیه اقتضای وجوب طاعت اولوا الامر در همه چیز کند باید که معصوم باشند و الا لازم میآید
که حق تعالی امر بقبیح کرده باشد زیرا که غیر معصوم مأمون نیست از آنکه امر بقبیح کند یا قبیحی از او صادر شود
متابعت در آن امر قبیح خواهد بود پس مراد امرای لشکر نباشد زیرا که باتفاق عصمت ایشان شرط نیست
و خصوصیت امری از آیه فهمیده نشود و بعضی گفته اند اولوا الامر علما اند و این نیز باطلست زیرا که ایشان
در آنها اختلاف کرده اند و اطاعت بعضی موجب معصیت دیگرست و حق تعالی بچنین چیزی امر نمی
فرماید و ایضاً حق تعالی وصف کرده است اولوا الامر را بصفتی که دلالت بر علم و امامت هر دو میکند که فرموده است
و اذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم
پس امن و خوف را تذکره است بامرا و استنباط را بعلما و این هر دو جمع نمیشود مگر در امامی که عالم باشد و شعبی
گفته است که ابن عباس میگفت که ایشان امرای لشکرهایند و علی از ایشانست و حسن بن صالح از حضرت صادق
پرسید از تفسیر اولوا الامر فرمود که ایشان امامانند از اهل بیت رسول و مجاهد در تفسیرش گفته است که
این آیه در شأن امیر المؤمنین نازل شد در هنگامی که حضرت رسول خدا او را خلیفه و جانشین خود کرد
در مدینه حضرت امیر گفت یا رسول الله بجنگ میروی و مرا در میان زنان و کودکان میگذاری حضرت رسول
فرمود که یا علی آیا راضی نیستی که نسبت تو بمن بمنزله هارون باشد از موسی در وقتی که موسی بهارون گفت اخلفنی فی قومی
و اصلح یعنی خلیفه من باش در میان قوم من و اصلاح کن در میان ایشان حضرت امیر فرمود بلی و الله پس نازل شد و اولی
الامر منکم یعنی علی بن ابی طالب که حق تعالی امر امت را با او گذاشت بعد از محمد و او را خلیفه کرد در مدینه پس امر کرد
خدا بندگان را که اطاعت او را لازم شمارند و مخالفت او نکنند و ثعلبی در بیانه روایت کرده است که این آیه وقتی نازل شد

که شکایت کرد

که شکایت کرد ابو برده از حضرت امیر المؤمنین تا اینجا کلام ابن شهرآشوب بود و آیه سیم ابن شهرآشوب و عیاشی
و غیر ایشان روایت کرده اند بسندهای معتبر از حضرت صادق که مائیم قومیکه حضرت عزت واجب کرده است
اطاعت ما را و از ماست انفال و برگزیده مال و مائیم راسخون در علم و مائیم محسودانی که بر ایشان
حسد برده اند که خدا در شأن ایشان فرموده است ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله و ایضاً عیاشی و دیگران
از حضرت باقر روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی و آتیناهم ملکاً عظیماً یعنی عطا کردیم بآل ابراهیم
پادشاهی بزرگ حضرت فرمود که پادشاهی بزرگ آنست که در میان ایشان امامان قرار داد که هر که اطاعت ایشان
کند خدا را اطاعت کرده است و هر که معصیت ایشان کند معصیت خدا کرده است اینست ملک عظیم
و در بصائر الدرجات از حضرت باقر بسند صحیح روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ام یحسدون
الناس علی ما آتیهم الله من فضله که فرمود مائیم آنها که حسد بر ایشان میبرند بر ما و بسند کالصحیح از حضرت
صادق روایت کرده است که اشاره بسینه خود فرمود و گفت مائیم آنها که حسد میبرند بر ایشان و بسند
صحیح دیگر از حضرت باقر روایت کرده است که در تفسیر این آیه فرمود که مائیم آن ناس که حسد میبرند بر ما
امامتی که خدا بما داده است هیچ کس دیگر از این امت داخل نیستند و بسندهای صحیح بسیار روایت کرده است که
ملک عظیم طاعت مفروضه است یعنی اطاعت ایشان بر خلق واجبست و بسند صحیح روایت کرده است
که از حضرت صادق سؤال کردند که این ملک عظیم چیست فرمود که فرض اطاعتست حتی آنکه در قیامت جهنم
نیز اطاعت ایشان میکند هر کرا میگویند بگیر میگیرد و هر کرا میگویند بگذار میگذارد که بر صراط بگذرند
و بسند صحیح دیگر از حضرت صادق روایت کرده است که فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب فرمود که کتاب
پیغمبریست و الحکمة فرمود که فهم و حکم کردن در میان مردم است و آتیناهم ملکاً عظیماً فرمود که وجوب اطاعت است
و در حدیث معتبر دیگر فرمود که مائیم بخدا سوگند آن ناس که حسد برده میشوند و مائیم اهل آن
پادشاهی که در زمان قائم بما برمیگردد و عیاشی روایت کرده است از حضرت باقر که کتاب پیغمبریست و الحکمة
حکیمان از پیغمبران برگزیده اند و ملک عظیم امامان هدایت کننده اند که برگزیده اند و احادیث بر این مضامین
بسیارست بهمین اکتفا کردیم و عیاشی روایت کرده است که داود بن فرقد بحضرت صادق عرض کرد که حق تعالی
میفرماید قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء یعنی خداوندا ای مالک
پادشاهی عطا میکنی پادشاهی را بهر که میخواهی و باز میستانی پادشاهی را از هر که میخواهی پس خدا پادشاهی را به بنی
امیه داده است حضرت فرمود که چنین نیست که مردم فهمیده اند خدا بما داده است پادشاهی را و بنی امیه از ما
غصب کرده اند مانند کسیکه جامه داشته باشد و دیگری بجبر بگیرد و آن جامه ملک آن شخص نخواهد بود ایضاً

از حضرت صادق روایت کرده است که حق تعالی تادیب کرد پیغمبر را موافق خواهش و محبت خود پس او را
خطاب کرد که انک لعلی خلق عظیم یعنی بدرستیکه تو بر خلق عظیم هستی و در جمیع اخلاق حسنه کامل
گردیده پس مردم را خطاب کرد که ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی هرچه رسول عطا
کند و امر کند شما را بآن پس بگیرید آنرا و قبول کنید آنرا و هرچه شما را از آن نهی کند منتهی شوید و ترک کنید آنرا
و فرمود که من یطع الرسول فقد اطاع الله یعنی هر که اطاعت رسول کند پس بتحقیق که اطاعت کرده است
خدا را پس حضرت فرمود که رسول خدا تفویض کرد امر امت را بسوی علی و او را امین گردانید بر دین خدا و احکام
الهی و امور امت پس شما تسلیم کردید و قبول کردید و انکار کردند سایر امت پس بخدا سوگند که ما دوست میداریم
شما را که سخن گویید هرگاه ما سخن گوییم خاموش باشید هرگاه ما خاموش باشیم و مائیم واسطه میان خدا و شما
بخدا سوگند که چیزی نداده است باحدی در مخالفت امر ما را ابن شهرآشوب روایت کرده است از تفسیر
قول حق تعالی والله یؤتی ملکه من یشاء یعنی میدهد خدا پادشاهی خود را بهر که میخواهد فرمودند که این آیه در شأن
ما نازل شده است و فرات ابن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق در تفسیر قول حق تعالی من یطع الله و
رسوله فقد فاز فوزا عظیما یعنی هر که اطاعت کند خدا و رسول او را پس رستگار شده است رستگاری عظیم
فرمودند که مراد اطاعت در ولایت امیر المؤمنین و امامان بعد از اوست و در تفسیر محمد ابن عباس از حضرت موسی
ابن جعفر روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل
و علیکم ما حملتم یعنی بگو یا محمد اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را پس اگر پشت کنند و قبول نکنند پس بر رسولست
آنچه او را تکلیف کرده اند که تبلیغ رسالت باشد و بر شماست آنچه شما را تکلیف کرده اند که اطاعت کنید که فعلیه
ما حمل یعنی بر اوست آنچه تکلیف کرده اند او را بشنود و اطاعت کند و خیانت نکند در رسالت و صبر کند
بر آزارها که امت بر شماست که قبول کنید و وفا کنید بعهدها که خدا بر شما گرفته است در امامت علی و آنچه
در قرآن بیان کرده است از واجب بودن اطاعت او و ان تطیعوه تهتدوا یعنی اگر اطاعت کنید علی را هدایت
و ما علی الرسول الا البلاغ و نیست بر رسول مگر رسانیدن رسالت خدا فصل دهم در تاویل آیات نور
در اهل بیت و بیان آنکه ایشانند انوار الهی و تاویل مساجد و بیوت مقدسه بخانهای ایشان و تاویل ظلمت
باعدای ایشان آیه اول الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیء
و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء
علیم این آیه کریمه از آیات متشابهات و در تاویل آن وجوه بسیار گفته اند اما ظاهر لفظ آیه آنست که حق تعالی

نور دهنده آسمانها و زمین است بنور وجود و علم و هدایت و انوار ظاهره از کواکب و غیر آنها مثل و صفت نور
خدا مانند مشکوة است و آن سوراخیست که چراغ در میان آن میگذارند و بعضی گفته اند لوله ایست در میان
قندیل که فتیله را در آن میگذارند و در میان آن مشکوة چراغی بوده باشد و چراغ در میان قندیلی از آبگینه بوده
باشد و آن قندیل درخشان باشد که گویا ستاره بسیار روشن است یا ستاره زهره است و آن چراغ افروخته
باشد از درخت با برکتی که زیتون است و چنان درخت زیتونی باشد که نه شرقی باشد و نه غربی و بعضی گفته اند
که در طرف مشرق یا مغرب زمین نباشد که آفتاب بر آن تابد تا آنکه میوه اش خوب برسد و روغنش صاف
باشد و بعضی گفته اند که آفتاب گاهی بر آن تابد و گاهی نتابد بلکه در صحرای گشاده یا تل کوهی باشد که پیوسته
آفتاب بر آن تابد و بعضی گفته اند در مشرق و مغرب معموره نباشد بلکه در وسط معموره باشد که بلاد
شامست و زیتونش بهترین زیتونهاست و بعضی گفته اند در جای زمین باشد که پیوسته آفتاب بر آن تابد
که آنرا بسوزاند و در جائی نباشد که آفتاب بر آن نتابد و خام بماند بلکه گاهی تابد و گاهی نتابد نزدیک باشد
که روغنش روشن شود بی آنکه آتشی باو برسد و نور آن بر نور بیفزاید زیرا که نور چراغ متضاعف شود
بسبب صفای روغن زیت و درخشندگی قندیل و ضبط کردن چراغ دان نور آنرا هدایت میکند خدا بسوی نور خود
هر که را خواهد و میزند خدا مثلها از برای مردم و خدا بهمه چیز داناست و در تاویل این آیه بوجوه بسیار کرده اند اول
آنکه این مثلیست که حق تعالی برای حضرت رسول زده است و مشکوة سینه حقیقت دفینه آنحضرتست و زجاجه
دل حکمت منزل او و مصباح پیغمبریست نه شرقیست و نه غربیست یعنی نه یهودیست و نه نصرانی زیرا که نصاری
بجانب مشرق نماز گذارند و یهود بجانب مغرب و شجره مبارکه که شجره پیغمبریست که ابراهیم باشد و نور محمد
نزدیکست که ظاهر گرداند برای مردم هرچند سخن نگوید دوم آنکه مشکوة ابراهیم است و زجاجه اسماعیل است و مصباح
محمد است و شجره مبارکه ابراهیم است که اکثر پیغمبران از صلب او بهم رسیدند نه شرقیست و نه غربی یعنی نه نصرانیست
و نه یهودیست یکاد زیتها یضیء نزدیکست که محاسن محمد ظاهر شود پیش از آنکه وحی باو برسد نور علی نور
پیغمبری از نسل پیغمبری سیم آنکه مشکوة عبد المطلب است و زجاجه عبد الله است و مصباح حضرت
رسولست نه شرقی و نه غربیست بلکه مکی است زیرا که مکه وسط دنیاست چهارم آنست که این مثلیست که حضرت
عزت برای مؤمن زده است و مشکوة نفس اوست و زجاجه سینه اوست و مصباح ایمانست و قرآنست که در دل
اوست افروخته میشود از شجره مبارکه اخلاص خداوند یگانه است پس آن درخت پیوسته سبز و خرم است مانند
درختیکه درختان دیگر بر گرد آن بر آمده باشد و آفتاب بآن نرسد نه در هنگام طلوع و نه در هنگام غروب
و مؤمن چنین است از هیچ فتنه باو نمیرسد پس او در میان چهار خصلت است اگر خدا باو عطا کند شکر میکند و اگر

مبتلا میشود بیک صبر میکند و اگر حکم میکند بعدالت حکم میکند و اگر سخن میگوید براست میگوید پس او در میان
سایر مردم مانند زنده ایست که در میان قبرهای مردگان راه رود و نور بر نور است کلامش نور است و عملش نور است
و داخل شدنش در هر امری نور است و بیرون رفتنش نور است و بازگشتن در قیامت بسوی نور است پنجم آنکه
آنست که این مثلیست که حق تعالی برای قرآن زده است و مصباح قرآنست و زجاجه دل مؤمنست و مشکوة زبان
و دهان اوست و شجره مبارکه شجره وحی است یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیکست که حجتهای قرآن واضح گردد هر چند
خوانده نشود یا آنکه نزدیکست که حجتهای خدا بر خلقش روشن شود برای کسیکه تفکر و تدبر نماید در آنها
هر چند قرآن نازل نشود نور علی نور است یعنی قرآن نور است با سایر نورها که پیش از آن بوده یهدی الله
لنوره من یشاء یعنی هدایت میکند برای دینش و ایمانش یا از برای پیغمبری یا امامت هر که را میخواهد و تاویلات
دیگر نیز در این آیه ذکر کرده اند که ذکر شان موجب تطویل کلامست و اما احادیث که در تاویل این آیه وارد
شده است چند نوعست اول آنکه علی ابن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است از حضرت صادق ع که مشکوة
فاطمه است فیها مصباح در اینجا مصباح حضرت حسن است المصباح فی زجاجة این مصباح حضرت امام
حسین است و چون هر دو از یک نورند تعبیر از هر دو بمصباح فرموده اند و فرمود که مراد از زجاجه نیز
حضرت فاطمه است یعنی گویا حضرت فاطمه کوکب درخشنده ایست میان زنان دنیا و زنان اهل بهشت و شجره
مبارکه حضرت ابراهیم است لا شرقیة و لا غربیة نه یهودیست و نه نصرانیست یکاد زیتها یضیء یعنی
نزدیکست که علم از او و از ذریت او بجوش آید نور علی نور یعنی امامی از او بعد از امامی یهدی الله لنوره
من یشاء یعنی هدایت میکند خدا بسوی ائمه هر که را میخواهد و کلینی و فرات بن ابراهیم نیز این روایت را بچندین
سند روایت کرده اند و علامه ره در کشف الحق و ابن بطریق در عمده و سید ابن طاوس در طرایف از ابن مغازلی
شافعی قریب باین مضمون را روایت کرده اند و گفته اند مشکوة حضرت فاطمه است و مصباح حسن و حسین است
و فاطمه کوکب درخشنده است میان زنان عالمیان تا آخر روایت و از جهت مزید تشبیه و تطبیق بر مشبه میگوئیم
که چون حضرت ابراهیم اصل و عمده انبیا علیه و علیهم السلام بود و انبیا بمنزله شاخهای او بودند و از دو
شاخه‌ها مختلف منشعب میشد از انبیا و اوصیا در فرزندان اسحق که بنی اسرائیل اند و در فرزندان
اسماعیل که عمده ایشان حضرت رسول و اوصیاء او بیند و از ایشان انوار عظیم در سه فرقه از اهل کتاب که یهود
و نصاری و مسلمان باشد ساطع گردید پس ابراهیم بمنزله شجره زیتونه است از جهت این شعب و انوار و چون
حقیقت ثمار این شجره و سریان انوار این زیتونه در پیغمبر ما و اهل بیت او ع کاملتر و بیشتر و تمامتر بود زیرا که ایشان
از همه انبیا و اوصیا افضل بودند و امت وسط و ائمه وسطی ایشان بودند و شریعت و سیرت و طریقه ایشان

اعدل

اعدل سیر بود چنانچه حق تعالی فرموده است و کذلک جعلناکم امة وسطا و مؤید وسط بودن توسط
شریعت چنانچه یهود بسوی مغرب نماز میکردند و نصاری بجانب مشرق نماز میکردند و قبله این امت میان
دو قبله واقع شد و همچنین در حکم قصاص و دیات و سایر احکام ایشان را وسط قرار داده اند پس تشبیه کرد حق
تعالی حضرت ابراهیم را از جهت تشعب این انوار عظیم از او بزیتونه که نه شرقیه و نه غربیه باشد یعنی منحرف نباشد
از اعتدال بسوی افراط یا تفریط که در ملت یهود و نصاری تحقق یافته و ایما کرد بشرقیه بسوی نصاری
و بغربیه بسوی یهود باعتبار قبلهای ایشان و ممکنست که مراد بآیه که زیتونه باشد که در وسط شجره
باشد نه در مشرق آن که آفتاب بعد از ظهر بر آن نتابد و نه در غرب آن که آفتاب در اول روز بر آن نتابد پس تشبیه
تمامتر و کاملتر میشود و مراد از زیتونه در مشبه ماده بعیده علم است که امامت و خلافت باشد که منشعب
ابراهیم است چنانچه حق تعالی با او خطاب کرد انی جاعلک للناس اماما و سرایت کرد در ذریه مقدسه او
و مراد بزیت مواد قریبه است از وحی و الهام و اضاءه زیت عبارتست از منفجر شدن علمست از مواد قریبه است و لو
لم تمسسه نار مراد از نار وحی است یا تعلیم از بشر یا سوال نیز که سوال نیز آتش علم را بر ما میافروزد و نور علی نور
تاویل بامام بعد از امام فرموده برای آنکه هر امام که بعد از امام دیگر میآید نور علم و حکمت الهیه در میان خلق میافزاید
و باین نحو که تقریر کردیم این تاویلها را متانت و حسن این تاویل بنا بر علی علی ظاهر و هویدا گردید و ابن بابویه در توحید
و معانی الاخبار روایت کرده است بسند معتبر از فضیل بن یسار که گفت از حضرت صادق ع پرسیدم از الله نور
السموات و الارض فرمود که چنین است خدای عز و جل و آسمانها و زمین بنور او روشن است گفتم مثل نوره فرمود که نور
محمد است گفتم کمشکوة فرمود مشکوة سینه محمد است گفتم فیها مصباح فرمود که یعنی در آن نور علم هست یعنی پیغمبری
گفتم المصباح فی زجاجة فرمود که علم محمد منتقل شد بدل علی گفتم کانها فرمود چرا کانها میخوانی گفتم پس چگونه
بخوانم فرمود کانه کوکب دری گفتم یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة فرمود که اینها اوصاف
علی ابن ابی طالب است نه یهودیست و نه نصرانی گفتم یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار فرمود که یعنی نزدیکست که
علم بیرون آید از دهان عالم از آل محمد پیش از آنکه از او سوال کنند یا پیش از آنکه از علم گفته شده باشد یعنی
بالهام گفتم نور علی نور فرمود که امامی بعد از امامی مترجم گوید که قرائت کانه در قرائت شاذه نقل کرده اند و تذکیر
ضمیر یا باعتبار جزئیت یا بتاویل زجاجه یا بآنکه زجاجه دویم در قرائت اهل بیت ع بوده باشد و در بصایر الدرجات
و اختصاص از حضرت باقر ع روایت کرده است که مثل نوره نور محمد است فیها مصباح مصباح علمست المصباح فی
زجاجة الزجاجة امیر المؤمنین است و علم رسول خدا نزد اوست و ایضا فرات در تفسیر از حضرت باقر ع روایت کرده است
که مثل نوره کمشکوة فیها مصباح یعنی علم در سینه رسول خداست و زجاجه سینه علی ابن ابی طالب است یوقد

من شجرة مبارکة نور ما علم است لا شرقیة و لا غربیة یعنی از ابراهیم بسوی محمد آمد و از او بعلی بن ابی طالب
رسید نه شرقیست و نه غربیست یعنی نه یهودیت و نه نصرانی یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیکست که عالم از
آل محمد سخن بگوید بعلم پیش از آنکه از او سوال کنند و در کشف الغمة از دلایل حمیری روایت کرده است که بحضرت
حضرت امام حسن عسکری نوشتند و سوال کردند از معنی مشکوة فرمودند دل محمد و ایضا در توحید از
حضرت امام محمد باقر روایت کرده است کمشکوة فیها مصباح یعنی نور علم در سینه محمد است المصباح فی زجاجة
سینه علیست علم پیغمبر بسینه علی آمد حضرت رسول همه علم خود را تاویل او کرد یوقد من شجرة مبارکة
نور علمست لا شرقیة و لا غربیة نه یهودیه و نه نصرانیه یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار یعنی نزدیکست
که عالم از آل محمد سخن بگوید بعلم پیش از آنکه از او سوال کنند نور علی نور امامی موید بنور علم و حکمت بعد از امامی
از آل محمد و این امر همیشه بوده است و خواهد بود از زمان آدم تا قیام قیامت و ایشانند اوصیاء که حقتعالی ایشان را
خلیفه های خود گردانیده است در زمین و حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود و زمین هیچ عصر
از یکی از ایشان خالی نمیباشد و در کافی بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که حضرت رسول گذاشت علمی
که نزد او بود نزد وصی خود و گفت معنی قول حقتعالی الله نور السموات و الارض میگوید منم هدایت کننده اهل
آسمانها و اهل زمین مثل علمی که باو عطا کردم و آن نور محمد است که بآن هدایت می یابند مثل مشکاتی است که در آن
مصباح بوده باشد پس مشکات دل محمد است و مصباح نور علمست که در آن قلب است و قول الله تعالی المصباح
فی زجاجة یعنی محمد میخواهم علمی که نزد او است نزد وصی او میگذارم چنانچه چراغ در میان قندیل آبگینه کذلک کانها
کوکب دری بیان فضیلت وصی او علی بن ابی طالبست یوقد من شجرة مبارکة که اصل شجره مبارکه ابراهیمست چنانچه
حقتعالی فرموده است رحمت الله و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید و فرموده است ان الله اصطفی آدم
و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم لا شرقیة و لا غربیة
یعنی شما یهود نیستید که نماز کنید بجانب مغرب و نصاری نیستید که نماز کنید بجانب مشرق و شما بر ملت ابرا
هیمید و حقتعالی فرموده است ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما و ما کان من
المشرکین یعنی نبود ابراهیم یهودی و نصرانی و لکن بود مایل از دینهای باطل بسوی دین حق و مسلمان و نبود از جمله
مشرکان و اما قول حقتعالی یکاد زیتها یضیء تا آخر آیه مراد آنست که مثل اولاد شما که از شما متولد شوند مثل زیت است
که از زیتون میفشارند نزدیکست که تکلم نمایند بعلم پیغمبری هرچند ملک بر ایشان نازل نشوند ایضا علی بن ابراهیم
و فرات روایت کرده اند که عبدالله ابن جندب بخدمت حضرت امام رضا نوشت که فدای تو شوم پیر و ضعیف
شده ام و عاجز شده ام از بسیاری چیزها که پیشتر قوت آنها را داشتم میخواهم فدایت شوم مرا تعلیم کنی سخنی که مرا

به پروردگار

به پروردگار خود نزدیک گرداند و فهم و علم مرا زیاد گرداند حضرت در جواب نوشتند که نامه بسوی تو نوشتم بخوان
و درست بفهم که در آن شفا هست برای کسیکه خدا شفا او را خواهد و در آن هدایت هست برای کسیکه خدا هدایت
او را خواهد پس بسیار بگو بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حضرت علی بن الحسین
گفت بدرستیکه محمد امین خدا بود در زمین چون او را از دنیا بردند ما اهل بیت امینان اوییم در زمین نزد ماست
علم مردم و نسبهای عرب و آنکه که باسلام متولد شده است و ما میشناسیم کسی را که میبینیم که او مومنست یا منافقست
و شیعیان ما نامهای ایشان و پدران ایشان نزد ما نوشته شده است و خدا بر ما و ایشان پیمان گرفته است هرجا که ما
وارد میشویم ایشان وارد میشوند و هرجا که ما داخل میشویم ایشان داخل میشوند و نیست بر ملت ابراهیم غیر ما
و ایشان و ما در روز قیامت چنگ میزنیم بنور پیغمبر خود و پیغمبر ما متمسک میشود بنور خدا و شیعیان ما متمسک
میشوند بنور ما هر که از ما جدا میشود هلاک میشود و هر که متابعت ما میکند نجات می یابد و کسیکه انکار
ولایت ما میکند کافرست و کسیکه متابعت ما و دوستی ما میکند مومنست و دوست نمیدارد ما را کافری
و دشمن نمیدارد ما را مومنی هر که بمیرد و ما را دوست دارد بر خدا لازمست که او را با ما مبعوث گرداند و ما نوریم
برای کسیکه بما هدایت یابد هر که ما را نخواهد از ما نیست و هر که از ما نباشد از اسلام هیچ بهره ندارد بما فتح کرده است
دین را و بما ختم کرده است آنرا ببرکت ما خدا روزی شما را از زمین رویاند و ببرکت ما خدا شما را ایمن میگرداند
از غرق شدن در دریا و از فرو رفتن بزمین در صحرا و بما نفع میبخشد خدا بشما در زندگانی شما و در قبرهای
شما و در صحرای محشر و نزد پل صراط و نزد میزان و نزد داخل شدن بجنات مثل ما در کتاب خدا مثل مشکوة است
و مشکوة در قندیلست پس ماییم مشکوة که در آن مصباحست و مصباح محمد است و مصباح در زجاجه است
که عنصر طاهر آنحضرتست و بروایت فرات ماییم زجاجه لا شرقیة و لا غربیة یعنی در نسل شریفش هیچ گونه
قدحی نیست که کسی بشرقی نسبت دهند یا بغرب یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار مراد از نار قرآنست نور علی نور یعنی
امامی بعد از امامی یهدی الله لنوره من یشاء نور علی بن ابی طالبست خدا هدایت میکند بسوی ولایت ما هر که
او را دوست میدارد و لازمست بر خدا که مبعوث گرداند ولی ما و شیعه ما را در حالتیکه رویش منور باشد
و برهانش واضح باشد و حجتش نزد خدا عظیم باشد و بیاید دشمن ما در روز قیامت با روی سیاه و حجتش نزد
خدا باطل باشد و لازمست بر خدا که بگرداند دوست ما را رفیق پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان
و نیکو رفیقانند ایشان و لازمست بر خدا که بگرداند دشمن ما را رفیق شیاطین و کافران و بد رفیقانند ایشان
و شهیدان ما را فضیلت و زیادتی هست بر سایر شهیدان بده درجه و شهیدان شیعیان ما را بهفت درجه
پس ماییم نجیبان و ماییم فرزندان انبیا و اوصیا و ماییم مخصوصان در کتاب خدا و ماییم اولی ناس بپیغمبر خدا و دین

و دین خدا و ما ایم که خدا دین خود را برای ما مقرر کرده است در آن آیه که فرموده است شرع لکم من الدین ما وصی
به نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین یعنی مقرر کرد از برای
شما از دین آنچه وصیت کرد بآن نوح را و آنچه وحی کردیم بسوی تو ای محمد و آنچه وصیت کرده ایم بآن ابراهیم و موسی
و عیسی را بآنکه برپا دارند دین را و لا تتفرقوا فیه و متفرق مشوید در آن حضرت فرمود که یعنی بر جماعت محمد
باشید کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه فرمود که یعنی بزرگ و دشوار است بر آنها که شرک آورند بولایت
علی آنچه تو ایشان بسوی آن میخوانی که ولایت علی است الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب فرمود که یعنی
خدا بر میگزیند بسوی خود هر که را میخواهد و هدایت میکند بسوی خدا هر که اجابت تو میکند بسوی ولایت علی
ابی طالب و ایضا محمد بن عباس از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت علی ابن الحسین فرمود که مثل
در کتاب خدا مانند مثل مشکوة پس ما ایم مشکوة و مشکوة سوراخیست که چراغ را در آن میگذارند و چراغ در
زجاجه است و زجاجه محمد است کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة علی ابن ابی طالب است نور علی نور
قرآنست یهدی الله لنوره من یشاء هدایت میکند بسوی ولایت ما هر که را دوست میدارد و بسند معتبر علی بن ابراهیم
روایت کرده است از حضرت صادق که حضرت باقر در تفسیر این آیه فرمود الله نور السموات والارض که ابتداء
کرد بنور خود مثل هدایت او در دل مؤمن کمشکوة فیها مصباح اندرون مؤمنست و قندیل دل اوست و مصباح
نوریست که خدا در دل او قرار داده است یوقد من شجرة مبارکة شجره مومنست لا شرقیة ولا غربیة یعنی در میان
کوه باشد نه غربی باشد که در وقت طلوع آفتاب بر آن نتابد و نه شرقی باشد که در وقت غروب آفتاب بر آن
نتابد یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیکست که آن نوری که در دل او قرار داده روشنی بخشد هر چند سخن نگوید نور علی
نور یعنی فریضه بر بالای فریضه ها و سنت یهدی الله لنوره من یشاء یعنی هدایت میکند خدا بسوی فریضه ها و سنتها هر که را
خواهد و یضرب الله الامثال للناس فرمود که پس این مثلیست که خدا برای مؤمن زده است پس مؤمن میگردد
در پنج نور داخل شدنش نور است و کارش نور است و بیرون رفتنش نور است و علمش نور است و سخنش نور است و بازگشتنش
در قیامت بسوی بهشت است که نور است راوی بحضرت صادق عرض کرد که سنیان میگویند که مثل نور
پروردگار است حضرت فرمود سبحان الله خدا را مثل نمی باشد خدا میفرماید فلا تضربوا لله الامثال یعنی پس مزنید
از برای خدا مثلها فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والابصار لیجزیهم الله
احسن ما عملوا ویزیدهم من فضله والله یرزق من یشاء بغیر حساب این آیه کریمه تتمه تشبیهاتست که در آیه سابقه
مذکور شد یعنی این چراغهای هدایت و انوار امامت و خلافت در خانه چند یا در خانه ها بچند افروخته میشود که خدا

[margin: بلکه در هنگام طلوع و غروب و سایر اوقات بر آن تابد صح]

[margin: آیه ثانیه]

رخصت

رخصت داده است و مقدر فرموده است که بلند کرده شوند آنها را به بنا کردن و تعظیم و تکریم نمودن بعضی گفته اند
مراد از این خانه ها مساجد است چنانچه منقولست که مساجد در زمین روشنی میدهد برای اهل آسمان
چنانچه ستاره ها روشنی میدهند اهل زمین را و بعضی گفته اند خانه های پیغمبرانست چنانچه حق تعالی
فرموده است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و فرموده است ورحمة الله وبرکاته علیکم
اهل البیت و شیخ طبرسی گفته است اذن ان ترفع بیوت انبیا و اوصیاء مطلق است و مراد برفع آنها
تعظیم است و دفع نجاسات از آنها کردن و از معاصی و گناهان مطهر داشتن و بعضی گفته اند مراد برفع حوایج
در آنها بسوی خدا ویذکر فیها اسمه یعنی مذکور شود در آنها نام خدا گفته اند مراد آنکه قرآن در آنها خوانده شود
یا اسماء حسنی در آنها گفته شود یسبح له فیها بالغدو والاصال یعنی تنزیه کنند از برای خدا در آنها بامداد
و پسین بعضی گفته اند مراد نماز کردنست و بعضی گفته اند مراد تنزیه خداست از چیزیکه جایز نیست بر خدا و وصف
کردن خداست بصفاتیکه مستحق آنها هست لذاته و افعالیکه همه مقرونست بحکمت و صواب پس بیان کرد که
تسبیح کنندگان کیستند فرمود که رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله یعنی مردانی چند که غافل و مشغول
نمی گردانند ایشان را تجارتی و نه بیعی از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکوة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والا
بصار و باین عبادتها میترسند از روزیکه از هول آن متغیر و مضطرب میگردد دلها و دیده ها تا جزا دهد خدا
ایشانرا بهترین جزای کرده های ایشان و زیاده کند ایشانرا از فضل خود و خدا روزی میدهد هر کرا خواهد بیحساب این ترجمه
لفظ آیه است و اما اخبار عامه و خاصه از انس و بریده روایت کرده اند که چون حضرت رسول این آیه تلاوت
کرد مردی برخواست و گفت کدام خانهاست اینها یا رسول الله که خانهای پیغمبرانست پس ابوبکر برخواست و اشاره
کرد بخانه علی و فاطمه صلوات الله علیهما و گفت این خانه هم از آنهاست حضرت فرمود بلی از بهترین آنهاست و
روایت کرده است از ابن عباس که گفت در مسجد رسول بودم کسی این آیه را خواند من گفتم یا رسول الله کدام خانهاست
فرمود که خانهای پیغمبران و اشاره بدست خود نمود بسوی منزل فاطمه و محمد بن عباس بسند معتبر از محمد بن فضیل روایت
کرده است که از حضرت امام موسی سوال کردم از تفسیر این آیه فرمود که بیوت محمد رسول خداست پس خانهای علی و فاطمه
و حسن و حسین و حمزه و جعفر علیهم السلام گفتم بالغدو والاصال فرمود که مراد نماز در اوقات فضیلتست
پس وصف کرد ایشانرا که رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله ایشانند رجال و غیر ایشانرا با ایشان مخلوط
نگردانید پس فرمود لیجزیهم احسن ما عملوا ویزیدهم من فضله مراد از چیزهاست که ایشانرا مخصوص بآنها گردانیده است
از واجب بودن مودت و اطاعت و ماوای ایشانرا بهشت گردانیده و کلینی روایت کرده است از ابو حمزه ثمالی که قتاده
بصری بخدمت حضرت باقر آمد حضرت از او پرسید که توئی فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود وای بر تو ای

قتاده بدرستیکه حقتعالی جمیع خلق کرد و ایشان را حجت بر خلق خود گردانید پس ایشان میخهای زمینند مانند
کوههای تمام نمایند کانند بامر خدا نجیبانند بسبب علم خدا برگزید ایشان را پیش از آنکه خلایق را خلق کند و اجسام
لطیف بودند بجانب راست عرش خدا پس قتاده مدتی طویل ساکت شد پس گفت بخدا سوگند که در پیش
فقها نشسته‌ام و نزد ابن عباس نشسته در پیش هیچیک از آنها دلم این اضطراب بهم نرسانیده است حضرت فرمود
میدانی در کجا نشسته در پیش خانهائی نشسته که اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه تا آخر آیه تو بجائی نشسته
و ما از جماعتیم که خدا این آیه یاد کرده است قتاده گفت راست میگوئی و راست میگوئی بخدا سوگند خدا
مرا فدای تو گرداند بخدا قسم که این خانه سنگ و گل نیست یعنی خانهای با عزت و رفعت و شرافت و کلینی
از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر فی بیوت اذن الله ان ترفع که مراد خانهای پیغمبرانست و در خصال
از حضرت امام موسی روایت کرده است که حضرت رسول و آله فرمود که حقتعالی از خانها برگزیده چهار خانه را
برگزیده است که حضرت حقتعالی فرموده است ان الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین
و در احتجاج روایت کرده است که ابن کوا از حضرت امیر المؤمنین از تفسیر قول حقتعالی لیس البر ان تأتوا
البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی واتوا البیوت من ابوابها که ترجمه‌اش اینست که نیست نیکی آنکه در آئید
در خانها از پشت آنها و لکن نیکی کسیست که پرهیزکار باشد و در آئید خانها را از درهای آنها حضرت فرمود
ما ایم آن خانها که حق تعالی امر کرده است که از درهای آنها در آئید و ما ایم درگاههای خدا و خانهای او که بسوی خدا از آن
درها و خانها باید رفت پس کسیکه متابعت ما کند و اقرار بامامت و ولایت ما نماید خانها را از درگاههای
آنها در آمده و کسیکه مخالفت ما نماید و دیگری را بر ما تفضیل دهد خانها را از عقب آنها در آمده مترجم گوید که
حاصل این آیات آنست که حقتعالی نور هدایت و نبوت و امامت و خلافت در خانه‌ای افروخت که از زمان
آدم دست بدست داده شد تا بآنحضرت ابراهیم رسید و از او بآبا طاهرین حضرت رسول منتهی شد و از ایشان
بآنحضرت رسید و از آنحضرت باوصیای کرام او منتقل گردید و خدا مقدر گردانید که همیشه این خانها باید
بلند آوازه و محل امامت و خلافت بوده باشد و بنور علم ایشان عالم منور بوده باشد و همه خانها و منازل
ایشان را در حیات ایشان تعظیم باید کرد و بسوی آنخانها باید آمد برای کسب معارف ربانی و اخذ شرایع دین
مبین و هم بعد از وفات ایشان تعظیم ضرایح مقدسه ایشان باید نمود و متابعت ایشان را واجب باید شمرد و دست از دامن
متابعت ایشان نباید برداشت آیه ثالثه والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماءً حتی
اذا جائه لم یجده شیئاً و وجد الله عنده فوفیه حسابه والله سریع الحساب او کظلمات فی بحر لجی یغشیه
موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها و من لم یجعل الله

له نوراً فما له من نور چون در آیات سابقه تمثیل نمود ایمان و علم و نبوت و امامت مؤمنان کامل را
بنور درین دو آیه تمثیل احوال کافران که ضد ایشانند بیان میفرماید که آنها که کافر شدند بخدا و رسول اعمال ایشان
مانند سرابیست که در بیابانی ظاهر شود که تشنه گمان میکند آنرا که آبست تا آنکه بنزد او آید هیچ چیز نیابد
از او و عقاب الهی نزد آن بیابد و جزای اعمال او بر وجه حساب بخلایق مینماید یا مثل ایشان مانند تاریکیهاست
که در دریای عمیقی بوده باشد و موجی فرا گیرد آن دریا را و بالای آن موج موج دیگر و بالای آن موج ابری تاریکیها
بعضی بر بالای بعضی هرگاه دست خود را که ظاهرترین اعضای اوست بیرون آورد نزدیک نیست که تواند
دید و ابن ماهیار بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که مراد بالذین کفروا بنی امیه است و مراد
بظمآن و تشنه لب عثمانست که بنی امیه را بسوی سراب میبرد که این آبست چون بآنجا رسیدند بغیر عذاب الهی چیزی
ندیدند و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که کظلمات اشاره اینست بفتنه ابوبکر و عمر
یغشاه موج مراد فتنه عثمانست من فوقه موج اشاره بفتنه طلحه و زبیر است ظلمات بعضها فوق بعض
اشاره بفتنهای معاویه و سایر بنی امیه است هرگاه مؤمن دست خود را در تاریکیهای فتنه‌های ایشان بدر آورد
نزدیک نیست که تواند دید و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور یعنی هر که حقتعالی از برای او امامی از فرزندان
فاطمه قرار نداده پس او را در قیامت امامی نخواهد بود که بنور او راه رود چنانچه در آیه دیگر فرموده است نورهم
یسعی بین ایدیهم و بایمانهم فرمود که یعنی ائمه مؤمنین در قیامت نور ایشانند که در پیش رو و دست راست
ایشان میروند تا شیعیان را در منازل ایشان در بهشت نازل گردانند و کلینی بسند صحیح و موثق اینحدیث را روایت
کرده است باندک اختلافی و ابن ماهیار بسند معتبر از حضرت صادق که کظلمات فی بحر لجی اشاره بابوبکر
و عمر است من فوقه موج اشاره باصحاب جمل و صفین و نهروانست من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق
بعض بنی امیه اند اذا اخرج یده لم یکد یریها یعنی هرگاه امیر المؤمنین دست خود را بدر آورد در ظلمتهای فتنهای
ایشان نزدیک نیست که ببیند یعنی اگر سخن حکمی در میان ایشان بگوید قبول نکنند از کسی مگر کسیکه اقرار بامامت
و ولایت او کرده باشد و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور یعنی هر کس خدا از انبیا امامی برای او قرار نداده باشد
پس او را در آخرت نوری نیست یعنی امامی نیست که او را ارشاد کند بسوی بهشت آیه خامسه فآمنوا بالله و رسوله
والنور الذی انزلنا یعنی پس ایمان بیاورید بخدا و رسول او و نوریکه ما فرو فرستادیم اکثر مفسران گفته‌اند که مراد
از نور درین آیه قرآن مجید است و کلینی و علی بن ابراهیم و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت
کرده‌اند که حضرت فرمود که نور والله درین آیه ائمه از آل محمدند تا روز قیامت و ایشانند بخدا سوگند نور خدا که
فرستاده است ایشانند و ایشانند والله نور خدا در آسمانها و زمین بخدا سوگند که نور امام در دلهای مؤمنان روشنتر است

از آفتاب در روز و ایشان والله منور کرداند دلهای مؤمنان او محجوب میکرداند خدا نور ایشان از هر که خواهد
پس تاریک میشود دلهای ایشان والله که دوست نمیدارند ما را بنده و ولایت ما را اختیار نمیکند مگر آنکه خدا
دلهای او پاک میکرداند و خدا پاک نمیکرداند بنده را تا آنکه منقاد کرداند برای ما و با ما در مقام مسالمت باشد
چون منقاد ما کردید حقتعالی او را سالم میکرداند از شداید حساب و ایمن میکرداند او را از فزع اکبر روز قیامت
مترجم کوید بنا برین تاویل نسبت انزال بنور و فرستادن بایشان یا باعتبار فرستادن ارواح مقدسه ایشانست
بسوی ابدان مطهره ایشان باعتبار آنکه بعد از روحانیت و نورانیت در نهایت مرتبه قرب ایشان امر کردند
به تبلیغ رسالت و دعوت خلق و معاشرت ایشان بمنزله نزول اند از درجه رفیعی بمرتبه پستی چنانچه حقتعالی
فرموده انا انزلنا الیکم ذکرا یا باعتبار آنکه در بعضی از اخبار وارد شده است که حقتعالی نور مقدس ایشانرا فرستاد
در صلب آدم و ساکن کردانید یا باعتبار آن باشد که سابقا تحقیق شد که کتاب ناطق و قرآن حقیقی ایشانند
و حافظ و عامل و مفسر کتاب ایشانند و اکثر قرآن بحسب بطون در شان ایشانست پس باین سبب نور را با ایشان
تاویل کرده اند و این اظهر وجوهست و احادیث در تاویل این آیه برین وجه بسیار است و بعضی بعد ازین
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی آیه سادسه الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم
فی التوریة والانجیل یامرهم بالمعروف وینهیهم عن المنکر ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث
ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم فالذین آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی
انزل معه اولئک هم المفلحون حقتعالی اوصاف مؤمنان و متقیان که رحمت خود را برای ایشان نوشته میفرماید
که آنها متابعت مینمایند رسول پیغمبر امی را یعنی سواد خط نداشت یا آنکه از اهل مکه بود که ام القریست آن
پیغمبری که نعت و صفت پیغمبری او را مییابند نوشته نزد ایشان در توریة و در انجیل امر میکند ایشانرا به
نیکیها و نهی میکند ایشانرا از بدیها و حلال میکرداند برای ایشان چیزهای طیب و پاکیزه را و حرام میکرداند بر ایشان
چیزهای خبیث و پلید را و بر میدارد از ایشان بارهای کران که تکالیف دشوار است و غلها که بر ایشان بود از عهدها
که بر ذمت ایشان بود با تکالیف صعبه پس آنها که ایمان آوردند و تعظیم نمودند او را و یاری کردند او را و متابعت
و پیروی کردند نوری را که نازل کردیده است با او ایشانند رستکاران اکثر مفسران نور را تفسیر کرده اند بقرآن
و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که مراد بنور درین آیه امیر المؤمنین و ائمه اند و علی ابن ابراهیم روایت
کرده است که نور امیر المؤمنین است پس خدا پیمان حضرت رسول را بر پیغمبران کرفته که خبر دهند امتهای خود را باین
و نوید باشد که در رجعت رسول را یاری کنند و پیغمبران یاری کنند بدنیا در دنیا یاری او بکنند و ایضا کلینی در حدیث
دیکر از حضرت صادق روایت کرده است فالذین آمنوا به یعنی ایمان آوردند بامام و عزروه تا آخر آیه یعنی اجتناب

از عبادت

از عبادت جبت و طاغوت که ابوبکر و عمرند علیهما اللعنه کردند و عبادت ایشان اطاعت ایشانست عیاشی
از حضرت باقر روایت کرده است که مراد بنور درین آیه علی ابن ابی طالبست مترجم کوید وجوهی که در انزال آیه نور
در آیه خامسه مذکور شد همه درینجا جاری میشود و نازل شدن با اینجا نهایت مناسبت دارد بوجه سیم و پنجم نیز
باعتبار آنکه در اول نبوت نازل شد ولایت امیر المؤمنین بآن نازل شد آیه سابعه یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم
والله متم نوره ولو کره الکافرون یعنی اراده مینمایند که فرو نشانند و خاموش کردانند نور خدا را بدهنهای
خود مانند کسیکه خواهد نور آفتاب را بدهان فرو نشاند و خدا تمام کننده است نور خود را هر چند کراهت داشته باشند
کافران و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند که از آنحضرت از تفسیر این آیه پرسیدند
حضرت فرمود یعنی خواستند فرو نشانند ولایت امیر المؤمنین را بدهنهای خود و خدا تمام میکرداند امامت را چنانچه
در آیه دیکر فرموده است الذین آمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا و نور درینجا امامت است پرسیدند از تفسیر این
آیه بعد از این هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله فرمود که یعنی اوست خداوندیکه
امر کرده است رسولش را بولایت از برای وصی خود علی بن ابی طالب و ولایت دین حقست تا غالب کرداند او را
بر دینها هنگام قیام قائم آل محمد چنانچه فرموده است که خدا تمام میکند نور را بولایت قائم و لو کره الکافرون
بولایت علی یعنی هر چند نخواهند کافران بولایت علی پرسیدند که آیه چنین نازل شده است فرمود بلی و علی ابن
ابراهیم روایت کرده است در تفسیر والله متم نوره که خدا تمام میکند نور خود را بقائم از آل رسول خدا تا آنکه بیرون
آید خدا غالب کرداند او را بر همه دینها تا آنکه در هیچ جا غیر خدا عبادت کرده نشود چنانچه حضرت رسول فرمود
که پر کند زمین را از قسط و عدل بعد از آنکه پر شده باشد از جور و ظلم و در کمال الدین روایت کرده است از حضرت
صادق که زمین خالی نمیباشد از حجت دانای که زنده کرداند در زمین آنچه میمیرانند از حق پس این آیه را خواندند یریدون
لیطفئوا الخ و محمد ابن عباس روایت کرده است که حضرت باقر این آیه را تلاوت نمود پس فرمود که بخدا سوگند
که اگر شما دست از دین حق و ولایت اهل بیت بر دارید خدا دست ازین بر نمیدارد یعنی البته جمعی را میاورد که این
دین را اختیار کنند تا قائم آل محمد را ظاهر میکرداند که همه خلق را باین دین در آورد و ایضا روایت کرده است از حضرت امیر
المؤمنین که روزی حضرت رسول بر منبر بر آمد و فرمود که خدا نظر کرد بسوی اهل زمین نظر کردنی پس مرا از میان
همه اختیار نمود پس نظر دیکر کرد بسوی اهل زمین و علی را اختیار کرد که برادر من و وزیر من و وارث من و وصی و خلیفه
منست در امت من و ولی تمام هر مؤمنست بعد از من هر که با او دوستی کند با خدا دوستی کرده و هر که با او دشمنی کند
با خدا دشمنی کرده و هر که او را دوست دارد خدا او را دوست دارد و هر که او را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد
و بخدا سوکند که دوست نمیدارد او را مکر مؤمنی و دشمن نمیدارد او را مکر کافری و او نور زمین است بعد از من و رکن

زمینت واوست کلمهٔ تقوی و عروة الوثقی که خدا در قرآن فرموده پس حضرت این آیه را خواندند یریدون
لیطفئوا نور الله بافواههم ویأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون پس فرمود حضرت این آیه را یریدون
لیطفئوا تا آخر پس فرمود که ایها الناس این سخنها مرا لحاضران بغایبان برسانند خداوندا ترا گواه میگیرم
برایشان پس خدا بعد از آن دو مرتبه سیم نظر کرد بسوی اهل زمین و اختیار کرد بعد از من و بعد از برادرم علی
ابن ابی طالب یازده امام یکی بعد از دیگری یکیکه از دنیا برود بر دیگری قایم مقام او خواهد بود مثل ایشان
مثل ستارههای آسمانست که هر یک ستاره که فرو میرود ستارهٔ دیگر طلوع میکند هادیانند هدایت یافتگانند
ضرر نمیرساند بایشان مکر و غلط کسیکه بایشان مکر کند و یاری ایشان نکند ایشان حجت خدایند در زمان
و گواهان خدایند بر خلق هر که ایشان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هر که نافرمانی ایشان کند خدا را معصیت
کرده است ایشان با قرآنند و قرآن با ایشانست از قرآن جدا نمیشوند تا بحوض کوثر بر من وارد شوند آیهٔ ثامنه یا ایها
الذین امنوا اتقوا الله وامنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته ویجعل لکم نورا تمشون به ویغفر لکم والله
غفور رحیم مفسران گفته اند که یعنی ای جماعتیکه ایمان آورده اید بیگانگی خدا و تصدیق کرده اید بموسی و عیسی
بپرهیزید از عذاب خدا و ایمان بیاورید برسول خدا یا آنکه ایمان آورده اید بخدا و رسول خدا ظاهرا ایمان بیاورید
برسول خدا باطنا تا عطا کند بشما دو بهره از رحمت خود و بگرداند برای شما نوری که بآن نور راه روید در قیامت
و بعضی گفته اند مراد قرآن است و بیامرزد شما را و خدا آمرزنده و مهربانست و کلینی و ابن ماهیار و دیگران بسند
معتبر روایت کرده اند که مراد بکفلین حسن و حسین است ویجعل لکم نورا تمشون به یعنی قرار دهد برای شما امامی
که پیروی او نمایید و ابن ماهیار بسند دیگر روایت کرده است از حضرت باقر که مراد بکفلین حسنین است ویجعل
لکم نورا تمشون به یعنی امام عادل که باو اقتدا نمایید و او علی بن ابی طالب است و ایضا از جابر انصاری بسند
معتبر روایت کرده است که کفلین حسنین اند و نور علی بن ابی طالب است و ایضا از جابر انصاری و فرات نیز از ابن عباس
این مضمون را روایت کرده است و ایضا از حضرت باقر روایت کرده است که مراد بکفلین حسن و حسین اند بعد از آن
فرمود که ضرر نمیرساند کسیرا که خدا او را گرامی دارد یا آنکه از شیعیان کرد اند هر بلایکه در دنیا باو برسد هرچند
قادر نباشد بر چیزیکه بخورد مگر گیاه زمین مترجم گوید که مراد برحمت یا رحمت اخرویست یا اعم از اخروی و دنیوی
و چون امام اعظم رحمتها و نعمتهای خداست بر بندگان درین اخبار اعظم مصداق در رحمت را بیان فرمودند
و محتمل است که مراد امام ناطق و امام صامت باشد در هر عصری و ذکر آن دو معصوم بر سبیل تشبیه باشد و ذکر
نور بعد از آن تاکید باشد و عجل کردن ایشان باعتبار این باشد که در وقت نزول آیه موجود بودند و محتمل است
مراد بکفلین نعمت دنیوی و اخروی باشد چون حضرت امام حسن اعظم مصداق نعمت دنیوی بود باعتبار آنکه

صح

صلح نمود با معاویه و چون درمال شیعیان را محفوظ کردانید و حضرت امام حسین اعظم اعلم مصداق
نعمت اخروی بود که اصحاب و باعلا درجات شهادت فایز گردیدند باین سبب تخصیص بایشان فرمودند
و تمشون که در آیه وارد شده بنابرین تاویل ممکنست مراد مشی روحانی باشد بمراتب کمالات عقلانی و سعادات
اخروی و ممکنست مراد مشی در قیامت باشد چنانچه در تاویل یسعی نورهم مذکور خواهد شد آیه تاسعه
یوم تری المؤمنین والمؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم بشریکم الیوم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین
فیها ذالک هو الفوز العظیم یوم یقول المنافقون والمنافقات للذین امنوا انظرونا نقتبس من
نورکم قیل ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من
قبله العذاب ینادونهم الم نکن معکم قالوا بلی ولکنکم فتنتم انفسکم وتربصتم وارتبتم وغرتکم الامانی
حتی جاء امر الله وغرکم بالله الغرور فالیوم لا یؤخذ منکم فدیة ولا من الذین کفروا ماویکم النار هی
مولیکم وبئس المصیر یعنی روزیکه ببینی مردان مؤمن و زنان مؤمنه را که میرود بسرعت نور ایشان در
پیش روی ایشان و جانب راست ایشان ملائکه بایشان گویند بشارت شما بهشتهای چندیست که جاری می
گردد در زیر آنها نهرها همیشه در آنجا باشید اینست رستگاری عظیم روزیکه گویند مردان و زنان منافق
بجماعتی که ایمان آورده اند انتظار ما بکشید یا نظر کنید بجانب ما تا بهره بیابیم از نور شما و بایشان گفته
شود که برگردید از عقب خود بدنیا و کسب نور بکنید بایمان و اعمال صالحه یا بصحرای محشر یا بهر جا که خواهید
بروید که از ما بشما بهره نمیرسد پس دیواری کشیده شود میان مؤمنان و منافقان که درگاهی داشته باشد
که مؤمنان از آن درگاه داخل شوند اندرون آن دیوار یا درگاه رحمت خدا باشد که بهشت است و بیرونش عذاب
الهی باشد که جهنم است ندا کنند منافقان مؤمنان را که مگر ما در دنیا با شما نبودیم مؤمنان گویند بلی
بودید ولکن مفتون کردید انفس خود را بنفاق و انتظار بلاها برای مؤمنان میکشیدید و شک در دین
میکردید و فریب داد شما را آرزوها تا آنکه امر کند خدا که مرگ بشما برسد و غافل گردانید شما را از خدا
شیطان فریب دهنده با دنیا پس امروز از شما گرفته نمیشود فدیه و نه از کافران مسکن شما جهنم است آن سزاوار
تر است بشما و بد محل بازگشتیست جهنم از برای شما و در جای دیگر فرموده است یا ایها الذین امنوا توبوا الی
الله توبة نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم جنات تجری من تحتها الانهار یوم لا یخزی الله النبی
والذین امنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء
قدیر یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید توبه کنید بسوی خدا از گناهان توبهٔ نصوح که دیگر عود بآن گناهان نکنید شاید
پروردگار شما تکفیر کند و بیامرزد گناهان شما را داخل کند شما را در بهشتها که جاری میشود در زیر آنها نهرها در روزیکه

خوار میکند خدا در آن پیغمبر را و آنها که ایمان آورده‌اند با او نور ایشان میرود در پیش روی ایشان و در جانب
راست ایشان میگویند ای پروردگار ما تمام کن از برای ما نور ما را بدرستیکه تو بر همه چیز قادر و توانائی و علی
ابن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق در تفسیر قول حق تعالی نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم
فرمود امامان مؤمنان نور ایشان اند سعی میکنند از پیش رو و جانب راست ایشان تا ایشان را داخل کنند
در منزلهای ایشان در بهشت و در تفسیر فرات از حضرت باقر روایت کرده است که سوال کردند از تفسیر یوم
تری المؤمنین والمؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم فرمود که حضرت رسول الله فرمود که آن نور امام مؤمنین است
که در روز قیامت میرود در پیش روی سوقیکه حق تعالی رخصت فرماید امام را که ببرد بسوی منازل خود
در جنات عدن و ایشان از پی او میروند تا آنکه با او داخل بهشت شوند و اما قول حق تعالی که بایمانهم پس شما
در قیامت میگیرید دامن آل محمد را و متوسل میشوید بایشان و ایشان میگیرند دامان حسن و حسین را و ایشان
میگیرند دامن حضرت امیر المؤمنین و امیر المؤمنین میگیرد دامن حضرت رسول تا آنکه داخل میشوند با آنحضرت
در جنت عدن پس اینست معنی قول حق تعالی بشریکم الیوم جنات تا آخر آیه و ابن شهرآشوب در مناقب از حضرت
باقر روایت کرده است که تمام کردن از برای ما نور ما را یعنی ملحق کردان بما شیعیان ما را و از حضرت صادق
روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی انظرونا نقتبس من نورکم فرمود که حق تعالی قسمت میکند نور را در روز
قیامت بر قدر اعمال ایشان و قسمت میکند از برای منافق پس نوری در ابهام پای چپ او هم میرسد و نور دیگر بر طرف
میشود پس باین سبب مؤمنان میگویند که نور ما را تمام کن و علی ابن ابراهیم از حضرت باقر روایت کرده است
که هر که در قیامت نوری دارد نجات می‌یابد و هر مؤمنی البته نوری میدارد و ایضا روایت کرده است در
تفسیر نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم که قسمت میکند نور را در میان مردم در قیامت بقدر ایمان ایشان
و قسمت میکند از برای منافقان پس نور ایشان در ابهام پای چپ ایشان ظاهر میشود و بزودی بر طرف میشود
پس میگویند منافقان بمؤمنان که باشید در مکان خود تا ما بهره از نور شما دریابیم پس مؤمنان بایشان میگویند برگ
ردید بعقب خود پس طلب کنید نوری پس برمیگردانند پس میان ایشان دیواری ظاهر شود پس منافقان از پس
دیوار ندا میکنند مؤمنان را که آیا ما با شما نبودیم در دنیا ایشان میگویند بلی ولکن فریب دادید نفسهای خود را بگناهان
و شک کردید در دین و انتظار بلاها برای مؤمنون میکشیدید فالیوم لا یؤخذ منکم فدیة فرمود بخدا سوگند
که مقصود از این آیه یهود و نصاری نیستند و اراده نکرده است مگر اهل قبله را هی مولیکم یعنی آتش جهنم اولی است
بشما و در خطبه غدیر از حضرت امیر المؤمنین مذکور است که مسابقت نمائید بسوی چیزیکه سبب آمرزش پروردگار
شما باشد پیش از آنکه دیواری کشیده شود که باطنش رحمت باشد و ظاهرش عذاب پس بشنوند ندای شما را و شیون شما کنند

ویروا

و پروا نکنند شیون شما و در حدیث طویلی که در کتاب خصال روایت کرده است که حضرت رسول
فرمود که محشور میشود امت محمد در قیامت بر پنج علم اول علمی که وارد میشود با فرعون این امت که ابوبکر است
دوم با سامری این امت که عمر باشد سیم با جاثلیق این امت که عثمان است چهارم با معاویه پنجم با تو یا علی
که در زیر آن مؤمنان خواهند بود و تو امام ایشانی پس خطاب خدا کند باصحاب آن چهار علم که برگردید بعقب
خود پس طلب کنید نوری را در میان ایشان دیواری کشند که در آن دری باشد که اندرون آن رحمت است و آن ایشان
شیعیان و موالیان منند و آن جماعتیکه با من بودند در قتال فئه باغیه و محاربه عدول کنند کان از راه راست
و دیگاه رحمت شیعیان منند و موالیان منند پس ندا کنند آنها که آیا ما با شما نبودیم تا آخر آنچه گذشت پس حضرت
فرمود که پس وارد میشوند امت من و شیعیان من بحوض محمد و در دست من عصای باشد از درخت عوسج
که میرانم با آن دشمنان خود را چنانچه شتر غریب از حوض شتر میرانند و ایضا در خصال از جابر انصاری روایت کرده است
که گفت روزی در خدمت حضرت رسول بودم با حضرت امیر المؤمنین گفت خدا عطا کرده است شیعیان
و محبان ترا هفت خصلت مدارا در وقت مردن و ایمنی نزد وحشت و نور در تاریکی و ایمنی در فزع و ترس
قیامت و عدالت نزد ترازوی اعمال و گذشتن بر صراط و داخل شدن بهشت پیش از سایر مردم بعد از آن
این آیه را خواند نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم آیه عاشره الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور
والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی خدا ولی و دوست و متولی امر آن
جماعتیست که ایمان آورده‌اند بیرون میبرد ایشان را از تاریکیهای کفر و ضلالت و جهالت بسوی نور ایمان و هدایت
و علم و آنها که کافر شده‌اند یعنی در علم الهی باشد که کافر خواهد شد دوستان ایشان یا یاوران ایشان طاغوتند
یعنی شیطان و پیشوایان کفر و ضلالت بیرون میبرند ایشان را از نور ایمان و علم و هدایت یا قابلیت این مراتب
بسوی ظلمات کفر و ارتکاب فسوق یا از نور براهین یقینیه بسوی ظلمات شکوک و شبهات و در تفسیر عیاشی
از حضرت صادق روایت کرده است که مراد از نور در این آیه آل محمدند و ظلمات دشمنان ایشانند و از حضرت
صادق روایت کرده است که مراد آنست که هر که ایمان بیاورد با امامی که از جانب خدا منصوص گردیده اند
هر چند بد کردار باشند در اعمال خود خدا ایشان را از ظلمات قیامت بیرون میآورد بسوی نور عفو و آمرزش
و داخل بهشت میکند ایشان را و آنها که کافر شده‌اند بامام حق و اعتقاد کرده‌اند بامامت امامی که از جانب خدا
منصوب نگردیده‌اند ملحق بجهنم خواهند بود هر چند در اعمال خود نهایت زهد و ورع و عبادت داشته
باشند و کلینی بسند معتبر از ابن ابی یعفور روایت کرده است که بحضرت صادق عرض کردم که من مخالطه میکنم
با مردم و تعجب بسیار میکنم از جماعتیکه ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر دارند صاحب امانت و وفا و راستند

واذکرو و هیچند که ولایت شما دارند و امانت رواستی و وفا ندارند حضرت درست نشستند و شبیه با دلم
غضبناک فرمودند که دین ندارد کسیکه عبادت خدا کند با ولایت امام جابری که از جانب خدا نباشد
و عتابی نیست بر کسیکه عبادت خدا کند با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد من
از روی تعجب گفتم که آنها دین نیست و بر اینها عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حقتعالی الله ولی
الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور یعنی بیرون برد ایشان را از تاریکیها گناهان بسوی نور توبه و آمرزش
بجهت آنکه اعتقاد کردند بامامت هر امام عادلیکه از جانب حق تعیین شده است و فرموده است والذین کفروا
اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون راوی گفت
من عرض کردم که مراد از الذین کفروا کافران نیستند حضرت فرمود که کافر را چه نور هست که ایشان را از آن
نور بیرون برند بسوی ظلمات بلکه مقصود آن جماعتند که بر نور اسلام بودند پس چون اختیار ولایت هر امام
جائر کردند که از جانب خدا منصوب نیستند بسبب این ولایت بیرون رفتند از نور اسلام بسوی ظلمات پس واجب
گردانید حقتعالی بر ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب آتش جهنمند همیشه در جهنم خواهند بود
و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین که حضرت رسول این آیه را خواندند تا خالدون
از آنحضرت پرسیدند که کیستند اصحاب نار فرمود که هر که جنگ کند با علی بعد از من ایشان در آتش جهنم
خواهند بود با کفار زیرا که کافر شدند بحق بعد از آنکه بسوی ایشان آمد حجت بر ایشان تمام شد آیه احدی عشر یا ایها
الناس قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا الیکم نورا مبینا فاما الذین امنوا بالله واعتصموا به فسیدخلهم الله
فی رحمة منه وفضل ویهدیهم الیه صراطا مستقیما یعنی ای گروه مردمان بتحقیق که آمد بسوی شما نور ظاهر کننده
پس آنها که ایمان آوردند بخدا و چنگ زدند باو پس بزودی داخل کند ایشان را در رحمتی از خود که وعده داده است ایشان را
و فضلی زیاده بر آن و هدایت کند ایشان را بسوی فضل او بسوی آنچه وعده با ایشان داده شده است در طریق مستقیم یعنی راه دین
که اسلام و ایمان و طاعت است در دنیا و طریق بهشت است در آخرت و بدانکه بعضی از مفسرین گفته اند که برهان
معجزات است و بعضی گفته اند سنت است و بعضی گفته اند حضرت رسول است و گفته اند مراد بنور قرآنست و در کتاب
تاویل الایات از دیلمی روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که برهان حضرت رسول است و نور مبین امیر المؤمنین
و علی بن ابراهیم گفته است که نور امامت امیر المؤمنین است والذین امنوا بالله واعتصموا به آنهااند که متمسک
شده اند بولایت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین و در مجمع البیان از حضرت صادق روایت کرده است که نور ولایت
امیر المؤمنین است و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که برهان محمد است و صراط مستقیم علی بن ابی طالب
آیه ثانی عشر اومن کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها

کذلک

کذلک زین للکافرین ما کانوا یعملون یعنی آیا کسیکه مرده باشد گفته اند که یعنی کافر باشد پس زنده گردانیم او را
که هدایت کنیم او را بایمان و بگردانیم از برای او نوری که راه رود بآن در میان مردم بعضی نور را بعلم و حکمت
تفسیر کرده اند و بعضی بقرآن و بعضی بایمان مانند کسیست که مثل وصف او آنست که در تاریکیهای کفر و ضلالت
و جهالت است هرگز از آن بیرون نمیرود و چنین زینت داده شده است برای کافران کردهای ایشان و کلینی بسند معتبر
از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر وجعلنا له نورا که مراد بنور امامیست که باو اقتدا کند کمن
مثله فی الظلمات کسیست که امام را نشناسد و بسند معتبر دیگر روایت کرده است که چون حقتعالی خواست که حضرت
آدم را خلق کند جبرئیل را فرستاد در اول ساعت روز جمعه پس بدست راست خود یک قبضه خاک گرفت از
آسمان هفتم تا آسمان اول و بدست چپ خود یک قبضه خاک گرفت از زمین اول تا زمین هفتم پس حقتعالی خطاب کرد
با آنچه در دست راست جبرئیل بود که از تو خلق میکنم جباران پیغمبران و اوصیا و صدیقان و مؤمنان و سعادتمندان
و خطاب کرد با آنچه در دست چپ او بود که از تو خلق میکنم جباران و مشرکان و کافران پس این طینت با
یکدیگر مخلوط کرد و در ولادت از یکدیگر جدا میشوند چنانچه میفرماید یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من
الحی یعنی بیرون میآورد زنده را از مرده و مرده را از زنده حضرت فرمود که زنده از مرده بیرون میآید و مرده
از زنده بیرون میآید کافریست که از طینت مؤمن بیرون میآید پس زنده مؤمنست و مرده کافرست و اینست
معنی قول حقتعالی اومن کان میتا فاحییناه پس مرگ او اختلاط طینت اوست با طینت کافر و زنده کردن او وقتی
است که حقتعالی جدا کند طینت او را از طینت کافر بقدرت خود و همچنین حضرت عزت بیرون میآورد مؤمن را
در ولادت از ظلمت طینت کافر بعد از آنکه داخل در آن شده بود بسوی نور و بیرون میآورد کافر را از نور که طینت
مؤمن باشد بسوی ظلمت کفر چنانچه میفرماید لینذر من کان حیا ویحق القول علی الکافرین یعنی فرستادیم پیغمبر
که بترساند کسی را که زنده باشد یعنی مؤمن باشد و ثابت شود وعید عذاب بر کافران یا حجت بر ایشان تمام گردد
و عیاشی از حضرت باقر روایت کرده است در تفسیر این آیه که مراد از میت کسیست که این امر امامت را نداند و زنده
گردانیدن او بمعرفت امامت و مراد از نور علی بن ابی طالب است و آنکه مثلش آنست که در ظلمات است این خلقند
که چیزی نمیدانند و امام نور اینها است بدست مبارک خود اشاره کرد بسوی ایشان و ابن شهر آشوب روایت کرده
قریب باین مضمون و علی بن ابراهیم گفته است اومن کان میتا یعنی جاهل باشد از حق فاحییناه یعنی او را هدایت
میکنیم بسوی حق وجعلنا له نورا مراد بنور ولایتست کمن مثله فی الظلمات یعنی در ولایت غیر ائمه حق بوده باشد
حقتعالی از حضرت نوح نقل نموده است که گفت رب اغفر لی ولوالدی ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات ولا
تزد الظالمین الا تبارا یعنی ای پروردگار من بیامرز مرا و پدر مرا و مادر مرا و هر که داخل خانه من شود بایمان و مردان

مؤمن و زنان مؤمنه را و زیاده مکن ظالمان را مگر هلاک و علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده است
که مراد به بیت ولایت است که هر که داخل میشود داخل در خانه پیغمبران شده است مترجم گوید که مراد به بیت
بیت معنویت چنانچه سابقاً مذکور شد یعنی خانه آباد به عزت و کرامت و اسلام و ایمان پس هر که ولایت
ایشان را اختیار کرد داخل خانه آباد ایشان گردیده است و با ایشان ملحق پس شیعیان که اهل ولایتند بدین خانه
داخلند دعاء نوح ع ایشان را شامل است و شیخ طبرسی ره گفته که مراد به بیت خانه آنحضرت است یا مسجد آنحضرت
یا کشتی و بعضی گفته اند مراد خانه محمد است مراد به مؤمنین یا جمیع مؤمنانند یا امت محمد ص اید اثنی عشر ع اخبار بسیار است
که تاویل مسجد با اهل بیت و خانه‌های ایشان شده است کلینی و ابن ماهیار از حضرت امام موسی ع روایت کرده اند
در تاویل قول حق تعالی و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا یعنی مسجدها از خداست پس مخوانید با خدا احدی را
حضرت فرمود مراد به مساجد اوصیا اند و علی بن ابراهیم از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که گفت از پدرم
شنیدم که مراد به مساجد اوصیا و ائمه اند یکی بعد از دیگری پس مراد آنست که هر که دعوت میکند مردم را بسوی غیر ایشان
پس مانند کسی خواهد بود که با خدا دیگری را میخوانده باشد مترجم گوید که اختلاف کرده اند مفسران در تاویل
مساجد که درین آیه کریمه وارد شده است بعضی گفته اند مواضعی است از برای عبادت بنا شده است و در بعضی
اخبار نیز وارد شده است و در احادیث بسیار از حضرت امیرالمؤمنین ع و حضرت صادق ع و امام محمد تقی ع منقولست
که مراد به مساجد هفت عضو است که میباید بر آنها سجده کنند پیشانی و کفها و زانوها و انگشتهای بزرگ پاها
واما تاویلی که درین اخبار وارد شده است چند وجه احتمال دارد والله اعلم اول مراد خانه‌های ایشان در حال حیات و در روضات
مقدسه ایشان بعد از وفات بوده باشد پس تقدیر مضاف در اخبار باید کرد و بنا برین وجه ممکن است و بنا برین وجه دوم
ممکن است که مراد جمیع بقاع مشرفه بوده باشد و تخصیص ایشان بذکر برای آن باشد که اشرف افراد است دوم آنکه
مراد بنوی معنویه بوده باشد چنانکه سابقا مذکور شد سیم آنکه در آیه کریمه مضاف تقدیر کنند نیز آنکه ایشان اهل
مساجدند حقیقة و عیاشی روایت کرده است از حضرت صادق ع در تفسیر قول حق تعالی و اقیموا وجوهکم عند کل مسجد
که ترجمه‌اش آنست که باز دارید روهای خود را نزد هر مسجدی یعنی هر جا نمازی یا وقت نمازی فرمود که یعنی ائمه ع مترجم
گوید که ممکنست که مراد آن باشد که مراد به مسجد خانه‌های ائمه است یعنی باید در حیات بمنازل شریفه ایشان رجوع کنید
برای اخذ معالم دین از ایشان و انقیاد و اطاعت ایشان و بعد از وفات بمشاهد مشرفه ایشان برای ایشان زیارت
یا مراد به مسجد اهل مسجد باشند نیز که ایشان عامر آن مساجد الهیند یا آنکه ایشان را مساجد نامیده اند مجازا برای آنکه
حق تعالی امر کرده است بخضوع نزد ایشان و تعظیم کردن ایشان و احادیث بسیار وارد شده است که مراد رو بقبله داشتن است
در وقت هر نماز در مسجد یا مطلقا و ایضا عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی خذوا

زینتکم

زینتکم عند کل مسجد که ترجمه‌اش آنست بگیرید زینت خود را نزد هر مسجدی فرمود که مراد ائمه اند و این حدیث را
بچند وجه توجیه میتوان کرد مترجم گوید آنکه مراد تفسیر مسجد باشد بخانه‌های منوره و مشاهد مطهره ایشان چنانچه
در بعضی احادیث وارد شده است چهارم آنکه مراد آن باشد که خطاب در آیه کریمه متوجه ایشانست چنانچه در
احادیث وارد شده است که آیه مخصوص جمعه و عیدین است و یا حضور ایشان مقدمند بر دیگران پنجم آنکه مراد
تاویل زینت باشد بولایت چنانچه از بعضی اخبار میشود ولکن از بعضی احادیث ظاهر میشود که مراد جامه‌های
فاخر پوشیدنست در وقت هر نماز و از بعضی بوی خوش کردن و از برای بعضی شانه کردن در وقت هر نماز و جمع میان
همه اخبار باین نحو بخاطر قاصر میرسد که مراد به زینت اهم از زینتهای روحانی و جسمانی بوده باشد و ولایت اهل
بیت ع اشرف و افضل زینتها و اعظم زینتست و در هر حدیثی آنچه مناسب فهم راوی و موافق او باشد بیان فرموده باشند
فصل پانزدهم در بیان آنکه ایشانند شهدا و گواهان بر خلق و آنکه اعمال عباد بر ایشان عرض میشود اما آیات حق تعالی
فرموده است و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا و ایضا
فرموده و کیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا و در جای دیگر فرموده و قل اعملوا فسیری الله
عملکم و رسوله و المؤمنون و ستردون الی عالم الغیب و الشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون و ایضا فرموده و یوم
نبعث من کل امة شهیدا ثم لا یؤذن للذین کفروا و لا هم یستعتبون و ایضا فرموده و یوم نبعث من کل امة و جئنا بک شهیدا
علی هؤلاء و ایضا فرموده و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبیکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ملة
ابیکم ابراهیم هو سمیکم المسلمین من قبل و فی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس
و ایضا فرموده و نزعنا من کل امة شهیدا فقلنا هاتوا برهانکم فعلموا ان الحق لله و ضل عنهم ما کانوا
یفترون و ایضا فرموده است و اشرقت الارض بنور ربها و وضع الکتاب و جیء بالنبیین و الشهداء و قضی
بینهم بالحق و هم لا یظلمون و ایضا فرموده است و یقول الاشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی
الظالمین و ایضا فرموده است افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و ایضا فرموده است و جاءت کل نفس
معها سائق و شهید اما اول ترجمه‌اش اینست که چنین گردانیدیم شما را امتی وسط یعنی عدل یا متوسط میان افراط
و تفریط چنانچه سابقا مذکور شد یا آنکه بهترین امتها بوده باشید که گواهان بر مردم بوده باشید و رسول گواه بر شما
شیخ طبرسی گفته است که شاهد بودن ایشان سه قولست اول گواه‌اند ایشان بر مردم باعمال که در آنها مخالفت حق
کرده اند در دنیا و آخرت چنانچه فرموده است و جیء بالنبیین دوم آنکه مراد آن باشد که شما حجت باشید بر مردم
و بیان کنید از برای ایشان حق و دین را و رسول گواه باشد و بیان کننده باشد دین را از برای شما سیم آنکه ایشان گواهی میدهند
از برای پیغمبران بر امتهای ایشان که تکذیب ایشان کرده اند که تبلیغ رسالت الهی کرده اند و گواه بودن رسول بر ایشان

یا باشند که گواه بر اعمال ایشان باشد یا حجت بر ایشان باشد یا آنکه در قیامت از برای ایشان گواهی دهد که ایشان راست
گفته‌اند در گواهی که داده‌اند پس عجب نیست که ام خواهد بود مترجم گوید که احادیث بسیار وارد شده است که این خطاب در آیه
متوجه ائمه است و ایشانند گواهان بر خلق و این احادیث بر یکی از دو وجه محمول میتواند بود اول آنکه خطاب
مخصوص ایشان باشد و مراد از امت ایشان باشند چنانچه در بعضی از اخبار وارد شده است که آیه چنین نازل شده
وکذلک جعلناکم ائمة وسطا دوم آنکه خطاب متوجه جمیع امت باشد باعتبار آنکه ائمه در میان ایشان هستند
پس آنکه فرموده‌اند که ما ایم امت وسط مراد آن خواهد بود که بسبب ما این امت متصف باین صفت شده‌اند و کلینی و صفار
و ابن شهرآشوب و عیاشی بسندهای بسیار از حضرت باقر و حضرت صادق روایت کرده‌اند که در تفسیر این آیه
فرمودند ما ایم امت وسطی و ما ایم گواهان خدا بر خلق و حجتهای خدا در زمین و فرات بسند معتبر از حضرت باقر
روایت کرده است که در تفسیر این آیه فرمود که ما اهل بیت بر اهل هر زمانی شهیدیم یعنی گواهیم هست علی بن ابی
طالب در زمان خود و حسن در زمان خود و حسین در زمان خود و هر امامی که دعوت کند مردم را بسوی خدا در زمان
خود و ایضا در بصایر از حضرت باقر روایت کرده است که فرمود امة وسطا یعنی عدلا لتکونوا شهداء علی الناس
یعنی ائمه که گواهند بر مردم ویکون الرسول علیکم شهیدا یعنی گواه باشد رسول بر ائمه و از حضرت صادق روایت
کرده است که ما ایم گواهان بر مردم با آنچه نزد ایشان است از حلال و حرام و آنچه ضایع کرده‌اند از احکام الهی و در کافی
و بصایر از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که خدا ما را مطهر گردانیده است از بدیها و معصوم گردانیده
از گناهان و گردانیده است ما را گواهان بر خلقش و حجتها در زمین و ما را با قرآن مقرون گردانیده است و قرآن را با ما
مقرون ساخته است ما از او جدا نمیشویم و او از ما جدا نمیشود و عیاشی از حضرت باقر روایت کرده است که ما ایم
اوسط و بهترین نمطها یعنی فرشها و مسندها که در صدر مجلس فرش میکنند یا اصناف خلق چنانچه حقتعالی
فرموده است کذلک جعلناکم امة وسطا بسوی ما میباید برگردد غلو کننده و بما ملحق شود تقصیر کننده و از حضرت
صادق روایت کرده است که این آیه را تلاوت فرمودند پس فرمودند که گمان میکنی که مراد از گواهان این آیه جمیع
اهل قبله‌اند از آنها که به یگانگی خدا قایلند چنین نیست آیا گمان میکنی که کسیکه در دنیا گواهی او در یک صاع
خرما قبول نمیکنند حقتعالی طلب گواهی از او خواهد و گواهی او را قبول خواهد کرد در حضور جمیع امتهای گذشته چنین
نیست و خدا ایشان را اراده نکرده است بلکه مراد آن امتند که دعای حضرت ابراهیم در حق ایشان مستجاب گردیده
و آنها مراد اند که خدا با ایشان خطاب کرده است که کنتم خیر امة اخرجت للناس یعنی بودید شما بهترین امتی که بیرون
آورده شده است از برای مردم بعد از آن اوصاف ایشان را فرموده است که امر میکنید به نیکیها و نهی میکنید از بدیها
و مراد ائمه‌اند و ایشانند امت وسطی و بهترین امتها و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که شهدا و گواهان بر مردم نیستند

مگر

مگر پیغمبران و امامان زیرا که جایز نیست که حقتعالی گواهی طلبد از مردم از امت و حال آنکه در میان ایشان جمعی
هستند که در دنیا گواهی ایشان را بر دسته سبزی قبول نمیکنند و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت
کرده است از حضرت امیرالمؤمنین که حقتعالی ما را اراده کرده و با ما خطاب کرده در آنجا فرموده است لتکونوا شهداء
علی الناس پس رسول خدا گواه است بر ما و ما گواهانیم از جانب خدا بر خلق او و حجتهای خداییم در زمین
او و ما ایم آنها که خدا فرموده است که وکذلک جعلناکم امة وسطا ابن بابویه ترجمه‌اش اینست که پس چگونه خواهد
بود حال کافران در وقتیکه بیاوریم از هر امتی گواهی مفسران گفته‌اند یعنی پیغمبران که گواهند برای امت خود و بر
ایشان و بیاوریم ترا ای محمد بر ایشان گواه و بعضی گفته‌اند تو گواهی بر آن گواهان چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت
صادق روایت کرده است که این آیه نازل شده است در امت محمد و پس در هر قرنی از ایشان امامی از ما هست که
گواه است بر ایشان و محمد گواه است بر ما و در کتاب احتجاج در حدیث طولانی از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده
که فرمود در وصف اهل موقف پس باز میدارند رسولان را و سؤال میکنند از ایشان که آیا ادا کرده‌اید رسالتهای
که بسوی شما فرستاده بودیم با امتهای خود ایشان گویند که ادا کردیم پس از امتهای ایشان سؤال کنند که آیا پیغمبران رسالت
ما را بشما رسانیدند کافران ایشان انکار کنند چنانکه حقتعالی میفرماید فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن
المرسلین پس کافران ایشان گویند ما جاءنا من بشیر ولا نذیر پس رسولان شهادت طلبند از رسول خدا و آنحضرت
شهادت بدهند که راست میگویند پیغمبران و دروغ میگویند آنها که انکار تبلیغ رسالت کرده‌اند از امتهای
ایشان پس به هر امتی از ایشان خطاب میفرماید که بلی قد جاءکم بشیر و نذیر والله علی کل شیء قدیر یعنی بلکه بتحقیق
آمد بسوی شما پیغمبر بشارت دهنده و ترساننده و خدا بر همه چیز قادر است حضرت فرمود که یعنی قادر است که جوارح
اعضای شما را بسخن آورد که گواهی دهند بر شما بآنکه رسولان خدا رسالتها او بر شما رسانیدند و لهذا است
باین قول حقتعالی فکیف اذا جئنا تا آخر آیه پس در آنوقت رد نمیتوانند کرد گواهی حضرت رسالت پناه از ترس آنکه
مهر زنند بر دهانهای ایشان و گواهی دهند اعضا و جوارح بر کردارهای ایشان و بآن گواهی میدهند حضرت رسول
بر منافقان قوم خود و امت و کافران ایشان بآنکه ملحد شدند و از دین خود برگردیدند و عناد بر اوصیای آنحضرت
و ستیزه کردند و عهدها و پیمانهای آنحضرت شکستند و سنتهای او را تغییر دادند و بر اهل بیتش ستم کردند
و از پس پشت برگشتند و مرتد شدند و پیروی کردند امتهای پیش که پیشتر خیانت ورزیدند با پیغمبران و ستم
کردند بر اوصیای ایشان پس در آنوقت همه اقرار میکنند بکفر و ضلالت خود و میگویند ربنا غلبت علینا شقوتنا
وکنا قوما ضالین یعنی پروردگارا غالب شد بر ما شقاوت ما و بودیم ما گروه گمراهان و بعد از لجئنا بک علی
هؤلاء شهیدا حقتعالی میفرماید که یومئذ یود الذین کفروا و عصوا الرسول لو تسوی بهم الارض ولا یکتمون الله

حدیثها یعنی در آن روز که گواهان بر ایشان گواهی دهند دوست دارند و آرزو کنند که بمیرند و بر زمین فرو روند
و سخنی را از کتمان نکرده باشند علی بن ابراهیم روایت کرده است که مراد آنست که آرزو میکنند آنها که حق حضرت
امیر المؤمنین را غصب کرده اند که در آن موضع که جمع شدند برای غصب حق آنحضرت زمین ایشانرا
فرو میبرد و کتمان نمیکردند آنچه حضرت در حق امیر المؤمنین و خلافت او گفته شود نزدیکست مضمون
بیکدیگر و مضمون آیه سیم آنست که بگو یا محمد بکنید آنچه را که مامور شده اید تا آنکه امر بر سبیل تهدید
پس زود باشد که به بیند خدا عمل شما را و رسول او و مومنان و بعد از آن برخواهید گشت بسوی دانای پنهان و آشکار
پس خبر میدهد شما را بآنچه کرده اند و خلاف کرده اند مفسران در مومنان بعضی گفته اند شهیدانند
و بعضی گفته اند ملائکه کاتبان اعمال اند و احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده که مراد ائمه اند چنانچه
صفار و ابن شهر آشوب و عیاشی و کلینی و دیگران بسندهای معتبر بسیار روایت کرده اند از حضرت باقر و حضرت
صادق که فرمودند مراد از مومنان ما ایم و در مجالس شیخ طوسی و بصایر الدرجات و تفسیر عیاشی از حضرت
باقر روایت کرده اند که روزی حضرت رسول در میان جمعی از صحابه نشسته بود فرمود که بودن من در
میان شما خیر است از برای شما و مفارقت کردن من از شما خیر است پس جابر انصاری برخواست و گفت
یا رسول الله بودن تو در میان ما خیر است از برای ما از برای آنکه حقتعالی میفرماید و ما کان الله لیعذبهم و انت
فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون یعنی نبوده است که خدا عذاب کند ایشان را و حال آنکه تو در میان
ایشانی و نبوده است که خدا عذاب کننده ایشان باشد و حال آنکه ایشان استغفار میکنند حضرت فرمود
که یعنی عذاب ایشان بشمشیر میکند و اما خیر بودن مفارقت من شما را برای آنست که اعمال شما در هر روز دوشنبه
و پنجشنبه بر من عرض میشود و اگر عمل نیکی از شما ببینم حمد میکنم خدا را بر آن و اگر عمل بد ببینم طلب آمرزش
میکنم از برای شما و ایضا در مجالس شیخ و بصایر بسند معتبر روایت کرده اند که ابن اذینه از حضرت صادق
سوال کرد از تفسیر قول حقتعالی و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون فرمود که مراد از مومنان
ما ایم و ایضا شیخ در مجالس و دیگران بسندهای معتبر از داود بن کثیر روایت کرده اند که گفت روزی در خدمت
حضرت صادق نشسته بودم حضرت ابتدا فرمود بدون اینکه من سوال کنم که ای داود عرض شد بر من
اعمال شما در روز پنجشنبه پس دیدم در آنچه عرض شد بر من از عمل تو صله و احسانی که تو نسبت بفلان پسر عمه
خود کرده بودی پس شاد کردانید مرا آن و دانستم که این صله تو باعث آن میشود که زودتر فانی شود عمر او و قطع
شود اجل او داود گفت من پسر عمی داشتم معاند و دشمن و خبیث و بمن خبر رسید که او و عیال او پریشان حال
بوده اند پس براتی برای ایشان حواله کردم پیش از آنکه روانه مکه معظمه شوم چون بمدینه رسیدم حضرت مرا خبر داد

بآن و علی بن ابراهیم بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که مراد بمومنون در آیه ائمه طاهرینند
و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که اعمال بندگان در هر صباح عرض میشود بر رسول خدا اعمال نیکان
ایشان و بدان ایشان پس حذر کنید هر یک از شما از آنکه عرض شود بر پیغمبر او عمل قبیح او و ایضا از آنحضرت
روایت کرده است که هیچ مومنی و کافری در قبر نمیگذارند مگر آنکه عرض میشود عمل او بر رسول خدا و امیر المومنین
تا آخر ائمه که اطاعت ایشان از خدا بر خلق واجب کردانیده است و اینست معنی قول حضرت عزت و قل اعملوا
فسیری الله تا آخر آیه و در معانی الاخبار و تفسیر عیاشی نقل کرده است از ابو بصیر گفت مراد از مومنان
ائمه اند و در بصایر از حضرت صادق روایت کرده است که بر رسول خدا در هر صباح عمل نیک و بد بندگان
عرض میشود پس حذر کنید و بروایت دیگر محمد بن مسلم از آنحضرت سوال کرد که آیا اعمال عرض میشود بر رسول
خدا حضرت فرمود که در آن شکی نیست پس از تفسیر این آیه پرسیدم فرمود که مومنان ائمه اند که گواهان خدایند
در زمین و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که اعمال عباد در هر روز پنجشنبه عرض میشود بر رسول خدا و ائمه
و بروایت دیگر فرمود که در هر روز پنجشنبه عرض میشود اعمال بندگان بر حضرت رسول و چون روز عرفه میشود
حقتعالی اعمال دشمنان ما و دشمنان شیعیان ما را باطل میکرداند چنانچه فرموده است و قدمنا الی ما عملوا
من عمل فجعلناه هباء منثورا یعنی آمدیم بسوی آنچه ایشان کرده اند از آن عملها پس کردانیدیم آنرا مانند ذره ها
که در هوا پهن کردیده که هیچ از آن بدست نمیآید و نفعی بر آن مترتب نمیکردد و بروایت دیگر در تفسیر آیه فرمود
که رسول خدا و ائمه عرض میشود بر ایشان اعمال بندگان در هر پنجشنبه و بروایت دیگر فرمود که مومنان ائمه اند که اعمال
هر روز بر ایشان عرض میشود تا روز قیامت و ایضا روایت کرده است که یکی از خواص اصحاب حضرت امام رضا
از آنحضرت التماس نمود که دعا کن از برای من و از برای اهل بیت من پس حضرت فرمود مگر دعا نمیکنم بخدا سوگند
که عرض میشود اعمال شما بر من در هر روز و شب راوی گفت من این سخن را عظیم شمردم حضرت فرمود که مگر
نخوانده کتاب خدا را و قل اعملوا الخ و ایضا روایت کرده است که حضرت صادق باصحاب خود گفت که چرا آنحضرت
رسول را آزرده میکنید یکی از ایشان گفت فدای تو شوم چگونه آنحضرت را آزرده میکنیم فرمود مگر نمیدانید که اعمال
شما عرض میشود بر آنحضرت و چون معصیتی و گناهی در آن میبیند آزرده میشود پس آزرده مکنید آنحضرت را
بمعصیت و خوشحال کردانید او را باعمال صالحه و کلینی روایت کرده است که مردی این آیه را در خدمت حضرت
صادق خواند حضرت فرمود که آیه همچنین نیست بجای و المؤمنون و المامونون است و مائیم مامونون یعنی امین
خدا بر دین او و علوم او و شرایع و احکام او و سید ابن طاوس در رساله محاسبة النفس از تفسیر ابن ماهیار
روایت کرده است که عمار بحضرت رسول عرض کرد که یا رسول الله دوست میدارم و آرزو دارم که تو در میان

ما بقدر عمر نوح زندگانی کنی پس حضرت فرمود که ای عمار زندگانی بهتر است از برای شما و وفات من بد نیست
از برای شما و اما زندگانی من برای آنکه شما کارهای بد میکنید و من استغفار میکنم برای شما و اما بعد از وفات
من پس از خدا بترسید و خوب فرستید صلوات بر من و بر اهل بیت من بدرستیکه شما عرض کرده میشوید بر من
با نامهای شما و نامهای پدران شما اگر نیکی از شما بر من عرض میشود حمد میکنم خدا را و اگر امر بدی عرض میشود استغفار
میکنم از برای گناهان شما پس منافقان و آنها که شک داشتند و آنها که در دل آنها مرض کفر و نفاق بود گفتند که گمان
میکند که اعمال عباد بر او عرض میشود بعد از وفات او با نامهای مردان و نامهای پدران ایشان و نسبهای ایشان
بقبیلهای ایشان این سخن نیست مگر دروغ پس حقتعالی این آیه را فرستاد که وقل اعملوا فسیری الله عملکم الی قوله
یا رسول الله کیستند مؤمنان فرمود که مراد از مؤمنان درین آیه آل محمد اند پس گفت و ستردون الی عالم الغیب
والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون حضرت فرمود که یعنی میکند شما را بآنچه میکنید از طاعت یا معصیت و بر
یک ازین مضامین احادیث بسیار هست و باعتبار اتحاد مضامین بآنچه مذکور شد اکتفا کردیم آیه چهارم
ترجمه اش اینست و یاد آور روزی را که مبعوث گردانیم از هر امتی گواهی که شهادت دهد از برای نیکان و بر بدان پس
رخصت ندهند کافران را در عذر خواستن و از ایشان طلب بازگشت و توبه ننمایند که خدا را از خود راضی گردانند
و شیخ طبرسی و علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده اند در تفسیر این آیه که برای هر زمانی و امتی امامیست
هر امتی با امام خود مبعوث میگردد و در مناقب ابن شهرآشوب از حضرت باقر روایت کرده است در تفسیر
این آیه که حضرت فرمود ما گواهانیم برین امت آیه پنجم ترجمه اش اینست و یاد آور روزی را که مبعوث میگردانیم
در میان هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان علی بن ابراهیم گفته است که یعنی از ائمه گفته است پس گفت به پیغمبر
خود بیاوریم ترا ای محمد گواه بر ایشان یعنی بر ائمه پس حضرت رسول گواه هست بر ائمه و ائمه گواهند بر مردم آیه ششم
ترجمه اش اینست که جهاد کنید در راه خدا و طاعت او آنچه سزاوار جهاد کردنست او برگزید شما را و نگردانیده است
بر شما در دین حرج و تنگی ملت پدر شما ابراهیم و مسمی گردانیده است شما را باسلام پیش از فرستادن قرآن و درین قرآن
تا اینکه بوده باشید شما گواه بر مردم علی بن ابراهیم روایت کرده است که این آیه مخصوص آل محمد است و رسول بر آل محمد
گواهست و آل محمد گواهانند بر مردم بعد از حضرت رسول و حضرت عیسی با خدا عرض کرد که من بر امت
محمد گواه بودم مادامیکه در میان ایشان بودم چون مرا قبض کردی بودی بر ایشان رقیب و تو بر همه چیز گواهی پس خدا برین امت
بعد از رسول گواه قرار داد از اهل بیت او و عترت او مادام که در دنیا احدی از ایشان بوده باشد پس چون ایشان بر طرف
شوند اهل زمین همه هلاک شوند و رسول خدا فرموده خدا ستارها را امان اهل آسمان گردانیده و اهل بیت مرا
امان اهل آسمان گردانیده و ابن شهرآشوب روایت کرده است که هو سمیکم المسلمین من قبل اشاره است بدعای ابراهیم

واسماعیل از برای آل محمد که ملازم حرم بودند تا ایمان بحضرت رسول آوردند و پیغمبر بر آل محمد گواهست و ایشان
گواهانند بر مردم بعد از ایشان و در تفسیر فرات روایت کرده است که از حضرت باقر سؤال کردند از تفسیر
این آیات حضرت فرمود ما ایم مراد از امت و ما ایم مراد از این آیات و ما ایم برگزیدگان و بما در دین حرج قرار
نداده و حرج شدیدترین تنگیهاست ملة ابیکم ابراهیم مراد ما ایم و پس خدا ما را مسلمین نامیده است من قبل
یعنی در کتب گذشته و فی هذا یعنی درین قرآن لیکون الرسول علیکم شهیدا پس رسول گواهست بر ما آنچه
رسانیدیم از جانب خدا و ما ایم گواهان بر مردم پس هر که راست گوید در روز قیامت تصدیق او کنیم و هر که دروغ
گوید تکذیب او کنیم و در قرب الاسناد از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که حضرت
عزت با امت من سه خصلت کرامت فرمود که نداده است آنها را مگر به پیغمبران اول آنکه حقتعالی پیغمبری که میفرستاد
باو میگفت که سعی کن در دین و بر تو حرجی نیست و با امت من خطاب کرده و ما جعل علیکم فی الدین من حرج و مراد
بحرج تنگیست دوم آنکه پیغمبری که فرستاد باو وحی میفرمود که هرگاه ترا امری رو دهد که مکروه تو باشد دعا کن مرا
تا مستجاب گردانم دعای ترا و با امت من این را عطا کرده در آنجا که فرموده ادعونی استجب لکم یعنی دعا کنید و بخوانید
مرا تا مستجاب گردانم دعای شما را سوم آنکه چون حقتعالی پیغمبری میفرستاد او را گواه بر قومش میگردانید و امت مرا گواهان
بر خلق گردانید چنانکه فرموده است لیکون الرسول شهیدا علیکم وتکونوا شهداء علی الناس و ابن بابویه
در اکمال الدین روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین در ایام خلافت عثمان در حضور جمعی از مهاجر و انصار
فرمودند که سوگند میدهم شما را بخدا آیا میدانید که خدا در سوره حج فرموده یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا
واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون وجاهدوا فی الله حق جهاده تا آخر سوره پس سلمان برخواست و گفت
یا رسول الله کیستند آنها که بر ایشان گواهی و ایشان گواهانند بر مردم و خدا برگزیده است ایشان را و بر ایشان حرجی
در دین قرار نداده است و ملة پدر ایشان ابراهیم را بایشان داده است حضرت فرمود سیزده نفرند از این امت
بخصوص و سایر امت داخل نیستند سلمان گفت بیان فرما ایشان را از برای ما یا رسول الله فرمود من و برادرم
علی و یازده نفر از فرزندان من همه گفتند بلی شنیدیم آیه هفتم ترجمه اش اینست و بیرون آوریم از هر امتی گواهی پس
بگوییم بامتها که بیاورید برهان خود را بر صحت دینیکه اختیار کرده بودید پس در آنوقت بدانند که حق از خداست
و گم شود از ایشان و بر طرف شود آنچه افترا کرده علی بن ابراهیم از حضرت باقر روایت کرده در تفسیر اینکه از هر فرقه
ازین امت امام ایشان را حاضر میکند که گواهی دهد بر ایشان آیه هشتم ترجمه اش اینست که در روز قیامت روشن کردند
زمین بنور پروردگارش بعدالت چنانچه مفسران گفته اند و علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است
رب زمین امام زمین است پرسیدند که امام بیرون آید چگونه خواهد بود فرمود که مردم مستغنی خواهند گردید از نور

آفتاب و ماه اکتفا میکنند بنور امام و در ارشاد مفید از آنحضرت روایت کرده است که وقتیکه قائم ظاهر میشود
روشن میشود زمین بنور پروردگارش و مستغنی گردند بندگان از روشنائی آفتاب و ظلمت برطرف میشود و وضع
الکتاب یعنی و گذاشته میشود کتاب و نامه حساب و بیاورند پیغمبران و گواهان از مفسران گفته اند که گواهان
ملائکه اند یا مؤمنان و علی ابن ابراهیم گفته است که شهدا ائمه اند وقضی بینهم بالحق یعنی حکم کرده میشود در
میان ایشان بحق وهم لا یظلمون و ایشان ظلم کرده نشوند آیه دهم ترجمه اش اینست که بگویند گواهان که اینهایند جماعتی
که دروغ گفتند بر پروردگار خود بدرستیکه لعنت خدا بر ستمکارانست و علی ابن ابراهیم روایت کرده است
که مراد باشهاد ائمه اند و ظالمان آنهایند که ستم کردند بر آل محمد و غصب کردند حق ایشان آیه دهم موافق تفسیر
اکثر آنست که آیا کسیکه بر بینه و برهانی باشد از جانب پروردگار خود و از پی او بیاید گواهی از جانب خدا مانند کسی است
که چنین نباشد و تابع دنیا و لذات آن باشد بعضی گفته اند بینه قرآنست و گواه جبرئیل است که تلاوت میکند
قرآن را و بعضی گفته اند شاهد محمد است و بعضی گفته اند ملکی است که او را حفظ میکند در راه مستقیم میدارد و بعضی
گفته اند که شاهد علی است که شهادت میدهد بر حقیقت رسول خدا و او از آنحضرت است و احادیث بر این مضمون
بسیار است چنانچه شیخ طبرسی از حضرت امام رضا و حضرت امام محمد تقی روایت کرده است و کلینی از حضرت امام
رضا روایت کرده است که امیرالمؤمنین شاهد است بر رسول خدا و رسول خدا بر بینه و برهانست از جانب پروردگارش
و سعد بن عبدالله در بصائر الدرجات روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که بخدا سوگند که آیه نازل نشده است در کتاب خدا
در شب یا روز مگر آنکه میدانیم که در که نازل شده است و کسی نیست که تیغ بر سرش گردیده باشد از صحابه مگر آنکه آیه
در شان او نازل شده که او را بسوی بهشت میبرد یا بسوی جهنم پس مردی برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین کدامست آیه که در
شان او نازل شده است فرمود که مگر نشنیده که خدا میفرماید افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه
پس رسول خدا بر بینه است از جانب پروردگارش و شاهد منم و از اویم و شیخ طوسی نیز در مجالس این مضمون را
روایت کرده است و در تفسیر عیاشی از حضرت باقر روایت کرده است که آنکه بر بینه است از جانب پروردگارش رسول خداست
و آنکه تالی اوست بعد از او و شاهد است بر او و از اوست حضرت امیرالمؤمنین پس اوصیا یکی بعد از یکی و در این باب احادیث
بسیار است و بعضی در مجلد احوال امیرالمؤمنین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی آیه پانزدهم ترجمه اش آنست
که بیاید در قیامت هر نفسی با کشاننده باشد و گواهی در تفسیر علی ابن ابراهیم و نهج البلاغه از حضرت امیرالمؤمنین
منقولست که سابق میکشانند او را بسوی محشر و گواهی میدهد بر او بر اعمال او و در کتاب تاویل الآیات از حضرت صادق
روایت کرده است که سابق امیرالمؤمنین است و شهید حضرت رسولست فصل دوازدهم در بیان اخباریکه مشتملست بر تاویل
آیات مؤمنین و ایمان مسلمین و اسلام باهل بیت و ولایت ایشان و تاویل آیات کفار و مشرکین و کفر و شرک و اصنام

باعدای ایشان و ترک ولایت ایشان و ابن شهرآشوب از حضرت امام زین العابدین روایت کرده است در تفسیر
قول حقتعالی بئسما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله بغیا ان ینزل الله من فضله علی من یشاء من عباده
یعنی بد چیزیست آنچه باو خریدند جانهای خود را آنکه کافر شدند بآنچه خدا فرستاده است از برای حسد بر اینکه خدا
بفرستد از فضل خود وحی بر هر که خواهد از بندگان او حضرت فرمود که مراد حسد بر ولایت امیرالمؤمنین و اوصیا
از فرزندان اوست و علی ابن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حقتعالی و کذلک انزلنا الیک الکتاب فالذین
آتیناهم الکتاب یؤمنون به و من هؤلاء من یؤمن به و ما یجحد بآیاتنا الا الکافرون یعنی و همچنین فرستادیم
بسوی تو کتاب را پس آنها که داده ایم بایشان کتاب را او ایمان میآورند بکتاب و از این جماعت نیز بعضی ایمان میآورند
بآن و انکار نمیکنند آیات ما را مگر کافران علی ابن ابراهیم گفته است که مراد بآنها که کتاب بایشان داده شده است
آل محمدند که لفظ و معنی کتاب نزد ایشان است و از این جماعت یعنی سایر مؤمنان از اهل قبله و ایضا روایت کرده است
در تفسیر قول حقتعالی لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یعنی بتحقیق که منت گذاشته
خدا بر مؤمنان چون فرستاد در میان ایشان رسولی از نفس ایشان فرمود که مراد از مؤمنان آل محمدند و این بهتر است
از آنچه مفسران روایت کرده اند که مراد بانفس ایشان جنس ایشانست که عرب باشند و ایضا روایت کرده است
در تفسیر این آیه والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من شیء یعنی آنها
که ایمان آوردند و تابع ایشان گردانیدیم فرزندان ایشان از ایمان ملحق گردانیدیم بایشان فرزندان ایشان را در داخل
شدن بهشت با رسیدن بدرجه پدران و کم نکردیم باین ملحق کردن از عمل پدرها و ثواب ایشان چیزی را و مشهور
میان مفسران آنست که این آیه در باب اطفال مؤمنان است که خدا ملحق میگرداند ایشان را بپدرهای ایشان
در بهشت و در احادیث ما نیز این تفسیر وارد شده است و علی ابن ابراهیم نیز روایت کرده است که الذین آمنوا
پیغمبر است و امیرالمؤمنین و ذریات ایشان ائمه و اوصیاء فرزندان ایشانند که به امامت و خلافت ایشان را
ملحق به امیرالمؤمنین گردانیده حقتعالی و از جهت نصی که حضرت رسول در حق امیرالمؤمنین بیان کرده هیچ کم نکردند
حق ذریت آنحضرت و حجت امامت ایشان یکیست و اطاعت همه یکیست و پیروی همه واجبست و حقتعالی
میفرماید قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب والاسباط و ما اوتی
موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون فان آمنوا بمثل ما آمنتم به
فقد اهتدوا و ان تولوا فانما هم فی شقاق فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم یعنی بگوئید ایمان آورده ایم بخدا
و بآنچه نازل شده است بسوی ابراهیم و اسمعیل و یعقوب و اسباط که فرزندان فرزندان یعقوبند و بآنچه
داده شده است به پیغمبران از جانب پروردگار ایشان ما جدائی نمیافکنیم میان احدی از ایشان و ما انبیای خدا انقیاد کنندگانیم

پس اگر ایمان بیاورند مثل آنچه شما ایمان آورده اید پس بتحقیق هدایت یافته اند و اگر رو بگردانند و ایمان نیاورند
پس ایشان در مقام شقاق و معانداند پس بزودی خدا کفایت شر ایشان میکند و خدا شنوا است گفتهای شما را
و دانا است اخلاص شما را و کلینی و عیاشی و دیگران از حضرت باقر روایت کرده اند که خطاب قول اول این آیه بسوی
آل محمد است یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان بعد از و اگر ایمان بیاورند مراد سایر مردمند که باید
ایمان ایشان مثل ایمان ائمه باشد در عقاید و اعمال متابعت ایشان کنند و اکثر مفسران خطاب را متوجه جمیع
مؤمنان کردانیده اند که ایمان بیاورند گفته اند مراد اهل کتابند از یهود و نصاری و تاویلیکه در حدیث است
ظاهرتر است از تاویل ایشان بسبب آنکه ما انزل الینا باین تفسیر انسبت زیرا که نزول قرآن اولا بر رسول خدا
و اهل بیت او که در خانه وحی حاضر شده و بعد ازان بسایر مردم رسیده و ایضا مقرون ساخته با آنچه نازل شده بر
ابراهیم و اسمعیل و سایر پیغمبران پس همچنان که ستر بینا بن نقرم نیز مناسب آنست که منزل الیهم امثال و اعزّ
ایشان باشند از انبیا و اوصیا و کلینی و نعمانی روایت کرده اند از حضرت باقر در تفسیر قول حق تعالی و من
الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله یعنی و از مردم کسی هست که میگیرد بغیر خدا مثلی
چند از بتها که دوست میدارد ایشان را مانند دوستی خدا حضرت فرمود که اینها دوستان ابی بکر و عمرند
که ایشان را امام گرفته اند بغیر از امام که خدا برای مردم امام قرار داده است و ایضا فرموده است در تفسیر این
آیات و لو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوة لله جمیعا و ان الله شدید العذاب اذ تبرء الذین اتبعوا
من الذین اتبعوا و راوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب و قال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة فنتبرء منهم کما
تبرءوا منا کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم و ما هم بخارجین من النار یعنی اگر به بینند آنها که ستم
کرده اند بر خود با آنچه از برای خدا شریک قرار داده در وقتیکه عذاب را به بینند در قیامت آنکه قوت و قدرت از
برای خداست و آنکه خدا شدید است عقاب او در وقتیکه بیزار شوند آنها که متابعت ایشان کرده اند و به بینند
عذاب او بریده شود با ایشان سببها و وسیلها که در میان ایشان در دنیا و بگویند آنها که متابعت کرده اند کاشکی
ما را بازگشتی میبود بدنیا پس بیزار میشدیم از ایشان چنانچه ایشان بیزار شدند از ما چنین مینماید خدا
با ایشان عملهای ایشان را حسرتها بر ایشان و ایشان بیرون آینده نیستند از آتش جهنم حضرت فرمود بخدا سوگند
که ایشان پیشوایان ظلمند که غصب حق اهل بیت کردند و تابعان ایشان در کتاب تاویل الآیات از حضرت
صادق روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی ءاله مع الله بل اکثرهم لا یعلمون یعنی آیا خدائی هست با خدا
عالمیان بلکه اکثر ایشان نمیدانند حضرت فرمود که یعنی آیا امام هدایت با امام ضلالت شریک میتواند
بود که با یکدیگر مقرون باشند و ایضا از تفسیر ابن ماهیار بسند معتبر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود

که حضرت رسول

که حضرت رسول بمن گفت یا علی فاصله میان کسیکه دوست دارد و میان آنکه بر بیند آنچه دیده هاء
او روشن شود مگر آنکه مرگ او برسد پس این آیه را تلاوت فرمود ربنا اخرجنا نعمل صالحا غیر الذی کنا
نعمل فرمود که چون دشمنان ما داخل جهنم شوند گویند ای پروردگار ما بیرون آور ما را از جهنم تا عمل نیک
بکنیم در ولایت علی غیر از آنچه میکردیم در عداوت پس در جواب گویند اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر
و جائکم النذیر آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که پند گیرد کسیکه پند گیرد و آمد بسوی شما ترساننده حضرت فرمود
که منظور ستمکاران آل محمد یاوری که ایشان را یاری کند و از عذاب الهی نجات دهد و حق تعالی میفرماید والذین
اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها و انابوا الی الله لهم البشری یعنی آنها که اجتناب کردند از بتها و پیشوایان
باطل که عبادت کنند آنها را و بازگشتند بسوی خدا از برای ایشانست مژده و بشارت و ابن ماهیار روایت کرده
است از حضرت صادق که خطاب از برای ایشانست و آن شیعیان که اجتناب کرده اند از عبادت طاغوت که ترک
اطاعت خلفای جور کرده اند و هر که اطاعت کند جباری را پس بتحقیق که او را پرستیده است و ایضا ابن ماهیار
روایت کرده است از حضرت صادق سوال کردند از تفسیر قول حق تعالی لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن
من الخاسرین که مفسران گفته اند که مراد آنست که اگر با خدا شریک قرار دهی هر آینه حبط و باطل میشود عمل تو و البته
خواهی بود از زیانکاران و در بعضی احادیث وارد شده که ظاهر خطاب با آنحضرتست و مقصود تنبیه دیگرانست
چنانکه میگویند ترا میگویم و همسایه بشنود و در این حدیث حضرت فرمود که مراد آنست که شما گمان کرده اید
و فهمیده اید حق تعالی در وقتیکه وحی کرد بسوی پیغمبر که حضرت امیر المؤمنین را علم و نشانه مردم کرده اند و او را
وصی و جانشین قرار دهد معاذ بن جبل پنهان کسی را بخدمت آنحضرت فرستاد و گفت شریک بکن در ولایت
دیگری را تا مردم میل کنند بقول تو و تصدیق تو بکنند پس خدا بفرستاد در باب نصب حضرت امیر المؤمنین یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی ای رسول برسان بمردم آنچه را نازل شده است بسوی تو از جانب پروردگار
تو در آنوقت حضرت شکایت کرد بسوی جبرئیل و گفت مردم در باب خلافت علی مرا تکذیب میکنند و قبول قول من نمیکنند
پس خدا این آیه را فرستاد که اگر با علی دیگری را در خلافت شریک گردانی عمل تو حبط میشود نمیتواند بود که خط پیغمبر را
بسوی اهل عالم بفرستد و او شفیع گناهکاران باشد و نتواند که او شریک با خدا قرار دهد رسول خدا اوثق و امین تر بود
نزد خدا از آنکه با او بگوید که اگر شریک بیاوری بمن و حال آنکه او را از برای باطل کردن شرک و ترک کردن بتها فرستاده بود
که غیر از خدا باشد آمده بود پس مراد آنست که شریک گردانی در ولایت با علی مردان دیگر و ایضا بسند معتبر از حضرت
باقر روایت کرده است در تاویل این آیات وکذلک حقت کلمة ربک علی الذین کفروا انهم اصحاب النار یعنی و همچنین
واجب و لازم شده است حکم پروردگار تو آنها که کافر شدند آنکه اصحاب آتش جهنمند حضرت فرمود که یعنی میلدند

بنی امیه الذین یحملون العرش
یعنی آنانکه بر

عرش آنحضرت فرمود که یعنی رسول خدا و اوصیا او حامل عرش اند و من حوله یعنی آنها که بر دوری
ایشانند که فرزند و ایشانند اصحاب جهنم پس حق تعالی فرمود و یحملون العرش یعنی آنها که بر دور عرش اند فرمود که یعنی
ملائکه یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون للذین آمنوا یعنی تنزیه و ثنا میکنند پروردگار خود را و طلب آمرزش
میکنند برای آنها که ایمان آورده اند آنحضرت فرمود که ایشان شیعه آل محمد اند ربنا وسعت کل شیء رحمة
و علما میگویند ای پروردگار ما تو گرفته همه چیز را برحمت و علم فاغفر للذین تابوا یعنی بیامرز آنها که توبه
که توبه کرده اند فرمود که یعنی توبه کردند از ولایت و محبت ابوبکر و عمر و عثمان و بنی امیه علیهم اللعنة و اتبعوا
سبیلک و پیروی کردند راه ترا فرمود که یعنی متابعت امیر المؤمنین کردند و او سبیل خداست وقهم عذاب
الجحیم ربنا و ادخلهم جنات عدن التی وعدتهم و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم انک
انت العزیز الحکیم وقهم السیئات یعنی نگاه ایشان را در باغستانها اقامت که از آنجا بیرون نیایند آن باغستانها
که وعده داده ایشان را و هر که شایسته است از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان بدرستیکه توی غالب
حکیم و نگه دار ایشان را از بدیها آنحضرت فرمود که مراد از سیئات بدیها بنی امیه اند و سایر خلفای جور و شیعیان
ایشان و من تق السیئات فقد رحمته و ذلک هو الفوز العظیم ان الذین کفروا ینادون لمقت الله
اعظم من مقتکم اذ تدعون الی الایمان فتکفرون قالوا ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین فاعترفنا
بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل یعنی هر کرا نگه داری از بدیها در روز جزا بدرستیکه رحم کرده او را و اینست
فیروزی عظیم بدرستیکه آنها که کافر شدند ندا کرده شوند در روز قیامت که هر آینه دشمنی خدا بزرگتر است
از دشمنی شما مر نفسهای خود را در وقتی که خوانده میشدید بسوی ایمان پس کافر شدید و انکار میکردید باین گویند ای پروردگار
ما میرانیدی ما را دو مرتبه یکی در دنیا و یکی در قبر بعد از سؤال و زنده کردی ما را دو مرتبه یکی در دنیا و یکی در قیامت
یا در قبر پس اعتراف کردیم بگناهان خود پس هیچ راهی هست به بیرون رفتن از جهنم حضرت فرمود که مراد از آنان که
کافر شدند بنو امیه اند و مراد با ایمان علی بن ابی طالب است ذلکم بانه اذا دعی الله وحده کفرتم و ان یشرک به تؤمنوا
فالحکم لله العلی الکبیر یعنی این لازم بودن عذاب شما بسبب آنست که هر گاه اهل ایمان خدا را با وحدت و یگانگی
میخواندند در دنیا کافر میشدید و اگر مشرک شریک با خدا میاوردند ایمان میآوردید پس امروز حکم از برای خداوند
بلند مرتبه بزرگوار است حضرت فرمود که این خطاب با ستیانست که چون خدا را بولایت علی تنها میخواندند کافر
میشدند و اگر با علی در خلافت شریک قرار میدادند و امامی غیر آنها نام میبردند ایمان میآوردید و قبول میکردید
امامت او را و ایضا حضرت باقر روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی فلنذیقن الذین کفروا عذابا شدیدا
و لنجزینهم اسوء الذی کانوا یعملون ذلک جزاء اعداء الله النار لهم فیها دار الخلد جزاء بما کانوا بآیاتنا یجحدون

فرمود

فرمود که یعنی پس البته بچشانیم آنان را که کافر شدند بولایت امیر المؤمنین عذابی سخت در دنیا و هر آینه
جزا دهیم ایشان را بدترین آنچه میکردند در آخرت اینست جزای دشمنان خدا آتش جهنم ایشان راست در جهنم سرای
جاوید یعنی هرگز بیرون نیایند این جزا بسبب آنست که بودند در دنیا که انکار میکردند آیات ما را حضرت فرمود که آیات
خدا ائمه اند و ایضا کلینی و ابن ماهیار روایت کرده اند از حضرت علی بن الحسین که فرمود ماییم اولی مردم بخدا و سزاوار
ترین مردم بدین خدا و ماییم آنها که مقرر کرده است و بیان کرده است از برای ما دین خود را پس فرموده است شرع لکم من
الدین یعنی بیان کرد و ظاهر کرد از برای شما از دین ای آل محمد ما وصی به نوحا آنچه وصیت کرد بآن نوح را
والذی اوحینا الیک و آنچه وحی کردیم بسوی تو ای محمد ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی آنچه وصیت کردیم بآن
ابراهیم و موسی و عیسی حضرت فرمود پس ما دانستیم علم ایشان را و رسانیدیم آنچه دانستیم و باسپردند علم ایشان را
پس ماییم وارث پیغمبران و وارث اولوا العزم از رسولان ان اقیموا الدین آنکه برپا دارید دین را ای آل محمد و لا تتفرقوا
متفرق و پراکنده نشوید و مجتمع باشید در دین کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه بزرگ و دشوار است بر
مشرکان آنچه میخوانی تو ایشان را بسوی آن حضرت فرمود که یعنی ولایت علی الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من
ینیب خدا برمیگزیند و میکشد بسوی خود هر که را تا بت و بازگشت کند بسوی خدا حضرت فرمود که یعنی هر که اجابت تو
بکند بسوی ولایت علی و ایضا ابن ماهیار روایت کرده است که حضرت باقر بمحمد بن الحنفیه گفت که محبت ما اهل
بیت چیزیست که حق تعالی در جانب دل مؤمن مینویسد و هر که خدا این محبت را در دل او نوشت کسی محو نتواند
کرد مگر نشنیده که حضرت عزت میفرماید اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و محبت ما اهل بیت ایمانست و ایضا
بسندها بسیار از حضرت صادق و حضرت امام رضا روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی أرأیت الذی یکذب
بالدین یعنی آیا دیدی آنکس را که تکذیب کرد بدین و او را بدروغ نسبت داد فرمود که مراد بدین ولایت امیر المؤمنین است
و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی صبغة الله و من احسن من الله صبغة
یعنی طلب کنید رنگ کردن خدا را و کیست نیکوتر از خدا از برای رنگ کردن بدین و ایمان نه آنکه ترسایان فرزندان
خود را در آب فرو میبرند و میگفتند رنگ میکنیم او را برنگ نصرانیت حضرت فرمود مراد رنگ کردن مؤمنانست
بولایت اهل بیت و اقرار بامامت ایشان در روز الست که پیمان ولایت از ایشان گرفتند و ایضا روایت کرده است
از ابان بن تغلب که گفت از حضرت امام محمد باقر پرسیدم از تفسیر این آیه الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم
الامن و هم مهتدون یعنی آنانکه ایمان آوردند و مخلوط نکردند ایمان خود را بظلم مر ایشان راست ایمنی و ایشانند هدایت
یافته گان حضرت فرمود ای ابان شما میگویید که ظلم یعنی این شرک بخدا است و ما میگوییم این آیه در شان امیر المؤمنین
و اهل بیت او نازل شده است زیرا که ایشان یک چشم زدن بخدا شرک نیاوردند هرگز عبادت لات و عزی نکردند چنانچه آن

سه خلیفه ناحق کردند و حضرت امیر المؤمنین اوّل کسی بود که با پیغمبر نماز کرد و اوّل کسی بود که تصدیق پیغمبر
او کرد پس این آیه در شأن او نازل شده است و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر این آیه که
مراد آنکه ایمان آوردند بآنچه محمد آورده است از ولایت و امامت حضرت امیر المؤمنین و بنسیه او مخلوط نکرده‌اند
ابوبکر و عمر و عثمان علیهم اللعنه را پس ایمان ملبس بظلم آنست که ولایت ایشان مخلوط کرده‌اند و ایضاً در تفسیر
فرات از حضرت صادق روایت کرده است از تفسیر قوله تعالی الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن
القلوب یعنی آنانکه ایمان آوردند و آرام گرفت دلهای ایشان بیاد خدا آرام میگیرد و ساکن میشود دلها
و حضرت فرمود که حضرت رسول بعلی بن ابی طالب گفت میدانی این آیه در شأن که نازل شده است گفت خدا
و رسول داناترند فرمود در شأن کسی نازل شده است که تصدیق کند مرا و ایمان آورد بمن و دوست دارد ترا و فرزندان
ترا بعد از تو و تسلیم کند امامت را از برای تو و امامان بعد از تو و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر
این آیه که ذکر خدا محمد است و دلها بآن مطمئن میگردد و آنحضرت ذکر خدا است و حجاب خدا است و علی بن ابراهیم
روایت کرده است که الذین آمنوا شیعیان‌اند و ذکر خدا امیر المؤمنین و ائمه‌اند و ایضاً فرات از حضرت باقر روایت
کرده است که فرمود محبت ما ایمانست و بغض و عداوت ما کفر است پس این آیه را خواند و لکن الله حبب الیکم الایمان
و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولئک هم الراشدون یعنی و لکن خدا دوست گردانید
بسوی شما ایمان را و زینت داده است آنرا در دلهای شما و مکروه کرده بسوی شما کفر را و فسوق را و معصیت را آن گروه ایشانند
راه یافتگان بطریق صلاح و رستگاری و کلینی و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تأویل این آیه که ایمان امیر المؤمنین است
و کفر ... و کلینی روایت کرده است از حضرت صادق در تفسیر قول
حق تعالی و هدوا الی الطیب من القول و هدوا الی صراط الحمید یعنی هدایت یافته شدند بسوی خداوند مستحق حمد و ستایش
فرمود که این آیه در شأن حمزه و جعفر و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار نازل شده که هدایت یافتند بسوی ولایت
امیر المؤمنین و علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی انهم یکیدون کیدا یعنی
کافران مکر میکنند مکر کردنی حضرت فرمود که مراد عمر و ابوبکر و سایر منافقان‌اند که مکر کردند با رسول خدا و با امیر المؤمنین
و با فاطمه زهرا و اکید کیدا و مکر میکنم با ایشان مکر کردنی بآنکه در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاری میکنم و در آخرت
با کافران ایشان را بجهنم میبرم تا جزای مکر ایشان را بدهم فمهل الکافرین امهلهم رویدا پس مهلت ده کافران را مهلت
ده ایشان را اندک زمانی حضرت فرمود که چون قایم آل محمد مبعوث گردد و ظاهر شود انتقام میکشد برای من از
جباران و پیشوایان باطل از قریش و بنی امیه و سایر مردم و ابن ماهیار بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است
در تفسیر این آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی نار جهنم یعنی آنها که کافر شدند از اهل کتاب و مشرکان

در آتش

در آتش جهنم‌اند حضرت فرمود که مراد آن جماعت‌اند که قرآن بر ایشان نازل شد پس مرتد شدند و کافر شدند بآنکه
بعد از رسول معصیت امیر المؤمنین کردند و بروایت دیگر الذین کفروا من اهل الکتاب آنهایند که تکذیب شیعه
میکنند و مشرکان آنهایند که تکذیب شیعه کردند و مشرکان آنهایند که با امیر المؤمنین در خلافت شریک قرار
دادند یعنی نبودند آنانکه کافر شدند از تکذیب کنندگان شیعه و آنها که امیر المؤمنین را از مرتبه اول خلافت
بمرتبه چهارم قرار دادند جدا از کفر و شرک تا بیاید بسوی ایشان بینه فرمود که یعنی واضح شود حق از برای ایشان رسول من الله
یعنی محمد یتلو صحفا مطهرة فیها کتب قیمة فرمود که یعنی نزد ایشانست حق واضح و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب
یعنی متفرق نشدند آنها که تکذیب شیعه کردند الا من بعد ما جاءتهم البینة مگر بعد از آنکه حق نزد ایشان
معلوم شود و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین فرمود که یعنی مأمور نشدند این صنف مسلمانان
مگر از برای آنکه عبادت کنند خدا را در حالتیکه خالص کرده باشند از برای خدا دین را بآنکه ایمان بیاورند
بمحمد و رسول و ائمه و ذلک دین القیمة و کینست دین قیمه فرمود که قیمه فاطمه زهراست و بروایت دیگر حضرت فرمود
ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات فرمود که یعنی آنهایند که ایمان آورده‌اند بخدا و رسول و اولوا الامر و اطاعت
کرده‌اند ایشان را در آنچه امر کرده‌اند اولئک هم خیر البریة یعنی ایشان بهترین خلایقند و بروایت دیگر فرمود که این
آیه در شأن آل محمد نازل شده است و در امالی شیخ از جابر انصاری روایت کرده است که نزد حضرت رسول
بودیم حضرت امیر المؤمنین آمد حضرت رسول فرمود که آمد بسوی ما برادر من پس فرمود بحق آن خداوندیکه جانم بید
قدرت اوست این و شیعیانش رستگارانند در روز قیامت بدرستیکه پیش از همه میکند قسمت بالسویه بیش از همه عدالت
رعایت میکند و مرتبت و فضیلتش نزد خدا از همه بیشتر است پس این آیه نازل شد و هرگاه آنحضرت پیدا میشد اصحاب
محمد میگفتند آمد خیر البریة و ایضاً از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هیچ مولودی نیست
مگر آنکه بر بالش نوشته است بخط فینان سریانی که آل محمد خیر البریة و ایضاً از یعقوب بن میثم تمار روایت است
که گفت رفتم بخدمت حضرت امام محمد باقر و گفتم فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا در کتابهای پدر خود یافتم
که حضرت امیر المؤمنین بپدرم میثم فرموده است دوست دار دوست آل محمد را هر چند فاسق و زناکار باشد و دشمن
دار دشمن آل محمد را هر چند که بسیار نماز و روزه گیرد بدرستیکه من شنیدم از رسول خدا که این آیه را خواند ان الذین آمنوا
تا خیر البریة پس رو بجانب من کرد و گفت ایشان تو و شیعیان تواند یا علی و وعده گاه تو و ایشان حوض کوثر است خواهد آمد
با رویهای نورانی و دستها و پاهای نورانی و تاجها بر سر پس حضرت امام محمد باقر فرمود که در کتاب علی چنین نوشته است
و احادیث بسیار در باب نزول این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین روایت شده است و بعضی در مجلد احوال
آنحضرت انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و بعضی بعد از این حق تعالی فرموده است رضی الله عنهم و رضوا عنه

شما ایمان آوردید بمن و وفا کننده‌ترست بعهد خدای تعالی و از شما قوی‌ترست بامر الله آگاه‌ترست

یعنی خدا از ایشان راضی شده و ایشان از خدا راضی شده اند و از حضرت صادق روایت کرده است که خدا
راضیست از مؤمن در دنیا و آخرت و مؤمن هر چند در دنیا راضیست اما در دلش چیزی هست برای آنچه می
بیند از تمحیص و ابتلا و امتحان و چون در روز قیامت ثوابها که خدا از برای او مقرر کرده می بیند در آنوقت راضی
میشود از خدا آنچه سزاوار رضا و خوشنودیست و ایضا روایت کرده است از ابان بن تغلب که حضرت
صادق این آیه را تلاوت نمود ویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوة وهم بالآخرة هم کافرون یعنی وای بر
مشرکان آنکه نمیدهند زکوة و ایشان بآخرت کافرند پس فرمود ای ابان آیا گمان میکنی که خدا از بت پرستان و مشرکان
زکوة اموال ایشانرا طلب نمود و ایشان غیر از خدا دیگری می پرستند ابان گفت پس کیستند ایشان حضرت فرمود
که یعنی وای بر آنها که با امام اول شریک قرار میدهند و رد نکردند بسوی امام آخر آنچه گفت در حق او امام اول
و ایشان باو کافرند و علی ابن ابرهیم روایت کرده در تفسیر قوله تعالی واذکروا نعمة الله علیکم ومیثاقه الذی واثقکم
به اذ قلتم سمعنا واطعنا یعنی یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمان او را که بر شما محکم کرد چون گفتید شنیدیم و اطاعت
کردیم پس شکستند پیمان بعد از آن حضرت فرمود که چون حضرت رسول پیمان گرفت بر ایشان بولایت و امامت علی بن
ابی طالب گفتند شنیدیم و اطاعت کردیم پس شکستند پیمان را بعد از آن حضرت و کلینی از حضرت صادق روایت
کرده است در تفسیر قوله تعالی هو الذی خلقکم فمنکم کافر ومنکم مؤمن یعنی اوست که خلق کرده است شما را پس بعضی
از شما کافرند و بعضی مؤمن فرمود که دانست خدا ایمان ایشان را بولایت و کفر ایشان را در روزیکه پیمان از ایشان گرفت
در صلب آدم و ایشان ذره چند بودند و ایضا روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر که حقتعالی خطاب کرده است
در قرآن که فرموده است ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله
توابا رحیما فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا
تسلیما یعنی اگر آنکه ایشان چون ستم کردند بر نفسهای خود میآمدند بسوی تو پس طلب آمرزش میکردند از خدا و طلب
آمرزش میکرد از برای ایشان رسول هر آینه می یافتند خدا را قبول کننده توبه و مهربان پس نه پروردگار تو که ایمان
نداوردند ایشان تا حکم سازند ترا در آنچه نزاع و اختلاف افتد میان ایشان پس نیابند در خاطر خود تنگی از آنچه حکم کنی
و انقیاد کنند حکم ترا انقیاد کردنی حضرت فرمود که ابن خطاب با امیر المؤمنین است در باب صحیفه ملعونه که ابو بکر
و عمر و جمعی از منافقان نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که هرگاه حق تعالی محمد را از دنیا ببرد نگذارند که خلافت به بنی هاشم
برگردد مراد از ما شجر بینهم اینست و ستمی بر خود کردند اینست یعنی ایشان کافر شدند باین عمل و ایمان ایشان درست نمیشود
مگر آنکه بیایند بنزد حضرت امیر المؤمنین پس استغفار از خدا و طلب مغفرت کنند از برای ایشان رسول خدا و این آیات
بر آنکه مخاطب ابن خطاب حضرت رسول است و اگر نه بایست و استغفرت لهم بگوید هر آینه توبه ایشان قبول خواهد شد

پس

پس بعد از آن بیان فرمود کیفیت توبه ایشانرا که توبه ایشان مقبول نیست و ایمان ایشان مقبول نیست مگر اینکه
بخدمت حضرت امیر المؤمنین بیایند و اقرار بگناه خود کنند و آنحضرت را حکم کنند که اگر میخواهی ما را ابتلا فی این خطا
گناه کرده ایم بکش و میخواهی عفو کن و ببخش پس هر حکمی که از آنها بکند در حق ایشان راضی باشند و دلتنگ نباشند
هرگاه چنین کنند توبه ایشان مقبول میشود پس بعد این فرموده ولو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیرا لهم فرمود
که یعنی اگر بکنند آنچه پند داده شده اند بان در باب علی چنانچه در آیه سابقه مذکور شد هر آینه بهتر خواهد بود از برای
ایشان و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر این آیه بل تؤثرون الحیوة الدنیا یعنی بلکه اختیار
میکنید زندگانی دنیا را حضرت فرمود که یعنی ولایت ابو بکر و عمر و عثمان و سایر خلفای جور را که دنیا با ایشان بود والآخرة
خیر وابقی و سرای آخرت بهتر و باقی تر است حضرت فرمود که مراد ولایت امیر المؤمنین است که ثواب آخرت مرتب است
بر آن و ایضا از حضرت باقر روایت کرده است در تفسیر این آیه فاقم وجهک للدین حنیفا یعنی پس راست کردان روی
خود را برای دین حق در حالتیکه میل کننده باشی از دینهای باطل فطرت الله التی فطر الناس علیها یعنی از فطرتی که
خدا مردم را بر آن خلق کرده علی ابن ابرهیم و صفار و ابن بابویه بسندهای بسیار روایت کرده اند که مراد آنست که مفطور
کرده است ایشانرا بر معرفت در روز الست و بر توحید که لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین
ولی الله تا اینجا داخل توحید است و هر که اقرار بامامت علی بن ابی طالب نکرده است بیگانگی خدا اقرارش درست نیست
و مشرکست و ایضا بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق در تفسیر قوله تعالی ان الذین امنوا ثم کفروا
ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم سبیلا یعنی آنانکه ایمان آوردند پس کافر شدند پس زیاد کردند کفر را
نخواهد بود که خدا بیامرزد ایشانرا و نه آنکه هدایت کند ایشانرا براهی از راههای خیر و نجات حضرت فرمود که
این آیه نازل شده است در حق [illegible] که ایمان آوردند به پیغمبر در اول امر یعنی بزبان بعد از آن کافر شدند
یعنی کفر خود را ظاهر کردند در وقتیکه حضرت رسول عرض کرد بر ایشان ولایت امیر المؤمنین علی و گفت من کنت مولاه
فعلی مولاه یعنی هر که من مولا و صاحب اختیار اویم علی مولای اوست پس چون حضرت تکلیف بیعت با ایشان کرد
بناچار بزبان اقرار کردند و بیعت با امیر المؤمنین کردند پس کافر شدند در وقتیکه حضرت رسول از دنیا رفت پس اقرار
به بیعت نکردند پس کفر را زیاد کردند که آنها را که با امیر المؤمنین در روز غدیر بیعت کرده بودند جبر کردند که با ابو بکر
بیعت کنند با آنکه حضرت امیر را جبر بر بیعت کردند پس باقی نماند از برای این گروه هیچ خیر و بهره از ایمان و فرمود که
تفسیر قوله تعالی ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم واملی لهم یعنی
بدرستیکه آنها که برگشتند از دین بر پشتهای خود یعنی بکفر یا بر آن بودند بعد از آنکه ظاهر شده بود از برای ایشان
هدایت شیطان زینت داد برای ایشان ضلالت ایشانرا دراز گردانید آرزوهای ایشانرا حضرت فرمود که ایشان ابو بکر

و عمر و عثمانند علیهم اللعنه که از ایمان برگشتند بترک ولایت امیر المؤمنین و ایضا فرمود در تفسیر قول
حضرت عزت و من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم یعنی هر که اراده کند در حرم کاری که میل
کند از حق و مقرون باشد بستم بچشانیم او را از عذاب دردناک حضرت فرمود که این آیه نازل شد در باب
ابوبکر و عمر و عثمان و ابو عبیده که کاتب ایشان بود در وقتیکه داخل کعبه شدند و عهد و پیمان بستند بر کفر
خود و انکار آنچه نازل شده بود در شان امیر المؤمنین پس ملحد شدند در میل خدا باطلی که کردند بر حضرت رسول
و ولی او علی بن ابی طالب پس دور باد از رحمت خدا آن گروه ستمکاران و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق
در تفسیر قوله تعالی انکم لفی قول مختلف یؤفک عنه من افک یعنی بدرستیکه شما در گفتار مختلفید فرمود که
گفتار مختلف ایشان در ولایت علی بن ابی طالب بود برگردانیده میشود از ولایت آنحضرت و ایضا کلینی و ابن ماهیار
از حضرت باقر روایت کرده است که این آیه چنین نازل شد فابی اکثر الناس بولایة علی الا کفورا یعنی ابا کردند اکثر
مردم مگر انکار ولایت علی را فرمود که این آیه نیز چنین نازل شده است و قل الحق من ربکم فی ولایة علی فمن شاء فلیؤمن
و من شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین آل محمد نارا احاط بهم سرادقها یعنی بگو حق و قول درست از جانب پروردگار
شما است در ولایت علی بن ابی طالب پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر گردد و ما آماده کرده‌ایم برای ستم
کاران بر آل محمد آتشی که احاطه کرده است بایشان پرده‌های آن و در کتاب تاویل الآیات از خطیب خوارزم که عالم سنیانست
روایت کرده است از ابن عباس که جماعتی از حضرت رسول پرسیدند که این آیه در حق که نازل شده است وعد الله الذین
امنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجرا عظیما یعنی وعده کرده است خدا آنها که ایمان آوردند و عملهای
شایسته کردند از ایشان آمرزش گناهان و مزد عظیم را حضرت فرمود که چون روز قیامت شود بسته شود علمی از نور سفید
و ندا کند منادی که برخیزد سید مؤمنان و بحضور آید آنها که ایمان آوردند بعد از مبعوث شدن محمد پس برخیزد سید
اوصیا علی بن ابی طالب و علمی از نور سفید بدست او دهند و در زیر آن علم جمیع سابقان اولین از مهاجرین و اولین
و انصار باشند مخلوط نمیشود بایشان غیر ایشان تا آنکه بنشیند بر منبری از نور رب العزه و عرض کند جمیع را بر آنحضرت
یکی یکی و هر یکی را مزد و شرافت و نورش را باو عطا میکند پس چون باخر ایشان برسد بایشان گویند دانستید صفت خود را
و منازل خود را در بهشت بدرستیکه پروردگار شما میگوید که شما راست نزد من آمرزش و مزد عظیم هست یعنی بهشت پس حضرت
برخیزد و آن گروه در زیر علم او باشند تا ایشان را داخل بهشت کرداند و غیر ایشان را داخل جهنم گرداند پس اینست معنی قول
حق تعالی والذین امنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم یعنی آنانکه ایمان آوردند
بخدا و پیغمبران او و اتباع ایشان بسیار تصدیق کنندگانند پیغمبر از او شهیدان گواهانند نزد پروردگار ایشان مر ایشان راست
اجر ایشان و نور ایشان حضرت فرمود که یعنی سابقین اولین و مؤمنان و آنها که ولایت امیر المؤمنین داشتند والذین کفروا و کذبوا

نسخه: بعد از آن برمیگردد و دلالت میکند بر حضرت پس حضرت بهشت میبرد جمیع مؤمنین پس اخذ میکند نصیب خود از رحمت اول بسوی بهشت

بایاتنا اولئک اصحاب الجحیم یعنی آنانکه کافر شدند و تکذیب کردند بایات ما ایشانند اصحاب جهنم فرمود که یعنی کافر شدند
و دروغ پنداشتند ولایت او را انکار کردند حق علی مترجم گوید که احادیث در تاویل این نوع از آیات بسیار است که در کتاب
بحار الانوار ذکر شده است و بعضی در مجلد احوال امیر المؤمنین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی تاویل ایمان بولایت
اهل بیت ظاهر است زیرا که جزء و عمده ایمانست و مستلزم سایر اجزاء هست و اصول و فروع ایمان ببیان ایشان معلوم
میشود و تاویل بایشان باعتبار همین جهات و کمال ایمان در ایشان واضحست و تاویل کفر بانکار ولایت نیز معلوم است
زیرا که جزء و عمده ایمان از ایشان مسلوب میشود و ایضا انکار آنچه که پیغمبر آورده است عین کفر است و تاویل شرک بشریک کردن
در ولایت با انکار ولایت بچند وجه است اول آنکه در برابر امامیکه خدا نصب کرده است اختیار غیر او کردن شریک شدن است
دوم آنکه اطاعت کسی کردن که خدا نفرموده باشد حکم پرستیدن او را دارد چنانچه در قرآن مکرر فرموده که عبادت
شیطان میکنند اطاعت او را عبادت فرموده است و فرموده است که اهل بیت علما و رهبانان خود را خدایان کرفته اند
بغیر از خدا اطاعت ایشان در باطل پرستیدن شمرده سیم آنکه در بسیاری از چیزها که نسبت بایشان است اثر واضح شده
بخود نسبت داده چنانچه ظلم بر ایشان را ظلم بر خود شمرده و اطاعت و بیعت ایشان را اطاعت و بیعت خود شمرده
پس میتواند بود که شریک ایشان قرار دادن شریک با خود قرار داده باشد فصل سیم در بیان احادیثیکه ایشانند ابرار
و متقیان و مقربان و شیعیان ایشان اصحاب یمینند و دشمنان ایشان اشرار و فجار و اصحاب شمالند ابن ماهیار در تفسیر
قوله تعالی والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم که مفسران گفته اند که یعنی آنها که سبقت
گرفته اند بایمان و طاعت سبقت خواهند گرفت در آخرت بسوی بهشت ایشانند مقربان در بهشتهای نعیم از حضرت
امیر المؤمنین روایت کرده است که فرمود که من اسبق سابقانم بسوی خدا و رسول و منم نزدیکترین بسوی خدا و رسول و از ابن
عباس روایت کرده است که سبقت گیرندگان سه کسند حزقیل مؤمن آل فرعون که پیش از همه کس ایمان آورد بحضرت موسی
و حبیب صاحب یس که پیش از همه کس ایمان آورد بحضرت عیسی و علی بن ابی طالب که پیش از همه کس ایمان آورد بمحمد و او
افضل ایشانست و ابن شهر آشوب از حضرت صادق روایت کرده است که ماییم سابقون که پیش گرفته‌ایم بهمه امت
بهمه کمالات و ماییم آخرون که دولت ما از همه آخر خواهد بود و ابن ماهیار از شیخ طوسی روایت کرده است بسند او از ابن عباس
که گفت پرسیدم از رسول خدا از تفسیر قوله تعالی والسابقون السابقون اولئک هم المقربون حضرت فرمود که جبرئیل
گفت که ایشان علی و شیعیان اویند و ایضا از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است در تفسیر قوله تعالی فاما ان کان من
المقربین فروح و ریحان و جنة نعیم یعنی اگر میت از جمله مقربانست پس از برای او روح هست یعنی استراحت یا نسیم بهشت
و ریحان یعنی رزق طیب نیکو یا گل بهشت که در وقت مردن میآورند که او ببوید و بهشتی که در آن تنعم کند حضرت فرمود
که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین و امامان بعد از او است و در عیون اخبار الرضا از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است

که فرموده در شأن من نازل شده است این آیه السابقون السابقون اولئک المقربون و در کتاب سلیم بن قیس هلالی
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین در حجتها که بر مهاجرین و انصار تمام کرد فرمود که قسم میدهم شما را بخدا که
میدانید که در وقتیکه نازل شد والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار و السابقون السابقون اولئک المقربون
پرسیدند از حضرت رسول از تفسیر این آیه حضرت فرمود که خدا فرستاده در شأن پیغمبران و اوصیاء ایشان من بهترین
پیغمبران خدا و رسولان اویم و علی وصی من بهترین اوصیاست همه گفتند بلی شنیدیم و شیخ طبرسی در مجمع البیان از
حضرت باقر روایت کرده است که سابقان چهار کسند پسر آدم که کشته شد و سابق امت موسی مؤمن آل فرعون است و سابق
امت عیسی و او حبیب نجار است و سابق امت محمد و او علی بن ابی طالب است و کلینی روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر
بجماعتی از شیعه خطاب کرد که شما شیعیان خدائید سابقون اولون در دنیا و سابقون در آخرت بسوی بهشت ما
ضامن شده ایم از برای شما بهشت را بضامنی خدا و ضامنی رسول خدا و علی بن ابراهیم روایت کرده است که اصحاب میمنه
مؤمنانند که گناه کرده اند و ایشان را در موقف حساب باز میدارند و سابقون آنهایند که سبقت مینمایند بسوی بهشت
بی حساب و کلینی از اصبغ بن نباته روایت کرده است که مردی آمد بخدمت امیر المؤمنین و گفت یا امیر المؤمنین جماعتی
میگویند بنده زنا نمیکند در حالتی که مؤمن باشد و دزدی نمیکند در حالتی که مؤمن باشد و شراب نمیخورد در حالتیکه
مؤمن باشد و ربا نمیخورد در حالتیکه مؤمن باشد و خون حرام نمیریزد در حالتی که مؤمن باشد و این سخن سنگین است
بر من و سینه ام تنگی میکند که بگویم که این بنده نماز را مثل من میکند و مردم را دعوت باسلام مثل من میکند و او دختر من
میدهد و من دختر باو میدهم و او میراث از من میبرد و من میراث از او میبرم از برای گناه اندکی که کند از ایمان بدر میرود
حضرت فرمود که راست است آنچه گفتی و من شنیدم از حضرت رسول که چنین میگفت و دلیل برین کتاب خدا است حق تعالی
مردم را بر سه طبقه خلق کرده است و سه منزل از برای ایشان قرار داده است در قرآن اصحاب میمنه و اصحاب مشئمه و سابقون
پس آنچه ذکر کرده است از امر سابقین پس ایشان پیغمبرانند بعضی مرسل و بعضی غیر مرسل و در ایشان پنج روح قرار داده است
روح القدس و روح الایمان و روح القوة و روح الشهوة و روح البدن پس بروح القدس مبعوث گردیدند پیغمبران بعضی
مرسل و بعضی غیر مرسل و باین روح چیزها را میدانند و بروح ایمان عبادت میکنند خدا را شریک نمیدانند با او چیزی را
و بروح قوت جهاد میکنند با دشمن خود و تحصیل معاش خود میکنند و بروح شهوت طعام لذیذ میل میفرمایند و
حلال از زنهای جوان نکاح میکنند و بروح بدن راه میروند پس اینجماعت آمرزیده اند یعنی معصومند و اگر بندرت
ترک اولی و مکروهی بکنند خدا عفو میکند و اثرش با ایشان نمیماند پس حضرت فرمود که خدا میفرماید تلک الرسل
فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح
القدس یعنی این پیغمبران افزونی دادیم بعضی از ایشان را بر بعضی بفضایل انبیا پیغمبران کسی بود که خدا با او سخن

کفت

گفت چون حضرت موسی و محمد و بلند کرد بعضی از ایشان را بپایه‌ها بسیار که محمد است و دادیم ما عیسی بن مریم را معجزه‌ها واضح و قوت
دادیم او را بروح مقدس پاکیزه و در باب جمیع پیغمبران فرمود و ایدهم بروح منه یعنی تقویت کرد ایشان را
بروحی که از وست یعنی برگزیده اوست یا از عطاهای اوست حضرت فرمود یعنی گرامی داشت ایشان را بآن روح پس
زیادتی داد ایشان را بر غیر ایشان پس ذکر کرده اصحاب میمنه را و ایشان مؤمنانند چنانچه سزاوار ایمانند در ایشان
چهار روح قرار داده است روح ایمانی و روح قوت و روح شهوت و روح بدن پس بنده پیوسته این چهار روح را کامل
میگرداند تا آنکه بر او حالتی چند وارد شود پس آن مرد گفت یا امیر المؤمنین این حالات کدام است حضرت فرمود اما اول
آنها پس چنانست که حق تعالی فرموده است و منکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم بعد علم شیئا یعنی و بعضی از شما
بر میگردد بر بدترین عمرها که عمر خرافت باشد تا آنکه نداند بعد از دانستن هیچ چیز را حضرت فرمود پس اینمرد
کم میشود از او جمیع ارواح و از دین خدا بیرون نمیرود زیرا که او را خدا رد کرده است بسوی خرافت پس او نمیداند وقت
نماز را و نمی تواند در شب و روز از برای نماز برخیزد و در صف جماعت با مردم بایستد پس این نقصانیست از روح
ایمان و هیچ ضرر باو نمیرساند و بعضی از ایشان هستند که کم میشود از روح قوت پس نمیتواند با دشمنان جهاد کند
و قدرت بر طلب معاش ندارد و بعضی کم میشود از روح شهوت بحیثیتی که اگر خوشترین دختران آدم بر او بگذرد میل نمی
کند بسوی او و بر نمیخیزد و روح بدن در او میماند و در او راه میرود و حرکت میکند تا ملک الموت بسوی او بیاید و این مرد
حالش خوبست زیرا که خدا این را نسبت باو کرده است و گاه هست حالتی چند او را عارض میشود در توانائی و جوانی پس
قصد گناه میکند پس روح قوت او را تشجیع میکند و روح شهوت از برای او زینت میدهد و روح بدن او را میکشد
تا او را بگناه میافکند و مرتکب زنا میشود پس چون دست بزنا زن بحرام گذاشت روح ایمان از او مفارقت میکند و بر
نمیگردد بسوی او تا توبه کند پس اگر توبه کند خدا توبه اش را قبول میکند و اگر توبه کند باز عود کند خدا او را داخل جهنم
میکند و اما اصحاب مشئمه پس یهود و نصاری خدا میفرماید الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم
فرمود که یعنی میشناسند محمد را و ولایت را در اهل بیت او در تورات و انجیل چنانکه میشناسند فرزندان خود را
در خانهای خود وان فریقا منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون و بدرستیکه جماعتی از ایشان میپوشانند حق را و حال آنکه
میدانند الحق من ربک فرمود که حق از جانب پروردگار تست که تو رسولی بسوی ایشان فلا تکونن من الممترین پس مباش تو
از جمله شک کنندگان پس چون آنچه را میدانستند دانسته انکار کردند خدا ایشان را باین مبتلا کرد پس سلب کرد از ایشان
روح ایمان را و ساکن گردانید در بدن ایشان سه روح را روح قوت و روح شهوت و روح بدن را پس اضافه کرد و نسبت کرد
ایشان را بچهارپایان انهم الا کالانعام یعنی نیستند ایشان مگر مانند چهارپایان زیرا که چهارپایان بار میبرند
بروح قوت و علف میخورند بروح شهوت و راه میروند بروح بدن پس آن سائل گفت که زنده کردی دلم را باذن و توفیق خدا

ای امیر المؤمنین و ابن ماهیار روایت کرده است در تفسیر این آیه فاما ان کان من اصحاب الیمین فسلام لک من اصحاب
الیمین یعنی پس اگر بوده باشد آن میت از اصحاب یمین پس سلام بر تو باد ای صاحب یمین از جانب اصحاب یمین که برادران
تواند سلام میکنند بر تو چنانچه اکثر مفسران گفته اند و حضرت در این حدیث فرمود که اصحاب یمین شیعه اند
حقتعالی به پیغمبرش گوید که پس سلام مر تو باد از اصحاب یمین یعنی تو سالمی از ایشان که فرزندان ترا نمیکشند و در روایت
دیگر فرمود که ایشان شیعیان و دوستان ما یند و در کتاب تاویل الآیات از حضرت باقر روایت کرده است که توجه
نشد بسوی من احدی از خلق که محبوبتر باشد بسوی من از دعا کننده که بخواند مرا و سوال کند بحق محمد و اهل بیت او بدرستیکه
کلماتیکه آدم اخذ کرد از پروردگارش و بآن توبه کرد و توبه اش قبول شد این بود که گفت اللهم انت ولی نعمتی والقادر
علی طلبتی وقد تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد وآل محمد الا ما رحمتنی وغفرت زلتی یعنی خدایا توئی صاحب اختیار
مزد نعمت و توئی قادر بر طلب من و بتحقیق که میدانی حاجت من پس سوال از تو میکنم بحق محمد و آل محمد که البته مرا رحم
کنی و بیامرزی لغزشهء مرا پس حضرت عزت وحی کرد بسوی او آدم من ولی نعمت توام و قادرم بر دادن مطلوب تو و بتحقیق
که میدانم حاجت ترا پس بگو چرا سوال از من میکنی بحق این جماعت آدم گفت ای پروردگار چون دمیدی بر من روح را سر بلند
کردم بسوی عرش تو ناگاه دیدم که بر در آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله پس دانستم که محمد گرامی ترین
خلقست نزد تو پس نامها را بر من عرض کردی پس از جمله آنها که بر من گذشتند از اصحاب یمین آل محمد و شیعیان ایشان بودند
پس دانستم که ایشان نزدیکترین خلقند بسوی تو حقتعالی فرمود که راست گفتی ای آدم و ایضاً روایت کرده است از آنحضرت
که رسول خدا گفت بحضرت امیر المؤمنین که توئی که خدا بحجت گرفت بتو در ابتدای آفرینش در وقتیکه ایشان را باز
داشت نزد خود و ایشان شبح چند بودند پس با ایشان فرمود که آیا من پروردگار شما نبودم گفتند بلی فرمود که آیا علی
امیر و پادشاه مؤمنان نیست پس همه خلق اباکردند و تکبر ورزیدند و طغیان کردند از ولایت تو مگر نفر قلیلی و ایشان
در نهایت قلت و کمی اند و ایشانند اصحاب یمین و ایضاً روایت کرده است که از حضرت باقر پرسیدند از تفسیر
قول حقتعالی فاما ان کان من المقربین الخ فرمود که مقربان آنهایند که نزد امام قرب و منزلتی دارند باز پرسیدند از تفسیر
واما ان کان من المکذبین الضالین یعنی اگر باشد میت از تکذیب کنندگان پیغمبران و از گمراهان فنزل من حمیم
وتصلیة جحیم نزلی و پیشکشی از حمیم گرم جهنم و سوختن در آتش سوزان حضرت فرمود که ایشان جماعتی اند که تکذیب
امام کنند و کلینی روایت کرده است که از حضرت صادق سوال کردند از تفسیر قول حقتعالی ما سلککم فی سقر
قالوا لم نک من المصلین یعنی اصحاب یمین سوال میکنند از مجرمان و کافران که چه چیز در آورد شما را در جهنم ایشان در جواب
گویند نبودیم از مصلیان بنابر مشهور یعنی از نماز کنندگان و در این روایت حضرت فرمود که مصلی در این آیه بمعنی نماز
کننده نیست بلکه در برابر سابق است در دو تاختن در اسپها باشد که هر یک نامی دارند آنکه پیش از همه است

آن را سابق

آن اسب را سابق می نامند و مجلی نیز میگویند و بعد از آن مصلی است که سرش محاذی دو استخوان از جانب راست و چپ
دم سابق است پس سابقون ائمه اند که بر همه امت پیشی گرفته اند در عقاید و اعمال و مصلی شیعه ایشانست
که خود را میخواهد با ایشان ملحق نماید و متابعت ایشان مینماید اما در درجه از ایشان پستر است و پیغمبر نسبت
بسابق آیه نیز اگر مخالفت در اصول دین او نسبت با حوال مجرمان و مشرکان مخالفت در فروع که نماز باشد و هم
چنین ولم نک نطعم المسکین یعنی طعام ندادیم درویش را آن نیز در حدیث وارد شده است که مراد دادن خمس است
بآل محمد پس آن نیز باصول دین میتوان برگردانید و ابن ماهیار از حضرت باقر روایت است که فرمود در تفسیر این آیه
کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین یعنی هر نفس بآنچه کرده است از اقوال و اعمال مرهونست مگر اصحاب
یمین حضرت فرمود که اصحاب یمین شیعیان ما اهلبیتند و فرمود در تفسیر تتمه آیه که فی جنات یتساءلون
عن المجرمین است که حضرت پیغمبر بحضرت امیر گفت یا علی مجرمان آنهایند که انکار ولایت و امامت تو کرده اند
فرمود که چون از ایشان پرسند که چه چیز شما را بجهنم آورده گویند نبودیم از نماز کنندگان و طعام نمیدادیم بدرویشان
و شروع میکردیم در باطل با شروع کنندگان چون اینها گویند اصحاب یمین بایشان گویند که اینها باعث دخول
جهنم و خلود در آن نمیشود دیگر بگوئید که چه میکردید ایشان گویند وکنا نکذب بیوم الدین حتی اتینا الیقین یعنی
بودیم که تکذیب میکردیم بروز جزا تا آمد ما را مرگ متیقن حضرت فرمود که این را گویند اصحاب یمین بایشان گویند
که اینست که شما را بجهنم آورده است ای شقیان و فرمود که یوم الدین روز میثاقست که پیمان ولایت از ایشان گرفتند و ایشان
تکذیب کردند و باور نداشتند و طغیان و تکبر نمودند و علی ابن ابراهیم از حضرت باقر روایت کرده است در تفسیر قول
حقتعالی کلا ان کتاب الفجار لفی سجین یعنی چنان نیست که شما گمان میکنید که قیامت نخواهد بود بدرستیکه نامه
اعمال فجور کنندگان در سجین یا در نامه نوشته شده است که روح ایشان در آنجاست و آن در هفتم طبقه جهنم زمین است
یا چاهیست در جهنم یا آنکه سجین نام نامه عمل ایشانست حضرت فرمود که مراد از فجار که در این آیه مذکور شد ابوبکر
و عمر و عثمان اند لعنهم الله و اتباع ایشانست بعد از این فرمود ویل یومئذ للمکذبین الذین یکذبون بیوم الدین یعنی
وای در آن روز بر تکذیب کنندگان که تکذیب میکنند و دروغ میدانند روز جزا را حضرت فرمود که ایشان ابوبکر و عمر
و عثمان اند لعنهم الله وما یکذب به الا کل معتد اثیم اذا تتلی علیه آیاتنا قالوا اساطیر الاولین یعنی تکذیب
نمیکند بروز جزا مگر هر تجاوز کننده از حد و گناهکار که هرگاه خوانده میشود برای او آیات ما میگوید این افسانهای پیشینیانست
تا آنجا که فرمود ثم انهم لصالوا الجحیم یعنی پس بدرستیکه ایشان افروزنده آتش جهنمند حضرت فرمود که این آیات در
شان ابوبکر و عمر است که ایشان تکذیب حضرت رسول میکردند بعد از این فرموده است عینا یشرب بها المقربون حضرت
فرمود که مقربان حضرت رسول و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین اند و ایضاً بسند معتبر بسیار از آنحضرت روایت

کرده است که حق تعالی خلق کرد ما را از بلندترین مراتب علیین و خلق کرد دلهای شیعیان ما را از آنچه بدنهای
ما را از آن خلق کرد پس دلهای ایشان میل میکند بسوی ما زیرا که از طینت ما خلق شده است پس این آیه را تلاوت فرمود
کلا ان کتاب الابرار لفی علیین وما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون یعنی چنین نیست
بدرستیکه نامه اعمال ابرار و نیکوکاران در علیین است و چه چیز اعلام کرد ترا که چه چیز است علیون نامه ایست ۲ خبر داده
نوشته شده و در لوح که حاضر نزد آن نامه و حفظ میکنند آنرا ملائکه و در قیامت گواهی میدهند بر آن مقربان
یا آنکه علیون نام محل آن کتابست که آسمان هفتم باشد یا سدرة المنتهی یا بهشت پس فرمود یسقون من رحیق
مختوم مسک یعنی میاشامند ایشان از شراب خالص مهر کرده که بر آن مشک زده است حضرت فرموده که
اینست که هرگاه بیاشامد آنرا مؤمن بوی مشک از آن میاید و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون یعنی در این باید
رغبت کنند رغبت کنندگان حضرت فرمود یعنی در اینکه ذکر کردیم ثوابی هست که طلب مینمایند آنرا مؤمنان و مزاجه
من تسنیم یعنی آنچه با آن ممزوج میکردانند از چشمه تسنیم است حضرت فرمود که تسنیم بهترین شرابهای اهل بهشت است
و آنرا از برای آن تسنیم مینامند که مکانش بلند است میریزد در خانهای ایشان عینا یشرب بها المقربون حضرت
فرمود که یعنی تسنیم چشمه است که مقربان خالص آنرا میاشامند و ممزوج بچیز دیگر نمیکردانند و مقربان آل محمدند
که حق تعالی میفرماید السابقون السابقون اولئک المقربون یعنی رسول خدا و خدیجه کبری و علی ابن ابی طالب و امامان
از ذریت ایشان نیز ملحقند بایشان حق تعالی میفرماید الحقنا بهم ذریتهم ملحق کردانیدیم بایشان ذریت ایشان را و مقربان
از تسنیم مینوشند بحت و صرف آنرا و سایر مؤمنان ممزوج آنرا میاشامند پس علی ابن ابراهیم گفته است که پس از این
جهت وصف کرد حق تعالی مجرمان را که استهزا میکنند بمؤمنان و می خندند بر ایشان پس فرمود که ان الذین اجرموا
کانوا من الذین آمنوا یضحکون یعنی آنها که مجرم شدند و شرک آورده بودند که بر آنها که ایمان آورده بودند می
خندیدند و اذا مروا بهم یتغامزون و چون مؤمنان میکذشتند بر ایشان بچشم اشارها میکردند و اذا انقلبوا
الی اهلهم انقلبوا فکهین و چون باز میکردیدند بسوی اهل خود باز میکردیدند تنعم کنندگان بمذمت ایشان و اذا
رأوهم قالوا ان هؤلاء لضالون و چون میدیدند مؤمنان را میکفتند اینجماعت کمراهانند و ما ارسلوا علیهم
حافظین حق تعالی میفرماید که فرستاده نشدند ایشان بر مؤمنان حفظ کنندگان اعمال ایشان فالیوم الذین آمنوا
من الکفار یضحکون پس امروز که قیامت باشد آنانکه ایمان آورده اند بکافران میخندند علی الارائک ینظرون
در حالتیکه بر تختها تکیه زده اند و نظر میکنند باحوال اهل جهنم هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون حضرت
فرمود که یعنی آیا جزا دادیم کافرانرا با آنچه کرده اند ایشان و بروایت دیگر فرمود که الذین اجرموا ابوبکر و عمر و اتباع ایشانند
که میخندیدند و بچشم اشاره میکردند برسول خدا و اتباع آنحضرت و در مجمع البیان روایت کرده است که کانوا من الذین

آمنوا

آمنوا یضحکون در شان امیر المؤمنین نازل شده است و سببش آن بود که روزی در میان جمعی از مسلمانان بود
و آمدند بخدمت رسول خدا پس استهزا کردند بایشان منافقان و خندیدند و اشارها بچشم بیکدیگر کردند پس
برکشتند بسوی اصحاب خود و کفتند دیدیم امروز اصلع را یعنی امیر المؤمنین که موی پیش سر کم داشت پس خندیدیم
بر او و در آنوقت این آیه نازل شد ابن مقاتل و کلینی روایت کرده است و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل
روایت کرده است از ابن عباس که الذین اجرموا قریشند و الذین آمنوا علی بن ابی طالب است و ابن شهرآشوب روایت کرده است
که حضرت امام حسن فرمود که هر چه در کتاب ان الابرار واقع شده است پس بخدا سوگند که اراده نکرده است مگر
علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین را زیرا که مائیم نیکوکارانیم با پدران و مادران و دلهای ما بلند شده است بطاعتها
و نیکیها و بیزار شده است از دنیا و محبت آن و اطاعت کرده ایم خدا را در جمیع فرایض او و با یمان کامل آورده ایم
بیگانگی او و تصدیق تمام کرده ایم رسول او را و از حضرت موسی روایت کرده است که فجار آنهااند که فجور کرده اند
در حق ائمه و عدوان و طغیان کرده اند در حق ایشان و در مجمع البیان از رسول روایت کرده است که سجین پستر چاه است
در جهنم که سرش گشاده است و فلق چاهیست در جهنم که سرش پوشیده است و از حضرت باقر روایت کرده است
که اما مؤمنان پس بالا میبرند اعمال ایشان و ارواح ایشان را بسوی آسمان پس گشوده میشود برای ایشان درهای آسمان
و اما کافر پس عمل آنرا بالا میبرند تا آنکه باسمان میرسد پس منادی ندا میکند که ببرید او را بسوی سجین و آن وادیست در
حضرموت که آنرا برهوت میگویند و علی ابن ابراهیم از حضرت باقر روایت کرده است که سجین زمین هفتم است
و علیون آسمان هفتم است و از حضرت امام حسن مجتبی روایت کرده است که مردم محشور میشوند نزد صخره بیت
المقدس پس اهل بهشت از جانب راست صخره محشور میشوند و جهنم از جانب چپ صخره بیت المقدس پس در منتهای
زمین هفتم قرار میدهند و فلق و سجین در آنجاست و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که ملک عمل بنده را بالا میبرد شاد و خوشحال بسوی حسنات را بالا میبرد حق تعالی میفرماید ببرید عمل را
بسوی سجین که غرض او از این عمل غیر من بوده و ابن ماهیار بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است از تفسیر قول
حق تعالی ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم یعنی بدرستیکه ابرار و نیکوکاران در نعیم بهشتند و فجار و کافران
در آتش افروخته جهنمند حضرت فرمود که ابرار مائیم و فجار دشمنان مایند و ایضا روایت کرده است در تفسیر
وما ادریک ما علیون کتاب مرقوم که یعنی مرقوم است بخیر که محبت محمد و آل محمد است و ایضا روایت کرده است
از ابن عباس در تفسیر قول حق تعالی ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کا
الفجار یعنی آیا میکردانیم آنانرا که ایمان آورده اند و کردند اعمال شایسته مانند افسادکنندگان در زمین آیا میکردانیم
پرهیزکاران را مانند بدکاران ابن عباس گفته که آنها که ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند علی و حمزه و عبیده است

و افساد کنندگان عتبه و شیبه و ولید و اتباع ایشانند که بدست آنها کشته شدند و پرهیزکاران علی و اصحاب
اویند و فجار معاویه و اصحاب اویند

در بیان اخباری که در باب تاویل صراط و سبیل و اشباه اینها

بائمه هدی وارد شده است در تفسیر امام حسن عسکری و معانی الاخبار مذکور است که حضرت فرمود در تفسیر
قول حقتعالی اهدنا الصراط المستقیم یعنی دائم گردان از برای ما توفیق خود را که بآن اطاعت تو کرده ایم در ایام گذشته
تا اطاعت کنیم ترا در آینده عمرهای خود و صراط مستقیم یعنی راه راست دو صراط است یکی صراط دنیاست و دیگری
صراط آخرت اما صراط مستقیم دنیا آنست که از غلو پستتر و از تقصیر بلندتر باشد و مستقیم باشد میل بسوی چیزی
از باطل نداشته باشد و دیگر راه مؤمنان است بسوی بهشت در آخرت که راست است و میل نمیکند از بهشت بسوی جهنم صراط
و نه غیر جهنم حضرت صادق فرمود که یعنی ارشاد کن ما را بسوی راه راست و بسوی ملازمت راهی که میرساند آنرا بسوی
محبت تو و میرساند بدین تو و مانعست از آنکه متابعت خواهشهای نفس خود کنیم یا عمل کنیم برایهای خود و هلاک
شویم صراط الذین انعمت علیهم فرمود که یعنی بگوئید هدایت کن ما را براه آن جماعتی که انعام کرده بر ایشان بدین از
برای توفیق و طاعت خود و ایشان آن جماعتند که حقتعالی در شان ایشان فرموده است و من یطع الله و الرسول فاولئک الذین
انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا یعنی هر که اطاعت کند
خدا و رسول را این جماعت آنانند که خدا انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران و راستان تصدیق کنندگان و شهیدان
و صالحان و از حضرت امیر المؤمنین روایت نموده که نیستند این جماعت که خدا انعام کرده است بر ایشان بمال و صحت بدن
اگر چه اینها نیز نعمتهای ظاهر خداست مگر نمی بینید که این جماعت که نعمتهای ظاهره را میدارند بعضی کافر میباشند و بعضی
فاسق میباشند و خدا شما را امر نمیکند که شما دعا کنید که خدا شما را براه آنها هدایت نماید بلکه امر کرده است شما را که دعا
کنید که شما را براه آن جماعتی که خدا انعام کرده است بر ایشان بایمان بخدا و تصدیق رسول خدا و بولایت محمد و آل محمد
و اصحاب نیکوکار برگزیده او و تقیه نیکوئی که سالم مانند بآن از شر بندگان خدا و از زیادتی بدیهای دشمنان خدا و کفر
ایشان باینکه با ایشان مدارا کنید و ایشان را تحریص بر آزار خود و آزار مؤمنان دیگر نکنید و بشناسید حقوق برادران مؤمن خود را
زیرا که هیچ بنده و کنیزی از بندگان و کنیزان نیست که دوستی با محمد و آل محمد بکند و دشمنی با دشمنان ایشان بکند مگر آنکه از
عذاب قلعه منیع و سپر حصینی اخذ کرده است و هر بنده و کنیزی که مدارا کند با بندگان خدا بهترین مداراها که داخل
نشود بسبب آن در باطلی و بیرون نرود بسبب آن از حقی البته حقتعالی نفس او را ثواب تسبیح بدهد و عملش را قبول کند و عطا کند
او را بصبری که بکتمان اسرار ما کرده و خشمیکه فرو برده است بسبب آنچه از دشمنان ما شنیده است ثواب کسیکه در خون خود
دست و پا زده باشد در راه خدا و هر بنده که حقوق برادران خود را ادا کند بقدر طاقت خود و عطا کند بایشان آنقدر
که او را ممکن باشد و راضی باشد از ایشان بآنکه عفو کند از بدیهای ایشان و لغزشهائی که از ایشان صادر شود در جزای ایشان مبالغه نکند

وبیامرزد

و بیامرزد بدیهای ایشان را البته حقتعالی در روز قیامت بگوید که ای بنده من ادا کردی حقوق برادران
خود را بایشان تنگ نگرفتی در حقوقیکه بر ایشان داشتی و من بخشنده تر و کریمترم و سزاوارترم بآنچه تو کرده
از مسامحه پس امروز بتو عطا میکنم آنچه ترا وعده داده بودیم و زیاده بر آن عطا میکنم از فضل واسع خود و بر تو
تنگ نمیگیرم در تقصیریکه کرده در بعضی از حقوق من پس خدا ملحق میگرداند بمحمد و آل او و مقرر میگرداند او را
از نیکان شیعیان ایشان و در معانی الاخبار بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق سوال
کردند از صراط فرمود که آن طریق بسوی معرفت خداست و صراط دو صراط است صراط در دنیا و صراط در
آخرت اما صراط دنیا پس آن امامیست که اطاعت او واجبست کسیکه او را بشناسد در دنیا و پیروی کند هدایت
او را میگذرد بر صراطیکه آن جسر جهنم است در آخرت و هر که نشناسد او را در دنیا میلغزد قدم او از صراط در آخرت
و میافتد در آتش جهنم و ایضا بسند حسن از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر اهدنا الصراط
المستقیم که ترجمه اش آنست که هدایت کن ما را براه راست فرمود که صراط مستقیم حضرت امیر المؤمنین است
و شناختن او و دلیل بر این آنست که حقتعالی میفرماید و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم یعنی امیر المؤمنین
در ام الکتاب است که سوره حمد است در آیه اهدنا الصراط المستقیم و صراط مستقیم علی است که عالمست بحکم
و معارف ربانی و مفسران ضمیر را راجع بقرآن کرده اند و ام الکتاب را بلوح محفوظ تفسیر کرده اند یعنی قرآن که در
لوح محفوظ که نزد ما است بلند مرتبه و محکمست یا ظاهر کننده حکمت و بنا بر آنچه ما سابقا تحقیق کردیم که
امیر المؤمنین کتاب الله ناطقست میتوان با ظاهر آیه نیز منطبق ساخت و ایضا بسند معتبر از حضرت امام زین
العابدین روایت کرده است که میان خدا و حجت او که امام زمانست حجابی و پرده نیست مائیم درهای علم الهی
و مائیم صراط مستقیم و مائیم صندوق علم خدا و بیان کننده وحی خدا و مائیم ارکان توحید و مائیم محل رازهای
خدا و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر صراط الذین انعمت علیهم یعنی راه آن
جماعتیکه انعام کرده بر ایشان فرمود که مراد محمد است و ذریه او و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق
روایت کرده است با طاعت ایشان هر که خواهد از این راه برود و هر که خواهد از آن راه برود بخدا سوگند که
نمییابند از بازگشت بسوی ما مائیم والله آن سبیل و راهیکه خدا امر کرده است شما را بمتابعت آن و مائیم والله صراط
مستقیم و ایضا روایت کرده است بسند کالصحیح از آنحضرت که آخر سوره حمد را چنین خواندند اهدنا الصراط
صراط من انعمت غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین یعنی هدایت کن ما را براه راست راه آنها که انعام کرده بر
ایشان نه راه آنها که غضب کرده و نه راه گمراهان حضرت فرمود که آنها که غضب کرده بر ایشان ناصبانند یعنی
مجموع سنیان غیر مستضعفین یا آنها که عداوت دارند با اهل بیت و گمراهان یهود و نصاری و ایضا بسند کالصحیح

دیگر از آنحضرت روایت کرده است که مغضوب علیهم ناصبانند و ضالین شک کنندگانند که امام را نمیشناسند
و ابن شهرآشوب و کفعمی از مفسران عامه روایت کرده است از ابن عباس در تفسیر اهدنا الصراط المستقیم
که یعنی بگویید ای گروه بندگان ارشاد و هدایت کن مرا بسوی محبت پیغمبر و اهل بیتش صلوات علیه و علیهم و از ثعلبی تفسیر
روایت کرده است از ابی بریده که صراط مستقیم راه محمد و آل اوست و در کشف الغمه از غیر محدث حنبلی روایت کرده
است از ابی بریده مثل این و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قوله تعالی و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه
و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون یعنی بدرستیکه این راه منست راست
پس متابعت کنید آنرا و متابعت مکنید راههای مختلف را که آن راهها جدا کند شما را از راه حق این اتباع را وصیت
کرده خدا شما را بآن شاید بپرهیزید از گمراهی حضرت فرمود که صراط مستقیم درین آیه امامت و سبیلی که نهی از متابعت
آنها در آیه مذکور شده راه غیر امامست فتفرق بکم عن سبیله یعنی پراکنده شوید و اختلاف کنید در امام و از حضرت
باقر روایت کرده است در تفسیر این آیه که مائیم سبیل خدا هر که نخواهد آن راههای دیگر سبیل است که خدا نهی از متابعت
آنها کرده است و ایضا روایت کرده است در تفسیر قوله تعالی ان الله لهادی الذین آمنوا الی صراط
مستقیم یعنی بتحقیق که خدا راه نماینده است آنها که ایمان آورده اند بسوی راه راست فرمود که یعنی هدایت میکند بسوی
امام یقین و در کتاب الآیات بسند کالصحیح از حضرت باقر روایت کرده است در تاویل و ان هذا صراطی مستقیما که
مراد امامتست پس متابعت کنید او را و لا تتبعوا السبل مراد راههای دیگر است غیر راه امامت و از کتاب نهج الایمان
روایت کرده است از بریده اسلمی که رسول خدا بعد از نزول آیه که از خدا سؤال کردم که این آیه را در شان علی قرار دهد
و خدا چنین کرد و در تفسیر فرات از حضرت باقر روایت کرده است در تاویل و ان هذا صراطی مستقیما که مراد علی بن ابی
طالبست و امامان از فرزندان فاطمه است ایشانند صراط خدا و کسیکه ایشان را نخواهد براههای دیگر میرود و ابن شهرآشوب
از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر قوله تعالی و لا تتبعوا السبل مائیم راه خدا برای کسیکه اقتدا
بما کند و مائیم هدایت کنندگان بسوی بهشت و مائیم طبقهای و عروههای اسلام و ایضا از آنحضرت روایت کرده است
در تفسیر قوله تعالی و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی و آنها که جهاد کردند در راه دین ما هر آینه
مینمائیم بایشان راههای خود فرمود که این آیه در شان آل محمد و شیعیان نازل شده است و ایضا از آنحضرت روایت
کرده است در تفسیر و اتبع سبیل من اناب الی یعنی متابعت و پیروی کن راه آنکس را که بازگشت میکند بسوی من فرمود
که یعنی پیروی کن راه محمد و علی را و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قوله تعالی و انک لتدعوهم الی صراط
مستقیم و بدرستیکه تو هر آینه میخوانی ایشان را بسوی صراط مستقیم یعنی بسوی ولایت امیرالمؤمنین و ایضا روایت کرده
در تفسیر قول الهی و ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون یعنی بدرستیکه آنها ایمان نمیآورند بآخرت ایشان از راه راست

عدول

عدول کنندگانند که یعنی از امام عدول میکنند و در مناقب از حضرت باقر روایت کرده است که مراد از صراط ولایت
اهل بیت است و ایضا در مناقب از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر قوله تعالی فستعلمون من اصحاب الصراط السوی
و من اهتدی یعنی زود باشد که بدانید که کیست اصحاب راه راست و کیست راه یافته بحق پس حضرت فرمود که اصحاب الصراط
السوی والله محمد است و اهل بیت او علیهم السلام و هدایت یافته اصحاب محمدند و در تفسیر امام حسن عسکری روایت که
رسول خدا فرمود که هر بنده از بندگان خدا و هر کنیزی از کنیزان خدا که با امیرالمؤمنین که بظاهر بیعت را بشکند و بر نفاق خود ثابت
بماند چون ملک موت برای قبض روح او بیاید متمثل شوند برای او شیطان و اعوان او و متمثل شود برای او آتشهای جهنم
و اصناف عذابهای آن و متمثل گرداند ایضا از برای او بهشتها و منازلیکه از برای او مقرر کرده بودند اگر وفا
میکرد به بیعت خود و باقی میماند بر ایمان خود در آن منازل ساکن میشد پس ملک موت باو گوید که نظر کن بسوی این
بهشتها که قدر حسن و بهجت و سرور آنرا نمیداند بغیر از پروردگار عالمیان از برای تو مهیا بود اگر باقی میماندی بر ولایت
و دوستی برادر محمد رسول خدا بازگشت تو بسوی اینها میبود در روز قیامت و لکن بیعت را شکستی و مخالفت کردی پس
آتشها و اصناف عذابهای و نیران آن و افعیها که دهانها کشاده اند و عقربها که دمها بلند کرده و درندها که نیشها آویخته اند
و سایر اصناف عذابهای آن اینها همه از تست و بازگشت تو بسوی اینهاست پس در این وقت میگوید یا لیتنی اتخذت مع الرسول
سبیلا یعنی کاشکی اخذ کرده بودم با رسول راهی و کاشکی که قبول کرده بودم آنچه مرا بآن امر کرده بودند و بر خود لازم کرده
بودم از موالات علی و آنچه لازم کرده بود و در کتاب ماهیار بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که حضرت این آیه را
تلاوت نمود یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا لم اتخذ فلانا خلیلا یعنی روزیکه بگزد
ستمکار از روی پشیمانی دستهای خود را و بگوید کاشکی فرا میگرفتم با پیغمبر خدا راهی که خدا فرموده بود ای وای بر من کاشکی نمیگرفتم
فلان را دوست و یار خود حضرت فرمود که ابوبکر بدین لعنه الله اینچنین نسبت بعمر لعین میگوید در حدیث دیگر از حضرت
صادق روایت کرده است که بخدا سوگند که حق تعالی در قرآن کنایه بعنوان فلان نفرموده است بلکه چنین است که لیتنی
لم اتخذ الثانی خلیلا یعنی بجای فلان اسم عمر مذکور است و نتوند باشد که آن قرآن ظاهر گردد و مردم باین روشن بینی اند
و کلینی از حضرت باقر روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین خطبه خواندند و در آن خطبه که اگر آن دو شقی ترین مردم
بر امر خلافت ابر نمیکندند و خود پوشیدند و با من منازعه کردند و امریکه حقی در آن نداشتند مرتکب آن نشدند از روی
گمراهی و نادانی پس بر بدجا وارد شدند و بد غذای از برای خود مهیا کردند یکدیگر را لعنت خواهند کرد در خانهای خود
و بیزاری جویند هر یک از ایشان از دیگری عمر با قرین خود ابابکر خواهد گفت وقتیکه یکدیگر را ملاقات کنند یا لیت بینی
و بینک بعد المشرقین فبئس القرین یعنی ای کاشکی میان من و میان تو دوری میان مشرق و مغرب بود پس بد همنشین بودی تو از
برای من پس جواب میگوید آن شقی تر با نهایت بدحالی یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جائنی و کان الشیطان

للانسان خذولا یعنی ای کاشکی نمیگرفتم فلان را دوست که گمراه کرد مرا از یاد خدا بعد از آنکه آمده بود بسوی
من و هست شیطان مر آدمی را فرو گذارنده پس حضرت فرمود که منم آن یاد خدا که از آن گمراه شدند و منم سبیل و راه خدا
که از آن میل کردند و منم ایمانی که بآن کافر شدند و منم قرآن که از آن دوری کردند و منم آن دینی که بآن تکذیب کردند منم آن راه
راست که از آن گردیدند و در مناقب حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی افمن یمشی مکبا علی وجهه
اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم که ترجمه اش آنست که آیا کسی که میرود برو در راه افتاده و سرنگون هدایت
کننده تر است یا کسی که میرود در راه قائم و مستوی در طریق راست و مساوی حضرت فرمود آنانکه میروند برو در راه افتاده
و سرنگون دشمنان مایند و آنانکه راست میروند سلمان و ابوذر و مقداد و خواص اصحاب امیرالمؤمنین اند و محمد بن عباس روایت
کرده است از حضرت باقر که آنکه درست براه راست میرود بخدا سوگند که علی است و اوصیاء او علیهم السلام و علی بن
ابراهیم از حضرت محمد باقر روایت کرده است درین آیه و قال الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا انظر کیف ضربوا
لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا یعنی گفتند ظالمان متابعت نمیکنید مگر مردی که جادو کرده اند او را بنگر
چگونه زدند برای تو مثلها پس گمراه شدند پس نمیتوانند راهی یافت بسوی طعن تو حضرت فرمود که آیه چنین نازل شده است
و قال الظالمون آل محمد حقهم یعنی گفتند آنها که ستم کردند بر آل محمد حق ایشان را غصب کردند و فرمود که آخر آیه هم
چنین است فلا یستطیعون الی ولایة علی سبیلا پس نمییابند بسوی ولایت علی راهی و علی سبیل راه راستست مترجم گوید
که میتواند بود که مراد این باشد که این آیه باین معنی نازل شده نه اینکه لفظ چنین نازل شده و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر
روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی یعنی بگو یا محمد این راه راست
منست میخوانم مردم را بسوی خدا با بصیرت و بینائی و هر که پیروی من کند حضرت فرمود که مراد کسیکه متابعت آن حضرت کند
حضرت امیرالمؤمنین است و سایر اوصیا و امامان بعد از اوست که پیش از همه کس و پیش از دیگران متابعت آنحضرت کرده اند
و ایشان بنیابت حضرت رسول مردم را باین حق دعوت مینمایند و در تفسیر فرات از حضرت باقر روایت کرده است که مراد
از سبیل درین آیه ولایت اهل بیت است انکار نمیکند آنرا احدی مگر گمراهی و مذمت علی نمیکند مگر گمراهی و بسند دیگر روایت کرده است
که مراد آن جماعتند که متابعت میکنند آنرا اهل بیت من پیوسته مردی بعد از مردی از اهل بیت دعوت میکنند بسوی
آنچه من دعوت میکنم بسوی آن و کلینی بسند معتبر روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی فاستمسک بالذی اوحی الیک انک
علی صراط مستقیم یعنی پس چنگ زن بآنچه وحی کرده شده است بسوی تو بدرستیکه تو بر راه راستی حضرت فرمود که یعنی تو بر ولایت
علی بن ابی طالبی و علی صراط مستقیم است و در سوره حجر حق تعالی میفرماید هذا صراط علی مستقیم و در اکثر قرائت علی
بفتح لام و یا مشدد است و گفته اند که یعنی توحید خدا راهیست که بر من لازم است رعایت آن و در بعضی از قرائت شاذه
علی بکسر لام و رفع یا با تنوین خوانده اند یعنی این راه بلندیست و در طرایف از حسن بصری روایت کرده است که او بکسر لام

وتشدید

و تشدید یا مکسوره میخوانده و میگفته است که مراد اینست که این راه علی بن ابی طالب است و راه او و دین او است مستقیم
و واضح است و کجی در آن نیست پس متابعت کنید راه او و متمسک شوید باو و کلینی نیز این قرائت را از حضرت صادق
روایت کرده است و در سوره حم سجده میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا علیهم
و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و لکم فیها ما تشتهی
انفسکم و لکم فیها ما تدعون یعنی بدرستیکه آنها که گفتند پروردگار ما خداست پس راست ایستادند بر توحید یا
بر عبادات فرود آیند برایشان فرشتگان و گویند مترسید و غمگین مشوید و شاد شوید به بهشتی که وعده داده شده اید
بزبان پیغمبران ماییم دوستان شما در زندگانی دنیا و در آخرت و از برای شما حاصل است در آخرت آنچه آرزو کنید مترجم
گوید بدانکه احادیث مختلفه در تاویل این آیه کریمه وارد شده است از بعضی احادیث ظاهر میشود که این آیه در شان اهلبیت
و خطاب ملائکه با ایشان در دنیاست چنانچه در بصایر بسند معتبر روایت کرده است که عمران از حضرت صادق پرسید که فدای
تو شوم بما خبر رسیده است که ملائکه بر شما نازل میشوند حضرت فرمود بلی والله نازل میشوند بر ما و بر روی فرشهای ما راه
میروند مگر کتاب خدا را نخوانده که میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله الخ و بعضی اخبار درین باب در باب نزول ملائکه
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی پس برین مراد از استقامت عصمت خواهد بود و از بعضی روایات ظاهر میشود که این آیه
در شان شیعیان نازل شده و خطاب ملائکه با ایشان در وقت مرگ خواهد بود و در قبر و در قیامت چنانچه ابن ماهیار از
حضرت باقر روایت کرده است در تفسیر این آیه ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا یعنی کامل گردانیدند طاعت
رسول او را و ولایت آل محمد را پس ثابت و مستقیم ماندند بر آنها تتنزل علیهم الملائکة تا آخر آیه فرمود که اینها آن جماعتند
که چون ترسند روز قیامت در وقتیکه مبعوث شوند و از قبرها بیرون آیند ملائکه ایشان را استقبال کنند و گویند
بایشان که مترسید و اندوهناک مباشید ماییم آنها که بودیم با شما در دنیا از شما مفارقت نمیکنیم تا داخل بهشت
شوید و بشارت باد شما را به بهشتی که شما را وعده داده بودند و ایضا ابن ماهیار و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق
روایت کرده اند در تفسیر این آیه که مراد استقامت بر ولایت ائمه است یکی بعد از دیگری یعنی اعتقاد کنید بامامت همه ائمه
و ابن ماهیار بسند معتبر دیگر از حضرت باقر روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند که مراد این مذهب حقی است که شما
شیعیان بر آن هستید و نزول ملائکه و بشارت دادن ایشان در وقت مرگ است و در روز قیامت و در مجمع البیان از حضرت
امام رضا روایت کرده است که مراد شیعیانند و از حضرت صادق روایت کرده است که در تفسیر نحن اولیاؤکم فی الحیوة
الدنیا و فی الآخرة یعنی حراست و محافظت میکنیم شما را در وقت مرگ و در آخرت و در تفسیر امام حسن عسکری روایت کرده است
از رسول خدا که پیوسته مؤمن ترسانست از بدی عاقبت و یقین ندارد برسیدن بخشنودی خدا تا وقتیکه روح او را خواهند قبض
نمایند ملک موت برای او ظاهر گردد زیرا که ملک موت وارد میشود بر مؤمن در وقتیکه آزارش بسیار شدید است و سینه اش

بسیار تنگست بسبب مفارقت از اموال و عیال خود و بجهت آنچه در آن هست از اضطراب احوال و در وقتی آنها که با او
معامله داشته‌اند و عیال او در دل او مانده است حسرت آنها و آرزوهائی که در دل داشت بعمل نیامده پس در اینحال ملک
موت باو گوید که چرا این غصه‌ها فرو میبری جواب میگوید که بسبب اضطراب احوال من و بهم خوردن آرزوهای من ملک
موت باو میگوید که آیا عاقل جزع میکند از تلف شدن یک درهم ناروائی هرگاه بعوض آن هزار هزار برابر دنیا باو بدهند
میگوید نه ملک موت میگوید نظر کن بجانب بالای خود نظر کند درجات بهشت و قصرهای آنرا میبیند که فوق آرزوی آرزو
کنندگانست پس ملک موت باو میگوید اینها منزلها و نعمتهای تو است و اهل و عیال تو اند و هر که از زنان تو و فرزندان تو
صالح و شایسته‌اند بهمین منزلها با تو خواهند بود آیا راضی میشوی بدل آنچه در دنیا میگذاری اینها را بگیری میگوید بلی
والله که راضیم پس ملک موت باو میگوید که باز نظر کن چون نظر کند محمد و علی و آل طیبین ایشان را در اعلا علیین
مشاهده میکند پس باو میگوید ملک که اینها آقایان و پیشوایان تواند و ایشان در بهشت همنشین و انیس تو خواهند بود
آیا راضی نیستی که اینها از برای تو بدل مصاحبان دنیا بوده باشد میگوید بلی بحق پروردگارم راضیم پس اینست معنی قول
تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا یعنی مترسید از هولی که در پیش دارید که کفایت شر آنها از شما شده است و لا تحزنوا
یعنی غمگین مباشید بر آنچه در دنیا گذاشتید از فرزندان و عیال و اموال زیرا آنچه دیدید بهشت بدل آنهاست
از برای شما و شاد باشید بآن بهشتی که وعده داده شد شما را اینها منزلهاست که دیدید و آن بزرگواران انیس و جلیس شما
خواهند بود و حق تعالی در سوره جن میفرماید و ان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا لنفتنهم فیه
یعنی اگر مستقیم بمانند بر طریقه ایمان هر آینه میآشامانیم بایشان یعنی میفرستیم از آسمان از برای ایشان آب بسیاری از برای
ایشان آب بسیاری از برای آنکه امتحان کنیم ایشان را در آن و در احادیث اهل بیت ع تاویل در این آیه وارد شده است
الی آنکه ابن ماهیار از حضرت صادق ع روایت کرده است که یعنی اگر ایشان در عالم ضلال و ارواح در وقتی که حق تعالی
پیمان از ایشان میگرفت بوحدانیت خود و رسالت حضرت رسالت و امامت ائمه ع اگر ایشان بر ولایت ثابت میماندند
هر آینه در طینت ایشان آب شیرین بسیار میریختیم نه از آب شور و تلخ که در طینت کافران و منافقان میریزیم و از حضرت
باقر ع نیز روایت کرده است همین مضمون را و در آخرش فرموده است که افتتان و امتحان ایشان در ولایت علی ابن ابی طالب است
ع و آنکه آب کنایه از علم است زیرا که علم باعث حیات روحست چنانچه آب باعث حیات بدنست چنانچه بسند حسن
روایت معتبر از حضرت صادق ع وارد شده است که یعنی اگر ایشان بر ولایت اهل بیت ع مستقیم بمانند هر آینه بر ایشان
میریزیم علم بسیاری که از ائمه ع یاد بگیرند و در بعضی از روایات وارد شده است که ضمیر لنفتنهم راجع بمنافقانست
یعنی از برای آنکه منافقان را امتحان کنیم فصل پانزدهم در تاویل آیاتی که مشتمل است بر صدق و صادق و صدیق
و آنها آیات بسیار است آیه اول یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید

بترسید از خدا و باشید از راستگویان و شیخ طبرسی گفته است که در مصحف ابن مسعود و قرائت ابن عباس و کونوا
من الصادقین یعنی باشید از راستگویان و گفته است یعنی بوده باشید بر مذهب کسیکه راستی بکار برده‌اند در
اقوال و افعال خود با ایشان مصاحبت و رفاقت کنید و از ابن عباس روایت کرده است که یعنی بوده باشید با علی
و اصحاب او و از حضرت صادق ع روایت کرده است که یعنی بوده باشید با آل محمد ع و در بصائر از حضرت امام
محمد باقر ع روایت کرده است که مراد از صادقین مائیم و از حضرت امام رضا روایت کرده است که یعنی بوده باشید با آل
محمد ع و در بصائر از حضرت باقر ع روایت کرده است که مراد از صادقان مائیم و از حضرت امام رضا روایت کرده است
که صادقون ائمه‌اند که بسیار تصدیق کنندگانند خدا و رسول را با طاعت خود و در مناقب از طریق مخالفان از ابن عمر
روایت کرده است که یعنی بوده باشید با محمد و اهل بیت او و در کتاب اکمال الدین از حضرت امیر المؤمنین ع روایت
کرده است که چون این آیه نازل شد سلمان رضی الله عنه گفت یا رسول الله این آیه عامست یا خاصست فرمود که
مأموران عامند و جمیع مؤمنان مأمور باین شده‌اند و اما صادقون مخصوص برادرم علی و اوصیا بعد از او است تا روز
قیامت و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت باقر ع و کونوا مع الصادقین یعنی باشید با علی ابن ابی طالب
و علی ابن ابراهیم گفته است که صادقون ائمه‌اند مترجم گوید این آیه کریمه از جمله آیاتیست که علما استدلال کرده‌اند بآنها
بامامت ائمه معصومین ع و وجه استدلال آنست که حضرت عزت امر کرده است کافه مؤمنان را به بودن با صادقون و ظاهر
است که مراد بودن با ایشان بچشم و بدن نیست بلکه مراد ملازمت طریقه ایشان و متابعت ایشانست در عقاید
و اقوال و اعمال و معلوم است که حق تعالی امر نمیفرماید عموما بمتابعت کسی که داند که فسق و معصیت از او صادر میشود
با آنکه نهی کرده است از فسق و معاصی پس باید که البته ایشان معصوم باشند از فسق و معاصی مطلقا در اقوال و افعال خطا
نکنند تا آنکه متابعت در جمیع امور واجب باشد و ایضا اجماع کرده‌اند امت بر آنکه خطابهای قرآن عامست و شامل جمیع
زمانها و مخصوص بزمانی نیست پس ناچار است که در هر زمانی امام معصوم بوده که مؤمنان آن زمان مأمور باشند و در
کتاب احوال امیر المؤمنین ع مبسوط تر از این مذکور خواهد شد آیه دویم و من یطع الله و الرسول فاولئک مع
الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا یعنی هر که اطاعت
کند خدا و رسول را پس آن گروه با آن جماعتند که انعام کرده است خدا بر ایشان از پیغمبران و بسیار تصدیق مصباح
الانوار از انس کنندگان پیغمبران و شهیدان و نیکوکاران و چه نیکو اند اینجماعت بجهت رفاقت و در کتاب
مصباح الانوار از انس روایت کرده است که رسول خدا روزی نماز صبح را با ما بجا آورد پس روی کریم خود را بسوی ما کرد پس
من از تفسیر این آیه از آنحضرت سؤال کردم فرمود که نبیون منم و صدیقون برادرم علیست و شهدا عم من حمزه است و صالحین
دختر من فاطمه است و فرزندان او حسن و حسین ع و کلینی و فرات ابن ابراهیم از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده‌اند

کسی که حق تعالی جمیع پیشینیان و پسینیان از بهترین ایشان هفت نفر آنها خواهند بود که فرزندان عبدالمطلب‌اند پیغمبران گرامی‌ترین خلق‌اند نزد خدا و پیغمبر ما بهترین پیغمبران است پس اوصیاء پیغمبران بعد از ایشان بهترین امتهایند و وصی
پیغمبر ما بهترین اوصیاست پس شهیدان بهترین امتهایند بعد از اوصیاء و حمزه سید و بزرگ شهیدان است
و جعفر صاحب دو بال است که با ملائکه در بهشت پرواز میکند و حق تعالی پیش از او بدیگری این را عطا نکرده است
و از امریست که حق تعالی امت محمد را بان گرامی داشته است پس دو سبط و فرزند زاده محمد است حسن و حسین
و مهدی این امت است که حق تعالی هر که را از اهل بیت ما که خواهد مهدی میکرداند پس این آیه را خواند و اولئک مع الذین
انعم الله علیهم الخ و ایضا روایت کرده‌اند از سلیمان دیلمی که گفت در خدمت حضرت صادق بودیم ناگاه ابو بصیر که
از اکابر اصحاب آنحضرت بود داخل شد و نفس او تنگ شده بود چون بجای خود نشست حضرت فرمود که ای ابو محمد
این نفس بلند چیست گفت فدایت شوم ای فرزند رسول خدا سن من بالا رفته است و استخوانم باریک شده است
و اجلم نزدیک رسیده است و نمیدانم که در آخرت حال من چون خواهد بود حضرت فرمود ای ابو محمد تو این سخن را میگوئی
گفت چگونه نگویم حضرت فرمود که ای ابو محمد خدا شما را در کتابش یاد کرده است در آنجا که فرموده اولئک الذین انعم الله علیهم تا آخر آیه
پس رسول خدا در این آیه نبیین است و ما ایم صدیقان و شما اید صالحین پس نام خود را صالح کردانید چنانچه حق تعالی
شما را صالح نامیده و ایضا کلینی بسند معتبر از ابو الصباح روایت کرده است که حضرت باقر با او گفت که اعانت کنید
ما را بورع و پرهیزکاری از گناهان بدرستیکه هر که از شما خدا را ملاقات کند با ورع او را نزد حق تعالی فرحی خواهد بود
زیرا که حق تعالی میفرماید و من یطع الله والرسول تا آخر آیه پس از ما است نبی و از ما است صدیقان و شهیدان و صالحان
و از حضرت امام رضا روایت کرده است بر خدا لازم است که دوست و شیعه ما را در قیامت با پیغمبران و صدیقان و
شهیدان و صالحان محشور گرداند و نیکو رفیقانند ایشان و در کتاب خصال از حضرت رسول روایت کرده است که صدیقان
سه نفرند علی ابن ابی طالب و حبیب نجار مؤمن آل فرعون و در عیون اخبار الرضا از آنحضرت روایت کرده است
که خدا فرمود که در هر امتی صدیقی و فاروقی بوده است و صدیق و فاروق این امت علی ابن ابی طالب است و شهدا حسن و حسین اند
و صالحین ائمه معصومین‌اند و حسن اولئک رفیقا قائم آل محمد است و ابن ماهیار از ابو ایوب انصاری روایت کرده است
که صدیقان سه کسند حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب نجار صاحب یاسین و علی ابن ابی طالب و او بهترین
سه نفر است و ایضا روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که نازل شد ملکی بر حضرت رسول و بیست هزار سر داشت
حضرت خواست که دست او را ببوسد او نگذاشت و گفت گرامی‌ترین خلقی نزد خدا از اهل آسمانها و اهل زمینها
و نام آن ملک محمود بود چون ملک پشت کرد حضرت دید که در میان دو کتف او نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله الصدیق الاکبر پس حضرت فرمود که ای حبیب من محمود چند گاه است که این کلمات در میان دو کتف تو نوشته شده است

و علی بن ابراهیم روایت نموده که نبیان رسول خدا است و صدیقان علی ابن ابی طالب است

گفت پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند بدوازده هزار سال الحدیث من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه
فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی از مؤمنان مردانی هستند که راست گفتند
آنچه را عهد بستند با خدا بر آن پس بعضی از ایشان کسی هست که وفا کرد بعهد خود و جنگ کرد تا شهید شد و از
ایشان کسی هست که انتظار شهادت میکشد و تغییر ندادند عهد را تغییر دادنی و در مورد نزول آیه احادیث بسیار
وارد شده است اول آنکه این در شان امیر المؤمنین و اقارب آنحضرت نازل شده باشد چنانچه در مجمع البیان از آنحضرت
امیر المؤمنین وارد شده است که در شان ما نازل شده است این آیه و منم والله که انتظار میکشم و تبدیل نکردم تبدیل
کردنی و در خصال از آنحضرت روایت کرده است که عهد کرده بودیم با خدا و رسول من و عم من حمزه و برادرم جعفر
و پسر عمم عبیده بر امری که وفا کردیم بان از برای خدا و از برای رسول او پس سبقت گرفتند یاران من و پیشتر شهید شدند
در راه خدا و من ماندم بعد از ایشان برای امری چند که خدا خواست که آنها از من بعمل آید پس حق تعالی این آیه را فرستاد من
المؤمنین رجال صدقوا تا آخر پس آنها که قضا نحب کردند حمزه و جعفر و عبیده بودند و منم والله که انتظار شهادت
میبرم و تبدیل نکردم هیچ امر از امور دینی را ابدا که بدهی و مثل این را ابن ماهیار و علی ابن ابراهیم از حضرت باقر روایت کرده‌اند
و در روایت علی ابن ابراهیم نحب را باجل تفسیر کرده است دوم آنکه در شان مؤمنان کامل است یا مطلق مؤمنان چنانچه
کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که مؤمن دو مؤمن است پس مؤمنی هست که تصدیق است بعهد
خدا و وفا کرده است بشرطیکه با خدا کرده است چنانچه حق تعالی میفرماید رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و این است
مؤمنی که با او نمیرسد اهوال دنیا و نه اهوال آخرت و مؤمن دیگر آنست که مانند کیاه زراعت که بادها گاه کج میشود
و گاه راست میایستد این مؤمن نیز گاه تابع هواها نفسانی میشود و گاه ثابت میگردد پس اینست که باو میرسد هولهای آخرت
و محتاج است بشفاعت و او شفاعت دیگری نمیکند اما عاقبتش بخیر است و ایضا روایت کرده است که حضرت
صادق با ابو بصیر گفت که خدا شما را در کتاب خود یاد کرده است در آنجا که گفته است من المؤمنین رجال تا آخر آیه پس فرمود
که بدرستیکه شما وفا کردید بانچه وفا کردید بانچه خدا پیمان گرفته است که آن ولایت ما است و بدل ما غیر از اختیار نکرده‌اید
و ایضا روایت کرده است بسند معتبر از آنحضرت که حضرت رسول گفت یا علی هر که ترا دوست دارد پس میرد بتحقیق که
قضا نحب کرده است و نمیرد پس او انتظار میکشد و آفتاب که هر روز بر او طالع میگردد مقرون بروزی ایمان و احادیث
بسیار وارد شده است که حضرت امام حسین در صحرای کربلا هر یک از اصحاب آنحضرت که شهید میشد یا رخصت
جهاد میطلبید حضرت این آیه را تلاوت میفرمودند آیه چهارم والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون
والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم یعنی آنها که ایمان آوردند بخدا و رسولان او ایشانند بسیار تصدیق کنندگان
و شهیدان یا گواهان نزد پروردگار خود ایشانراست اجر عظیم ایشان و نور ایشان و در خصال از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است

که فرمود که هیچ شیعه نیست که مرتکب شود امری را که ما نهی کرده ایم او را از آن پس نمیرد مگر آنکه او به بلای مبتلا میشود
که کفاره گناهان او باشد یا در مالش که تلف شود یا در فرزندش که بمیرد یا بیماری باو برسد یا در بدن خودش
تا آنکه چون بخدا ملاقات کند هیچ گناه بر او نباشد و اگر گناهی بر او باقی بماند جان کندن را بر او سخت میکند هر که از شیعیان
ما بمیرد صدیق و شهید است زیرا که امر ما را تصدیق کرده است و دوستی او از برای ما است و دشمنی او از برای ما است و غرضش از اینها رضای
خداست و ایمان درست بخدا و رسول آورده است چنانچه حق تعالی میفرماید والذین آمنوا بالله ورسله تا آخر آیه و در مجمع البیان
از حضرت رسول روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی لهم اجرهم ونورهم یعنی از برای ایشان است ثواب طاعت ایشان و نور ایمان
ایشان که به آن نور هدایت مییابند بسوی راه بهشت و عیاشی روایت کرده است از منهال قصاب که بحضرت صادق ع
عرض کردم که دعا کن که خدا شهادت ترا روزی کند حضرت فرمود که مؤمن بهر حال که بمیرد شهید است پس این آیه را برای
استشهاد تلاوت نمود و ایضا از حارث بن مغیره روایت کرده است گفت روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر ع بودیم فرمود
که هر که از شما عارف باین تشیع و منتظر فرج ما باشد و در آنجا کارهای خیر کند چنانست که در خدمت قائم آل محمد بشمشیر
خود جهاد کند بلکه بخدا سوگند مانند کسی است که در خدمت رسول خدا بشمشیر خود جهاد کرده باشد بلکه والله مثل
کسی است که شهید شده باشد با رسول خدا در زیر خیمه آنحضرت در شان شما آیه هست از کتاب خدا گفتم فدای تو
شوم کدام آیه هست گفت قول خدا والذین آمنوا بالله ورسله تا آخر آیه پس فرمود بخدا سوگند که گویندگان صادقان
و شهیدان نزد پروردگار شما و در تهذیب روایت کرده است که شخصی گفت در خدمت امام زین العابدین ع بودیم
شهدا مذکور شدند بعضی از حاضران گفتند که کسی که باسهال بمیرد شهید است و دیگری گفت که درنده بخورد که
شهید است و دیگری چیزی دیگر گفت پس مردی گفت که من گمان ندارم که شهید غیر کسی که در راه خدا کشته باشد تواند بود
حضرت فرمود که اگر چنین باشد شهدا بسیار کم خواهند بود پس حضرت این آیه را خواند و فرمود که این آیه در شان ما و شیعیان
ما است و برقی در محاسن بسند معتبر از حضرت امام حسین ع روایت کرده است که فرمود که هیچ شیعه از شیعیان ما نیست
مگر صدیق و شهید است و زید بن ارقم گفت فدای تو شوم چگونه شهیدند و حال آنکه اکثر ایشان در میان رخت خواب میمیرند
حضرت فرمود که مگر قرآن نخوانده خدا در سوره حدید میفرماید والذین آمنوا بالله ورسله تا آخر آیه پس زید گفت گویا
من هرگز نخوانده ام از کتاب خدا پس حضرت فرمود که اگر شهید منحصر باشد در آنچه ایشان میگویند شهیدان بسیار کم خواهند بود
آیه پنجم فمن اظلم ممن کذب علی الله وکذب بالصدق اذ جاءه الیس فی جهنم مثوی للکافرین والذی جاء بالصدق وصدق
به اولئک هم المتقون یعنی پس کیست ستمکارتر از کسیکه دروغ گوید بر خدا و تکذیب نماید سخن صدق و راست را چون بنزد
او آید آیا نیست در جهنم جایگاهی برای کافران و آنکه بیاید با صدق و راستی و تصدیق کند به آن ایشان خود پرهیزکارانند و در
مجالس شیخ و مناقب ابن شهر آشوب از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که مراد بصدق ولایت ما اهلبیت است و علی ابن ابراهیم

کفته است

گفته است که پس ذکر کرد دشمنان آل محمد را و کسیکه بر خدا و رسولش دروغ نبندد و دعوی کند مرتبه را که حق او نباشد
پس فرموده من اظلم ممن کذب علی الله وکذب بالصدق اذ جاءه فرمود که یعنی تکذیب کند با آنچه پیغمبر آورده از حق و ولایت امیر المؤمنین
پس ذکر کرد رسول خدا و امیر المؤمنین را پس گفت والذی جاء بالصدق محمد است وصدق به یعنی امیر المؤمنین و در مجمع البیان
از ائمه ع روایت کرده است که الذی جاء بالصدق محمد است وصدق به علی است آیه ششم وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق
عند ربهم یعنی بشارت ده آنها که ایمان آورده اند که ایشان را منزلت نیکی هست نزد پروردگار ایشان و کلینی و علی ابن
ابراهیم و عیاشی بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که مراد بقدم صدق رسول خدا و ائمه هدی اند ع گویا مراد ولایت یا شفاعت
ایشان باشد چنانچه کلینی بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که مراد ولایت امیر المؤمنین ع و عیاشی نیز چنین روایت
کرده است فصل ششم در بیان اخباریکه در تاویل حسنه و حسنی بولایت و سیئه بعداوت ایشان وارد شده است و در آن چند آیه
است آیه اول من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون ومن جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار هل
تجزون الا ما کنتم تعملون یعنی هر که بیاید در قیامت با حسنه و خصلت نیکی پس مر او راست بهتر از آن و ایشان از فزع
و ترس عظیم در آن روز ایمنند و هر که بیاید با سیئه و خصلت بد پس روهای ایشان سرنگون میافتند در آتش جهنم آیا جزا داده
میشوید مگر آنچه بودید شما که بعمل میآوردید و در جای دیگر فرموده است من جاء بالحسنة فله خیر منها ومن جاء بالسیئة
فلا یجزی الذین عملوا السیئات الا ما کانوا یعملون و مضمونش نزدیک است بمضمون آیه سابقه و ابن ماهیار و ابن بطریق در عمده
و در مستدرک از تفسیر ثعلبی و حلیه حافظ ابو نعیم روایت کرده است بچندین سند از ابو عبد الله جدلی که حضرت امیر المؤمنین
با او گفت میخواهی ترا خبر دهم بحسنه که هر که با آن حسنه بمحشر بیاید ایمن میگردد از فزع و ترس روز قیامت و بسیئه که هر که با آن
سیئه بیاید برو در آتش جهنم افتد گفت بلی یا امیر المؤمنین حضرت فرمود که حسنه محبت ما اهل بیت است و سیئه بغض
ما اهل بیت است و ابن ماهیار بسند معتبر دیگر روایت کرده است از عمار ساباطی که گفت ابن ابی یعفور از حضرت صادق سوال کرد
از تفسیر این آیه حضرت فرمود که حسنه در این آیه شناختن امامت و اطاعت او طاعت خداست و بروایت دیگر فرمود که حسنه ولایت
امیر المؤمنین است و بسند معتبر دیگر از حضرت باقر روایت کرده است که حسنه ولایت علی است و سیئه عداوت و بغض آنحضرت
و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است بسند معتبر از عمار ساباطی که حضرت صادق فرمود که قبول نمیکند خدا از بندگان اعمال
صالحه که میکنند هرگاه ولایت امام جوری کنند که از اختیار کنند که از جانب خدا منصوب نشده باشد ابن ابی یعفور گفت خدا [illegible]
من جاء بالحسنة فله خیر منها تا آخر آیه پس چگونه نفع نمیکند عمل صالح از کسیکه ولایت امام جائر داشته باشد حضرت فرمود
میدانی حسنه که خدا در این آیه فرموده است کدام است شناختن امامت و اطاعت که حق او است و سیئه که بعد از این فرموده
انکار کردن امامیست که از جانب خدا منصوب گردیده پس حضرت فرمود که هر که بیاید در روز قیامت با ولایت امام جوری کننده
که از جانب خدا نباشد و منکر حق ما اهلبیت باشد و انکار کند امامت و ولایت ما را حق تعالی او را سرنگون در آتش جهنم میاندازد

ایه دقم ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا یعنی هر که کسب کند عمل نیکو بیرا نیاد میکردانیم از برای او نیکی اورا و ثعلبی و غیر او
از مفسران عامه و خاصه از حضرت امام حسن و ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که اقتراف حسنه محبت ما و ولایت ما
اهل بیت است و از آل محمد از عامه و خاصه روایت کرده اند که حضرت امام حسن بعد از صلح با معاویه خطبه خواند و در خطبه
فرمود که ما اهل بیتیم که خدا واجب گردانیده بر هر مسلمانی محبت و مودت ما را پس فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی و فرموده است و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا اقتراف حسنه محبت ما اهل بیت است ایه سیم و لا تستوی الحسنة
و لا السیئة یعنی برابر نیست نیکوی و بدی از حضرت امام موسی کاظم منقول است که ماییم حسنه و بنی امیه سیئه اند زیرا که ما
منشا جمیع نیکیهاییم و بنو امیه منشا جمیع بدیهایند و بسند روایت معتبر دیگر وارد شده است که حسنه تقیه است و سیئه
فاش کردن اسرار ائمه نزد مخالفان ایه چهارم فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری واما من بخل واستغنی و
کذب بالحسنی فسنیسره للعسری مفسران گفته اند یعنی پس اما آنکه عطا کند اموال خدا را یا طاعت را و بپرهیزد از معصیت
خدا و تصدیق کند بحسنی یعنی کلمه حسنی نیکوتر یا وعده نیکوتر پس زود باشد که او را مهیا گردانیم برای امر یکه مؤدی باشد با آسایش
و راحت میشود که دخول بهشت باشد و اما کسیکه بخل ورزد بمال خدا و مستغنی شود بشهوات دنیا از نعیم آخرت و تکذیب
کند بحسنی که گذشت پس زود باشد که مهیا کنیم از برای او خصلتی و طریقه را که مؤدی بدشواری باشد که دخول جهنم است
و احادیث بسیار وارد شده که مراد بحسنی در هر دو موضع ولایت است چنانچه در تفسیر علی بن ابراهیم و بصایر الدرجات
از حضرت صادق روایت کرده است در تاویل الآیات از آنحضرت روایت کرده است که در تفسیر آیات این سوره فرمود فاما من
اعطی پس اما کسی که عطا کند خمس آل را واتقی یعنی بپرهیزد از دوستی و ولایت طواغیت یعنی خلفای جور و ائمه باطل و صدق
بالحسنی تصدیق کند بولایت و امامت ائمه حق فسنیسره للیسری پس اراده نمیکند هیچ امری از امور خیر را مگر آنکه توفیق خدا
میسر میگرداند برای او و اما من بخل یعنی و اما کسیکه بخل ورزد بخمس ندهد و استغنی یعنی مستغنی گرداند برای خود از
دست خلفا که ائمه حق اند و در علم رجوع بایشان نکند و کذب بالحسنی و تکذیب کند بولایت ائمه حق فسنیسره للعسری
یعنی پس اراده نمیکند هیچ شری و بدی را مگر آنکه میسر گرداند از برای او و سیجنبها الاتقی و زود باشد که دور کرده میشود از
آتش جهنم کسیکه پرهیزکارتر است حضرت فرمود که مراد از پرهیزکارتر رسول خدا است و هر که متابعت او در همه اقوال و افعال کند
الذی یؤتی ماله یتزکی یعنی آنکه میدهد مال خود را یا مال خود را از زکوات میدهد یا آنکه برای تزکیه نفس و مال خود
میدهد نه از برای ریا و سمعه حضرت فرمود که مراد حضرت امیر المؤمنین است که در رکوع زکوات داد و ما لاحد عنده
من نعمة تجزی یعنی نیست هیچ کس از او نعمتی که منتهی که مکافات کرده شود حضرت فرمود که مراد رسول خدا است که هیچ کسرا
نزد او نعمتی نیست که جزا دهد و نعمت او جاریست بر جمیع خلق و فرات ابن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق در تفسیر و کذب
بالحسنی یعنی تکذیب کند بولایت علی فسنیسره للعسری یعنی برای آتش جهنم و ما یغنی عنه ماله اذا تردی یعنی فاید نمیبخشد

اورا

اورا مال او چون بمیرد بجهنم در افتد حضرت فرمود که یعنی عملش او را فایده نمیبخشد چون بمیرد و ان علینا للهدی
حضرت فرمود که در قرائت اهل بیت چنین است و ان علیا للهدی یعنی بدرستیکه علی و ولایت و هدایت
فانذرتکم نارا تلظی یعنی ترسانیدیم شما را از آتش که زبانه زند حضرت فرمود که مراد از آن آتش حضرت قایم است
در وقتیکه قیام نماید بشمشیر از هزار کس نهصد و نود و نه کس را بکشد لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب
و تولی فرمود که یعنی نمیسوزد بآن آتش مگر کسیکه تکذیب کند بولایت و روی برگردانند و سیجنبها الاتقی الذی
یؤتی ماله یتزکی فرمود که یعنی دور کرده میشود از آن آتش مؤمنی که علم را عطا کند باهلش و ما لاحد عنده من نعمة
تجزی فرمود که یعنی او برای محض تقرب بخدا میکند و لسوف یرضی فرمود که یعنی زود باشد که راضی شود چون ببیند
ثواب خدا را   در بیان آنکه نعمت و نعیم در آیات کریمه مفسرات بولایت اهل بیت و بیان آنکه ولایت ایشان
اعظم نعم است و درین باب آیات بسیار است اول الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا واحلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها
و بئس القرار یعنی آیا نظر نکردی بسوی آنکه تبدیل کردند شکر نعمت خدا را بکفران و فرود آوردند قوم خود را بسرای
هلاک که آن جهنمست میسوزند بآن و بد قرارگاهیست جهنم بدانکه اکثر مفسران گفته اند که مراد کافران قریشند
که حضرت رسول نعمتی بود بعوض شکر نعمت کفران اختیار کردند و با او مقام محاربه و عداوت آمدند و این تفسیر را
از حضرت امیر المؤمنین و ابن عباس و ابن جبیر روایت کرده اند و بعضی گفته اند که اصل نعمت را بدل بکفر کردند زیرا
که چون کفران نعمت کردند نعمت از ایشان مسلوب شد و کفر با ایشان ماند و صاحب کشاف و سایر مفسران از حضرت
امیر المؤمنین و از عمر روایت کرده اند که این آیه در شان فاجرترین قریش نازل شد که فرزندان امیه اند و فرزندان مغیره
اما بنو امیه علیهم اللعنة پس مهلت یافتند تا وقتیکه مقدر شده بود برای فنای ایشان و اما بنو مغیره پس کفایت ایشان
شد در جنگ بدر زیرا که ابو جهل و خویشان او در روز بدر کشته شدند و بجهنم رفتند و دیگران نیز در جنگها بسیار
روایت کرده اند و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند از تفسیر این آیه فرمود
که نازل شد در شان دو فاجرترین قریش بنی امیه و بنی مغیره پس خدا همه ایشان را هلاک کرد در روز بدر اما بنی
امیه پس ماندند تا مدتی پس فرمود که ماییم نعمت خدا که انعام کرده است بآن بر بندگان و ببرکت ما میرسد بنعیم
الهی هر که میرسد در قیامت و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که فرموده که مراد باین آیه جمیع قریشند
که دشمنی کردند با رسول خدا و با او جنگ کردند و انکار امامت وصی او کردند و بسند معتبر دیگر روایت کرده است
که از آنحضرت پرسیدند از تفسیر این آیه حضرت پرسید که سنیان چه میگویند درین آیه گفتند که میگویند درشان بنی امیه و بنی مغیره
نازل شده است حضرت فرمود که بخدا سوگند که در حق جمیع قریش نازل شده حقتعالی خطاب کرد بپیغمبر اشرا که من فضیلت دادم
جمیع قریش را بر سایر عرب و تمام کردم بر ایشان نعمت خود را و پسندیدم دین اسلام را برای دین ایشان و فرستادم بسوی ایشان رسولی

پس بدل کردند نعمت مرا بکفر و درآوردند قوم خود را بدار هلاک که جهنم است و در حدیث صحیفهٔ کامله بروایت حسنی
از حضرت صادق روایت کرده است که حق تعالی پیغمبر را خبر داد بآنچه باهل بیت آنحضرت و دوستان و شیعیان ایشان
خواهد رسید از بنی امیه در ایام پادشاهی ایشان پس حق تعالی فرستاد باو ایشان الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا تا آخر آیه و نعمت خدا
محمد است و اهل بیتش و محبت ایشان ایمانست و داخل بهشت میکرداند و بغض و دشمنی ایشان کفر و نفاق است و داخل جهنم میکرداند
آیه دوم ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی سوال کرده میشوید در روز قیامت از نعمتها که در دنیا بآنها متنعم بودید چنین
کفته‌اند اکثر مفسران که مراد از نعیم جمیع نعمتهای دنیاست و بعضی کفته‌اند امن و صحت بدنست و از حضرت باقر و حضرت صادق
نیز این روایت کرده‌اند و شیخ طبرسی و عیاشی و قطب راوندی در دعوات روایت کرده‌اند که ابو حنیفه از حضرت صادق سوال کرد
از تفسیر این آیه حضرت فرمود که نعیم باعتقاد تو چیست کفت خوردنی از طعام و آب سرد حضرت فرمود که اکر خدا ترا باز دارد
در پیش خود در قیامت تا سوال کند از تو هر طعامی که خورده و از هر آشامیدنی که آشامیده هر آینه بسیار باید بایستی نزد خدا
پس کفت نعیم چیست فدای تو شوم حضرت فرمود ما اهل بیت نعیمیم که انعام کرده است خدا بما بر بندکان و بما الفت داده است
میان ایشان بعد از آنکه دشمنان یکدیکر بودند و بما هدایت کرده است ایشان را بسوی اسلام و اینست نعمتی که منقطع نمیشود و خدا سوال
میکند از ایشان از حق نعمتی که برایشان انعام کرده است و آن محمد است و عترت او صلوات الله علیهم و در عیون اخبار الرضا
روایت کرده است که روزی جمعی در خدمت آنحضرت بودند و کفتند که در دنیا نعیمی حقیقی نیست یکی از علماء عامه که در
آن مجلس حاضر بود کفت که حق تعالی میفرماید که ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم آیا این نعیم که آب سرد است در دنیا نیست حضرت
بآواز بلند فرمود که شما چنین تفسیر میکنید آیه را و بر چند قسم تعبیر کرده‌اید جمعی میکویند که آب سرد است و بعضی میکویند
طعام لذیذ است و بعضی کفته‌اند خواب نیکوست و بدرستیکه خبر داد مرا پدرم که این اقوال شما نزد جدم حضرت رسول ازبدیهش ابی عبده
حضرت صادق مذکور شد در تفسیر این آیه پس آنحضرت بغضب آمد و کفت که حق تعالی سوال نمیکند بندکان را از آنچه تفضل
کرده است برایشان و منت نمیکذارد باین نعمتها بایشان و منت کذاشتن بنعمت از مخلوقین قبیح است پس چکونه بخداوند خالق
نسبت میتوان داد چیزی را که مخلوق بآن راضی نباشد که بایشان نسبت دهند و لکن نعیم محبت ما اهل بیت است و اقرار
بامامت ما خدا سوال میکند از آن بعد از سوال از توحید و نبوت زیرا که اکر بنده وفا کند باین اعتقاد او را میرساند بنعیمهای
بهشت که هرکز زوال ندارد بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی که رسول خدا فرمود که یا علی بدرستیکه اول چیزی که
از بنده بعد از مردن سوال میکنند شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله است و آنکه تو امام و ولی مؤمنانی بسبب آنچه
خدا و من از برای تو قرار داده‌ایم پس کسیکه باین وفا کند در دنیا بآن اعتقاد داشته باشد میرود بسوی نعیمی که هرکز زایل نکردد
ابو ذکوان که یکی از راویان این حدیث است کفته است که بعد از شنیدن این حدیث چون مشغول لعنت و اشعار بودم نقل این حدیث
نکردم پس رسول خدا را شبی در خواب دیدم که مردم براو سلام میکردند و جواب میفرمود پس من چون سلام کردم جواب نفرمود

کفتم

کفتم که مکر من از امت تو نیستم یا رسول الله فرمود که بلی هستی و لکن خبر ده مردم را بحدیث نعیم که شنیدی آنرا
از ابراهیم و شیخ طوسی در مجالس از حضرت صادق روایت کرده است که مراد از نعیم در تفسیر این آیه که ما آن نعیمیم
که سوال میکنند از آن و علی بن ابراهیم روایت کرده است که مراد از نعیم ولایتست و از و سوال خواهند کرد چنانکه در جای
دیکر فرموده است وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید ایشان را بدرستیکه ایشان سوال کرده میشوند یعنی سوال
میکنند از ولایت اهل بیت و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است از تفسیر این آیه که سوال میکنند این امت از
آنچه خدا بایشان انعام کرده است برسول خدا پس با اهل بیت او و ابن ماهیار از حضرت صادق روایت کرده است
که مراد آن نعیمیست که خدا انعام کرده است بآن بشما بولایت ما و محبت محمد و آل محمد و از حضرت امام محمد باقر و موسی
روایت کرده است که فرمود ماییم نعیم مؤمن و حنظل کافر و ایضا روایت کرده است از ابو خالد کابلی که کفت بخدمت
حضرت باقر رفتم پس فرمود طعامی از برای من آوردند که هرکز بهتر از آن طعامی نخورده بودم پس حضرت فرمود که چکونه
دیدی طعام ما را کفتم چه بسیار نیکو بود آیه از قرآن بیاد آوردم که بر من ناکوار شد فرمود که کدامست من این آیه را خواندم
حضرت فرمود که بخدا سوکند که هرکز سوال از تو از این طعام نخواهند کرد پس خندید چنانکه دندانهای مبارکش نمایان
شد و فرمود میدانی که کدامست نعیم کفتم که نه فرمود که ماییم نعیمی که سوال کرده خواهید شد از آن و در مناقب از حضرت
باقر روایت کرده است که نعیم امنیت و صحت است و ولایت علی بن ابی طالب بروایت دیکر از حضرت باقر و حضرت صادق روایت
کرده است که نعیم ولایت علی بن ابی طالب است و در کافی بسند معتبر از ابو حمزهٔ ثمالی روایت کرده است که کفت با جماعتی در خدمت
حضرت صادق بودیم پس طعامی حاضر کرد که ما هرکز مانند آن نخورده بودیم در لذت و خوشبوئی و خرما آوردند که از غایت
صفا و نیکوئی و لطافت روی خود را میتوانستیم دید پس مردی کفت از شما سوال خواهند کرد از این نعیمی که تنعم میکنید بآن نزد
فرزند رسول خدا آنحضرت فرمود که خدا کریمتر است و بزرکوار است از آنکه طعامی بشما دهد و بر شما حلال کرداند پس در قیامت
سوال از آن بکند و لکن سوال میکند از شما از آنچه انعام کرده است بآن بر شما بمحمد و آل محمد و از حضرت امام محمد باقر نیز نزدیک باین
مضمون روایت کرده است و در آخرش فرموده که سوال نمیکند مکر از دین حقی که شما بر آن هستید و بر این مضامین احادیث
بسیار است و در بعضی از روایات عامه وارد شده از پنج چیز سوال میکند از سیری شکم و آب سرد و خواب لذیذ و خانها که در زیر
آنها می باشند و از اعتدال خلقت که در آن عیبی نبوده باشد آیه سیم واسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة یعنی کامل
کردانید بر شما نعمتهای خود را بعضی ظاهر و بعضی باطن و بعضی از قراء نعمة به تا خوانده‌اند و بعضی بصیغهٔ جمع و اضافه
بضمیر خوانده‌اند و نعمت ظاهره بعضی کفته‌اند که آنست که محسوس باشد و باطنه آنکه معقول باشد و بعقل یابند یا ظاهره
آنچه دانند و باطنه آنکه ندانند در اکمال الدین و مناقب بسند معتبر از موسی بن جعفر روایت کرده است که نعمت ظاهره امام
ظاهر است و نعمت باطنه امام غایب است و علی بن ابراهیم از حضرت باقر روایت کرده است که نعمت ظاهره رسول خداست و آنچه

آنجناب خدا آورده است از معرفت خدا و اقرار به یگانگی او و نعمت باطنه ولایت ما اهل بیت است و دوستی ما را
قرار داد پس جزا اسو کند که گروهی اعتقاد کنند این نعمت را ظاهر و باطن و گروهی اعتقاد کنند بظاهر و به باطن
اعتقاد نکنند پس حق تعالی فرستاد یا ایها الرسول لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا آمنا بافواههم
و لم تؤمن قلوبهم یعنی ای رسول ترا اندوهناک نگرداند آنها که مسارعت و مبادرت میکنند بکفر از آنها که گفتند
بدهنهای خود که ایمان آورده ایم و ایمان نیاورده دلهای ایشان حضرت فرمود که پس شاد شد حضرت در وقتی که
نازل شد این آیه بسبب آنکه قبول نمیکند حق تعالی ایمان ایشان را مگر با اعتقاد ولایت و محبت ما آیه چهارم فبای آلاء ربکما
تکذبان یعنی پس کدام یک از نعمتهای پروردگار خود تکذیب میکنید و نسبت بدروغ میدهید ای گروه جن و انس علی بن ابراهیم
در تفسیر گفته است که این خطاب بجن و انس است و در ظاهر مسائل ما بابوبکر و عمر است و از حضرت صادق روایت کرده است که معنی آیه
آنست که کدام یک از دو نعمت کافر میشوید بمحمد یا بعلی و بروایت کلینی آیا به پیغمبر کافر میشوید یا بوصی او و بروایت ابن ماهیار
بکدام یک از این دو نعمت من تکذیب میکنید بمحمد یا بعلی که من بایشان انعام کرده ام بر بندگان و کلینی بسند معتبر روایت
کرده است که حضرت صادق این آیه را تلاوت نمود فاذکروا آلاء الله لعلکم تفلحون یعنی پس یاد آورید نعمتهای خدا را
شاید رستگار باشید پس حضرت فرمود که میدانید آلاء خدا چیست راوی گفت نه حضرت فرمود که مراد عظیم ترین
نعمتهای خدا است بر خلق و آن ولایت ما است مترجم گوید اگرچه ظاهر این خطاب بامتهای گذشته است اما چون ذکرش برای تنبیه
این امت است پس مصداقش در این امت ولایت اهل بیت است یا آنکه احادیث وارد شده است که جمیع امتها مکلف بوده اند بولایت
حضرت رسول و اهل بیت صلوات الله علیهم آیه پنجم یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها و اکثرهم الکافرون یعنی میشناسند
نعمت خدا را پس انکار میکنند آنرا و اکثر ایشان کافرانند علی بن ابراهیم گفته است که نعمت خدا ائمه اند و کلینی از حضرت
صادق روایت کرده است که چون آیه انما ولیکم الله و رسوله نازل شد در شأن حضرت امیر المؤمنین جمع شدند گروهی از
منافقان اصحاب رسول در مسجد مدینه و با یکدیگر گفتند که چه میگویید در این آیه بعضی از ایشان گفتند که اگر کافر شویم بکثر
آیات قرآن و اگر ایمان آوریم باین آیه باعث مذلت ما است که فرزند ابی طالب را بر ما مسلط کرده اند پس گفتند که محمد صادق است
در آنچه میگوید ولیکن ولایت او را قبول نمیکنیم و اطاعت نمیکنیم علی را در آنچه ما را بآن امر میکند پس این آیه نازل شد یعرفون
نعمة الله ثم ینکرونها یعنی میشناسند ولایت علی را پس انکار میکنند او را و اکثر ایشان کافرانند بولایت علی آیه ششم قل
بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون بگو بفضل خدا و برحمت او پس باین شاد شوند این بهتر است از آنچه جمع
میکنند از اموال دنیا و ابن بابویه در مجالس بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که روزی حضرت رسول
سوار بیرون آمد و حضرت امیر المؤمنین پیاده همراه بود پس حضرت رسول فرمود که ای ابوالحسن هر وقت که من سوار باشم
تو سوار باشی و چون پیاده بروم پیاده بروی و چون من بنشینم بنشینی مگر اینکه در حدی از حدود الهی بوده باشد که ناچار باشد

این آیه کافر نعیم

بتحقیق و تسلیم

آیه ... در سوره یونس

ترا ایستادن و نشستن در آن و خدا گرامی نداشته است مرا مگر آنکه ترا بمثل آن گرامی داشته است و مخصوص گردانیده
خدا مرا به پیغمبری و رسالت و ترا امام و معین من گردانیده در آن قیام مینمایم بحدود خدا و کارهای صعب دشوار
سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که مرا بحق فرستاده است به پیغمبری که ایمان نیاورده است بمن کسی که انکار امامت تو کند
و ایمان بخدا نیاورده کسی که کافر شود بتو بدرستیکه فضل تو فضل من است و فضل من فضل خدا است و اینست معنی قول
پروردگار من قل بفضل الله تا آخر آیه پس فضل خدا پیغمبری پیغمبر شما است و رحمت خدا ولایت علی ابن ابی طالب است
فبذلک فرمود که یعنی نبوت و ولایت فلیفرحوا یعنی باید شاد شوند شیعه هو خیر مما یجمعون یعنی این بهتر است از آنچه
جمع میکنند مخالفان شیعه از زن و مال و فرزند در دنیا یا علی بخدا قسم آفریده نشده ای مگر برای آنکه عبادت کرده میشود پروردگار
تو و از برای آنکه بتو دانسته شود معالم دین و به برکت تو باصلاح آید راههای مندرس شده و بتحقیق که گمراه است هر که
گمراه شود از ولایت تو و هر که هدایت نمییابد بسوی خدا کسیکه هدایت نیابد بسوی تو و بسوی ولایت و اینست معنی قول پروردگار
من و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی یعنی بدرستیکه من آمرزنده ام هر کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد
و عمل شایسته بکند پس هدایت بیابد حضرت فرمود که یعنی هدایت بیابد بسوی ولایت تو بتحقیق که امر کرده مرا پروردگار
من که واجب گردانم از حق تو آنچه واجب شده است از حق من بدرستیکه حق تو فرض و واجب است بر هر که ایمان آورده است بمن اگر
تو نمیبودی دشمن خدا شناخته نمیشد کسیکه خدا را با ولایت تو ملاقات نکند با هیچ چیز از دین و ایمان خدا را ملاقات
نکرده است و بی ایمان از دنیا رفته و بدرستیکه خدا بسوی من فرستاد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی
در ولایت تو ای رسول برسان آنچه نازل شده است بسوی تو از جانب پروردگار تو فرمود که یعنی در ولایت تو یا علی و ان لم
تفعل فما بلغت رسالته یعنی و اگر نکنی پس نرسانیده رسالت خدا را حضرت فرمود که اگر نمیرسانیدم آنچه مامور شده
بودم بآن از ولایت تو هر آینه حبط میشود عمل من و هر که خدا را ملاقات کند بغیر ولایت تو پس بتحقیق که حبط میشود
عملهای او و در روز قیامت دور خواهد بود از رحمت خدا و آنچه میگویم در حق تو گفته پروردگار من است که در حق تو فرستاده
بسوی من و کلینی از حضرت امام رضا روایت کرده است در تفسیر این آیه که یعنی ولایت محمد و آل محمد بهتر است از آنچه جمع میکنند
مخالفان از دنیای ایشان و عیاشی نیز این مضمون را از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است و علی ابن ابراهیم روایت کرده است
که فضل رسول خدا است و رحمت امیر المؤمنین است باید که باین فرح کنند شیعیان ما که این بهتر است از آنچه وارد شده است
بدشمنان ما از طلا و نقره آیه هفتم فلولا فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین یعنی اگر نه فضل خدا و احسان خدا بودی
بر شما و رحمت او هر آینه بودید از زیانکاران عیاشی بدو سند از حضرت باقر و حضرت صادق روایت کرده است
در تفسیر این آیه که فضل خدا رسول خدا است و رحمت خدا ولایت ائمه است آیه هشتم ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک
لها یعنی آنچه بگشاید از برای مردمان از رحمتی پس باز گیرنده نیست مر او را ابن ماهیار از حضرت صادق روایت کرده است

که مراد از رحمت علوم و حکمتهاست که حق تعالی بر زبان امام جاری میگرداند از برای هدایت مردم آیه نهم ولو شاء الله لجعلهم امة واحدة ولكن يدخل من يشاء في رحمته والظالمون ما لهم من ولي ولا نصير یعنی اگر میخواست خدا هر آینه میگردانید همه خلق را گروهی یکتا یعنی بر یک ملت بر سبیل الجا و اضطرار ولیکن داخل میکند هر کرا میخواهد در رحمت خود و ستمکاران مر ایشان را نیست دوستی و نه یاوری در قیامت علی بن ابراهیم گفته است یعنی اگر میخواست همه خلق را معصوم میگردانید مانند ملائکه و مراد از ظالمون ستمکاران بر آل محمد اند و محمد بن العباس از حضرت صادق روایت کرده است که مراد از رحمت ولایت علی بن ابی طالب است آیه دهم ویزیدهم من فضله یعنی زیاده کند ایشان را از فضل خود در مناقب از حضرت صادق روایت کرده است که مراد بفضل ولایت آل محمد است آیه یازدهم والله یختص برحمته من یشاء یعنی خدا مخصوص میگرداند برحمت خود هر کرا خواهد بیلی از حضرت صادق روایت کرده است که مخصوص برحمت خدا هر کرا ابنیعمبر خدا است و وصی او صلوات الله علیهما بدرستیکه خدا صد رحمت خلق کرده است نود و نه رحمت را نزد خود ذخیره کرده است برای محمد و علی و عترت ایشان و یک رحمت را پهن کرده است بر سایر موجودات آیه چهاردهم در مناقب از حضرت باقر و حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و قول حق تعالی ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضكم على بعض که ترجمه اولی اینست که این فضل خداست میدهد بهر که میخواهد و ترجمه آیه ثانی آنست که آرزو مکنید آنچه خدا تفضل داده است بآن بعضی از شما را بر بعضی فرمودند که این دو آیه در شان اهل بیت نازل شده است سیزدهم ولتكبروا الله على ما هديكم ولعلكم تشكرون یعنی از برای آنکه خدا را به بزرگی یاد کنید بر آنچه شما را هدایت کرده است و شاید که شما شکر کنید در محاسن روایت کرده است که مراد از شکر معرفت اصول دینست یا معرفت ولایت ائمه و ایضا در تفسیر این آیه ولا یرضی لعباده الكفر وان تشكروا يرضه لكم ترجمه اش اینست که خدا نمی پسندیده است برای بندگان کفر را و اگر شکر او را می پسندد آنرا از برای شما فرمود که کفر مخالفت ائمه کردنست و مراد از شکر ولایت ائمه و معرفت ایشانست چهاردهم وتجعلون رزقكم انكم تكذبون در تاویل الآیات روایت کرده است که یعنی میگردانید شکر شما نعمتی را که روزی کرده است خدا بشما و منت گذاشته است بآن بر شما محمد و آل محمد آنکه تکذیب میکنید بوصی او علی بن ابی طالب فلولا اذا بلغت الحلقوم وانتم حينئذ تنظرون یعنی پس چرا در وقتیکه برسد جان بگلو در وقت مرگ و شما در آن هنگام منکر بید و نظر میکنید بوصی او امیر المؤمنین که بشارت میدهد دوست خود را به بهشت و دشمن خود را بجهنم ونحن اقرب اليه منكم فرمود که یعنی من نزدیکترم بسوی امیر المؤمنین از شما ولیکن شما نمی بینید پانزدهم در بیان اخباریست که در تاویل شمس و قمر و نجوم و بروج و امثال اینها با ائمه وارد شده است علی بن ابراهیم از حضرت امام روایت کرده است در تاویل آیات سوره رحمن حق تعالی میفرماید الرحمن علم القران فرمود که یعنی رحمن تعلیم کرد محمد را قرآن خلق الانسان یعنی آفرید انسانرا فرمود مراد از انسان حضرت امیر المؤمنین است علمه البيان فرمود که تعلیم کرد امیر المؤمنین را

آنچه مردم

آنچه مردم بآن محتاجند الشمس والقمر بحسبان فرمود که یعنی در ملعون که مخالف آفتاب و ماه خود میدانند در عذاب خواهد بود والنجم والشجر يسجدان یعنی نجم و شجر سجده میکنند مراد بنجم حضرت رسول است و شاید مراد بشجر کنایه از ائمه بوده باشد والسماء رفعها ووضع الميزان یعنی آسمانرا بلند کرد و قرار داد ترازو را که چیزها را بآن بسنجند فرمود که سما کنایه از حضرت رسول است که حق تعالی او را بالا برد بسوی خود و میزان کنایه از حضرت امیر المؤمنین است که ترازوی عدالت و حق تعالی از برای خلق نصب کرده است الا تطغوا في الميزان که طغیان نکنید در ترازو فرمود که یعنی برپا دارید امام عادل را ولا تخسروا الميزان فرمود که یعنی حق امام را کم نکنید و ستم مکنید برو و ایضا بسند موثق از حضرت صادق روایت کرده است در تاویل حق تعالی رب المشرقين ورب المغربين یعنی پروردگار دو محل آمدن آفتاب و دو محل آفتاب فرو رفتن یکی در زمستان و یکی در تابستان حضرت فرمود دو مشرق کنایه است از رسول خدا و امیر المؤمنین که انوار علوم از ایشان ساطع میگردد و دو مغرب کنایه است از حسن و حسین که آن انوار در ایشان جمع میگردد و همچنین هر امام ناطقی علوم پنهان میگردد در امام بعد از او میشناسند و در تاویل الآیات از آنحضرت روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی فلا اقسم برب المشارق والمغارب یعنی نمیخورم یا البته قسم میخورم به پروردگار محل آفتاب بر آمدنها و محل آفتاب فرو رفتنها فرمود که مشرقها پیغمبرانند و مغربها اوصیاء ایشانند و علی بن ابراهیم روایت کرده است از آنحضرت در تفسیر قول حق تعالی والسماء والطارق وما ادريك ما الطارق النجم الثاقب یعنی قسم میخورم بآسمان و ستاره که در شب ظاهر میشود و چه چیز خبر داده است ترا که طارق چیست ستاره ایست بسیار روشن حضرت فرمود که سما در این موضع کنایه است از حضرت امیر المؤمنین و الطارق از روح القدس است که با ائمه میباشد و از جانب خدا میآورد بسوی امام علومی را که حادث میشود در شب و روز و ایشانرا حفظ میکند و نجم ثاقب ستاره روشن کنایه است از حضرت رسول مترجم گوید که بنا بر این تاویل شاید حمل این آیه بر سبیل مجاز باشد یعنی صاحب نجم ثاقب تا آنکه چون روح القدس در ایشان با آنحضرت بهم رسیده مجازا از آنچه بر او حمل کرده باشد و ایضا علی بن ابراهیم بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر سوره شمس والشمس وضحيها یعنی قسم بآفتاب و روشنی او در وقت چاشت و حضرت فرمود که شمس رسول است از رسول که واضح گردانید خدا بسبب او از برای مردم دین ایشانرا والقمر اذا تليها یعنی قسم میخورم بماه چون از عقب آفتاب طلوع کند حضرت فرمود که مراد از قمر حضرت امیر المؤمنین است و همچنین که نور ماه از آفتاب است علوم آنحضرت از رسول خدا مقتبس گردیده والنهار اذا جليها یعنی قسم بروز در وقتیکه جلا دهد آفتاب را فرمود که مراد بنهار امام از ذریت حضرت فاطمه است که چون از آن سوال میکنند از دین رسول خدا جلا میدهد و واضح میگرداند از برای سوال کننده والليل اذا يغشيها یعنی قسم بشب در وقتیکه بپوشاند آفتاب را حضرت فرمود که مراد امامان جورند که خلافت را از آل رسول غصب کردند و در مجلسی نشستند که آل رسول بآن اولی بودند پس دین خود را پنهان کردند بظلم و جور همچنانکه تاریکی شب روشنی روز را پنهان

میکند و نفس و ما سویها فرمود یعنی قسم بنفس و کسیکه او را آفرید و صورت او را درست کرده فالهمها فجورها
وتقویها فرمود که یعنی شناسانده است و الهام کرده است بدکاری و پرهیزکاری او را و پس مخیر گردانید میان
نیك و بد پس او اختیار یکطرف کردند قد افلح من زکیها فرمود که یعنی فلاح و رستکاری یافت کسیکه نفس را مطهر
و پاکیزه کرد لیداز لوث گناهان و صفات ذمیمه وقد خاب من دسیها و بتحقیق که خائب و ناامید گردید کسیکه اغوا
کرد نفس را کم کرد اید آنرا و ضایع و نیز از حضرت باقر و حضرت صادق روایت کرده است و فرموده اند و النهار
اذا جلیها حسن و حسین و الجملات و اللیل اذا یغشیها ابو بکر و عمر و بنو امیه است و هر که ولایت ایشان داشته
باشد و در تاویل الایات بدو سند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که شمس کنایه است از حضرت امیر المؤمنین
است و ضحیها قایم است که حقیقت امیر المؤمنین را در زمان آفتاب چاشت واضح و بین میکرد و قمر کنایه از حسن قیام
و حسین است و النهار اذا جلیها قایم است و اللیل اذا یغشیها ابو بکر و عمر لعنهما الله است که حقیقت حضرت
امیر المؤمنین را پوشانیدند و السماء و ما بنیها یعنی قسم باسمان و کسیکه بنا کرده آنرا حضرت فرمود که آسمان
کنایه از رسول خداست که مردم در علم بسوی او بلند میشوند و الارض و ما طحیها یعنی قسم بزمین و هر که مسطح
کردانیده است آنرا فرمود که زمین کنایه از شیعه است باعتبار تذلل و انقیاد ایشان یا باعتبار حصول منافع و برکات
بلا نهایت از ایشان و نفس و ما سویها فرمود که مراد مؤمن مستوریست که بر دین حق باشد فالهمها فجورها
وتقویها فرمود که یعنی الهام کرده است او را تمیز کردن میان حق و باطل قد افلح من زکیها و بتحقیق که ناامید شد
کسیکه خدا نفس او را پنهان کردانید بسبب جهالت و فسق کذبت ثمود بطغویها یعنی تکذیب کردند قبیله ثمود بسبب
طغیان خود فرمود که مراد بثمود گروهی از شیعه اند که برخلاف مذهب ما میباشند مانند زیدیه و امثال ایشان چنانکه
دیگر فرموده است و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی فاخذتهم صاعقة العذاب الهون بما کانوا یکسبون
یعنی اما طایفه ثمود که قوم صالح بودند پس راه نمودیم ایشان را پس دوست داشتند نابینائی را بر هدایت و ایمان
پس فرا گرفت ایشان را صاعقه عذاب خوار کننده بسبب آنچه بودند که کسب میکردند فرمود که مراد بثمود شیعیان
کمراهند و صاعقه عذاب خوار کننده شمشیر حضرت قایم است در وقتیکه ظاهر شود فقال لهم رسول الله
فرمود که یعنی گفت بایشان پیغمبر ما ناقة الله و سقیها بدانید و حفظ کنید ناقه خدا را و آب خوردن فرمود
که ناقه کنایه است از امامیکه علوم خدا بایشان میفهماند و سقیها یعنی نزد اوست چشمهای علم و حکمت
فکذبوه فعقروها فدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسویها یعنی پس تکذیب کردند پیغمبر را پس پی کردند
ناقه را پس پوشانید و محیط گردانید عذاب را بر ایشان پروردگار ایشان بگناه ایشان پس همه را یکسان گردانید
و هلاك کرد فرمود که مراد عذاب ایشانست در رجعت و لا یخاف عقبیها یعنی نمیترسد امام از مثل آنچه در دنیا

فرمود که یعنی رستگاری یافت نفسی که خدا او را پاکیزه گردانید
وقد خاب من دسیها

بر واقع

بواقع شده است در رجعت مترجم گوید که تاویلی که درین حدیث وارد شده است از تاویلات خفیه عارضیه است
مبنی بر آنست که سابقا مذکور شد که حق تعالی قصص را که در قرآن مجید یاد فرموده از برای انذار این امتست از ایشان
بامثال اینها یا تحریص ایشانست بعمل کردن باشباه آنها و ایضا معلوم شد که آنچه در امم سابقه واقع شده است
نظیر آن در این امت واقع میشود پس همچنانکه معلوم شد که ناقه را برای قوم صالح فرستاد که آیتی و معجزی باشد برای ایشان
و از شیر آن منتفع گردند و ایشان کفران نعمت کردند و ناقه را پی کردند و خود را از نعمتهای دنیا و عقبی محروم کردند همچنین
حق تعالی حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه را برای این امت مقرر گردانیده که معجزه حقیت پیغمبر باشند و آیت خدا باشند
در میان خلق و از برکات علوم ایشان بهره مند گردند و ببرکات ایشان بجمیع معنوی زنده جاوید گردند ایشان کفران نعمتها
نمودند و ایشان را شهید کردند و از برکات ایشان محروم شدند و بسخط الهی گرفتار شدند و خلفاء جور بر ایشان مسلط
گردیدند چنانکه در حدیث وارد شده که حضرت امیر المؤمنین ناقة الله است و باسانید معتبره منقولست که قاتل آنحضرت
جفت پی کننده ناقه صالحست و شقی ترین پیشینیان پی کننده ناقه است و شقی ترین پسینیان قاتل آنحضرت است و اگر این
تحقیق را در ست بفهمی بسیاری از احادیث مشکله را میتوانی فهمید و در معانی الاخبار بسندهای معتبر بسیار از جابر
انصاری و انس بن مالك و ابو ایوب انصاری روایت کرده است که روزی حضرت رسالت پناه نماز صبح را ادا
کرد چون فارغ شد روی کریم خود را بسوی ما کردانید و فرمود ای گروه مردم پیروی کنید آفتاب را و چون پنهان شود چنانك
نبینید پس ماه را و آنرا پیروی کنید و چون پنهان شود پیروی کنید زهره را و چون زهره پنهان شود پیروی کنید دو ستاره
فرقدان را چون از تفسیر این سخن سوال کردند فرمود منم آفتاب و علی برادر من و وصی من و وزیر من و قضا کننده قرضهای
من و پدر فرزندان من و جانشین من در اهل من ماه است و فاطمه زهره است و حسن و حسین فرقدانند و فرمود که خدا ما را خلق
کرده است و ما را بمنزله ستاره های آسمان کردانیده است هر ستاره که فرو میرود ستاره دیگر طلوع میکند و اینها
عترت اهل بیت منند و با قرآن مقرونند و از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و ابن ماهیار از ابن
عباس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که مثل من در میان شما مثل آفتابست و مثل علی مثل ماهیست
پس چون آفتاب پنهان شود هدایت یابید بماه و ایضا روایت کرده است که حارث اعور از حضرت امام حسین پرسید از
تفسیر و الشمس و ضحیها فرمود که شمس محمد است و القمر اذا تلیها حضرت امیر المؤمنین است که تالی محمد است در کمالات
بعد از او است و النهار اذا جلیها قایم آل محمد است که زمین پر از عدالت خواهد کرد و اللیل اذا یغشیها یعنی بنی امیه
و از ابن عباس روایت کرده است که رسول فرمود که خدا مرا پیغمبری فرستاد پس آمدم بنزد بنی امیه و گفتم من رسول خدایم
بسوی شما گفتند دروغ میگوئی تو رسول خدا نیستی پس رفتم بسوی بنی هاشم و گفتم ای بنی هاشم من رسول خدایم بسوی
شما پس امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ایمان آورد بمن در آشکار و پنهان و ابو طالب مرا حمایت کرد آشکارا و ایمان آورد بمن پنهان

پس خدا جبرئیل را فرستاد که علم نجوم را در میان فرزندان بنی هاشم ند و شیطان نجوم را در میان فرزندان بنی امیه زد پس
همیشه ایشان دشمن ما هستند و خواهند بود و شیعیان ایشان دشمن شیعیان ما خواهند بود تا روز قیامت
والنهار اذا جلیها یعنی امامان از اهل بیت مالک زمین خواهند شد در آخر الزمان و پر خواهند کرد زمین را بعدالت
کسیکه اعانت ایشان کند مانند کسیست که اعانت کند موسی را بر فرعون و کسیکه بر ایشان اعانت نماید چنانست
که اعانت کرده باشد فرعون را بر موسی و علی ابن ابراهیم گفته است در تفسیر قول حقتعالی والنجم اذا هوی که نجم حضرت رسول است
قسم خورده است بآنحضرت در وقتیکه صعود کرد و بمعراج رفت و کلینی روایت کرده است که سوگند یاد کرد بقبر محمد در
هنگامیکه از دنیا مفارقت کرد و ابن بابویه در امالی از حضرت صادق روایت کرده است که چون حضرت رسول را
مرض موت عارض شد جمع شدند نزد آنحضرت اهل بیت و اصحاب آنحضرت گفتند اگر ترا عارضه موت حادث شود که خلیفه
تو خواهد بود میان ما حضرت جواب نفرمود در روز دویم نیز همین سخن گفتند و جواب نفرمود در روز سیم فرمود که فردا
ستاره از آسمان بخانه یکی از اصحاب من نازل خواهد شد او خلیفه و جانشین من خواهد بود و چون روز چهارم شد هر یک
از اصحاب در حجره خود نشسته و انتظار نزول ستاره میکشیدند ناگاه ستاره از آسمان جدا شد که عالم را روشن کرد و بحجره
حضرت امیر المؤمنین فرود آمد پس منافقان گفتند والله که این مرد گمراه شده است در محبت پسر عمش و آنچه در حق او میگوید بخواهش
خود میگوید پس نازل شد والنجم اذا هوی سوگند یاد میکنم بستاره در هنگامیکه فرود آمد ما ضل صاحبکم و ما غوی گمراه
نشد صاحب شما و خطا نکرد و ما ینطق عن الهوی و سخن نمیگوید از خواهش نفس خود ان هو الا وحی یوحی یعنی نیست نطق او
مگر وحی که نازل میشود بر او و ابن ماهیار روایت کرده است که ابن الکوا از حضرت امیر المؤمنین پرسید از تفسیر قول الهی فلا اقسم
بالخنس الجوار الکنس گفت یعنی قسم نمیخورم یا میخورم بستارها که جمع کنند و روند و پنهان شوند حضرت فرمود که خنس
گروهی اند که پنهان کنند علم اوصیاء پیغمبر را و مردم را بمودت غیر ایشان خوانند بجواری ملائکه اند که جاری میشوند بعلم
بسوی رسول خدا و کنس اوصیاء پیغمبرند که علم او را جاروب کنند و جمع کنند واللیل اذا عسعس فرمود که مراد ظلمات شب
و مثل زده است برای کسیکه بنا حق دعوی امامت برای خود بکند والصبح اذا تنفس فرمود کنایه از علم اوصیاء او است که علم
از صبح روشن تر و ظاهر تر است و احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر خنس که مراد امامیست که پنهان میکند خود را از مردم
پس ظاهر میشود مانند شهاب درخشنده در شب تار و حقتعالی میفرماید وعلامات وبالنجم هم یهتدون مفسران گفته اند
که یعنی حقتعالی قرار داد از برای شما علامتی چند در زمین در کوهها و غیر آن که راهها را بآنها بدانند و بستارها هدایت
مییابند در شبها یا بستاره جدی هدایت مییابند بسوی قبله و کلینی و علی ابن ابراهیم و عیاشی و شیخ طوسی در مجالس و ابن
شهر آشوب در مناقب و شیخ طبرسی و دیگران احادیث بسیار از حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت امام رضا روایت
کرده اند که علامات ائمه اند که نشانهای راه دینند و نجم حضرت رسول است و ظاهر اکثر احادیث آنست که ضمیر هم و ضمیر یهتدون

بالعلامات

بالعلامات یعنی ائمه بحضرت رسول هدایت مییابند و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که این آیه را ظاهری
و باطنی هست ظاهرش آنست که بستاره جدی هدایت مییابند بسوی قبله در دریا و صحرا زیرا که آن از جای خود حرکت نمیکند
و پنهان نمیشود و باطنش آنست که ائمه برسول خدا هدایت مییابند و در بعضی روایات وارد شده است که نجم حضرت
امیر المؤمنین است گفت یا علی توئی نجم بنی هاشم و حضرت رسول گفت حقتعالی ستارها را امان اهل آسمان گردانید و
اهل بیت مرا اهل زمین گردانید فصل نهم در بیان آنکه ایشان حبل الله المتین و عروة الوثقی اند و امثال اینها
و درین باب بسیار است آیه اول فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها
والله سمیع علیم یعنی هر که کافر شود بطاغوت و ایمان آورد بخدا پس بتحقیق که چنگ زده است بدست آویز محکم
که گسستن نیست او را و خدا شنوا و داناست بدانکه طاغوت را اطلاق میکنند بشیطان و بت و هر معبودی بغیر از خدا
و هر پیشوای باطل و در بسیاری از روایات و زیارات ائمه تعبیر کرده اند از ابوبکر و عمر و عثمان و سایر اعادی بجبت
و طاغوت و لات و عزی [illegible] و دو صنم قریش نامیده اند و از حضرت صادق منقولست که دشمن ما در
کتاب خدا فحشاء و منکر و بغی و اصنام و اوثان و جبت و طاغوت است و کلینی بسند موثق از حضرت صادق
روایت کرده است که عروة الوثقی ایمانست و بسند صحیح دیگر روایت کرده است که ایمان بخداوند یگانه است که شریک
ندارد و بسند معتبر در محاسن از آنحضرت روایت کرده است که عروة الوثقی توحید است و ابن شهر آشوب بسند از حضرت
باقر روایت کرده است که عروة الوثقی محبت ما اهل بیت است و در عیون اخبار الرضا از آنحضرت روایت کرده است
که حضرت رسول فرمود که هر که خواهد سوار شود در کشتی نجات و متمسک شود بعروة الوثقی و چنگ زند بحبل
المتین خدا پس موالات و دوستی کند با علی بعد از من و دشمنی کند با دشمنان او و پیروی کند امامان هدایت کننده از
فرزندان او را و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هر که دوست دارد که چنگ زند
در عروة الوثقی باید که متمسک شود بمحبت علی و اهل بیت من و ایضا روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
که امامان از فرزندان امام حسین اند هر که اطاعت ایشان نکند معصیت خدا کرده است ایشانند عروة الوثقی و ایشانند
وسیله بسوی خدا و بسند دیگر روایت کرده است که قرآن عروة الوثقی و ایشانند و ایضا روایت کرده است بسند
معتبر که حضرت امام رضا برای مامون محض اسلام و شرایع دین را نوشت و از آنجمله نوشت که زمین خالی نمیباشد
از حجت خدا بر خلق در هر عصری و زمانی و ایشانند عروة الوثقی و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا تا روز قیامت و در کتاب
توحید روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که منم حبل الله المتین و منم عروة الوثقی و در اکمال الدین روایت کرده است
از حضرت امام رضا که فرمود مائیم حجتهای خدا در میان او و کلمه تقوی و در کتاب معانی الاخبار از حضرت رسول
روایت کرده است که هر که خواهد متمسک شود بعروة الوثقی که گسستن ندارد باید که متمسک شود بولایت برادرم

ودوصی من علی ابن ابی طالب بدرستیکه هلاک نمیشود هر که او را دوست دارد و اعتقاد بامامت وکند نجات نمییابد
کسیکه با او دشمنی و عداوت کند و در تاویل الآیات از حضرت امام رضا روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که خواهد
کچنگ در عروة الوثقی بزند پس باید که متمسک شود بمحبت علی ابن ابی طالب و بروایت دیگر باید که متمسک شود
بمحبت ما اهلبیت و بروایت دیگر از زید علی روایت کرده است که عروه محکم مودت آل محمد است ایه دوم واعتصموا بحبل الله
جمیعا ولا تفرقوا ایه سیم ضربت علیهم الذلة اینما ثقفوا الا بحبل من الله وحبل من الناس ترجمه آیه اول چنگ
زنید بریسمان خدا همگی و پراکنده مشوید ترجمه آیه دویم زده شده بر ایشان ذلت و خواری مگر بحبلی از خدا و حبلی از مردم اکثر
گفته اند یعنی بعهدی از خدا و عهدی از مردم و عیاشی روایت کرده است که از حضرت امام موسی پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی
واعتصموا بحبل الله جمیعا فرمود که علی ابن ابی طالب حبل الله المتین است یعنی ریسمان محکم خدا است و بسند معتبر از حضرت
باقر روایت کرده است که آل محمد حبل خدا اند که درین آیه مردم را امر فرموده که چنگ زنید بآن و از حضرت صادق نیز روایت
کرده است که مائیم حبل خدا و علی ابن ابی طالب ابراهیم روایت کرده است که حبل الله توحید خدا است و ولایت اهل بیت و بغیر
روایت کرده است از حضرت باقر در تفسیر قول حق تعالی ولا تفرقوا فرمود که حق تعالی میدانست که این امت متفرق خواهند بعد از
پیغمبر خود و اختلاف خواهند کرد پس نهی کرد ایشان را که مجتمع شوند بر ولایت آل محمد و متفرق نشوند و عیاشی از حضرت صادق
روایت کرده است که معرفت امامت و اجتناب کردن از کبایر یکی حق تعالی واجب گردانیده است از برای آنها آتش جهنم را و از
حضرت صادق روایت کرده است که حکمت معرفت اصول دینیست و فقیه و دانا بودن در مسایل دین پس هر که از شما فقیه
و عالم بمسایل دین باشد او حکیمست و در بصایر الدرجات و تفسیر علی ابن ابراهیم و تفسیر ابن ماهیار و مناقب ابن شهر آشوب
بسندهای معتبر روایت کرده اند که از حضرت صادق سوال کردند از تفسیر قول حق تعالی ان فی ذلک لآیات لاولی النهی یعنی
بدرستیکه در آفریدن زمین و راهها و کوهها و فرستادن باران ها و رویانیدن گیاهها یا در هلاک کردن اهل شهرها
که کافر شدند بخدا و پیغمبران علامتی چند هست برای اولی النهی یعنی صاحبان عقول که نهی کند ایشان را از متابعت باطل
و ارتکاب قبایح حضرت فرمود که بخدا سوگند که مائیم اولی النهی راوی گفت فدای تو شوم چه معنی دارد اولو النهی حضرت
فرمود که بخدا سوگند که مائیم اولو النهی حضرت فرمود که حق تعالی خبر داد رسول خدا را بآنچه واقع خواهد شد بعد از او از
ادعا کردن [illegible] خلافت او و مرتکب آن شدن و دعوی [illegible] پس خبر داد رسول علی را باینها و واقع شد جمیع آنها
بنحویکه خدا پیغمبر را و پیغمبر علی را خبر داده بود و بنحویکه منتهی شده است بسوی ما خبر امیر المؤمنین بآنچه بعد از آنحضرت
واقع خواهد شد از پادشاهی بنی امیه و غیر ایشان پس اینست و غیر ایشان معنی آیه که خدا ذکر کرده است در کتاب ان فی ذلک لآیات
لاولی النهی که بما منتهی شده است علم اینها همه پس صبر کردیم برای اطاعت امر خدا و راضی بودن بقضا او پس مائیم امینان
خدا بامر خدا بسوی خلق و خزینه داران خدا بر دین او که ضبط میکنیم و پنهان میداریم دین و علم خدا را از دشمنان خود چنانکه پنهان

داشت رسول خدا تا آنکه حق تعالی او را رخصت داد که هجرت نماید از مکه بمدینه و جهاد کند با مشرکان پس ما بطریق تقیه
آنحضرت تیم و پنهان میکنیم تا خدا رخصت دهد ما را که ظاهر کردانیم دین او را بشمشیر و دعوت مردم را بسوی او و بس
شمشیر بزنیم در اول کار چنانچه حضرت رسول شمشیر نزد در اول امر مضل بیستم در تفسیر صافون و مسبحون و صاحب
مقام معلوم و حمله عرش و سفره کرام برره بائمه صلوات الله علیهم حق تعالی میفرماید در شان ملائکه ظاهرا
وما منا الا له مقام معلوم وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون مفسران گفته اند که یعنی ملائکه گویند
که نیست از ما هیچ کس مگر آنکه برای عبادت او برای او جاهست دانسته شده و بدرستیکه هر آینه مائیم صف
زدگان و بدرستیکه مائیم تسبیح کنندگان علی ابن ابراهیم و ابن شهر آشوب و فرات بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت
کرده اند و ما منا الا له مقام معلوم در شان امامان و اوصیاء از آل محمد صلوات الله علیهم نازل شده است
و ایضا در تفسیر علی ابن ابراهیم بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که فرمود مائیم درخت پیغمبری و معدن
رسالت و محل آمدن و رفتن ملائکه و مائیم عهد خدا یعنی امامت ما را عهد کرفته است از مردم و مائیم امامان خدا و مائیم
مودت خدا یعنی محبت ما محبت خدا است و مائیم حجت خدا بودیم نوری چند صف کشیده در دور عرش خدا تنزیه
میکردیم و تسبیح مینمودیم خدا را پس اهل آسمانها بسبب ما تسبیح میگفتند تا آنکه فرود آمدیم بسوی زمین پس تسبیح و تنزیه کردیم
خدا را پس اهل زمین به تنزیه ما خدا را تنزیه کردند و مائیم صافون و مائیم مسبحون که خدا فرموده است پس هر که وفا
کند بعهد ما پس بتحقیق که وفا کرده است بعهد خدا و هر که بشکند عهد ما را عهد خدا را شکسته است و ابن ماهیار
بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که در بعضی از خطبها میفرمود مائیم آل محمد بودیم چند بودیم در دور
عرش خدا ما را امر کرد که او را تسبیح بگوئیم پس تسبیح گفتیم و فرشتگان به تسبیح ما تسبیح گفتند پس ما را بزمین فرستاد و امر کرد بتسبیح
پس تسبیح گفتند اهل زمین بتسبیح پس مائیم صافون و مائیم مسبحون و ایضا روایت کرده است که از ابن عباس پرسیدند از
تفسیر وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون ابن عباس گفت که ما در خدمت حضرت پیغمبر بودیم حضرت امیر المؤمنین
آمد پس چون نظر حضرت رسول بر او افتاد تبسم کرد و فرمود که مرحبا بکسی که خلق کرده است خدا او را پیش از
آدم بچهل هزار سال ابن عباس گفت من گفتم یا رسول الله آیا فرزند پیش از پدر بود گفت بلی خدا مرا و علی را خلق کرد پیش
از خلق جمیع اشیاء پس بعد از آن خلق کرد سایر چیزها را و همه تاریک بودند نور ایشان از نور من و نور علی بود پس ما را
در جانب عرش جا داد پس خلق کرد ملائکه را تسبیح و تنزیه کردیم خدا را پس تسبیح کردند ملائکه و ما تهلیل گفتیم خدا را بیکانگی
یاد کردیم پس تهلیل کردند ملائکه و ما تکبیر کردیم خدا را پس ملائکه تکبیر خدا کردند و اینها همه از تعلیم من و علی بود و در علم
سابق الهی بود که در جهنم نشود دوست من و علی داخل بهشت نشود دشمن من و علی بدرستیکه حق تعالی خلق کرده ملائکه چند
که در دست ایشان بود ابریقها از نقره مملو از آب زندگانی از جنت فردوس پس هیچ شیعه از شیعیان علی نیست مگر آنکه پدر و مادر

پاکیزه اند و پرهیزکار و نیکوکار اند و ایمان آورده اند بخدا پس چون اراده کند یکی از اینها که جماع کند با اهل خود می آید ملکی
از آن ملائکه که در دست ایشانست ابریقهای آب بهشت پس میریزد از آن آب در آن ظرفیکه از آن آب می آشامد پس بار آن
ایمان در دل او میروید پس ایشان بر بینه و برهانند از جانب پروردگار ایشان و از جانب پیغمبران ایشان و از جانب وصی
او علی ابن ابی طالب و از جانب دختر من فاطمه زهرا پس ملحق اند بامام حسن و امام حسین پس امامان از فرزندان حسین پس گفتیم یا رسول
الله کیستند آن امامان فرمود یازده نفر اند از فرزندان من و پدر ایشان علی ابن ابی طالب است پس حضرت رسول فرمود حمد
میکنم خداوند را که محبت علی و ایمان باو را دو سبب گردانیده سبب دخول بهشت و سبب خلاص از جهنم و علی ابن ابراهیم روایت
کرده است که ابو بصیر از حضرت صادق پرسید که ملائکه بیشترند یا فرزند آدم حضرت فرمود بحق آن خداوندی که جان
من بدست قدرت اوست که ملائکه بیشترند از عدد ذرات خاک زمین و نیست در آسمان قدم جائی مگر آنکه در آن
ملکی هست که خدا را تسبیح و تنزیه میکند و نیست در زمین درختی و نه کلوخی مگر آنکه در آن ملکی هست که موکل است بآن
و هر روز احوال و اعمال آن را بخدا عرض میکند با آنکه خدا داناتر است باحوال آنها از آن ملک و هیچ ملکی نیست مگر آنکه تقرب
میجوید هر روز بسوی خدا بولایت و محبت ما اهل بیت و طلب آمرزش میکند برای دوستان ما و لعنت میکند دشمنان ما را
و از خدا سؤال میکند که بفرستد بر ایشان عذاب را فرستادنی پس فرمود در تفسیر قول حقتعالی الذین یحملون العرش یعنی
آنانکه بر میدارند عرش خدا را فرمود که یعنی رسول خدا و اوصیاء بعد از او که حاملان علم خدااند یعنی مراد از عرش علمست
و من حوله یعنی آنانکه در دور عرشند فرمود که یعنی ملائکه که بر دور عرشند یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون
للذین آمنوا یعنی تنزیه میکنند با حمد پروردگار خود و ایمان میاورند بخدا و طلب آمرزش میکنند از برای آنها که ایمان
آورده اند فرمود که مراد از شیعه آل محمد اند ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما ای پروردگار ما فرا گرفته هر چیز را از رحمت و علم
یعنی رحمت تو بهر کس و هر چیز رسیده و علم تو بهر چیز احاطه کرده است فاغفر للذین تابوا پس بیامرز آن جماعتی را که توبه کرده اند
فرمود که یعنی توبه کرده اند از ولایت و محبت [illegible] واتبعوا سبیلک و پیروی کردند راه ترا فرمود که مراد
از راه خدا ولایت و اعتقاد بامامت ولی خدا علی ابن ابی طالبست وقهم عذاب الجحیم ربنا وادخلهم جنات عدن التی
وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم انک انت العزیز الحکیم یعنی نگهدار ایشان را از عذاب جهنم ای پروردگار
ما و داخل کن ایشان را در باغهای بهشت که همیشه در آنجا باشند و هر که شایسته باشد از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان بدرستیکه
تو غالب و حکیمی فرمود که مراد بشایسته آنهااند که ولایت علی ابن ابی طالب داشته باشند و از شیعیان او باشند وقهم السیئات
ومن تق السیئات یومئذ فقد رحمته وذلک هو الفوز العظیم و نگهدار ایشان را از عقوبتها و جزای گناهان و هر که را
نگهداری از عقوبتها در آن روز فرمود یعنی در قیامت پس بدرستیکه رحم کرده او را و این پیروزی بزرگست فرمود که پیروزی
برای کسیست که نجات یابد از ولایت و محبت ابوبکر و عمر پس حقتعالی فرمود ان الذین کفروا یعنی بدرستیکه آنانکه کافر شدند فرمود

که یعنی

که یعنی بنی امیه ینادون لمقت الله اکبر من مقتکم انفسکم اذ تدعون الی الایمان فتکفرون یعنی ندا کنند
ایشان را در قیامت که هر آینه دشمنی خدا شما را بزرگتر است از دشمنی شما مر نفسهای خود را در وقتیکه میخواندند
شما را بسوی ایمان پس کافر میشدید بآن فرمود ولایت علی ابن ابی طالب و ابن ماهیار نیز بسند معتبر از حضرت
باقر روایت کرده است که الذین آمنوا مراد شیعه محمد و آل محمد است للذین تابوا مراد آنهااند که توبه کنند از ولایت
ابوبکر و عمر و عثمان و بنی امیه و مراد بسبیل خدا ولایت علی است وقهم السیئات یعنی نگهدار ایشان را از ولایت ابوبکر
و عمر و عثمان ان الذین کفروا یعنی بنی امیه و مراد از ایمان ولایت علی است و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است
که خدا را ملکی چند هست که میریزند گناهان را از پشتهای شیعیان ما چنانکه باد برگ را از درخت میریزد در فصل خزان
آن ولیست معنی قول حقتعالی یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون للذین آمنوا والله که اراده نکرده است خدا غیر شما را و ابن
ماهیار این مضمون را بسند بسیار روایت کرده است و در عیون اخبار الرضا از حضرت امام رضا روایت کرده است
که مراد از الذین آمنوا در این آیه آنهااند که ایمان آورده اند و فرمود که فرشتگان خادمان ما و خادمان شیعیان ما اند و ابن ماهیار
از حضرت صادق روایت کرده است که الذین یحملون العرش مراد هشت نفرند محمد و علی و حسن و حسین و ابراهیم و اسمعیل
و موسی و عیسی صلوات الله علیهم و ابن بابویه در عقاید گفته است که عرش علم الهی را هشت کس بر میدارند چهار نفر از
پیشینیان و چهار نفر از پسینیان چهار نفر پیشینیان نوح است و ابراهیم و موسی و عیسی و چهار نفر از پسینیان محمد است و علی
و حسن و حسین و گفته است که چنین رسیده است از ائمه ما بسندهای صحیح و ابن ماهیار بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده است که فرمود که فضل من از آسمان نازل شد که بر رسول خدا این آیه و یستغفرون للذین آمنوا زیرا که
این در وقتی نازل شد که در آن روز در زمین مؤمنی نبود بغیر از حضرت رسول و من و بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین فرمود هفت سال و چند ماه ملائکه نمیکردند مگر برای رسول خدا و برای من و در شان ما نازل شده است
این آیات الذین یحملون العرش تا انت العزیز الحکیم و در روایت دیگر از حضرت رسول روایت کرده است که بتحقیق رحمت و
صلوات فرستادند ملائکه بر من و علی چند سال زیرا که ما نماز میکردیم و احدی غیر ما نماز نمیکرد و بچند سند دیگر روایت
کرده است که حضرت صادق فرمود که بخدا سوگند یاد میکنم که استغفار ملائکه از برای شماست یعنی شیعیان نه سایر
خلق و حقتعالی در فضل قرآن مجید میفرماید انها تذکرة فمن شاء ذکره فی صحف مکرمة مرفوعة مطهرة بایدی سفرة
کرام بررة یعنی بدرستیکه آیات قرآن پند است مردمان را پس هر که خواهد پند گیرد از آن قرآن در صحیفهای گرامی داشته
شده و بلند مرتبه و پاکیزه است بدستهای نویسندگان از ملائکه یا پیغمبران و اوصیاء ایشان که عزیز و گرامی اند
نزد خدا و نیکوکارانند در احادیث معتبره منقولست که مراد از سفره ائمه اند و فرموده است ان الذین عند ربک
لا یستکبرون عن عبادته و یسبحونه و له یسجدون یعنی بدرستیکه ائمه اند آنها نزد پروردگار تو از تکبر نمیکنند

از عبادت خدا تنزیه میکنند او را و برای او سجده میکنند مشهور میان مفسران آنست که مراد ملائکه اند و در احادیث
وارد شده است که مراد پیغمبران و رسولان و ائمه اند صلوات الله علیهم و بعیدی نیست زیرا که بودن ملائکه نزد خدا بجسم نیست بلکه
مراد قرب معنویست و آن در انبیاء و ائمه بیشتر است و ایضاً حق تعالی فرموده است و قالوا اتخذ الرحمن ولدا یعنی گفتند کافران
گرفته است خداوند فرزندی سبحانه یعنی خدا منزه است از آنکه فرزند داشته باشد بل عباد مکرمون بلکه بندگان چندند گرامی نزد خدا
لا یسبقونه بالقول پیشی نمیگیرند نزد خدا بگفتار یعنی تا خدا چیزی نفرماید نمیگویند و هم بامره یعملون تا خدا چیزی نفرماید
نمیکنند یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم میداند خدا آنچه در پیش روی ایشانست و آنچه در پشت ایشانست و لا یشفعون الا لمن ارتضی
و هم من خشیته مشفقون و شفاعت نمیکنند مگر کسی را که خدا پسندد شفاعت او را و ایشان از عظمت و مهابت خدا
ترسنده اند ابن ماهیار و غیر او از حضرت باقر روایت کرده اند که چون این آیه را خواندند اشاره بسینه خود فرمودند و مترجم
گوید که اکثر مفسران گفته اند که این آیات برد قول جماعتی نازل شده است که میگفتند که ملائکه دختران خدایند پس مراد
بعباد مکرمون ایشان خواهند بود و از بسیاری از آیات مانند زیارت جامعه و غیر آن و بسیاری از دعاها و احادیث معتبره دیگر
ظاهر میشود که مراد ائمه معصومین اند و بنا برین تاویل دو احتمال دارد اول آنکه آیه از برای نفی قول جمعی باشد که قائل بودند
بالوهیت حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین با آنکه زن و فرزند داشتند پس مراد بعباد مکرمون
آنهایند که ایشان گمان میکردند که خدایند دوم آنکه باز آیه برد قول جمعی باشد که ملائکه را فرزندان خدا دانند پس تنزیه خود
نموده و فرموده بلکه خدا را بندگان گرامی هست که برمی گزیند ایشان را و خلیفه خود میگرداند و این معنی باعث نسبت فرزندی نمیشود
و بنا برین ممکنست که مراد خصوص ائمه یا اعم از ایشان و سایر مقربان از ملائکه و انبیا و اوصیا بوده باشند نص بیست یکم در تاویل
اهل رضوان و درجات ائمه و اهل سخط و عقوبات اعدای ایشان و در آن چند آیه است اول افمن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط   در سوره آل عمران
من الله و مأواه جهنم و بئس المصیر هم درجات عند الله و الله بصیر بما یعملون یعنی آیا کسی که پیروی کرد خوشنودی خدا را مانند
کسیست که برگشت با غضبی از خدا و مکان او جهنم است و بد محل بازگشتن است جهنم از برای آنها و ایشان صاحب درجهاند
نزد خداوند و خدا بیناست بآنچه ایشان میکنند کلینی و ابن شهرآشوب و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده اند که آنها
که متابعت رضای خدا کردند ائمه اند و بخدا سوگند که ایشانند درجات برای مؤمنان و بولایت و دوستی و شناختن ایشان ما را
مضاعف میگرداند خدا برای ایشان ثواب عملهای ایشان را و بلند میگرداند خدا بسبب ما درجات عالیه برای ایشان در دنیا و عقبی
و بروایت عیاشی فرمود که بخدا سوگند که آنها اند که بغضب مستحق سخط و غضب الهی شدند و از حضرت امام رضا روایت کرده است
که درجات مؤمنان که بلند میکنند ما بین هر درجه تا درجه دیگر بقدر ما بین آسمان و زمین است سیم ذلک بانهم اتبعوا ما
اسخط الله و کرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم یعنی اگر سر وقت مردن بر رو و پشت ایشان میزنند بسبب آنست که ایشان متابعت   در سوره محمد
و پیروی کردند چیزی را که خدا را بخشم آورد و کراهت داشتند از چیزی که سبب خوشنودی خدا گردد پس باطل گردانید خدا ثواب عملهای ایشان را

آنها اند که [illegible]
علی و اهل بیت [illegible]
انکار کردند [illegible]

ابن ماهیار

ابن ماهیار از حضرت باقر روایت کرده است در تفسیر و کرهوا رضوانه یعنی کراهت داشتند علی و ولایت او را و علی مرتضی
پسندیده خدا بود و پسندیده رسول او و امر کرد خدا بولایت او در روز بدر و در روز خیبر و در بطن نخل و در روز ترویه
و نازل شد در شان آنحضرت بیست و دو آیه در عمره که منع کردند حضرت رسول را از داخل شدن مسجد الحرام در حدیبیه
و در جحفه و در غدیر خم و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر آیه که متابعت چیزی که خدا را بخشم آورد ولایت دشمنان
ابوبکر و عمر است و جمیع آنها که ستم کردند بحضرت امیر المؤمنین پس خدا حبط کرد و باطل گردانید ثواب هر عمل خیر را که کرده
بودند چهارم یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی یعنی ای نفس
آرمیده بیا بسوی پروردگار خود خوشنود بثواب خدا پسندیده نزد خدا پس داخل شو در میان بندگان شایسته من
و در بهشت من و ابن ماهیار روایت کرده است از حضرت صادق که این آیه در شان حضرت امام حسین نازل شده است
و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که بخوانید سوره فجر را در نمازهای واجب خود و نمازهای سنت خود که آن سوره حضرت
امام حسین است و رغبت کنید بخواندن آن تا خدا رحمت کند شما را ابو اسامه گفت چگونه این سوره مخصوص آنحضرت
شده است حضرت فرمود مگر نشنیده این آیه را یا ایتها النفس المطمئنة تا آخر آیه مراد آنحضرتست و او صاحب نفس
مطمئنه است که راضی بقضای خدا و پسندیده بود نزد او و اصحاب او از آل محمد اند که خدا از ایشان راضی است و این سوره
در شان حضرت امام حسین و شیعیان او و شیعیان آل محمد علیهم السلام نازل شده است مخصوص ایشانست پس هر که مداومت
کند بر خواندن این سوره در بهشت با آنحضرت در درجه او خواهد بود و خدا عزیز و حکیم است و ایضاً کلینی و ابن ماهیار
از سدیر صراف روایت کرده است که بحضرت صادق عرض کردند که فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا آیا کراهت می
کند مؤمن از قبض روحش فرمودند والله چون ملک موت بنزد او آید برای قبض روح او فزع میکند و میترسد
پس میگوید باو ملک موت که ای دوست خدا جزع مکن سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که محمد را بحق فرستاده است
که من با تو نیکوکارتر و مهربانترم از پدر مهربان تو اگر نزد تو میبود بگشا دیدههای خود را و نظر کن پس متمثل میشود
برای او حضرت رسول و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و سایر ائمه صلوات الله علیهم پس ملک موت میگوید
اینها رفیقان تواند پس میگشاید دیدهها خود را و ایشان را مشاهده مینماید پس ندا میکند روح او را ندا کننده از جانب
رب العزة و میگوید ای نفس مطمئن و آرمیده بسوی محمد و اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار خود راضی بولایت
ایشان پسندیده بثواب پس در آن وقت هیچ چیز نزد او دوست تر نیست از آنکه روحش کشیده شود و بندا کننده
ملحق شود پنجم لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة یعنی بتحقیق که راضی شد خدا
از مؤمنان در وقتی که بیعت کردند با تو در زیر درخت ابن ماهیار روایت کرده است که جابر از حضرت
باقر سوال کرد که آن جماعت که در آن وقت بیعت کردند چند نفر بودند فرمود که هزار و دویست نفر بودند

پرسید که آیا علی در میان ایشان و اشرف ایشان بود مترجم گوید که این آیه اشاره است به بیعت رضوان که در میان
که در عمرهٔ حدیبیه واقع شد و حضرت رسول بقصد عمره رفته بود و کفار قریش مانع شدند حضرت را از داخل
شدن مکه و آنحضرت عثمان را برسالت نزد ایشان فرستاد مذکور شد که ایشان او را حبس کردند حضرت اصحاب
خود را در زیر درخت خاری یا درخت سدره جمع کرد و از ایشان بیعت گرفت که با کافران قریش جنگ کنند و نه
گریزند پس این آیات نازل شد و چون فرمود که واضح شد ایمان مؤمنان منافقان بیرون رفتند پس ابوبکر بیدین و عمر
لعین و اشباه ایشان داخل در اینجا نیستند و ایضاً در همین سوره فرموده است فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن
اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجراً عظیماً یعنی هر که بیعت را بشکند پس نمیرسد ضرر آن مگر بخودش و هر که
وفا کند بعهدی که با خدا کرده پس زود میدهد او را خدا اجر عظیم و علی ابن ابراهیم گفته است که این آیه بعد از آیه
لقد رضی الله نازل شده است پس خوشنودی خدا از ایشان مشروط است بآنکه پیمان را نشکنند پس آنها که پیمان را شکستند و حق
اهل بیت غصب کردند و بیعت روز غدیر را شکستند و انکار نص حضرت رسول نمودند کافر شدند و در آیه رضوان داخل نیستند
و بعضی از این سخنان بعد از این انشاء الله بیان خواهد شد و تفصیل این قصه در مجلد دویم گذشت نصر بیست و یکم در آنکه
ناس اهل بیت‌اند و شبیه بناس شیعیان ایشان‌اند و غیر ایشان نسناس‌اند کلینی و فرات بن ابراهیم بسندهای معتبر از حضرت امام زین
العابدین و حضرت صادق روایت کرده‌اند که مردی برخاست در مجلس حضرت امیرالمؤمنین ایستاد و گفت اگر تو عالمی
خبر ده مرا از ناس و اشباه ناس و نسناس حضرت خطاب نمود بحضرت امام حسین که جواب بگو ایشان را حضرت فرمود که مراد
از ناس حضرت رسول است و ما از آنحضرتیم و داخل در ناس چنانچه حق تعالی میفرماید ثم افیضوا من حیث افاض الناس
یعنی پس بار کنید و بسرعت روانه شوید از آنجا که مردم بار میکنند فرمود که پس رسول خدا بار کرد و روانه شد
از عرفات با مردم پس مراد از ناس در اینجا آنحضرت است و ما از آنحضرتیم و ما در حکم اویم و اشباه ناس شیعیان ما اند
و ایشان از مایند و بما شبیه‌اند و از این جهت ابراهیم گفت فمن تبعنی فانه منی یعنی هر که متابعت کند مرا پس او از من است
و اما نسناس پس این سواد اعظم است و اشاره نمود بدست خود بسوی سیاهی مردم این است که خداوند فرموده انهم الا کالانعام بل هم
اضل سبیلا یعنی نیستند ایشان مگر چهارپایان مترجم گوید که مفسران خلاف کرده‌اند در تفسیر قول حق تعالی ثم افیضوا
من حیث افاض الناس اکثر گفته‌اند که قریش بعرفات نمیرفتند در حج و در مشعر الحرام توقف میکردند و باز بمنی برمیگشتند
و میگفتند ما اهل حرم خدائیم و مانند سایر مردم نیستیم و از حرم بدر نمیرویم و سایر مردم بعرفات بروند چون حضرت
رسول در مشعر توقف ننمود و روانه عرفات شد بر قریش گران آمد پس خدا این آیه را فرستاد و بعضی گفته‌اند که مراد اینست
که بار کنید از آنجا که سایر عرب بار میکنند که عرفات باشد و از حضرت باقر نیز چنین روایت کرده‌اند و بعضی گفته‌اند
که مراد از ناس ابراهیم و اسمعیل و اسحق و سایر پیغمبران است و تأویل که حضرت فرمود باین تفسیر نزدیکست که خطاب با قریش
باشد

باشد یعنی بروید بعرفات با حضرت رسول و از آنجا با آنحضرت بار کنید و متوجه مشعر بشوید پس پیغمبر خدا ناس گفته
و اهل بیت آنحضرت مراند که تابع ایشان و داخل در ناس پس ایشان حقیقی که بکمال علم و وفور کمالات ممتازند انسانند
حیوانات ایشان‌اند و شیعیان ایشان فی الجمله خود را بایشان شبیه کرده‌اند بعضی گفته‌اند یأجوج و مأجوج و سایر مردم نه انسانند
نه شبیه بانسان بلکه حیوانند در صورت شبیه بانسان‌اند در کمالات علمی و نه عملی مانند نسناس که حیوانی است شبیه
بانسان و در نسناس خلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند یأجوج و مأجوج‌اند و بعضی گفته‌اند که خلقی‌اند بصورت انسان
و از فرزندان آدم نیستند و سنیان روایت کرده‌اند که قبیله از عاد نافرمانی پیغمبر خود کردند و خدا ایشان را مسخ کرد
و نسناس شدند هر یک یک دست و یک پا دارند از یک جانب مانند چهارپایان در زمین چرا میکنند و بدانکه در بعضی
از اخبار تفسیر انسان و بعضی از آیات بحضرت امیرالمؤمنین وارد شده است چنانچه حق تعالی میفرماید اذا زلزلت
الارض زلزالها واخرجت الارض اثقالها وقال الانسان ما لها یومئذ تحدث اخبارها بان ربک اوحی لها
یعنی چون بزلزله در آورده شود زمین زلزله که برای آن مقدر شده که زلزله قیامت باشد یا آنکه جمیع زمین بلرزد
و بیرون افکند زمین بارهای گران خود را یعنی مردگان که در آن مدفون شده‌اند و گنجها که در آن پنهان کرده‌اند
و گوید انسان که چه شد زمین را که چنین میلرزد در آن روز گویا شود زمین از نیک و بد بآنکه پروردگار تو وحی کرده
بسوی زمین از خبرها و در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از انسان در این آیه حضرت امیرالمؤمنین است که در قیامت
از زمین سؤال میکند و زمین خبرهای خود را با او میگوید بوحی و الهام خدا چنانچه ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است
که مردم را زلزله عظیمی عارض شد در مدینه در زمان خلافت ابوبکر و مردم پناه بردند بسوی ابوبکر و عمر زندیق لعین دیدند
که ایشان نیز ترسیده‌اند بجانب خانه امیرالمؤمنین میروند مردم نیز همراه ایشان رفتند چون بدر خانه آنحضرت رسیدند
دیدند که حضرت از خانه بیرون آمده بنهایت اطمینان و پروا نمیکند از آن واقعه هائله پس از عقب آنحضرت روان شدند
تا از مدینه بیرون رفت و بتلی رسید پس بر تل بالا رفت و بر روی آن نشست و صحابه بر دور آن نشستند و میدیدند
که دیوارهای مدینه حرکت میکند و پیش میاید و پس میرود حضرت بایشان گفت که گویا ترسیده‌اید از این حالت که مشاهده
مینمائید گفتند چگونه نترسیم و هرگز چنین حالتی ندیده‌ایم پس لبهای مبارک خود را حرکت داد و دعا خواند و دست شریف
خود را بر زمین زد و گفت چه میشود ترا ساکن شو پس در همان ساعت زلزله ساکن شد باذن خدا پس تعجب کردند صحابه
از این حالت زیاده از تعجبی که در هنگام بیرون آمدن حضرت کردند که پروا نکرد و باطمینان بیرون آمد حضرت فرمود که تعجب
کردید از آنچه از من مشاهده نمودید گفتند بلی فرمود منم آن انسان که خدا امر فرموده است وقال الانسان ما لها و من
در قیامت از زمین سؤال خواهم کرد و او خبرهای خود را بمن خواهد گفت و بروایتی کلینی فرمود که اگر زلزله قیامت میبود
جواب من میگفت نصر بیست و دویم در تأویل بحر و لؤلؤ و مرجان بایشان حق تعالی میفرماید مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ

لا یبغیان فبای آلاء ربکما تکذبان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان یعنی سر داد دو دریا را که ملاقات کنند
با یکدیگر و میان ایشان فاصله قرار داد که بیکدیگر زیادتی نکنند پس بکدام یک از نعمتهای پروردگار خود تکذیب میکنید ای گروه
جنیان و آدمیان بیرون میاید از این دو دریا مروارید بزرگ و مروارید کوچک یا مرجان سرخ مشهور بدانکه اکثر مفسران
گفته اند که مراد دریای شور و دریای شیرین است که شیرین در شور داخل میشود و بقدرت الهی با یکدیگر مخلوط نمیشوند
و در محل اجتماع اینها مروارید بهم میاید و بعضی گفته اند دریای آسمان و دریای زمین است که چون باران نیسان بر دریا
میبارد صدف دهن میگشاید و مروارید از آن بهم میرسد و بعضی گفته اند دریای فارس و دریای روم است و در تاویل
این آیات احادیث بسیار وارد شده است از طرق عامه و خاصه چنانچه ثعلبی از معتبران مفسران عامه روایت کرده است
از سفیان ثوری و ابن جبیر که دو دریا علی و فاطمه اند و برزخ محمد است و لؤلؤ و مرجان حسن و حسین اند که حسن را
تشبیه بمروارید بزرگ کرده اند و حسین را بمروارید کوچک یا بمرجان که باعتبار سرخی مناسب شهادت آنحضرت است
و شیخ طبرسی نیز اینحدیث را از سلمان فارسی و سعید ابن جبیر و سفیان روایت کرده است و ابن ماهیار نیز همین
روایت را از ابن عباس نقل کرده است و ایضا بسندهای بسیار روایت کرده است از طریق مخالفان از ابو سعید خدری و بطریق
شیعه از حضرت صادق روایت کرده است که دو دریا علی و فاطمه اند لا یبغیان یعنی فاطمه بر علی و علی بر فاطمه زیادتی
نمیکنند و از ایشان بیرون میاید حسن و حسین مترجم گوید که بنا بر این احادیث که حضرت رسول مذکور نیست ممکنست که مراد
از برزخ عصمت آن دو بزرگوار باشد که مانعست از بغی هر یک بر دیگری و ایضا ابن ماهیار بسند مخالفان از ابو ذر رضی الله عنه
روایت کرده است که بحرین علی و فاطمه اند و لؤلؤ و مرجان حسن و حسین اند کسی دیده است مثل این چهار کس را دوست
نمیدارد ایشان را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مگر کافر پس مؤمن باشید بمحبت اهل بیت و کافر مباشید بدشمنی
کسی دانند شما را در جهنم و ابن بابویه بسند متصل از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر این آیه که یعنی علی
و فاطمه دو دریای عمیق اند از علم که هیچ یک بر دیگری زیادتی نمیکنند و لؤلؤ و مرجان حسن و حسین اند و ابن شهر آشوب
از ابن عباس روایت کرده است که حضرت فاطمه روزی گریه کرد نزد حضرت رسول از گرسنگی و برهنگی حضرت فرمود که قانع
ای فاطمه بشوهر خود که او سید بزرگوار و بهترین خلایقست دنیا و آخرت پس خدا این آیات را فرستاد مرج البحرین الخ
یعنی منم پروردگاری که دو دریا را فرستادم علی ابن ابی طالب دریای علمست و فاطمه دریای پیغمبری که بیکدیگر متصل شدند
و من ایشان را با یکدیگر متصل گردانیدم بینهما برزخ یعنی میان ایشان مانعی هست که آنحضرت رسولست که منع میکند
علی را از آنکه دلگیر باشد از تنگدستی دنیا و منع میکند فاطمه را از آنکه ستیزه با علی منازعه کند پس بکدام یک از
نعمتهای پروردگار شما ای گروه جن و انس تکذیب میکنید بولایت امیر المؤمنین یا محبت فاطمه زهرا که هر دو نعمت بزرگ
خدایند بر شما پس لؤلؤ امام حسن و مرجان امام حسین است زیرا که لؤلؤ مروارید بزرگست و مرجان مروارید کوچکست

فصل بیست و سیم در تاویل ماء معین و بئر معطله و قصر مشید و سحاب و مطر و ظل و فواکه و سایر منافع
ظاهره است با ائمه و علوم و برکات ایشان و آیات در این باب بسیار است اول قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن
یاتیکم بماء معین یعنی بگو یا محمد بقوم خود که خبر دهید مرا اگر گردد آب شما فرو رفته باشد در زمین
پس کیست که بیاورد برای شما آب جاری و ظاهر بروی زمین علی ابن ابراهیم روایت کرده است که مراد آنست
که اگر امام شما غایب گردد کیست که امامی مانند او بیاورد برای شما و از حضرت امام رضا روایت
کرده است که در تاویل این آیه فرمود که آب شما درهای شمایند یعنی خدا و ائمه درهای خدایند که خدا گشوده
میان خود و میان خلق و آب جاری کنایه است از علم امام و در کتاب غیبت شیخ طوسی از حضرت امام موسی روایت
کرده است که در تاویل این آیه فرمود یعنی اگر امام خود را نیابید و غایب گردد او را نبینید چه خواهید کرد
و ابن ماهیار از حضرت صادق روایت کرده که یعنی اگر غایب گردد امام شما بسبب بدیهای اعمال شما که برای شما
امام تازه خواهد آورد و باین مضمون احادیث بسیار است و آب را کنایه از علم گردانیده اند برای آنکه چنانکه
آب باعث حیات بدنست همچنین علمی که از ائمه بشیعیان میرسد باعث حیوة روح ایشانست و این شایسته
بمنت گذاشتن زیرا که آب سبب حیوة چند روزه دنیاست و علم موجب حیوة ابدی آخرتست و این بطن آیه است
منافات با ظاهر آیه ندارد و هر دو مراد است و قرآن مجید را هفت بطن میباشد دوم و ان لو استقاموا
علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا یعنی و اینکه اگر مستقیم باشند بر راه حق نگردند از آن بسوی راههای
باطل هر آینه میاشامیم بایشان آبهای بسیار و در کافی و مناقب از حضرت امام محمد تقی روایت کرده است که یعنی
اگر بر راه ولایت و محبت و اعتقاد امامت علی ابن ابی طالب و اوصیاء مستقیم بمانند میاشامیم بدلهای
ایشان ایمان را و این نیز بطن آیه است بوجهیکه مذکور شد سیم وکاین من قریة اهلکناها وهی ظالمة فهی خاویة علی عروشها
و بئر معطلة و قصر مشید یعنی پس بسی از شهرها که هلاک گردانیم اهل آنها را پس خالی گردید آنها از اهلش
و دیوارهای آنها بر سقفهای آنها فرود آمد و بسی چاه که معطل گردید بهلاک شدن اهل آنها و چه بسیار کوشکهای
محکم بلند که بی صاحب و خراب مانده است و اکثر مفسران گفته اند که مراد از بئر معطله چاهیست در دامن کوهی واقع
در حضرموت یمن و مراد بقصر قصر دیگر که بر قله آن کوه واقعست و بر آن چاه مشرفست و اینها را قوم حنظلة ابن
صفوان که از بقایای قوم حضرت صالح بودند احداث کرده بودند و حنظله پیغمبر خود را کشتند خدا ایشان را هلاک
کرد و آن چاه و قصر معطل و بایر ماندند و ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که چاه
معطل امام خاموش است که غصب حق او کرده اند و او از ترس مخالفان اظهار امامت نمیتواند کرد و هر که خواهد از آن
چشمه علم و حکمت منتفع خواهد شد و قصر محکم امام سخن گویاست که در تقیه و خوف سخن میتواند گفت و دعوی

امامت علانیه میتواند کرد و غالب آنست که امام صامت را اطلاق میکنند بر امامی که هنوز نوبت امامت
باو نرسیده باشد و امام ناطق بر کسیکه امام شده باشد و ایضا بسند دیگر روایت کرده است که قصر مشید محکم
حضرت امیر المؤمنین است و بئر معطله حضرت فاطمه و امامان فرزندان او که معطل اند از ملک و پادشاهی
حق ایشان از دیگران غصب کرده اند و در بعضی مناقب از حضرت رسول منقولست که قصر مشید و بئر معطله
هر دو کنایه از حضرت امیر المؤمنین است مترجم گوید بنا بر این قول تاویلات که درین اخبار وارد شده است
ممکنست که مراد از هلاک اهل قریه هلاک معنوی ایشان بوده باشد یعنی ضلالت و گمراهی ایشان که منتفع نمی کردند
بامامت صامت و نه بامام ناطق و این تاویلات نیز مبتنی است بر آنچه سابقا مذکور شد از تشبیه حیات معنوی
بحیات صوری و تشبیه انتفاعات معنویه بانتفاعات جسمانیه و در کتاب بحار الانوار تحقیق این مراتب شده و این
کتاب گنجایش ذکر آنها ندارد چهارم والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا یعنی شهری
که خاکش پاکیزه و نیکوست بیرون میآید گیاه او باذن و تقدیر و قدرت پروردگار آن یعنی نیکو میآید باسانی
بدون تعبی و مشقتی و آن شهری که زمین او خبیث و شوره زار و سنگستانست بیرون نمیآید گیاه آن مگر
اندکی علی ابن ابراهیم روایت کرده که بلد طیب مثلی است برای ائمه که علم حاصل میشود بالهام حق تعالی باسانی
بدون تعبی و بلد خبیث مثلی است برای دشمنان که علوم خبیث و باطل است و اگر اندک علمی از ایشان بخلق برسد
بهم از آن نمیرسد و شیخ طبرسی از ابن عباس روایت کرده است که این مثلیست که حق تعالی زده است برای مؤمن
و کافر پس خبر داده است که چنانکه زمین همه یک جنس است و بعضی طیب است و باران نرم میشود و گیاهش
نیکو میشود و بعضی شوره است و چیز از آن نمیروید و اگر بروید چیزیست که منفعتی در آن
نیست همچنین دلها همه از گوشت و خون بهم میرسد و بعضی بموعظه نرم میشود و بعضی سنگین است قبول پند نمی کند
پس هر که دلش نرم باید خدا نرم شود خدا را برین نعمت شکر کند مترجم گوید که تاویلیکه در حدیث وارد شده است
میتواند بود که اشاره بطینتهای نیک و بد باشد که در احادیث وارد شده است و طینت نیکو قابل علوم معارف
و افاضات الهی است و منشاء جمیع خیرات و نیکیها میشود و طینت بد بغیر جهالت و شقاوت ثمری حاصل نمیشود
و قابل افاضات سبحانی و هدایات ربانی نیست پنجم ان الله فالق الحب والنوی یخرج الحی من المیت و مخرج
المیت من الحی یعنی بدرستیکه خدا شکافنده حبه است که از آن گیاه میرویاند و شکافنده دانه است که از آن درخت
میرویاند بیرون میآورد زنده را از مرده و چون گیاه از حبه و حیوان از نطفه و بیضه و بیرون آورنده است
مرده را از زنده مانند نطفه و بیضه از حیوان و حبه از نبات و از حضرت صادق منقولست که حب مؤمنست
که خدا او را دوست میدارد و نوی کافرست که از هر خیری دورست و بروایت دیگر حب طینت مؤمنست که محبت خود را

برآن

بر آن انداخته است و نوی طینت کافرست و حی را از میت بیرون آورد یعنی طینت کافر را از طینت مؤمن
جدا میکند و بروایت دیگر مؤمن از صلب کافر بیرون میآورد و تاویل این بطون را در کتاب بحار ایراد کرده ایم
ششم واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین فی سدر مخضود وطلح منضود وظل ممدود وماء مسکوب وفاکهة
کثیرة لا مقطوعة ولا ممنوعة وفرش مرفوعة یعنی اصحاب دست راست یا اصحاب یمن و برکت در میان
درختان سدر باشند که خارشان از بیخ باشد و درختان موز که میوه ایشان از بالا تا پایین بر روی یکدیگر بافته
شده باشد و سایه کشیده مانند هوای مابین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و آبی ریزنده از بالا بر زمین و میوه
های بسیار که هیچ وقت منقطع نشوند و کسی منع نکند ایشان را از چیدن آنها و فرشهای بلند شده و بر روی
هم افتاده و در بصایر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که اینها کنایه است از امام و علومیکه
از و بخلق میرسد مترجم گوید این تاویلات غریبست و ممکنست که مراد آن باشد که چنانچه بهشت
مؤمنان منحصر باشد در بهشت صوری که در آخرت حق تعالی بایشان عطا میفرماید بلکه ایشان را در دنیا
از برکات ائمه ایشان علیهم السلام بهشتهای روحانی از ظل حمایت و رافت و شفاعت ایشان که بر شیعه آن کشیده
است و آب جاری علوم و معارف ایشان که نفوس و ارواح شیعیان بسبب آنها زنده میشود و بجیوة ابدی و میوهای
بسیار از انواع حکم و معارف ایشان که هرگز منقطع نمیگردد و از شیعیان خود منع نمیکنند آنها را و فرش مرفوعه
از آداب و اخلاق حسنه ایشان که بآنها متادب میگردند و لذت میابند بلکه در آخرت نیز بالذات جسمانی
آن لذات روحانی ایشان را میباشد چنانچه در عین الحیوة و غیر آن تحقیق آنها کرده ام هفتم تاویل آیات سوره
والتین والزیتون گفته اند حق تعالی سوگند یاد کرده است بانجیر زیرا که انجیر میوه پاکیزه است سریع الهضم و
دوائیست کثیر النفع و زیتون میوه ایست و نان خورش و روغن لطیف دارد و منافع عظیم دارند و بعضی گفته اند
اسم دو کوهند و طور سینین یعنی کوهیکه حضرت موسی در آن کوه مناجات کرد با حق تعالی و هذا البلد الامین
و بحق این شهر که هر که بآن داخل میشود ایمن است یعنی مکه معظمه لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
بتحقیق که آفریدیم آدمی را در نیکوترین اندامی بحسب صورت و معنی ثم رددناه اسفل سافلین پس بعد از آن
بر میگردانیم او را بپایین درکات جهنم و معنی الا الذین امنوا وعملوا الصالحات مگر آنها که ایمان آورده اند
و اعمال شایسته میکردند فلهم اجر غیر ممنون پس مر ایشانراست مزدی که هرگز منقطع نمیگردد فما یکذبک
بعد بالدین پس چه چیز تکذیب میکند ترا بجزا دادن بعد از این دلایل واضحه الیس الله باحکم الحاکمین آیا
نیست خدا حکم کننده ترین یا حکیم ترین حکم کنندگان و در تاویل اینسوره احادیث غریبه وارد شده است چنانچه
علی ابن ابراهیم روایت کرده است که تین حضرت رسولست و زیتون حضرت امیر المؤمنین و طور سینین حسن و حسین اند

ومراد بانسان درین سوره ابوبکر است که باسفل درک جهنم میرود والذین آمنوا وعملوا الصالحات
مصداقش حضرت امیر المؤمنین است فلهم اجر غیر ممنون یعنی خدا منت نمیگذارد در ثوابها که بایشان
عطا میکند پس خدا به پیغمبر خطاب کرد که پس چه چیز ترا تکذیب میکند بدین یعنی بامیر المؤمنین و امامت
او و ابن ماهیار بسند بسیار روایت کرده است که تین حسن است و زیتون حسین و طور سینین علی بن
ابی طالب و البلد الامین سید المرسلین است زیرا که هر که اطاعت او میکند از عذاب خدا ایمن است لقد خلقنا الانسان
مراد ابوبکر است که خدا پیمان گرفت از او برای خود به پروردگاری و از برای محمد به پیغمبری و از برای اوصیاء او
بامامت و بحسب ظاهر همه اقرار کرد پس چون غصب حق آل محمد کرد و با ایشان کرد آنچه کرد خدا او را برگردانید به
اسفل جهنم والذین آمنوا وعملوا الصالحات امیر المؤمنین و شیعیان او فما یکذبک حضرت فرمود که آیه
چنین است فمن یکذبک بعد بالدین و مراد بدین ولایت امیر المؤمنین است و در خصال روایت کرده است
که تین مدینه است و زیتون بیت المقدس است و طور سینین کوفه است و البلد الامین مکه است مترجم گوید
که بنا بر تاویلی که درین اخبار وارد شده است میتواند بود که استعاره کرده باشند نام تین را برای امام حسن
زیرا که آن لذیذترین میوه هاست و روایت وارد شده است که از میوه های بهشت است و منافع و فواید بسیار
دارد چنانکه آن حضرت از میوه های بهشت متولد شده و علوم و حکمتها که از آنحضرت بخلق میرسد باعث
تغذیه و تقویت ارواح شیعیان میگردد و اسم زیتون را برای امام حسین استعاره کرده اند بسبب جهات فضیلتی
که در آن میوه مذکور شد و از آن روغن لطیفی بهم میرسد که ظلمتها از آن برطرف میشود و فواید عظیمه و منافع
دیگر بسیار بر آن مترتب میگردد چنانکه آنحضرت میوه دل مقربانست و حکم و علوم آنحضرت تقویت دلهای
مؤمنانست و از او انوار امامت در اولاد مطهرش ساری گردیده و بنور اولاد بزرگوارش جمیع مقربان هدایت
یافته اند و در تاویل نور گذشت که حق تعالی نور ایشانرا بشجره زیتونه مثل زده اند و اسم طور را برای حضرت امیر المؤمنین
استعاره کرده است بچندین جهت اول آنکه حق تعالی فضیلت او و اهلبیت او و شیعیانش را برای حضرت موسی
در آن کوه وحی نموده چنانکه در اخبار بسیار وارد شده دوم آنکه آنحضرت شبیه است در علو شان و ثبات در امر
دین و حلم و رزانت بکوه ثابت چنانکه حضرت در روز وفات آنحضرت خطاب کرد آنجناب را که کنت کالجبل لا
تحرکه العواصف یعنی بودی مانند کوه ثابت در دین که بادهای تند او را حرکت نمیداد همچنین تو در فتنهای
عظیم انقلاب دنیا بکوه یقین ثابت قدم بودی سیم آنکه چنانکه کوهها میخهای زمین اند که باعث عدم تزلزل
و ثابت شدن و استقرار آن میگردد همچنین آنحضرت و ائمه از ذریت آنحضرت اوتاد زمین اند که ببرکت ایشان زمین مستقر است
چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که اگر یک ساعت امام در زمین نباشد هر آینه سرنگون شود و خاصه و عامه

نقل

نقل کرده اند حضرت رسول فرمود که علی عالم زمین است که باو ساکن میگردد چهارم آنکه آنحضرت محیط
تجلیات و انوار الهی است چنانچه طور چنین است پنجم آنکه دو سبط بزرگوار که تین و زیتون عبارت از ایشانست
از آنحضرت بهم رسیده اند چنانچه بهترین اصناف اند میوه از آن کوه بهم میرسد و بلد امین را کنایه از حضرت
رسالت گردانیده بچندین وجه اول آنکه آنحضرت صاحب مکه است و شرف آن بلده طیبه بآن حضرت است
دوم آنکه آنجناب نسبت بسایر انبیاء و مقربان مانند مکه است نسبت بسایر بلاد سیم آنکه هر که بآنحضرت
و اهلبیت او ایمان بیاورد و بسبب اکرام ولایت ایشان داخل شود ایمن میگردد از ضلالت دنیا و عذاب آخرت
چنانکه هر که داخل مکه شود ایمن شود از مخاوف دنیا و هر که با ایمان داخل شود از مخاوف هر دو جهان ایمن میگردد
و حضرت رسول فرمود که منم مدینه علم و علی در آنست و تاویل سایر احادیث با آنچه گفتیم معلوم می
تواند شد و اما تاویل انسان به نسناس ابوبکر ممکن است که سبب نزول او باشد که آیه عام باشد یا اینکه درین
مقام چون اکمل افراد در شقاوت و بازگشتن باسفل سافلین جهنم او بوده باعث شقاوت سایر اشقیا
این امت او گردید تخصیص باو فرموده چنانچه الذین آمنوا را تخصیص بحضرت امیر المؤمنین باین جهات فرموده اند
که مورد نزول آیه و اکمل افراد آن و سبب اتصاف دیگران بصفت ایمان او بود یا آنکه ممکن است که در هر دو موضع
خصوص هر یک مراد باشد و استثنا منقطع باشد و جمعیت الذین از برای تعظیم باشد یا باعتبار دخول
سایر ائمه در آن باشد والله یعلم فصل بیست و پنجم در بیان تاویل نحل است بائمه حق تعالی میفرماید و اوحی ربک
الی النحل یعنی وحی فرستاد پروردگار تو بسوی نحل زنبور عسل بعضی گفته اند یعنی الهام کرد او را و بعضی گفته اند
یعنی در طبیعت آنها این آیه را قرار داد بر این طبع آنرا خلق کرد ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون
اینکه بگیر از کوهها خانهها از برای عسل و از درختها و از آنچه داربست میکنند که درخت انگور باشد یا از خانهها
یا کندوها که مردم برای ایشان میسازند یا خانهها مسدس که خود بنا میکنند که جمیع مهندسان در کار ایشان
حیران اند ثم کلی من کل الثمرات پس بخور از انواع میوهها از هر میوه که خواهی فاسلکی سبل ربک ذللا پس داخل
شو و حرکت کن در راههای که پروردگار تو برای تو قرار داده است و سلوک آنها را برای تو آسان گردانیده است
یا آنکه در حالتیکه تو مطیع و منقاد پروردگار خود باشی یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه بیرون
میاید از آن زنبورها آشامیدنی یعنی عسل که مختلف است رنگهای بعضی سفید است و بعضی زرد است
و بعضی مایل بسرخی یا بسبزی فیه شفاء للناس در آن عسل شفا بسیار هست برای مردم از دردها
و کم دوائیست که عسل جزو او نبوده باشد ان فی ذلک لایة لقوم یتفکرون بدرستیکه آنچه مذکور شد دلالت
عظیم هست بر وجود و علم و قدرت و حکمت الهی برای گروهی که تفکر میکنند در اینها و اما تاویل این آیات علی بن

ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که مائیم نحل که خدا وحی کرده است بسوی آن و جبال عرب‌اند خدا ما را
امر کرده است که شیعیان از عرب بگیریم و من الشجر یعنی از عجم و مما یعرشون یعنی از موالی که آزاد کرده‌هایند یا اعجام
که داخل قبایل عرب شده‌اند از عجمان و از ایشان بیستد و شراب و آشامیدنی برنگهای مختلف انواع علوم است که از ما
بشما میرسد و ایضا دیلمی از آنحضرت روایت کرده است در تفسیر این آیه که نحل و زنبور که آن ربت برار که خدا
بسوی آن وحی کند این در شان ما نازل شده است و ما را تشبیه بنحل کرده است ما ایم که اقامت کردیم در زمین
بامر خدا و کوهها شیعیان ما یند و شجر زنان مؤمنه‌اند و عیاشی از آنحضرت روایت کرده است که نحل کنایه است از ائمه
و جبال عرب‌اند و شجر آزاد کرده‌هایند و مما یعرشون فرزندان و غلامانند که آزاد نشده‌اند و ولایت خدا و رسول
و ائمه را اختیار کرده‌اند و آشامیدنی برنگهای مختلف فنون علمست که ائمه بشیعیان خود تعلیم مینمایند فیه شفاء
للناس یعنی در علم شفاست از برای ناس و شیعیان ما ناس‌اند و غیر شیعیان را خدا بهتر میداند که چه چیزاند و اگر این
ایراد باشد که مردم گمان میکنند که مراد آن عسل است که مردم میخورند بایست که هر بیمار که عسل بخورد شفا بیابد
زیرا که خدا میفرماید و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین یعنی میفرستیم از آن قرآن آنچه او شفا
و رحمت است از برای مؤمنان حضرت فرمود که پس قرآن شفاست و رحمت از برای اهلش و اهل ائمه هدایت کننده‌اند
که حق تعالی در حق ایشان فرموده است ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا یعنی پس میراث دادیم قرآن را
بآنان که برگزیدیم ایشان را از بندگان ما و گذشت که مراد ائمه‌اند و ایضا عیاشی بسند دیگر روایت کرده است از آن
حضرت که نحل حضرت رسالت است ان اتخذی من الجبال بیوتا یعنی زن بخواه از قریش و من الشجر یعنی از سایر عرب و مما یعرشون
یعنی عجمان و موالی مراد بشراب مختلف الالوان انواع علوم است و در تفسیر قرآن از امام موسی روایت کرده است
که نحل کنایه از ائمه است و جبال قریش‌اند و شجر سایر عرب‌اند و مما یعرشون عجمان و موالیند و سبل ربک مراد از آن
دین حقست که ما بر آن هستیم و عسل با نواع مختلف کنایه از علمهای امیرالمؤمنین است که بمردم رسیده است که
موجب شفا امراض جهالت و ضلالتست چنانچه در باب قرآن فرموده است و شفاء لما فی الصدور یعنی
شفاست برای مرضها که در سینهاست مترجم گوید که مکرر مذکور شد که آنچه در قرآن مجید وارد شده است
در منافع جسمانیه و اغذیه بدنیه و حیات ظاهری و لذات صوریه در بطون آیه آیات اشارتست باغذیه روحانیه
و لذات معنویه و حیوات ابدیه اخرویه مانند تاویل آب بعلم و نور بحکمت پس مستبعد نیست تمثیل نحل از برای
حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم زیرا که چنانچه لطایف اغذیه را جمع میکند و لذات اشیا از آن بهم میرسد و موجب
شفاء دردهای بدنی میگردد و در جاهای مختلف بنای خانها میکند و اطوار پادشاه ایشان در حسن تدبیر رشک
جمیع ملوک بنی آدمست همچنین پیشوایان دین اشرف حقایق و معارف را برای شیعیان بوحی و الهام الهی اخذ میکنند

وبرایشان

و بر ایشان بقدر قابلیت افاضه مینمایند و لذات روحانیه غیر متناهیه بکامهای ایشان میرسانند و شیعیان
دردهای روحانی و امراض نفسانی خود را که جهالت و ضلالتست بآن دوا میکنند و ایضا اکثر ائمه باعتبار مظلومیت
و مغلوبیت ایشان از مخالفان و اخفاء علوم حقه خود را از ایشان کردن و شیعیان را از هر قبیله و طایفه از آن بهره‌مند
کردانیدن شبیه‌اند بنحل که سایر حیوانات از آنچه در بطون آنهاست خبر ندارند و از آنها گریزان میباشند
و خانهای خود را در جاها که از ضرر ایشان محفوظ باشد بنا میکنند چنانچه از حضرت صادق منقولست
که بترسید بر دین خود و پنهان دارید آنرا بتقیه بدرستیکه ایمان نیست کسی را که تقیه نمیکند شما در میان
مردم از بابت زنبور عسلید در میان مرغان اگر مرغان دانند که چه چیز در شکم آن زنبورهاست یکی را
زنده نخواهند گذاشت و همه را خواهند خورد همچنین اگر مخالفان بدانند که چه چیز در سینه شماست و شما دوست
میدارید ما اهل بیت را هر آینه بزبانهای خود شما را میخورند و اذیت میرسانند بشما در آشکار و پنهان خدا
رحمت کند کسی را که ولایت ما را ضبط کند و پنهان دارد و تشبیه قریش بکوه از جهت ثبات و رسوخ ایشانست در دین
یا آنکه ایشان قابل مجتمع‌اند و تشبیه عرب بدرختان از جهت آنست که ایشان متفرق‌اند یا آنکه منافع بسیار بر ایشان
مترتب میشود یا آنکه زود منقاد میکردند و قابلیت کمالات در ایشان بیشتر است و مشابهت موالی و آزاد کردها
یا ملحق بقبیلها بکرمها و امثال اینها از جهت آنست که ایشان خود را با تاکها و قبیلها ملحق کردانیده‌اند گویا مصنوع
و ساخته شده‌اند و این قسم تمثیلات و استعارات در آیات کریمه بسیار است و منافات با معنی ظاهر ندارد چنانچه
احادیث بسیار بر معنی ظاهر نیز دلالت میکند فصل بیست و ششم در بیان تاویل سبع مثانی است بائمه حق تعالی میفرماید
و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم یعنی عطا کردیم بتو هفت آیه و یا هفت سوره که آنها مثانی اند
و قرآن عظیم را مشهور میان مفسران آنست که سبع مثانی قرآنست زیرا که قرآن را بهفت سبع قسمت کرده‌اند
و علی بن ابراهیم و فرات و صدوق و عیاشی روایت کرده‌اند از حضرت باقر که مائیم آن مثانی که خدا ما را به پیغمبر ما
عطا کرده است و مائیم وجه خدا که در زمین در میان شما با حوال مختلف میگردیم هر که ما را شناسد بشناسد
و هر که نشناسد مرگ در پیش روی اوست بعد از مرگ ما را خواهد شناخت و بروایت دیگر هر که ما را بشناسد
یقین در پیش روی اوست در دنیا ما را بدلیل میشناسد و در آخرت بعین الیقین خواهد دید و هر که ما را نشناسد
جهنم در پیش روی اوست بعد از مرگ داخل جهنم خواهد شد و در بصایر مضمون سابق را از حضرت امام موسی
روایت کرده است و عیاشی بروایت دیگر که از حضرت صادق سوال کردند از تفسیر این آیه حضرت فرمود که ظاهرش
سوره حمد است و باطنش ائمه‌اند که هر پسری بعد از پدر امامست و از حضرت امام موسی روایت کرده است که سبع مثانی
ائمه‌اند و قرآن عظیم حضرت رسولست و بروایت دیگر قرآن عظیم علی بن ابی طالبست و از حضرت باقر روایت کرده‌اند

کسبع مثانی ائمه اند و قران عظیم حضرت صاحب الامر است مترجم کوید که فهم این احادیث که از بطون غریبه است در نهایت
اشکالست زیراکه عدد هفت با عدد ایشان موافق نیست بچند وجه تاویل میتوان کرد اوّل آنکه عدد هفت باعتبار اسماء
مقدسه ایشان باشد که عدد آنها هفت است محمد علی فاطمه حسن حسین جعفر موسی دوّم آنکه عدد باعتبار آن باشد
که انتشار اکثر علوم از هفت نفر ایشان شد که تا حضرت امام رضا بوده باشد زیرا که حضرت امام زین العابدین چون
باعتبار شدت تقیه بغیر دعا سایر علوم بمردم کم رسید و بعد از حضرت امام رضا سایر ائمه از خوف و حبس تقیه
بودند از ایشان نیز علوم بمردم کمتر از دیگران رسید لهذا ایشان را محسوب نداشته اند و بنابرین دو وجه مثانی یا باعتبار آنست
که ایشان را حضرت رسول با قران ضم کرد و فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی پس آنکه فرمودند
که مائیم مثانی یعنی مائیم که پیغمبر ما را با قران مقرون ساخته و ثانی آن کردانیده چنانکه ابن بابویه گفته یا آنکه خدا
ایشان را با حضرت رسول مقرون کردانیده یا آنکه باعتبار آن باشد که ایشان بر خدا ثنا میکویند یا خدا بر ایشان ثنا
کفته یا باعتبار آنکه ایشان صاحب دو جهت اند یکی جهت تقدس و روحانیت که با آن جهت با جناب مقدس الهی
و روحانیین ملائکه مربوطند و با آن سبب اخذ علوم بوحی و الهام مینمایند و دیگری جهت بشریت که بصورت
و جسمیت و بعضی از صفات شبیه اند بسایر بشر و باین جهت افاضه علوم بر ایشان مینمایند چنانچه سابقا تحقیق کردیم
سیم آنکه عدد هفت یا مثانی که ضم شده است چهارده میشود پس بنابر حضرت رسول انتخاب تکلفی باید کرد
که بیک جهت معطی و بیک جهت معطی له کرده باشد زیرا که با ملاحظه پیغمبری و کمالات غیر متناهیه نعمت است
که عطا کرده شده است و قطع نظر از این جهات شخصی است که باو عطا شده است یا آنکه با قران چهارده میشود و این
تکلفش بیشتر است چهارم آنکه درین تاویلات نیز مراد بسبع مثانی سوره حمد باشد و مراد آن باشد که حضرت سوره
فاتحه را در این آیه کریمه معادل قران کردانیده است بسبب آنکه درین ذکر ما و مدح طریقه ما و مذمت دشمنان
ما و طریقه ایشان شده است زیرا که موافق احادیث بسیار صراط الذین انعمت علیهم راه متابعت ایشان است
و ایشانند صراط مستقیم خدا و مغضوب علیهم غاصبان حق ایشانند و ضالین کمراهانند که متابعت آنها
کرده اند و آنها را خلیفه دانسته اند پس مراد اینست که این سوره در شان ایشان نازل شده است و باین سبب انسایه
قران مجید امتیاز یافته است و اکثر این وجوه بخاطر این حقیر رسیده و وجه آخر از همه ظاهر تر میدانیم وصل بیست هفتم
در بیان آنکه علما در قران ائمه اند و اولو الالباب شیعیان اند حقتعالی میفرماید قل هل یستوی الذین یعلمون و
الذین لا یعلمون انما یتذکر اولو الالباب بکو یا محمد آیا مساوی اند آنانکه میدانند و صاحب علمند و آنانکه عند
و جاهلانند و متذکر نمیشوند اینمعنی را مکر صاحبان عقول از اغراض باطله و این آیه کریمه صریح است در آنکه
علم منشاء امتیاز است و هر که عالمتر است اولی و احقست بامامت از دیگران و درین شکی نیست که هر یک از ائمه اند

درعصر

در عصر خود اعلم بودند از دیگران خصوصا از آنها که دشمنان ایشان مدعی امامت و خلافت بودند
و ایشان هرکز در علم رجوع بدیکری نکردند و دیکران با ایشان رجوع میکردند و خلافی نیست میان جمیع فرق که
حضرت امیر المؤمنین اعلم بود از جمیع صحابه و کلینی و صفار و ابن ماهیار و ابن شهر اشوب و دیکران بسندهای
بسیار از حضرت باقر و حضرت صادق روایت کرده اند که الذین یعلمون مائیم و الذین لا یعلمون دشمنان
مایند و شیعیان ما اولو الالباب اند که تمیز میکنند میان ما و دشمنان ما و میدانند که ما سزاوار تریم بخلافت
از دشمنان ما و صفار روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند از تفسیر این آیه فرمود که مائیم که مردم
دشمنان ما نادانند و اولو الالباب شیعیان مایند و کلینی بسند موثق روایت کرده است از عمار ساباطی
که کفت پرسیدم از حضرت صادق از تفسیر قول حقتعالی و اذا مس الانسان ضر دعا ربه منیبا الیه یعنی
هرکاه آدمی را عارض شد حالی بدی میخواند پروردکار خود را در حالیکه بازکشت کننده است بسوی او حضرت
فرمود که این در شان ابوبکر نازل شده است که حضرت رسول را جادو کر میدانست چون بیماری او را میداد
ظاهر ادعا میکرد و اظهار بازکشت مینمود از آنچه در حق حضرت رسول میکفت ثم اذا خوله نعمة منه پس
چون او را عطا میکرد نعمتی از جانب خود یعنی که عافیت مییافت از آن بیماری نسی ما کان یدعوا الیه من قبل
فراموش میکرد خدا را که بسوی او دعا میکرد پیشتر حضرت فرمود که فراموش میکرد توبه را که بسوی خدا میکرد
از آنچه در حق حضرت رسول میکفت که او ساحر است و از این جهت است که خدا فرموده قل تمتع بکفرک
قلیلا انک من اصحاب النار بکو یا محمد بهره مند باش بکفر خود اندکی زمانی بدرستیکه از اصحاب جهنمی
فرمود که مراد بکفر او آن خلافتی بود که بناحق دعوی کرد بر مردم و حق علی را غصب کرد و نه از جانب خدا خلیفه
بود و نه از جانب رسول خدا پس کافر شد حضرت فرمود که بعد از این خدا سخن را کردانید بسوی علی و خبر
داد مردم را بحال و فضیلت او نزد خدا پس کفت ام من هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الاخرة
و یرجوا رحمة ربه یعنی آیا مساویست آن کافر با کسیکه عبادت کننده و مطیع است در ساعتهای
شب که در سجود و کاهی ایستاده در حالتی که نظر میکند و میترسد از عذاب آخرت و امید دارد بر پروردکار خود
قل هل یستوی الذین یعلمون فرمود یعنی آیا مساوی اند آنها که میدانند که محمد رسول الله است و الذین
لا یعلمون و آنها که نمیدانند که محمد رسول خدا است و میکویند که او جادوکر و دروغکوست اینست تاویل
آیه اما حقتعالی میفرماید و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون یعنی و این مثالها
میزنیم از برای مردم و تعقل نمیکنند و نمیفهمند آنها را مکر عالمون یعنی دانایان و ابن ماهیار از حضرت
باقر روایت کرده است که مراد از عالمون درین آیه مائیم که معنی قران را میدانیم و امثال قران را میفهمیم و ایضا تفتی

بخشش

فرموده است وما اوتیتم من العلم الا قلیلا مفسران گفته اند که یعنی نداده است خدا بشما از علم مگر اندکی
از شما اگر رسول خدا و ائمه اند یعنی دیگران از علم بهره ندارند مگر آنکه از ایشان اخذ کرده باشند باز حقتعالی
فرموده است بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم یعنی بلکه آیات واضح چند است در سینه
آنها که علم بایشان داده شده است و کلینی و ابن ماهیار و غیر ایشان بسندهای بسیار از حضرت باقر و حضرت
صادق و حضرت کاظم علیهم السلام روایت کرده است که مراد به الذین اوتوا العلم ما ائمه ایم و لفظ قرآن و معنی
آن در سینه ماست و لهذا خدا نفرمود که در میان دو جلد مصحف است بلکه فرمود که در سینه ماست و ایضا
حقتعالی میفرماید انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی نمیترسد از خدا از جمله بندگان خدا مگر علماء ابن ماهیار
روایت کرده است که آیه در شان حضرت امیر المؤمنین نازل شده است که عالم بود و پروردگار خود را شناخته
بود و از خدا میترسید و پیوسته برای خدا بود و عمل میکرد بفرایض و جهاد میکرد در راه او و جمیع اوامر
خدا را اطاعت میکرد و نمیکرد مگر چیزی که موجب خوشنودی خدا و رسول خدا باشد فصل بیست و هشتم در بیان
اینکه ایشانند متوسمون و بر رو هر کس نظر کنند میدانند ایمان و نفاق او را حقتعالی میفرماید ان فی ذلک لآیات
للمتوسمین این آیات بعد از قصه قوم لوط است و مفسران گفته اند که یعنی در آنچه ذکر کردیم از هلاک کردن
قوم لوط آیت و علامتی چند هست برای کسانیکه تفکر کنند در آن قصه و عبرت گیرند و بعضی گفته اند
متوسمین آنهااند که بسیمه و علامت چیزها را میبایند و بفراست و زیرکی چیزها را دانند و از حضرت رسول
روایت کرده است که بپرهیزید از فراست مؤمن که او نظر میکند بنور خدا و فرمود که خدا را بندگان چند هستند
که مردم را بتوسم و فراست میشناسند که پس حضرت این آیه را خواند و انها لبسبیل مقیم گفته اند یعنی
شهر قوم لوط که در میان مدینه و شهر شام واقع است بر سر راه شما است که در سفر شام بر او میگذرید و در
احادیث بسیار از کلینی و بصایر و مناقب و تفسیر عیاشی و علی ابن ابراهیم و سایر کتب از ائمه منقولست که ما ائمه
متوسمونیم و راه بهشت در ما مقیم و ثابت است و بروایت دیگر راه مقیم امامت و خلافتست که در ایشان
مقیم و ثابت است تا روز قیامت و در عیون اخبار الرضا منقولست که از آنحضرت پرسیدند که چه چیز
دارید که شما خبر میدهید بآنچه در دلهای مردم پنهانست فرمود که نشنیده که حضرت رسول فرمود
که بترسید از فراست مؤمن که او بنور خدای نظر میکند بقدر ایمان او و دانائی او و حقتعالی جمع در قرآن
فرموده است ان فی ذلک لآیات للمتوسمین پس اول متوسمین رسول خدا بود و پس بعد از او امیر المؤمنین
پس بعد از او حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین تا روز قیامت و در بصایر و اختصاص از عبد الرحمن
ابن کثیر روایت کرده است که گفت با حضرت صادق بحج رفتم در اثناء راه آنحضرت بر کوهی بالا رفت و بسوی

(margin) واینند آنانکه

(margin) که در ائمه از اهل بیت ... در جمیع مؤمنان ... حقتعالی

مردم نظر کرد و فرمود که چه بسیار است صدای مردم بتلبیه و چه بسیار کم است در میان ایشان کسیکه حجش قبول
باشد داود رقی گفت یا ابن رسول الله آیا خدا دعای اینگروه را که میبینیم همه را مستجاب میگرداند حضرت فرمود
که ای ابو سلیمان نمیآمرزد گناه کسی را که شرک آورد با او و انکار کننده ولایت و امامت علی علیه السلام مانند بت پرست
گفتم فدای تو شوم آیا شما میشناسید دوست و دشمن خود را حضرت فرمود وای بر تو هر بنده که متولد شود
البته در میان دو دیده او نوشته است که مؤمنست یا کافر و هر که با ولایت ما میآید بنزد ما میبینیم که در
میان دو دیده او نوشته است که مؤمنست و اگر با عداوت ما میآید میبینیم که نوشته است که کافر است و ما ائیم متوسمین
که خدا فرموده است ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و ما باین میشناسیم دوست و دشمن خود را و ایضا از بصایر
و غیر آن بسند معتبر روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت صادق آمد و از مسئله سوال کرد حضرت
جوابی فرمود دیگری آمد و از همان مسئله سوال کرد جواب دیگر فرمود باز دیگری آمد و از همان مسئله سوال کرد جوابی
بغیر جواب آن دو نفر فرمود که خدا باما گذاشته است امور مردم را که آنچه مناسب فهم ایشان و قابلیت هر یک باشد
جواب بگوییم چنانچه اختیار امور دنیا را بحضرت سلیمان گذاشت و فرمود هذا عطاؤنا فامنن او امسک
بغیر حساب این آیه در قرائت علی چنین است راوی پرسید که امام میداند مذهب هر کس و قابلیت هر شخص را
که مناسب حال او جواب بگوید حضرت از روی تعجب فرمود سبحان الله مگر نخوانده کلام الهی را که در قرآن میفرماید
ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و متوسمون ائمه اند و انها لبسبیل مقیم و این آیات در راه مقیم دائمی است که هرگز
از آن بدر نمیرود پس فرمود از برای بدرستیکه امام چون نظر میکند بمرد او را میشناسد و نکشر او و نوع شر او میداند و اگر
سخن او را از پس دیواری بشنود او را میشناسد و میداند که کیست و چیست و صفات او را میداند زیرا که حقتعالی
میفرماید و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف السنتکم و الوانکم ان فی ذلک لآیات للعالمین یعنی
از جمله آیات قدرت و عظمت خداست آفریدن آسمانها و زمین و اختلاف زبانهای شما است و رنگهای شما بدرستیکه
در اینها آیات و علامتی چند هست برای عالمان حضرت فرمود پس امامان عالمانند که خدا اینجا فرموده
و نمیشنود امام چیزی از زبانها و سخنها مگر آنکه میداند که گوینده ناجی خواهد بود یا هالک خواهد بود
پس باین سبب هر کس را موافق حال او و مذهب او و قابلیت او جواب میفرماید و ایضا در بصایر از حضرت امام رضا
روایت کرده است که فرمود که ما را دیده است که شباهت بدیدهای مردم ندارد و در دیدهای ما نوری هست
که شیطان را در آن شرکتی نیست و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است در تاویل این آیه بدرستیکه در امام
آیاتی چند هست برای متوسمین و امام سبیل مقیم و راه درست و ثابت است نظر میکند بنوریکه خدا در دیده او قرار
داده و سخن میگوید از جانب خدا و از و پنهان نمیباشد آنچه اراده مینماید و در بصایر و اختصاص و غیر آنها از حضرت باقر

(margin) داود رقی

(margin) پس فرموده

(margin) یعنی آیات دائمت و امامت هرگز زایل نمیشود ... بیرون نمیرود

روایت کرده اند که روزی حضرت امیر المؤمنین در مسجد کوفه نشسته بود ناگاه زنی آمد و با شوهرش نزاعی داشت
حضرت برای شوهرش حکم کرد آن ملعونه گفت که والله چنین نبود که تو حکم کردی و بخدا سوگند که قسمت
بالسویه نمیکنی و عدالت در میان رعیت نمیکنی و حکم تو نزد خدا پسندیده نیست حضرت امیر در غضب شد
ساعتی در او نظر کرد و فرمود که ای جرأت کننده و دشنام دهنده ای تشنیع کننده ای آنکه مانند زنان دیگر حایض
نمیشوی آن ملعونه چون این سخن را شنید پشت کرد و گریخت و میگفت وای بر من وای بر من ای پسر ابوطالب
پرده پوشیده مرا دریدی و مرا رسوا کردی پس عمرو بن حریث که یکی از سرکردهای خوارج بود از پی آن زن رفت
و با او گفت در اول با پسر ابوطالب سخن گفتی که مرا شاد کردی پس او با تو سخن گفت که گریختی و واویلا گفتی آن
زن گفت که والله مرا نسبت داد بامری که در من بود و دیگری نمیدانست من همیشه حیض از راه پس میبینم
عمرو ملعون برگشت بخدمت حضرت و گفت ای پسر ابوطالب این کهانت چه بود که با این زن گفتی حضرت فرمود که ای پسر
حریث این کهانت نبود که جن مرا خبر داده باشد بدرستیکه خالق ارواح را پیش از بدنها آفرید بدو هزار سال پس چون
ارواح را در بدنها جا داد در میان دیدهای ایشان نوشت که مؤمنست یا کافر و آنچه با او مبتلا خواهد شد از اعمال نیک و بد
ایشان از ابتدا مر بقدر گوش موشی نوشت پس در این باب آیه در قران فرستاد بر پیغمبر ان فی ذلک لآیات للمتوسمین
پس حضرت رسول خدا متوسم بود و پس بعد از آن من متوسم و امامان از فرزندان من متوسمانند پس چون نظر کردم بسیمای
او همه احوال او بمن ظاهر شد مترجم گوید که احادیث در این باب بسیار است و کیفیت تطبیق این تاویلات را در کتاب
بحار الانوار ذکر کرده ایم و بنا بر اکثر تاویلات میتواند بود که ذالک در آیه اشاره بقران باشد مبر ابتسل در بعضی
امامت دربعضی
از تاویلات امامت در بعضی از آیات ... بهشت نص بتفسیر بسیار تاویل آیات آخر قران در شأن ائمه است چنانچه حق تعالی میفرماید
الرحمن
وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا یعنی بندگان خالص خداوند بخشنده آنانند که راه میروند بر روی
زمین باهستگی و همواری و سکینه و وقار نه از روی تکبر و تجبر و علی بن ابراهیم و کلینی و ابن ماهیار و دیگران
از حضرت باقر روایت کرده اند که این آیه و آیات بعد از این تا آخر سوره در شأن امامان و اوصیاء نازل شده است
که بر روی زمین باهستگی راه میروند از ترس دشمنان خود واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و هرگاه خطاب کنند
ایشان را جاهلان و بی خردان گویند سلام یعنی در جواب سفاهت ایشان سخنی میگویند که سالم از گناه باشد
یا سخن نیکی میگویند یا سلام بر ایشان میکنند در حدیثی دیگر آمده که این نیز در شأن اوصیاست که با دشمنان مدارا میکنند و در
حدیثی که این آیه والذین یبیتون لربهم سجدا وقیاما و آنانکه شب بروز میآورند برای پروردگار خود گاه سجده کنان
و گاه ایستاده در حدیث وارد شده است که این نیز در شأن ائمه است و برقی در مجالس روایت کرده است از سلیمان
بن خالد که در قرآن میخواندم و باین آیه رسیدم والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله

الا بالحق

الا بالحق ولا یزنون ومن یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا
یعنی آنانکه نمیخوانند با خدا خدای دیگری را و نمیکشند نفسی را که حرام کرده است خدا کشتن او را مگر بحق
و زنا نمیکنند و کسیکه میکند از امیر سد بجزای گناه خود و مضاعف میگرداند خدا عذاب او را در روز قیامت
و جاوید میماند در آن عذاب خوار کرده شده پس حضرت فرمود که این آیه در ما نازل شده و بخدا سوگند
که ما را پند داده و او میدانست هرگز ما زنا نمیکنیم پس این آیه خواندم الا من تاب وآمن وعمل عملا صالحا
فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات یعنی مگر کسیکه توبه و بازگشت کند و ایمان آورد و بکند عمل شایسته را
پس آنها بدل میکند خدا بدیهای ایشان را به نیکیها و گناههای ایشان را بثوابها حضرت فرمود باینجا
این در شأن شما شیعیان نازل شده است بدرستیکه خواهند آورد مؤمن گناهکار را در روز قیامت پس باز
میدارند او را نزد خداوند عالمیان و خود متوجه حساب او میگردد و یک یک گناهان او را بر او میشمارد و می
فرماید در روز فلان در فلان ساعت فلان گناه را کردی و او اعتراف میکند و میگوید که کرده ام پس
خداوند غفار میفرماید که این گناهان را در دنیا بر تو پوشانیدم و تو را رسوا نکردم و امروز هم را میآمرزم
پس امر میکند ملائکه را که گناهان او را محو کنید و بجای آنها حسنات و طاعتها بنویسید پس نامه او را بلند میکنند
که مردم ببینند پس مردم میگویند از روی تعجب سبحان الله این بنده هیچ گناه نداشته است اینست معنی قول خدای
تعالی فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و شیخ طوسی در امالی همین مضمون را از آنحضرت روایت کرده است
در آخر حدیث فرمود که این آیه در باب گناهکاران شیعیان ما نازل شده است و بسیار از آنحضرت روایت
کرده است که حضرت رسول فرمود که پروردگار من مرا وعده کرده است در باب شیعیان علی یک خصلت
و آن آنست که هر که ایمان باو بیاورد و بپرهیزد از ولایت دشمنان او گناهان صغیره و کبیره ایشان را بیامرزد
و گناهان ایشان را بحسنات بدل کند و بر این مضمون احادیث بسیار است که انشاء الله تعالی در محل دیگر مذکور خواهد
شد و باز سلیمان در حدیث محاسن گفت که پس من تتمه آیات را خواندم تا باینجا رسیدم والذین لا یشهدون الزور
واذا مروا باللغو مروا کراما یعنی و آنها که حاضر میشوند در مجالس لهو و بیفایده یا مجلس غنا و خوانندگی
یا گواهی ناحق نمیدهند چون میگذرند بجایها یا چیزهای بی فایده یا سخنان دروغ میگذرند بزرگانه و متوجه
آنها نمیشوند چون این آیه را خواندم حضرت فرمود که این آیه در شأن ما است و بیان صفت ما است پس خواندم
والذین اذا ذکروا بآیات ربهم لم یخروا علیها صما وعمیانا یعنی آنها که چون پند داده شوند بیاد ایشان
آورند آیات پروردگار ایشان را نیفتند بر روی آنها مانند کران و کوران یعنی تفکر و تدبر در آنها میکنند و
بغفلت از آنها نمیگذرند حضرت فرمود که این آیه در شأن شما شیعیان است که هرگاه آیات فضیلت ما را بر شما

میخوانند باور میکنید و شک در آنها نمیکنید و تفکر در آنها مینمایید پس خواندم والذین یقولون ربنا
هب لنا من ازواجنا وذریاتنا قرة اعین واجعلنا للمتقین اماما یعنی و آنها که میگویند ای پروردگار
ما ببخش ما را از زنان و فرزندان ما روشنی دیده ها و بگردان ما را برای پرهیزکاران پیشوا حضرت
فرمود که این آیه در شان ماست و علی ابن ابراهیم روایت کرده است که این آیه را نزد حضرت صادق خواندند حضرت
فرمود که اگر آیه چنین باشد پس خوش مرتبه بزرگی را از خدا سوال کرده اند که خدا ایشان را پیشوای متقیان
کرداند پرسیدند که پس آیه چگونه نازل شده است حضرت فرمود که چنین نازل شده واجعل لنا من المتقین
اماما یعنی بگردان از برای ما از متقیان و پرهیزکاران اماما و در روایت دیگر فرمود که ما اهل بیت پیشوای
متقیانیم و بروایت دیگر مصداق ازواجنا حضرت خدیجه است و ذریاتنا حضرت فاطمه است و قرة اعین حسن
و حسین است صلوات الله علیهم واجعلنا للمتقین اماما علی ابن ابی طالب است و ابن ماهیار از ابن عباس
روایت کرده است که این آیه در شان علی نازل شده است و از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت
مجموع آیه را تلاوت فرمودند و فرمودند که یعنی هدایت کنندگان قرار ده که بما هدایت بیابند و این آیه مخصوص
آل محمد است و ایضاً از ابو سعید خدری روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول از جبرئیل پرسید
که ازواجنا کیست گفت خدیجه است پرسید که ذریاتنا کیست گفت فاطمه است پرسید که قرة اعین که موجب روشنی
چشم است کیست گفت حسن و حسین است پرسید واجعلنا للمتقین اماما کیست گفت علی ابن ابی طالب است
و ابن شهر آشوب از سعید بن جبیر روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی والذین یقولون ربنا هب لنا
گفت والله که این آیه در شان امیر المومنین است و بیشتر دعای آنحضرت این بود که میگفت ربنا هب لنا من
ازواجنا یعنی فاطمه وذریاتنا یعنی حسن و حسین قرة اعین حضرت امیر فرمود که بخدا قسم که سوال نکردم
از پروردگار خود که مرا فرزند خوشرو بدهد و نه فرزند نیکو قامت بدهد بلکه سوال کردم که فرزندان
بمن عطا کند که مطیع خدا باشند و خائف و ترسان باشند پس چون فرزند خود را مطیع حق تعالی یافتم
دیده ام باو روشن شد و شاد شدم بعد از آن گفت واجعلنا آیه للمتقین اماما فرمود که یعنی ما پیروی
کنیم پرهیزکاران را که پیش از ما بوده اند پس پیروی ما کنند پرهیزکاران که بعد از ما می آیند اولئک یجزون
الغرفة بما صبروا یعنی ایشان جزا داده میشود غرفه های بهشت و اعلی درجات آن را بآنچه صبر کردند در دنیا از طاعت
خدا و آزار دشمنان حضرت فرمود که یعنی علی ابن ابی طالب و حسن و حسین و فاطمه و یلقون فیها تحیة
وسلاما خالدین فیها حسنت مستقرا و مقاما یعنی ملائکه باستقبال ایشان می آیند بالتحیت و سلام
الهی جاوید میمانند در آن نعمتها نیکو قرارگاه و محل اقامت غرفه های بهشت از برای ایشان نصر سلمی در تاویل

شجرة طیبة باهل بیت و شجرة خبیثه و شجرة ملعونه بدشمنان ایشان حق تعالی میفرماید الم تر کیف ضرب الله
مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ویضرب الله
الامثال للناس لعلهم یتذکرون ومثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها
من قرار یعنی ندیده است خداوند عالم مثل کلمه طیبه نیکو و پاکیزه را که بقول بعضی کلمه توحید است که لا
اله الا الله باشد و بقول بعضی هر کلام نیکو و اعتقاد حقی است که خدا امر بآن کرده است مانند درخت
طیبه پاکیزه نیکو که میوه دهنده است که ریشه اش در زمین فرو رفته باشد و محکم شده باشد و فرعش
و شاخهایش بسوی آسمان بلند شده باشد و میوه خود بدهد هر وقت یا هر سال یا هر شش
ماه باذن و قدرت و تقدیر پروردگار آن و بعضی گفته اند آن درخت خرماست و بعضی گفته اند درختی است
در بهشت و بعضی گفته اند تمثیل فرموده است بدرخت چنین که ریشه اش در زمین و شاخش بر آسمان باشد
هر وقت که خواهی میوه بدهد کو در خارج مصداق نداشته باشد و بعضی گفته اند کلمه طیبه ایمان است و شجره
طیبه مومن است و میزند خدا مثلها برای مردمان شاید که ایشان متذکر شوند و پند گیرند و مثل کلمه خبیثه
بدکه کلمه شرک است یا هر اعتقاد بد و سخن بدی که خدا نهی از آن فرموده باشد مانند درخت خبیثه بد است
که نامی نباشد و بد میوه باشد که ریشه کنده شده باشد از روی زمین و از ثبات و قراری نباشد و بعضی گفته اند
آن درخت حنظل است و بعضی کشوث و بعضی گفته اند که مراد درخت کندیده بی ثبات با این اوصاف است
که مصداق نداشته باشد و هر دو تشبیه در نهایت کمال و وضوح است زیرا که کلمات صادقه و عقاید حقه مانند
درختی است که ریشه آن ثابت و بر بادهای عاصفه شکوک و شبهات از پای در نمی آید و بجانب آسمان بلند میشود
و نهایت رفعت دارد و مقبول درگاه الهی میگردد و روز بروز بتفکرات صحیحه و اعمال صالحه و امطار فیوضات
ربانیه برومند میگردد و در دنیا آنا فانا مثمر ثمرات طیبه از نور یقین و کثرت اعمال صالحه و اخلاق حسنه
و قرب جناب مقدس الهی میگردد و هر چند سعی کنند اهل باطل که از آن بر کنند و زایل کردانند نتوانند و در آخرت
مثمر نعیم ابدی و لذات غیر متناهیه و درجات عالیه میگردد و کلمات کفر و عقاید باطل ثمره اش مانند
میوه حنظل برای عقول سلیمه تلخ و ناگوار است و هر چند اهل ضلالت و جهالت سعی در تقویت آن نمایند بزودی
از بیخ کنده میشود و ثباتی نمیدارد و در آخرت بغیر وبال و انکال و زقوم و ضریع و غسلین ثمری نمی بخشد
و اما اخبار بسیار که عامه و خاصه در تاویل این آیات ذکر کرده اند عامه از ابن عباس روایت کرده اند که جبرئیل
گفت بحضرت رسول که توی آن درخت و علی شاخ آنست و حسن و حسین میوه آنند در فردوس الاعلی و از
آنحضرت رسول روایت کرده است که من آن درختم و فاطمه بار آن درخت است و علی آبستن کننده آن درخت است

حسن و حسین میوه‌های آن درخت‌اند و دوستان اهل بیت برگهای آن درخت‌اند و هر جزای آن درخت در بهشت است
و کلینی و صفار و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده‌اند که حضرت رسول فرمود که من اصل و ریشه
آن درختم و امیرالمؤمنین فرع آنست و امامان از فرزندان ایشان شاخهای آن درخت‌اند و علم ائمه میوه آنست و مؤمنان
برگهای آن‌اند آیا در درخت بغیر اینها چیزی میباشد راوی گفت نه والله حضرت فرمود بخدا قسم مؤمنی که متولد
میشود و در معانی الاخبار روایت کرده است از حضرت باقر که شجره حضرت رسولست و فرعش علی است
و شاخش فاطمه و میوه‌اش فرزندان اوست و برگش شیعیان مایند بدرستیکه مؤمنی از شیعیان که میمیرد برگی
از آن درخت میریزد و علی ابن ابراهیم و صفار از آنحضرت روایت کرده‌اند که شجره رسول خداست و نسب او
ثابت است در بنی هاشم و فرع علی ابن ابی طالبست و شاخ آن فاطمه است و میوه‌اش فرزندان علی و فاطمه است
و برگهای آن شیعیان‌اند تؤتی اکلها کل حین باذن ربها مراد علومی است که فتوی میدهد ائمه شیعیان خود را
در هر حج و عمره از مسائل حلال و حرام و در بصائر از حضرت صادق روایت کرده است که شجره سدرة المنتهی است
رسول اصل آنست و علی بلندی آنست و فاطمه فرع آنست و امامان از ذریت فاطمه شاخهای اویند و شیعیان ایشان
برگهای آن‌اند و میوه آن که بهر حین میدهد علومی است که در هر وقت که از ائمه سوال کنند جواب میگویند پرسیدند
که چرا آنرا منتهی میگویند فرمود که زیرا که دین الله بآن منتهی میشود هر که برگ آن درخت نیست مؤمن نیست
و از شیعه ما نیست از حضرت رسول روایت کرده است امام محمد باقر و امام جعفر الصادق که شجره طیبه مثلی است
که خدا برای اهل بیت پیغمبر زده است و شجره خبیثه مثلی است که برای دشمنان ایشان زده است و در مجمع البیان
از حضرت باقر روایت کرده است که شجره خبیثه مثل بنی امیه است و احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر
قول حق تعالی و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس والشجرة الملعونة فی القرآن ونخوفهم فما
یزیدهم الا طغیانا کبیرا یعنی نگردانیدیم آن خوابرا که نمودیم بتو مگر فتنه و امتحانی از برای مردم و نگردانیدیم
شجره ملعونه در قرآن را مگر امتحانی برای مردم و میترسانیم ایشانرا و زیاد نمیکند ترسانیدن ما ایشانرا مگر طغیان
بزرگ که شجره ملعونه سلسله بنی امیه‌اند چنانکه عیاشی و دیگران بسندهای بسیار از حضرت امیرالمؤمنین
و حضرت باقر و حضرت صادق روایت کرده‌اند که شجره ملعونه بنی امیه‌اند و ایضا بسندهای بسیار از حضرت صادق
روایت کرده‌اند در تفسیر این آیه که رسول خدا در خواب دید که جماعتی در منبر او بالا میروند و مردم را از دین
بر میگردانند جبرئیل این آیه را آورد ابوبکر و عمر و بنی امیه بر منبر تو بالا میروند و خواهند رفت و مردم را از دین
بر خواهند گردانید و ایضا عیاشی روایت کرده است از حضرت صادق که روزی رسول خدا غمگین و محزون بیرون
آمد صحابه از سبب حزن حضرت رسول سوال کردند فرمود که امشب در خواب دیدم که اولاد بنی امیه بر منبر بالا رفتند

ورقی در آن ورقها مرده و وقتیکه
مؤمن مرد ورقی از آن ورقها میافتد

پس

پس از حق تعالی سوال کردم که در حیات من خواهد بود فرمود که بعد از وفات تو خواهد بود و در روایت
دیگر دوازده نفر از بنی امیه را دید که بر منبر بالا رفتند و شیخ طبرسی روایت کرده است که میمونی چند را دید
که بر منبرش بالا رفتند و بزیر میآمدند بعد از آن خندان ندیدند تا از دنیا رفت و در حدیث صحیفه
کامله از حضرت صادق منقولست که روزی حضرت رسول در خواب بود در وقتیکه بر بالای منبر بود پس در خواب
دید مردانی چند را که بر منبرش بر می‌جستند مانند برجستن بوزینه و مردم را از پس و پشت بر می
گردانیدند پس حضرت بیدار شد و اثر حزن و اندوه از روی مبارکش ظاهر بود پس جبرئیل این آیه را آورد
و شجره ملعونه را بر بنی امیه تفسیر فرمود و شیخ طبرسی در احتجاج روایت کرده است در ضمن مناظره که از حضرت
امام حسن با معاویه و اصحاب او علیهم اللعنه فرمود با مروان الحکم گفت که خدا لعنت کند و لعنت
کرده است ترا و پدر ترا و خویشان و فرزندان ترا و آن لعنت باعث زیادتی کفر و عصیان شما شد چنانچه حق تعالی
فرموده است والشجرة الملعونة فی القرآن ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا و کفر تو ای مروان تو و فرزندان
تو آن شجره ملعونه‌اید که خدا در قرآن شما را لعنت کرده است و ما که اهل قرآنیم ظاهر و باطن قرآنرا میدانیم
از آن شجره‌ایم که خدا در قرآن وصف آن فرموده است که اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین
باذن ربها یعنی ظاهر میشود علوم قرآن از ما در هر زمانی از برای مردم و دشمنان ما اهل بیت شجره ملعونه‌اند
که میخواهند اطفا کنند و فرو نشانند ما را بدهنهای خود و خدا البته نور ما را تمام میکند هر چند ابا کنند
و نخواهند کافران و منافقان و اگر میفهمیدند منافقان معنی آیه را که بیان کردم هر آینه از قرآن میانداختند
چنانچه انداختند از قرآن آیات بسیار را که در مدح ما و مذمت دشمنان ما صریح بود مترجم گوید که تاویل
آیاتیکه در این احادیث شریفه وارد شده است انطباق آنها بر آیات کریمه غایت وضوح دارد چه معلومست
که مثل که حق تعالی برای ایمان و علوم حقه زده اموریست که موجب سعادت دنیا و عقبا میگردند و آنها را
تشبیه بدرخت فرموده است زیرا که حق تعالی در اکثر آیات لذات روحانیه را بلذات جسمانیه که فهم قاصر مردم
مقصور بر آنست مثل زده و امور معقوله را با امور محسوسه که مبلغ علم جاهلان همانست تشبیه نموده
پس علم و ایمان و اعمال صالحه را تشبیه فرموده است بدرخت ثابت محکمی که سر باسمان کشیده و ریشه آن
درخت حضرت رسالت است که منبع جمیع کمالاتست و چنانچه درخت از ریشه غذا میخورد و بدست
میآیند جمیع ائمه و اتباع ایشان در نور انتساب بآنجناب از و بهره‌مند میگردند اصل سافل آن درخت حضرت
امیرالمؤمنین است که اول غصن آن درختست و ناشر درخت ایمانست و سایر اجزا بتوسط آن بهره میبرند و حضرت
فاطمه بمنزله شاخ بزرگ آن درختست که واسطه انتساب جمیع ائمه است بحضرت رسالت و بتوسط آن نور

انحضرت با ایشان سرایت کرده است و شاخهای دیگر که آن شاخها بزرگ رسته است مثال سایر ائمه است
که بتوسط ایشان ثمرات علوم رسالت بخلق میرسد و انوار مصطفوی و مرتضوی همه در ایشان مجتمع
و هر که چنگ در یکی از آن شاخها زند باسمان رفعت و کمال مرتفع گردد و علوم ایشان که بخلق میرسد
و قلوب و ارواح شیعیان که محافظ و مطیع و قابل ثمرات علوم ایشانند که وجود را در مهالک فدای
ایشان میکنند و علوم و معارف ایشان را از دیگران پنهان میدارند بمنزله برگهای آن شجره طیبه اند
که آن میوهها را از صرصر باد و حرارت آفتاب و گرد و غبار حراست مینمایند و از نظر دشمنان پنهان
میدارند و اعدای خبیث ایشان را بآن شجره خبیثه و شجره ملعونه تشبیه فرموده و بعضی از آن ملاعین
بمنزله ریشه اند مثل ابوبکر و عمر و بعضی بمنزله ساقه اند مانند بنی امیه و بعضی بمنزله شاخه اند مانند
بنی عباس و امثال ایشان و شیعیان گمراه ایشان بمنزله برگهای آن درختند و میوه آن درخت که عبارت از
شبهها و شکوک و علوم باطله ایشان بمنزله حنظل ناگوار است که قاتل اهل ضلالت است و مثال شجره اولی
شجره طوبی است که در بهشت اصلش در خانه امیر المؤمنین است و در هر خانه از شیعیان شاخی از آن هست
و یا سدرة المنتهی است و مثال شجره ثانیه در آخرت شجره زقوم است که در جهنم میروید و میوه اش طعام دشمنان
اهل بیت است و درین مقام سخن بسیار است و این کتاب گنجایش زیاده ازین ندارد فصل سی یکم در بیان
تاویل آیات هدایت با ائمه است و درین آیات آیه وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون یعنی
از آنها که خلق کرده ایم امتی و جماعتی هستند که هدایت میکنند مردم را بحق و بحق عدالت میکنند علی
ابن ابراهیم و عیاشی و کلینی و صفار و ابن شهر آشوب و غیر ایشان بسندهای بسیار از حضرت صادق و حضرت
باقر روایت کرده اند که مراد از امت آل محمد اند و حافظ و ابو نعیم و ابن مردویه از محدثان عامه از حضرت
امیر المؤمنین روایت کرده اند که فرمود این امت هفتاد و سه فرقه خواهند شد هفتاد و دو فرقه ایشان در
جهنم خواهند بود و یک فرقه ایشان در بهشت و ایشان آن فرقه اند که خدا در شان ایشان فرموده است وممن
خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون من و شیعیان منند و عیاشی مثل این حدیث را از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده است دوم والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین یعنی و آنها که جهاد
میکنند در راه ما و البته هدایت میکنیم ایشان را براههای خود بدرستیکه خدا با نیکوکاران است علی بن ابراهیم
از حضرت باقر روایت کرده است که این آیه از برای آل محمد و شیعیان ایشانست و فرات از آن حضرت روایت
کرده است که این آیه در شان ما اهلبیت نازل شده است سیم افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا
یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا کسی هدایت میکند مردم را بسوی حق سزاوارتر است که متابعت

کرده

کرده شود او را پیروی کند یا کسیکه هدایت نمییابد مگر آنکه او را هدایت کرده شود پس چه میشود شما را چگونه
حکم میکنید علی بن ابراهیم از امام محمد باقر روایت کرده است که آنکه هدایت میکند بحق محمد است و بعد از او
آل محمد اند و آنکه هدایت نمییابد مگر هدایت کرده میشود کسی است که مخالفت اهل بیت رسول کند
بعد از آنحضرت و ابن شهر آشوب نیز از زید بن علی روایت کرده است که این آیه در شان اهل بیت نازل شده است
و سابقا بیان کردیم که این صریحست در امامت ائمه زیرا که باتفاق هر یک از ایشان در هر عصری که بوده اند
از اهل زمان خود اعلم بوده اند خصوصا از آنها که دعوی خلافت میکردند چهارم ومن اضل ممن اتبع هواه
بغیر هدی من الله یعنی کیست پیروی خواهش خود کند بغیر هدایتی از جانب خدا و کلینی و صفار و حمیری
ایشان از حضرت امام رضا بسندهای صحیح روایت کرده اند که یعنی کسیکه دین خود را برای خود اختیار کند
بدون امامی از ائمه هدایت کننده و بروایت دیگر بدون هدایتی از ائمه هدی و ایضا کلینی روایت کرده است
که حضرت باقر بسدیر صراف گفت ای سدیر میخواهی بتو بنمایم آنها را که مردم را منع میکنند از دین خدا
پس نظر کرد دید که ابو حنیفه و سفیان ثوری در مسجد نشسته اند فرمود که اینها را اینان دین خدا اند بی هدایتی
از جانب خدا و بدون کتاب ظاهر کننده این خبیث چند اگر در خانهای خود بنشینند و مردم کسی را نیابند
که دروغ بر خدا و رسول ببندند خواهند آمد بنزد ما و ما آنچه حقست از جانب خدا و رسول بایشان
خواهیم گفت و گمراه نخواهند شد پنجم وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی یعنی بدرستیکه
من بسیار آمرزنده ام برای کسیکه توبه کند که گفته اند یعنی از شرک و ایمان بیاورد که گفته اند یعنی بر ایمان بماند
تا از دنیا برود با ایمان شک و ریب نکند یا آنکه دعوی بدعت در دین نکند کلینی و عیاشی و ابن ماهیار بسند
بسیار از حضرت باقر و حضرت صادق روایت کرده اند که یعنی هدایت یابد بسوی ولایت ما اهل بیت
بخدا سوگند که اگر کسی عبادت کند در تمام عمر خود یا عمر دنیا در میان رکن و مقام که بهترین جاهای عالم است
و بمیرد بدون ولایت ما خدا او را در قیامت برو در جهنم افکند ششم فمن اتبع هدای فلا یضل ولا
یشقی یعنی کسیکه متابعت کند هدایت مرا پس گمراه نمیشود و تعب نمیکشد در دنیا و عقبی و بد عاقبت نمیشود
و ابن ماهیار و کلینی و دیگران از حضرت صادق روایت کرده اند که هر که بامامت ائمه قایل شود و متابعت امر
ایشان بکند و از اطاعت ایشان تجاوز نکند گمراه نمیشود در دنیا و تعب نمیکشد در آخرت و بروایت دیگر حضرت
رسول خدا فرمود ایها الناس پیروی کنید هدایت خدا تا هدایت یابید و برشد و صلاح فایز گردید و هدایت خدا
هدایت منست و هدایت من هدایت علی بن ابی طالبست هر که متابعت کند هدایت مرا بتحقیق که متابعت
کرده است هدایت خدا را و هر که متابعت کند هدایت خدا را گمراه و شقی نمیشود پس فرموده است ومن اعرض

عن ذكري فان له معيشة ضنكا ونحشره يوم القيمة اعمى يعنى هر كه اعراض كند و روبگرداند از ذكر من
پس بدرستيكه از براى او هست در دنيا يا در قبر يا در جهنم زندگانى تنگى و محشور ميگردانيم او را در قيامت كور
و در احاديث بسيار از كلينى و ديگران روايت كرده اند كه ذكر خدا ولايت على ابن ابى طالب است و على ابن ابراهيم از
حضرت صادق روايت كرده است كه اين آيه در شان ناصبيان و سنيان كه در رجعت نيز از ايشان عذاب خواهد
بود بجزاى آنكه در دنيا ميخورده اند و ابن مسعود و ديگران روايت كرده اند كه زندگانى تنگ فشار قبر است و ايضا
كلينى از حضرت صادق روايت كرده است كه ذكر خدا در اين آيه ولايت امير المؤمنين است و هر كه اعراض كند از ولايت
آن حضرت در قيامت كور محشور ميشود چنانچه در دنيا دلش كور بوده است در دين خود در آخرت كور چشم سر
خواهد بود قال رب لم حشرتنى اعمى وقد كنت بصيرا گويد پروردگارا چرا مرا محشور كردى كور و حال آنكه در دنيا بينا
بودم قال كذلك اتتك اياتنا فنسيتها وكذلك اليوم تنسى حقتعالى ميفرمايد كه هم چنين آمد نزد تو آيات
ما را پس فراموش كردى آنها را پس حضرت فرمود كه مراد از آيات ائمه اند و متابعت ايشان ترك كردى هم چنين ما امروز
ترا فراموش كرديم حضرت فرمود كه يعنى ترا در جهنم خواهيم گذاشت چنانكه ترك كردى طاعتهاى ما را و سخن ايشان را
نشنيدى وكذلك نجزى من اسرف ولم يؤمن بايات ربه يعنى و هم چنين جزا ميدهيم كسى را كه ترك كند آنرا
از روى عناد و اعتقاد بامامت ايشان نكند و متابعت آثار ايشان ننمايد و از حد بدر رود بسبب عداوت آل محمد ثم
فستعلمون من اصحاب الصراط السوى ومن اهتدى يعنى پس بزودى خواهيد دانست كه كيستند اصحاب راه راست
و كيست كه هدايت يافته است و ابن ماهيار و ديگران بسندهاى بسيار از حضرت باقر و حضرت صادق روايت
كرده اند كه على صاحب راه راست و كسيكه هدايت يافته كسى است كه ولايت ما را قبول كرده است ثم اولئك الذين
هدى الله فبهديهم اقتده يعنى ايشان اند آنها كه خدا هدايت كرده است ايشان را پس بهدايت ايشان اقتدا و پيروى
كن عياشى از حضرت صادق روايت كرده است كه ما از آنهائيم كه خدا هدايت كرده است بايد كه پيروى ما كند ثم
ان هذا القرآن يهدى للتى هى اقوم يعنى بدرستيكه اين قرآن هدايت ميكند مردم را بسوى طريقه كه آن درست ترين
طريقه‌هاست صفار و عياشى از حضرت باقر و حضرت صادق روايت كرده اند كه مراد طريقه امام و ولايت اوست
كه درست ترين طريقه‌هاست ثم ولتكبروا الله على ما هديكم يعنى از براى آنكه خدا را به بزرگى ياد كنيد بر آنچه هدايت
كرده است شما را در محاسن روايت كرده است كه تكبير تعليم خداست و هدايت ولايت اهل بيت است ثم
وقالوا الحمد لله الذى هدينا لهذا وما كنا لنهتدى لولا ان هدينا الله يعنى گفتند يعنى خواهند گفت اهل بهشت حمد
و سپاس خداوندى را سزاست كه هدايت كرد ما را بسوى اين يعنى بسوى بهشت و نعمتهاى آن يا بسوى عملى كه بسبب
آن مستحق اينها شديم و نبوديم ما كه مستحق اينها شويم و بهدايت يابيم بسوى اينها اگر نه اين بود كه هدايت كرد خدا ما را

وكلينى

كلينى بسند معتبر از حضرت صادق روايت كرده است كه چون روز قيامت شود بطلبند حضرت رسول
و حضرت امير المؤمنين و ساير ائمه را پس باز دارند ايشان را براى حساب خلايق و شفاعت ايشان پس چون
شيعيان ايشان اين مرتبه عظيم مشاهده كنند شاد شوند و شكر كنند خدا را گويند الحمد لله الذى هدانا
لهذا وما كنا الخ يعنى هدايت كرد ما را بسوى ولايت حضرت امير المؤمنين و ائمه بعد از او ثم ومن
هدينا واجتبينا اذا تتلى عليهم ايات الرحمن خروا سجدا وبكيا يعنى از آنها كه هدايت كرديم و برگزيديم ايشان را
هر گاه خوانده شوند بر ايشان آيات خداوند رحمن بر رو در افتند سجده كنندگان و گريه كنندگان طبرسى و ابن
شهر آشوب از حضرت امام زين العابدين روايت كرده اند كه فرمود كه مراد از اين آيه ماييم و اين آيه [illegible]
سى و دوم در تاويل آيات كه مشتمل اند بر امام و امت در شان ائمه و آن چند آيه است اول ولتكن منكم
امة يدعون الى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر واولئك هم المفلحون يعنى بايد كه بوده
باشند از شما امتى و گروهى كه خوانند مردم را بسوى خير و امر كنند مردم را به نيكى و نهى كنند از بدى و ايشانند
رستگاران و على ابن ابراهيم روايت كرده است از حضرت امام محمد باقر كه اين آيه در شان آل محمد است و اتباع
ايشان كه مردم را ميخوانند بسوى خير و دين حق و امر ميكنند بمعروف و نهى ميكنند از منكر و شيخ طبرسى روايت
كرده است كه حضرت صادق چنين ميخواند ولتكن منكم ائمة يعنى بايد كه بوده باشند از شما امامان و پيشوايان
كه اين اوصاف را داشته باشند مترجم گويد كه اگر در آيه امت باشد باز مراد ائمه خواهد بود ثم كنتم خير امة
اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله يعنى بوديد شما بهترين امتى كه بيرون آورده
شده ايد براى مردم امر ميكنيد بمعروف و نيكى و نهى ميكنيد از منكر و بدى و ايمان مياوريد بخدا على ابن ابراهيم
بسند حسن كالصحيح از ابن سنان روايت كرده است كه من اين آيه را نزد حضرت صادق خواندم حضرت فرمود
كه اين امت بهترين امتها ايند كه حضرت امير المؤمنين و امام حسن و امام حسين را ميكشند شخصى گفت فداى
تو شوم پس چگونه آيه نازل شده است فرمود كه چنين نازل شده است انتم خير ائمة اخرجت للناس يعنى شما بهترين
امامانيد كه بيرون آورده شده ايد براى مردم پس فرمود كه نمى بينى كه بعد از اين مدح كرده است ايشان را باوصاف ثم فيكم
كانّما انت و عياشى روايت كرده است از حضرت صادق كه اين آيه در محمد و در شان اوصياء آن حضرت نازل شده است
پس چنين نازل شده است انتم خير ائمة بخدا قسم چنين نيست مراد باين آيه مگر محمد و اوصياء او و بروايت
ديگر فرمود كه قرائت على چنين است كنتم خير ائمة و ايشان آل محمد اند و ايضا روايت كرده است در تفسير اين آيه
كه مراد امتى است كه واجب شده است براى ايشان دعاى حضرت ابراهيم چنانچه حقتعالى فرموده است كه واذ يرفع
ابراهيم القواعد من البيت واسمعيل ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم ربنا واجعلنا مسلمين لك

ومن ذریتنا امة مسلمة لك وارنا مناسکنا وتب علینا انك انت التواب الرحیم ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتك ویعلمهم الکتاب والحکمة ویزکیهم انك انت العزیز الحکیم یعنی یاد آور وقتی را که بلند میکرد ابراهیم بنیادها و پایهای خانهٔ کعبه و اسمعیل میگفتند پروردگارا قبول کن بدرستیکه توئی شنوای دانا ای پروردگار ما بگردان ما را انقیاد کنندگان مر ترا و از ذریت و فرزندان ما بگردان امتی انقیاد کننده مر ترا و بنما مناسک حج را بما و قبول کن توبهٔ ما را بدرستیکه توئی بسیار قبول کنندهٔ توبه و مهربان ای پروردگار برانگیز و مبعوث گردان در میان ایشان پیغمبری از ایشان که بخواند بر ایشان آیتهای ترا و تعلیم نماید ایشانرا کتاب و حکمت و پاکیزه سازد ایشانرا از عقاید بد و اخلاق و اعمال بد بدرستیکه توئی عزیز و حکیم حضرت فرموده که پس چون حقتعالی اجابت کرد دعای ابرهیم و اسمعیل مقدر فرمود که در ذریت ایشان امتی مسلم انقیاد کننده باشند و در میان این امت رسولی از ایشان مبعوث گرداند که آیات الهی و حکمت را بر ایشان بخواند حضرت ابرهیم بعد از این دعای دیگر کرد که آن ذریت را پاک گرداند از شرک بخدا و از پرستیدن بتها تا امامت در میان ایشان تواند بود و مردم پیروی ایشان بکنند پس گفت رب اجعل هذا البلد امنا واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن کثیرا من الناس فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانك غفور رحیم یعنی ای پروردگار من بگردان این شهر مکه را ایمن و دور دار مرا و فرزندان مرا از آنکه بپرستیم بتها را بدرستیکه این بتها گمراه کردند بسیاری از مردم را پس هر که پیروی کند مرا پس بدرستیکه او از منست و هر که نافرمانی کند پس بدرستیکه توئی آمرزنده مهربان حضرت فرمود پس این دلیل است که نمی باشد ائمه و امت مسلمه که محمد در میان ایشان مبعوث میگردد مگر از ذریت ابرهیم پس امت وسطی و خیر امت اهل بیت پیغمبرند که حضرت رسول از ایشان مبعوث گردید و حقتعالی دلهای مردم را بسوی ایشان مایل گرداند بدعای حضرت ابرهیم که واجعل افئدة من الناس تهوی الیهم و ابن شهرآشوب از حضرت باقر روایت کرده است که خیر امة مراد اهل بیت حضرت رسولند و بروایت دیگر اهل بیت پیغمبر بهترین اهل امتها اند که برای مردم بیرون آورده اند و ظاهر گردانیده اند و ایضا از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که این آیه را چنین خواندم انتم خیر ائمة و فرمود که جبرئیل باین نحو نازل گردانیده و مراد محمد و علی و اوصیاء از فرزندان ایشانند مترجم گوید که از این احادیث شریفه ظاهر که خواه انتم باشد و خواه کنتم و خواه خیر امة باشد و خواه خیر ائمة خطاب بائمه اهل رسولست صلوات الله علیهم و مراد ایشانند و اگر خطاب بامت باشد خیریت آنها باعتبار آنست که ایشان در میان امت هستند و از سیاق آیات کریمه معلومست که مراد بر و فاجر امت نیست نیز وان هذه امتکم امة واحدة وانا ربکم فاتقون یعنی و بدرستیکه این امت شمایند که امت واحد اند و منم پروردگار شما پس بپرهیزید از عذاب من اکثر مفسران گفته اند مراد از امت ملتست و ابن ماهیار و ابن شهرآشوب از حضرت باقر روایت کرده اند که مراد از امت آل محمد اند صلوات الله علیهم وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون

یعنی گردانیدیم از ایشان امامان و پیشوایان که هدایت میکنند بامر ما چون صبر کردند و بودند که بآیات ما یقین داشتند و در جای دیگر میفرماید بعد از ذکر فرعون و لشکرهای او وجعلناهم ائمة یدعون الی النار ویوم القیمة لا ینصرون واتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة ویوم القیمة هم من المقبوحین یعنی گردانیدیم ایشانرا امامان که میخوانند مردم را بسوی آتش جهنم و در روز قیامت یاری کرده نمیشوند و از پی ایشان فرستادیم در این دنیا لعنت را و در روز قیامت از زشت گردانیده شدگانند علی بن ابرهیم و کلینی و صفار و ابن ماهیار و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند از حضرت باقر و حضرت صادق که امام در کتاب خدا دو امام است زیرا که فرموده است وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا فرمود که یعنی امام مردم بامر ما میکنند نه بامر مردم مقدم میدارند امر خدا را پیش از امر خود و حکم خدا را پیش از حکم خود و در جای دیگر فرموده است وجعلناهم ائمة یدعون الی النار یعنی پیشوایان کفر و ضلالت که مقدم میدارند امر خود را پیش از امر خدا و حکم خود را پیش از حکم خدا و بخواهش خود حکم میکنند بر خلاف کتاب خدا و بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که نمی باشد دنیا مگر آنکه امام نیکوکار است که خدا در آیه اول فرموده است و بدکردار آنست که در آیه دویم فرموده است و در روایت دیگر فرموده که مردم را اصلاح نمی آورد مگر امام عادلی یا امام فاجری پس حضرت آن دو آیه خواند و از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که امامان از قبیله قریش اند نیکوکاران ایشان پیشوای نیکوکارانند و بدکاران ایشان پیشوای بدکارانند پس آیه دویم را حضرت خواند و فرات بن ابرهیم و ابن ماهیار از حضرت باقر روایت کرده اند در تفسیر قول حقتعالی وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا فرمود که این آیه در شان امامان از فرزندان فاطمه نازل شده و مخصوص ایشانست و مراد هدایت میکنند بامر خدا و ابن ماهیار از آنحضرت روایت کرده است که این آیه از برای امامان ذریت فاطمه نازل شده است که روح القدس وحی میکند بسوی ایشان در سینهای ایشان مترجم گوید در این باب احادیث بسیار است و آنچه ذکر کردیم برای صاحب یقین کافیست و اگر کسی توهم کند که آیه اول بعد از موسی و بنی اسرائیل وارد شده است و شبیه بآن در موضع دیگر بعد از ذکر اسحق و یعقوب و سایر انبیاء وارد شده است و آیه دویم بعد از ذکر فرعون و جنود او واقع شده است پس چون تواند بود که اول در شان اهل بیت و دویم در شان دشمنان ایشان باشد جواب آنست که مکرر مذکور شد که حقتعالی قصص گذشتگان را در قران برای آن ذکر میفرماید که این امت با آنها منقبض کردند و نظیر اینها را در این امت جاری گرداند پس ظهر آیه در شان آنهاست و بطن آیه در شان نظیر ایشان از این امت و نظیر انبیای بنی اسرائیل در این امت حضرت رسولست و امامان بعد از او صلوات الله علیهم و نظیر دشمنان آنها مانند فرعون و هامان و قارون و نمرود و اشباه ایشانند از این امت که ابوبکر و عمر و عثمان

وسایر خلفای جور و اعدای اهل بیت باشند لهذا وارد شده است که فرعون وهامان و قارون ابو بکر و عمر و عثمان اند
و عمر سامری این امت است و ابو بکر عجل این امت با آنکه در قرآنی بسیار است که اول آیه در شان کسی است و آخر
آیه در شان دیگری است سی و پنجم وکذلک جعلناکم امة وسطا یعنی همچنین کردانیدیم شما را امت میانه یا بهتر
تا بوده باشید کواهان بر مردم در احادیث بسیار از ائمه اطهار مشغولست که ماییم امت وسط و ماییم کواهان
خدا بر خلق او و حجت خدا در زمین او و درین احادیث بسیار کذشت سی و ششم وکل شیء احصیناه فی امام مبین
یعنی همه چیز را احصا کرده ایم در پیشوای بیان کننده واکثر مفسران کفته اند که مراد از امام لوح محفوظ است
و در احادیث بسیار از ائمه منقولست که امام مبین علی ابن ابی طالب است که حق تعالی علم همه چیز را در او جا داده است
و در اخبار از حضرت باقر روایت کرده است که چون این آیه بر حضرت رسول نازل شد ابو بکر و عمر برخواستند و سوال
کردند که یا رسول الله آیا کتاب مبین توریت است فرمودند نه کفتند انجیل است فرمودند نه کفتند پس قرآنست
فرمودند نه پس در آنوقت حضرت امیر المومنین پیدا شد حضرت فرمود اینست آن امامیکه خدا علم همه چیز را
در آن احصا کرده است و بدین مضمون احادیث بسیار است که انشاء الله تعالی در احوال آنحضرت مذکور خواهد شد
سی و هفتم در نزول سلم و استسلام در ائمه و شیعیان ایشان در آن چند آیه است اول یا ایها الذین امنوا ادخلوا فی السلم
کافة ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین یعنی ای جماعتیکه ایمان آورده اید داخل شوید در سلم
یعنی در اطاعت و انقیاد همکی و پیروی مکنید کامهای شیطانرا بدرستیکه او دشمنی است آشکار کننده دشمنی و عیاشی
روایت کرده است بسندهای بسیار که سلم ولایت علی ابن ابی طالب و امامان و اوصیاء بعد از او و معرفت ایشان
و اقرار بامامت ایشان و خطوات الشیطان والله ولایت فلان و فلان و کلینی و ابن ماهیار و دیلمی و دیکران نیز این
مضمون را روایت کرده اند مترجم کوید که این تاویل در نهایت ظهور است زیرا که چون خطاب بمومنانست خطاب
کردن ایشانرا که باسلام داخل شوید معنی ندارد پس یا خطاب با جماعتی است که ایمان بخدا و رسول آورده اند که انقیاد
ایشان بکنند در آنچه پیغمبر فرماید و عمده آنچه ایشانرا بآن دعوت کرده اند ولایت اهل بیت است که شرط قبول جمیع
عبادات و باب علم بجمیع آنهاست یا خطاب با منافقانست که بظاهر اظهار ایمان میکردند و در باطن انکار امامت حضرت
امیر و سایر فرموده های آنحضرت میکردند که در باطن ایمان بهمه آنها بیاورید و عمده آنها ولایت بود سی و هشتم ضرب الله
مثلا رجلا فیه شرکاء متشاکسون و رجلا سلما لرجل هل یستویان مثلا الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون یعنی زده است
خدا مثل مردیرا که در او شریکان هستند مخالف یکدیکر و مردی که خالص از برای مردی آیا یکسانند ایشان در مثل و حالت
ستایش مر خدا را که حق را ظاهر کردانید بلکه اکثر ایشان نمیدانند اکثر مفسران کفته اند که حق تعالی این مثل را برای
مشرکان و موحدان زده است که مشرک بمنزله بنده ایست که خدمت چند آقا کند و اعمال ایشان مخالف یکدیکر باشد

ویکی

یکی او را بکاری فرماید و دیکری بکار دیکر و هر یک او را بدیکری حواله کنند زیرا که بر تقدیریکه اینها شعور
داشته باشند و فهمند و عبادت او را کاری از ایشان آید چنین خواهد بود و موحد خود را برای یک خدا
خالص کردانیده و بندکی یک خداوند رحیم و کریم قادر را اختیار کرده است که قادر بر همه نفع و ضرر
هست و البته این بهتر خواهد بود از آنکه چندین خدا را بندکی کند و هیچ یک متوجه او نشوند و در کلینی
و معانی الاخبار و تفسیر عیاشی وارد شده است که این مثلی است که حق برای امیر المومنین و دشمنان او
زده است بدو وجه اول آنکه رجلا فیه شرکاء ابو بکر باشد که اتباع او برای مختلف اند و چون امام بر حق
نیست فرقه ها مختلف شده اند و رجلا سلما لرجل شیعیان امیر المومنین اند که چون امام ایشان بر حقست و علم
از جانب خداست همه تابع او یند و بر یک طریقه اند دوم آنکه رجل اول مثل ابو بکر و امثال اوست که تابع حضرت
رسول نبودند و تابع شیطان و هوای باطل خود بودند و رجل دویم امیر المومنین است که تابع حضرت رسول
بود در جمیع امور چنانچه ابو القاسم حسکانی روایت کرده است که حضرت امیر فرمود که منم آن رجل که سالم بودم
برای رسول خدا و در حدیث دیکر فرمود که یک نام من در قرآن سلمست سی و نهم وان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل
علی الله انه هو السمیع العلیم یعنی اکر میل کنند بسوی صلح و انقیاد پس میل کن بسوی آن و توکل کن بر خدا
بدرستیکه اوست شنوا و دانا مفسران کفته اند که این آیه منسوخ شد بآیه قتال یا مخصوص اهل کتابست
که از ایشان جزیه قبول میتوان کرد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که سلم داخل شدن
در امر ماست یعنی قبول امامت ما مترجم کوید بنابرین تاویل میتواند بود که ضمیر راجع بمنافقان باشد
یعنی اکر ایشان بظاهر اظهار قبول امامت امیر المومنین بکنند قبول کن از ایشان هر چند دانی که در باطن منافقند
و در مقام حیله و مکرند سی و چهارم در بیان آنکه ایشان اند خلفای خدا که میخواهد ایشانرا متمکن کرداند در زمین
و وعده نصرت بایشان داده است و بعضی از آیات که در شان قایم آل محمد نازل شده است و در آن آیات بسیار است
اول تتلوا علیک من نبإ موسی و فرعون بالحق لقوم یومنون ان فرعون علا فی الارض و جعل اهلها
شیعا یستضعف طائفة منهم یذبح ابناءهم و یستحیی نساءهم انه کان من المفسدین و نرید ان نمن
علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون
و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون یعنی میخوانیم بر تو خبر موسی و فرعون بحق و راستی برای
کروهیکه ایمان میاورند بدرستیکه فرعون بلندی یافت در زمین و کردانید اهل زمین را فرقه ها مختلف
ضعیف میداشت کروهی از ایشان میکشت پسران ایشانرا و زنده میکذاشت زنان ایشانرا برای خدمت کردن
بدرستیکه او از فساد کننده کان بود و میخواهیم که منت کذاریم بر آنها که ضعیف کردانیده شده اند در زمین

بکردانیم ایشان را وارثان و متمکن کردانیم ایشان را در زمین و بنماییم فرعون و هامان و لشکرهای ایشان را از ایشان
آنچه بودند که بیم داشتند از آن و علی ابن ابراهیم کفته است که خبر داد خدا پیغمبر خود را با آنچه رسید بموسی و اصحاب
او از فرعون از کشتن و ستم کردن تا آنکه تسلی باشد از برای آنحضرت در آنچه با اهل بیت او خواهید رسید از ستم
و کشتن بعد از او پس از تسلی دادن بشارت داد آنحضرت را که بعد از این ظلمی که بر ایشان واقع شود تفضل خواهد
و ایشان را خلیفها و حجتها خواهد کردانید در زمین و امامان و پیشوایان خواهد کرد ایشان را بر امت او و دشمنان ایشان را
با دشمنان بدنیا خواهد کردانید تا انتقام بکشند از ایشان پس فرمود و نرید ان نمن تا آنجا که کفت و نری فرعون و هامان
و جنودهما و اینها کنایه است از آنها که غصب کردند حق آل محمد را یعنی ابو بکر و عمر و اتباع ایشان منهم یعنی از آل
محمد ما کانوا یحذرون یعنی آنچه حذر میکردند از آنها از کشته شدن و عذاب و اکر مراد غلبه موسی بود بر فرعون
باید ضمیر مفرد بیاورند نه ضمیر جمع پس موسی و فرعون بر سبیل مثل است یعنی چنانکه فرعون مدتی ستم
کرد بر موسی و اصحاب او آخر او را ظفر دادیم بر آنها و آنها را هلاک کردیم همچنین مدتها انواع ستمها و کشتن و خائف
کردند از فراعنه این امت با اهلبیت رسول صلوات الله علیهم خواهد رسید و در آخر ایشان را با دشمنان ایشان بدنیا بر
کردانید که از آنها انتقام بکشند و بتحقیق که حضرت امیر المؤمنین در بعضی از خطبها اشاره باین مثل نموده است
و فرموده است ایها الناس اول کسی که بغی کرد بر خدا بر روی زمین عناق دختر آدم بود حق تعالی بیست انکشت برای
او خلق کرده بود و در هر انکشتی دو ناخن داشت دراز مثل دو داس بزرک که بآن درو کنند و چون مینشست یک جریب
از زمین را بزیر خود میکرفت و چون بغی کرد و کافر شد و بر مردم ستم کرد حق تعالی برانکیخت برای هلاک او
شیری را مانند شتر و کرکسی را مانند درازکوش و در اول خلقت این حیوانات چنین بزرک بودند پس خداوند
قهار اینها را بر او مسلط کردانید تا او را کشتند بدرستی که خدا فرعون و هامان را کشت یعنی ابو بکر و عمر
و قارون را در زمین فرو برد یعنی عثمان بقرینه آنکه بعد از این شکایت فرمود از آنها که غصب حق او کردند
و فرمود که توبه ایشان مقبول نیست و ایشان در عذاب خدا هستند در برزخ تا بجهنم روند و چه بسیار شبیه است مقبول نیست
مثل قایم آل محمد بموسی که پنهان متولد شد و پیوسته از فرعون و اصحاب او پنهان و ترسان بود تا ظاهر شد
و بر ایشان غالب کردید و قایم نیز چنین بود امرش و چنان خواهد بود خروجش و ظهورش انشاء الله
در معانی الاخبار از مفضل روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که حضرت رسول نظر کرد
بسوی علی و حسن و حسین پس کریست و فرمود که شمایید آنها که ضعیف خواهند کردانید بعد از من
مفضل پرسید که مراد حضرت رسول از این سخن چه بود حضرت فرمود یعنی شما امامان خواهید بود بعد از من
چنانکه حق تعالی فرموده است و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة تا آخر آیه پس خدا

وعده

وعده داده است مستضعفون را که امامان کرداند ایشان را و این جاریست در ما اهل بیت تا روز
قیامت در هر عصری امامی از ما خواهد بود و ایضا از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که این آیه
در شان ما است و ابن ماهیار و شیخ طبرسی و دیکران بسندهای بسیار از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود
بحق خداوندی که دانه را شکافته و کیاه رویانیده و خلایق را آفریده که البته دنیا بعد از میل خواهد کرد و مهربان
خواهد شد بر ما بعد از نفرت چنانچه ناقه بدخوی دندان کیرنده مهربان شوند با فرزندان خود پس حضرت
این آیه را تلاوت نمود عیاشی روایت کرده است که روزی امام محمد باقر نقل کرد بحضرت صادق و فرمود بخدا
سوکند که این از آنهاست که خدا در این آیه فرموده است و این آیه را خواند و ایضا از حضرت امام زین العابدین
روایت کرده است که فرمود بحق خداوندی که محمد را بحق فرستاده است که نیکوکاران از ما اهل بیت و شیعیان بمنزله
موسی و شیعیان اویند و دشمنان ما و اتباع ایشان بمنزله فرعون و اتباع اویند و فرات بن ابراهیم روایت کرده
از ثویر ابن ابی فاخته که حضرت امام زین العابدین فرمود که قرآن من سوره طسم را خواندم چون باینجا رسید
و نجعلهم الوارثین حضرت فرمود که بس است و فرمود بحق خداوندی که محمد را فرستاده است که ابرار از ما اهلبیت
و شیعیان ما بمنزله موسی و شیعیان اویند و علی ابن ابراهیم و دیکران روایت کرده اند که منهال بن عمر که بعد از
شهادت حضرت امام حسین از حضرت امام زین العابدین پرسیدم که چکونه صبح کرده فرمود که صبح کرده ایم
در میان قوم خود مانند بنی اسرائیل در میان آل فرعون که میکشتند مردان ما را و اسیر میکنند زنان ما را و اخبار
در نزول این آیه در شان اهل بیت بسیار است و در احوال حضرت قایم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و
تطبیق این بر آیات بنحوی که در آیات فصول سابقه ذکر کردیم نهایت وضوح دارد و ما لکم لا تقاتلون
فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه
القریة الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنا من لدنک نصیرا یعنی چیست شما را که کار
زار و قتال نمیکنید در راه خدا و در راه آنها که ضعیف کردانیده اند ایشان را از مردان و زنان آنها که میکویند
ای پروردکار ما بیرون آر ما را از این قریه که ستمکارانند اهل آن و بکردان از برای ما از نزد خود یاری کننده
و اکثر مفسران کفته اند که این ضعیفان جماعتی اند که در مکه بدست کفار بودند و بسبب اسلام کافران ایشان را
عذاب و شکنجه میکردند و قدرت بر هجرت بمدینه نداشتند حق تعالی تحریص بر قتال کافران نمود که ایشان را خلاص
کنند از ظلم آنها و عیاشی بروایتی معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که این آیه در شان اهلبیت است
که ظالمان این امت ایشان را ضعیف کردانیده اند و یاری نکردند حق تعالی امر کرده است مسلمانان را که دفع ایشان
جهاد کنند و ایشان را بر دشمنان یاری دهند و ایشان را با خدا مقرون کردانید باین تاویل نسبت و بنابرین تاویل

ممکنست که مراد از قریه مدینهٔ طیبه باشد و بهذا حضرت امیر المؤمنین از آنجا بکوفه هجرت فرمود و اهل کوفه
پای آنحضرت کرده‌اند با آنکه این تاویل بطن آیه است و منافات با ظاهر ندارد ۔ وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا
الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی
ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک فاولئک هم
الفاسقون یعنی وعده داده است آنها که ایمان آورده‌اند از شما و کرده‌اند کارهای شایسته را که هر آینه خلیفه
گرداند ایشانرا که پسندیده در زمین چنانکه خلیفه گردانید آنانرا که بوده‌اند پیش از ایشان و هر آینه متمکن
خواهد گردانید برای ایشان دین ایشانرا که پسندیده است برای ایشان و هر آینه تبدیل خواهد کرد برای
ایشان بعد از ترس ایشان از دشمنان ایمنی که بپرستند مرا و شریک نگردانند با من چیزی را و هر که
کافر شود بعد از این پس ایشانند فاسقان و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت باقر و حضرت صادق
روایت کرده‌اند که این آیه مخصوص امامان و والیان امر است بعد از رسول خدا و وعده فرموده و بشارت داده است
ایشانرا خلیفه کرده است برای علم خود و دین خود و عبادت خود چنانچه اوصیاء حضرت آدم را بعد از آن
خلیفه گردانید و علی بن ابراهیم روایت کرده است که این آیه در شأن قائم آل محمد نازل شده است و عیاشی و دیگران
از حضرت علی بن الحسین روایت کرده‌اند که این ایمنی برای شیعیان ما در زمان مهدی این امت خواهد بود و آنست
که حضرت رسول در شأن او فرمود که اگر باقی نمانده باشد مگر یک روز از دنیا البته آن روز را دراز گرداند تا مردی
از فرزندان من والی شود بر مردم که همنام من باشد و زمین را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده
باشد و فرات بن ابراهیم بسندهای بسیار روایت کرده است که این آیه در شأن آل محمد است و در دعاها و زیارتها
بسیار این مضمون وارد شده است و در باب آیاتی که در شأن حضرت قائم نازل شده است بسیاری از اخبار مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی ۔ الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا
عن المنکر و لله عاقبة الامور و ان یکذبوک فقد کذبت قبلهم قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط و اصحاب
مدین و کذب موسی فاملیت للکافرین ثم اخذتهم فکیف کان نکیر یعنی آنانکه اگر متمکن گردانیم ایشانرا
در زمین بر پا میدارند نماز را و میدهند زکوة را و امر میکنند مردم را به نیکیها و نهی میکنند از بدیها و مر خدا راست
عاقبت امور و اگر تکذیب کنند ترا بتحقیق که تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح و عاد که قوم هود بودند
و ثمود که قوم صالح بودند و قوم ابراهیم و قوم لوط و اصحاب مدین که قوم شعیب بودند و تکذیب کردند موسی
پس مهلت دادم مر کافرانرا پس گرفتم ایشانرا پس چگونه بود انکار من بر ایشان و ابن شهرآشوب و ابن ماهیار
و فرات و غیر ایشان بسندهای بسیار روایت کرده‌اند از امام محمد باقر و امام جعفر صادق که مائیم آنها که خدا این آیه

فرموده است

فرموده است و ایضا ابن ماهیار بسند معتبر از حضرت امام موسی روایت کرده است که فرمود روزی نزد پدرم
حضرت صادق بودم در مسجد ناگاه مردی آمد و نزد آنحضرت ایستاد و گفت ای فرزند رسول خدا بر من مشتبه
شده است فهمیدن آیهٔ کتاب خدا عز و جل و از جابر جعفی سوال کردم مرا ارشاد نمود که از شما سوال کنم حضرت
فرمود کدام است آن آیه گفت الذین ان مکناهم تا آخر آیه فرمود بلی در شأن ما نازل شده است و سببش
آن بود که ابوبکر و عمر و جمعی دیگر با ایشان که حضرت همه را نام برد جمع شدند نزد حضرت رسول و گفتند یا رسول الله
این امر امارت و خلافت بعد از تو بکه برخواهد گشت بخدا سوگند که اگر بمردی از اهل بیت تو برسد ما
میترسیم از ایشان بر جان خود و اگر بغیر ایشان برسد نزدیکتر و مهربانتر باشند بما پس بغضب شد حضرت
ازین سخن غضب شدیدی پس فرمود بخدا سوگند که اگر ایمان آورده بودید بخدا و رسول او دشمن نمیداشتید
اهل بیت مرا زیرا که دشمنی ایشان دشمنی منست و دشمن من کافر شده است دیگر آنکه جرم مرا بر روی من
گفتید بخدا سوگند که اگر خدا ایشانرا متمکن گرداند در زمین البته بر پا دارند نماز را در وقتش و ادا کنند
زکوة را در محلش و البته امر کنند به نیکیها و نهی میکنند از بدیها خدا بر خاک مذلت میمالد بینی مردانی چند را
که دشمن دارند اهل بیت و فرزندان مرا پس خدا این آیه را فرستاد و ان یکذبوک فقد کذبت قبلهم تا آخر آیه
و ایضا ابن ماهیار از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که آیه اول در شأن مهدی آل محمد و اصحاب او
نازل شده است که خدا ایشانرا پادشاهی میدهد در مشرق و مغرب زمین و دین حق را بایشان ظاهر گرداند و میرانند
و زایل میگرداند باو و اصحاب او بدعتها و باطلها را چنانچه سفیهان و ظالمان حق را میرانیده‌اند چنان خواهد کرد
که اثری از ظلم و ستم نماند و امر خواهند کرد مردم را به نیکیها و نهی خواهند کرد مردم را از بدیها و مر خدا راست
عاقبت امور ۔ افمن وعدناه وعدا حسنا فهو لاقیه کمن متعناه متاع الحیوة الدنیا ثم هو یوم
القیمة من المحضرین یعنی آیا کسی که وعده داده‌ایم او را وعدهٔ نیکو پس او ملاقات میکند آن وعده را
باو میرسد مثل کسی است که بهره‌مند گردانیده‌ایم او را متاعهای زندگانی دنیا باو نفعی نخواهد بخشید و ابن ماهیار
روایت کرده است که این آیه در شأن امیر المؤمنین و حمزه نازل شده است و دیلمی از حضرت صادق روایت کرده است
که وعده داده شده علی بن ابی طالب است خدا وعده داده است او را که انتقام بکشد از برای او از دشمنانش
در دنیا و وعده داده است بهشت را از برای او و دوستانش در آخرت پس آنها که در عذاب حاضر خواهند شد
دشمنان آنحضرت‌اند که حق او را غصب کردند در دنیا بناحق و پادشاهی یافتند و خدا مهلت داد ایشانرا
۔ سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق یعنی زود باشد بنماییم ایشانرا آیتهای و
علامتهای خود را در آفاق جهان و اطراف و در جانهای ایشان تا ظاهر شود برای ایشان که او است حق ابن ماهیار

از حضرت صادق روایت کرده است که نمودن در آفاق تنگ کردن اطراف زمین است بر ایشان در زمان
حضرت قایم و نمودن در جانهای ایشان آنست که بعضی از ایشان در آن زمان بصورت حیوانات مسخ خواهند شد
تا ظاهر شود بر ایشان که اوست قایم آل محمد و او حقست   در بیان آنکه کلمه و کلمات در قرآن مجید مأوّلست
باهل بیت و ولایت ایشان و آیات درین مقام بسیار است ۱ وجعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون
حقتعالی این سخن را بعد از قصهٔ ابراهیم فرموده که گردانید کلمهٔ توحید را باقی در ذریت ابراهیم یعنی همیشه در ذریت
او کسی هست که بیگانگی خدا قایل باشد و مردم را بسوی یگانگی دعوت کند شاید برگردند مشرکان بدعوت موحدان
و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد آنست که امامت را گردانید کلمهٔ باقیه در عقب ابراهیم و حضرت رسول
تا روز قیامت چنانکه شیخ طبرسی گفته است که بعضی گفته‌اند مراد کلمهٔ توحید است و بعضی گفته‌اند مراد امامتست
که در ذریت اوست تا روز قیامت و از حضرت صادق چنین روایت شده است و گفته است اختلاف کرده‌اند که مراد
از عقب او کیست بعضی گفته‌اند فرزندان ابراهیم تا روز قیامت و سدی گفته است که آل محمد اند و ابن ماهیار از سلیم
بن قیس روایت کرده است که روزی در مسجد بودیم حضرت امیرالمؤمنین بیرون آمد بسوی ما و گفت بپرسید از من
آنچه را خواهید پیش از آنکه مرا نیابید سؤال کنید از من از تفسیر قرآن زیرا که در قرآن علم اولین و آخرین هست
و از برای کسی سخنی نگذاشته است و نمیداند قرآن را مگر خدا و راسخان در علم و راسخان یک کس نیست بلکه
بسیارند و حضرت رسول یکی از ایشان بود و خدا علم قرآن را تعلیم او کرده بود و آنحضرت بمن تعلیم کرد و پیوسته
در فرزندان او این علم خواهد بود تا روز قیامت پس حضرت این آیه را خواند که حقتعالی در باب تابوت سکینه
میفرماید فیه سکینة من ربکم وبقیة مما ترک آل موسی وآل هرون تحمله الملائکة یعنی در تابوتست سکینه
از پروردگار شما و بقیه از آنچه گذاشته‌اند آل موسی و آل هرون بر میدارند آنرا ملائکه حضرت این آیه را
بر سبیل تنزیه و تشبیه خوانده اند یعنی هم چنانکه بقیهٔ علم و آثار پیغمبر آخر الزمان و وصی نزد ذریهٔ ایشان محفوظ است
لهذا بعلت آنکه بود که نسبت به رسول خدا بمنزلهٔ هرون از موسی در همه چیز مثل ویم بغیر از پیغمبری و علم
در ذریهٔ ما هست تا روز قیامت پس این آیه خواند وجعلها کلمة باقیة فی عقبه پس فرمود که رسول خدا
عقب ابراهیم بود و ما اهل بیت عقب ابراهیم و عقب محمد هر دو هستیم صلوات الله علیهم اجمعین و ایضاً
از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امام حسین جاری شد و از روزیکه با حضرت
منتهی شد پیوسته از پدر بفرزند میرسد و ببرادر و عم نمیرسد و هیچ امامی بعد از حضرت امام حسین نیست
مگر آنکه فرزند میدارد تا امام دوازدهم و عبدالله افطح چون بی فرزند از دنیا رفت او امام نیست و علی بن
ابراهیم نیز روایت کرده است که مراد از کلمهٔ لعلهم یرجعون ایشان برجعتست یعنی ایشان پیش از قیامت بدنیا

برخواهند گشت و در اکمال الدین بسند معتبر از مفضل بن عمر روایت کرده است که از حضرت صادق سؤال
کردم از تفسیر وجعلها کلمة باقیة فی عقبه حضرت فرمود که مراد امامتست که حقتعالی آنرا در عقب امام حسین
قرار داد تا روز قیامت مفضل گفت یا رسول الله چرا امامت در فرزندان امام حسین قرار یافت و در فرزندان
امام حسن نشد و حال آنکه هر دو فرزند و فرزندزادهٔ حضرت رسول و بهترین جوانان بهشت بودند حضرت فرمود
که موسی و هرون هر دو پیغمبر مرسل بودند و برادر بودند و امامت را خدا در فرزندان هرون قرار داد و نه در فرزندان
موسی و کسی را نمیرسد که اعتراض کند که چرا خدا در فرزندان حسن قرار نداد زیرا که خدا حکیمست در افعال
و آنچه میکند بر وفق حکمت میکند چنانکه فرموده است لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون یعنی از خدا سؤال کرده
نمیشود از آنچه میکند و ایشان سؤال کرده میشوند ۲ ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم
المنصورون وان جندنا لهم الغالبون یعنی پیشی گرفت کلمهٔ ما یعنی وعدهٔ ما از برای بندگان ما که فرستاده
شده اند بسوی خلق بدرستیکه ایشان اند یاری کرده شدگان و بدرستیکه لشکر ما هر آینه ایشانند غلبه کنندگان
بر کافران ابن شهر آشوب از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر این آیه که مائیم ایشان مترجم گوید
که ممکنست مراد آن باشد که آن کلمه مائیم یا ولایت ماست که بر پیغمبران عرض شده است وانهم لهم المنصورون
استیناف کلام دیگر باشد یا آنکه مراد آن باشد که نصرت ما نیز داخلست درین نصرت که حقتعالی وعده داده است
زیرا که یاری ما یاری حضرت رسولست و خدا در آخر الزمان نصرت خواهد داد بر دشمنان ۳ ولو ان ما فی الارض
من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم یعنی اگر میبود آنچه در زمین
است از درختها قلمها و دریا مداد آنرا و از بعد آن دریا هفت دریای دیگر مدد آن دریا میکردند تمام نمیشد
کلمات خدا بدرستیکه خدا عزیز و غالبست بر هر چه اراده کند و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است بدانکه بعضی
گفته‌اند مراد بکلمات خدا تقدیرات خداست یا علوم او یا وعده‌ها و وعیدهای او و در احتجاج روایت کرده است
که یحیی بن اکثم از امام علی النقی پرسید از تفسیر این آیه حضرت فرمود که مراد از هفت دریا چشمهٔ کبریت
و چشمهٔ یمن و چشمهٔ برهوت و چشمهٔ طبریه و گرمابهٔ افروخته و چشمهٔ باحوران و مائیم آن کلمات خدا که فضایل
ما را نمیتوان یافت و استقصای آنها نمیتوان کرد و مؤید این حدیثست آنچه از حضرت رسول عامه و
خاصه روایت کرده‌اند که درختان همه قلم شوند و دریاها همه مداد شوند و جمیع انس و جن کاتب شوند
عشری از اعشار فضایل علی بن ابی طالب نتوانند نوشت و کلینی و دیگران از حضرت امام محمد تقی روایت
کرده اند که در شب قدر نازل میشود بر امام زمان تفسیر جمیع امور که تعلق باو دارد و آنچه تعلق باهل زمان
او و رعیت او دارد و در اوقات دیگر هر روز از علم خاص و علم مکنون عجیب مکنون خدا بر امام نازل میشود

پس حضرت این آیه را خواندند و این حدیث دلالت دارد مراد علوم است که از جانب خدا بر حضرت رسول و ائمه نازل میشود و این نیز داخل فضایل ایشانست قل لو کان البحر مدادا لکلمات الله ربی لنفد البحر قبل ان
تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا یعنی بگو یا محمد اگر بود که دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار
من هر آینه آخر شدی دریا پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من اگرچه بیاوریم مثل آن دریا را مدد دانسته که بتفسیر
اهل بیت مراد از کلمات فضایل و علوم ایشانست که پیوسته از جانب خدا بر ایشان فایز میشود و هرگز آخر نمی شود
چنانچه بعد از این نیز مذکور خواهد شد و احادیث در تفسیر کلمة الله با ائمه بسیار است فتلقی آدم من ربه کلمات
فتاب علیه انه هو التواب الرحیم یعنی چون آدم را از بهشت فرود آوردند بر زمین پس فرا گرفت و قبول کرد آدم
از پروردگار کلمه چند را پس حق تعالی قبول کرد توبه او را بدرستیکه اوست بسیار قبول کننده توبه بندگان
و مهربان نسبت بایشان و در ین کلمات اختلاف بسیار است که در جلد اول ذکر کرده ایم و کلینی و ابن بابویه در
معانی الاخبار و خصال و شیخ طبرسی و جماعت بسیار روایت کرده اند از حضرت صادق و حضرت باقر و حضرت
رسول و ابن عباس که آن کلمات آن بود که گفت رسول خداوندا سؤال میکنم از تو بحق محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین که البته مرا رحم کنی و بیامرزی و توبه مرا قبول کنی پس خدا توبه او را قبول کرد و بروایت دیگر چون آدم و حوا
اندوه منزلت آن بزرگواران کردند مبتلا بآن ترک اولی شدند پس چون مدتی در زمین تضرع و استغاثه
کردند و از خدا خواست توبه ایشانرا قبول کند جبرئیل آمد بنزد ایشان و گفت شما استم کردید بر خود که آرزو
کردید منزلت جمعی را که خدا ایشانرا بر شما فضیلت و زیادتی داده بود پس از خدا سؤال کنید بحق آن نامها
که دیدید بر ساق عرش نوشته بود تا حق تعالی توبه شما را قبول کند پس آدم گفت خداوندا سؤال میکنم بحق
گرامی ترین خلق تو محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه ما را قبول کنی و ما را رحم کنی پس خدا توبه ایشان را
قبول کرد و بروایت دیگر بحق محمد و آل محمد سؤال کردند و ابن مغازلی شافعی نیز این مضمون را روایت کرده است
در تفسیر قول حق تعالی ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما یعنی بتحقیق که عهد کردیم بسوی
آدم پیشتر کلمه پس فراموش کرد و نیافتیم از برای او عزمی حضرت فرمود که آیه چنین نازل شده عهد کردیم
بسوی آدم پیشتر کلمه چند در شأن محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از فرزندان ایشان پس ترک کرد و عزمی
از دین باب نیافتیم و احادیث در احوال حضرت آدم گذشت واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن یعنی یاد
آور وقتی را که امتحان کرد ابراهیم را پروردگار بکلمه چند پس تمام کرد ابراهیم آنها را در تفسیر کلمات اختلافست بعضی
گفته اند سنتهای حنیفیه ابراهیم است و بعضی گفته اند مطلق تکالیف است و ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند که مفضل
بن عمر از حضرت صادق سؤال کرد معنای آنها یعنی این کلمات حضرت فرمود که همان کلماتست که آدم از پروردگار خود گرفت

حنیفیه
ده خصلت است ده عشرة اشیاء خمسة فی الرأس وخمسة فی البدن فاما التی فی الراس فالمضمضة والاستنشاق وقص الشارب والفرق والسواک واما التی فی البدن فحلق الشعر من البدن والختان وقلم الاظفار والغسل من الجنابة والطهور بالماء فهذه الحنیفیة الطاهرة التی جاء بها ابراهیم فلم تنسخ ولا تنسخ الی یوم القیمة

وبآنها

وبآنها توبه اش مقبول شد گفت سؤال میکنم از تو بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه مرا
قبول کنی پس خدا توبه اش را قبول کرد مفضل گفت پس چه معنی دارد فاتمهن حضرت فرمود که یعنی تمام
کرد ائمه را تا حضرت قایم که دوازده امامند مترجم گوید که این تاویل انطباق دارد بر تتمه آیه زیرا که بعد از این
میفرماید که حق تعالی گفت من ترا امام کردم ابراهیم گفت پس بعضی از ذریت مرا امام گردان حق تعالی
فرمود که عهد امامت من نمیرسد بظالمان یعنی از ذریت تو کسی را امام میکنم که معصوم باشد از همه گناهان
پس معنی این آن خواهد بود که حق تعالی امامت ائمه را باعطای امامت داد و خبر داد ابراهیم را که از برای ذریت
خود طلبید و خدا او را بشارت داد که هر که معصوم است از ذریت تو همه را امام کرده ام تا حضرت قایم پس آیه
کریمه بدون تکلف بر این معنی منطبق میگردد و بنابرین تفسیر ممکنست ضمیر فاعل فاتمهن راجع بخدا باشد یعنی
خدا تمام کرد امامت را تا آخر ایشان که حضرت قایم است فانزل الله سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین
والزمهم کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها یعنی پس فرستاد خدا آرام و اطمینان بر رسول خود و بر مؤمنان
و لازم گردانید ایشانرا کلمه تقوی که بودند سزاوارتر بآن کلمه و اهل آن بودند و کلمه تقوی کلمه ایست که ایشانرا
نگه میدارد از عذاب الهی یا کلمه ایست که پرهیزکاران آنرا اختیار میکنند بعضی گفته اند آن کلمه طیبه لا اله الا
الله است شیخ مفید از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود بدرستیکه خدا
عهد کرد بسوی من گفتم پروردگارا بیان کن برای من فرمود گفت بشنو گفتم میشنوم فرمود یا محمد علی رایت
و علامت راه هدایت است بعد از تو و پیشوای دوستان منست و نوریست برای هر کس که اطاعت من کند
و اوست کلمه که لازم متقیان گردانیده ام هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که او را دشمن دارد
مرا دشمن داشته است پس بشارت ده او را بآنچه گفتیم و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است
که کلمه تقوی ایمانست و در خصال از حضرت رسول روایت کرده است که در آخر خطبه طویلی فرمود که مائیم
عروة الوثقی و کلمه تقوی و احادیث برین مضمون بسیار است وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا
مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم یعنی تمام شد کلمه پروردگار تو از روی راستی و عدالت تبدیل کننده
نیست او را و اوست شنوای دانا و از احادیث اهل بیت مستفاد میشود که کلمات خدا ائمه حقند و امامت
ایشانرا کسی تبدیل نمیتواند کرد و کلینی و دیگران بسندهای بسیار از حضرت صادق روایت کرده اند که چون
اراده حق تعالی تعلق میگیرد بخلق امام امر میکند ملکی را که شربتی از آب زیر عرش میگیرد و بپدر امام میدهد
که او میآشامد پس از آن آب خلق میشود نطفه امام پس چهل روز در شکم مادر صدا نمیشنود بعد از آن صدا
میشنود پس در شکم مادر یا بعد از ولادت حق تعالی آن ملک را میفرستد که بر پیشانی او یعنی بر پیشانی امام یا بر بازوی

واتفعال الدین بکلمه نیز هست ما طلاحات بسیار وارد شده است که آن کلمه است امیر المؤمنین است حیانچه

راستش باینمیان کنند تفتش بایشان اعضا مینویسد که وتمت کلمت ربک تا آخر آیه پس وقتیکه امام متوفی
حقتعالی عمودی از نور برای او بلند میکند که اعمال همه اهل شهرها را در آن میبیند خدا چنین کسی را امام
میکرداند و حقتعالی بجای دیگر میفرماید که لا مبدل لکلمات و باز میفرماید لا تبدیل لکلمات الله
علی ابن ابراهیم کفته است یعنی امامت را کسی تغییر نمیتواند داد واذ یعدکم الله احدی الطائفتین
انها لکم وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم ویرید الله ان یحق الحق بکلماته ویقطع دابر الکافرین
لیحق الحق ویبطل الباطل ولو کره المجرمون یعنی یاد آورید وقتیرا که در جنگ بدر وعده میداد خدا
شما را یکی که آن از برای شما باشد یکی قافله قریش که مال با ایشان بود دیکری لشکر قریش که با حرب و سلاح
بر سر شما میآمدند و شما دوست میداشتید که قافله مال که شوکت یعنی حرب و آلات جنگ نداشته باشند
و میخواست خدا ثابت کرداند حق را و غالب سازد دین خود را بکلمات خود مفسران کفته اند که مراد از
کلمات وعدههای خداست یا تقدیرات او یا امر کردن ملائکه را بیاری مومنان و علی ابن ابراهیم روایت کرده است
که مراد از کلمات ائمه اند و قطع کند و ببرد دنباله کافران را و عمده ایشان را هلاک کرداند تا آنکه ثابت کرداند
دین حق را و باطل و برطرف کند دین باطل را هر چند که ناخوش باشند مجرمان و کافران عیاشی از جابر روایت
کرده است که از امام محمد باقر پرسیدند تفسیر این آیه حضرت فرمود در باطن آنست که خدا امری اراده کرده است
و هنوز بعمل نیاورده است و مراد آنست که خدا اراده کرده و مقدر ساخته است که حق آل محمد را ثابت کرداند
و باایشان بر کرداند و کلمه خدا در بطن آیه علی ابن ابی طالب است و مراد از کافران بنی امیه اند که خدا ایشان را
مستاصل خواهد کرد و مراد از لیحق الحق حق آل محمد است که در زمان قایم با ایشان بر خواهد کشت و یبطل الباطل
آنست که چون حضرت قایم ظاهر شود باطل بنی امیه را زایل و ناچیز خواهد کرد و در پیش ایشان را خواهد کند
مترجم کوید که موافق ظاهر آیه نیز چنانچه علی ابن ابراهیم روایت کرده است که کلمات اسرائمه اند و آیه
منطبق است زیرا که عمده فتح بدر بدست حضرت رسول و حضرت امیر المومنین جاری شد چنانکه در باب
جنگ بدر مذکور شد فان یشاء الله یختم علی قلبک ویمحو الله الباطل ویحق الحق بکلماته انه علیم
بذات الصدور کلینی بسند معتبر روایت کرده است از امام محمد باقر کفت که حقتعالی برای دشمنان خدا که
شیطان بودند و تکذیب حضرت رسول و انکار کفته او میکردند قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین
یعنی بکو یا محمد بمنافقان که من مزد رسالت را که مودت اهل بیت منست از شما نمیخواهم زیرا که میدانم که شما
آنرا قبول نمیکنید و نیستم من از تکلف کنندکان که من چیزی را که شما با او سزاوار نیستید و اهل آن نیستید از شما
طلب کنم پس منافقان مانند ابوبکر و عمر و احزاب ایشان بایکدیکر کفتند که آیا بس نیست محمد را که بیست سال مقهور

حکم خود کرد و الحال میخواهد و اهل بیت خود را بر ما مسلط کند اکر او کشته شود یا بمیرد ما خلافت را از اهل او
خواهیم کرفت و هرکز با ایشان نخواهیم داد پس خدا خواست که اعلام کند پیغمبر خود را بآنچه در سینههای ایشان پنهان بود
میکردند و فرمود ام یقولون افتری علی الله کذبا یعنی بلکه میکویند افترا بسته است بر خدا بدروغ فان یشاء
الله یختم علی قلبک یعنی اکر خدا میخواست مهر میزد بر دل تو حضرت فرمود یعنی اکر میخواستم وحی را از تو حبس
میکردم پس خبر نمیدادم مردم را بفضیلت اهل بیت خود و نه بدوستی ایشان پس فرمود و یمحو الله الباطل و یحق
الحق بکلماته انه علیم بذات الصدور حضرت فرمود که یعنی ظاهر میکند آنچه ایشان پنهان کرده اند در سینههای
خود از عداوت اهل بیت تو و ظلم بر ایشان بعد از تو ولولا کلمة الفصل لقضی بینهم کفته اند یعنی اکر نه آن
کلمه فصل میبود یعنی وعده که فرموده که حکم و فصل در میان خلق در قیامت بشود هر آینه حکم میان ایشان در دنیا
میشد و بر کافران عذاب نازل میشد علی ابن ابراهیم روایت کرده است که مراد از کلمه امامت است و ان الظالمین
یعنی آنها که ستم میکردند بر این کلمه لهم عذاب الیم برای ایشان هست عذاب دردناک تری الظالمین خواهی دید
ستمکاران را یعنی آنها که ستم کردند بر آل محمد مشفقین مما کسبوا ترسان از آنچه در دنیا بعمل آورده اند و هو
واقع بهم و آنچه میترسند واقع میشود بر ایشان پس ذکر کرد آنها را که ایمان آوردند بکلمه و متابعت او کردند
پس کفت والذین آمنوا وعملوا الصالحات یعنی آنها که ایمان آوردند بکلمه و اعمال شایسته کردند لهم روضات
الجنات از برای ایشانست باغچههای بهشتها از برای ایشان هست در آن بهشتها هر چه خواهند اینست آن
فضل بزرک اینست آنچه بشارت میدهد خدا بندکان خود را که ایمان آورند بآن کلمه و عملهای شایسته که ایشان
بآن مامور شده اند تا اینجا روایت علی ابن ابراهیم است ان الذین حقت علیهم کلمة ربک لا یومنون
ولو جاءتهم کل آیة حتی یروا العذاب الالیم یعنی بدرستیکه آنها که کلام لازم شده است بر ایشان کلمه پروردکار
تو ایمان نمیآورند هر چه بیاید بسوی ایشان هر آیتی تا ببینند عذاب دردناک را مفسران کفته اند کلمه خدا خبر دادنست
بآنکه ایشان ایمان نمیآورند یا وعید عذاب خداست و علی ابن ابراهیم روایت کرده است که این آیه در شان
جماعتی است که انکار کردند امامت امیر المومنین را عرض کرد بر ایشان ولایت آنحضرت را و واجب کردانید بر ایشان
که ایمان بیاورند بآن و ایمان نیاوردند پس مراد بکلمه ولایت آنحضرتست الیه یصعد الکلم الطیب
والعمل الصالح یرفعه یعنی بسوی خدا بالا میرود کلمه نیکو و عمل صالح بلند میکند کلمه نیکو را یا آنکه کلمه نیکو
عمل صالح را بلند میکند ابن شهر آشوب از حضرت صادق روایت کرده که حضرت اشاره بسینه مبارک
خود نمود و فرمود که مراد ولایت ما اهل بیت و اقرار بامامت ماست هر که ولایت ما نداشته باشد هیچ عمل از عبادات
نمیرود و مقبول نمیشود و توضیح این معنی در محل دیگر نیز شده است در بیان آنکه ایشان داخلند

در حرمتهای الهی حق تعالی میفرماید و من یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه یعنی هر که تعظیم کند
وشمارد حرمتهای خدا پس آن بهتر است از برای او نزد پروردگار او و حرمت در لغت امریست که رعایت
آن لازم باشد و استخفاف آن روا نباشد و درین آیه بعضی از مفسران گفته اند که مناسک حج است و بعضی گفته اند
که کعبه است و مکه و ماه حرام و مسجد الحرام و ابن بابویه بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که خدا را
سه حرمت هست که مثل آنها چیزی نیست کتاب خدا که حکمت و نور خداست و خانه کعبه که آنرا قبله مردم گردانیده است
و قبول نمیکند نماز از کسی که بغیر آن بکند و متوجه غیر آن گردد و عترت پیغمبر شما و ایضا از طرق مخالفان از ابو سعید
خدری روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که خدا را سه حرمت هست که حفظ آنها بکند حق تعالی از برای
او امور دین و دنیای او را حفظ کند و هر که حفظ آن حرمتها نکند خدا هیچ امر او را حفظ نکند و آنها حرمت
اسلامست و حرمت من و حرمت اهل بیت من و ایضا از طرق ایشان از جابر انصاری روایت کرده است که گفت
شنیدم از رسول خدا که میآیند در روز قیامت سه چیز نزد خدا شکایت میکنند مصحف و مسجد و عترت
مصحف میگوید پروردگارا مرا تحریف کردند و پاره کردند مسجد میگوید پروردگارا مرا معطل گذاشتند
و ضایع کردند عترت میگوید پروردگارا ما را کشتند و راندند و آواره کردند پس من بر دو زانو می نشینم
از برای خصومت با مردم پس حق تعالی میفرماید که من سزاوارترم که درین امور با مردم خصمی کنم و دیلمی از
محدثان عامه در فردوس الاخبار نیز این حدیث را روایت کرده است و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق روایت
کرده است که خدای عز و جل را در زمینها پنج حرمت هست حرمت رسول خدا و حرمت آل رسول و حرمت کتاب خدا
و حرمت مؤمن و حرمت کعبه و ابن ماهیار بسند معتبر از حضرت امام موسی از پدر بزرگوارش روایت کرده است
در تفسیر آیه و من یعظم حرمات الله که اینها سه حرمتند که رعایت همه واجبست و هر که یکی از اینها را که
قطع کند شرک بخدا آورده است ۱ هتک حرمت کعبه که خدا محترم گردانیده است ۲ معطل گردانیدن
کتاب خدا و عمل کردن بغیر آن ۳ قطع کردن آنچه حق تعالی واجب گردانیده است از فرض مودت ما و اطاعت
ما مترجم گوید که از آیه کریمه و احادیث معتبره خاصه و عامه ظاهر میشود که تعظیم رسول خدا و ائمه خدا
در حال حیوة و بعد از وفات واجبست و ایضا واجبست تعظیم هر چه منسوبست بایشان از مشاهد مشرفه
و ضرایح مقدسه ایشان و آثار ایشان و اخبار ایشان و ذریه ایشان که بر طریقه ایشان باشند و علمای اخبار ایشان
و حاملان علوم ایشان زیرا که تعظیم اینها همه بتعظیم ایشان بر میگردد ۳۲ در بیان تاویلات عدل
و معروف و احسان و قسط و میزان بولایت ائمه و تاویل کفر و فسوق و عصیان و فحشی و منکر و بغی بعداوت
و ترک ولایت ایشان و آیات درین باب بسیار است ۱ ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی

عن الفحشاء

عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون یعنی بدرستیکه خدا امر میکند بعدالت و نیکوکاری
و عطا کردن بخویشان و نهی میکند از کارهای زشت و ناپسندیده و ظلم پند میدهد شما را خدا شاید شما
پند گیرید علی بن ابراهیم گفته است که عدل گواهی لا اله الا الله محمد رسول الله است و احسان امیر المؤمنین است
و فحشا و منکر و بغی ابو بکر و عمر و عثمان است لعنة الله علیهم جمیعا و در ارشاد القلوب از حضرت باقر
روایت کرده است که عدل شهادت توحید و رسالتست و احسان ولایت امیر المؤمنین است و اطاعت او
و ایتاء ذی القربی اداء حق حسن و حسین است و امامان از فرزندان حسین و فحشی و منکر و بغی آنهایند که
ستم کردند بر اهل بیت و کشتند ایشان را و منع حق ایشان کردند و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است
که عدل شهادت توحید است و احسان شهادت رسالتست و ایتاء ذی القربی آنست که هر امامی امامت را
بامام بعد از خود برساند و فحشا و منکر و بغی ولایت ائمه جور است و از حضرت باقر روایت کرده است که عدل
شهادتین است و احسان ولایت امیر المؤمنین است و فحشا ابو بکر و عمر و منکر ایشانند و بغی عثمان است لعنة الله
و بروایت دیگر فرمود که عدل محمد است پس هر که اطاعت او کند عدالت کرده است و احسان علی است هر که
ولایت او را اختیار کند احسان کرده است و محسن در بهشتست و ایتاء ذی القربی رعایت ماست امر کرده است
بمودت ما و نهی کرده است مردم را از فحشا و منکر و بغی یعنی کسانیکه بغی و ظلم کنند بر ما و مردم را بسوی
غیر ما خوانند و فرات بن ابراهیم از حضرت باقر روایت کرده است که عدل رسولست و احسان امیر المؤمنین است
و ذی القربی فاطمه است ۲ و ضرب الله مثلا رجلین احدهما ابکم لا یقدر علی شیء و هو کل علی مولیه
اینما یوجهه لا یأت بخیر هل یستوی هو و من یأمر بالعدل و هو علی صراط مستقیم یعنی و زد خدا مثلی
دو مرد که یکی از آن دو گنگست که قادر نیست بر چیزی و او گرانست و بارست بر آقای خود و بهر جا که او را متوجه
میگرداند نمیآورد هیچ خیری آیا مساویست او و کسیکه امر میکند بعدالت و اوست بر راه راست بعضی از
مفسران گفته اند که حق تعالی این مثل را برای بتها زده است و بعضی گفته اند برای کافر و مؤمن زده است
و علی بن ابراهیم روایت کرده است که این مثل برای امیر المؤمنین و ائمه و غاصبان حق ایشان زیرا که امیر المؤمنین
و ائمه امر میکنند مردم را بعدالت در اقوال و افعال و بر راه راست بودند و طریق حق با ایشان بود و ابو بکر و عمر
و سایر ائمه جور لال بودند از بیان حق و هدایت خلق و هیچ امر از امور خدا از ایشان متمشی نمیشد چگونه اینها
با آنها برابر باشند و بنابرین تاویل ممکنست که مراد از آقا خدا باشد یا حضرت رسول زیرا که حضرت رسول
بهر جنگی که آنها را فرستاد گریختند و هیچ امر خیر بر دست ایشان جاری نشد و انطباق این تفسیر بر آیه از تفاسیر
دیگر بیشتر است بجهات بسیار ۳ و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا و اوفوا الکیل اذا کلتم و زنوا

بالقسطاس المستقیم ذلک خیر و احسن تاویلا یعنی وفا کنید بعهد و پیمان بدرستیکه از عهد سوال خواهند
کرد در قیامت و تمام بنمائید پیمانه را چون کیل نمائید و بسنجید بترازوی درست آن بهتر است و نیکوتر از جهت تاویل
و عاقبت سید ابن طاوس از تفسیر ابن ماهیار روایت کرده است از حضرت امام موسی کاظم آنکه مراد
بعهد آن عهد است که حضرت رسول بر مردم گرفت در مودت ما اهل بیت و اطاعت امیرالمؤمنین را آنکه
مخالفت او نکنند و بر او پیشی نگیرند بخلافت و قطع رحم او نکنند و خبر داد ایشانرا که در قیامت سوال خواهند
کرد از ایشان که با اهل بیت پیغمبر و با کتاب خدا چه کردند و مراد بقسطاس امام که بعدالت در میان مردم سلوک
میکند و حکم ائمه میزان عدالت لهذا فرمود که او بهتر است و تاویلش نیکوتر است یعنی او بهتر میدانند تاویل قرآن را
و امید اند که چگونه حکم کند در میان مردم و مؤید اینست آنچه کلینی از حضرت صادق روایت کرده است
در تاویل قوله تعالی و نضع الموازین القسط لیوم القیمة یعنی خواهیم گذاشت ترازوی عدالت از برای روز
قیامت حضرت فرمود که آن ترازوها پیغمبران و اوصیا ایشانند خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن
الجاهلین یعنی بگیر عفو را یعنی هرچه بر ایشان آسان باشد یا عفو کن از ایشان و امر کن مردم را بنیکی و اعراض
از نادان و متعرض ایشان مشو و عیاشی روایت کرده است از حضرت صادق که مراد بعرف ولایت ائمه است
و لا یزید الکافرین الا خسارا یعنی قرآن نیافزاید ظالمانرا مگر زیانکاری عیاشی روایت کرده است از حضرت
باقر که مراد ظلم کنندگان بر آل محمد اند که حق ایشانرا غصب کرده اند و آیه را جبرئیل چنین آورد که و لا یزید الظالمین
آل محمد حقهم الا خسارا انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن یعنی جز این نیست که حرام
کرده است پروردگار من کارهای بسیار بد آنچه ظاهر باشد از آن و آنچه باطن و پنهان باشد مفسران گفته اند مراد زنای
آشکار و پنهان است و کلینی و نعمانی روایت کرده اند که قرآن ظاهری و باطنی دارد و آنچه خدا در قرآن حرام کرده
ظاهرش حرام است و باطنش پیشوایان جور و دشمنان اهلبیت است و جمیع آنچه در قرآن حرام کرده است ظاهرش
حرامست و باطنش پیشوایان جور و دشمنان اهلبیت است و جمیع آنچه در قرآن حلال کرده است ظاهرش حلالست
و باطنش امامان حق‌اند و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا و الله امرنا بها قل ان الله
لا یامر بالفحشاء اتقولون علی الله ما لا تعلمون یعنی چون کنند کار بسیار بد را گویند یافته‌ایم بر این کار
پدران خود را و خدا ما را امر کرده است بآن بگو یا محمد بدرستیکه خدا امر نمیکند بکار بسیار بد آیا افترا میکنید
بر خدا آنچه نمیدانید کلینی روایت کرده است که محمد ابن منصور از معنی این آیه سوال کرد از حضرت صادق حضرت
فرمود آیا بینی کسی را که گوید که خدا امر کرده او را بزنا و آشامیدن شراب یا چیزی از این محرمات گفت نه فرمود پس
چیست این فاحشه و عمل قبیح که ایشان دعوی میکنند که خدا ایشانرا بآن امر کرده گفت خدا و ولی او بهتر میدانند

حضرت فرمود

حضرت فرمود که این در شان پیشوایان جور است که مخالفان دعوی میکنند که خدا ما را امر کرده که متابعت
ایشان کنیم پس خدا خبر داد که ایشان دروغ بسته اند بر خدا و این متابعت را خدا فاحشه نامیده زیرا که معصیت است
رسول ... در تاویل جنب الله و وجه الله و امثال اینها برسول خدا و ائمه هدی و آیات از این باب
بسیار است قوله تعالی و اتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم من قبل ان یاتیکم العذاب بغتة
و انتم لا تشعرون ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و ان کنت لمن الساخرین یعنی
پیروی کنید و بهترین آنچه فرو فرستاده شد بسوی شما از جانب پروردگار شما پیش از آنکه بیاید شما را عذاب
ناگهان و شما ندانسته باشید تا نشود چنین که گوید نفسی ای حسرت بر آنچه تقصیر کرده ایم در جنب خدا
بدرستیکه بودم در دنیا از استهزا کنندگان بدین خدا و پیغمبران خدا و آنها که بایشان ایمان آورده بودند
و جنب در لغت بمعنی پهلوست و اینجا مجاز است و اکثر مفسران گفته اند مراد تقصیر در طاعت خداست
یا قرب خدا و احادیث بسیار وارد شده است که جنب خدا کنایه از رسول خدا و ائمه هدی و اطاعت ایشانست
چنانکه علی ابن ابراهیم در تفسیر این روایت کرده است که آنچه فرستاده شده است بسوی شما یعنی قرآن و بهترین
آنها که در قرآن آمده است ولایت امیرالمؤمنین و ائمه هدی است چنانچه مراد از جنب امامت و حضرت
صادق روایت کرده است که شخصی از تاویلات مشکله قرآن از آنحضرت سوال کرد و از جمله آنها از این
آیه سوال کرد حضرت فرمود که مراد از جنب الله برگزیدگان و دوستان اویند و خواسته است برای شخص
ایشان در قرآن حجتی قرار دهد از برای قرب و منزلت خلیفهٔ خدا نمی‌بینی که گویند فلان شخص در پهلوی
فلان می نشیند یعنی مقرب است نزد او پس این رمزیست در قرآن برای بیان قرب ایشان و از برای این بعنوان
رمز فرموده که حجتهای خدا و دوستان او بفهمند و دشمنان ایشان تحریف نکنند چنانکه آیتهای دیگر را بیان
کردند و خدا کور کرده دیده‌های ایشانرا که اینها را نمی‌فهمند و ایضا در رضا الرضا از آنحضرت روایت
کرده است که فرمود مائیم خزینه داران دین خدا و چراغهای علم خدا هر امام از ما که از دنیا میرود دیگری
بعد از او برای مردم ظاهر میگردد و گمراه نمیشود کسیکه متابعت ما کند و هدایت نمییابد کسیکه انکار ما
کند و نجات نمییابد کسیکه دشمنان ما را بر ما یاری کند و یاری کرده نمیشود کسیکه انکار ما کند بخاتمه
و بر ما ستم کند پس از ما جدا شوید از برای طمع دنیا و متاع آن که بزودی از شما زایل میگردد بدرستیکه کسی که
اختیار کند دنیا را بر آخرت و دنیا را بر ما حسرت او در قیامت عظیم خواهد بود پس حضرت این آیه را خواند
و کلینی از حضرت موسی ابن جعفر روایت کرده است که در تفسیر این فرمود جنب الله امیرالمؤمنین است و اوصیا
بعد از او و در آن مکان رفیعی که ایشان دارند تا آخر ایشان و ایضا روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود منم

عین الله ومنم ید الله ومنم جنب الله ومنم باب الله وابن شهرآشوب از ابوذر رض روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که ای ابوذر دشمن علی را میاورند در قیامت کور ولنگ در ظلمات قیامت میافتد بر میخیزد
وفریاد میکند یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و در گردنش طوقی از آتش خواهد بود وعیاشی از حضرت
امام محمد باقر ع روایت کرده است که فرمود ماییم جنب الله و در بصایر از حضرت صادق ع روایت کرده است
که علی جنب الله است وابن ماهیار از حضرت صادق روایت کرده است که ماییم جنب الله خدا ما را
از نور خود خلق کرده است لهذا چون کافر را بجهنم میبرند میگوید یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب یعنی
ای حسرت بر آنکه تقصیر کردم در ولایت محمد وآل محمد و در معانی الاخبار و توحید بسند صحیح از حضرت
صادق ع روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع در خطبه خود فرمود منم هدایت کننده منم هدایت یافته
منم پدر یتیمان و مسکینان و شوهر بیوه زنان ومنم پناه هر ضعیفی و محل ایمنی هر خائفی ومنم کشاننده مؤمنان بسوی
بهشت ومنم حبل الله المتین ومنم عروة الوثقی ومنم کلمة التقوی ومنم چشم خدا و زبان راستگوی خدا و دست
خدا که حق تعالی میفرماید یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله ومنم دست خدا که بر سر بندگان خود پهن کرده است
برحمت و مغفرت ومنم درگاه حطه این است هر که مرا و حق مرا بشناسد پروردگار خود را شناخته است
زیرا که من وصی پیغمبر اویم در زمین او و حجت خدایم بر خلق و انکار نمیکند آنرا مگر کسی که گفته خدا و رسول را
رد کند و بسند دیگر در توحید از آنحضرت روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که منم علم خدا ومنم
دل دانای خدا و دیده بینای خدا و زبان گویای خدا ومنم جنب الله ومنم ید الله واحادیث ازین نوع بسیار است
بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد «کل شیء هالك الا وجهه» یعنی همه چیز هالك وفانی است مگر
وجه خدا اکثر گفته اند مراد از وجه خدا ذات خداست و گفته اند همه چیز پیش از قیامت فانی میشود و باز
میگردد و بعضی گفته اند مراد دین خداست یا عبادتیکه از برای خدا کنند وابن بابویه در توحید از ابن خیثمه
روایت کرده است که گفت از حضرت صادق ع سوال کردم از تفسیر این آیه فرمود که وجه خدا دین خداست
و حضرت رسول و امیر المؤمنین ع دین خدا و وجه خدا بودند در میان بندگان خدا که اعمال ایشانرا از نور خدا
مشاهده میکردند و زبان خدا بودند که خدا بسبب ایشان سخن میگفت و علوم خدا را بخلق میرسانیدند
و دست خدا بودند یعنی رحمت خدا بودند بر خلق و ماییم وجه خدا که بندگان از جهت ما بخدا میتوانند رسید
و تا خدا میخواهد که احوال خلایق منتظم باشد ما را در میان ایشان میگذارد و چون خواهد که ایشانرا عذاب کند
و در ایشان خیری نبیند ما را از میان ایشان بیرون میبرد پس آنچه خواهد از عذاب بر ایشان میفرستد و ایضا
بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که بدرستیکه خدا عز و جل خلق کرد ما را [illegible]

خود در میان بندگان خود و زبان گویای خود در میان خلق خود و دست گشاده خود بر بندگان خود و دری
خدا که هر که قرب خدا را خواهد از جهت ایشان باید بسوی خدا برود و باب خدا که مردم را براو دلالت میکنند
و خزینه داران در آسمان خدا و زمین خدا ببرکت ما بارور میشود درختان بکمال میرسند میوه ها
جاری میشوند نهرها و ببرکت ما باران از آسمان میآید و گیاهها از زمین میروید و بعبادت ما خدا
عبادت کرده میشود و اگر ما نمیبودیم خدا را عبادت کرده نمیشود یعنی ما طریق بندگی خدا را بخلق
تعلیم کردیم یا آنکه عبادت کامل خدا از غیر ما بعمل نمیاید یا آنکه ولایت ما شرط قبول عبادتست اگر ولایت
ما نباشد هیچ عبادتی مقبول نمیگردد وابن شهرآشوب و دیگران بسندهای بسیار از حضرت باقر و حضرت
صادق روایت کرده اند که در تفسیر این آیه فرموده اند که ماییم وجه خدا از جانب ما بسوی خدا باید رفت
وابن ماهیار و صفار روایت کرده اند که مسلم ابن مثنی از حضرت باقر ع از تفسیر این آیه پرسید حضرت
فرمود بخدا سوگند که ماییم وجه خدا که تا روز قیامت هستیم و برطرف نمیشویم و خدا امر کرده است مردم را
باطاعت و ولایت ما و هر یک از ما که از دنیا میرود البته یکی از ما قایم میماند بامر امامت تا روز از ما
قیامت و بروایت صفار فرمود که هلاك نمیشود در قیامت کسیکه باطاعت ما و اعتقاد بامامت ما
بیاید و علی ابن ابراهیم بسند موثق از حضرت باقر ع روایت کرده است که در تفسیر این آیه فرمود که آیا مردم
گمان میکنند که مراد آنست که همه چیز فانی میشود و وجه خدا باقی میماند خدا از آن عظیم تر است که او را بصفت
مخلوقات او وصف کنند و او را مثل دیگران نیز بوده باشد ولیکن معنی آیه آنست که همه چیز فانی و هالك
و باطل است مگر دین خدا و دین خدا بر پاست و ماییم آن جهتیکه دین و معرفت او را از ما باید فرا گیرند
و خدا را حاجتی به بندگان هست یعنی ایشانرا قابل عبادت و معرفت خود میداند ما را در میان
ایشان میگذارد و چون خدا ببندگان خیر ندارد ما را میبرد بسوی رحمت و کرامت خود و آنچه نسبت با ما
بعمل میآورد وابن بابویه و کلینی روایت کرده اند از حضرت باقر ع که مثانی که خدا به پیغمبر ما داده است
ماییم و وجه الله که در زمین در میان شما میگردیم شناخت ما را هر که شناخت و هر که نشناخت مرگ
در پیش است او را بعد از مرگ ما را خواهد شناخت و آن شناختن نفعی باو نخواهد کرد «کل من
علیها فان و یبقی وجه ربك ذو الجلال والاکرام» یعنی آنچه بر روی زمین است فانی میشود و در معرض
فناست و باقی میماند وجه پروردگار تو که صاحب بزرگواری و مکرمت است اکثر گفته است وجه ذات مقدس
است و علی ابن ابراهیم گفته است که مراد دین خداست و حضرت علی ابن الحسین ع فرمود که ماییم وجه خدا
که بسوی خدا از جهت ما باید آمد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است در تفسیر قول

حق تعالی تبارک اسم ربک ذو الجلال والاکرام یعنی بابرکتست نام پروردگار که صاحب جلال و اکرامست حضرت
فرموده ما ایم جلال خدا و کرامت خدا که گرامی داشته است بندگان را بانکه اطاعت ما را بایشان واجب
گردانیده است گوید که قران مجید بلغت عرب نازل شده است و مدار عرب بر مجازات و استعارات
و کلامی که از استعاره و تشبیه و مجاز خالی باشد فصیح و بلیغ نمیدانند و رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین
نیز اینست چنانکه میگویند فلان کبیر الرماد هست نزد مردم و وجه بر جهت اطلاق میکنند و دست را بر نعمت شایع
است که اطلاق میکنند و عرب میگویند فلان شخص را بر فلان یدی هست و بر قدرت اطلاق میکنند میگویند فلان
مرد دستی بهم رسانیده است پس ائمه ما وجه الله اند یعنی ایشان را گرامی داشته است چنانکه روی گرامی ترین اعضا ست
و ایضا هر کس بجانب کسی میرود و از جهت روی او میرود و هر که خواهد رو آورد بخدا و قرب او را باید بسوی ایشان بیاید
و ایضا ایشان جهتی اند که خدا امر کرده است مردم را بان جهت بروند همه چیز هالک و باطلست مگر دین ایشان
و طریقه ایشان و اطاعت ایشان و عین بمعنی دیده و بمعنی جاسوس و بمعنی برگزیده هر چیز آمده است و ایشان
عین خدا اند یعنی ناظر و گواهند بر مردم و هم چنانکه آدمی بدیده نظر میکند و بر احوال مردم مطلع میشود
حق تعالی ایشان را بر بندگان موکل گردانیده که بر احوال ایشان مطلع باشند و دیده باشند از جانب خدا بر ایشان
و برگزیده خلق اند چنانکه ابن اثیر از علما نقل کرده است که مردی در طواف نظر میکرد بزنان مسلمانان حضرت
امیر المؤمنین سیلی بر روی او زد و او بنزد عمر آمده شکایت آنحضرت کرد عمر گفت بحق زده است ترا عینی از عیون
خدا ابن کثیر گفته است یعنی مخصوص از مخصوصان خدا و دوستی از دوستان خدا و ایضا ایشان ید الله اند یعنی
نعمت و رحمت الهی است برای بندگان خدا یا مظهر یا قدرت خدا اند و جنب الله اند باعتبار آنکه جانبی اند که
خدا امر کرده است خلق را که بجانب ایشان بروند یا مقرب ترین خلق اند بنزد خدا تعالی یا آنکه هر که قرب الهی را
خواهد باید که قرب ایشان و اطاعت ایشان را اختیار کند و کفعمی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که معنی
جنب الله آنست که هیچ کس نزدیکتر نیست بسوی خدا از پیغمبر و هیچ کس مقرب تر نیست بسوی پیغمبر خدا از وصی او
پس او در قرب بخدا بمنزله کسیست که در پهلوی کسی باشد هم چنانکه فرموده است یا حسرتی علی ما فرطت
فی جنب الله یعنی در ولایت دوستان خدا فرموده که ائمه را باب الله میگویند زیرا که حق تعالی بسبب تقدس ذات اقدس
او از خلق پنهان گردیده که هر چه مردم را بان احتیاج باشد از معرفت خدا و احکام او و اوامر و نواهی او از ایشان
اخذ کنند پس ایشان بمنزله درهای او اند چون حضرت رسول جمیع علوم و حکمتها را با امیر المؤمنین تعلیم
کرد و فرمود که من مدینه و شهرستان علمم و علی در آنست و واجب گردانید خدا بر خلق که تذلل و انقیاد
و استکانت کنند برای علی بانکه فرمود در قصه بنی اسرائیل وادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة نغفر لکم خطایاکم

وسنزید

وسنزید المحسنین یعنی که داخل در شوید از روی سجود و خضوع و تعظیم و بگوئید که حط کن گناهان
ما را تا بیامرزیم گناهان شما را و بزودی زیادتی ثواب خواهیم داد نیکوکاران را و حضرت رسول فرمود
که اهل بیت من بمنزله باب حطه بنی اسرائیل اند در این امت پس در اینجا اشاره شده است بتعظیم اهل
بیت و تذلل نزد ایشان و فرمود که مراد بمحسنان نیکوکاران آنهااند که شک نمیکنند در فضیلت آن
درگاه و علو قدر آن و در جای دیگر حق تعالی فرموده که واتوا البیوت من ابوابها یعنی بیایید بسوی خانها
از جانب درهای آن و درهای آنها ائمه اند که خانهای علم اند و معدنهای حکمت اند و ایشانند ابواب خدا و دینها
مردم بسوی خدا و دعوت کنندگان مردم بسوی بهشت و راهنمایان بسوی بهشت تا روز قیامت ۳۶
در آنکه ائمه و شیعیان محل رحمت الهی اند و آنکه ایشانند حزب الله و بقیة الله و محل علوم انبیا و آیات بر این
مضامین بسیار است ولو شاء ربک لجعل الناس امة واحدة ولا یزالون مختلفین الا من رحم الله
ولذلک خلقهم یعنی اگر میخواست پروردگار تو هر اینه میگردانید مردم را امت واحده یعنی بر یک دین
و مذهب و پیوسته ایشان خواهند بود مختلف در طریقه و مذهب مگر آنکه را رحم کند پروردگار تو و از برای
این آفرید ایشان را و بدانکه خلافست که اسم اشاره در لذلک راجعست باختلاف یعنی ایشان را از برای اختلاف
آفرید یا برحم یعنی ایشان را از برای رحمت کردن آفرید و قول اخیر انسبست بمذهب امامیه و سایر ادله و احادیث
معتبره نیز برین دلالت دارد چنانکه علی بن ابراهیم از حضرت باقر روایت کرده است که یعنی پیوسته ایشان
مختلف خواهند بود در دین مگر آنکه رحم کند پروردگار تو و از برای این آفرید ایشان را و بدانکه خلافست
که اسم اشاره در لذلک راجعست باختلاف یعنی ایشان را از برای اختلاف آفرید یا برحم یعنی ایشان را از برای رحمت
کردن آفرید و قول اخیر انسبست بمذهب امامیه و سایر ادله و احادیث معتبره نیز برین دلالت دارد
چنانچه علی بن ابراهیم از حضرت باقر روایت کرده است که یعنی پیوسته ایشان مختلف خواهند بود در دین
یعنی آل محمد و شیعیان و اتباع ایشان ولذلک خلقهم یعنی خدا ائمه و شیعیان را اهل رحمت خلق کرده است
که در دین اختلاف نمیکنند و عیاشی روایت کرده است که مردی از حضرت امام زین العابدین از تفسیر این آیه
سوال کرد حضرت فرمود که آنها که اختلاف میکنند مراد آنهااند که مخالف ما اند از این امت و همه ایشان
با یکدیگر اختلاف کرده اند در دین و آنها که خدا بر ایشان رحم کرده است دوستان ما اند از مومنان و خدا ایشان را
از طینت ما خلق کرده است مگر نشنیده قول ابراهیم را که رب اجعل هذا بلدا آمنا وارزق اهله من الثمرات
من آمن منهم والیوم الآخر یعنی پروردگارا بگردان این معنی را یعنی مکه را شهری محل ایمنی و روزی ده
اهلش را از میوه ها هر که ایمان بیاورد از ایشان بخدا و روز قیامت حضرت فرمود که مراد ما ائیم و دوستان و شیعیان

وصی او و قال و من کفر فامتعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار یعنی حق تعالی فرمود که هر که کافر باشد
پس او را متمتع میگردانیم اندکی در دنیا پس مضطر میگردانیم او را بسوی عذاب جهنم حضرت فرمود که مراد
بکافران کسیست که انکار وصی حضرت ابراهیم کرد و متابعت وصی او نکرد از امت او و بخدا سوگند
که حال این امت نیز چنین است یعنی آنها که متابعت وصی پیغمبر کردند نجات میابند و داخل مؤمنانند
و آنها که متابعت وصی او نکردند کافرانند و چند روزی ببرکت آنحضرت از نعمتهای دنیا بهره میبرند
و بازگشت ایشان در آخرت بسوی آتش است و در توحید از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر و لذلک
خلقهم یعنی خلق کرد ایشان را برای آنکه بکنند کاری که بآن مستوجب رحمت خدا گردند پس ایشان را رحم کند
۳ ان یوم الفصل میقاتهم اجمعین یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا و لا هم ینصرون الا من رحم الله
یعنی بدرستیکه روز فصل یعنی قیامت که نیک و بد از هم جدا میشود وعده گاه کافرانست همه روزیکه
کفایت نمیکند دوستی از دوستی هیچ چیز را و نه ایشان یاری کرده میشوند مگر کسیکه رحم کند خدا او را و کلینی
و ابن ماهیار روایت کرده اند از زید شحام که گفت در سفری در خدمت حضرت صادق بودم در شب جمعه فرمود
قرآن بخوان که امشب شب قرآنست خواندم تا باین آیه رسیدم فرمود که ماییم آنها که ولایت ایشان و امام ایشان
نفعی نمیتواند رسانید و آنکه خدا استثنا کرده است که مگر رحم کند او ماییم و شفاعت ما بشیعیان
میرسد و ولایت ما بایشان نفع میرساند و ابن ماهیار بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است که ماییم اهل
رحمت خدا ۳ بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین یعنی حضرت شعیب با قوم خود گفت که بقیه که خدا
در میان شما گذاشته است بهتر است از برای شما اگر باشید مؤمنان و مفسران را در بقیه اقوال بسیار هست
بعضی گفته اند نفع حلالیست که از ترک ترازوی دزدی و کیل دزدی باقی میماند یا باقی گذاشتن خدا نعمت
خود را برای شما یا ثواب باقی آخرت او و در احادیث بسیار از ائمه اطهار منقولست که مراد انبیا و اوصیا اند
که حق تعالی ایشان را در زمین گذاشته است و عمده ایشان حضرت صاحب الامر است و کلینی بسند معتبر
روایت کرده است که چون هشام ابن عبد الملک علیه اللعنه حضرت امام محمد باقر را بشام برد چون بدر خانه
هشام رسید آن ملعون باصحاب خود گفت از بنی امیه و غیر ایشان که چون من ساکت شوم از سخن گفتن
با او هر یک از شما او را سرزنش و مذمت کنید پس امر کرد که آنحضرت را داخل کردند چون داخل شد اشاره
کرد بسوی جمیع اهل مجلس و بر همه یکمرتبه سلام کرد و نشست پس خشم آن ملعون بر آنحضرت زیاده شد که برای خصوص
سلام بخلافت نکرد بی رخصت او در مجلس نشست و شروع کرد بمذمت و تعییر آنحضرت و در میان سخنان
بسیار گفت ای محمد ابن علی پیوسته مردی از شما شق عصای مسلمانان میکند یعنی جمعیت ایشان را پراکنده میکند

بروایت خلف یا اوصیای پیغمبرانند که خدا بعد از فوت پیغمبران در میان امت گذاشته

و مردم را بسوی خود میخواند و دعوی امامت میکند از روی سفاهت و بیخردی و کمی علم و آنچه رایتوی دشمن بود
گفت پس چون ساکت شد هر یک از آن ملاعین آنچه خواستند گفتند و چون همه ساکت شدند حضرت
برخاست و گفت ایها الناس بکجا خیال کرده اید و این چه راه ضلالتست که میپوئید و شیطان شما را بکجا
میبرد ببرکت ما خدا هدایت کرد اول شما را و بدولت ما ختم خواهد کرد آخر شما را و اگر از برای شما پادشاهی زودی
میسر شده است ما را پادشاهی عظیمی خواهد بود در آخر و بعد از دولت ما دولتی نخواهد بود زیرا که ماییم اهل
عاقبت نیکو حق تعالی میفرماید و العاقبة للمتقین یعنی عاقبت از برای پرهیزکارانست پس آن ملعون امر کرد
بزندان بردند و در اندک زمانی جمیع اهل زندان محبت و ولایت آنحضرت را اختیار کردند پس زندانبان
بنزد هشام آمد و گفت من میترسم اگر چند روز دیگر این مرد در این شهر باشد اهل شام همه معتقد او گردند
و نگذارند که تو بر این مسند بنشینی پس آن ملعون امر کرد که آنحضرت را و اصحابش را بتعجیل ببرند بسوی مدینه و تاکید
کرد که در عرض راه بازار برای ایشان نیاورند و چیزی بایشان نفروشند و نگذارند که کسی خوردنی و آشامیدنی
بایشان بدهد و ایشان را سه روز بتعجیل آوردند و خوردنی و آشامیدنی بایشان ندادند تا بشهر مدین که
شهر شعیب است رسیدند و اهل مدین نیز دروازه را بر روی ایشان بستند و چیزی برای ایشان بیرون نیاوردند
و اصحاب آنحضرت از گرسنگی و تشنگی بیطاقت شدند و هر چند مبالغه کردند اهل شهر در نگشودند
حضرت چون آن حالت را مشاهده نمود بر کوه بلندی که بر آن شهر مشرف بود بالا رفت و با آواز بلند ندا کرد
چنانکه آن شهر بلرزید و فرمود که ای اهل شهری که ظالم و ستمکارند اهل آن منم بقیه خدا حق تعالی از پیغمبر شما
در قرآن ذکر کرده است که بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین و ما انا علیکم بحفیظ مردی پیری در آن شهر
بود چون این ندا را بشنید بنزد قوم خود آمد و گفت بخدا سوگند که این همان دعوت پیغمبر شما است شعیب است اگر بازار
برای این مرد بیرون نبرید حق تعالی شما را بعذاب خود میگیرد از بالای سر شما و از زیر پای شما این مرتبه شما
باور کنید سخن مرا و اطاعت من بکنید و بعد از این هرگز مکنید که من ناصح و خیرخواهم از برای شما پس مبادرت
کردند بازار را و آذوقه بسیار بیرون آوردند چون خبر بهشام لعین رسید در قصه هلاکی فرستاد و آن
پیر مرد را برد و کسی ندانست که چه بر سر او آمد و این حدیث با پیغمبران بسیار قصه های طولانی بعد از این
در احوال آنحضرت خواهد آمد ان شاء الله در احوال ولادت حضرت امام رضا خواهد آمد که چون آن
حضرت متولد شد حضرت امام موسی او را گرفت و اذان و اقامه در گوشهایش گفت و کامش را بآب فرات
برداشت پس بنجمه مادر آنحضرت داد و گفت بگیر این بقیه خداست در زمین و ایضا بسند معتبر از احمد ابن
اسحق منقولست که حضرت امام حسن عسکری بیرون آمد و طفلی بر دوش او بود مانند ماه شب چهارده

درجثهٔ طفل سه ساله و فرمود که این فرزند منست و هم نام حضرت رسول است پس آن بزبان عربی فصیح
گفت منم بقیة الله در زمین خدا و انتقام کشنده از دشمنان خدا و ایضاً از حضرت باقر منقولست
که چون حضرت صاحب الامر ظاهر شود اول سخنی که میگوید این آیه میخواند بقیة الله خیر لکم ان کنتم
مؤمنین پس میگوید منم بقیهٔ خدا و حجت و خلیفهٔ خدا بر شما و هر که بر آنحضرت سلام کند خواهد گفت
السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه و ابن شهر آشوب روایت کرده است از حضرت صادق که
مائیم کعبهٔ خدا و مائیم قبلهٔ خدا و مائیم بقیهٔ خدا و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که شخصی از حضرت
صادق پرسید که آیا وقتیکه سلام بر حضرت قائم کنند او را امیر المؤمنین میگویند فرمود نه این اسمیست
که خدا حضرت امیر را بآن مسمّی ساخته و پیش از او کسی باین نام مسمّی نشده و بعد از او کسی این نام را بر خود نمی
گذارد مگر کافری راوی گفت فدای تو شوم پس چگونه بر او سلام میکنند فرمود که میگویند السلام علیک
یا بقیة الله پس حضرت این آیه را خواند ومن یتول الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون
یعنی کسیکه ولی خود قرار دهد خدا و رسول او و آنها که ایمان آورده اند یعنی ائمهٔ معصومین را بقرینهٔ آیهٔ
سابقه که باتفاق در شان امیر المؤمنین است پس بدرستیکه حزب خدا یعنی لشکر خدا غالبانند و حضرت امیر المؤمنین
فرمود که مراد با آنها که ایمان آورده اند آنهایند که امین خدایند از اوصیاء پیغمبر در هر عصری و در توحید
از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا میآید در قیامت و چنگ زده است بنور پروردگار
و ما چنگ زده ایم بنور پیغمبر خود و شیعیان ما چنگ زده اند بنور ما و شیعیان ما حزب الله اند و حزب الله
غالبونند و مراد بنور خدا دین خداست و شیعیان در قیامت بدین متمسّکند و حقتعالی در جای دیگر فرموده است
در وصف منافقان اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون علی ابن ابراهیم گفته است یعنی ایشان
لشکر و یاوران شیطانند بدرستیکه یاوران شیطان ایشان زیانکارانند پس در وصف مؤمنان فرموده است
اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون یعنی این جماعت لشکرهای خدایند بدرستیکه لشکرهای خدا
ایشانند رستگاران علی ابن ابراهیم گفته است که دشمنان ایشان حزب شیطانند و حافظ ابو نعیم از محدثان
عامه روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین که سلمان رض میگفت هر وقت من نزد حضرت رسول میآمدم
دست میزد بر دوش من و میگفت این گروه رستگارانند یعنی مطلق شیعیان که در تشیع تابع حضرت سلمان
شده اند یا عجمانیکه محبت و موالات اهلبیت را اختیار خواهند کرد قل ارأیتم ما تدعون من دون الله ارونی
ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرک فی السموات ائتونی بکتاب من قبل هذا او اثارة من علم ان کنتم صادقین
یعنی بگو یا محمد بمشرکان و بت پرستان خبر دهید مرا آنچه میخوانید آنها را از غیر خدا بنمائید بمن که چه چیز آفریده اند

درزمین یا ایشان را شرکتی هست در آفریدن و تدبیر آسمانها بیاورید مرا کتابی از پیش ازین یا آثار
یعنی بقیهٔ از علم اگر هستید راست گویان مفسران گفته اند آثاره از علم بقیهٔ علومی است که نقل از گذشتگان
و کلینی و صفار و دیگران روایت کرده اند از امام محمد باقر که مراد بکتاب توریه و انجیل است و اثارة من علم
علوم اوصیای پیغمبرانست و از حضرت امام جعفر صادق منقولست که کتاب جفر و مصحف فاطمه داخل اثارة
علمست   در بیان آیاتیکه در محبت ملائکه نسبت بایشان و شیعیان ایشان نازل شده است
و حقتعالی میفرماید الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون
للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة وعلما فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب
الجحیم ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم انک انت العزیز
الحکیم وقهم السیئات ومن تق السیئات یومئذ فقد رحمته وذلک هو الفوز العظیم ان الذین کفروا
ینادون لمقت الله اکبر من مقتکم انفسکم اذ تدعون الی الایمان فتکفرون یعنی آنها که برمیدارند عرش را
و آنها که دور عرش اند تنزیه و تسبیح پروردگار خود را میکنند بحمد او مشغولند و ایمان دارند باو و طلب
آمرزش میکنند برای آنها که ایمان آورده اند میگویند پروردگارا فرا گرفته همه چیز را رحمت و علم پس بیامرز
آنها را که توبه کرده اند و پیروی نموده اند راه ترا و نگهدار ایشانرا از عذاب جهنم ای پروردگار ما داخل
گردان ایشانرا در بهشتهای جاوید که وعده داده ایشانرا و هر که شایسته است از پدران ایشان و زنان
ایشان و فرزندان ایشان بدرستیکه توئی غالب و دانا و نگهدار ایشانرا از سیئات یعنی از بدیها و هر کرا تو نگه
داری از بدیها در آن روز بتحقیق که رحم کرده بر او و آنست فیروزی بزرگ بدرستیکه آنها که کافر شدند ندا
کرده میشوند یعنی در قیامت که هر آینه غضب و خشم خدا بر شما عظیمتر است از خشمیکه بر خود دارید
چون خوانده میشوید بایمان پس کفر میورزید و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت صادق
فرمود که خدا را ملکی چند هست که میریزند گناهانرا از پشت شیعیان چنانکه باد برگ را در فصل خزان از
درخت میریزد چنانکه حقتعالی میفرماید ویستغفرون للذین آمنوا بخدا سوگند که غیر شما را اراده
نکرده است و استغفار ایشان از برای شماست و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که فرمود بدرستیکه
ملائکهٔ خدا استغفارکنندگان شیعیان مایند پس حضرت این آیه را خواند و فرمود که مراد بمؤمنان در این آیه آنهایند
که ایمان بولایت ما آورده اند و علی ابن ابراهیم بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند که ملائکه
بیشترند یا فرزندان آدم حضرت فرمود که بحق آن خداوندیکه جانم در قبضهٔ قدرت اوست که البته ملائکه در
آسمانها بیشترند از فرزندان آدم حضرت فرمود که از عدد ذرّه‌های خاک در زمین و در آسمان موضع قدمی نیست

مگر آنکه در آن ملکی هست که خدا را تسبیح و تقدیس میکنند و موکل است بآن و هر روز عمل آنرا بخدا
عرض میکنند با آنکه خدا داناتر است بآن عمل انرا و هیچ از ملائکه نیست مگر آنکه هر روز تقرب میجویند
بسوی خدا باظهار ولایت ما اهل بیت و طلب آمرزش میکنند از برای دوستان و شیعیان ما و لعنت میکنند
دشمنان ما را و از خدا سوال میکنند که بر ایشان بفرستد عذابرا فرستادن شدیدی و ایضا روایت کرده است
از حضرت باقر در تفسیر قول حقتعالی و کذلک حقت کلمة ربک علی الذین کفروا انهم اصحاب النار یعنی
و همچنین لازم شده است حکم پروردگار تو بانها که کافر شدند بدرستیکه ایشان اصحاب آتش جهنمند
حضرت فرمود که یعنی بنی امیه و قول حقتعالی الذین یحملون العرش مراد رسول خداست و اوصیاء بعد از
اوست که حامل عرش علم حقتعالی اند و من حوله مراد ملائکه اند که تسبیح و تنزیه و حمد میکنند خدارا و طلب
آمرزش میکنند از برای آنها که ایمان آورده اند یعنی شیعیان آل محمد فاغفر للذین تابوا یعنی پس بیامرز
آنها که توبه کرده اند از ولایت و محبت ابوبکر و عمر و جمیع بنی امیه واتبعوا سبیلک یعنی متابعت کرده اند
ولایت ولی خدا امیر المؤمنین را و من صلح من ابائهم تا آخر آیه یعنی هر که صالح و شایسته است از پدران
و زنان و فرزندان ایشان حضرت فرمود که صالح ایشان آنست که ولایت علی بن ابی طالب اختیار کردند
و اقرار بامامت او و فرزندانش نموده اند وقهم السیئات و نگه دار ایشانرا از بدیها که ولایت دشمنان اهل بیت است
و من تق السیئات یومئذ فقد رحمته یعنی هر کرا از ولایت آنها نگه داری در دنیا پس البته محل رحمت تو
خواهد بود در قیامت و اینست فوز عظیم برای کسیکه از ولایت و محبت دشمنان آل محمد نجات یابد پس فرمود
ان الذین کفروا یعنی بنی امیه اذ تدعون الی الایمان فتکفرون مراد بایمان ولایت علی بن ابی طالب است و ابن ماهیار
مجموع این مضامین را باختصار از جابر جعفی از امام محمد باقر روایت کرده است و ایضا از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده است که فرمود فضیلت من بر رسول خدا نازل شد بغیر از من کسی بآنحضرت ایمان نیاورده بود
و ایضا از حضرت باقر روایت کرده است که ملائکه در مدت هفت سال و چند ماه استغفار نمیکردند مگر
از برای رسول خدا و از برای ما در حق ما نازل شد این آیات و در آنوقت مؤمنی بغیر از ما نبود و ایضا از طرق
مخالفان روایت کرده است که ملائکه سالها صلوات بر علی میفرستادند زیرا که بغیر از آنحضرت کسی ایمان نیاورده
بود و دیگری نماز نمیکرد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که سبیل خدا درین آیه علی بن
ابی طالب است والذین آمنوا شیعیان آنحضرتند ۳۱ در بیان آنکه آیات صبر و مرابطه و عسر و یسر در شان
امیر المؤمنین و ائمه و شیعیان ایشانست و آیات بسیار است ۱ والعصر ان الانسان لفی خسر یعنی بحق عصر سوگند
یاد میکنم که بدرستیکه انسان در زیانکاریست بعضی گفته اند که مراد آخر روز است بعضی گفته اند حضرت رسول است

الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات مگر آنها که ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته و تواصوا بالحق
و تواصوا بالصبر وصیت نمودند یکدیگر را بحق و وصیت نمودند یکدیگر را بصبر و علی بن ابراهیم روایت
کرده است که حضرت صادق این سوره را چنین خواندند والعصر ان الانسان لفی خسر و انه فیه الی
الدهر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و ائتمروا بالصبر یعنی بحق عصر که آخر دنیاست که انسان در زیانکار
بدرستیکه انسان در زیانکاری هست تا آخر عمر مگر آنها که ایمان آورده اند و اعمال شایسته کرده اند و قبول
کردند امر پرهیزکاری را و قبول کردند امر بصبر و شکیبائی و در کتاب احتجاج از حضرت باقر روایت کرده است
که حضرت رسول در خطبه غدیر فرمود که بخدا سوگند که سوره والعصر در شان امیر المؤمنین نازل شد
و در اکمال الدین روایت کرده است از حضرت صادق که مراد بعصر خروج حضرت قایم است ان الانسان لفی خسر
مراد دشمنان ماست که در زیانکاریند الا الذین آمنوا یعنی آنها که ایمان آورده اند بآیات ما و عملوا الصالحات
یعنی مواسات با برادران مؤمن کرده اند در مال خود و تواصوا بالحق یعنی وصیت کرده اند یکدیگر را بامامت
یعنی ولایت ائمه حق و تواصوا بالصبر یعنی وصیت کرده اند بصبر در فتنههای زمان غیبت حضرت قایم و بر دین
خود ثابت مانده اند و علی بن ابراهیم و ابن ماهیار و دیگران بسندهای معتبر از آنحضرت روایت کرده اند
که حقتعالی استثنا نکرد مگر برگزیدهای خود را از خلق و فرمود که همه زیانکارند مگر آنها که ایمان آورده اند
بولایت امیر المؤمنین و فرایض خدا را بعمل آورده اند وصیت کرده اند فرزندان و باز ماندگان خود را بولایت و صبر
کرده اند بر مشقتها که بر ایشان میرسید از جهت اختیار دین حق ما ۲ یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا
و رابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون یعنی ای آنکسان که ایمان آورده اید صبر کنید و بسیار شکیبائی ورزید
و آماده دشمن باشید و بپرهیزید از عذاب خدا شاید رستگار گردید اکثر مفسران گفته اند یعنی صبر
کنید بر دین خود و ثابت قدم باشید در جنگ کافران و در کمین دشمنان باشید در سرحدها که بر سر مسلمانان
نیایند و بسندهای معتبر ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق روایت کرده اند که یعنی صبر کنید بر مصیبتها
و شکیبائی نمائید در تقیه از مخالفان و جدا مشوید از امامی که پیشوای شماست و عیاشی از آنحضرت روایت کرده اند
که یعنی صبر کنید بر ترک معاصی و مصابره کنید بر مشقت طاعات خدا و مرابطه کنید در راه خدا و ما ائمه
راه خدائیم که در میان خود و خلق قرار داده است و هر که در کمین دولت ما باشد و انتظار آن کشد چنان است
که در حمایت حضرت رسول جهاد کرده است و پرهیزکاری خدا آنست که امر کنند مردم را بنیکیها و نهی
کنند از بدیها و کدام منکری بدتر باشد از ظلمی که این امت بر ما کردند و ما را شهید کردند و ایضا
بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که یعنی صبر کنید بر ادای فرایض و شکیبائی نمائید در مصیبتها

وخود را ببندید بر متابعت ائمه و ایضاً از یعقوب سراج روایت کرده است که گفت بحضرت امام جعفر صادق
عرض کردم که آیا زمین باقی ماند بدون عالمی از شما که مردم پناه برند بسوی آن و دین خود را از او اخذ کنند فرمود
که نه و اگر زمین بدون امام باشد عبادت خدا در آن نخواهد شد ای یعقوب خالی نمیباشد زمین از عالمی
از ما که امامت او بر مردم ظاهر باشد و مردم حلال و حرام از او اخذ کنند و این یعنی از کتاب خدا ظاهر و هویداست
پس حضرت این آیه را خواند و فرمود که یعنی صبر کنید بر دین خود و صبر کنید بر آزار دشمنان شما که مخالفند
در دین با شما و خود را با امام خود بچسبانید و از خدا بپرهیزید آنچه شما را بآن امر کرده است و بر شما ظاهر
واجب گردانیده است و بروایت دیگر فرموده که صبر کنید بر آزارها که بر راه محبت ما میکشید و با امام خود موافقت
کنید در تقیه از دشمنان او و از امام خود جدا مشوید و بروایت دیگر از حضرت باقر روایت کرده است که یعنی
صبر کنید بر ترک معاصی و مصابره کنید بر تقیه از دشمنان و مرابطه نمایید بر ائمه و بپرهیزید از مخالفت پروردگار
خود شاید رستگار شوید و نعمانی و کلینی و دیگران روایت کرده اند که عبد الله ابن عباس شخصی فرستاد
بنزد حضرت امام زین العابدین که از تفسیر این آیه سوال کند حضرت در غضب شد فرمود میخواستم آنکسیکه
ترا فرستاده است از من سوال کند خود این آیه از من میپرسید و من با او میگفتم که در شان که نازل شده است این
این آیه پس فرمود که این آیه در شان پدرم و فرزندان او و ما نازل شده است و آن مرابطه که ما بآن مامور شده ایم
هنوز وقتش نشده است و از نسل ما کسی هست که باین مامور خواهد شد و در صلب او ودیعه هست که
برای آتش جهنم خلق شده اند و بزودی ظاهر خواهد شد و گروه بسیاری فوج فوج از دین خدا بدر خواهند کرد
و نزد باشد که زمین را تمکین کنند از جو چند از جوجهای آل محمد که پیش از وقت از آشیانها خود پرواز
کنند و طلب کنند امری را که بآن نتوان رسید و مومنان در آن زمانها انتظار ظهور قایم آل محمد برند
و صبر کنند بر جور مخالفان تا خدا حکم کند میان ایشان و او بهترین حکم کننده گانست و کلینی از حضرت
صادق روایت کرده است که چون حقتعالی خلق کرد ارواح طیبه پیغمبر اشرف او و وصی او را و دخترش فاطمه و دو
فرزند حسن و حسین را و سایر ائمه را و خلق کرد شیعیان ایشانرا از همه پیمان گرفت که صبر کنند و تقیه
بعمل آورند و انتشابعت ائمه دست برندارند و از مخالفت خدا بپرهیزند ۳ اولئك یؤتون اجرهم
مرتين بما صبروا ويدرؤن بالحسنة السيئة ومما رزقناهم ينفقون واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه
وقالوا لنا اعمالنا ولكم اعمالكم سلام عليكم لا نبتغي الجاهلين يعني ابن جماعت داده میشوند
مزد خود را دو مرتبه بسبب آنکه صبر کردند و دفع میکنند بخوبی بدیرا و آنچه روزی کردیم ایشانرا در راه ما انفاق
میکنند و چون شنوند سخن لغو را اعراض نمایند از آن و گویند ما راست کردهای ما و شما راست کردهای شما سلام بر شما

باد

باد متعرض نمیشویم بی خردانرا اکثر مفسرین گفته اند که آیات در شان اهل کتاب نازل شده است که ایمان آورده بودند
از اهل کتاب مانند سلمان و اخزابه و علی ابن ابراهیم روایت کرده است که در شان ائمه نازل شده است که صبر
کردند بر جور مخالفان و دفع میکردند بدیها که نسبت بایشان بدی میکردند بنیکیهای خود و اعراض مینمودند از
دروغ و لهو و غنا و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که مراد صبر بر تقیه است و مراد بحسنه نیز
تقیه است و مراد بسیئه فاش کردن اسرار و ترک تقیه است ۴ وجعلنا بعضكم لبعض فتنة اتصبرون
وكان ربك بصيرا یعنی گردانیدیم بعضی از شما را از برای شما بعضی از ما یشی آیا صبر میکنید و بوده پروردگار تو
بینا و دانا ابن ماهیار از حضرت موسی بن جعفر روایت کرده است که جمع کرد حضرت رسول و حضرت
امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را و در را بر ایشان بست و فرمود که ای اهل من و ای
اهل خدا بدرستیکه حقتعالی شما را اسلام میرساند و اینک جبرئیل نزد شما درین خانه حاضر است و میگوید
که خداوند عز و جل میفرماید که من دشمنان شما را از برای شما فتنه گردانیده ام پس شما چه میگویید گفتند
صبر میکنیم یا رسول الله از برای امر خدا بر آنچه نازل میشود از قضای خدا تا برویم بنزد او و ثواب جزیل او را
بیابیم بتحقیق شنیده ایم که خدا صابران را وعدهای نیکو داده است پس حضرت رسول باواز بلند گریست
که هر که در بیرون خانه بود شنید پس این آیه نازل شد وكان ربك بصيرا یعنی خدا میداند که ایشان راضی
میشوند باین فتنه و صبر خواهند کرد ۵ ولقد ارسلنا موسى باياتنا ان اخرج قومك من الظلمات
الى النور وذكرهم بايام الله ان في ذلك لايات لكل صبار شكور یعنی بتحقیق فرستادیم موسی را با آیتهای
خود که بیرون آور قوم خود را از تاریکیهای کفر و جهالت بسوی نور ایمان و علم و بیاد آور ایشانرا ایام الله
خدا را بدرستیکه در اینها آیتها هست برای هر بسیار صبر کننده بسیار شکر کننده و اکثر مفسران گفته اند
که روزهای خدا ایام عذابهاست که بر کافران گذشته فرستاده است و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است
که مراد بایام خدا نعمتهای خداست و ابن بابویه از حضرت باقر روایت کرده است که ایام خدا روز ظهور حضرت
قایم است و روز رجعت ائمه و بعضی از دوستان و بعضی از دشمنان ایشان بدنیا و روز قیامت و علی ابن ابراهیم
روایت کرده است که صبار آنهایند که صبر میکنند بر آنچه بر ایشان وارد میشود از جانب خدا از شدت و بلا
و نعمت را در رضا و صبر میکنند بر هر آزاری که از دشمنان ما میکشند بسبب محبت ما و شکر میکنند حقتعالی
بر نعمت ولایت ما اهل بیت که خدا بایشان عطا کرده است ۶ واصبر على ما يقولون واهجرهم هجرا
جميلا وذرني والمكذبين اولي النعمة ومهلهم قليلا یعنی خطاب کرد حقتعالی بحضرت رسول که صبر
کن بر آنچه میگویند و جدایی کزین از ایشان جدا کردنی نیکو و واگذار مرا با تکذیب کنندگان صاحبان نعمت و مهلت

ایام ظهور حضرت قایم است و روز رجعت و روز قیامت

ده ایشانرا اندک نمانی ابن ماهیار روایت کرده است که یعنی صبر کن یا محمد بر تکذیبی که ترا میکنند
بدرستیکه من از ایشان انتقام خواهم کشید بمردیکه از تو بهم رسد و او قائم منست که مسلط خواهم کرد او را بر
خونهای ظالمان و کلینی از حضرت کاظم روایت کرده است که یعنی صبر کن بر آنچه منافقان در حق تو میگویند بنیکو
کن از ایشان دوری کردنی نیکو و بگذار مرا با آنها که تکذیب تو میکنند در نصب کردن وصی تو یا علی و بسند معتبر
دیگر از آنحضرت روایت کرده است که حقتعالی درین آیه امر کرد پیغمبر خود را بصبر تا آنکه نسبتهای بسیار بد باو دادند
و با مر الهی صبر کرد و در احتجاج از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که حضرت رسول پیوسته با منافقان
صحابه مدارا میکرد و تالیف قلب ایشان مینمود و نزدیک خود میطلبید و در جانب راست خود مینشانید تا آنکه
خدا او را رخصت داد در رد کردن ایشان و فرمود واهجرهم هجرا جمیلا
در بیان آیاتیکه مطلوب مبتلا به
ائمه نازل شده است و اینها بسیار است الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا
الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین ام حسب الذین یعملون السیئات ان
یسبقونا ساء ما یحکمون یعنی آیا پنداشتند مردمان که ایشانرا واميگذارند بهمین که گفتند که ایمان
آورده ایم و ایشانرا امتحان کرده نمیشود و بتحقیق که امتحان کردیم آنها را که بودند پیش از ایشان پس هر آینه بداند
خدا آنها را که راست گفتند و هر آینه بداند البته دروغ گویانرا آیا میپندارند آنها که میکنند اعمال بد را
از دست ما بدر میروند و ما ایشانرا عذاب نخواهیم کرد بد حکمی است که میکنند ایشان و از حضرت امیر المؤمنین
و امام جعفر الصادق منقول است فلیعلمن هر دو را بر بنای افعال میخوانند اند بضم یا و کسر لام و در احادیث بسیار
وارد شده است این دو آیه در باب فتنه بعد از حضرت رسول نازل شد که غصب خلافت از امیر المؤمنین
کردند و اکثر آنها که در غدیر خم با امیر المؤمنین بیعت کرده بودند تابع شدند بیعت را شکستند و مؤمن
و منافق از هم جدا شدند چنانچه شیخ مفید در ارشاد روایت کرده است که چون منافقان صحابه با ابوبکر لعین
بیعت کردند مردی آمد بخدمت حضرت امیر المؤمنین و آنحضرت بیلی در دست داشت و قبر مطهر حضرت
رسول را درست میکرد و گفت همه با ابوبکر بیعت کردند و انصار چون در میان ایشان اختلاف بهم رسید مخذول
شدند و جماعت طلقا که منافقان بودند و بزور آمده بودند فرصت را غنیمت شمردند و با ابوبکر بیعت
کردند که مبادا خلافت بشما برسد چون اینسخن را تمام کرد حضرت سر بیل را بر زمین گذاشت و این آیات را
خواند تا ساء ما یحکمون و ابن ماهیار از حضرت امام حسین روایت کرده است که چون آیه کریمه الم احسب
الناس نازل شد حضرت امیر المؤمنین سوال کرد یا رسول الله این فتنه که حقتعالی فرموده است کدامست حضرت
فرمود که توئی یا علی که مردم را بامامت تو حقتعالی ابتلا و امتحان کرده است و تو بر ایشان خصم خواهی کرد با آنها که غصب

خلافت

١١٥

خلافت تو کنند و با مامت تو قائل نشوند پس مهیا کردان حجت خود را برای ایشان خصومت و ایضا بسند
معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول شبی در مسجد ماند چون نزدیک صبح شد
حضرت امیر المؤمنین داخل مسجد شد پس حضرت رسول او را ندا کرد که یا علی گفت لبیک فرمود بیا بسوی
من چون نزدیک شد گفت یا علی تمام امشب را که در اینجا که دیدی بسر آوردم و هزار حاجت از برای خود از
حقتعالی سوال کردم و همه را بر آورد و مثل آنها را از برای تو نیز سوال کردم و بانها را عطا کرد و سوال کردم
از برای تو همه امت را مجتمع گرداند بر امامت تو که همه اقرار کنند بخلافت تو و ترا متابعت کنند قبول نکرد و این آیات را
فرستاد الم احسب الناس تا آخر و انس روایت کرده است که الذین صدقوا علی و اصحاب او ست و لیعلمن
الکاذبین دشمنان اویند که در دعوی ایمان دروغ گو بودند وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و
من شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها یعنی بگو یا محمد که حق از پروردگار شما است
پس هر که خواهد ایمان بیاورد و کسیکه خواهد کافر گردد بدرستیکه ما آماده کرده ایم برای ظالمان آتشی را که
احاطه کرده است بایشان سراپردهای آن آتش کلینی و علی ابن ابراهیم و عیاشی روایت کرده اند بسندهای معتبر
از حضرت باقر و حضرت صادق که مراد حق ولایت علی ابن ابیطالب است و مراد ظالمان ستمکاران بر آل محمد اند
و آیه چنین نازل شده است انا اعتدنا للظالمین آل محمد حقهم نارا یعنی ما مهیا کرده ایم بر ستمکاران که غصب
حق آل محمد کرده اند جهنم را و ابن ماهیار روایت کرده است از حضرت باقر که آیه چنین نازل شده است قل
الحق من ربکم فی ولایة علی تا انجا که انا اعتدنا الظالمین آل محمد حقهم نارا و معنی همانست که گذشت اذن
للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا
ربنا الله یعنی داده شده برای آنها که با ایشان قتال میکنند بسبب آنکه ستم کرده اند بدرستیکه خدا بر یاری ایشان
البته قادر است آنها که بیرون کرده شده اند از خانهای خود بنا حق و تقصیر نداشتند بغیر آنکه گفتند پروردگار
ما خدا است و علی ابن ابراهیم گفته است که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین و جعفر طیار و حمزه رضی الله عنهما
نازل شد و بعد از آن در حق حضرت امام حسین جاری شد و الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق در شان حضرت
امام حسین نازل شد که یزید پلید بطلب آنحضرت فرستاد که او را بگیرد و بشام برند پس از ترس ایشان آنحضرت
گریخت بجانب کوفه و در کربلا شهید کردند و بسند کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود
سنیان میگویند این آیه اول در شان حضرت رسول است در وقتیکه کافران قریش او را از مکه بیرون کردند و چنان نیست
که آنها میگویند بلکه مراد حضرت صاحب الامر است در وقتیکه خروج کند از برای طلب خون حضرت امام حسین
و خواهد گفت ما ئیم اولیاء آنحضرت و طلب خون او میکنیم و ابن شهر آشوب روایت کرده است از حضرت باقر

که الذین اخرجوا در شان ما نازل شده است و ابن ماهیار از حضرت کاظم روایت کرده است که این آیه در شان
ماست و بسند دیگر از حضرت باقر روایت کرده است که این آیه در شان ماست که در شان حسن و حسین نازل
شده است و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که در شان قائم و اصحاب او نازل شده است و در مجمع البیان
از حضرت باقر روایت کرده است که در شان ماها چنین نازل شده است و مجاهدین شدند و جمیع آل محمد که از دیار خود
بدر کردند و پیوسته از ایشان در خوف و تقیه بودند و اذ قلنا ادخلوا هذه القریة فکلوا منها حیث
شئتم رغدا وادخلوا الباب سجدا وقولوا حطة نغفر لکم خطایاکم وسنزید المحسنین فبدل الذین
ظلموا قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السماء بما کانوا یفسقون یعنی یاد
آورید هنگامی که گفتیم داخل شوید این شهر را یعنی بیت المقدس یا اریحا پس بخورید از نعمتهای آن قریه هر جا
خواهید بفراوانی و داخل شوید دروازه آن شهر را سجده کنندگان و بخضوع بگویید بیامرز ما را تا بیامرزیم
از برای شما گناهان شما را و بتحقیق که زیاده کنیم ثواب کردار نیکوکاران پس بدل کردند آنانکه ستم کردند
بر خود گفتار را بغیر آنچه گفته شده بود بایشان پس فرستادیم بر آن گروهی که ستم کردند عذابی از آسمان
بسبب نافرمانی بردار ایشان مشهور میان مفسران آنست که این آیه در شان بنی اسرائیل و اکثر ایشان
در وقت داخل شدن طلب آمرزش نکردند بعضی از نعمتهای دنیا طلبیدند پس طاعونی بر ایشان نازل شد
که در یک ساعت بیست و چهار هزار کس از ایشان مردند و در احادیث اهل بیت بروایت کلینی و دیگران
وارد شده است که این آیات در شان اهلبیت است و آیه چنین است فبدل الذین ظلموا آل محمد حقهم قولا
غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا آل محمد حقهم رجزا من السماء یعنی بدل کردند آنانکه ستم
بر آل محمد و حق ایشان را غصب کردند گفتاری بغیر آنچه بایشان گفته بودند پس فرستادیم بر آنها که ظلم بر ایشان
کردند و حق ایشان را بردند عذابی از آسمان مؤلف گوید که توجیه این تاویل بدو وجه ممکنست اول آنکه چون
حقتعالی قصص امم سابقه را در قرآن مجید برای تنبیه و تهدید این امت فرستاده است و احادیث
بسیار وارد شده است که هیچ امری در بنی اسرائیل نبوده مگر آنکه نظیرش درین امت مثل باب حطه است در بنی
اسرائیل یعنی هم چنانکه آنها مامور شدند که داخل باب شوند و سجود و خضوع نمایند و هر که کرد نجات
یافت و هر که نکرد عذاب بر او نازل شد و هم چنین ولایت اهل بیت من درین امت چنین است هر که اختیار
کند ولایت ایشان را و انقیاد و تعظیم ایشان بکند نجات مییابد و هر که نکند عذاب بر او نازل میگردد
و عذاب آن امت هلاک ظاهر بود و درین امت هلاک بضلالت بود و حرمان از سعادت است یا آنچه از
قتل و نهب و اختلاف میان امت و انواع بلاها که بسبب مخالفت اهل بیت بآنها مبتلا گردیدند دوم آنکه

بنی اسرائیل

بنی اسرائیل نیز ممکنست که مکلف بولایت اهل بیت گردیده باشند چنانکه در تفسیر حضرت امام حسن
عسکری منقولست در تفسیر این آیه که حقتعالی بیعت ولایت محمد و علی و سایر اهل بیت را از بنی اسرائیل
گرفت و بعد از آن که از صحرای تیه نجات یافتند حقتعالی امر کرد ایشان را که داخل دروازه اریحا که از بلاد
شام بود بشوند چون بدروازه شهر رسیدند دیدند که مثال محمد و علی صلوات الله علیهما بر بالای دروازه
منصوبست و دروازه در نهایت وسعت و رفعت بود پس حقتعالی امر کرد ایشان را که چون داخل میشوید دروازه
خم شوید برای تعظیم آن دو بزرگوار و بیعت ایشان را که از شما گرفتم بر خود تازه کنید و بگویید خداوندا سجده
و تواضع کردیم مثال محمد و علی را و ولایت ایشان را که تجدید کردیم برای آنست که بریزی گناهان ما را
و محو کنی سیئات ما را تا ما گناهان گذشته شما را بیامرزیم و هر که گناهی نداشته باشد و بر ولایت ایشان
ثابت باشد ثوابش را زیاده میگردانیم پس اکثر ایشان اطاعت نکردند و گفتند ما را ریشخند میکنند
دروازه که باین رفعت چرا خم شویم و آن جمعی که ندیده ایم چرا تعظیم کنیم پس پشت خود را بسوی
دروازه کردند و بآن نحو داخل شدند و بجای حطة حنطة حمراء گفتند یعنی گندم سرخ یا کسب
کرده برای ما بهتر است از آنچه ایشان ما را بآن تکلیف میکنند پس حقتعالی عذابی که از آسمان مقدر شده
بود بر ایشان فرستاده در کمتر از یک روز صد و بیست هزار کس از ایشان بطاعون مردند و آنها جمعی
بودند که حقتعالی میدانست که ایمان نخواهند آورد و از نسل ایشان مؤمنی بهم نخواهد رسید تمام شد
حدیث و بنابرین در آیه هیچ تکلفی در کار نیست و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا
ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین یعنی یاد آورید آن وقتی را که گفتیم مر ملائکه را که سجده کنید از برای
آدم پس سجده کردند مگر شیطان ابا کرد و تکبر نمود و بود از جمله کافران کلینی بسند معتبر از حضرت موسی
بن جعفر روایت کرده است که چون حضرت رسول در خواب دید بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه بر منبرش بالا
میروند بسیار بر او دشوار آمد که بعد از او غصب کنند حق وصی او را پس حقتعالی این آیه را برای
تسلی آنحضرت فرستاد و وحی کرد بسوی او که یا محمد من امر کردم و اطاعت من نکردند پس جزع
مکن تو هر گاه اطاعت تو نکنند در حق وصی تو ان الذین کفروا وظلموا لم یکن الله لیغفر لهم
ولا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها ابدا وکان ذلک علی الله یسیرا یا ایها الناس
قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فآمنوا خیرا لکم وان تکفروا فان لله ما فی السموات والارض وکان الله
علیما حکیما یعنی بدرستیکه آنانکه کافر شدند و ستم کردند نخواهند بود آنکه خدا بیامرزد ایشان را و نه
آنکه برساند ایشان را براهی مگر راه جهنم جاوید خواهند بود در جهنم همیشه هست این بر خدا آسان ای گروه

آدمیان بتحقیق که آمده است شما رسولی براستی از پروردگار شما پس بگروید که بهتر است از برای
شما اگر کافر شوید پس بدرستی از خداست هر چه در آسمانها و زمین است و هست خدا دانا و حکیم کلینی از حضرت
باقر روایت کرده است که آیه چنین نازل شده است ان الذین ظلموا آل محمد حقهم یعنی بدرستیکه آنها که ستم
کنند بر آل محمد و حق ایشانرا گرفتند تا آخر آیه و آیه دیگر چنین است یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق
من ربکم فی ولایة علی فآمنوا خیرا لکم وان تکفروا بولایة علی یعنی آمده است پیغمبر بسوی شما براستی از جانب
پروردگار شما در ولایت علی پس بگروید و ایمان بیاورید بولایت علی که بهتر است از برای شما و اگر کافر شوید
بولایت علی خدا بی نیاز است از شما آنچه در آسمانها و زمین است همه از اوست ٧ وننزل من القرآن ما هو
شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا یعنی فرو میفرستیم از قرآن آنچه شفا و رحمتی است
از برای مؤمنان و نمی افزاید ستمکارانرا مگر زیانکاری ابن ماهیار از حضرت صادق و حضرت باقر بچندین
سند روایت کرده است که مراد از ظالمان آنهایند که ستم بر آل محمد کردند و آیه چنین نازل شده است
ولا یزید ظالمی آل محمد حقهم الا خسارا ٨ وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون یعنی ستم نکردند
بر ما ولکن بودند که بر نفسهای خود ستم میکردند کلینی و دیگران از حضرت باقر و حضرت کاظم
روایت کرده اند که حقتعالی عزیزتر و رفیعتر است از آنکه کسی توهم کند که بر او ظلم کرده است بلکه خلط ما
بنفس خود کرده است و ظلم ما را ظلم خود شمرده یعنی بر ما امامان حجتها و من ستم نکرده اند بلکه آن
آنها که با ایشان رسانیده اند ولکن بر خود ستم کرده اند که خود را مستحق عذاب ابدی گردانیده اند
٩ احشروا الذین ظلموا وازواجهم علی ابن ابراهیم گفته است یعنی جمع کنید آنانرا که ستم کردند
بر آل محمد و اشباه و اعوان ایشانرا ١٠ ما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا واتقوا الله
ان الله شدید العقاب یعنی آنچه داده است شما را پیغمبر یعنی امر بآن کرده است پس بگیرید از او و آنچه
منع کند شما را از آن پس ترک کنید و بپرهیزید از عذاب خدا بدرستیکه خدا شدید است عقوبت
او و ابن ماهیار از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که یعنی بپرهیزید از خدا از ظلم آل محمد بدرستیکه
خدا سخت است عذاب او برای کسیکه بر ایشان ستم کند ١١ وقد خاب من حمل ظلما ابن ماهیار
از حضرت صادق روایت کرده است که یعنی ناامید است از رحمت خدا کسیکه متحمل شود ستمی را بر آل محمد
٢١ ولمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل یعنی البته برای کسیکه انتقام بکشد بعد از
ظلمی و ستمی که بر او واقع شده باشد پس بر ایشان نیست راهی بعتاب و عذاب و ابن ماهیار از حضرت باقر
روایت کرده است که این آیه در شان حضرت قائم است که چون ظاهر شود انتقام خواهد کشید از بنی امیه

وازآنها که تکذیب ائمه کردند و از آنها که عداوت داشته اند تمت الکتاب بعون الملک الوهاب
جعلنا الله من المتمسکین بولایة علی ابن ابی طالب والحسن والحسین والتسعة المعصومین
من ذریة الحسین صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین والعاملین بعملهم والعارفین
بحقهم ولعنة الله علی اعادیهم وغاصب حقهم ومنکر ولایتهم اللهم اهدنا الی طریق مستقیم
قد اتفق الفراغ من تسوید هذا الکتاب علی ید العبد المذنب العاصی الخاطی زین العابدین ابن
مشهدی قلی ترجمه داغی الاصل خسروشاهی المسکن فی السابع من شهر جمادی الثانیه سنه ١٢٦٣
الثلث والستین والمائتین بعد الالف غفر الله له ولوالدیه بمحمد و آله

غرض نقشیست کز ما باز ماند
که هستی را نمی بینم بقائی

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علی محمد و آل محمد

نقلست که روزی حضرت موسی علیه السلام نشسته بود پیری نزد او آمد و گفت یا موسی چهار صد و هشتاد سالست که عمر خویش در ضلالت و گمراهی گذرانیده ام الکنون از کردهای خود پشیمانم و مسلمان شوم حق تعالی بپذیرد یا نه حضرت موسی علیه السلام فرمود که بدرگاه او عرضه کنم تا چه فرماید در آن ساعت جبرئیل علیه السلام در رسید و گفت الله تعالی میفرماید که آن بنده مرا بگو که یکبار بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله حضرت موسی این کلمات را بدان پیر عرض کرد آن پیر از سر اخلاص گفت لا اله الا الله حضرت جبرئیل باز آمد که یا موسی حق تعالی میفرماید که کفر چهار صد و هشتاد ساله او را بخشیدم و عفو کردم بیک کلمه لا اله الا الله حضرت کریم کارساز کفر چهار صد و هشتاد ساله بیکبار ببخشد عجب نباشد که موحدی که جمیع عمر خود کلمه اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله گفته باشد گناه پنجاه ساله او ببخشد بیک کلمه ببخشد گناه صد ساله به نیم توبه ببخشد هزار جرم خطا و کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله بیست و چهار حرفست و شبانه روز بیست و چهار ساعت حضرت عزت بحرف گناه ساعتی ببخشد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که چون بنده موحدی که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله گوید بقدرت حق تعالی فرشته بیرون آید مانند مرغ سبز و دو پر دارد و هر بار بگذارد از مشرق تا بمغرب بگیرد تا زیر عرش پرواز کند و آواز دهد حملة العرش بگویند بیارام گوید بعزت خدا نیارامم تا که حق تعالی گوینده این کلمه را بیامرزد حضرت عزت ندا آید بیارام که بیامرزیدم آنگه خدای تعالی آن فرشته را هفتاد زبان دهد تا روز قیامت برای گوینده این کلمات استغفار کند تا روز قیامت و دست آن شخص گرفته از صراط بگذراند و به بهشت میبرند روایتست اگر خواهی که بسلامت باشی پنج کلمه را بیاد دار و از همه بلاها و فتنها و آفتها خدای تعالی نجات دهد اول در همه کارها بگو بسم الله دوم در یافتن نعمتها بگو الحمد لله سیم در همه سختیها بگو لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم چهارم در همه ترسها بگو لا اله الا الله پنجم در همه خطاها بگو استغفر الله ششم در همه معصیتها و زیانها بگو انا لله و انا الیه راجعون که هر چیز بگو سبحان الله زیرا که سبحان الله شکر خداست لا اله الا الله شکر توحیدست الله اکبر شکر الهام است لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم شکر فهم است و چون سبحان الله بگوی از قضای بد برهی و چون لا اله الا الله بگوی در امان خدای تعالی باشی و چون الحمد لله بگوی از آنچه ترسی برهی و چون لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بگوی از مکر و کید شیطان برهی پادشاه عالم و آفرید کار بنی آدم از گفتار سبحان الله توحید و طاعت آفریده از گفتار لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسد منت آفرید بنده مؤمن باید که کار طاعت که کند بدانش کند تا حقیقت خلاف طاعت نباشد پس باید دانستن که سبحان الله که گفت لا اله الا الله که گفت الحمد لله که گفت لا اله الا الله که گفت لا حول و لا قوة الا بالله که گفت سبحان الله حضرت جبرئیل گفت در آن وقت که قالب آدم را خدای تعالی آفرید الحمد لله آدم گفت در آن دم که با مرا تیح رحش متقالب میدید لا اله الا الله نوح گفت در آن دم که طوفان سر بسر دیدار بگرفت الله اکبر ابراهیم پیغمبر گفت در آن وقت که اسمعیل را خواست که قربان کند و کارد نبرید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت در آن دم که ابو جهل بکشتند هر آنکس که بگوید سبحان الله فضل و ثواب حبیب علیه السلام بیابد هر بنده که بگوید لا اله الا الله فضل و ثواب نوح پیغمبر علیه السلام بیابد و هر که بگوید الله اکبر فضل ابراهیم علیه السلام بیابد و هر بنده که بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم فضل حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بیابد و زبان را مشغول نگه دارد زیرا که سبحان الله نگاه داشت نماز بامدادست الحمد لله نگاه داشت نماز پیشین است لا اله الا الله نگاه داشت نماز شام است لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم نگاه داشت نماز خفتن است این تسبیحات که گفته شد مسلم آنکسیست که در نماز و غیره پیوسته بیاد دارد روایتست که حبیب عجمی را عیال و اطفال بسیار داشت و فقر و درویشی او بنهایت رسیده بود پیوسته در طاعت الهی مشغول بودی و عیال او از روی نفقه طلب نفقه داد او را چیزی نبود از روی عیال شرمنده گشته روی بخوت بود و گفت که ای حبیب جای برو مزدوری کن و مزدی بهم رسان که بدان نفقه سازیم که اطفال گرسنگی

میکشند

میکشند حبیب برخواست که بمزدوری رود جدا کانه از عقب خانه صومعه داشت که عبادت خانه او بود بدان صومعه شد تا شب عبادت کرد چون شب در آمد بخانه رفت زن گفت برای اطفال چیزی نیاوردی این چه حالتست گفت برای آنکسی که امروز کار کردم بزرگوار است شرم داشتم که از وی طلب کنم و همکاران گفتند که او هر ده روز را یکبار مزد میدهد و بدین هر روز بصومعه شد و خدا را عبادت کرد و عیال انتظار آن که چون ده روز شد حبیب مزد کار ده روز بیکبار خواهد آورد تا آن روز که روز دهم شد حبیب نماز پیشین بگذارد و اندیشه در دلش افتاد که الحال وعده نه روز اطفال بسر آمد چون چیزی نداشته باشم باطفال در خانه چه عذر گویم البته از من نفقه طلب خواهند داشت و عذر دیگر قبول نخواهند کرد او درین اندیشه بود که پادشاه عالم جل جلاله و عظم شانه فرشته را با چندین کالای خانه حبیب فرستاد که یک آرد و دیگری گوشت و یکی روغن و یکی عسل و آن فرشته باسب ابلق سوار بود پیش خانه حبیب آمد و آواز داد که حبیب کجاست زنش را بخانه یک زر دینار همراه داشت گفت این بار و این زر از آن حبیبست که خداوندگار عوض مزد کار وی برای فرستاده است و میگوید که حبیب میباید که روز بروز کار خود بیفزاید تا ما نیز مزد او بیفزائیم چون شب در آمد حبیب بی دماغ بود که بعیال خود چه عذر پیش آورد میان که از عبادتخانه خود بیرون آمد بوی طعام و گوشت بمشام وی رسید در تعجب شد و گفت که در خانه ما قوت چیزی نبود از این بوی طعام از کجا باشد درین اندیشه بود که زنش از خانه بیرون آمد حبیب دید ایستاده پیش آمد و نوازش بسیار کرد و گفت در خانه سرا پاک نمود گفت ای حبیب انکه از بهر وی کار میکنی عجب بزرگوار است مزد کار تو از بهر ما انقدر چیزی فرستاده است و گفته که حبیب را بگو که کار را بیفزاید تا ما نیز مزد کار خواهیم افزود ازین سخن خوشحال شده احوال را باز گفت و گفت چون چنین است من چرا عمر خود را بغفلت گذرانم و بطاعت خالق نکوشم بعد از آن باقی عمر بطاعت خدای تعالی بگذرانید و با خود گفت که ده روز برای خود یارب تعالی کار کردم این قدر مزد کار من بمن کرامت کرد پس کسی چرا بغیر از تو پرستد و آنچه امروز مهیا بود بعد از آن یکباره روی از دنیا بگردانید و خود را باو واگذاشت و بگوشه صومعه سر آورد و مستجاب الدعوة شد در عالم مشهور شد نقلست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که شب معراج فرشته دیدم که هفتاد هزار دست داشت و در هر دست هفتاد هزار انگشت و در هر انگشت هفتاد هزار قلم داشت جبرئیل علیه السلام پیش میرفت از آمدن حضرت او را اعلام کرد حضرت پیش فرشته آمدند و آن فرشته برخواست و حضرت را سلام کرده تعظیم نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آن فرشته پرسید که در چه خدمت ماموری عرض کرد از آن زمان که خدای تعالی دنیا را بدید کرد و مرا آفریده بقطرهای باران و ریگ بیابان و برگ درختان و موی ستوران و نفوس خلق اولین و آخرین همه را بر خدای تعالی در دست نعمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ حاجت دارد که در آن عاجز مانی گفت بلی یا رسول الله کسیکه بر تو و اولاد تو صلوات فرستد در ثواب نوشتن آن عاجز میمانم حضرت فرمود ترا درین صلوات داخل سازیم تا در نوشتن ثواب آن عاجز مانی صلوات اینست که بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد در فضیلت بر محمد و آل محمد اگر تمام درختان قلم گردد و دریاها مداد شود و ملائکه جن و انس نویسنده گردند از اول دنیا تا آخر دنیا شمه از شرح صلوات نتوانند نوشت و بالله التوفیق قال الله تعالی ثم قیل لهم ادخلوا في امم قد خلت من قبلكم في جملة امم مصاحبين لهم من الجن والانس يعني معهم الامم الماضية من النوعين في النار متعلق بادخلوا من التفسير الصافي

[illegible]

في الكافي عن الصادق ع طوبى شجرة في الجنة اصلها في دار النبي ص وليس من مؤمن الا وفي داره غصن منها لا يخطر على قلبه شهوة شيء الا اتاه به ذلك
ولو ان راكبا مجدا سار في ظلها مائة عام ما خرج منه ولو طار من اسفلها غراب ما بلغ اعلاها حتى يسقط هرما الا ففي هذا فارغبوا وفي الاكمال عن القائم ع
طوبى لمن تمسك بامرنا في غيبة قائمنا فلم يزغ قلبه بعد الهداية فقيل له وما طوبى قال شجرة في الجنة اصلها في دار علي بن ابي طالب ع وليس من مؤمن
الا وفي داره غصن من اغصانها وذلك قول الله طوبى لهم وحسن مآب والاخبار في تفسير طوبى بالشجرة التي في الجنة وذكر اوصاف تلك
الشجرة كثيرة رواها القمي وفي العيون والعياشي والخصال والاحتجاج وغيرها وفي المجمع عن الكاظم عن النبي ص انه سئل عن طوبى قال شجرة اصلها في
داري وفرعها على اهل الجنة ثم سئل عنها مرة اخرى فقال في دار علي ع فقيل له في ذلك فقال ان داري ودار علي ع في الجنة بمكان واحد لم تتغير

يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب

يعني اصل الكتب وهو اللوح المحفوظ عن المحو والتبديل وهو جامع لكلها ففيه اثبات المثبت واثبات الممحو ومحوه واثبات بدله لينسخ ما ينبغي
نسخه ويثبت ما يقتضيه حكمته ويمحو سيئات التائب ويثبت الحسنات مكانها ويمحو من كتب الحفظة ما لا يتعلق به جزاء ويترك غيره مثبتا او يثبت ما رآه
في صميم قلب عبده ويمحو الفاسدات او يثبت الكائنات ويمحو قرنا ويثبت آخرين والقمي والعياشي عن امير المؤمنين ع اذا كان ليلة القدر نزلت الملائكة
والروح والكتبة الى سماء الدنيا فكتبوا ما يكون من قضاء الله تلك السنة فاذا اراد الله ان يقدم شيئا او يؤخره او ينقص شيئا امر الملك
ان يمحو ما يشاء ثم اثبت الذي اراده وعن الصادق عن ابيه ع قال قال رسول الله ص ان المرء ليصل رحمه وما بقي من عمره الا ثلث سنين فيمده الله الى ثلث
وثلثين سنة وان المرء ليقطع رحمه وقد بقي من عمره ثلث وثلثون سنة فينقصه الله الى ثلث سنين او ادنى قال وكان الصادق ع يتلو هذه الآية
وعنه ع انه سئل عن قول الله تعالى يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب قال ان ذلك الكتاب كتاب يمحو الله فيه ما يشاء ويثبت فمن ذلك الذي يرد الدعاء
القضاء وذلك الدعاء مكتوب عليه الذي يرد به القضاء حتى اذا صار الى ام الكتاب لم يغن الدعاء فيه شيئا وفي المجمع عن النبي ص هما كتابان كتاب سوى ام الكتاب
يمحو الله منه ما يشاء ويثبت وام الكتاب لا يغير منه شيء وعن الصادق ع هما امران موقوف ومحتوم فما كان من محتوم امضاه وما كان من موقوف فله فيه المشية يقضي فيه ما يشاء
وفي الكافي والعياشي عن الباقر ع العلم علمان فعلم عند الله مخزون لم يطلع عليه احدا من خلقه وعلم علمه ملائكته ورسله فما علمه ملائكته ورسله فانه سيكون
لا يكذب نفسه ولا رسله ولا ملائكته وعلم عنده مخزون يقدم منه ما يشاء ويؤخر ما يشاء ويثبت ما يشاء من التفسير الصافي

في مهج الدعوات من مصنفات سيد بن طاوس ره روايت كرده كه چون عمر لعين خواست كه هرمزان را بكشد
آورده هرمزان طلب آب كرد قدح پر آب به داد در دست او بلرزيد عمر گفت سبب اين لرزش چيست گفت ميترسم كه مرا بكشند پيش از آنكه آب را
بياشامم عمر گفت باكي نيست بر تو تا بياشامي او قدح را انداخت و شكست و گفت نخواهم آشاميد اين آب را هرگز چون مرا امان دادي تا آشاميدن
اين آب عمر گفت امان از من گرفتي و من نيافتم و در روايات اصحاب وارد شده كه عمر از اين معنى شكوه بخدمت علي ع كرد آن حضرت دعا كرد كه قدح
درست شد مملو از آب چون هرمزان اين معجزه را ديد بشرف اسلام مشرف شد و در جنگ صفين بخدمت هاشم ابن عتبه دست او را قطع كرد
آنحضرت دست او را برداشت و چيزي خواند و بر جاي خود چسبانيد او گفت چه خواندي يا امير المؤمنين فرمود فاتحة الكتاب او گفت فاتحة الكتاب در مقام تعجب
وفاتحه را كم شمرد دست او جدا شد و ديگر آنحضرت متوجه او نشد

روى ... انه كانت امرأة من الانصار يقال لها ام فروة كانت تحرض الناس على نقض بيعة ابي بكر وترغبهم الى البيعة لامير المؤمنين ع فبلغ ابا بكر خبرها فحضرها
واستتابها فابت فقال لها يا عدوة الله تحرضين الناس على نقض بيعتي وتفرقين جماعة المسلمين ما تقولين في امامتي فقالت انت لست بامام قال فمن انا
قالت انت رئيس قومك اختاروك باختيارهم لانفسهم وجعلوك واليا عليهم بل الامام هو الذي يكون من جانب الله وبنص رسول الله ولا يجوز ان يكون عالما
بالظاهر والباطن وبما يحدث في المشرق والمغرب من خير وشر ولا يكون له ظل اذا وقف تحت الشمس والقمر ولا تجوز الامامة لمن كان من عبدة الاوثان او كان كافرا
ثم اسلم قال ابو بكر انا من الائمة الذين اختارهم الله للخلق ائمة فقالت له كذبت على الله لو كان الله اختارك للناس اماما لذكرك في كتابه كما ذكر غيرك وقال
وجعلناهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا وكانوا باياتنا يوقنون ويلك يا ابا بكر ان كنت اماما فاذكر لي اسماء السموات فتحير ابو بكر ولم يدر ما يقول فقال
الله الذي خلق السموات هو العالم باسمائها فقالت لو جاز للناس تعليم الرجال لعلمتك باسمائها قال لها ابو بكر ان ذكرت اسمائها واحدة بعد اخرى والا
قتلتك فقالت له ابالقتل تهددني والله اني لا اشكر الله ان يكون قتلي بيدك ولكني اخبرك باسمائها السماء الاولى ايلول والثانية ربعول والثالثة سحقول
والرابعة ذيلول والخامسة ماين والسادسة ماجر والسابعة ايوث فتعجب منها ابو بكر ومن حوله وقالوا لها ما تقولين في علي فقالت ما اقول في امام الائمة ووصي
الاوصياء ومن بنوره اضاءت الارض والسماء ولا تقبل عبادة الا مع ولايته والاقرار بامامته ولكنك يا ابا بكر نقضت بيعته وبعت الآخرة بالدنيا
قال ابو بكر اقتلوها فانها ارتدت فقتلوها وكان حينئذ امير المؤمنين في مزرعة من المزارع فحضره وابلغوه خبر ام فروة فاتى الى قبرها فرأى حول القبر اربعة طيور
بيض حمر المناقير في منقار كل واحد حبة رمان يدخل في القبر من فرجة كانت فيه فلما رأته ع الطيور فررن اجنحتهن وصحن في وجهه فاجابهن بكلام لا يشبه كلام بني
آدم وقال افعلن انشاء الله تعالى ثم وقف على قبرها ورفع يده الى السماء وقال يا محيي النفوس بعد الموت ويا منشئ العظام الدارسات احي لنا ام فروة واجعلها عبرة لمن
عصاك فاذا بصوت ... يقول يا امير المؤمنين قد اجيبت دعوتك فخرجت ام فروة من قبرها ملتفة بوصلة خضراء من سندس الجنة فقالت يا مولاي
اراد ابو بكر اطفاء نورك وما اراد الله الا اتمامه فبلغ ابا بكر وعمر خبرها فتعجبا وقال سمعنا رسول الله ص يقول ان الله ... علي ان يحيي الاولين والآخرين
لاجلهم ورد ع الى بعلها وولدت منه ولدين ذكرين وبقيت بعد امير المؤمنين ع ستة اشهر تمت

بدانکه چون خلقت عالم لاهوت باتمام رسید و انوار توحید ظاهر و باطن ایشان را فرا گرفت از آفتاب این عالم نور ساطع شد و از آن خداوند عالم ستاره ای [illegible] صد و بیست
چهار هزار پیغمبر را خلق فرموده و چون مقام ایشان یک درجه فروتر بود از مقام لاهوتیان در ایشان اندک ظلمت پیدا شد چنانکه نور چراغ در مقام اول که نهایت نزدیکی اوست
بچراغ بنهایت نورانیست و هیچ ظلمت در آن نیست و چون یک درجه دور شد اندک تاریکی در آن پیدا میشود و هرچه دورتر رود آثار تاریکی در آن بیشتر پیدا بود
و نور کمتر شود تا آنکه بنهایت دوری رسد و آنجا نور بسیار بسیار ضعیف در آن یافت شود و سراپا ظلمت شود مثال اینجا این چون درجه پیغمبران یکمرتبه دورتر است بقدر یک درجه
در ایشان ظلمت هست و بهمان قدر ترک اولی از ایشان سر میزند و بنا بر قدر خلاف مشیت خدا و عدل از ایشان ظاهر میشود و لهذا آنقدر نیست که ایشان را عاصی توان گفت چرا که
مقام ظلمت ایشان مانند ظلمت زبرجد و زمرد است که تیرگی دارد اما در نهایت درخشندگی و تابندگی است و آن تیرگی بسبب سیاه بودن در ایشان نبود و پرده نیز نبود که زیرا که دیده
هیچ از نمایند که خدا نیفکند و آن ظلمت ایشان را از پیغمبری و پیغام آوردن نینداخت چرا که ایشان کشف میشنیدند و اما در درجه اول هیچ بود و وجه نداشت یعنی هیچ که بر آن
اثر باشد و بسبب تیرگی اگر هم در ایشان باشد نبود بلکه مثل تاریکی در ایشان یک سر سوزن است که در دریای محیط افکنی خواه [illegible] که ابدا تغییر در دریا راه نیابد و چگونگی
از [illegible] که قرار نتوان داد و آن آب حرام مطلق باشد و اما در درجه دویم آنقدر باشد که فی الجمله طعم آن تغییر دهد اما نه آنقدر که اسم آب [illegible] شود مجملا خداوند
از نور وجود پیغمبران شعاعی خلق کرد مانند شعاع آفتاب از آفتاب پس از آنکه از ابر فیض ایشان آبی نازل کرد که آن آب شیرین تر از عسل و سفیدتر از عاج و خوشبوتر از مشک
و کافور و سردتر از برف خلقت فرموده و آن آب را در زیر عرش مقام ایشان قرار داد و همین آبست دریای صاد و دریای نون و آب مزن که خدا در قرآن یاد فرموده است
و خداوند از شعاع این آب که جانب [illegible] او باشد خاکی پاکیزه خلقت کرد که سفیدتر بود از نقره و بوی آن زعفران بود و تمر آن مشک و سنگریزه آن مروارید
و مرجان و یاقوت و الماس بود که آن زمین علیین باشد که خدا در قرآن یاد فرموده است و آن ابر را خدا بر آن زمین جاری کرد [illegible] پس آن آب گل را خمیر فرموده ممزوج
کرد و چهار [illegible] آب [illegible] رسید از [illegible] آن زمین پس آب روان حاصل شد که قابل خوردن شد و قابل زراعت آن شد و اگر این صفای اول بود مانند هوای لطیف
بود و بکار خوردن و زراعت نمی آمد بعد از آن خداوند درختی آفرید در همان زمین طیب طاهر که آن درخت مزن باشد که در قرآن نامیده است افرأیتم الماء الذی
تشربون ءانتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون یعنی خبر دهید از این آب که میآشامید شما آن را از مزن نازل کردید یا ما نازل کردیم خدا نازل کرد و شک و شبهه
در او نیست پس خداوند ابر از آن درخت نازل فرموده و از آن درخت که میچکید در زمین محشر میدانم که آنچه نوشتم معنا بود و هیچ کس او نفهمیده پس فی الجمله
قرار میدهیم که صاحب هوش بهره از آن برد پس میگوییم آن آب که از ابر فیض ایشان نازل شد آب طیب بود و آن زمین که از نقره آن آب خلق شد آن زمین اجابت و ماهیت
طیبه بود و آن [illegible] که با هم ترکیب شد آب عذب فرات نام آمده که در دریای صاد است که در زیر عرش مشیت خداست و دریای حیات است بعد از آن آب قطرهای چکید بدرخت
مزن که مقام روحست و شاخهای نازک بسیار دارد و میوهای آن هم مروارید است و [illegible] از زبرجد سبز است از آن درخت چکید در زمین عالم محشر که عالم ذر باشد
که زمین نفوس است پس آن آب ریخته در زمین عالم محشر و با خاک آن عالم مخلوط شد نمیدانم چه میگوییم و تو چه میفهمی و نمیدانم که کدام مکینی اینها تاویلست یا حقیقت
با [illegible] خداوند از عکس نور پیغمبران ظلمتی خلقت کرده و در آن ظلمات چشمه خلقت کرده در نهایت حرارت و بخار [illegible] سیاه تر از قیر و طعمش تلختر از حنظل و بویش
کننده تر از جیفه متعفن بدتر از [illegible] و گرمتر از آتش و از کف آن آب خداوند زمینی خلقت کرد در نهایت [illegible] خبیث نجس کننده تر پس از آن بخار [illegible]
و با خاک آن زمین ممزوج شد پس آبی شد که آب حمیم باشد پس آن آب در آن زمین جاری شد و خداوند باد [illegible] آن ابر را با آن زمین ترکیب کرد پس درختی آفرید که آن درخت

زقوم بود

زقوم بود که در قرآن خدا از آن یاد کرده که ان شجرة الزقوم طعام الاثیم یعنی درخت زقوم طعام گناهکار است پس آب بطور [illegible] بالا آمد و بشاخهای آن درخت نشست و از آن
درخت بطور [illegible] بالا آمد بزمین محشر رسید که همان زمین عالم ذر باشد و این هم معنا بود که نفهمیدی و باید اشاره تا [illegible] کنم با فهمی پس آن ظلمات که عرض شد حاصل [illegible] است
بود و آن چشمه آب بود که جهنم [illegible] بود و کف آن [illegible] جهنم بود و آن هم ترکیب شد و آب حمیم جهنم پیدا شد و از آن بدرخت زقوم رسید که مقام ممات باشد که ضد
حیاتست و از آن بزمین محشر که عالم نفوس باشد و در آنجا آن هم آب که بعبارت دیگر آب شیرین گوارا است و آن دیگری آب شور و تلخ باشد که خدا میفرماید که هذا
عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح اجاج یعنی این یک آب شیرین گوارا است و آن دیگری آب شور و تلخ و آن هم آب را خداوند بر آن زمین جاری کرد و آن زمین با آب شیرین
و تلخ آمیخته و کل که مخلوقات را از آن گل آفرید پس از جهت جمیع مخلوقات صاحب دو جهت شدند نوری و ظلمتی و هر یک قابل آن شد که اطاعت کنند [illegible] و طاعت
بواسطه آن آب شیرین است و معصیت کنند معصیت شان بواسطه آن آب تلخ است و بر این مطلب احادیث کثیر میدانم چنانکه در کافی مرویست از حضرت باقر
که فرمود که خدا تبارک و تعالی وقتیکه خلق کرد خلق را خلق کرد آب شیرین و آب شور تلخ پس ممزوج شد آن هم آب پس گرفت گلی از زمین و حرکت داد آن را
حرکت شدید پس گفت باصحاب یمین [illegible] و ایشان مانند ذره راه میرفتند که بروید به بهشت بسلامت و گفت باصحاب دست چپ که بروید بسوی آتش و باک
ندارم و در حدیث دیگر فرمود که خدا قبضه از آن خاک که آدم را آفرید گرفت پس بر آن آب شیرین ریخت و چهل روز آن را گذاشت پس بر آن آب شور و تلخ ریخت
و چهل روز آن را گذاشت پس چون رسید آن گل را گرفت و حرکت شدیدی داد پس بیرون آمدند مانند ذره از طرف راست و چپ تا آخر حدیث و باین مضمون
احادیث بسیار است پس معلوم شد که خداوند خلق را در اول تمام از خاک عالم ذر و این هم آب خلق کرد از این جهت مردم قابل طاعت و معصیت شدند و قابل تکلیف
امر و نهی شدند و اگر در ایشان همان آب شیرین بود قابل معصیت نبودند و اجر بر طاعت نداشتند و آنگاه مجبور بودند بر طاعت و اگر آب شیرین نداشتند
مجبور بودند بر معصیت و قابل طاعت نبودند و [illegible] بر عصیان نداشتند و عذر [illegible] بر اطاعت پس خداوند [illegible] آدم آفرید که قابل امر باشد که اگر اطاعت
کنند ثوابی داشته باشند و اگر عصیان کنند عقاب بر ایشان روا باشد و [illegible] و اختیار در هر کس جاری باشد و هر گاه اینکه عرض شد عدل کننده
البته در جبر واقع خواهد شد یا آنکه از [illegible] خواهد شد و هر دو [illegible] کفر است بنص کتاب و سنت و صحیح دلیل عقل

و ارشاد العوام

در بیان معجزات و خوارق عادات که از حضرت سید المرسلین ص ظاهر گردیده پیش از بعثت و بعد از بعثت و آثار
و علامات عجیبه که پیش از ولادت آنحضرت در میان خلق پدید آمده بدانکه معجزاتیکه از آنحضرت ظاهر گردیده در همه حالاتش
تا بعد وفاتش چهار هزار و چهار صد و چهل معجزه بود و بزرگترین همه قرآن بود و ما درین مختصر بعضی از آنها بتنوی ذکر میکنیم تا همه
عوام و خواص را بهره باشد ؟ بسند صحیح مرویست از حضرت صادق ع که چون از ولادت حضرت خاتم النبیین ص دوازده سال
گذشت و ابو طالب کفالت حال او میکرد کاروان قریش اراده شام کردند ابو طالب نیز با ایشان عزم شام میکرد آنحضرت گفت
ایعم مرا نیز با خود ببر ابو طالب بگریست و گفت ای فرزند مرا بی تو یک لحظه صبر و آرام نباشد چگونه ترا از خود جدا کنم و آنحضرت را
برداشته بطرف شام متوجه شد تا آنکه رسیدند بمکانی که آنرا بصری میگفتند و در آنجا کاروان در نزدیک صومعه بحیرا فرود آمدند
و بحیرا راهبی از نصاری چندین مدتی بود که در آن دیر میبود و در باب زهد و پارسائی بکمال رسیده بود و در علم نیز ماهر بود و از انجیل
احوال حضرت سید المرسلین ص را معلوم کرده بود و نعت و صفت وی دانسته بود و چندین سال در آن دیر بود با انتظار قدوم حضرت
سید المرسلین زیرا که در انجیل خوانده بود که پیغمبر آخر الزمان از آن مکان عبور خواهد کرد و در زیر فلان درخت نزول خواهد نمود و بحیرا
هر بار که قافله قریش از آنجا گذر میکرد بر بام صومعه خود می نشست و نظاره میکرد تا علامتی ببیند از آن علامات و حضرت خاتم النبیین را شناسد
و باستقبال وی شتابد و بدرجه اسلام مشرف گردد و چون چند مرتبه مشاهده نمود آثاری از وی پیدا نشد تا آنکه در گوشه صومعه می بود و درنگ
میکرد و با مردم قافله سخن نمیگفت تا آن نوبت که حضرت خاتم النبیین ص در میان کاروان قریش تشریف آوردند بحیرا آمد بر بالای بام دیر خود
نظاره میکرد دید که همه درختان صحرا از عقب آنحضرت آمده میگویند السلام علیک یا رسول الله و دید پاره ابر سفیدی بر بالای سر کاروان
پاره ابر همراه میاید که مردم کاروان آمدند و در نزدیک آن درخت فرود آمدند دید که جوانی در زیر آن درخت نشست و ابری بر بالای
سرش ایستاده و آن درخت چند سال بود که خشک گردیده بود بحیرا دید که آن درخت شاخها برکشید و برگهای سبز برآورد و سایه نیکو بر سر آنحضرت انداخت
چون این علامات را دید تحقیق کرد که حضرت خاتم النبیین در میان آن کاروان است پس از بالای دیر فرود آمد و فرمود که طعام مهیا کردند و یک
نفر از راهبان را فرستاد بمیان قافله و گفت بگو بمردم قافله که بضیافت بحیرا در آیید چون آن راهب بمیان قافله آمد و مردم قافله را تکلیف
ضیافت بحیرا نمود و مردم تعجب نمودند با هم گفتند چندین سالست که ما ازین مکان عبور میکنیم هرگز این راهب را ندیده و از ما احوال
نپرسیده و امروز چه سانح شده باشد که ما را بضیافت میطلبد پس همگی مردم قافله متوجه دیر شدند و آنحضرت را نزد اسباب میدانستند در سر
بارهای خود گذاشتند چون همگی قوم داخل دیر شدند بحیرا نظر میکرد و شمایل ایشان میدید و در هیچ یک شکل و شمایل حضرت خاتم النبیین ص
که در انجیل خوانده بود ندید گفت ای جماعت قریش کسی از خود در میان اسباب بارهای خود گذاشته اید و او را بمهمانی نیاورده اید
ابو جهل گفت همه آمده ایم مگر کودکی که او را در میان بارها و اسباب خود گذاشته ایم بحیرا گفت که ای جماعت قریش او را کودک میگوئید
و ضیف نمیدهید که او صاحب قرآن و پیغمبر آخر الزمانست پس بحیرا بخدمت آنحضرت آمد آنحضرت را برداشت و بدیر خود برد و بر روی آنحضرت
نگاه میکرد و میگفت والله این پیغمبر قسم بجناب احدیت الهی که او است پیغمبر آخر الزمان چون جماعت قریش از طعام خوردن فارغ شدند بآنحضرت

گفت که ای پیغمبر آخر الزمان ترا قسم میدهم بلات و عزی که جواب مسئلهای مرا بگویی چون آنحضرت نام لات و عزی شنید گفت ای بحیرا قسم بلات و عزی
یاد مکن که در روی زمین هیچ چیز دشمن تر از لات و عزی نیست بحیرا گفت ترا قسم میدهم بخدا که جواب مسئلهای مرا بگوی آنحضرت فرمود هر چه خواهی
از من مسئلت کن پس بحیرا مسائل چند از آنحضرت پرسید همه را جواب شنید و التماس کرد که آنحضرت جامه از دوش مبارک دور کند پس آنحضرت جامه
دور کرد بحیرا نظر بمهر نبوت کرد بدان صفت که در انجیل خوانده بود دید خود را بر پای مبارک آنحضرت انداخت و بوسه داد آنگاه برخاست و دست
ابوطالب گرفته بخلوت برد و گفت ای ابوطالب این پسر کیست ابوطالب گفت فرزند منست بحیرا گفت لا والله که فرزند تو نیست و پدر
ورش باید که زنده نباشد ابوطالب گفت که ای بحیرا این پسر برادر منست و پدرش پیش از آنکه مادرش برو حامله بود از دنیا رفت بحیرا گفت اکنون راست
گفتی پس گفت ای ابوطالب او را از چشم حسودان نگهدار بدانکه او پیغمبر آخر الزمان است و بهتر و مهتر عالمیانست شرع او همه عالم بگیرد و دین وی
دینهای امم را منسوخ گرداند زودتر او را بمکه رسان و از یهود و نصاری او را پنهان دار چه اگر ایشان او را بشناسند در بند هلاک وی شوند ابوطالب چون
شغل تجارت گذرانید آنحضرت را باز بمکه آورد و در آن سفر چند نفر از یهود آنحضرت را شناختند و قصد کشتن وی کردند بحیرا ایشان را منع نمود و از ایشان
فرو خواند و نصیحت کرد و مانع ایشان گردید ۰ بسند صحیح مرویست از حضرت امام حسن عسکری که مردی از قبیله اراشه شتری چند بمکه آورد برای
فروختن ابوجهل شتران او را گرفته و قیمت آن مرتبه نمیکرد و مماطلت مینمود و او را هیچ نمیداد و آنمرد سرگردان شده بود و میخواست که بجانب خود برود
روزی که همه قریش بدر کعبه جمع آمده بودند آنمرد بیامد و فریاد بر آورد و بر ابوجهل تشنیع کرد و گفت ای جماعت قریش چند روز است که ابوجهل چند
شتر از من خریده است بها باز میدهد و مرا سرگردان میدارد و من غریبم میخواهم که بخانه خود بروم اکنون روا مدارید که پیش شما ظلم بر غریبان رود که شتر
بگیرند و بها ندهند قریش از سر استهزا گفتند اینمرد اگر میخواهی که حق تو بتو رسد پیش آنمرد که در گوشه مسجد نشسته است برو که آنمرد حق ترا از ابوجهل
ستاند و مراد ایشان حضرت خاتم الانبیا بود و غرض ایشان از آن سخن آن بود که افسوس بر پیغمبر کنند آنمرد ندانست که ایشان از سر هزل میگویند
برخاست و پیش آنحضرت آمد و گفت قریش مرا بتو حواله کرده اند که حق مرا از ابوجهل بستانی و در حال آنحضرت فرمود که برو با تو بیایم و حق
ترا بستانم و بتو بسپارم پس آنحضرت برخاست و بآنمرد برفت چون آنحضرت روان گردید قریش یکی را از عقب فرستادند تا ببیند که میان آنحضرت
و ابوجهل چه حادثه خواهد شد چون آنحضرت بدر سرای ابوجهل رسید در زد ابوجهل از اندرون خانه آواز داد که کیست که در میزند آنحضرت فرمود
که منم برخیز و بیرون آی پس ابوجهل در حال بیرون آمد و ترسیده بود و گونه روی وی زرد شده بود گفت یا محمد خیر است که تو بدر خانه من آمده
آنحضرت فرمود که آمده ام که حق اینمرد را بدهی ابوجهل گفت کرامة وسمعاً و طاعة یعنی شنیدم و اطاعت میکنم پس یک لحظه توقف کن تا بروم و بیاورم
ابوجهل باندرون خانه شد و حق آنمرد را تمام آورده بوی تسلیم کرد و آنمرد که قریش فرستاده بود و اینحال را دیده بود در ساعتی که صاحب شتر رفته حق
خود را گرفته از روی شادی و خرمی بجانب مسجد رسید پیش از آنکه قاصد قریش باز آید و قریش در مسجد منتظر بودند چون مرد از شهر آمد ازو پرسیدند که
ای مرد بگو که محمد در حق تو چه کرد مرد از شهر گفت کریمتر از وی کسی ندیدم در میان عرب محمد در حال برخاست و باز آمد و حق مرا گرفته بمن داد قریش
تعجب کردند و گفتند چون تواند بود که این ابوجهل سخن محمد بشنود و حق از شیر انعام دهد در این سخن بودند که قاصد ایشان رسید از وی پرسیدند که
حال چون شد گفت ای قریش من امروز چیزی عجیب دیدم که هرگز ندیده بودم گفتند چه دیدی گفت چون محمد بدر خانه ابوجهل برفت و در زد ابوجهل

برهنه پلید ابوجهل بیرون آمد و بر ابوجهل اثر زندگی نمانده بود از بسکه ترسیده بود پس گفت برو و حق اینمرد را بیار ابوجهل گفت کرامة
وسمعاً و طاعة بخانه رفت و حق او را تمامی بیرون آورده بوی تسلیم کرد قریش از تعجب زبانها گزیدند و گفتند که هرگز این از ابوجهل نیاید بعد از ساعتی
ابوجهل حاضر شد قریش گفتند که ای ابوجهل امروز ترا چه حالت افتاد و این چه حرکت بود که کردی که ما از سر استهزا آنمرد را گفتیم برو تا محمد حق
تو بستاند از بهر آنکه تو هرگز قول محمد نشنوی و شفاعت او قبول نکنی ابوجهل گفت ای قوم معذور دارید مرا که اختیار از دست من رفته بود گفتند چگونه
گفت محمد بدر سرای من آمده آواز داد و ترسی بر من افتاد که هفت اندام من بلرزه در آمد چون بیرون آمدم نظاره کردم در بالای سر او اژدهای دیدم بر
شتری مست ایستاده بود و دهان باز کرده بود و چون مرا دید گفت حق اینمرد را بده اگر نه میگفتم ندهم آن اژدها مرا هلاک میکرد از این سبب حق وی بیاوردم
و بوی دادم ۰ محمد ابن اسحق طبری در تاریخ خود نقل کرده که رکانه پسر عبد یزید ابن هاشم در میان قریش از همه قوی تر بود خصوصاً در مصارعه و کشتی گرفتن
هیچ کسی با وی مقاومت نمیکرد و در روزی اتفاق افتاد که در وادی از وادیهای مکه حضرت سید المرسلین رکانه را تنها دید و گفت ای رکانه وقت آن نیامد که بیایی
و بمن ایمان آوری رکانه گفت اگر دانستمی که تو آنچه میگویی راست میگویی و حقست بتو ایمان میآوردم در دم آنحضرت فرمود که ای رکانه اگر من با تو کشتی گیرم و ترا
بیفکنم تو بمن ایمان آوری رکانه گفت بلی رکانه چنین تصور کرده بود که بصد مرد او را از پای در نیاورند رکانه نزدیک آنحضرت شده با آنحضرت در مصارعه
در آمد چون آنحضرت دست مبارک بوی نهاد او را بگرفت و بر زمین زد رکانه برپای خواست و گفت یا محمد یکبار دیگر با من کشتی بگیر آنحضرت مرتبه دیگر با وی کشتی
گرفته او را بیفکند رکانه خجل شده و بپای خواست و گفت یا محمد این عجب است که تو مرا بیفکندی ای قریش همگی از عهده من بیرون نیایند آنحضرت گفت ای رکانه
عملی عجیبتر از این ترا بنمایم بشرط آنکه بمن ایمان آوری و متابعت من کنی رکانه گفت آن چیست فرمودند که این درخت که در برابر تو ایستاده است اشاره کنم
برخیزد و نزد من آید و دیگر باره باز بجای خود رود و قرار گیرد رکانه گفت یا محمد اگر تو چنین کنی من بتو ایمان آورم پس آنحضرت اشاره با آن درخت کرد درخت
از جای خود برخاست و از هیبت غلطان در خدمت آقای خود میشتافت تا بنزدیک آنحضرت رسید باز آنحضرت اشاره کرد که برگرد آن درخت برگردید و رفت
در جای خود قرار گرفت رکانه را شقاوت دامنگیر شده ایمان نیاورد و پیش قریش آمده گفت ای قریش اگر ساحران روی زمین جمع آیند با محمد برابری نکنند
در سحر و کهانت ۰ بسند معتبر مرویست از حضرت امام حسن عسکری که روزی از طرف ابطح سواری پیدا شد و پیش سر او قطعه شتری بود که بر بار همه جواهرات و
بر بالای هر شتری غلامی سیاه سوار بود و آن سوار آمده در میان مکه ندا میکرد که پیغمبر آخر الزمان در میان شما کیست که این شتران با اسباب و غلامان را بوی تسلیم نمایم
و وصیت پدر را بجا آرم پس جماعت قریش جمعیت داشتند پس ابن ابی البختری بر آن سوار نظاره کرد که آن شخص که تو میخواهی ابوجهل است چون آن سوار نزد ابوجهل
آمد نظاره بروی کرد گفت ای ابوجهل آنکه من میخواهم تو نیستی پس در میان مکه میگردید تا آنکه بخدمت حضرت سید المرسلین رسید و از شعف و شادی آنحضرت را
شناخت و از سر و روی آنحضرت بوسه داد پس آنحضرت گفت ای مرد تو تاجر پدر منی و از نیکان آنمرد گفت بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود که قطعه شتر آورده که بار
شتران از طلا و نقره است و یاقوت و مروارید و سایر اقسام جواهر است و بر بالای هر شتری غلامی سیاه حبشی است که نامهای ایشان مخزن منعم و بدر و شهاب و منهاج
و فلان و فلان است و نامهای همه ایشانرا گفت و گفت ای تاجر همه را تسلیم من کن که محمد ابن عبد الله ام پس تاجر همه شتران را تسلیم نمود ابوجهل را آتش حسد در دل
شعله کشید و در میان قریش ندا داد که ای آل غالب اینها اموال آن کعبه است چرا محمد تنها مالک این مال باشد پس ابوجهل سوار شده با هفتاد نفر از مکه بیرون
رفت و قصد جنگ با هاشمیان کرد ابوطالب و حمزه و دیگر بنی هاشم و فرزندان عبد المطلب سوار شدند و حضرت خاتم النبیین را در میان گرفته بیرون رفتند ابوطالب پیش

آنقوم آمده گفت که مراد شما چیست ابوجهل گفت ای ابوطالب پسر برادر تو حیثیت ما را بسیار در میان ما که متوجب غضب و ریختن خون شی
لهذا ابوطالب پرسید که ای ابوجهل پسر برادر من چه خیانت با شما کرد ابوجهل گفت که محمد دیروز در میان کعبه مالک شده و از روی سحر و کهانت
صاحب شتران را بر دین خود خواند و شتران همه که در کعبه بودند ابوطالب گفت ای ابوجهل توقف کن از پسر برادر خود این ماجرا را بپرسم پس ابوطالب
پیش آنحضرت آمده التماس کرد که با محمد این شتران را بر قریش واگذار آنحضرت فرمودند که یکی از این ما بایشان نخواهم داد پس التماس نمود که
هفت شتر بر قریش بده و ده تا از آن تو باشد آنحضرت ابا کرد و گفت ای عم خبر با ابوجهل بگو که ترا اختیار قطع نمایم شتران را بیاریم در میان هر کس که اجابت
نمایند از آن او باشد ابوطالب پیش ابوجهل آمده گفت که ای ابوجهل پسر برادرم با انصاف سخن میگوید و فرمود که فردا از طلوع آفتاب شتران را حاضر کنیم و از
شتران استعلام نمایم اگر اجابت ابوجهل کنند همه از ابوجهل باشند هر چه خواهد کند و اگر اجابت محمد نمایند همه از آن محمد باشند ابوجهل گفت نکوست پس لشکریان
خود را متفرق کرده بود و داخل مکه شد بنزد بتها و سجده بر بتها نمود و گفت ای بتها چهل سال است که ستایش تو کنم و هیچ حاجت از تو نخواستم
امروز از تو میخواهم که شتران را چنین کنی که با من مکالمه کنند و اجابت من نمایند تا محمد بر من شماتت نکند اگر اجابت دعای من کنی و حاجت مرا روا کنی از زر
برای قبه ها کنم از زر و از بهر سفید و سرخ حلال از طلا برای تو سازم و تاج مکلل بانواع جواهر برای تو مهیا کنم چون صبح شد و آفتاب طالع شد شتران را حاضر
کردانیدند و آنحضرت حاضر شد ابوجهل گفت مکالمه با شتران کن پس ابوجهل هر چند مکالمه نمود جواب نشنید و چون حضرت خاتم النبیین ص مکالمه با ایشان کرد
و هر یک از آن شتران هفت مرتبه شهادت به نبوت آن حضرت دادند پس آنحضرت شتران را برداشته جمیع را در میان فقرا بخشش کرد بسند صحیح مرویست
از ابی یعقوب که پرسیدم از امام حسن عسکری ع که آیا از برای حضرت خاتم النبیین معجزاتی مثل معجزات آنحضرت فرمودند که هر معجزه که در زمان پیغمبران سابق
ظاهر گردید مثل آن و از آن از حضرت سید المرسلین ظاهر شد اما عصای موسی که مصور بصورت اژدها شد و فرو برد هر چیزی که ساحران تعبیه کرده بودند
از برای پیغمبر ما غریبتر از این ظاهر شد زیرا که جمعی از یهود آمدند بخدمت آنحضرت و عرض کردند که ما دعا را در تورات میگوید که تو پیغمبر و معجزه برای انبیا
کن چنانچه عصای موسی آنحضرت فرمودند که معجزه من بزرگتر از عصای موسی است برای آنکه معجزه من که قرآنست تا روز قیامت باقیست و هیچکس را یارای
معارضه با او نیست پس گفتند ای یهودان بر شما معجزه ظاهر سازیم که عظیمتر از عصا باشد زیرا که موسی عصا را می انداخت و اژدها میشد
کافران قبط میگفتند که حیلتی در عصا کرده خداوند چوب چندیرا اژدها کند که دست من بوی نرسیده باشد که شما نیز این گمان نکنید ای
یهودان برگردید و بمجمع خود روید که خداوند عالم ستونهای سقف خانه شما را مصور بصورت اژدهای افعیان گردانید که از ترس ایشان بعضی
زهره های جمعی از شما آب شده و بمیرند و بیهوشی بر سایر شما رو دهد و در هنگام صبح چون صبح شد یهودان دیگر پیش شما آیند شما این معجزه را بدیشان
نقل کنید ایشان مرا باور کنید ایشان باور نکنند بار دیگر بقدرت الهی ستونها افعیها شوند و بر ایشان مسلط گردند جمعی را هلاک سازند و جمعی
بیهوش گردند پس آن یهودان بسخریه و استهزا بر آنحضرت گفتند و بیکدیگر گفتند که محمد از طور خود رفته و دعوی بلند میکند و خنده میکردند پس آنحضرت فرمود که ای
یهودان اگر الحال میخندید نزدیک باشد که بگریید و حیرت کنید بدانید ای یهودان شما را تعلیم میکنیم که اگر وقتی رو دهد و ترس بر شما مستولی شود که
ارشاد کار از هر که ترسیدن کلمات را بر زبان خود جاری گردانند اللهم بجاه محمد الذی اصطفیته و علی الذی ارتضیته و
اولیائهم الذین من سلم امرهم اجتبیته لما قویتنی ما یعنی و اگر کسی از شما بمیرد و در اراده زنده شدن آید چون رسیده باشند این

کلمات

کلمات را بر زبان جاری سازید تا زنده گردد پس یهودان برگشتند جمعیت نمودند در مجمع خود و استهزا بر آنحضرت میکردند و گفتهای آنحضرت را نقل میکردند
و تبسمها میکردند پس ناگاه صدائی شنیدند از سقف خانه نظاره بر سقف خانه میکردند دیدند که جمیع ستونها که زیاده بر صد ستون بود همه بصورت مارهای
افعی شده و سرها که نگاه اند بطرف دیوار رو متوجه یهودان اند ناگاه دیدند که بقدرت حقتعالی افعیها بپایین آمدند و هر چه در آن خانه بود از ظرفها و فرشها
و کرسیها و درها و پنجرها را فرو بردند ترس بر یهودان مستولی شد یقین کردند که آنچه پیغمبر خدا فرموده راست بود چهار نفر از ایشان از ترس زهره
ایشان آب شده بجهنم واصل شدند و جمعی از ایشان مخبط و دیوانه شدند و جمعی دیگر از خود ترسیدند دعاها را که از حضرت خاتم النبیین شنیده بودند
بر زبان جاری کردند نجات یافتند و قوت در دلهای ایشان بهم رسید و مردگان خود را با آن دعا زنده کردند دانستند که آن دعا عجیبیت برای مطالب
بیکدیگر گفتند که محمد در گفته خود راست گفته بود و بر ما سنگین و گران است و تصدیق در باب که باین دعا از خداوند عالم خواهیم که دلهای ما را
نرم کند بر تصدیق و ایمان و اقرار از برای نبوت و رسالت آنحضرت پس ایشان دعا کردند خداوند عالم دعای ایشان را مستجاب کرد و دلهای ایشان را
مجذوب دلهای ایشان گردانید پس ایمان بخدا و پیغمبر آوردند چون صبح شد یهودان دیگر که در حوالی مدینه بودند بمجمع ایشان حاضر شدند و این قصه
شنیدند باور نمیکردند و تکذیب ایشان مینمودند ناگاه دیدند که جمیع ستونهای آن خانه همه مار افعی شدند متوجه ایشان شدند و آن یهودان چون این معجزه
دیدند بر عناد زیاده کوشیدند و راه شقاوت پیش گرفته بقعر جهنم رسیدند اما ید بیضای موسی که یکی از معجزات موسی بود از برای خاتم النبیین زیاده
برو بود هزار مرتبه زیرا که هر مرتبه که آنحضرت میخواستند که حضرت حسنین ع را ببینند و شادی بدیدن ایشان کنند انگشت سبابه خود را از در خانه بیرون
میکردند نوری ظاهر میشد زیاده از نور آفتاب و ماه و آن نور ساطع میگردید تا بخانه امیر المؤمنین و حضرت حسنین در شبهای تاریک بر اثر آن نور بخدمت
آنحضرت میآمدند و بازی و صحبت میداشتند و چون مرخص شدند و معصوم میخواستند که بخانه خود برگردند باز انگشت مبارک خود را بیرون میکردند و همان نور ظاهر
میشد حضرت حسنین بدلالت آن نور بخانه خود بر میگشتند و اما طوفان که خداوند عالم بر قبطیان مسلط گردانید در زمان موسی ع برای آنحضرت
نیز ظاهر شده زیرا که مردی از اصحاب پیغمبر ص که او را ثابت ابن ابی الافلح میگفتند مردی از مشرکان در بعضی از غزوات کشته بود و زن آن مشرک نذر کرده
بود که در کاسه سر ثابت شراب بخورد بقصد انتقام از وی چون روز احد بر پا شد و بر مسلمانان شکست عظیم رسید ثابت در آن روز بدرجه
شهادت فایز شد بر بالای تلی از خاک چون مشرکان برگشتند و آنحضرت مشغول شد بدفن و کفن شهیدان احد زن آن مشرک پیش ابوسفیان آمد از روی
التماس نمود که یکی از لشکریان خود با من فرستند که مکان شهادت ثابت را بنماید و سر ثابت ع بیاورد و وفا بنذر خود نماید و تا نزد شهادت ثابت
یکی از غلامان آنزن راه بلد بود و در برابر آنکه ده غلام خود را آزاد کند بود ابوسفیان دویست نفر از شجاعان لشکریان خود در آن شب فرستاد که سر
ثابت را بیاورند چون ایشان رسیدند بر آن تل که ثابت در آنجا افتاده بود بقدرت کامله الهی بادی ظاهر شد بدن ثابت را غلطانید بسمت دره که در
نزدیک آن تل بود پس همان دویست نفر از برای طلب ثابت روان گردیدند و چون در دره درآمدند باران عظیم باریدن گرفت و سیلاب
دره پر از سیلاب شد و همه ایشان در آن دره غرق شدند و اثری از آثار ایشان ظاهر نگردید و اما ملخ که خداوند عالم در زمان موسی ع بر
قبطیان عذاب فرستاد که تمامی زراعت ایشان را خوردند از برای آنحضرت زیاده ترین ظاهر شد زیرا که آنحضرت در یکی از سفرهای شام بود
دویست نفر از یهودان از پی آنحضرت بودند و میخواستند که آنحضرت را هلاک سازند تا این یهودان بر طرف شد و ایشان در میان قافله آنحضرت بودند

و هیچ نحو فرصت نمیدادند و آنحضرت را چنین بود که هر مرتبه که اراده قضای حاجت میکردند دور میشد از عمارت یا دو سه فرسخ تا پناه درختی قضای حاجت میکرد
و روزی آنحضرت بقضای حاجت رفته بود یهودان فرصت یافته شمشیرها کشیده از پی آنحضرت رفتند و احاطه بر آنحضرت کردند خداوند عالم
از زیر پای مبارک آنحضرت در میان ریگ ملخی خلق کرد و بر ایشان مسلط کردانید و آن ملخ بر سر و روی ایشان میجست و ایشان را زخمدار میکرد
تا آنکه آنحضرت قضای حاجت نمود و چون فارغ شدند بقدرت کامله الهی ملخ جمیع یهودان را با اسباب و اسلحه خوردند چون میان قافله آمد مردم قافله
از آنحضرت پرسیدند که جمعی در پی شما آمدند چرا برنگشتند آنحضرت فرمود که ایشان بقصد قتل من آمده بودند خداوند عالم ملخی بر ایشان مسلط
کرد و همه را ضایع کرد جماعت قافله بر خبر رفتند بسوی ایشان دیدند که جمعی را ملخ خورده و جمعی نصفه کرده و جمعی استخوانها و آنچه باقی مانده و اسباب ایشان
که خداوند عالم بر قبطیان مسلط کرد بر آنحضرت زیاده بر این ظاهر گردید زیرا که آنحضرت چون در مدینه پیغمبری وی رواج گرفت روزی موعظه میکرد
اصحاب خود را و بر اینکه خداوند عالم انبیا را مبتلا کرده اند بانواع بلیات و ایشان صبر مینمایند بر مشقتها و سر از اطاعت نمی‌پیچیدند و آنحضرت
برای مثل میگفتند که در میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم قبر هفتاد پیغمبر است که ایشان را آفت گرسنگی و غالب شپش سبب از دنیا رفتند و صبر نمودند
بعضی از منافقان یهود و سرکشان قریش با هم جمعیت نمودند و مشاوره کردند که همه را با هم هلاک گردانید تا چنین در روغ بر پیغمبران نبندد روزی آنحضرت
از مدینه بیرون رفته بود که دویست نفر از ایشان از پی آنحضرت رفتند که آنحضرت را هلاک سازند خداوند عالم بر هر یک از ایشان شپش را مسلط
گردانید هر یک از ایشان در جامه خواب شپش بسیار دید از سنگ رفیقان هلاک شدند که شپشها ایشان را کرده اند دیدند که خوارش در سر سینه و پشت
ایشان بهم رسید هر یک از ایشان از ترس و حیا از یکدیگر جدا شدند شپش بر ایشان مستولی شده هر طعام و شراب میخوردند همه و شپش پاره
در بیخوابی هلاک شدند و باقی در ده روز همراهیان در بیگاه از گرسنگی و تشنگی و زیادتی شپش هلاک گردیدند و اما وزغه که خداوند عالم در زمان
موسی بر قبطیان مسلط کرده بود بر آنحضرت نیز زیاده بر این ظاهر شد زیرا که از کفار عرب و سرکشان یهود دویست نفر جمعیت نمودند در موسم حج و با یکدیگر
عهد و پیمان بستند که بمدینه روند و آنحضرت را هلاک سازند از مکه بیرون آمدند و متوجه مدینه گردیدند در بعضی از منازل رسیدند بر سر برکه آبی شیرین و گوارا
مشغول شدند آبی که با خود داشتند در خیکها و مطهره ها همه را ریختند و از آب برکه پر کردند و از آنجا کوچ کردند رسیدند بزمینی که موش بسیار در آن
زمین بود در آن زمین فرود آمدند خداوند عالم موشها را مسلط کرد تا دهید بر خیکها و مطهرهای ایشان بی خیکهای ایشان را موشها سوراخ کرده
همه آبهای ایشان را ریختند و ضایع کردند و ایشان خبردار نبودند چون تشنه شدند و خواستند که آب بخورند بر خیک و مطهره که دست زدند دیدند که خالی
شده و سوراخ شده تشنگی بر ایشان غالب شد از ترس هلاک برگشتند بر سر آن برکه خداوند عالم موشها امر کرده که بعضی از ایشان بر سر آن برکه حاضر
شده بودند و برکه را سوراخ نمودند و آب برکه همه بر صحرا جاری شد و آب در درون نماند چون ایشان بر سر برکه حاضر شدند دیدند که قطره آبی در آن برکه
باقی نمانده است ایشان همه از تشنگی هلاک شدند مگر یکنفر از ایشان که تشنگی بروی غالب شده بر روی زبانش نام محمد را نقش کرده در روی شکمش
نام علی را نوشت و میگفت که ای صاحب محمد و علی توبه و بازگشت نمودم از آزار رسانیدن بر محمد تشنگی را از من رفع کن خداوند عالم ببرکت نام
آنحضرت تشنگی وی را از وی فرو نشانید تا آنکه قافله بدان منزل رسیدند و آب بوی دادند و او را برداشته با شتران آنقوم که هلاک شده بودند
بمدینه بردند بخدمت آنحضرت و آنحضرت جمیع اسباب و اموال و شتران ایشان را بآنمرد که ایمان آورده بود دادند و اما ضفدع که خداوند عالم بر قبطیان

مسلط کردانید که در آبهای ایشان مخلوط میشد و در ظرفهای ایشان ممزوج میکردید بر آنحضرت خاتم النبیین زیاده بر این معجزه ظاهر میگردید زیرا
که آنحضرت روزی حجامت کرده بود و خونی که از بدن مبارک وی آمده بود به ابوسعید خدری دادند که آن خون را دفن کند در زمین ابا سعید برای تبرک خون
خون آنحضرت را خورد پس آنحضرت پرسیدند که چه کردی خون حجامت را ابو سعید گفت یا رسول الله آشامیدم آنحضرت فرمودند که آیا بتو نگفتم که او را
دفن کن ابو سعید گفت یا رسول الله دفن کردم در دل و سینه خود آنحضرت فرمود که دیگر چنین مکن و بدان که خداوند تعالی حرام کردانید گوشت
و خون ترا بر آتش جهنم برای آنکه خون من مخلوط شد بخون تو چون منافقان این را شنیدند استهزا بر آنحضرت میکردند و میگفتند که محمد ادعا میکند که
خدری را از آتش آزاد گردانیده برای آنکه خون وی بخون خدری مخلوط شده و همه افترا ایست که بر خدا بسته و دروغ گفته است و ایشان چهل نفر بودند چون
تکذیب ایشان آنحضرت را بگوش مبارک آنحضرت رسید فرمود که نمیبینید که خداوند عالم ایشان را هلاک سازد بزیادتی خون اگرچه قبطیان خون الله
نگرفت و اندک زمانی از میان ایشان نگذشت که بمرض رعاف گرفتار گردیدند و خون از بینی و دندانهای ایشان سیلان میکرد و طعام و شراب بخون
ممزوج میشد و چهل روز بدین عذاب گرفتار بودند تا آنکه همگی بعد از چهل روز بدار البوار رسیدند ٭ بسند صحیح روایت از حضرت امام حسن ۵
عسکری که چون جنگ احد واقع شد شکست عظیم بر مسلمانان رسید چند روزی از میان گذشت که عمار یاسر و حذیفه یمانی در مدینه با هم
بودند رسیدند بمجلسی که جمعی از یهود در آنجا بودند یهودان چون حذیفه و عمار را دیدند زبان تشنیع گشوده سرزنش میکردند از راه
شماتت که آیا دیدید که چه شکست بر شما رسید در روز احد محمد که پیغمبر شماست بر حق نبوده و الا شکست بر شما نمیرسید برگردید از
دین و حذیفه گفت ای یهودان لعن الله بر شما باد من هرگز با شما مکالمه نمیکنم که مبادا مفتری از شما بر دین فرزند عمار با ایشان نشست
برای ساکت کردن ایشان گفت ای یهودان پیغمبر در روز بدر وعده فتح و نصرت بر تابعان خود کرده بود بشرط صبر ایشان
در روز بدر صبر کردند فتح با ایشان شد و در روز احد نیز وعده فتح کرده بود بشرط صبر مسلمانان و ایشان صبر ننمودند و بر هم متفرق
شدند چنانکه مقرر آن بود که شکست بر ایشان رسید یهودان گفتند ای عمار پیغمبر شما محمد برابر با شجاعان عرب میتواند کرد با اشتهای توکل
که ساقهای تو در غایت باریکیست و ضعیف جثه‌ست عمار گفت ای یهودان مرا حقیر مشمارید قسم بخدائی که محمد را برحق بر خلق فرستاده
که بر من وعده که از ثوابها و کرامتها و شناسانیده بر من از حکمتهای رسالتش و فهمانیده از فضیلت برادر و وصیش و تسلیم و فرمان بردار
اولاد کرامش و یاری داده بر من دعائی که در هنگام مصیبتها و سختیها بخوانم اگر خواهم با آن دعا آسمانرا بر زمین نازل کنم و اگر خواهم
زمین را بر آسمان بلند کنم و دعای من بنامهای عظام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین است سلام الله علیهم یهودان گفتند ای عمار بسیار بلند
پروازی مکن ما اکتفا میکنیم از همه دعاهای تو بچیزی که کمتر از این دعا است یا تو باشد پس یهودان با عمار آمدند بخدمت حضرت خاتم النبیین ص
و عرض کردند که محمد عمار دعوی شجاعت و دلیری میکند ببرکت نام شما اگر راست میگوید ما از وی طلب خواهیم که این سنگ را بردارد و اشاره
کردند بسنگی که در برابر آنحضرت بود و آن سنگ چنان بود که اگر دویست نفر جمعیت میکردند از حرکت دادن آن عاجز بودند
پس یهودان گفتند یا محمد عمار را اگر این سنگ را بردارد ساق پایش شکسته خواهد آنحضرت فرمودند که حقیر مشمارید ساق پای عمار را
که ساق پای او در میزان عمل سنگین تر از کوه ثور و حرا و ابوقبیس است بلکه سنگین تر از همه زمین و آنچه بر روی زمین است و بدانید که خدا

سبک گردید بسبب صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد چیزی که سنگین تر از این سنگ بود زیرا که خداوند عالم سبک گردانید عرش اعظم را در بهشت
ملک از حمله بعد از آنکه همگی ملائکه عاجز بودند از برداشتن وی بسبب صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد پس آنحضرت گفت بعمار که بگو خداوندا بجاه محمد و آل او
توانائی و قوت بخش مرا تا آنکه خداوند عالم آسان گرداند بر تو برداشتن این سنگ را چنانکه آسان گردانید بر کالب بیرون آوردن کشتی نوح را از آب در هنگامی که دعا
کرد و مناجات نمود بوسیله جاه ما اهلبیت رسالت پس عمار این کلمات را بر زبان جاری ساخت و آن سنگ را برداشت از زمین و بر بالای سر بلند کرد و گفت یا رسول الله
فدای تو گردم قسم بآن خدائی که ترا به پیغمبری فرستاده که این سنگ در دست من سبک تر است از خلال که در دست من است پس آنحضرت فرمود که سنگ را در دور سر بگردان و بینداز
بدان کوه و اشاره نمود بکوهی دور که یک فرسخ بود پس عمار آن را گردانید در میان زمین و آسمان بلند گردانید بینداخت و آن سنگ بر قله آن کوه قرار گرفت پس آن
حضرت به یهودان گفتند که دیدید قوت عمار و برکت نام ما را یهودان گفتند بلی یا محمد آنحضرت بعمار گفتند که برو بر بالای قله این کوه و سنگی چند برابر آن سنگ
که انداختی و آن را برداشته بزیر بیاور پس عمار یک گام برداشت زمین در زیر پایش پیچیده و یک گام دیگر بالای قله کوه گذشت و سنگ را برداشت و یک گام برداشت و بخدمت
آنحضرت برگشت و سنگ را حاضر گردانید آنحضرت فرمود که ای عمار بزن این سنگ را بر زمین پس عمار سنگ را بلند کرد چنان بر زمین زد که از خورد و ریز گرد چون
قدرت ... چون یهودان چنین دیدند ترس بر ایشان مستولی شد پس آنحضرت برایشان گفت ای یهودان دیدید آیات الهی را پس ایمان آورید جمعی از آنها
ایمان آوردند و جمعی از اشقیا بر عناد و کفر ماندند پس آنحضرت رو بمسلمانان کرد و فرمود ای گروه مسلمانان میدانید که مثل این سنگ که عمار بر زمین
زد چیست گفتند یا رسول الله نمیدانیم آنحضرت فرمود که قسم بآن خدائی که مرا مبعوث گردانیده بحق که اگر مردی از شیعیان ما را گناهان و سیئات بلند تر و بزرگتر
از کوه احد و عظیم تر از همه زمینها و آسمانها باشد اگر توبه کند و تجدید ولایت ما در دل نماید آنکس زده گناهان خود را بر زمین زده برزدن عمار این سنگ را
بر زمین چنانکه عمار ببرکت ما هوای اصحاب صاحب قوت و جلادت و شجاعت در خود مشاهده کرد عرض کرد که یا رسول الله آیا رخصت میدهی که جهاد کنم و جمله
جمیع یهودان و ... را هلاک سازم آنحضرت فرمود که ای عمار خداوند عالم فرموده فاعفوا واصفحوا حتی یاتی الله بامره یعنی عفو نمایید
از عقوبت و ... کفار تا وقتیکه بیاید امر الهی بر عذاب ایشان ٤ بسند صحیح مرویست از حضرت امام علی نقی که ده نفر از یهودان عهد
و پیمان با هم نمودند که بخدمت حضرت سید المرسلین آیند و آنحضرت را سرزنش کنند و مشتمل بر سؤالی نمایند که باعث خواری آنحضرت باشد پس ایشان
بخدمت آنحضرت آمدند و اراده سؤالات داشتند دیدند که اعرابی از بادیه برگشته عصا بر دوش گرفته و از سر عصا انبانی بچه آویخته و سر انبانی بچه
محکم گرفته بنزد آنحضرت آمد و عرض کرد که یا محمد جواب مسئلت بگو آنحضرت فرمود که ای برادر عرب یهودان پیش از تو آمده اند صبر کن تا یهودان جواب
مسئله خود را بشنوند اعرابی گفت یا محمد من غریبم و مسافرم پس آنحضرت فرمود که ای اعرابی تو غریبی و مسافری سزاوار تر بسؤال اعرابی گفت یا محمد من مرد غریب
این یهودان اهل کتاب اند و تو را بحق میدانند و من امین نیستم از آنکه نیاید تصدیق تو قبول نمایند باعث فریفتگی مردم باشد من از تو دلیل بر نبوت تو میخواهم
بهیات ... پس آنحضرت علی ابن ابی طالب را طلبید بسند حضرت امیرالمؤمنین حاضر شد اعرابی گفت یا محمد چه میکنی این مرد را آنحضرت فرمود که ای اعرابی مسئلت کردی از من
بیان ... و این مرد صاحب بیان ... و علم کافیست من شهرستان حکمت دانستم و این مرد دروازه آن شهر است پس هر که خواهد در آن شهرستان علم و دانش باید که از دروازه
داخل شود این امیرالمؤمنین در برابر آنحضرت ایستاد پس آنحضرت بصدای بلند فرمود که ای بندگان خدا هر که خواهد که نظر بر جلالت آدم نماید یا نظر بر حکمت شیث اندازد
یا نظر بعلم و نباهت ادریس کند و نظر بشکر نوح و خلت ابراهیم و بغض موسی با دشمنان خدا کند یا نظر بر زهد عیسی کند باید که نظر نماید بر علی ابن ابیطالب چه مومنان این فضیلت

شنیدند ایمان ایشان زیاده گردید و منافقان را مرض نفاق افزون شد اعرابی گفت یا محمد چنین مدح کنی پسر عم خود را برای آنکه شرف او شرف تست
و من گفته ترا قبول نمی کنم مگر بگواهی چیزی که گواهیش قبول ... و نقصان نمی کنند یعنی اگر این سوسمار که ... شهادت دهد به نبوت تو و وصایت
پسر عم تو من گفته ترا قبول کنم پس آنحضرت فرمود که ای اعرابی سوسمار را بیرون کن از انبان تا گواهی دهد بنبوت من و وصایت پسر عم من اعرابی گفت امروز تعب
و مشقت بسیار کشیدم در گرفتن و میترسم اگر از انبان بیرون آرم بگریزد و سعی من ضایع گردد آنحضرت فرمود که مترس از گریختن او که نخواهد گریخت بلکه خواهد
ایستاد و گواهی خواهد داد اعرابی گفت یا محمد میترسم بگریزد آنحضرت فرمود اگر بگریزد دلیل بر تکذیب تو باشد و نخواهد گریخت و تا وقتیکه شهادت بر نبوت من ندهد
او را آزاد کن و عوضش را از آن بگیر پس اعرابی سوسمار را از انبان بیرون انداخت بر زمین گذاشت سوسمار آمد در برابر آنحضرت رو بر خاک مالید و تواضع و شکستگی
آنحضرت اظهار نمود پس سر بالا برداشت بزبان فصیح گفت گواهی میدهم که نیست مستحق پرستش غیر از ذات خداوند یگانه که بی شریک و بی نظیر است و گواهی
میدهم که محمد عبده بنده و فرستاده او و برگزیده او است در میان خلقان و سید و سر دفتر پیغمبران و بهترین همه مخلوقات و خاتم انبیاء و سردار شیعیان نورانیست
و گواهی میدهم که این برادر تو علی ابن ابیطالب صفتهایست که وصف نمودی و فرموده همان فضیلتهاست که ذکر کردی و دوستداران او در بهشت بناز و نعمت مشغول اند
و دشمنان او در آتش جهنم معذبند پس اعرابی بگریه در آمد گفت یا رسول الله من نیز گواهی میدهم بر آنچه سوسمار گواهی داد بر آنکه دیدم و شنیدم آیات و علامات
چندی که چشم پوشیدن ازو باعث کوری دل است پس اعرابی ایمان آورده رو به یهودان کرد گفت ای یهودان وای بر شما دیگر چه معجزه بعد از این بر نبوت
خاتم النبیین میخواهید پس ایمان بیاورید یا راه هلاک پیش گیرید یهودان در آنمجلس همگی ایمان آوردند گفتند ای اعرابی چه زیاده شد برکت و خیر
سوسمار تو بر ما که باعث نجات ما گردید پس آنحضرت فرمود که ای اعرابی سوسمار را از دست بگذار و آزاد گردان که خداوند عالم عوض نیکو بتو دهد زیرا که
سوسمار بزبان فصیح گفت یا رسول الله مرا از دست بگذار و عوض از من بستان اعرابی گفت ای سوسمار چه عوض بمن میدهی سوسمار گفت ای اعرابی برو بر سر سوراخ
که مرا در آنجا صید کردی در سوراخ من ده هزار دینار زر سرخ خسروی و سیصد هزار درهم است بعوض من بردار اعرابی گفت یا رسول الله چه علاج کنم سوسمار چنین
شهادت داد و من مانده شده ام حاضران همه شنیدند میترسم که پیش از من روند و آن زرها را بردارند سوسمار گفت ای اعرابی مترس که خداوند عالم نگه دارنده
آنهاست که پیش از تو آن را ملک تو نماید خداوند عالم او را هلاک گرداند پس اعرابی از آن مجلس بیرون رفت آنکه متوجه صحرا اند یا به راه آمد پیش از وی جمعی
که از سوسمار شنیده بودند بر سر سوراخ حاضر شدند هر یکی دست دراز کرده بر سوراخ سوسمار مار افعی دست ایشان را گزید همگی هلاک گردیدند تا آنکه اعرابی
خود را رسانید که برآید و دید که جمعی کثیر هلاک شده اند پس مار پیش آمد و گفت ای اعرابی ... ببین که چگونه خداوند عالم مرا موکل گردانیده بر حفظ و نگه
داشتن مال تو پس ای اعرابی اینک مال تو بردار پس اعرابی زرها را بیرون آورد و در میان انبان خود خواست که بر دارد عاجز شد و از برداشتن در
عاجز ماند مار افعی پیش آمد گفت ای اعرابی ریسمانی که در کمر داری یک سر آنرا بر میان انبان ببند و یک سر دیگر را بر دنباله من محکم کن تا زرها را بیارم پس اعرابی
چنان کرد مار افعی همه انبان را کشید تا بخانه اعرابی رسانید و اعرابی زرها را صرف مستحقان و فقرا کرد و در میان عرب صاحب ثروت و جمعیت گردید
ببرکت آنحضرت ٥ بسند صحیح مرویست از امیرالمؤمنین که حضرت خاتم النبیین بغزائی میرفتند زاد و آذوقه برسید گشتند چون اراده غزوه تبوک
کردند اصحاب را امر کرد که آذوقه و توشه در این سفر بسیار بردارند برای آنکه مشقت در این راه بیشتر بود و منزلها پیش بادیه بود پس اصحاب آرد و گوشت و نمک
و عسل و خرما همراه برداشتند چون چند روز در راه رفتند جمیع طعامها کهنه گردیده و بد بو شد آمدند بخدمت آنحضرت و عرض نمودند که یا رسول الله طعامهای ما کهنه گردیده

وبدبو شده نفرت از آن میکنیم و خواهش طعام تازه داریم آنحضرت فرمود که چه چیز همراه دارید گفتند یا رسول الله گوشت قدید و نمک سوده و عسل و خرما
آنحضرت فرمود که مثل شما مثل قوم موسی است که بموسی گفتند که ما صبر بر یک طعام نداریم چه چیز خواهش دارید از اصحاب جمعی از ایشان گفتند یا رسول الله گوشت
تازه میخواهیم و از گوشت مرغان خواهش داریم و میل حلوا و شیرینی داریم آنحضرت فرمود که در یک چیز مخالفید از گفتن قوم موسی زیرا که قوم موسی از
خیار و پیاز و عدس از زمین خواستند و شما نخواستید قوم گفتند یا رسول الله در میان ما جمعی هستند که سبزی و خیار و پیاز و عدس نیز میخواهند آنحضرت فرمود که زود باشد
که خداوند عالم بدعای پیغمبر شما مطالب شما را روا گرداند شما تصدیق پیغمبر او کنید زیرا که چند قوم عیسی از روی سنت مائده طلبیدند عیسی گفت ای قوم خداوند
عالم مائده از آسمان برای شما نازل خواهد کرد هر که از شما بعد از نزول مائده کافر شود معذب بدان عذابها خواهد گردید چون خداوند عالم خوان نعمت برای ایشان نازل
کرد هر که کافر شد صورتش برگشت بصورت خوک و میمون و خرس و گربه تا آنکه چهار صد نوع از مسوخات در میان قوم عیسی ظاهر گردید و من که رحمة للعالمین ام نمیخواهم
که نازل بر شما عذابی که بر قوم عیسی نازل گردید پس آنحضرت نظر کرد بمرغی در هوا و یکی از اصحاب گفت که بر این مرغ نداکن که حضرت خاتم النبیین ترا امر کرده بنزدیک
نازل شو بر زمین پس آن مرغ ندا داد آن مرغ را پس آن مرغ بر زمین نازل شد و آنحضرت بر آن مرغ خطاب کرد که ای مرغ خداوند عالم ترا امر کرده که بزرگ گردی چنانچه
بزرگ شد پس آن مرغ بقدرت کامله الهی بزرگ شد بمثابه قدر کوهی پس آنحضرت اصحاب خود را امر کرد که احاطه کنید بدین مرغ اصحاب ایشان همگی احاطه نمودند و بزرگی
آن مرغ بمرتبه شده بود که جمیع اصحاب پیغمبر که زیاده بر ده هزار نفر بودند در گرد وی یک صف زدند پس آنحضرت بر آن مرغ گفت که خداوند عالم ترا امر کرده که پرها و موهای
خود را بریزی پس اصحاب همگی دیدند که پرهای وی ریخت و گوشت بجا ماند پس آنحضرت خطاب کرد که ای مرغ خداوند عالم امر کرده ترا که استخوانهای خود را انداز
پس بقدرت کامله الهی استخوانهای بدن و پاهایش و استخوان منقارش از بدن وی بر ریخت باز آنحضرت خطاب کرد بدان استخوانها که امر الهی است که تمام صورت شوید
بصورت چیزها و پرهای آن مرغ را خطاب کرد که امر الهی شده بر آنکه سبز گردید پس پرهای آن مرغ انواع سبزیها شد پس آنحضرت خطاب باصحاب کرد که ای بندگان خدا
الحال دست دراز کنید بدین تره و کارد از گوشت این مرغ پاره کنید پس اصحاب بخوردن مشغول شدند چنین گفتند بعضی از منافقان که در اثنای خوردن گوشت مرغ بودند بیکدیگر گفتند که
محمد میگفت در بهشت مرغان هستند که اهل بهشت از هر عضو ایشان گوشت بریان و قدید و نمک سوده میخورند آیا در دنیا هم باشد پس خداوند عالم
گفته منافقان را بدل پیغمبر خود رسانید آنحضرت فرمود که ای بندگان خدا هر یک از شما لقمه بر دارد و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین
آن لقمه را بدهان گذارد هر چه دلش خواهد از آن لقمه لذت برد پس جمعی چنان کردند که خواهش حلوا داشتند آن لقمه در دهان ایشان حلوا گردید و جمعی گوشت
بریان میخواستند لذت گوشت بریان بردند و بعضی لذت گوشت قدید و نمک سوده بردند پس آنحضرت فرمود که ای بندگان خدا آیا شیر میخواهید همه گفتند
یا رسول الله بلی میخواهیم آنحضرت فرمود که باز هر یک لقمه بر دارید و آن کلمه بر زبان جاری کنید پس از آن لقمه بر دهان گذارید که طعم و مزه شیر خواهید دید
ایشان چنان کردند مزه شیر یافتند چون اصحاب همگی سیر شدند آنحضرت خطاب بر آن مرغ کرد که ای مرغ امر الهی است که بحالت خود برگرد اصحاب دیدند که سبزیها و خیار
همگی پرها و پر و استخوان گردید و بر بدن آن مرغ چسبید و بدن مرغ درست شد آنحضرت گفت ای مرغ خداوند عالم امر کرده که روح از بدن تو بیرون رفته باز ببدن
تو آید پس اصحاب دیدند که آن مرغ زنده شد و پرواز نمود بقدرت الهی و برکت رسالت پناهی بسند صحیح روایت از حضرت امام حسن عسکری که جمعی از یهود و مشرکان
عرب آمدند بخدمت حضرت سید المرسلین و گفتند یا محمد ادعا میکنی که تو پیغمبری از جانب خداوند عالم و بر پیغمبران افضلی ادعای ختم نبوت در دست همه انبیا
مرغان اگر راست میگوئی آیتی و علامتی بر رسالت ظاهر کن چنانچه آیت و علامت معجزه پیغمبران سابق چون نوح که در زمان او طوفان شد و جمعی از مؤمنان با نوح در کشتی نجات

یافتند

یافتند چون ابراهیم که آتش نمرود بر وی گلستان شد و سرد و سالم گردید و چنانچه موسی کوه طور را بر بالای سر قبطیان نگهداشت و چنانچه عیسی خبر میداد از هر چه اهل ایشان
در درون خانهای خود جمع میکردند و ذخیره مینمودند پس آن مشرکان چهار فرقه شدند فرقه میگفتند یا محمد ما طالب معجزه نوحیم و فرقه دیگر میگفتند که معجزه ابراهیم را ظاهر
گردان و فرقه دیگر معجزه موسی طلبیدند و فرقه که ابوجهل در میان ایشان بود معجزه عیسی طلب نمود پس آنحضرت فرمود که ای مشرکان معجزه من قرآن است بالاتر
از جمیع معجزات انبیاست که جمیع طوایف عرب و عجم از معارضه و برابری او عاجزند و مرا نمیرسد که معجزه دیگر طلب نمایم پس جبرئیل نازل شد
و گفت یا محمد خداوند عالم سلام میرساند میفرماید که قبول سوالات مشرکان کن که من ظاهر سازم این آیات را در دست تو
و مشرکان بعد از دیدن معجزات کافر خواهند شد مگر جمعی که توفیق من دستگیر ایشان شود نجات یابند تا حجت تمام شود و حجت ایشان شود
و عذر ایشان منقطع شود بگو بر آن جمعی که معجزه نوح از تو طلب نمودند که بروند بدامن کوه ابی قبیس و چون بدامن کوه رسیدند معجزه نوح بر ایشان ظاهر خواهد شد
و باعث نجات ایشان وصی تو علی ابن ابی طالب و فرزندان او خواهند بود و بگو بر آن جمعی که معجزه ابراهیم از تو طلب نمودند که از مکه بیرون روند بعد از بیرون رفتن که
خواهند تا معجزه ابراهیم بر ایشان ظاهر شود و باعث نجات ایشان دختر تو سیدة النساء خواهد بود و بگو بر آن طایفه سیم که معجزه موسی از تو خواستند که بروند در زیر دیوار
خانه کعبه بنشینند تا معجزه موسی بر ایشان ظاهر شود و باعث نجات ایشان عم تو حمزه سید الشهدا خواهد بود و بگو بر طایفه چهارم که بزرگ ایشان ابوجهل است
که در نزد تو باشند تا معجزات آن سه طایفه بشنوند تا آنکه معجزات ایشان در نزد تو ظاهر شود پس آنحضرت گفت بدان فرقه که معجزه نوح خواستند
روید بدامن کوه ابی قبیس و معجزه که میخواهید مشاهده کنید پس ایشان از خدمت آنحضرت رفتند بدامن کوه ابی قبیس دیدند که زمین شکافته شد و آب از زمین
جوشیدن گرفت و از اطراف آسمانها ابر باریدن گرفت و همگی زمین را آب گرفت آب با بلندی ایشان برابر شد ایشان از غرق شدن ترسیدند
و مضطرب گشتند دیدند که علی ابن ابی طالب بر روی آب ایستاده و یک طفل در جانب راست وی و طفل دیگر در جانب چپ وی ایستاده اند دیدند که
علی ابن ابی طالب ندا داد که ای جماعت مشرکان بگیرید از دست من و از دست این دو طفل تا شما را نجات دهیم پس پاره از ایشان چسبیدند از دست علی ابن
ابی طالب و جمعی از دست آن دو طفل چسبیدند دیدند که آنحضرت هر قدر در قله کوه بالاتر می آمد آب کمتر میشد تا آنکه ایشان را در دامنه کوه بیرون آورد
بقدرت خداوند و برکت آنحضرت کشیده شدند تا ناپدید شدند و زمین را خشک دیدند پس ایشان برگشتند بخدمت آنحضرت در حالتی که گریان و نالان
بودند و میگفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو سید پیغمبرانی و بهترین خلق خدا دیدیم یا رسول الله مثل طوفان نوح و باعث خلاص ما این مرد و دو طفل
شد که ما ایشان را ندیده بودیم آنحضرت فرمود که نعم آن مرد و آن دو طفل بر صورت دنیا آمدند و ایشان فرزندان من حسن و حسین خواهند بود که از پشت
برادرم علی ابن ابی طالب بوجود آیند و پدر ایشان سید و سرکرده جوانان اهل بهشت خواهند بود و پدر ایشان بهتر و فاضلتر باشد پس آنحضرت فرمود
که ای گروه مسلمانان بدانید که دنیا دریائیست عمیق که غرق شده در وی خلق بسیار و کشتی نجات از گرداب کفر و ظلمات دنیا کشتی محبت آل محمد است
که علی ابن ابی طالب و فرزندان او نید پس کسی که سوار کشتی محبت ایشان شود نجات یابد و هر که سرکشی کند غرق شود و چنانچه عالم آخرت ابدیست
دریائیست اهل کشتی نجات از دریای آتش شدند که دوستداران خود را از آتش نجات میدهند پس آنحضرت با ابوجهل گفت که یا ابا جهل شنیدی معجزه
که این فرقه دیدند ابوجهل گفت بلی شنیدم صبر میکنم تا ببینیم که آن دو فرقه دیگر که معجزات خود را چون خواهند دید پس آنحضرت فرقه دیگر را که معجزه ابراهیم خواستند
ایشان را فرستاد بیکی از زمینهای مکه رفتند و معجزه خود را دیدند گریان و نالان آمدند بخدمت آنحضرت گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو پیغمبر حقی از جانب
چنانچه ایشان

خداوند عالمیان و سر که او بدین آرمیدن یا رسول الله رفتیم بدان صحرا که گفتی ترا ... و بسوی میرفتیم دیدیم که زمین شکافته شد و زبانهای آتش
پیدا شد و از آسمان اخگر آتش باریدن گرفت تا آنکه تمام آن زمین پر از آتش شد و حرارت آتش بر بدنهای ما رسید و صدای ترکیدن استخوانهای خود شنیدیم مشرف
هلاکت گردیدیم دیدیم که در طبقه هوا صورت زنی است که یک مقنعه خود را آویخته شنیدیم که منادی میگوید که ای مشرکان اگر اراده نجات دارید چنگ زنید بر رشتهای
مقنعه این زن پس هر که از ما به یک رشته دست زدیم آتش بر آن رشتها اثر نکرد ما را در میان زمین و آسمان بلند کردند در یک ساعت بر بام خانه خود جا داد و هر یک
از بامهای خود پایین آمدیم باتفاق بخدمت تو آمده ایم میدانیم که منکر این معجزه شدن باعث کفر و عناد است الهی ایمان بتو آوردیم پس آنحضرت با بوجهل گفت که این
معجزه فرقه دوم که شنیدی ابوجهل گفت باید صبر نمایم تا فرقه سیم بیایند و معجزه ایشان بشنوم آنحضرت بر فرقه دوم که ایمان آورده بودند فرمود که ای بندگان خدا آیا دانستید
که آن صورت زن کیست که باعث نجات شما شد گفتند یا رسول الله ندانستیم آنحضرت فرمود که دختر من فاطمه سیده زنان عالمیانست بدانید که چون روز قیامت قایم
شود و خلایق همه محشور گردند منادی از جانب پروردگار عالمیان ندا کند که ای گروه خلایق بپوشانید چشمهای خود را تا آنکه فاطمه دختر حضرت خاتم النبیین
از عرصه قیامت بگذرد پس در آن روز همه خلق چشمهای خود بپوشانند مگر علی و حسن و حسین و اولاد حسین که ما محرمان اوییم چون دختر من داخل بهشت شود
یک سر مقنعه خود در عرصه قیامت اندازد و یک سر دیگر در دست مبارکه باشد در بهشت پس منادی از جانب خدا ندا کند که ای دوستان فاطمه و اولاد او
بچسبید از رشتهای مقنعه او که در عرصه قیامت افتاده پس جمیع از دوستداران فاطمه و اولاد او بچسبند از رشتهای مقنعه او تا آنکه بهر رشته زیاده بر هزار رقیم و از هم
فیام از رفیع بچسبند پس بعضی عرض کردند که یا رسول الله رفیع چه قدر است آنحضرت فرمود که هزار هزار نفس و آنحضرت بر فرقه سیم گفتند که شما رفته بودید و در زیر
دیوار خانه کعبه بنشینید تا معجزه بر شما ظاهر شود و ایشان رفتند بعد از ساعتی گریان و نالان آمدند و گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو سید و بزرگ پیغمبرانی
و بهترین خلق خدایی و علی ابن ابیطالب بهترین اوصیاست و اولاد تو بهترین اولاد انبیاست و اصحاب تو بهترین اصحاب پیغمبرانند و امتان تو بهترین امم اند دیدیم
معجزه که هرگز انکار نتوان کرد پس آنحضرت از ایشان پرسید که شما چه چیز مشاهده کردید ایشان گفتند یا رسول الله چون رفتیم در زیر دیوار خانه کعبه نشسته بودیم و انتظار
بر گفتهای تو میکردیم ناگاه دیدیم که خانه کعبه از زمین جدا شد و بلند شد تا آنکه قرار گرفت در بالای سر ما و سر ما از فرط خوف ... از آنکه از زیر خانه کعبه
بر ما آید مضطر شدیم و مشرف بر هلاکت شدیم دیدیم عم تو حمزه سید الشهدا را که نیزه عربی در دست داشت پیش آمد نیزه را بر زیر خانه کعبه زد و خانه را از بالای سر ما بلند
کرد و ما را گفت بیرون روید چون از زیر خانه کعبه بیرون آمدیم خانه کعبه بر زمین گذاشت و نیزه را کشید آنحضرت با بوجهل گفت که یا ابا جهل اینک فرقه سیم نیز معجزه خود
دیدند ابوجهل گفت باید نمیدانم که این هر سه فرقه راست میگویند یا دروغ میبندند یا آنکه شیطان در نظرهای ایشان چنین بر آورده که ایشان از او نقل میکنند
آنحضرت فرمود که ای ابوجهل اگر این خبرها دروغ باشد پس باید که خبرها که از آبا و اجداد تو نقل میکنند همه دروغ باشد یا ابا جهل حجت بر همه این طایفه تمام شد
با آنچه دیدند و بر تو نیز حجت تمام شد بر آنچه شنیدی پس آنحضرت بر طایفه سیم گفتند که ای بندگان خدا همچنانکه شما را در دنیا نجات داد در روز قیامت محبان
و دوستان خود را نیز نجات دهد صحابه عرض کردند که یا رسول الله چگونه نجات خواهد داد آنحضرت فرمود که در روز قیامت میان ... و عرصه قیامت حصاری کشیده
خواهد شد و غلظت آن حصار بقدر صد ساله راه باشد و جمعی کثیر از گناهکاران دوستداران حمزه در عرصه قیامت خواهند ماند پس ایشان ندا کنند که ای حمزه که در قصرهای بهشت
باشید ای حمزه بداد ما برس پس حمزه برادرزاده خود علی ابن ابیطالب گوید که یا رسول الله و وصی رسول الله میبینید که چگونه دوستداران من از گناهکاران استغاثه میکنند پس
بر علی ابن ابیطالب خواهم گفت یا علی اعانت کن دوستداران عمت حمزه را پس علی ابن ابیطالب نیزه خود را بردارد و بدست عمش حمزه دهد و گوید ای حمزه عم رسول الله و عم من

خدای گناهکاران این حصار را از دوستداران من بگذران پس ایشان همگی بر سنان نیزه حمزه بچسبند ایشان را از بالای حصار بگذراند و به بهشت داخل کند
پس آنحضرت با بوجهل گفت که بیا ایمان بیاور که حجت بر تو کامل شد ابوجهل گفت باید تا معجزه که من طلب میخواهم بر من ظاهر نشود ایمان نیارم پس باید که مرا خبر دهی که من
امروز چه خورده ام و چه چیز در خانه خود ذخیره کرده ام و زیاده بر این خبر ده که بعد از چیز خوردن چه چیز از من صادر شده زیرا که تو دعوی مینمایی که من از عیسی بزرگترم
و در رتبه من بلندتر از اویم آنحضرت فرمود که ای ابوجهل آنچه خوردی و ذخیره کردی خبر دهم و آنچه در اثنای خوردن و بعد از خوردن از تو صادر شده همه را بگویم و امروز
روزیست که خداوند عالم ترا رسوا کند در برابر این معجزه که تو میطلبی اگر ایمان آوری این رسوایی ترا ضرر نخواهد داد و اگر بر کفر و عناد شوی رسوایی دنیا و آخرت
را تو دهد ابوجهل گفت باید بگو آنچه من میطلبم آنحضرت فرمود که تو امروز مرغ اسمین ... بود بریان نموده چون دست بوی رسانیدی و یک لقمه از ران او خوردی
دیدی که در این زمان برادرت ابوالبختری بدیدن تو آمد پس تو از راه بخل و سماجت مرغ بریان شده را در زیر دامنت پنهان کردی که مبادا برادرت از او
تناول کند تا آنکه برادرت بیرون رفت ابوجهل گفت باید دروغ گفتی که هیچ یک از اینها امروز نبود والله مرغ بریان نخورده ام و او را نگذاشته ام پس بگو
که بعد از چیز خوردن چه کرده ام آنحضرت فرمود که از مال خود سیصد دینار سرخ داشتی و ده هزار سرخ امانت مردم بود که همه را در یک کیسه ... سیصد سرخ را تو سپرده بودند و
با خود حیله کردی که امانت مردم را انکار شوی پس همه را در میان کیسه گذاشته در زیر خانه خود دفن کردی و حیله آنکه تدبیر خدای تعالی بر خلاف تدبیر تست
پس آنحضرت گفت یا ابوجهل اینها که من بر تو میگویم از نزد خود نمیگویم بلکه اینک جبرئیل ایستاده از جانب خداوند عالم مرا خبر میدهد ابوجهل گفت باید هرچه گفتی
دروغ گفتی زیرا که من مرغ نخورده ام و سیصد سرخ نداشتم و مردم زر امانت نسپرده بودند که من در زیر زمین دفن کنم پس آنحضرت غضبناک شده بر جبرئیل
گفت حاضر کن آن مرغ بریان شده را پس ناگاه جماعت مجلس دیدند که مرغ بریان شده یک لقمه از ران او بریده شده اند حاضر شد آنحضرت گفت که ای
ای ابوجهل میشناسی این مرغ را ابوجهل گفت نمیشناسم مانند مرغ بریان شده که تو ادعا میکنی در عالم بسیار است پس آنحضرت خطاب کرد بدان مرغ ابوجهل
تکذیب پیغمبر و جبرئیل و تکذیب خداوند عالمیان میکند شهادت و گواهی ده بر راستی من و بر دروغ گفتن ابوجهل پس آن مرغ بقدرت خداوند عالم و برکت سید و رسول
بنی آدم زنده شد و بزبان فصیح گفت یا رسول الله گواهی میدهم که مستحق پرستش غیر از ذات خداوند احدیت الهیت نیست و گواهی میدهم که تو سید و سرکرده جمیع پیغمبرانی
و بهترین خلق خدایی و گواهی میدهم که ابوجهل دشمن خداست و منکر آیات و بینات اوست ابوجهل یک لقمه از ران من برداشت و باقی را نگه داشت تا آنکه خدا
وند عالم مرا حاضر کرد در خدمت تو پس ابوجهل تکذیب تو میکند بر او باد لعنت خدا و لعنت جمیع ملائکه و لعنت جمیع خلقان یا رسول الله ابوجهل با آنکه کافر است بخیل
هم است زیرا که در اثنای خوردن گوشت من برادرش ابوالبختری در رسید و بدیدن آمد او ابوجهل از راه بخل مرا برداشت و در زیر دامنش پنهان کرد یا رسول
الله هرچه تو گفتی راست گفتی و هرچه ابوجهل گفت دروغ گفت پس آنحضرت با بوجهل گفت ای ابا جهل ... بر تو این آیات و علامات که دیدیت آیا
بیاره ما از عذاب الیم ایمن شدی ابوجهل گفت باید گمان دارم که اینها که تو کردی و بعالم نمودی سحر است که در کار خود کردی پس آنحضرت دست مبارک بر ران
مرغ گذاشت بقدرت خداوند عالم گوشت رانش درست گردید آنحضرت گفتند یا ابا جهل این معجزه را هم دیدی ایمان بیاور ابوجهل در جهل و عناد کوشیده
گفت باید شاید که این هم سحر باشد پس ابوجهل گفت باید سرخها که میگفتی اگر راست میگویی حاضر کن پس آنحضرت بجبرئیل خطاب کرد که زرها را
برای حاضر کن جماعت مسلمانان که در آن مجلس بودند دیدند که کیسه حاضر شد پر از زر سرخ آنحضرت کیسه را برداشت و سر آنرا گشود کیسهای امانت
از میان آن کیسه برآورد و منادی خود امر فرمود که فلان و فلان را از [illegible] حاضر کن چون ایشان حاضر شدند آنحضرت هر یک از ایشان قدر امانت

ایشان را پرسید که آنچه به گفتند امانت هر یک از دست ایشان داده در زمین سیصد سنگ ماند آنحضرت فرمودند که ای ابوجهل ایمان بیاور و سیصد سنگ محمد
بردار ابوجهل گفت یا محمد ایمان نخواهم آورد و سیصد سنگ محمد را برمیدارم که منفعتی پس ابوجهل خواست که دست دراز کند بر آن سنگها آنحضرت حکم
کردند بآن مرغ که ای مرغ بگیر ابوجهل را پس آن مرغ از بابت شاهین جست بر روی ابوجهل و او را بمنقار گرفت و بلند کرد و در بالای بام خانه اش بر زمین زد
پس آنحضرت سیصد سنگ را در میان فقرا تصدق نمود و فرمودند که ای گروه مسلمانان خداوند عالم آیات و علامات ظاهر کرد هرچند بر ابوجهل پس او عناد ورزید
الاکفر اختیار نمود و فرمودند که آن مرغ زنده گردید در میان مرغان بهشت خواهد بود و فخر بر سایر مرغان خواهد نمود بسند صحیح روایت از حضرت باقر علیه السلام
که چون حضرت خاتم النبیین بنور قدوم مدینه را منور گردانیدند آیات نبوت و بینات رسالتش بر همه ظاهر گردید جمعی از سرکشان قریش و معاندان یهود
چون مالک ابن سیف و کعب ابن اشرف و حی ابن اخطب و ابو یاسر ابن اخطب و ابو لبابه ابن عبد المنذر بخدمت آنحضرت آمده عرض کردند که یا محمد
ادعای پیغمبری مینمایی آنحضرت فرمودند که خداوند عالمیان آفریننده آدمیان چنین مقرر داشته از جانب او پیغمبر باشم و خلق را هدایت نمایم
گفتند یا محمد ما ایمان نیاوریم بر نبوت و رسالت تو تا آنکه این فرش که در زیر ما است و ما بر روی او نشسته ایم اقرار کند و ایمان آورد و گواهی دهد
بر رسالت تو و ابو لبابه از میان قوم معجزه دیگر طلبید گفت یا محمد ایمان نیاورم بر تو تا آنکه گواهی دهد بر رسالت تو تازیانه که در دست منست و کعب
ابن اشرف گفت یا محمد ایمان نیاورم تا آنکه الاغ که بر روی سوارم اقرار کند و گواهی دهد بر نبوت تو آنحضرت فرمودند که بنده را نمیرسد که طلب معجزه
نماید از خداوند عالم بلکه بر بنده لازم و واجب است تسلیم و فرمان برداری امر او آیا کافی نبود در شما اینکه توریه و انجیل و زبور و صحف همه اورا
نمودند گواهی داده اند بر رسالت من و وصایت و خلافت برادرم علی ابن ابی طالب و اینکه قران معجزه منست که همه خلایق از معارضه آن عاجزند
آیا کافی نیست بر صدق و راستی دعوای من معجزاتیکه تا حال دیده اید از خداوند نخواهم اگر ظاهر کند تفضلی است که بما نموده و اگر نسخ نماید
و ظاهر نسازد اینها معجزه قران کافی بود چون آنحضرت ازین فارغ شدند خداوند عالم گویا گردانید آن فرش را و بزبان فصیح گفت گواهی
میدهم که مستحق پرستش نیست سوای ذات احدیت خداوند عالم که بی شریک و نظیر است و گواهی میدهم یا محمد اینکه تو بنده و پیغمبر او
که ترا فرستاده براستی و اظهار دین حق تا آنکه دین محمد را بر سایر دینها ظاهر گرداند و غالب سازد و گواهی میدهم اینکه علی ابن ابی طالب برادر
و وصی و خلیفه تست در میان امت تو هر که اطاعت نماید اطاعت خداوند عالم نموده و بدرجه سعادت رسیده و هر که نافرمانبرداری او کند
نافرمانبرداری خداوند عالم کرده و بدرکه شقاوت رسیده پس آن مشرکان از سخن گفتن فرش تعجب نمودند و گفتند که این سحر ظاهریست که
محمد در کار ما کرده پس آن فرش از زمین بلند گردید و بلرزه درآمد سرنگون گردید مالک ابن سیف و تابعان او سرنگون بر زمین زد و مرتبه
دوم بزبان فصیح گفت یا محمد که خداوند عالم گرامی داشته است مرا تا آنکه گویا گردانید مرا بشهادت دادن بر توحید و یگانگی وی و اقرار نمودن
بر پیغمبری و اظهار کردن امامت و خلافت برادر و وصی و وزیر و وارث و اداکننده [illegible] پیغمبر علی ابن ابی طالب که یار و دوستان خدا
و خوار کننده دشمن اوست پس سزاوار نیست کافران که پا بر روی من گذارند و بر روی من نشینند بلکه باید که مؤمنان بر روی من نشینند
آنحضرت فرمودند بر سلمان و مقداد و ابا ذر و عمار که برخیزید و بر بالای این فرش بنشینید که شما بجمیع آنچه این فرش گواهی داد ایمان
دارید پس ایشان در روی فرش نشستند و آن فرش تسکین یافت پس خداوند عالم تازیانه ابو لبابه را گویا گردانید بزبان فصیح گفت

گواهی میدهم

گواهی میدهم که مستحق پرستشی نیست غیر از خداوند عالم که آفریننده خلایق و قسمت کننده روزیست و مدبر کارها و توانا بر همه چیزهاست
و گواهی میدهم یا محمد آنکه تو بنده و پیغمبر و برگزیده و رسول خداوند عالم که ترا سفیر و واسطه گردانیده میان بندگان و بسبب اطاعت
تو نجات یابند نیکبختان و بسبب نافرمانبرداری تو هلاک شوند بدبختان و گواهی میدهم آنکه علی ابن ابی طالب که نامش مشهور است
در ملکوت آسمانها سید و سرکرده خلایقست بعد از تو و هدایت کننده دوستان خداست براه بهشت و اندازنده دشمنان خداست
بر آتش دوزخ پس تازیانه خود را کشید از دست ابو لبابه و بر سر نگون بر زمین زد تا آنکه ابو لبابه بر دست گردید باز تازیانه ابو لبابه را بر زمین
زد تا آنکه ابو لبابه گفت وای بر من که چه میشود مرا پس خداوند عالم مرتبه دیگر تازیانه را گویا گردانید تازیانه گفت ای ابو لبابه من تازیانه ام
که خداوند عالم مرا گرامی داشته بتوحید و تمجید خود و مشرف گردانیده بتصدیق پیغمبر خود گردانیده مرا از دوستان بهترین خلق خدا بعد از خاتم
انبیا علی ابن ابی طالب که مخصوص است بتزویج سیده زنان عالمیان و مشرف است بتاج خلافت از میان آدمیان و بیان کننده حلال و حرام
و شرایع و احکامست پس سزاوار نیست کافر زیرا که مرا بدست گیرد و کار فرماید ای ابو لبابه آنقدر ترا بر زمین میزنم و هلاک گردانم تا آنکه
ایمان آوری و تصدیق نمایی پیغمبر آخر الزمان را پس ابو لبابه اظهار ایمان کرد گفت من نیز اقرار نمودم بر آنچه تازیانه من اقرار نمود
تازیانه گفت ای ابو لبابه الحال از تو راضی شدم و در دست تو قرار خواهم گرفت برای آنکه اظهار ایمان کردی خداوند عالمیان داناتر است
بآنچه در دل داری و ابو لبابه باظهار اسلام کرد و اسلامش نیکو نشد و پس یهودان مجلس بر کوشش بسیار کردند و گفتند که محمد ساحر است و خواستند
که از آن مجلس برخیزند روند کعب اشرف خواست که الاغ خود را سوار شود چون سوار گردید الاغ او را سرنگون بر زمین زد باز کعب خواست
که سوار شود چون سوار شد باز مرتبه دیگر الاغ او را بر زمین زد تا هفت مرتبه چنین شد و در مرتبه هشتم الاغ گفت ای کعب بد بنده بوده ای
آیات و معجزات پیغمبر او را دیدی و ایمان نیاوردی در خداوند عالم مرا که چارپا توام گرامی داشته بایمان و گواهی میدهم که نیست مستحق پرستش بجز از خداوند عالمیان
که آفریننده انام و صاحب جلالت و عظمت و کرامت و گواهی میدهم که محمد بنده او و پیغمبر اوست که سید پیغمبران و هدایت کننده نیکبختان است
و گواهی میدهم که علی ابن ابی طالب سردار شیعیان و پیشوای متقیان است که خداوند عالم مطیعان او را نیکبخت گردانیده و عاصیان او را شقی
و بدبخت گردانیده و بشمشیر بران او انتقام خواهد کشید از دشمنان دین و سرکشان شریعت سید المرسلین سزاوار نیست کافر را که بر پشت
من سوار شود باید سوار من نگردد مگر کسی که ایمان بخدا و پیغمبر داشته باشد و محب علی ابن ابی طالب وصی و خلیفه پیغمبر باشد چون آنحضرت گفت یا کعب الاغ تو بهتر از
تست اگر سوار نخواهی گردید این الاغ را بمن ده آنکه معرفت برتر رساند بفروش الاغ خود را بر یکی از مؤمنان کعب گفت یا محمد مرا دیگر حاجت بدین
الاغ نیست که مرا فریفته گردانید سحر تو پس الاغ بزبان فصیح گفت ای کعب ای دشمن خدا چنین مگو با پیغمبر آخر الزمان که اگر برادر نبود
در خدمت این حضرت سر ترا از تن جدا میکردم و در زیر دست و پا کرده استخوانهای ترا خورد میکردم پس کعب ساکت شد و ثابت
ابن قیس الاغ کعب را بصد درهم گرفتند و شقاوت بر کعب و سایر یهودان زیاده تر گردید از مجلس آنحضرت برخاستند رفتند و ایمان نیاوردند
خداوند عالم این آیه نازل گردانید که ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون یعنی بحقیقت
که کافران یکسانست بر ایشان خواه بترسانی ایشان را و خواه نترسانی ایشان را ایشان بایمان نخواهند آورد پس آنحضرت بر ثابت

و خواهند در فرش او و در کرسی او اراده قتل او کرد و ذلیل کرد [illegible] دشمنان اوست بشمشیر قهر

کفت ای ثابت سزاوارست این الاغ برای تو زیرا که تو ایمان آوردۀ و این الاغ نیز ایمان آورده برای تو نیکو و پسندیده است و خوب رفیق است
برای تو بسند صحیح مرویست از حضرت امام علی نقی که حضرت خاتم النبیین چون هفت ساله کردید در میان اطفال قریش هیچ یک در نشو و نما و قدرت
و قوت با وی برابری نمیکرد جمعی از یهودان شام وارد مکه شدند آنحضرت را دیدند و تفکر در شمایل او را مشاهده کردند بیکدیکر کفتند که والله این طفل باید
که محمد باشد که در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و بر دین یهودان غالب خواهد کردید و حالت یهود را باطل خواهد کرد پس یهودان بیکدیکر کفتند که باید این
طفل را حیله نمائیم و هلاک سازیم شاید که دولت یهودان باطل نکردد بعضی از ایشان کفتند شتاب نباید تا امتحان نمائیم که این محمد است شاید که شکل
و شمایل مردم بیکدیکر شباهت داشته باشد و ما در کتابهای خود خوانده ایم که محمد را پروردکار عالمیان نکه دارد از خوردن حرام و مال مشتبه پس یهودان
تصدیق این قول نمودند و بیکدیکر کفتند که باید این طفل را بضیافت طلبیم و مال حرام و شبهه برای او آوریم اکر اجتناب کند دانیم که او محمد است پس
او را هلاک سازیم و اکر اجتناب ننماید البته محمد نیست پس ایشان آمدند بنزد ابو طالب و سایر قریش را با آن حضرت بضیافت طلبیدند چون ایشان
در مجلس یهودان جمعیت نمودند یهودان مرغ بریانی برای ایشان حاضر کردند و همه مردم خوردند و آن حضرت هر مرتبه که اراده مینمود که لقمه بردارد
دست آنحضرت رد میشد براست و چپ و پیش و عقب و ممکن نمیشد که آنحضرت لقمه بردارد یهودان کفتند یا محمد چه میشود ترا که تناول نمیکنی
آنحضرت فرمودند که ای کروه یهودان چه قدر جهد نمایم اینکه لقمه بردارم ممکن نمیشود البته این طعام حرامست که پروردکار رحیم مرا نکه داری میکند یهودان
کفتند یا محمد طعام ما حلالست ما لقمه بدست تو دهیم آنحضرت فرمودند که اکر توانید چنین کنید یهودان چون خواستند که لقمه بردارند و بدست آنحضرت
دهند دستهای ایشان نیز کوتاهی کرد و رد میشد و براست و چپ و ممکن ایشان نیز نشد آن حضرت فرمودند که ای یهودان شما نیز ممنوع
کردید البته این حرامست اکر غیر ازین طعام دارید بیاورید پس یهودان مرغ دیکر که از همسایه ایشان بود کرفته بریان نمودند با خود کفتند و [illegible]
صاحب مرغ حاضر کردد قیمت دهند و آن مرغ را پیش آنحضرت آوردند و آنحضرت لقمه بدست مبارک برداشتند آن لقمه سنکینی کرده از دست آنحضرت
افتاد و هر لقمه که میداشت از سنکینی بر زمین افتاد یهودان کفتند یا محمد چرا تناول نمیکنی ازین مرغ که حلالست آنحضرت فرمودند که هر لقمه بر میدارم
سنکینی میکند و از دست من ساقط میکردد یهودان کفتند یا محمد ما لقمه بدست تو دهیم یهودان پیش آمده هر لقمه که بر میداشتند در دست ایشان سنکینی
کرده بر زمین افتاد که این طعام نیز شبهه ایست که خداوند عالم مرا نکه داری مینماید پس یهودان دانستند که آن طفل محمد است که در آخر زمان مبعوث
خواهد کردید شروع کردند بعداوت و دشمنی تا آنکه او را هلاک کردند هفتاد نفر از ایشان شمشیرهای خود را بزهر آب داده در شبی از شبهای تار آن
بیرون رفتند و شمشیرها بسته بسمت کوه حرا چون آنحضرت بالای کوه رفتند شمشیرها کشیدند که آنحضرت را بشمشیر هلاک کنند دیدند که بحکمت پادشاه الهی کوه
هر دو طرف کوه بیکدیکر حلقه زدند چون آنحضرت را در میان کرفتند یهودان عاجز شدند و کوه در میان ایشان مانع کردید شمشیرها بر غلاف کذاشتند
و کوه در میان دیدند که دامنهای کوه از هم واشد و آنحضرت را دیدند مرتبه دیکر شمشیرها کشیدند و قصد آنحضرت نمودند باز دیدند که دامنهای کوه
بیکدیکر متصل شدند و آنحضرت را دیکر ندیدند باز شمشیرها بر غلاف کذاشتند دیدند که دامنهای کوه از هم جدا کردید و آنحضرت را باز دیدند
و اراده آنحضرت نمودند تا هفتاد و چهار مرتبه اراده کردند و در هر مرتبه کوه حلقه میزد و آنحضرت را در میان میکرفت تا آنکه آنحضرت از دعا
و مناجات فارغ کردید یهودان از کوه پایین آمدند و آنحضرت نیز پایین آمدند یهودان در عقب آنحضرت افتاده شمشیرها کشیدند و قصد آنحضرت

نمودند دیدند که باز دامنهای کوه از جای خود بلند کردیده آنحضرت را در میان کرفت یهودان مایوس شدند و شمشیرها بر غلاف کذاشتند دیدند
که آنحضرت در روی زمین راه میرود باز قصد کردند و مرتبه دیکر کوه حلقه زد و آنحضرت را در میان کرفت تا هفتاد و چهار مرتبه و در مرتبه آخر چون شمشیر
کشیدند که آنحضرت را هلاک سازند و نزدیک آنحضرت شدند بقدرت الهی کوه حلقه زد بر ایشان و ایشان را در میان کرفت و فشرد چنانچه استخوانهای
ایشان خورد شد آنحضرت شنید که منادی ندا میکند که یا محمد پس سر خود نظاره کن و ببین که خداوند عالمیان از دشمنان تو چکونه انتقام کشید آن
حضرت نظاره کردند دیدند که دامنهای کوه از هم جدا کردید یهودان را دیدند که شمشیرها از دست ایشان افتاده و همه را سنکهای کوه فشرده و استخوانهای
ایشان را خورد کرده از بدن ایشان خون جاریست پس آنحضرت شکر خدا بجا آورده دید که جمیع کوهها و سنکها و درختان ندا کردند که یا محمد مبارک
باد بر تو نصرت الهی و فتح ربانی زود باشد یا محمد در هنکامی که امر رسالت تو ظاهر کردد خداوند عالم یاری کند ترا بزور بازوی علی ابن ابی طالب
که انتقام از دشمنان تو کشد بسند صحیح مرویست که روزی حضرت سید المرسلین با جمعی از اصحاب نشسته بودند از مهاجرین و انصار فرمودند
که امروز دلم میخواهد حریره که از روغن و عسل پخته باشند امیر المؤمنین فرمودند که یا رسول الله دلم نیز این را میخواهد که شما میخواهید آن حضرت
بابو الفضل کفتند یا ابا الفضل دل شما چه میخواهد ابو الفضل کفت یا رسول الله دلم کوشت بریانی میخواهد و بابو بکر و عمر کفتند دل شما چه
میخواهد ایشان کفتند یا رسول الله دل ما کوشت بریان سینه بره میخواهد آنحضرت فرمودند که کدام یک از مؤمنانست امروز ما را ضیافت
کند با اصحاب عبد الله ابن ابی که از جمله منافقان بود کفت امروز توان محمد را از پا در انداخت بوسیله ضیافت پیش آمده کفت
یا رسول الله من ضیافت میکنم شما حریره که از آرد و روغن و عسل پخته باشند بره دارم برای شما بریان میکنم آنحضرت فرمودند که برو تدارک
ضیافت کن پس عبد الله ابن ابی آمده در میان حریره زهر بسیار داخل کرد و بره را بریان کرده زهرآلود کرد و پنهان آمد بخدمت آنحضرت کفت یا رسول الله
تدارک ضیافت شده بیایید آنحضرت فرمودند که اما بیاییم عبد الله فرمود که یا رسول الله شما و علی و سلمان و اباذر و مقداد و عمار پس آنحضرت اشاره
کردند بابو بکر و عمر و عثمان و کفتند ای عبد الله ابن ابی کفت یا رسول الله اینها را نمیخواهم عبد الله ابن ابی در نفاق با ایشان شریک بود و درین
توطیه رفیق ایشان بود آنحضرت فرمودند که ای عبد الله نمیخواهم که بتنهایی اصحاب کبار بضیافت روم عبد الله کفت یا رسول الله تدارک ضیافت
برای پنج نفر دیده ام زیاده برین تدارک نکرده ام آنحضرت فرمودند خداوند عالم مائده از آسمان برای عیسی نازل کردانید که چهار قرص نان در روی بود
و ماهی داشت چهار هزار و هفتصد نفر از وی سیر شدند چرا میترسی از کثرت اصحاب عبد الله کفت یا رسول الله اختیار با شماست پس آنحضرت
ندا دادند در میان مهاجر و انصار و همه را بضیافت عبد الله ابن ابی طلبیدند هفت هزار و هشتصد نفر از اصحاب جمعیت نمودند عبد الله بر منافقان
کفت چه تدارک کنیم که ما اراده کشتن محمد داریم اصحاب با وی جمع شدند اکر محمد از طعام ما خورد و هلاک کردد اصحاب وی با ما نزاع و جدال مینمایند
پس عبد الله ابن ابی فرستاد از منافقان و تابعان خود که همه اسلحه بر خود راست کنند و حاضر شوند و حواله خانه ویرا که چون محمد هلاک شود ایشان
در میان اصحاب ریخته ایشان را هلاک سازند چون آنحضرت داخل خانه عبد الله شدند بشارت نمودند که خانه کوچک که چهار و پنج در وی جا میشد و کفت
یا رسول الله شما و علی و سلمان و مقداد و عمار درین خانه بنشینید و سایر اصحاب در خانهای دیکر و فضای صحن و باغچه بنشینید و طایفه بطایفه
طعام خورند و بیرون روند آنحضرت فرمودند که خداوند برکت بر طعام اندک تو خواهد داد و وسعت برین خانه کوچک نیز تواند داد

پس آنحضرت داخل خانه شدند و همه اصحاب را طلبیدند برکت آنحضرت آن خانه چنان وسیع شد که هفت هزار و هشتصد نفر در آن خانه یک حلقه زدند
و در میان هر کس جای یک کس دیگر بود و عبدالله داخل خانه شد تعجب کرد از وسعت خانه و آنحضرت گفتند یا عبدالله آنچه از طعام تدارک کرده حاضر کن پس
عبدالله حریره حاضر کرد و گفت یا رسول الله اول شما تناول نمایید بعد از آن سایر اصحاب آنحضرت فرمودند که چنین باشد پس آنحضرت دست بر بالای
آن طعام گذاشتند و علی ابن ابی طالب نیز دست مبارک بر آن طعام گذاشتند عبدالله ابن ابی چون این حال دید گفت یا علی تو هم بایست که با اصحاب شریک
شوی و آنحضرت منفرد باشد آنحضرت فرمودند که ای عبدالله علی ابن ابی طالب داناتر است از تو بر خداوند عالم و بر پیغمبر وی خداوند عالم هرگز تفرقه میان احمد
و میان علی نیندازد زیرا که هر دو یک نوریم که خداوند عالم محبت ما را بر آسمانها و زمینها و بر جمیع مخلوقات نیز عرض کرد خوشحالی او خوشحالی منست و الکدورت او
دیگری منست پس عبدالله ابن ابی بشارت کرد بجد و معتب که از جمله منافقان بودند که ما میخواستیم که هلاک کنیم الحال که ما شده که زود هلاک شوند
و کفایت شر ایشان از خود نماییم و ایشان جمیع منافقان در حوالی آن خانه عاداره بودند که چون ملک حضرت هلاک شود جمیع اصحاب آن حضرت هلاک
سازند پس آنحضرت و امیرالمؤمنین از آن طعام سیر خوردند و عبدالله نظاره برایشان میکرد که اثر زهر را بر سر کند دید که نشاط و خوشحالی ایشان زیاده گردید
پس آنحضرت فرمودند که ای عبدالله بره بریان شده را پیش آور و عبدالله بره بریان را پیش آورده آنحضرت با امیرالمؤمنین گفت یا علی این بره را از میان
بگذار آنحضرت بریان را در میان خانه گذاشته عبدالله گفت یا رسول الله چگونه دست مردم برسد آنحضرت فرمودند که خداوندی که خانه را چنین
وسیع کرده دستهای مردم نیز چنین بلند کند که بر برسد پس خداوند عالم دستهای اصحاب را بلند کرد چنانکه دستها از اطراف و جوانب به آن
بریان رسید چون اصحاب فارغ شدند و همه سیر گردیدند از بریان بجز از استخوانهایش چیزی نماند آنحضرت دستمالی بر روی استخوانها انداخت و با امیر
المؤمنین گفت یا علی تو نیز دستمال خود بر بالای حریره بینداز آنحضرت نیز چنین کردند پس اصحاب را امر کردند که از حریره نیز تناول نمایید
همگی اصحاب نیز تناول نمودند و عرض کردند که یا رسول الله دلهای ما میخواهد شیر که از بالای این طعام بیاشامیم آنحضرت فرمودند که پیغمبر شما
گرامی تر است نزد خداوند عالمیان که از عیسی که مرده را در دست او زنده میکرد زود باشد که برای پیغمبر شما نیز مرده را زنده کند پس آنحضرت دستمال
از روی استخوانها برداشته دست مبارک بر آن استخوانها کشیده و گفت پروردگارا چنانکه برکت دادی در گوشت این بره میخواهم شفاعت ما نمایی
بس شیر این بره پس همه اصحاب دیدند که برکت آنحضرت استخوانهای آن بره بحرکت آمده بزانو در آمد و پستانهایش پر از شیر گردید آنحضرت فرمودند
که کاسهها بیاورید و خیکها حاضر کردند آنحضرت بدست مبارک خود او را دوشیدند ظرفها را پر کردند و همه اصحاب سیراب شدند پس آنحضرت فرمودند
که اگر نمی ترسیدم از فریفتن این امت چنانکه بنی اسرائیل فریفته گوساله گردیدند هر آینه این بره را در میان شما زنده میگذاشتم که چرا میکرد و میگردید
لکن از فریفتن امت میترسم پس پروردگارا بگردان این بره را استخوان چنانکه پیشتر بود پس اصحاب همگی دیدند که آن بره افتاده استخوان
گردید که در روی هیچ گوشت نبود پس آنحضرت فرمودند که هر زمان به خاطر میاندازم که خداوند عالم چه شفقت داد در خانه کوچک عبدالله ابن ابی و در
برکت دادن طعام اندک وی و در اینکه دفع هلاکت زهر از ما نمود به خاطر میاندازم منازل بهشت را که برای شیعیان ما مهیاست که در جنات
عدن و فردوس که خداوند عالم خواهد بخشید برای شیعه از شیعیان ما از درجات و منازل و خیرات بهشت آنقدر که در دنیا همگی را زر داد و چون دانه
ریگ باشد در نزد بزرگ آن خشک خالی و آن شیعه بسا باشد که برادر مؤمن بیچاره خود را ببیند از راه تواضع و اکرام بر وی همه اینها را می‌بخشد خداوند

عالم

عالم از راه سخاوت و رعایت او منازل او زیاده و وسیع میگرداند ملائکه موکلین بر وی میبینند که مملکت منازل وی به چندین باره آنرا
گردیده چنانکه این خانه بدین کوچکی با این وسعت و فراخی رسید پس ملائکه مناجات کنند که پروردگارا ما را طاقت و توانایی بهم این
منزلها نیست برای امداد و اعانت ملائکه دیگر بفرست خداوند عالم خطاب کند که ای ملائکه من هرگز تکلیف نکردم بر بندگان خود چیزی را
که طاقت نداشته باشند شما چه مدد بر خود میخواهید از ملائکه گویند پروردگارا هزار برابر و پایه باشند که مدد طلبند بقدر هزار
هزار برابر خود پس خداوند عالم مهمان عدد که ایشان خواسته اند امداد ایشان از ملائکه و هر زمان که فکر میکنیم در خبر نمودن ما بر طعام
زهرآلود که چگونه خداوند عالم از نیت او را از ما حاضر گردانید بخاطر میاندازم خبر شیعیان خود را بر تقیه کردن که خداوند عالم ایشان را بدان خبر
بدرجات عالیه بهشت میرساند و ساکن گردانید ایشان را در بهشت با نعمتهای بی اندازه و بیرون از عدد و شماره و ملائکه برای ایشان گویند که ای صاحبان
گوارا باد بر شما این نعمتها و مبارک باد بر شما این منزلها بسند صحیح مرویست از حضرت امام حسن عسکری ع که حضرت خاتم النبیین سرزنش یهودان
میکرد بر قساوت دلهای ایشان و این آیه میخواند ثم قست قلوبکم بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة یعنی ای جماعت یهودان قسوت
و سخت شده دلهای شما بعد از دیدن آیات ظاهرات پس دلهای شما در سختی چون سنگ است بلکه سخت تر از سنگ پس یهودان گران آمد
جمعی از دانشمندان و دانایان ایشان آمدند بخدمت آنحضرت گفتند یا محمد چرا سرزنش ما میکنی و دلهای ما را سخت تر از سنگ میدانی و حال آنکه
خیرات بسیار و حسنات بیشمار از ما سر میزند و روزه میداریم و تصدق مینماییم و مواسات با درویشان میکنیم اگر دلهای ما سخت میبود میبایست
خیرات از ما ناشی نشود آنحضرت فرمودند که هر خیرات و طاعات که برای خدای پروردگار عالم باشد نفعی بصاحبش دارد و هر چه بغرض از روی ریا
سمعه به حسد و عناد با پیغمبر آخر الزمان باشد او خیر نیست بلکه بدترین شرهاست که صاحبش دارد و هر چه سبب آنها عذاب نمایند یهودان
گفتند یا محمد تو چنین میدانی و این دعوی میکنی ما خیرات و طاعات ظاهر سازیم برای باطل گردانیدن سخن تو و دفع نمودن ریاست تو و متفرق گردانیدن
اصحاب تو و این را جهاد میدانیم امید ثواب از خداوند عالم داریم ترا چه فضیلت است بر ما آنحضرت فرمودند که ای یهودان راست میگویید
که در دعوای مبطل و محق یک نیستند و محق را دلیل بر حقیت دلایل و براهین و شواهد باشد اگر من خواهم که شاهد بر حقیت دعوای خود
ظاهر سازم هر آینه خواهید گفت که محمد ساحر است و چیزی نمی‌آورد اگر شاهد طلبید از غیر که مراد در خصوص چیزی نباشد رفع باشد که حقیقت خود را بر شما ظاهر
سازم زیرا که پروردگار من علم نموده که ظاهر معجزه را که شما خواهید تا باعث بریدن عذر شما باشد و موجب بینایی مؤمنان گردد یهودان گفتند یا محمد
بالانصاف سخن گفتی و الا میبایست که دست از دعوی نبوت برداری پس آنحضرت گفتند ای یهودان هر چه خواهید از معجزات طلب نمایید
یهودان گفتند یا محمد چون ادعا میکنی که دلهای ما سخت تر از سنگ است و سنگها فرمانبردارتر است از دلهای ما این کوه که در مکه است یا محمد اگر
گواهی دهند دعوی تو و بر تکذیب ما پس حق با تست و اگر تکذیب تو کنند یا ساکت گردند و جواب نگویند دانیم که دعوای تو باطل است و تو معاند مایی
آنحضرت فرمودند که ای یهودان بیایید همراه من به هر کوهی که خواهید تا گواهی از وی طلبم پس یهودان همراه آنحضرت بیرون آمدند بکوه عظیمی رسیده
گفتند یا محمد از این کوه شهادت طلب کن آنحضرت خطاب بدان کوه کرد و گفت ای کوه بجاه محمد و آل اطهار او که بوسیله نام ایشان آسمانها را حفظ کرده خداوند
عالم بر دوش ... عرش را بر دوش هشت ملک میخواهم گواهی دهی برای محمد در صدق دعوای او و در تکذیب یهودان پس یهودان دیدند که کوه بحرکت و تزلزل

وآب از وی جاری کردید وندا داده کفت یا محمد گواهی میدهم اینکه دلهای یهودان چنانکه وصف نمودی سخت تر از سنگ است که دلهای ایشان
هرگز صادر نشود و از سنگ کاهی آب جاری کردد و گواهی میدهم یا محمد آنکه یهودان دروغ زنند بر تو و افترا گوینده اند بر پروردگار عالمیان
پس آنحضرت فرمودند که ای کوه آیا امر کرده خداوند عالم بطاعت و فرمان برداری من در آنچه از تو طلب نمایم کوه بزبان فصیح کفت بلی یا محمد گواهی میدهم
بر آنکه اگر طلب نمائی از پروردگار خود که جمیع مردان دنیا را بصورت میمون و خوک کرداند هر آئینه التماس ترا قبول نماید و اگر خواهی همه را
بصورت ملائکه کرداند البته چنین کند و اگر خواهی که کل آتشهای دنیا را برف کند برای اجابت تو چنین کند و اگر خواهی که کل برف روی
زمین آتش شود هر آئینه چنین کرده و گواهی میدهم که خداوند عالم کرداینده زمین و آسمانها مطیع تو و دریاها را فرمان بردار تو یهودان کفتند
یا محمد بر ما مشتبه است شاید که تو جمعی از اصحاب خود را در پس سنگهای این کوه پنهان کرده باشی که از زبان ایشان این صدا کنند و جواب ترا کویند ازجه دانیم
که کوینده کوه است یا مردان از اصحاب تو فریب خورده ایم و بدین معجزه مگر ضعیف عقلان اگر راست میکوئی از این جا امر شود و این
کوه را امر کن که از جای خود برخیزد و نزد تو آید چون نزد تو حاضر شود امر کن که دو حصه کردد از قله تا بدامن چون دو حصه کردد حصه زیرین
بیالا آید و حصه بالا بزیر آید و تا ما یقین دانیم که حیلتی نکرده پس آنحضرت اشاره کردند بسنگی از ان کوه که قدرش پنج رطل بود
و کفت ای سنگ بغلط از جای خود پس سنگ از کوه بغلطید و آنحضرت بیکی از آن یهودان کفت که این سنگ را بردار
و نزدیک کوش بردار زود باشد که بشنوی ازین سنگ آنچه از کوه شنیدی پس یهودی سنگ برداشته نزدیک کوش
خود داشت و از آن سنگ شنید شهادت کوه را پس آنحضرت فرمودند که ای یهودی شنیدی شهادت سنگ را بر حقیقت دعوی
من کفت یا محمد شنیدم فرمودند که آیا در پی این غیر از سنگ مردی نشسته که شهادت دهد یهودی کفت یا محمد طلب کن معجزه را که میخواهم
پس آنحضرت از آنجا روان شدند و در زمین مسطحی ایستادند و ندا دادند که ای کوه بجاه محمد و آل اطهار او که بوسیله ایشان بندگان
خدا بمطالب و مقاصد رسیدند میخواهم که از مکان خود کنده شوی و بخدمت من آئی و آنحضرت بدست مبارک خود اشاره کردند بزمینی
یهودان دیدند که کوه بتزلزل در آمد و از جای خود جدا کردید از قبیل اسب رفتاری براه افتاد و بر زمینی هم جا میآمد تا بدان
مکانی که آنحضرت دست مبارک برای اشارت بدانجا گذاشته بودند و در آنجا ایستاد و بزبان فصیح صدا بلند کرده کفت یا محمد شنیدم
امر ترا و فرمان بردار توام امر کن مرا بهرچه خواهی که اطاعت نمایم آنحضرت فرمودند که ای کوه یهودان از من میخواهند که تو دو حصه کردی حصه
زیرین تو بالا رود و حصه بالا بزیر آید کوه کفت یا رسول الله آیا امر میکنی بدین کار آنحضرت فرمودند بلی یهودان دیدند که کوه
از میانه دو حصه کردید حصه بالا بزیر آمد و حصه زیر بالا رفت و از کوه صدائی شنیدند که ای کروه یهودان این معجزه که دیدید آیا کمتر است
از معجزه موسی که کوه طور بر سر قبطیان نگه داشت پس یهودان بیکدیگر کفتند که دیگر معجزه بالاتر ازین نباشد بجز از ایمان خلاصی نیست
بعضی کفتند که محمد مردیست ساحر و ظاهر کننده شعبدها و فریب و مخورید پس کوه بصدا آمد که ای دشمنان خدا و دشمنان پیغمبر آخر الزمان بدین
باطل کردهید نبوت موسی را که شما ایمان بدو دارید اگر معجزه محمد سحر است پس بایست که معجزه موسی نیز سحر باشد پس جمعی از ایشان
٥ ایمان آوردند و جمعی را شقاوت دامن کیر شده راه جهنم پیمودند   بسند صحیح مرویست از حضرت امام علی نقی ع که روزی سلمان

فارسی

فارسی ره میکذشتند جمعی از یهودان سلمان را دیدند التماس نمودند از وی که با ایشان بنشیند و از کفتهای پیغمبر آخر الزمان بدیشان
نقل کند سلمان از راه طمع در اسلام ایشان با ایشان نشست و کفت شنیدم از حضرت خاتم النبیین ص فرمودند که خداوند عالم فرمود
که ای بندکان من هر که را حاجتی باشد در درکاه من باید که وسیله خود نماید بهترین خلق مرا که محمد و علی است و فرزندان ایشانست تا آنکه حاجت
شما برآورم و هر که را مصیبتی باشد دعا کند در درکاه من بنام محمد و علی و اولاد ایشان را برزبان جاری کند تا دفع مضرت و مصیبت از وی نمایم
پس یهودان از روی سخریه و استهزا کفتند ای سلمان چون چنین بوده چرا نام ایشان را شفیع نمیکردی تا آنکه خداوند عالم ترا غنی ترین
اهل مدینه کرداند سلمان کفت ای یهودان دعا کرده ام و نام ایشان را شفیع کردانیده ام و خداوند عالم بر من نعمتی ارزانی داشته از کل دنیا خوبتر است
از خداوند عالم خواستم که بر من زبانی عطا کند که شکر او کویم بر من ارزانی داشت و مسئلت نمودم که بدنی بمن دهد که بر مصیبتها صابر باشم خداوند
عالم بر من عطا کرد و اینها در نزد من بهتر است از دنیا بصد هزار هزار مرتبه یهودان استهزا کنان کفتند ای سلمان مرتبه عظیمی برای خود ادعا کنی
باید که امتحان تو کنیم تا راستی کفتهای تو بر ما ظاهر شود کفتند ای سلمان این تازیانها که در دست داریم ترا با اینها مضرت میرسانیم و بدنت مجروح
کردانیم تو از پروردگار خود مسئلت کن تا عذاب ما را از تو باز دارد پس اهل کبر بپا ایستادند و تازیانها کشیدند حضرت سلمان را بزیر تازیانها
انداختند و از راه انتقام و عناد تازیانه بر وی زدند و سلمان میکفت که پروردگارا بر من صبر ده که بر این مصیبت صبر نمایم پس یهودان از زدن
سلمان عاجز کردیدند و مانده شدند کفتند ای سلمان دیگر کمان نداریم که تو زنده باشی چرا از خداوند خود مسئلت نکردی بحق محمد و علی که شفیع خود کردانیدی
که اذیت ما را از تو دفع نماید سلمان کفت ای یهودان اگر دعا میکردم خلاف صبر بجا آورده باشم لیکن دعا کردم که خداوند عالم صبر بر من کرامت
فرماید بعینه یهودان راحتی یافتند مرتبه دیگر بر پا ایستادند و تازیانها کشیدند و بر سلمان میزدند و میکفتند ای سلمان دست از کشتن تو برنداریم
تا آنکه کافر کردی بمحمد سلمان کفت من هرگز کافر نکردم زیرا که خداوند عالم بر پیغمبر خود نازل کردانیده که الذین یؤمنون بالغیب یعنی
مؤمنان جمعی اند که ایمان آورده اند بغیب و من از مؤمنانم صبر میکنم برین مشقت بر من سهل است پس یهودان آنقدر تازیانه بر سلمان زدند که مانده
کردیدند پس نشستند و کفتند ای سلمان اگر ترا در نزد پروردگار عالمیان قدری و منزلتی میشد برای ایمان آوردن تو بمحمد میبایست دعای ترا اجابت
کرداند و اذیت ما را از تو دور سازد سلمان کفت ای ابلهان خداوند عالم بر من صبر داده و من مسئلت صبر از وی نمودم دعای مرا مستجاب کردانید پس مرتبه سیم
یهودان برخواستند و سلمان را زیر تازیانها انداختند و میزدند و سلمان میکفت پروردگارا صبر ده مرا برین بلا که باعث امتحان منست در محبت
حضرت تو محمد یهودان کفتند ای سلمان آیا پیغمبر تو محمد ترا رخصت نداده در تقیه که تقیه نمائی و کلمه کفر کوئی سلمان کفت ای یهودان خداوند عالم رخصت
تقیه بر من داده لیکن واجب نکردانیده و من این منزلت را اختیار کرده ام که در محبت پیغمبر آخر الزمان مشقت کشم پس یهودان مرتبه چهارم برپا
ایستادند و تازیانه بسیار بر سلمان زدند که بدن مبارکش مجروح کردید خون از وی جاری شد کفتند از روی استهزا ای سلمان دعا نمی کنی که خداوند عالم مضرت
ما را از تو دفع نماید چرا نمیکنی بر هلاکت ما اگر راست کوئی در این که خداوند عالم دعای ترا بوسیله نام محمد و علی مستجاب میکرداند سلمان کفت میترسم از اینکه
نفرین
نفرین کنم بر هلاکت شما و حال اینکه در میان شما کسی باشد که خداوند عالم ایمان آوردن او را داند کفتند ای سلمان دعا کن بر هلاکت جمعی از ما که در علم خدا کافر
و هر گز تارک ایمان آوردن بر ایشان ممکن نیست سلمان دید که حجابها از نظر وی برداشته شد حضرت رسالت پناه ص را دید که همراه جمعی از اصحاب در مجلسی نشسته اند

وآنحضرت میگفت یا سلمان نفرین کن بر هلاکت یهودان که در میان ایشان کسی نیست که ایمان آورد چنانکه نوح پیغمبر نفرین بر قوم خود کرد حضرت سلمان
گفت ای یهودان چگونه نفرین کنم بر هلاکت شما یهودان گفتند که دست میکن دعا کن که خداوند عالم تازیانه‌های ما را در دست ما مار گرداند که
استخوانهای ما را خورد کنند و فرو برد پس سلمان دعا کرد و محمد و علی را شفیع کرد و گفت خداوند عالم تازیانه‌های یهودان را مصوّر بصورت مارها
گردانید که هر یک سر داشتند یکی از سرهای یهودان گرفت و سر دیگر از دستهای ایشان پس یهودان را مارها خورد کردند و استخوانهای ایشان را
فرو بردند حضرت سید المرسلین در آن مجلس گفت ای گروه مسلمانان خداوند عالم نصرت داده برادر شما سلمان را بر جرأت (?) نفر یهودان و منافقان
که تازیانه‌های ایشان را مارهای افعی گردانیده اند پس مسلمانان برخیزند که سیر کنیم مارهای افعی را که بنصرت سلمان موکّل گردیده اند آنحضرت همراه صحابه
برخاسته آمدند بدان خانه که سلمان یهودان در آن خانه حبس کرده بودند و میزدند و چون یهودان را مارها خورد میکردند و فرو میبردند از زاری
و صدای ایشان همسایگان این جمع از یهودان و منافقان خبردار گردیده از خانه‌ها برون آمدند و مارهای افعی دیدند از ترس ممکن نبود که پیش روند و در حوالی
آن خانه جمعیت ها بودند دیدند که سید المرسلین همراه مسلمانان حاضر شدند و راه آن خانه را تنگ بود خداوند عالم ببرکت قدوم آنحضرت وسیع گردانید
آنحضرت با مسلمانان از آن راه عبور کردند و همگی مارها پیش آمده ندا دادند که السلام علیک یا محمد السلام علیک یا سید المرسلین السلام علیک
یا سید الاولین والآخرین السلام علی بنیک الطیبین الطاهرین گفتند یا محمد ما تازیانه‌های یهودان بودیم که خداوند عالم ما را مارها
گردانید بدعای بنده مؤمن و برکت سلمان آنحضرت فرمودند که شکر و سپاس خدای راست که گردانید از امّت من کسی را که دعایش برابر است
با دعای نوح پس مارها بزبان فصیح گفتند یا رسول الله غضب ما زیاده گردیده بر این کافران حکم و وصیّ تو امیر المؤمنین جاریست در ممالک پروردگار
عالمیان مسئلت ما اینست که از خداوند عالم مسئلت نمائی که ما را از افعیان جهنم گرداند تا ما عذاب این کافران نمائیم چنانکه در دنیا انتقام
از ایشان کشیدیم آنحضرت فرمودند که اجابت التماس شما نمودم که در طبقه پایین جهنم باشید و عذاب کافران نمایید بعد از آنکه فرو ریزید جسدهای
این کافران را از شکمهای خود بر روی زمین تا باعث رسوائی کافران و منافقان و موجب سرزنش مؤمنان گردد ایشان را پس مارها بفرموده
آنحضرت فرو ریختند اعضای کافران را و خویشان ایشان آمدند بدست (?) ایشان را دفن کردند چون این معجزه را دیدند اکثر از منافقان
و کافران بشرف اسلام مشرّف گردیدند و شقاوت بر بعضی غالب شده گفتند که این سحر آشکاریست پس آنحضرت بسلمان گفتند ای بنده
خدا تو از خاصان درگاه خداوندی و از مقرّبان مایی و شهرت شما در ملکوت آسمانها زیاده بر شهرت آفتابست در عالم دنیا بسند صحیح مرویست
از امام جعفر صادق که روزی حضرت سید المرسلین با صحابه نشسته بودند ناگاه شبانی از اعراب حاضر شد در حالتی که از دهشت و حیرت رگهای
گردنش در حرکت بود چون شبان رسید اصحاب بخود گفتند که این مرد را حالت عظیم روداده چون بنزد آنحضرت حاضر شد آنحضرت فرمودند
که ای اعرابی خبر ده بما از آنچه باعث حیرت و دهشت تو گردیده اعرابی گفت یا رسول الله امر عجیبی روداده در میان گوسفندان خود بودم گرگی آمده
و گوسفندی برداشته متوجه بیابان گردید بسنگ فلاخن او را رد کردم و گوسفند را از دست وی گرفتم دیدم که از طرف دیگر خود را بمیان
گوسفندان رسانید گوسفند دیگر برداشت که برود باز بسنگ فلاخن او را گردانیدم از وی گرفتم دیدم که از طرف دیگر بمیان گوسفندان
آمد باز گوسفند برداشت بسنگ زدم و گوسفند را از وی گرفتم تا پنج مرتبه چنین کرد در مرتبه پنجم خواستم که او را بسنگ فلاخن هلاک
گردانم

گردانم بر بالای دم خود نشسته بزبان فصیح گفت ای مرد آیا حیا نمیکنی که حایل و مانع میشوی میان من و روزی من که خداوند عالم از برای من
روزی کرده پس من گفتم چه عجب است اینکه گرگ سخن میگوید و بزبان آدمیان گفتگو مینماید گرگ میگفت میخواهی تو را خبر دهم بعجب‌تر از اینکه تو تعجب نمودی
اینکه محمد خاتم انبیا و پیغمبر خدا در میان کوههای مکه خبر میدهد مردم را بخبرهای گذشته و آینده و یهودان با آنکه میدانند و در کتابهای خود خوانده اند
که او راست گوست تکذیب میکنند و دروغ گویش میشمارند ای اعرابی برو و ایمان آور تا ایمن شوی از عذاب الهی و فرمان بردار او گردی تا نجات
یابی پس گفتم ای گرگ تعجب کردم از گفتهای تو بد کردم از اینکه منع نمودم ترا از گوسفندان خود اینک گوسفندان من در نزد تست هر کدام را که
خواهی میل کن که دیگر منع تو نکنم گرگ گفت ای بنده خدا حمد و شکر کن زیرا که تو از جماعتی که عبرت بر میدارند از آیات الهی و فرمان بردارند امرهای (?)
شقی و بدبخت ترین مردم جماعتی اند که می‌بینند آیات و علامات پیغمبر آخر الزمان را و برادر او علی ابن ابی طالب را نظیر در علم و مانند در زهد و علم و
در شجاعت نیست و او دست یار مسلمانان و دستگیر بیچارگان است گفتم ای گرگ آیا چنین است که میگوئی گفت بلی زیاده برین امّت بیحیایان میکنند که اطاعت
او ننمایند و او را شهید گردانند و ذریه او را بظلم بقتل رسانند و رعایت حرمت ایشان نکنند و باین کردارها خود را مسلمان دانند خداوند عالم مارهای کافران را
در روز قیامت بر ایشان مسلّط گرداند که ایشان را از هم پاره کنند گفتم ای گرگ اگر گوسفندان مانع نمی‌بود زیرا که پاره از خود و پاره امانت مردم
است در نزد من رفتم بمکه و ملازمت محمد را اختیار میکردم گرگ گفت ای مرد برو بخدمت محمد و گوسفندان را بمن واگذار تا ایشان را چرانیدم گفتم
ای گرگ چگونه اعتماد کنم بر تو و حال آنکه تو دشمن گوسفندانی گرگ گفت ای بنده خداوندی که مرا گویا گردانید با آنچه از من شنیدی چرا تواند کرد
و امین داند بر گوسفندان تو آیا ایمان نداری بمحمد و علی که بر تو ذکر نمودم پس برو بمکه و بخدمت محمد مشرّف شو که خداوند عالم نگهبان گوسفندان تو
است و من نیز حفظ و حمایت ایشان میکنم و ملائکه نیز حفظ و حمایت مینمایند زیرا که من خدمت حضرت علی ابن ابی طالب میکنم پس
دیدم که حالت من حاضر گردید گوسفندان خود را بایشان سپردم و اینک بخدمت تو آمدم پس آنحضرت نظر کردند بر روی مردم دیدند که جمعی را
رویها افروخته از راه شادی بزرگی علی ابن ابی طالب و جمعی را رویها گرفته و گره بر پیشانی آورده از راه نفاق و بغض و تکذیب جمعی
از منافقان سر گوشی بیکدیگر کردند و گفتند که محمد با این مرد چنین حیله کرده تا جاهلان و بیخردان را فریب دهد پس آنحضرت تبسّمی
نمودند و گفتند ای منافقان اگر شما شک میکنید و انکار میکنید آیات الهی را لیکن من از برادرم علی ابن ابی طالب که در همه مکانها
با من بوده و سیر ملکوت آسمانها و زمینها با من کرده و در نهرهای بهشت با من سیر نموده و در حوضهای پاک با من بوده و در صلبهای پاکیزه همراه من بوده
و کسوت عقل و حلم و علم با من پوشیده یقین داریم و ایمان آوریم بر آنچه این اعرابی گوید پس آنحضرت فرمودند که ای منافقان اینک اعرابی
اینجاست همراه وی رویم و گرگ را در میان گوسفندان ببینیم اگر گرگ رعایت گوسفندان میکند شما تصدیق نمایید و اگر خلاف
گفته او شد بمن انکار نمایید و آنحضرت همراه جمعی از مهاجر و انصار برخاسته متوجه بادیه شدند چون رسیدند بگوسفندان اعرابی منافقان
گفتند ای اعرابی کجاست گرگ اعرابی گفت نزدیک شوید تا گرگ را ببینید چون نزدیک شدند دیدند که گرگ در حوالی گوسفندان
میگردد دیدند آنحضرت فرمودند که آیا میدانید که گرگ با این اعرابی چه سخن گفته اند مرا شأن داده اند صحابه گفتند یا رسول الله بلی
آنحضرت فرمودند که احاطه کنید بر من تا آنکه گرگ مرا در میان شما نه بیند و بر اعرابی گفت ای اعرابی بپرس از گرگ که کیست محمد در میان

اینجماعت پس گرگ پیش آنجماعت آمده از گرگها چشید نظاره برو بر یک میکرد و گرگها میشد تا آنکه داخل شدند در میان آنجماعت و آنحضرت را یافتند و شناختند و بزبان فصیح گفتند السلام علیک یا رسول الله و سید الخلق اجمعین پس سرها بر خاک مالیدند و تواضع برای آنحضرت کردند و گفتند یا رسول الله ما از عیبان تو بودیم و این رهبر را بخدمت تو فرستادیم و خبر نبوت ترا بدین رهبر دادیم پس آنحضرت نظر نمودند بر منافقان گفتند که دیگر چاره ندارید بجز اینکه تسلیم نمایید و اطاعت کنید و فرمودند که این یک از نشانها است که صدق قولش ظاهر گردید اگر خواهید که صدق و درستی دعوی مرا بشناسید اظهار بزرگی برادرم علی ابن ابی طالب بود پس احاطه کنید بر علی ابن ابی طالب و او را در میان گیرید تا ببینید که از گرگان طلب نمایم پس علی ابن ابی طالب را قوم در میان گرفته از انظار داده گفت ای گرگها پیغمبر خدا را شناختید و بشارت بوی گردید از میان قوم تعیین نمودید علی ابن ابی طالب برادر مرا نیز تعیین نمایید و بر قوم بشناسید پس آن دو گرگ آمده در میان قوم بر رو بر یک نظر مینمودند تا آنکه در میان قوم علی ابن ابی طالب را دیدند و بر سبیل تعظیم رو بر زمین مالیدند و گفتند السلام علیک یا عالماً بما فی الصحف الاولی و وصی المصطفی و گفتند سلام الهی بر تو باد ای کسیکه خداوند عالم بمحبت تو نیکبخت گرداند محبان ترا و بسبب عداوت تو شقی و بدبخت شوند دشمنان تو پس صحابه گفتند یا رسول الله ما نمیدانیم که علی ابن ابی طالب باین مرتبه و منزلت است در نزد درندگان آنحضرت فرمودند که شما چه میدانید مرتبه علی را زیرا که بیش جمیع حیوانات بر و بحر عالم و در آسمانها و زمین و عرش و کرسی و حجب همه مطیع و منقاد علی ابن ابی طالب اند و اسرار دیدم در شب معراج تواضع و شکستگی ملکهای سدرة المنتهی را چگونه اطاعت مثالی علی ابن ابی طالب میکردند که تواضع و شکستگی اینقدر که در نزد تواضع ایشان بکجور از صدهزار جزو نیست و چگونه تواضع نکنند بر علی و حال آنکه خداوند عالم قسم یاد کرده بجاه و عزت خود که هر که بقدر جوی تواضع بر علی کند در جای او در بهشت بقدر مسافت صدهزار ساله راه بلند گردد و تواضع گرگها در نزد این که مثال که میکنند چه نمود دارد و چه قدر و منزلت داشته باشد

٥ بسند معتبر روایت از ام سلمه که گوید روزی حضرت رسالت پناه از من بودند بیرون رفتند و فرمودند که ای سلمه اگر علی ابن ابی طالب با بلال بخانه تو آیند بگو برای ایشان که مطهره مرا بردارند تا آنکه آیند و اگر علی ابن ابی طالب حاضر نشود و بلال حاضر باشد بگو که البته مطهره مرا بیاورد ام سلمه گوید که دیدم بلال حاضر شد و پیغام پیغمبر را بوی رسانیدم بلال خود مطهره را برداشت دیدم علی ابن ابی طالب حاضر شد گفتم پیغمبر آنحضرت رسانیدم بر بلال خطاب کرده فرمود که همراه من بیا و آنحضرت مطهره را برداشته روانه شد و بدان کوه رسیدند آنحضرت را یافتند در شعبهای که میکر دیدند بر خوردند بمردی که تکیه بر عصا کرده بود و در روی وی شش عباس بود چون شبان امیر المؤمنین بدان مرد خطاب کرده فرمود که آیا پیغمبر را بیدار آمد گفت که مگر خدا را پیغمبر است امیر المؤمنین غضبناک شده سنگی برداشت و بر پیشانی آنمرد زد صیحه عظیمی از آنمرد ظاهر شد پس از صیحه آن کل روی زمین پر از سواران و پیادگان شد پس دو مرغ سبز پیدا شدند یک در جانب راست امیر المؤمنین و دیگری در جانب چپ پس سپاه سواران بر طرف بر طرف شده اثری از ایشان نماند علی ابن ابی طالب به بلال گفت ازین این دو مرغ و من میدانم که این دو مرغ میدانند که حضرت رسالت در کجاست پس بلال ازین رو از مرغان افتاده مکان پیغمبر آخر الزمان را یافت علی ابن ابی طالب را خبردار کرد رسیدند چون حضرت رسالت امیر المؤمنین را دیدند تبسم کردند فرمودند که یا علی ترا منتظر میدیدم علی ابن ابی طالب قصه آنمرد بیان کرد حضرت رسالت فرمود که آنمرد ابلیس بود خواست تکذیب تو نماید و آن دو مرغ جبرئیل و میکائیل

بودند

بودند و در نزد من بودند چون صدای ترا شنیدند که با ابلیس مجادله میکنی برای اعانت تو حاضر گشتند

٥ بسند صحیح روایت از حضرت امام حسن عسکری که جمعی از مشرکان عرب بخدمت حضرت سید المرسلین آمده گفتند یا محمد پروردگار ما هبیرست که شفای بیماران میدهد و علاج بیماران میکند آنحضرت فرمودند که ای مشرکان دروغ گفتید از هبل هیچ یک ازینها نیاید بلکه شفادهنده و علاج کننده خداوند عالمیانست سرکشان مشرکان گفتند یا محمد میترسی از هبل که نفرین خدای او بیکس رسد نبینی که ترا مبتلا گرداند بمرضی لقوه و فالج و کوری گرفتار گردید و اعضای ایشان از یکدیگر جدا میشد و میریخت و هیچ عضوی از ایشان باقی نماند مگر زبانها و گوشهای ایشان چون مشرکان بنفرین آنحضرت بدین بلا مبتلا گردیدند مشرکان دیگر ایشان را برداشته پیش هبل بردند و گفتند ای هبل محمد و علی نفرین کرده اند بدین جماعت میخواهیم که شفا دهی و ایشان را خلاص کنی پس مشرکان صدایی از هبل شنیدند که میگفت ای دشمنان خدا مرا چه قدرت است بر شفا دادن شما قسم بدان خدا که مبعوث گردانیده محمد را بر جمیع خلایق و او را بهترین و سرکرده همه انبیا گردانیده اگر نفرین بر من نیز کند هر آینه اعضای من ریزد و مبتلا شوم بمرتبه که بزرگترین اعضای من چون ذره گردد که دیگر اثری از من باقی نماند چون مشرکان از هبل چنین شنیدند زاری و تضرع بر آنحضرت کردند و گفتند یا محمد امید ما از دیگران منقطع شده بفریاد ایشان رس و دعا کن برای اصحاب ما که دیگر ایشان از ایت بر تو نرسانند پس آنحضرت فرمودند که بیست نفر از ایشان بخدمت آنحضرت آوردند و ده نفر را بخدمت علی ابن ابی طالب آنحضرت فرمودند بدان بیست نفر که چشمها را بپوشانید و بگویید پروردگارا بجاه آنکه ما را مبتلا گردانیدی بوسیله جاه او عنایت نه بما بجاه محمد و علی و اولاد اطهار ایشان و علی ابن ابی طالب نیز بدان ده نفر چنین تعلیم کرد چون ایشان این دعا کردند خود را صحیح و سالم دیدند و از مرضها شفا یافتند ایمان آوردند و شقاوت دیگران زیاده گردیده در کفر و عناد کوشیدند

و ما را از مهالک نجات میبخشد

و غیر اینها از مرضها بسبب آنکه مردم را از پرستیدن آن منع میکنی حضرت فرمود که بر اینها که گفتید کسی بغیر از خدا قادر نیست گفتند یا محمد اگر راست میگویی که بغیر از خدای تو کسی بر اینها قادر نیست پس بگو ما را باین بلاها مبتلا کند تا ما از هبل سؤال کنیم تا ما را شفا دهد و بدانیم که هبل شریک پروردگار تست پس جبرئیل فرود آمد و گفت یا محمد تو بر بعضی نفرین کن و علی بر بعضی نفرین کند تا ما ایشان را مبتلا گردانیم پس حضرت رسول بر بیست نفر را نفرین کرد و حضرت امیر المؤمنین بر ده نفر نفرین کرد و در همان ساعت بجزام و پیسی و کوری و فالج و لقوه

٥ بسند صحیح روایت از حضرت صادق که حضرت خاتم النبیین گفتند بجماعت یهودان که آنچه در توریة بود از نبوت و رسالت آنحضرت کتمان میکردند و اظهار نمی‌نمودند که ای یهودان آیا راضی میشوید باینکه توریة حکم باشد میان من و شما زیرا که در توریة شما نبوت من و امامت علی ابن ابی طالب ثابت است پس یهودان توریة را آوردند چون طومارها یک سرش در دست یکی بود و سر دیگرش در دست دیگری بود و میخواندند حرف چیزی را که در توریة بود پس خدای عالم طومار توریة را مصور بصورت مار افعی گردانید که هر سر داشت بیک سر میگزید شخصی را که در دست او بود و بسر دیگر دیگری را که سر طومار در دست او بود و آن مار ایشان را گزید و استخوانهای ایشان را در هم میشکست و آن دو یهودی زاری و تضرع نمودند طومارها یکه توریة در آنها نوشته بودند همه بزبان فصیح صدا بلند کردند و گفتند ای یهودان این عذاب بر شما مسلط است تا آنکه بخوانید صفت پیغمبر آخر الزمان و نبوت و رسالت او را و صفت علی ابن ابی طالب و امامت او را بنحویکه در توریة خداوند عالم بر موسی نازل کرده پس آن گروه یهود آنچه در توریة بود از صفت حضرت سید المرسلین و نعت سید الوصیین بر زبان جاری کردند مار افعی باز بصورت طومار گردید ایمان آوردند و اعتقاد به نبوت آنحضرت و امامت علی کردند و نجات یافتند بسند صحیح روایت از حضرت امام حسن عسکری که چون حضرت

سید المرسلین اظهار نبوت و رسالت در مدینه کردند عبد الله ابن ابی بر آنحضرت حسد بردند تدبیر کرد که چاهی در یکی از خانهای خود
کند و فرشی بر روی آن چاه گسترانید و در ته آن چاه شمشیرها و نیزه و کاردها قایم کرد و همه را بزهر آلوده گردانید و طرفهای فرش خانه بدیوار محکم
بست که آنحضرت را بقصد ضیافت طلب نماید چون آنحضرت بخانه وی در آید بر روی فرش بدان چاه افتد پس بعد از آن تدبیر به آنحضرت آمد گفت
آنحضرت گفت یا رسول الله طعامی برای شما مهیا کرده ام میخواهم که بنور قدوم خانه مرا منور گردانی جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد عبد الله
ابن ابی چنین تدبیر کرده خداوند عالم میفرماید که در هر جا که عبد الله بر تو جا نماید و هر طعامی که شما را اطعام کند قبول کن تا آیات
و معجزات خدای تعالی برایشان ظاهر گردد آنحضرت اجابت عبد الله نمودند جناب امیر المؤمنین را با سایر اصحاب برداشته بخانه عبد الله
آمدند و در آن خانه که چاه کنده بودند بر بالای چاه نشستند و امیر المؤمنین از جانب راست وی و سایر اصحاب در جانب چپ نشستند
و عبد الله ابن ابی جمعی از منافقان را مثل اکمتی و مسطح در کمین نگاه داشته بود که چون آنحضرت بچاه افتند ایشان بخانه در آیند و امیر المؤمنین را از پا
در اندازند چون آنحضرت بر بالای چاه نشستند و قرار گرفتند و اثری ظاهر نشد از افتادن آنحضرت عبد الله پیش آمده نظاره بزیر فرش کرد دید
که چاه در هم آمده و زمین مسطح گردیده تعجب نمود در رفت طعامی که مهیا کرده بود زهر بر روی ریخته کرد و به پیش آنحضرت آورده آنحضرت بعلی بن
ابی طالب گفت یا علی بیا که افسون بر این طعام کنیم تا دفع مضرتش شود پس امیر المؤمنین دست بر بالای طعام گذاشته گفتند بسم الله الکافی
بسم الله المعافی بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء و لا داء فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع
العلیم پس از آن طعام تناول نمودند تا آنکه همگی سیر شدند و آنحضرت با اصحاب بیرون رفتند عبد الله ابن ابی با یاران خود از آن
بقیه طعام تناول کردند بگمان آنکه البته زهر بر وی داخل نشده زیرا که زهر اگر می داشت بایست آنحضرت را هلاک کند و دختر عبد الله ابن ابی چون
بدان خانه که چاه بود در آمد و بر سر چاه نشست که زمین محکم گردیده بود باطمینان تمام خداوند عالم ملائکه را امر کرد تا چاه را خالی کردند دختر
عبد الله سرنگون بچاه افتاده بجهنم واصل شد چون عبد الله خبردار گردید بر اصحاب خود گفت که اظهار میکنند که دختر من بچاه افتاده تا آنکه
محمد تدبیر ما را نفهمد و باعث رسوائی ما نگردد و جمعی که از آن طعام که آنحضرت خورده بودند خوردند همگی بعقر سقر رسیدند چون خبر بآن
حضرت رسید عبد الله را پرسید که باعث وفات دختر تو چه بود گفت یا رسول از بام خانه افتاد و پرسید که قوم تو را چه شد که همگی یکمرتبه مردند عبد الله
گفت یا رسول الله از راه امتلاء و پر خوردن مرض بر ایشان مستولی شد و همگی مردند آنحضرت فرمودند که من سبب مردن ایشان را میدانم
بسند صحیح مرویست از حضرت امام علی نقی ع که روزی حضرت سید المرسلین ص در سفری بودند میان مکه و مدینه و در میان لشکریان آن حضرت
جمعی از منافقان بودند بیکدیگر گفتند که محمد از قبیل ما طعام میخورد و فضلات از وی جدا میشود با این صفت ادعا میکند که پیغمبر آخر
الزمان است بعضی گفتند که این منزل بیابان هموار است جایی و حصاری نیست وقتی که محمد از پی قضای حاجت رود ما از پی او میرویم و نظر
میکنیم مروت کم کثافات او از قبیل کثافات ماست یا نه بعضی گفت اگر شما از پی او روید حیا بر محمد رو داده بقضای حاجت نمی نشیند خداوند
عالم گفته منافقان را بر آنحضرت الهام کرد آنحضرت بر زید ابن ثابت گفت یا زید برو در بادیه به پیش این دو درخت که از راه بفاصله
یک میل دور است و در میان ایشان توقف کن و ندا کن که رسول خدا پیغمبر آخر الزمان شما را امر کرده که بیکدیگر ملحق شوید تا آنکه پیغمبر آخر

الزمان در پناه شما قضای حاجت نماید زید بفرموده آنحضرت رفته ندا داد دید که آن دو درخت از زمین کنده شدند و نزدیک
یکدیگر گردیدند و متصل بهم شدند پس آنحضرت از میان قافله بیرون رفته در پناه آن دو درخت قضای حاجت نمودند منافقان
از پی آنحضرت رفته از طرفی که خواستند نظاره بر عورت مبارک آنحضرت کنند هر دو درخت از قبیل حصاری میگردید منافقان
چون چنین دیدند بیکدیگر گفتند باید که از همه اطراف احاطه بوی نماییم شاید که بعضی از ما عورت او را ببیند چون احاطه نمودند هر دو درخت
بر حلقه زده آنحضرت را در میان گرفتند تا آنکه آنحضرت قضای حاجت نموده فارغ گردیدند و بمیان قافله آمدند و بر زید ابن ثابت گفتند
یا زید برو نزد آن درختان و برایشان بگو که پیغمبر آخر الزمان شما را امر کرده که از یکدیگر جدا شوید و هر یک بجای خود روید زید بفرموده
آنحضرت نزد درختان آمده چنانکه پیغمبر خدا امر کرده بود ادای رسالت نمود دید که هر دو درخت از یکدیگر جدا شدند و شتابان تمام
هر یک بمکان خود رفتند و قرار گرفتند منافقان گفتند محمد ما را منع کرد از نظر کردن بعورت وی برویم و کثافتی که از وی جدا
گردیده ببینیم چون بدان مکان رفتند اثری از کثافت ندیدند منادی از آسمان برایشان ندا داد و همگی شنیدند که آیا تعجب نمودید از
سعی کردن هر دو درخت در بادیه رسیدن ایشان بیکدیگر بدانید که سعی ملائکه بخدمت محمد و علی و شیعیان و محبان ایشان زیاده است از سعی این
دو درخت که سیر گردید از شراره آتش جهنم از دوستان ایشان زیاده است از زور رسیدن هر دو درخت بیکدیگر بسند صحیح معتبر
مرویست از حضرت امام حسن عسکری ع که چون حضرت خاتم النبیین اظهار نبوت خود نمود در مکه امیر المؤمنین ع اطاعت وی کرده
همیشه در خدمت آنحضرت بود روزی آنحضرت در کوچهای مکه میرفتند و امیر المؤمنین ع در پی آنحضرت بود ابو لهب سنگ بدست
گرفته بر ساق پای آنحضرت میزد و ساق مبارکش را مجروح گردانید و ندا میداد که ای گروه قریش محمد پسر برادر من دروغ زن و ساحر است
از وی اجتناب کنید و فریب او مخورید و قریش را تحریص میکرد بر آنکه آنحضرت ص را آزار رسانند و سنگ بر وی زنند و هر سنگ
که بر آن حضرت میزدند بر امیر المؤمنین ع نیز میرسید بعضی از منافقان از روی شماتت گفت یا علی آیا تعصب محمد نمیکنی و حمایت آنکه
در شجاعت بی نظیری چرا یاری محمد نمیکنی و رفع دشمنان از وی نمینمائی امیر المؤمنین گفتند ای گروه قریش اگر نافرمانی برادرم محمد نمیشد
هر آینه میدیدید یک شمه از شجاعت و جلادت مرا تا آنکه حضرت از مکه بیرون رفتند منافقان دیدند که سنگها از کوه خود غلطیده
متوجه آنحضرت شدند مشرکان بیکدیگر گفتند اینک این سنگها کار محمد را تمام کنند و مشرکان از ترس حرکت سنگها و صدای
ایشان بر خود ترسیدند خود را بکنار کشیدند دیدند که سنگها رسیدند بخدمت آنحضرت ایستادند و بصدای بلند هر یک گفتند السلام
علیک یا محمد ابن عبد الله ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف السلام علیک یا علی ابن
ابی طالب ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف السلام علیک یا رسول الله رب
العالمین السلام علیک یا سید الوصیین و یا خلیفة رسول رب العالمین چون قریش
سلام سنگها را شنیدند نفور از ایشان گفتند که سنگها سلام نمیدهند بلکه محمد حیله کرده و در پی این سنگها جمعی را پنهان کرده
که ایشان سلام میدهند تا فریب جماعت قریش دهد چون منافقان چنین گفتند دیدند که از آن سنگها ده پاره سنگ از زمین

بلند گردیده در میان زمین و آسمان بالای آن ده نفر بلند گردیدند و بقدرت خداوند عالم بر سرهای ایشان میرسیدند تا آنکه مغز سرهای
ایشان از ضربت سنگها ریزه ریزه شده و خون از دهان و بینی ایشان جاری گردید و در آن مکان بمقر سقر رسیدند خویشان ایشان بناله و شیون حاضر شدند و صفها
کشیدند و میگفتند این مصیبت بما زیاده بر همه مصیبتهاست که بضربت سنگ هلاک گردیده آیات و معجزه برای محمد شد تا بر
خلایق فریب او خورند پس بدنهای ایشان را در میان تابوتها گذاشته برداشتند خداوند عالم مردگان ایشان را گویا گردانید گفتند
ای جماعت مشرکان محمد هرگز دروغ نگفته دروغ گو شمایید که محمد را بدروغ گفتن نسبت میدهید پس بدنهای ایشان نیز از تابوت
غلطیدند و بر زمین افتادند و ندا کردند که ای دشمنان خدا اطاعت شما نمیکنیم زیرا که دشمنان خدا را نمیرسد که جنازه ایشان
بردارند ابوجهل گفت ای جماعت قریش محمد سحر کرده بر مردگان شما که گفتگو میکنند چنانکه سحر کرده بود بدان سنگها که بروی
سلام دادند اگر محمد راست میگوید که سلام سنگها و هلاکت این ده نفر معجزه است از معجزات محمد پس از روی مسئلت کنید تا ایشان را
زنده گرداند تا ما تصدیق وی نماییم پس منافقان پیش آمده گفتند یا محمد میخواهیم که مردگان ما را زنده کنی تا بتو ایمان آریم آنحضرت
بامیرالمؤمنین گفت یا علی شنیدی التماس منافقان را که مردگان ایشان را زنده کنیم مردگان ایشان ده نفر اند بعدد جراحتهای که در بدن ما است
از سنگ زدن منافقان بشماریم تا بعدد جراحتهای ایشان یک دعا کنیم که خداوند عالم بعدد جراحات از مردگان زنده کند امیرالمؤمنین ع
گفت یا رسول الله در بدن من چهار جراحت است و حضرت سید المرسلین فرمودند که در بدن من شش جراحت است پس یا علی تو دعا
برای چهار نفر از ایشان بکن و من برای شش نفر ایشان دعا کردند و آن ده نفر زنده شدند و بصدای بلند گفتند که ای جماعت قریش بدانید
که محمد و علی را نزد خدا مرتبه و منزلت است بزرگ و مالک پروردگار عالمیان زیرا که ما دیدیم صورت محمد را بر بالای تختی در نزد بیت
المعمور و در نزد عرش و دیدیم صورت علی را بر بالای تختی در بیت المعمور و در نزد کرسی و دیدیم که ملکهای آسمانها و زمین و حجب و عرش و کرسی
در حوالی صورت ایشان طواف مینمودند و تعظیم ایشان میکردند و درود بر ایشان فرستادند و ایشان را شفیع خود میگردانیدند در مطالب
و حاجات خود پس از ایشان هفت نفر ایمان آوردند و باقی قوم را شقاوت غالب گردیده راه جهنم پیمودند   بسند صحیح مرویست
از حضرت صادق ع که جمعی از رؤسای یهود و علمای ایشان اموال تصدقات و زکوات از عامه یهودان منع کرده خود صرف مینمودند
و عوام یهود در تحریص گاهند و میگفتند که محمد از حد خود تجاوز نموده و ادعای بطلان دین شما مینماید باید که محمد را هلاک گردانید پس
یهودان جمعیت کرده با رؤسای خود آمدند بخدمت حضرت سید المرسلین ص و بیکدیگر توطیه نمودند که چون محمد از جواب ما عاجز گردد
و جمعی از شما شمشیرها کشیده محمد را از پا در اندازید چون بخدمت آنحضرت رسیدند گفتند یا محمد تو ادعا میکنی که پیغمبرم از جانب پروردگار
عالمیان مانند موسی و سایر پیغمبران آنحضرت فرمودند اینکه ادعای پیغمبری میکنم چنین است و اما اینکه مانند موسی و سایر پیغمبرانم چنین
نگویم زیرا که خداوند عالم مرا تفضیل داده بر جمیع پیغمبران و بر جمیع ملائکه و فرموده یا محمد فضیلت تو بر سایر پیغمبران من چون فضیلت
منست بر سایر بندگان و مخلوقات من چون یهودان چنین شنیدند آتش غضب در سینههای ایشان مشتعل گردیده شمشیرها کشیدند
و اراده کشتن آنحضرت نمودند هر یک که اراده میکرد دستش خشک شده عاجز ماندند پس یهودان همگی متحیر شده آنحضرت فرمودند

که ای یهودان

که ای یهودان تعجب میکنید از اینکه خداوند عالم شما را عاجز گردانید از کشتن پیغمبرش و آگاه گردانید شما را بمعجزه نبوت
پیغمبر و امامت برادرش علی بن ابی طالب ع پس ای یهودان اینک رؤسا و بزرگان شما که فرزندها مالهای شما را از شما منع کرده اند
و خود تصرف نمودهاند و در میان خود مال شما را قسمت کرده اند رؤسای یهودان گفتند یا محمد چه دلیل است بر صدق و راستی
تو و امامت برادر تو که قوم ما را اغوای فریب میدهی و بر ما دشمن گردانی آنحضرت فرمودند که دلیل و علامت بر صدق دعوای من
اینست که خداوند عالم بر من رخصت داده که مالهای یهودان را که شما خیانت کرده اید حاضر کنم و جمعی که در این حساب موافق
بودند که مالها را در میان قسمت کجا نمودید حاضر گردانم و دفترهای حساب را حاضر گردانم و گواهی از جوارح و اعضای ایشان نمایم
تا همگی گواهی دهند بر خیانت شما پس آنحضرت خطاب بملائکه کرده فرمودند که ای ملائکه موکلین بخدمت من حاضر گردانید مالهای
یهودان که بزرگان ایشان از ضعیفان و بیچارگان نموده حضار مجلس از یهودان و مسلمانان و منافقان دیدند که کیسههای زر از رؤسای
و اجناس از لباس و امتعه و سایر حیوانات در آن مجلس حاضر شدند و آنحضرت مرتبه دیگر خطاب بملائکه کرده فرمود که حاضر
~~شدند و آنحضرت~~ کنید محاسبان ایشان را که ضعیفان را در حساب غلط انداختند مردم دیدند که دفترها از هوا نازل شدند و در زمین
قرار گرفتند آنحضرت فرمودند که این دفترها بر دارید و نصیب هر یک از فقرای یهودان بخوانید که چه قدر است نصیب هر یک را
از آن دفترها خواندند آنحضرت فرمود که ای ملائکه بنویسید در زیر هر نامی قدر خیانت و دزدی در مال ایشان بنویسید و ظاهر
سازید پس همه مردم دیدند که در زیر هر نامی کتابت ظاهر بخط نمایان نوشته شده که نصیب هر یک چنین و چنین و خیانت
پس یهودان دیدند که آنچه از نامهای ایشان خیانت شده ده برابر آن جزیه است که بر ایشان رسیده آنحضرت فرمودند که ای ملائکه
جدا گردانید خیانتها را از این مالها تا آنکه بر صاحبانش رسانیم مردم دیدند که مالها از یکدیگر جدا گردیده مالهای دزدی و خیانت
ظاهر شده آنحضرت ایشان را که در آن مجلس بودند بدیشان تسلیم کرد و آنها که غایب بودند مالهای ایشان را فرستاد و آنها که مرده
بودند نصیب ایشان را بورثه ایشان رسانیدند رؤسای یهودان رسوا گردیدند بعضی از یهودان ایمان آوردند بعضی از رؤسای ایشان
قصد ایمان نمودند گفتند یا محمد گواهی میدهیم که پیغمبری که از همه پیغمبران فاضلتری و برادرت علی ع بهترین اوصیای خداوند عالم
ما را رسوا گردانید بسبب گناهان ما یا محمد اگر ما توبه و بازگشت نماییم از کردههای خود حالت ما چون باشد آنحضرت فرمودند اگر توبه نمایید
در بهشت رفیق ما خواهید بود و در دنیا برادران ما باشید و خداوند عالم روزی شما را وسیع گرداند و بدل این مالها که از شما کم
شد چندین برابر خواهید داد و رسوایی شما را مردم فراموش خواهند کرد پس ایشان ایمان آورده گفتند گواهی میدهیم که نیست مستحق
پرستش بغیر از ذات یگانه الهی که بی شریک و بی نظیر است و گواهی میدهیم یا محمد اینکه تو بنده و پیغمبر و دوست خدایی و گواهی میدهیم
اینکه علی ابن ابی طالب برادر و وصی و خلیفه و وزیر تست و منزلت علی ابن ابی طالب از تو چون منزلت هرون است از موسی
مگر اینقدر هست که پیغمبر بعد از تو نخواهد بود آنحضرت فرمودند که ای یهودان بسبب ایمان رستگار شدید و نجات یافتید   بسند
صحیح مرویست از سلمان فارسی ره که روزی در خدمت حضرت سید المرسلین ص بودم عربی از بادیه آمده عرض کرد که یا محمد خبر ده بر من

از آنچه در شکم شتر منست تا آنکه علم بهم رسانم بر حقیت دعوای تو و ایمان آورم بر خدای تو آن حضرت با میرالمؤمنین ع
گفت یا علی حاضر کن برای من شتر اعرابی را امیرالمؤمنین ع از مهار شتر گرفته حاضر کرد و دست مبارک بر سینه شتر کشیده
گفت پروردگارا مسئلت میکنم از تو بجاه محمد و اهلبیت او و مسئلت میکنم از تو بوسیله نامهای عظمت اینکه گویا گردانی
این شتر را تا آنکه خبر دهد از آنچه در شکم اوست پس بقدرت کامله الهی و برکت حضرت رسالت پناهی بزبان فصیح گفت
یا علی روزی صاحب من بمن سوار شده دیدن پسر عم خود میکرد چون بوادی حلف رسید از پشت من بپایین آمده مرا خوابانید
و بمن مقاربت کرد اعرابی گفت کدام یک از شما پیغمبرست صحابه گفتند که محمد پیغمبرست و این جوان برادر و وصی اوست
پس اعرابی ایمان آورده گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و از حضرت مسئلت نموده که یا رسول الله
میخواهم که دعا کنی که خداوند عالم این نطفه را که از من در رحم این شتر صورت گرفته برطرف کند تا باعث رسوائی
نگردد آنحضرت دعا کرده جنین او فوراً ساقط شده برطرف گردید بسند صحیح مرویست از ام سلمه که روزی حضرت
سید المرسلین در صحرائی میرفتند صدائی شنیدند که منادی میگفت یا رسول الله تا سه مرتبه آنحضرت برگشتند کسی را
ندیدند و در مرتبه سیم منادی ندا کرده آنحضرت برگشت دید که آهوی ماده را اعرابی گرفته و دست و پایش را محکم بسته
آهو گفت یا رسول الله این اعرابی مرا شکار کرده و مرا دو بچه هست در دامن این کوه مرا سر ده تا بروم و بچهای خود شیر
دهم باز بدین مکان برگردم آنحضرت فرمودند که ای آهو البته چنین خواهی کرد که باز برگردی آهو گفت یا رسول الله اگر
برنگردم خداوند عالم مرا عذاب کند از قبیل عذاب عشاران پس آنحضرت دست و پای آهو را گشوده سر دادند
بعد از ساعتی آهو حاضر گردید آنحضرت او را نگاه داشت انتظار اعرابی میکشید چون اعرابی حاضر شد دید آهو آمده چون
این معجزه را از آن حضرت دید گفت یا رسول الله آهو را خلاص کرده و آزاد گردان آنحضرت آهو را سر داده و آهو میدوید
اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله بسند صحیح مرویست که حضرت سید المرسلین در سفر
شام با میسره غلام خدیجه داخل شد بمحله از محلهای یهودان برای گرفتن طعام یهودی گفت یا محمد آنچه میخواهی در نزد من هست میسر
پس یهودی برخاست بخانه خود رفته و بزن گفت مرا دشمنی هست میخواهم بفریب او را داخل خانه کنم برو بر بالای خانه
بایست و سنگی را بزن داده گفت این سنگ را بر آر چون دشمن من داخل میشود تو این سنگ را بر سر وی بینداز
تا هلاک شود پس یهودی بیرون آمده آنحضرت را دلالت نمود بر خانه خود چون آنحضرت داخل خانه شدند زن
یهودی خواست که سنگ را بیندازد جبرئیل ع آمده بپر مبارک خود سنگ را از دست آن زن بینداخت و آن
دیوار را شکافته بر گردن یهودی طوق زد و غل گردن وی شد و مصروع گردید چون یهودی بهوش آمد زاری و تضرع
و گریه مینمود آنحضرت فرمودند که ای یهودی وای بر تو چه ترا برین داشت که چنین کردی گفت یا محمد مرا در فروختن طعام
حاجت نبود غرض من هلاک کردن تو بود و تو کان کرم و بزرگ عرب و عجمی از لغزش من درگذر آنحضرت دست مبارک

برآن

برآن سنگ کشیده از گردن یهودی دور گردید بسند صحیح مرویست از هند بنت جون که خواهرزاده ام معبد است
که چون حضرت سید المرسلین ص در خیمه ام معبد نزول و اجلال فرمودند اندک قیلوله کرد چون از خواب برخواست آب طلب کرد
و دستهای مبارک را شست و آب دیگر در دهان کرده مضمضه فرمود و ریخت آب مضمضه را در زیر پای درختی که در طرف خیمه
ام معبد بود ببرکت آب دهن آنحضرت درخت بزرگ شد و میوه بسیار آورد که رنگ میوه او چون رنگ ورس بود و طعم آن در
شیرینی مانند شهد و در خوشبوئی مثل عنبر هر گرسنه که از آن میخورد سیر میشد و هر تشنه که از آن تناول میکرد سیراب میگشت و هر بیماریکه
از وی میخورد شفا مییافت و هر گوسفند و شتری که از برگ آن میخورد شیرش زیاده و بسیار میشد و او را شجره مبارکه نامیدند و برگ او را
باطراف و جوانب میبردند بجهت شفا و آن درخت باقی بود تا زمان رحلت آنحضرت ام معبد گوید که روزی صبح بیدار شدم دیدم که میوهای
آن درخت فرو ریخته و برگهایش کوچک گردیده فغان در میان ما افتاد ناگاه خبر رحلت آنحضرت بما رسید بعد از آن درخت بحال اول آمده
میوه میداد تا مدت سی سال از آن گذشت صبح دیگر برخواستیم دیدیم که آن درخت پر خار و خشک شده از سر تا پا و میوه اش
ریخته درین غم بودیم که خبر شهادت امیرالمؤمنین ع رسید بعد از آن دیگر میوه نداد لیکن مردم از برگهای وی شفا میجستند چون چند
گاه دیگر بگذشت دیدیم که از ساق آن درخت خون تازه روان گشته و برگهایش پژمرده گردیده در آن اندیشه بودیم که خبر
شهادت حضرت امام حسین ع رسید بعد از آن درخت خشک گردید بسند معتبر مرویست که چون حضرت سید المرسلین از
مکه هجرت نموده بمدینه متوجه شدند قریش از پی آنحضرت سراقه ابن مالک را فرستادند که آنحضرت را گرفته هلاک سازد سراقه
در اثنای راه بآنحضرت رسید خواست که اذیتی بآنحضرت رساند آنحضرت دعا کرد که پروردگارا بر آنچه دانی شر سراقه را از
دفع کن فی الحال دست و پای اسبش بزمین فرو رفت و محکم شد چون سراقه دید که دیگر قدرت ندارد بر حرکت کردن
گفت یا محمد دانستم که اینکار از تست اکنون دعا کن تا از زمین و رطه خلاص یابم که عهد کردم باز گردم و هر کس که از عقب
تو آید باز گردانم آنحضرت دعا کرد از زمین دست و پای اسب او را گذاشته برگردید بسند صحیح مرویست که آنحضرت در مدینه
همیشه تکیه میزدند بر ستونی از درخت خرما و مردم را موعظه میگفتند تا آنکه مسلمانان التماس نمودند که یا رسول الله رخصت
ده که منبری برای تو بسازیم که همه مردم از خطبها و موعظهای تو بهره برند آنحضرت رخصت داده منبر ساختند چون آنحضرت
از پیش ستون خرما گذشتند که بر بالای منبر روند ستون بناله و نوحه درآمد مثل ناله طفلی که از برای مادر مهربان مینالد
تا آنحضرت از منبر بزیر آمده ستون را در بر گرفت و تسلی داد و او را در بهشت وعده فرمود و آن ستون از ناله ساکت
گردید بسند معتبر مرویست از حضرت صادق ع که حضرت سید المرسلین ص در سفر تبوک بودند که اصحاب شکایت از
کمی آب کردند از تشنگی بیقرار گردیدند و نزدیک آن شدند که بموت تلف گردند آنحضرت برین معنی واقف شده فرمودند که
حق تعالی با منست و من توکل بوی کرده ام از ظرفها پیدا کنید اگر از آب چیزی باشد در آن ظرف بریزید رفتند و ظرفی آوردند
و در آن مجمع آنقدر آب بود که یک کس سیراب نمیشد در آن ظرف ریختند و بنزد آنحضرت آوردند آنحضرت دست مبارک

در آن نهاد و آب بسیاری از میان انگشتان مبارک آنحضرت منفجر شد خلایق را ندا دادند همگی حاضر شدند تمامی بنوبت از آن آب سیراب
شدند و چهارپایان را سیراب گردانیدند و آنحضرت در آن حال میگفت که گواهی میدهم که من پیغمبر خدایم و عدد آن خلق زیاده بر ده هزار
نفس بودند بسند صحیح مرویست که حضرت سید المرسلین چون از مکه بمدینه هجرت میکردند در اثنای راه بخیمه ام معبد رسیدند
طلب فرمودند گوسفندی که از شیر او بیاشامند نیافتند و در خیمه ام معبد گوسفندی بود از لاغری از گله باز مانده بود و پستانهای او
خشک شده چشم آنحضرت بر آن گوسفند افتاد فرمودند که ای ام معبد این چه گوسفندیست گفت گوسفند لاغریست که از گله مانده
و در گوشه خیمه افتاده آنحضرت فرمود که هیچ شیر ندارد گفت از آن لاغرتر است و ضعیف‌تر است که او را شیر باشد آنحضرت گفت
اگر تو رخصت میدهی من شیر او را بدوشم ام معبد گفت پدر و مادرم فدای تو باد رخصت است اگر تو میدانی که دوشیدن او
ممکن است پس آنحضرت او را دعا کرد و دستهای مبارک بر پستانهای او فرو کشید و فرمود که اللهم بارک لها فی شاها
فی المعز پس پستانهای او پر شیر گشت و پاها از هم برنهاد آنحضرت ظرفی طلبید و پر شیر کرد از دوشیدن آن گوسفند پس بدست
ام معبد داد تا او سیراب گردید بعد از آن باصحاب داد و ایشان نیز آشامیدند و چون خالی میشد باز میدادند تا همه از
شیر سیر شدند آخر تر از همه خود آشامیدند و از آن کوچ کردند شوهر ام معبد از بادیه آمد با گوسفندان لاغر خود دید که ظرف در خیمه
پر از شیر است گفت این از کجاست و حال آنکه شما را گوسفند دوشیدنی نیست ام معبد گفت مردی مبارک امروز باینجا رسید
و ببرکت او این گوسفند آنقدر شیر داد که جمعی را سیراب کرد و باقی احوال بر شوهرش گفت بسند صحیح مرویست که از حضرت
صادق ع که معاذ ابن عفرا آمد بخدمت حضرت سید المرسلین و دست بریده اش که ابوجهل دست او را بریده بود آورد
بخدمت آنحضرت و گفت یا رسول الله دعا کن تا دست من سالم گردد آنحضرت دست بریده او را گذاشتند بر بالای ذراع و آب
دهان بروی مالیدند بقدرت خداوند عالم و ببرکت آنحضرت دست معاذ درست گردید و صحیح و سالم شد بسند معتبر مرویست
که عمره دختر رواحه در روز خندق چند دانه خرما برای پدر خود میبردند رسیدند بخدمت حضرت سید المرسلین آنحضرت پرسیدند
که این خرما را کجا میبری گفت یا رسول الله برای پدرم رواحه آنحضرت فرمودند که بمن ده عمره دانه‌های خرما را بآنحضرت داده نظاره میکرد
دید آنحضرت نطعی طلبیدند و آن چند دانه بر روی نطع گذاشتند و دست مبارک بر روی کشیدند ببرکت دست آنحضرت
خرماها زیاده گردید همه اصحاب را تکلیف نمودند تا آنکه سه هزار نفر از آن خرما سیر شدند بسند صحیح مرویست که زائده
نام کنیزکی بود در میان عرب و حبشه بخدمت حضرت سید المرسلین آمد شبی از شبها آمد بخدمت آنحضرت و عرض کرد که یا رسول الله
در خانه خود خمیر کرده بودم برای نان و هیمه نداشتم بصحرا رفتم که هیمه جمع کنم سواری را در صحرا دیدم که نیکوتر از روی جوانی ندیده بودم بمن گفت
چونست حال محمد ص گفتم که مردم را دعوت میکند بدین خدا و میترساند ایشان را از عذاب آتش بمن گفت وقتیکه بخدمت محمد ص
برسی سلام مرا باو برسان و بگو که رضوان خازن بهشت میگوید یا محمد که خداوند عالم بهشت برای امتان تو سه قسمت کرده جمعی داخل
بهشت شوند بیحساب و جمعی را بسهل انگاری حساب نموده داخل بهشت شوند و جمعی را تو شفاعت خواهی کرد بسبب شفاعت تو داخل بهشت

شوند

شوند چون آن جوان از من دور گردید پشته هیمه جمع کردم و خواستم که بردارم از سنگینی ممکن نبود که بردارم آن جوان برگشته عجز مرا دید
پیش آمد چوب سرخ در دستش بود بدان چوب پشته مرا فشرد پس نظر کرد بسنگی بدان سنگ گفت ای سنگ این پشته را بردار
و بخانه این زن برسان پس دیدم که آن سنگ پشته را برداشت و روان گردید بخانه من پشته را انداخته باز متوجه بیابان گردید
بسند معتبر مرویست که حضرت سید المرسلین در بعضی از غزوات رسیدند بمردی که تیر کشیده بود و قصد مشرکی داشت
آنحضرت دست بر بالای تیر گذاشته فرمود که بینداز چون آن مرد تیر را انداخت بسمت آن مشرک آن مرد که فرار پیش تیر گریخته بهر
سمت که میرفت بقدرت بالغه الهی تیر از پیش روان میرفت تا آنکه بر سرش خورد و او را بجهنم واصل گردانید خداوند
عالم این آیه فرستاد که و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی بسند صحیح مرویست که حضرت سید المرسلین ص در کنار برکه
آب بودند و در طرف دیگر برکه تل عظیمی بود عکرمه ابن ابی جهل گفت یا محمد اگر راست میگوئی که پیغمبری از جانب خداوند عالم پس دعا کن که
از سنگهای این تل سنگی بر روی آب راه رود پس آنحضرت سنگ بزرگی که در آن تل بود طلبیدند دیدند مردم که سنگ عظیمی بر روی آب میرفت
و می‌آمد تا آنکه از روی آب گذشته بخدمت آنحضرت آمد پس آنحضرت امر کرد او را برگشتن همه مردم دیدند که آن سنگ چنانکه از روی آب
آمده باز روی آب را گرفته راه میرفت بر بالای تل و در جای خود قرار گرفت بسند صحیح مرویست از حضرت صادق ع که بعضی از انصار بزغاله
کشته بزنش داد و گفت که گوشت این بزغاله را بریان و پاره را قدید کن شاید که پیغمبر خدا ص را باحضار طلب کنیم و آنحضرت خانه مشرف گرداند
و مرد انصاری را دو پسر کودک بود ایشان در اثنای کشتن بزغاله دیدند که پدر ایشان چگونه بزغاله را کشت یکی از ایشان ببرادر گفت بیا تا من
ترا بزغاله ذبح نمایم کارد برداشته یکی از برادران برادر دیگر را سر برید چون مادر ایشان خبردار گردید صدا بلند کرد فرزند دیگرش
از ترس خود را از غرفه انداخت او نیز وفات یافت آن زن هر دو طفل را برداشته در جائی پنهان کرد گوشت را بریان کرده تهیه
ضیافت حضرت خاتم النبیین میکرد مرد انصاری بخدمت آنحضرت آمده تکلیف ضیافت نمود آنحضرت اجابت کرده آمد بخانه
انصاری در آن حال جبرئیل نازل شده گفت یا رسول الله فرزندان انصاری را نیز حاضر کنید در طعام مرد انصاری چون طعام حاضر کردند آنحضرت
فرمودند که پسران و فرزندان خود را نیز حاضر گردان مرد انصاری بیرون آمده استفسار فرزندان از زن خود نموده زنش گفت در خانه
نیستند و بیرون رفته‌اند پس مرد انصاری برگشته بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کرد که یا رسول الله در خانه نیستند آنحضرت
فرمودند که ناچار است از حاضر کردن ایشان مرد انصاری مرتبه دیگر پیش زن آمده استفسار کرد زنش حالت فرزندان
بر او عرض کرد مرد انصاری نعش هر دو فرزندان برداشته بخدمت آنحضرت آورد آنحضرت دعا در درگاه قاضی الحاجات
نمود فرزندان برگشته انصاری زنده شدند ببرکت دعای آنحضرت و چندین سال در دنیا بودند بسند صحیح مرویست
از حضرت صادق ع که چون آیه کریمه فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین نازل گردید حضرت سید المرسلین بامر
رب العالمین در ایام موسم حج بر بالای کوه صفا آمده بصدای بلند گفت ای گروه خلایق بدانید که من پیغمبرم از جانب
پروردگار عالمیانم و این ندا را سه مرتبه دادند و همه مردم این صدا را شنیدند تعجب نمودند پس آنحضرت بر بالای مروه آمده

سه مرتبه دیگر این ندا دادند ابو جهل ملعون چون این ندا شنید سنگی برداشته پیشانی نورانی آنحضرت را مجروح گردانید و مشرکان
عبا از همه اطراف سنگ بوی زدند تا آنکه متوجه کروهی گردید و پشت دادند بر مکانی که او را متکا می گویند مشرکان در عقب
تجسس آنحضرت بودند خبر بامیر المؤمنین ع رسید که محمد را مشرکان کشتند آنحضرت بدر خدیجه آمده در را زدند و خدیجه را اعلام
نمودند و گفتند ای خدیجه قدری از آب بر من ده و قدری از زاد و توشه همراه خود بردار تا بطلب آنحضرت رویم شاید که آنحضرت را بیابیم
پس امیر المؤمنین در صحراهای مکه صدا بلند کرده میگفت یا محمد جان من فدای تو باد و حضرت خدیجه نیز گریان و نالان در فراق
آنحضرت مینالید در آنوقت جبرئیل بر حضرت سید المرسلین نازل گردید چون آنحضرت جبرئیل را دید اظهار شکوه از دست
قوم جفا کار کردند حضرت گفت یا محمد دست بمن ده آنحضرت دست بدست جبرئیل داده آنحضرت را در بالای کوه جا دادند پس
جبرئیل از زیر پر خود کرسی بیرون آورد از کرسیهای بهشت که او را از در و یاقوت و انواع جواهر ساخته بودند و بساط دیباج از
بساطهای بهشت بر روی گسترانیده بودند و آنحضرت را بالای آن کرسی نشانیدند و گفتند یا محمد میخواهی که کرامت و عزت خود را از نزد
خداوند عالمیان بدانی آنحضرت فرمود که میخواهم جبرئیل گفت بطلب این درخت را و اشاره بدرختی که در آن کوه بود نمود آنحضرت
درخت طلبیدند دیدند که درخت از جای خود جدا گردیده براه افتاد تا بخدمت آنحضرت رسید و سلام داد جبرئیل گفت یا محمد
امر کن تا درخت بجای خود برگردد آنحضرت امر کردند درخت بجای خود رفته قرار گرفت اسمعیل ملک آسمان دنیا نازل گردید و گفت
السلام علیک یا رسول الله پس گفت یا محمد خداوند عالم مرا امر کرده که مطیع و فرمانبردار تو باشم آیا امر میکنی که ستارگان را
بر سر مشرکان چون تیر شهاب بریزم که همه را هلاک سازند و ملک موکل بر آفتاب بر آنحضرت نازل شده و گفت السلام
علیک یا رسول الله آیا امر میکنی که قرص آفتاب را بر بالای سر مشرکان نگهدارم که همه از حرارت بسوزند و ملک موکل بر زمین
حاضر شد و سلام داد که السلام علیک یا رسول الله آیا امر میکنی که زمین را فرمایم که همه مشرکان را فرو برد و ملک کوهها حاضر
گردیده سلام داد که السلام علیک یا رسول الله و گفت یا محمد آیا امر میکنی که کوهها را امر کنم که از هم بپاشند و بر سر مشرکان فرو ریزند
و همه را هلاک کنند ملک دریاها آمده سلام داد که السلام علیک یا رسول الله و گفت یا محمد خداوند عالم مرا امر کرده که مطیع و فرمان
بردار تو باشم آیا امر میکنی مرا که دریاها را امر کنم که همه مشرکان را غرق کنند آنحضرت بهمه ملائکه گفتند که آیا مامور شده اید
بالطاعت من ایشان گفتند یا رسول الله بلی آنحضرت رو بطرف آسمان کرده مناجات کرد که پروردگارا من مبعوث نشده ام
برای آنکه عذاب امتان باشم خداوند مرا مبعوث گردانیدی که رحمت عالمیان باشم پس بملائکه گفت که واگذارید مرا
با قوم من که ایشان جاهلند جبرئیل ع گفت یا محمد خدیجه در بیابانها در فراق تو گریانست و همه ملائکه از گریه وی در نوحه اند بخوان خدیجه را
بجانب خود و سلام مرا بدو رسان و بگو که خداوند عالم ترا سلام رسانیده و مژده ده خدیجه را که برای وی قصری در بهشت مهیا
کرده اند مکعب با انواع جواهر پس آنحضرت صدا بلند کرده خدیجه را ندا داد امیر المؤمنین ع و خدیجه از پی صدای آنحضرت رفته آنحضرت را
یافتند دیدند که خون از پیشانی مبارکش جاری میگردد خدیجه گفت یا محمد بگذار که خون بر زمین نریزد آنحضرت فرمودند که میترسم خون

من

من بر زمین رسد خداوند عالم مردم روی زمین را غضب کند و آنحضرت خون از پیشانی مبارک میگرد و چون شب شد
آنحضرت و علی ابن ابی طالب و خدیجه داخل مکه شدند آنحضرت داخل خانه شد که دیوارهایش از سنگ بود بقدرت کامله الهی سنگ
عظیمی آمده بر بالای سقف خانه ایستاده و حفظ و حمایت آنحضرت کرد بسند صحیح مرویست از حضرت صادق ع که چون حضرت خاتم
النبیین ص مبعوث گردید کسری در صبح بعثت آنحضرت چون بیدار گردید دید که طاق عمارتش از میان شکسته و دیگر گردید گفت
شاه شکست پس کاهنان و منجمان خود را طلبید و گفت نظر نمایید در این امر ایشان چون بعلم خود نظر کردند گفتند ای پادشاه
نتیجه این امر آنست که پادشاهی در حجاز خروج خواهد کرد که پادشاهی او عالمگیر باشد و برکت ظهور او ارزانی و فراوانی در روی
زمین ظاهر گردد و حدیث دیگر وارد که از حضرت سید المرسلین ص پرسیدند که حجت خدا بر کسری در نبوت تو چه بود آنحضرت فرمودند
که خداوند عالم ملکی را فرستاد که دست از میان دیوار عمارت کسری بیرون آورد و نهر از دست وی ساطع گردید چون کسری
چنین حالت مشاهده کرد بر خود لرزید و ترس بروی مستولی شد ملک گفت ای کسری چرا مترسی خداوند عالم پیغمبری فرستاده
و کتابی بروی نازل گردانیده پیروی او کن و ایمان بدو بیار تا نجات یابی در دنیا و آخرت و در حدیث صحیح مرویست از ابو سلمه
که خداوند عالم ملکی فرستاد به کسری در حالتی که کسری در ایوان خود نشسته بود و خلوت کرده بود دید که شخصی بر بالای سرش
ایستاده و عصائی در دست دارد کسری متحیر گردیده آن ملک گفت یا کسری آیا مسلمان میشوی یا آنکه این عصا در بالای سرت
بشکنم کسری گفت بزبان فارسی بهل بهل یعنی مهلت ده پس آن ملک از ایوان وی بیرون رفت کسری حاجبان و دربانها را
طلبیده تهدید ایشان کرد و گفت که کدام یک از شما این مرد را راه داد ایشان گفتند ای پادشاه ما کسی را ندیدیم که بر وی داخل شود یکسال
از میان گذشت سال آینده در همان وقت آن ملک حاضر شد و همان سخن که در سال اول گفته بود گفت کسری در جواب باز
گفت بهل بهل باز ملک از مجلس وی غایب گردید باز دربانان را طلبیده ایشان را تهدید کرد ایشان گفتند ای پادشاه ما از این خبر
نیست پس سال سیم شده باز ملک در آنوقت حاضر گردیده تهدید کسری نمود و در سال چهارم آن ملک حاضر گردید و دو شیشه
در دست داشت بکسری گفت مسلمان شو کسری ابا نموده ملک آن دو شیشه را بهم زد کسری هلاک گردید بسند صحیح
مرویست از حضرت امام حسن عسکری ع که چون حضرت سید المرسلین ص مبعوث گردید برسالت و جبرئیل بروی نازل شد خدیجه
نموده رفت نزد عداس راهب که مرد پیری بود از راهبان و از پیری ابروهایش چشمهایش را گرفته بود و گفت یا عداس بمن
خبر ده از جبرئیل که جبرئیل کیست عداس چون نام جبرئیل شنید گفت قدوس قدوس و بسجده افتاد و گفت ای خدیجه نام جبرئیل را کجا ذکر
میکنی در این شهری که بندگان عبادت خداوند خود نمی کنند خدیجه گفت بمن خبر ده که جبرئیل کیست عداس گفت ای خدیجه بمن بگو که
که نام جبرئیل از کجا شنیده خدیجه گفت عهد و پیمان بستم که کتمان کنم خدیجه گفت که یا محمد بمن خبر ده که جبرئیل بروی نازل میشود عداس
گفت ای خدیجه جبرئیل ناموس اکبر و ملک مقربست که بر موسی و عیسی و سایر انبیا نازل میشد بوحی رسالت و نبوت اگر راست میگوید که
جبرئیل بر زمین آمده البته خیر و برکت بر زمین نازل شده و اگر محمد دروغ میگوید جنون شدید بروی عارض شده همراه تو آیم و او را

علاج کنم تا عافیت گردد پس عداس کتاب خود را برداشته همراه میسره غلام خدیجه در خانه آنحضرت شدند دیدند که آنحضرت با جبرئیل نشسته و این آیات بر آن حضرت میخواند که ن والقلم وما یسطرون ما انت بنعمت ربک بمجنون وان لک لاجرا غیر ممنون چون آنحضرت در میان جامه از پشت مبارک کرد عداس دید که مهر نبوت در میان دو کتف مبارکش ظاهر است آفتاب میدرخشد عداس را اضطراب در جمیع اعضایش ظاهر گردید بسجده افتاد و گفت قدوس قدوس یا محمد توئی آن پیغمبری که موسی و عیسی بوجود تو در آخر زمان بشارت داده بودند پس گفت خدیجه والله محمد را امر پیغمبری ظاهر کرد و صیت بزرگیش بر کل بلاد عالم رسد پس عداس گفت یا محمد اگر زنده میباشم در خدمت تو با مشرکان جهاد میکردم و گفت یا محمد الحال مامور شده باین از جانب خداوند عالم آنحضرت فرمودند که عداس گفت یا محمد زود باشد که مامور گردی و قوم تو ترا تکذیب کنند خداوند عالم ملائکه را بامداد و نصرت تو حاضر گرداند پس عداس ایمان آورده بیرون رفت

در بیان معجزات و خوارق عادات

و حل مشکلات و اخبار مغیبات که از امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین علی ابن ابی طالب صدور یافته بدانکه کرامات و خوارق عادات و معجزات از آنحضرت بسیار است لیکن درین مختصر از اختصار و ایجاز پاره ذکر نمایم تا ناظران این مختصر را بهره نصیب باشد و شاید که در اوقات مطالعه این شکسته قلیل البضاعه را بدعای خیر یاد آوری نمایند و این حقیر عدیم الاستطاعه را در زمره محبان شاه ولایت شمارند و مستحق شفاعت آن حضرت دانند اللهم ارزقنا شفاعتهم واحشرنا معهم وفی زمرتهم وتحت لواء دولتهم فی یوم الدین امین یا رب العالمین بسند صحیح از حضرت امام حسن عسکری مرویست که روزی امیر المومنین در مجلس خود نشسته بودند مردی از یونان زمین که در علم طب فوقیت و مهارت تمام داشت بخدمت آنحضرت حاضر شده عرض کرد که یا ابا الحسن خبر حقیقت تو بحضرت رسالت برمن رسیده بود و مردم گمان دیوانگی یا در میکفتند ملاز وطن خود آمده بودم که معالجه نمایم چون داخل مدینه شدم و احوال وی پرسیدم گفتند که حضرت رسالت رحلت فرموده اقامت ایدر آخرت کشیده و ترا بر من نشان داده که تو پسر عم و داماد اوئی آمده ام بدیدن تو و الحال چون ملاحظه میکنم رنگ روی ترا زرد می‌بینم و ساق پای ترا باریک مشاهده میکنم زردی چهرات را دلیل توانم کرد و باریکی ساق را تو علاج پذیر نیست لیکن مصلحت اینست که بار سنگین برمدار و بشی بسیار راه نروی که احتمال شکستن دارد پس مرد یونانی دوائی بیرون آورده گفت یا ابا الحسن این دوا علاج زردی بشره تو بر طرف کند امیر المومنین گفت ای طبیب یونانی این دوا که خوردن زردی بشره را بر طرف میکند آیا دوای دیگر داری که بشره را زرد گرداند فرمود بر بدن رساند یونانی گفت بلی دوای دیگر هست که بمقدار حبه از و هر که تناول کند اگر زردی روی مستولی باشد در یک ساعت او را هلاک گرداند و اگر اثر زردی و رنگ روی نباشد احداث زردی در بشره نماید و در همان روز او را هلاک گرداند امیر المومنین فرمودند که ای یونانی آن دوا را بمن بنما طبیب یونانی گفت دوا بیرون آورد آنحضرت فرمودند که چه مقدار این دوا کشنده است یونانی گفت که یک حبه ازین که بمقدار یک مثقال باشد پس امیر المومنین دوا را گرفته فرو بردند و عرق بر بدن مبارکش

مستولی گردیده رنگ رویش چون ورق گل سرخ گردید مرد یونانی از ترس بیهوش گردید و با خود خیال میکرد که امیر المومنین دوای سم کشنده بود تناول نمودند و الحال هلاک خواهد گردید و اصحاب وی مرا بکشتن قاتل خواهند گرفت پس امیر المومنین تبسم نمود فرمود که ای یونانی ضرر نرساند بر من دوائی که سم میدانستی پس فرمود که ای یونان چشمهای خود را بپوشان بعد از لحظه فرمود که چشم بگشا پس یونانی چشم گشوده نظر بر رخساره شاه ولایت نموده دید که رنگ آنحضرت سفید و سرخ گردیده از غایت دهشت باز بیهوش گردید امیر المومنین باز تبسم فرمود که ای یونانی گمان تو این بود که دوای تو رنگ رو را زرد میکند و حالا رنگ مرا سرخ گردانید پس آنحضرت فرمود آب بر روی یونانی پاشیدند چون بهوش آمد آنحضرت فرمود که ای یونانی طبیب خلاف طبیعتی است میخواهی که قوت و قدرت ساقهای باریک مرا مشاهده نمائی که بمقتضای نقص خود میگفتی که بار سنگین بر مدار مبادا که شکستگی و نقصانی بوی رسد پس نظر نما بقوت ساقهای من و آنحضرت اشارت کردند بر ستون عظیمی که در بالای آن ستون هم حجره بر بالای بام بودند پس آنحضرت ستون را بدست مبارک گرفته چنانکه بلند برداشتند که سقف خانه و حجره های که در بالای ستون بود همگی بلند گردیدند و فراخی آسمان نمایان گردید یونانی چون این قوت و قدرت مشاهده کرد بیهوش گردید و امیر المومنین فرمودند که آب بر سر و روی یونانی پاشیدند چون بهوش آمد از روی تعجب میگفت که والله هرگز چنین امر عجیب ندیده بودم پس آنحضرت فرمود پس آن حضرت فرمود که ای یونانی قوت ساقهای باریک و تاب و تحملش چنین است که دیدی یونانی گفت یا علی ایا مصاحب تو محمد نیز مثل تو بود آنحضرت فرمودند که ای یونانی علم من از علم او بود و عقل من از عقل او بود و قوت من از قوت و قدرت اوست ای یونانی در ایام حیات حضرت رسالت طبیبی از قبیله ثقیف آمده بود که او را حارث ابن کلیده میگفتند چون بخدمت آنحضرت رسید گفت یا محمد آمده ام که ترا معالجه نمایم از جنون و دیوانگی برای آنکه دیوانگان بسیار معالجه نموده ام و همگی از دست من شفا یافته اند آنحضرت فرمودند که ای ثقیف خود دیوانه و مرا نسبت بدیوانگی میدهی ثقیف گفت یا محمد از چه راه تو دیوانه ام آنحضرت فرمودند برای آنکه مرا نسبت بدیوانگی میدهی بی آنکه امتحان و تجربه نمائی و بی آنکه نظر نمائی در صدق و راستی و کذب من ثقیف گفت یا محمد جنون ترا از آن دانستم برای آنکه دعوی نبوت مینمائی بی آنکه قدرت داشته باشی بر افعال پیغمبران آنحضرت فرمودند که ای ثقیف تو که ادعا میکنی که من قادر نیستم بر افعال پیغمبران از جهل گفته تو دیوانگانت زیرا که تو از من حجت نطلبیدی که من عاجز باشم طبیب ثقیف گفت یا محمد راست گفتی من از تو حجت میخواهم بر صدق دعوی تو پس ثقیف گفت یا محمد اگر راست میگوئی این درخت را بطلب اشاره کرد بدرختی که در آن حوالی بود اگر این درخت اجابت تو کند و پیش تو آید باور کنم که تو پیغمبر بر حقی پس آنحضرت اشاره بدان درخت کرد که ای درخت بنزد من آی آن درخت از رگ و ریشه جدا گردیده و بشتاب تمام بر روی زمین روان گردید بنزد آنحضرت آمده بزبان فصیح گفت یا رسول الله اینک در خدمت ایستاده ام چه میفرمائی آنحضرت فرمودند که ای درخت میخواهم

که گواهی دهی به نبوت من بعد از گواهی دادن بیگانگی خداوند عالم و بعد از گواهی بزرگی علی که او ثابت به نبوت من گواهی دهی بامامت و خلافت برادر من علی ابن ابی طالب گواهی بزرگی علی که او پشت و پناه منست و اگر وجه علی نمی بود خداوند عالم ایجاد بنی آدم نمیکرد پس درخت بزبان فصیح گفت یا رسول الله گواهی میدهم که مستحق پرستش نیست بجز از ذات خداوند یگانه که پادشاهیست بی شریک و نظیر و گواهی میدهم یا محمد اینکه تو بنده خدا و پیغمبر بر حقی که ترا فرستاده بحق برای بشارت مؤمنان و ترسانیدن مشرکان و گواهی میدهم که علی ابن ابی طالب پسر عم تست برادر پشت و پناه تست و بر طرف کننده شرک و کفر است و اعانت کننده دوستان خدا است و در مسلمانی از همه کس بیشتر پا بر دایره اسلام گذاشته و در مسلمانی نصیبش از همه خلایق بیشتر است پس آنحضرت بمرد ثقیفی خطاب کرده فرمود که ای ثقیفی دیگر زیاده برین حجتی میخواهی ثقیفی گفت یا رسول الله میخواهم امر فرمایی درخت را که بر مکان خود برگردد و در جای خود قرار گیرد پس آنحضرت درخت را امر کرد و درخت برگشت و در جای خود قرار گرفت پس طبیب یونانی عرض کرد که یا امیر المؤمنین آنچه نقل کردی از مصاحب خود محمد از من غایب است و من ندیده بودم من اکتفا میکنم از تو بحجتی کمتر ازین حجت من از خدمت تو محرم میشوم و باختیار خود اجابت تو نمیکنم اگر چنین کردی که من باختیار اجابت تو کردم باور نمایم که تو امام زمان و وصی مصطفی امیر المؤمنین فرمود که ای یونانی این آیت و حجت که تو طلب میکنی حجتی است بر تو بر تنهایی شاید که ترا طلب نمایم و تو اجابت نمایی و دیگران چنین دانند که این حجت ساختگی است میان من و تو ای یونانی اگر حجتی از من میخواهی حجتی طلب نما که از برای همه خلایق حجت تواند بود پس یونانی گفت یا علی میخواهم که شاخهای این درخت را از یکدیگر جدا سازی و باز بیکدیگر متصل گردانی آنحضرت فرمود که ای یونانی این حجت که طلب نمودی نیکو حجتی است برو نزد درخت و پیغام مرا باو برسان و بگو که وصی حضرت رسالت ترا امر کرد که شاخهای خود را از یکدیگر جدا سازی پس یونانی بفرموده آنحضرت بنزد آن درخت رفته پیغام آنحضرت را رسانید دیدند که همگی شاخها و برگهای درخت از یکدیگر جدا شده چنان دور گردیدند که اثری از آن درخت باقی نماند پس یونانی را اضطرابی دست داده گفت یا علی حجت اول را ظاهر گردانیدی میخواهم که ثانی را هم ظاهر سازی آنحضرت فرمود که ای یونانی باز برو نزد درخت و بگو که وصی پیغمبر ترا امر کرد که شاخهای خود را جمع نمایی چنانکه پیشتر بودی یونانی نزد درخت آمده پیغام رسانید دیدند که شاخها و برگهای درخت چون ذرات از هوا بلند گردیدند و بیکدیگر متصل شدند و بر ساقه درخت چسبیده برگ و بارش درست گردیده همگی در جای خود قرار گرفتند و میوه اش ظاهر گردیده بحالت اصلی برگشت پس یونانی گفت یا علی حجت دیگر از تو میخواهم که میوه‌های این درخت سرخ و زرد شوند تا آنکه من و سایر خلایق از میوه‌های وی تناول نماییم باز آنحضرت گفت ای یونانی پیغام مرا باین درخت برسان و بگو که وصی پیغمبر امر میکند که میوه‌های خود را بحد زردی و سرخی برسان یونانی پیغام آنحضرت را باین درخت رسانیده دید که الوان میوه‌ها از سرخ و زرد رسید در وی پیدا آمد یونانی گفت یا علی حجت دیگر خواهم که شاخهای خرمای این درخت نزدیک زمین شوند که باسانی بدست توانم چید یا اینکه دست من

چنان

چنان بلند شود که بر سر درخت رسد اگر چنین کنی که یک خوشه بزمین نزدیک شوند و بنزد دست من آید و دست دیگر من بلند شود و بر سر درخت رسد ظاهر تر باشد در لزوم حجت امیر المؤمنین فرمودند که ای یونانی بلند کن دست خود را که میخواهی بلند شود و بر سر درخت رسد و بگو که یا مقرب البعید قرب یدی منها یعنی ای نزدیک گرداننده دور نزدیک گردان دست مرا بر سر درخت و دست دیگر ترا که میخواهی که خوشه خرما نزدیک آن دست شود بر سینه گذاشته بگو یا مسهل العسر سهل لی تناول ما تباعد عنی یعنی ای آسان کننده مشکلات آسان گردان بر من آنچه را که دور است از من پس یونانی بفرموده عمل نموده دید که دست راستش چنان بلند شد که بر سر درخت رسید و شاخهای دیگر درخت چنان کج شدند که بزمین رسیدند و نزدیک دست چپ او گردیدند پس امیر المؤمنین فرمود که ای یونانی از خرمای این درخت تناول کن و ایمان بیاور بخداوند عالم زود باشد که بعقوبت در دنیا و آخرت مبتلا گردی و باعث دیگران شوی یونانی گفت یا علی اگر پنهان کنم و کتمان نمایم معجزات ظاهره را که از تو مشاهده کردم هر آینه در عناد کوشیده باشم و خود را در معرض هلاکت در آورده باشم گواهی میدهم یا علی اینکه از خاصان درگاه خدایی و راست گویی در جمیع سخنهای پس مرا امر کن بهر چه خواهی تا اطاعت ترا بجا آورم امیر المؤمنین فرمودند که ای یونانی ترا امر میکنم که اقرار کنی بیگانگی خدا و صفات ثبوتیه وی و گواهی دهی بصفات سلبیه و تنزیهیه او و گواهی دهی اینکه محمد که من وصی اویم سید ولد آدم و بهترین همه عالم است و گواهی که علی ابن ابی طالب که بتو نمود از معجزات باهره و آیات ظاهره بهترین خلایقست بعد از حضرت رسالت و سزاوار ترین ایشانست بمنصب خلافت و گواهی دهی که دوستان من دوستان خدا است و دشمنان من دشمنان خدا است پس یونانی کلمه شهادت بر زبان جاری ساخت و بدل تصدیق کرده و عمل بر وصایای آنحضرت نموده گوی سعادت از میان ربوده بشرف ایمان ممتاز گردید

بسند معتبر از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که مردی از دوستان علی ابن ابی طالب که در شام بود عریضه بخدمت امیر المؤمنین نوشت و در آن عریضه مندرج کرد که یا امیر المؤمنین میخواهم که در خدمت تو باشم لیکن اهل و عیال خود کوچ نمایم و بخدمت تو آیم از شر معاویه غاویه میترسم و مال بسیار دارم میترسم که همه را معاویه غارت نماید فکری بحال من بکن و تدبیر نما امیر المؤمنین در جواب عریضه اش نوشت که ای فلان عیال خود را جمع کن و مالهای خود را بر ایشان بچسبان پس صلوات بر محمد و آل او بفرست و بعد از آن دعا کن و بگو که پروردگارا عیال من و مالهای من امانتی است که بتو سپارم بامر بنده تو و دوست تو علی ابن ابی طالب و بعد از اینها برخیز و بخدمت من بیا پس آن شیعه فرزانه که در طریق محبت مردانه بود و عمل بمضمون نوشته امیر المؤمنین نموده بخدمت امیر المؤمنین مشرف گردید چون معاویه غاویه از رفتن وی خبردار گردید غلامان خود را فرمود که عیال او را اسیر کنند و مالهای وی را غارت نمایند و چون غلامان معاویه بدر خانه آن شیعه رسیدند خداوند عالم جمیع را مصور گردانید بصورت اولاد معاویه و خاصان وی پیش دستی کرده جواب بر غلامان معاویه دادند که برگردید که هر چه در خانه این مرد بود ما غارت کردیم اولادشرا اسیر نمودیم پس اولاد آن شیعه و مالهای وی از دست معاویه خلاص گردیده اولاد آن شیعه خایف بودند از زوال خداوند عالم جمیع مالهای آن شیعه را

بصورت مار و کژدم مصور کردانیده‌اند که از دزدان قصد می‌کردند از گزنده مار و کژدم و اهمه هلاک میکردیدند و چون مدتی از زمان
کذشت امیرالمؤمنین ع بانجا آمد کفت یا فلان میخواهی که عیالان و مالهای خود را ببینی آنمرد کفت یا علی میخواهم که ایشانرا ببینم آنحضرت دست
بدعا برداشته مناجات کرد که پروردکارا میخواهم که اولاد و مالهای این بنده را حاضر کردانی هنوز دعای آنحضرت تمام نشده بود که
آنشیعه دید که عیالان او و مالهای او را برداشته بخدمت پدر خود حاضر شدند و آنچه کذشته بود نقل کردند آنمرد متحیر شد بر امیرالمؤمنین ع کفت
ای مرد شیعی خداوند عالم آیات و معجزات خود را ظاهر کرد اند از برای مؤمنان برای زیادتی بصیرت ایشان و برای کافران تمام کردانیدن حجت بر ایشان

بسند صحیح مرویست از اصبغ ابن نباته که کوید روزی امیرالمؤمنین ع میکذشتند از قبرستانی و نظر بر قبرها نموده رمز کفت ای پسر نباته
میخواهی بنمایم بر تو آیتی از آیات الهی پس من عرض کردم که یا امیرالمؤمنین بلی میخواهم که معجزه از تو مشاهده کنم آنحضرت اشاره بقبری کردند
و فرمودند که برخیز ای صاحب باذن الهی پس دیدم که قبر شکافته شد و مرد پیری از قبر بیرون آمده کفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین ع و وصی
رسول رب العالمین امیرالمؤمنین ع فرمودند که علیک السلام کیستی تو مرد پیر کفت منم عمر ابن دینار همدانی که در جنب انبار با حاکم انبار در دست
لشکریان معاویه غاویه کشته شدم آنحضرت فرمودند که ای مرد برو بمیان قبیله خود و در میان اولاد و عیال خود باش و آنچه از من دیدی بدیشان برسان و بکو
که علی ابن ابی طالب مرا زنده کردانید و بمیان شما فرستاد

بسند معتبر مرویست از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه که چون
عبداله ابن ابی حیلها و حیلها بسیار کرد در هلاک کردانیدن حضرت سید المرسلین ص و هیچ نکو دستی نیافته عاجز ماند جد ابن قیس
که از جمله مشرکان بود بر عبداله ابن ابی کفت یا عبداله محمد در سحر مهارت تمام دارد و او را هلاک کردانیدن ممکن نیست لیکن
علی ابن ابی طالب مثل او مهارت ندارد و ممکن هست که علی را هلاک کردانیم پس عبداله کفت ای جد تو حیلتی کن و علی را بضیافت
طلب کن شاید که او را هلاک کردانیم پس جد حیلتی کرده مجلس قرار داد که در یکطرف آنمجلس دیوار عظیمی بود که طولش سی ذرع بود و دار نقش عرض
پانزده ذرع و جمعی از مشرکان فرمود که بیخ و پی آن دیوار را بکنند و چوبها حواله نمودند که چون علی ابن ابی طالب در زیر آن دیوار بنشیند
چوبها را حرکت داده دیوار را بر سر آن حضرت بیندازند پس جد ابن قیس علی ابن ابی طالب را بضیافت طلبید آنحضرت اجابت
نموده داخل آنمجلس شد و در زیر آن دیوار نشست جد ابن قیس طعامی حاضر کردانید پس امیرالمؤمنین ع دست چپ را بر روی دیوار کذاشته
بدست راست طعام تناول میکردند شیعیان آنحضرت عرض کردند که یا امیرالمؤمنین چرا بر خود تعب میکنی که این دیوار را بدست خود
محافظت میکنی آنحضرت فرمود که این دیوار در دست من همچون لقمه ایست که در دست دارم جد ابن قیس که نزان کردیده در خانه عبداله
ابن ابی پنهان شد تا رسید که مبادا علی در زیر دیوار مانده هلاک کردد و شیعیان در ازو انتقام کشند غلامان او خبر بردند که علی بدست
خود دیوار را کرفته بدست دیکر طعام خورند عبداله ابن ابی و جد ابن قیس کفتند که علی نیز مثل محمد سحر کرده ما را بر او دست نیست پس
چون امیرالمؤمنین ع از طعام خوردن فارغ شدند بدست چپ خود دیوار را راست کردانیدند و جمعی از مشرکان که در آن طرف دیوار
بودند در زیر پی دیوار مانده هلاک کردیدند پس آنحضرت شکافهای دیوار را درست کردانیده دیوار محکم شد و آنحضرت با شیعیان
خود بیرون آمدند و بخدمت حضرت سید رسالت رسیدند حضرت سید المرسلین فرمود که علی امروز برابری کردی با برادرم خضر که دیوار شکسته را

درست کردانید برکت نامهای ما اهل بیت که بر زبان خود جاری کردانید

بسند معتبر از حضرت امام محمد نقی ع مرویست که چون
امیرالمؤمنین از صفین برکشتند در اثنای راه قضای حاجت نموده در صحرائی که شکافهای درو بود بعض از منافقان که در میان لشکریان
آنحضرت بودند با جمع مشورت نمودند که علی ابن ابی طالب دعای مرتبه پیغمبری مینماید وقتیکه بقضای حاجت رود از عقب وی
روان کردیم و نظر نمائیم برو که آیا از وی کثافت ظاهر شود یا مثل پیغمبر زمینش موکلست بفرو بردن کثافات و امیرالمؤمنین ع بالهام
ربانی بر مشورت منافقان مطلع کردیده قنبر را فرمود که برو نزد این دو درخت و اشاره کردند بدو درختی که میان ایشان از یکدیگر زیاده
بر یک فرسخ بودند ایشانرا بکو که وصی حضرت رسالت شاه ولایت شما را امر کرده که بیکدیکر متصل شوید قنبر کفت یا امیر
المؤمنین ع آیا چکونه صدای من بایشان رسد آنحضرت فرمودند که ای قنبر خداوندیکه قوت دیده ترا زیاده کردانیده که آسمانرا از پانصد
سال راه میبینی صدای ترا بر آن درختان رساند پس قنبر نزدیک درختان شده ندا داد که ای درخت از جای خود روان کردیده
بیکدیکر رسید و متصل کردید منافقان بیکدیکر کفتند که علی ابن ابی طالب مثل محمد ص سحر کرده و ما میدانیم که محمد پیغمبر نبود و علی
نیز امام نیست بلکه هر دو ساحر بودند بهر نحویکه باشد از پی سر وی روان کردیم و بعورت وی نظر نمائیم خداوند عالم کفته منافقان را
بکوش علی ابن ابی طالب بعنوان الهام رسانیده آنحضرت قنبر را بصدای بلند ندا داد که همه لشکریان شنیدند که ای قنبر منافقان
اراده کنند و مکر با وصی حضرت رسالت نموده‌اند و کمان برده اند که وصی پیغمبر را غیر از این درختان علاجی نیست برو نزد درختان
ندا کن بریشان که وصی پیغمبر امر کرده شما را که از دو یکدیکر جدا شوید و بمقام خود بر کردید قنبر پیغام آنحضرت بدرختان رسانیده
همه لشکریان میدیدند که آندو درخت از یکدیکر جدا شده هر یک بمکان خود بر کردیدند و در جای خود قرار کرفتند پس امیر
المؤمنین ع متوجه شده برای قضای حاجت نشستند و منافقان در عقب آنحضرت روان کردیدند و در عقب وی ایستادند
چون آنحضرت دامنها بلند کرد چشمهای منافقان کور کردیده چیزی ندیدند و رو کردانیدند دیدند که چشمهای ایشان
بحالت اول بینا شد باز متوجه آنحضرت شدند پرده کوری چشمهای ایشانرا کرفته کور کردیدند و بر این حالت بودند که کاه
رو از آن بر میکردانیدند بینا میشدند و چون بسمت آنحضرت متوجه میشدند کور میکردیدند و هشتاد مرتبه چنین کردند
تا آنکه آنحضرت از قضای حاجت فارغ شدند و بمیان لشکریان آمدند و منافقان قصد کردند که پیشتر روند و نظر نمایند بر آنچه
از آن حضرت از کثافت ظاهر کردیده چون پیش کذاشتند پاهای ایشان در زمین محکم کردیده زمین ایشانرا میکرفت که قدم
از قدم نمیتوانستند جدا کنند و چون اراده برکشتن میکردند زمین پاهای ایشانرا فرو میکذاشت که قادر بودند بر بر کشتن
و چون قدرت رفتار بهم میرسانیدند باز اراده آن سمت میکردند و زمین پاهای ایشانرا فرو کرفت تا آنکه صد مرتبه چنین کردند
و هنکام کوچ کردن لشکریان رسید منافقان نیز برکشته همراه لشکریان کوچ کردند و همراه خود رسیدند بعض از ایشان ببعض
میکفتند که عجب داریم از کسی آیات و معجزات او چنین باشد که ما مشاهده کردیم چکونه عاجز کشته در دست معاویه و عمرو عاص
و یزید پس خداوند عالم بعنوان الهام کفتهای منافقان را بر دل آنحضرت خطاب جلیل کرده که حاضر سازید برای من معاویه

وعمرو یزید را پس همکی لشکریان دیدند که در طبقهٔ هوا پیدا شد آسمان و زمین سیاه چندین پیدا شده نزدیک زمین کردیدند
که جمعی از ملائکه معاویه و عمرو عاص و یزید بخدمت آنحضرت حاضر کردند پس آنحضرت جمیع لشکریان را طلب نموده و همه مشاهده کردند
معاویه و عمرو و یزید را دیدند که آنحضرت فرمودند که اگر خواهم هر سه تا را کشتم و هلاک کردانیم لیکن مهلت میدهم ایشانرا چنانکه خداوند
عالم مهلت داد شیطان را تا روز قیامت معلوم پس ای گروه مسلمانان اینکه میبینید از لشکر کشیدن من بر سر معاویه نه از عجز
منست که من در دست ایشان عاجز باشم بلکه امتحانست از جانب خداوند تا ظاهر شود عمل مردمان و اطاعت مسلمانان و تمیز
شود میان مؤمنان و منافقان اگر شما طعن کنید بر من سهل است زیرا که منافقان پیش از شما بر حضرت پیغمبر طعن میکردند و میگفتند
که کسی که در شبی از شبها به آسمان گشتن نماید و بهشت و دوزخ را ببیند و باز بمکان خود برگردد چگونه عاجز آید در دست مشرکان و از ایشان فرار
نماید و بغار پناه برد و در یازده روز بمدینه هجرت نماید پس ای مسلمانان بدانید که پیغمبران و اوصیاء ایشان مطیع و منقاد امر الهیند
اگر خداوند عالم خواهد قدرت خود را بر مردمان ظاهر میسازد تا آنکه راستی و درستی پیغمبران و اوصیای ایشان بر خلایق ظاهر شود و اگر
خواهد براستی ان خلایق پیغمبران و اوصیا ایشانرا امر میکند بر کریختن و تنگ کشیدن تا حجت خود را بر خلایق تمام کند و منافقان
از مؤمنان ممتاز کرداند   ابن شهرآشوب در مناقب بسند خود روایت کرده که در زمان حیات حضرت رسالت جمعی از اهل
یمن بخدمت آنحضرت آمده عرض کردند که یا رسول الله ما از اولاد فلان پادشاهیم که از اولاد نوح است و شنیده‌ایم که وصی نوح سام بود
و در کتب آسمان خصوصا در کتاب نوح و صحف نوح نوشته است که هر پیغمبری را وصی و جانشین است میخواهیم که وصی و جانشین ترا
بدانیم که کیست پس حضرت اشارت بجانب شاه ولایت کرده فرمودند که اینست جانشین من ایشان گفتند یا رسول الله هرگاه نزد
ما صحیفه‌هاست که صفت سام و بیان شکفت و شمائل او در آنجا مسطور است که قبر سام در فلان موضع است اگر موضع قبر او را بما بنمائی ایمان بتو آریم
پس حضرت رسالت خطاب بشاه ولایت کرده که یا علی برخیز و با این جماعت بمسجد برو و دو رکعت نماز بگذار و در پیش محراب پای بر زمین
زن تا مطلب این جماعت حاصل کردد و مراد ایشان بعمل آید پس امیر المؤمنین بامر حضرت سید المرسلین برخواسته همراه ایشان
داخل مسجد شده و دو رکعت نماز بجا آورده و بعد از نماز دعائی خوانده پای مبارک بر زمین زد مردم دیدند که زمین شق شده تابوتی
ظاهر شد و از میان تابوت پیر نورانی با لباس سفید برخاسته و خاک از سر و روی خود دور کرده سلام بر امیر المؤمنین داده گفت اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس گفت یا علی گواهی میدهم که تو وصی و خلیفه و جانشین حضرت رسالتی یا علی منم
سام بن نوح پس این جماعت صحیفه که همراه داشتند در و نظر میکردند سام گفت میخواهم که از صحف نوح سوره بخوان تا بشنویم پس سام شروع
در تلاوت صحیفه نوح نموده سوره تلاوت نمود و بار دیگر سلام بر امیر المؤمنین داده بتابوت رفته خوابید و آن تابوت بزمین فرو رفته
زمین نیز بهم برآمد و آن جماعت ایمان آورده گفتند ان الدین عند الله الاسلام و بعد از ظهور این معجزه و ایمان آن طایفه این آیت
نازل شد که ام اتخذوا من دونه اولیاء فالله هو الولی و هو یحیی الموتی و هو علی کل شیء قدیر تا آخر آیه که والله اعلم
والحمد لله رب العالمین   در کتاب خصایص الائمه که از تصنیف سید عالیمقدار سید مرتضی علم الهدی است مسطور است که در ایام

و بنام و سکه و شمایل او نظر کرده دیدند که همه موافق است گفتند

خلافت عمر

خلافت عمر مکاری از اهل آذربایجان که شتران چند داشت و بکرایه میداد و مدار معیشت از آن عمل بود و در یکی از سفرها
شتران او یاغی شده سرکشی نمودند و رو بصحرا نهاده از قبیلهٔ وحشیان در صحرا میچریدند و بهیچ وجه رام نمیشدند و مکاری متحیر
و عاجز بود و فکرش بجائی نرسید جمعی از مردمان او را هدایت کرده و راهنمائی کردند که تو بمدینه باید رفتی و از وصی پیغمبر استعانت
طلبیدن چون آنمرد بمدینه رسید پیروان و یکدیگر نگاهی کرد و او را بنزد عمر بردند احوالات خود گفته عمر رقعهٔ نوشت بدین مضمون
که من عمر امیر المؤمنین الی مردة الجن والشیاطین ان تذللوا هذه المواشی یعنی این رقعه ایست از نزد عمر که امیر است
بجانب سرکشان جن و شیاطین و فرمان چنین شده که مواشی و شتران اینمرد را ذلیل و فرمانبردار او سازید ابن عباس گوید
که من در آنمجلس بودم و آن رقعه نوشتن را دیدم غمناک گردیدم برخواستم و بخدمت امیر المؤمنین آمدم و حکایت را نقل نمودم آنحضرت
فرمود که ای ابن عباس غم مخور بحق خداوندی که شکافنده دانه است از زمین و آفریننده انسانست که بر فور این مرد آزرده خاطر و پریشان
حال با زخمهای بسیار خواهد برگشت ابن عباس گوید مدتی از میان نگذشت تا آنکه دیدم آنمرد را که با زخمهای بسیار که بر سر و رو داشت
داخل مدینه شد احوال او پرسیدم گفت چون بدان صحرا رفتم و رقعه را پیدا نمودم شتران رم خورده چند شتر از میان ایشان
جدا شده رو بمن آوردند و مرا در میان گرفته و در زیر دست و پای ایشان نزدیک بود که هلاک شوم مضطر شده روی نیاز بدرگاه
بی نیاز آوردم و گفتم پروردگارا شر شتران را از من دور گردان در این حالت جمعی از یاران و دوستان من حاضر شده مرا خلاص دادند
و بجای نه برده بمعالجه زخمهای من مشغول گردیدند تا آنکه زخمهای من ملتئم گردیده آمدم پس آنمرد بنزد عمر رفته احوال خود را بعمر
گفت عمر ملعون گفت اینمرد دروغ میگوید رقعهٔ مرا البته بایشان ننموده و الا مراد تو حاصل میشد مرد مکاری بخدا و رسول قسم یاد میکرد
و میگفت ای عمر آنچه میگویم راست میگویم و در گفتهٔ دروغی نیست عمر غضبناک شده گفت که اینمرد را بیرون کنید آنمرد را بیرون
کردند پس ابن عباس آنمرد را برداشته بخدمت شاه ولایت و میر هدایت آورده آنحضرت تبسم فرموده و فرمود که یا ابن عباس
نگفتم بتو که اینمرد خایب و خاسر و پریشان خاطر خواهد برگشت پس آنحضرت مرد مکاری را دلداری داده فرمود که برو بر آن مکان
که شتران تو در آنجاست و این دعا بخوان که اللهم انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة و اهل البیت الذی اخترتهم
علی العالمین اللهم ذلل صعوبتها و اکفنی شرها فانک الکافی المعافی والغالب والقاهر
مرد مکاری بتعلیم وصی برحق حضرت رسالت پناهی برگشته بمکان شتران حاضر شده دعا را بر زبان جاری گردانید شتران
ذلیل و خوار و رام وی شدند ابن عباس گوید که سال دیگر آنمرد را در مدینه دیدم که شتران بسیار همراه خود داشت و قدری زر
بخدمت امیر المؤمنین آورده عرض کرد یا امیر المؤمنین منت دار بر من میخواهم که این زر را از من قبول کنی آنحضرت فرمود
که قبول کردم و باز بتو بخشیدم پس آنحضرت احوالی که میان او و شتران او گذشته بود همه را بروی نقل فرمود مرد مکاری گفت
یا امیر المؤمنین گویا تو همراه من بوده و چون شیعیان آنحضرت از آنمرد استفسار کردند که حکایت تو چون گذشت بدیشان
حکایت کرد که چون من دعا را که امیر المؤمنین تعلیم کرده بود خواندم و نام مبارک آنحضرت را بر زبان جاری گردانیدم و متوسل بدان

حضرت شدم شتران من یک یک دویدند و در دام من شدند و فرمان بردند چنانچه بیشتر فرمان بردند و از برکت آیه ایشان درین سفر
قرضهای خود را ادا نمودم و از پریشانی خلاص یافتم و مبلغی نیز در دست دادم پس آمده دعا بر آنحضرت کرده وداع نمودم و هر سال
بزیارت خانه مشرف میشدم و جمعیت بسیاری برای وی مهیا شد پس امیر المؤمنین ع فرمودند که هر کار صعب رو دهد و مشکلی
پیش آید بدین دعا توسل نماید که البته کار وی آسان گردد و از مهالک نجات یابد ابن شهر آشوب در کتاب خود بسند معتبر
ایراد نموده که چون امیر المؤمنین بکوفه نزول فرمودند و از هر طرف رسولان آمدند یکی در میان ایشان بملازمت آنحضرت قیام نمود
در مواقف جنگ همراه آنحضرت میبود و رغبت کدخدائی کرده زنی را بنکاح خود در آورد روزی آنحضرت نماز صبح گذارد
یکی را گفت برو در فلان موضع که یکمرد با زن خود نزاع می نماید ایشان را بخدمت من برسان رسول آنحضرت رفته هر دو را آورد
آنحضرت فرمود که امشب بچه سبب نزاع شما بطول انجامید مرد گفت یا امیر المؤمنین من این زن را خواسته ام تزویج کرده ام
چون با او خلوت نمودم در نفس خود نفرتی یافتم که مانع من شد از مقاربت و اگر توانا میداشتم شب او را بیرون میکردم
پیش از روز پس زن بر من غضب کرده میانه ما نزاع افتاد تا این زمان که امر شما ورود یافت آنحضرت فرمود بحضار مجلس
که بعضی از سخنان است که در حضور مردم نتوان گفت و روا نباشد که کسی بشنود حضار مجلس برخواسته تمام بیرون
رفتند و غیر از آن زن و مرد آنحضرت بزن گفت که این جوان را میشناسی زن گفت نه فرمود که من خبر دهم بر تو چنانچه او را بشناسی
اما وقتیکه سخن راستی از من بشنوی منکر نشوی زن گفت یا امیر المؤمنین ع چگونه نزد تو منکر توانم شد آن حضرت فرمود که آیا تو
فلان کس نیستی گفت بلی فرمود که ترا پسر عمی نبود که با او میل و رغبت داشتید زن گفت بلی آنحضرت فرمود که پدر تو ترا
از وی منع میکرد و او را از تو و ترا از وی نداد و او را تزویج دیگر زن شد و زن همسایگی خود او را اخراج ننمود زن گفت بلی یا امیر المؤمنین ع
آنحضرت فرمود که تو فلان شب بیرون رفتی بقضای حاجت او ترا گرفت و باکراه با تو نزدیکی کرده تو از او حامله شدی و پنهان میداشتی
از مادرت چون وضع حمل تو نزدیک شد مادر تو ترا از خانه بیرون کرد در شب و ترا وضع حمل شد در فلان جا و او را در خرقه
پیچیده گذاشتید در خارج دیوارهای مکانیکه آنجا قضای حاجت میکردند سگی آمده او را بو میکشید تو ترسیدی که سگ طفل را بخورد سنگی
برداشته بر آن سگ انداختی آن سنگ رد شده بر سر طفل آمده سر او را شکست تو و مادرت از جامه خود پاره جدا کرده سر او را
بستید بعد از آن او را گذاشتید راه خود گرفتید و دیگر حال او را ندانستید زن گفت بلی اینها را از آن زن آنحضرت که شنید ساکت
شد آنحضرت فرمود بحق نگفتم کی ای زن در جواب درست بگو زن گفت یا امیر المؤمنین ع والله چنین است که فرمودی و این امر را
غیر مادر من کسی نمیدانست آنحضرت فرمود که ملک متعال و حضرت ذو الجلال مرا اطلاع فرمود برین احوال پس آنحضرت فرمود
که چون شما او را گذاشتید در صباح آن شب از بنی فلان مرد آمده آن طفل را برداشته تربیت نمود تا بزرگ شد و با ایشان
بکوفه آمده اکنون این مرد که ترا خواسته است پسر تست پس آنحضرت بدان مرد گفت سر ترا بکش چون گشود اثر شکستگی در سر وی
ظاهر بود و فرمود که این مرد حق سبحانه و تعالی نگاه داشت ترا از چیز حرام پس زن را گفت که پسر خود را بردار و برو برای وی زنی بخواه که در میان

شما نفقه

شما نفقه صورت ندارد بسند معتبر مرویست از منقذ ابن الابقع که گفت شبی از شبها در خدمت امیر المؤمنین ع بودم و آن
شب نیمه شعبان بود و آنحضرت بر استری سوار بود برای مهمی بدر کوفه که در حوالی کوفه میرفتند و در اثنای راه در مکانی فرود آمده خواست
که وضو سازد من عنان استر را گرفته بودم دیدم که استر مضطرب گردیده و گوشها را تیز کرده اراده رم کردن دارد و دو مرا می کشید
و من از نگه داشتن وی عاجز آمدم آنحضرت پرسید که چه میشود گفتم یا امیر المؤمنین ع نمیدانم البته استر را چیزی بنظر آمده بیتابی میکند
و اراده رم کردن دارد پس آنحضرت پیش آمده نگاه کرد و فرمود که شیر است قسم برب کعبه آنگاه ذو الفقار را برداشته گامی چند
پیش نهاده صدای بلند کرد چون شیر صدای آنسرور شنید پیش آمده از قبیل گناهکاران سر در پیش انداخته آنحضرت دست
بر جگر دراز کرده موی گردن شیر را گرفتند فرمودند که ای شیر تو نمیدانی که من شیر خدایم و داماد مصطفایم چگونه قصد استر
من کردی شیر بزبان فصیح گفت یا امیر المؤمنین و یا خیر الوصیین و یا وارث علم النبیین مدت هفت روز است که شکار
بدست من نیامده و گرسنگی مرا بی طاقت کرده بود سیاهی شما را از دور دیدم و با خود گفتم بروم شاید مرا درین جمع نصیبی باشد
و شکم سیر توانم کرد یا امیر المؤمنین ع خداوند عالم بر ما درندگان گوشت شیعیان تو و عترت ترا حرام کرده
و ما را مسلط کرده بود بر دشمنان شما آنحضرت دست مبارک بر پشت شیر میکشید و شیر ذلیلانه و عاجزانه سخن میگفت
تا آنکه میگفت یا امیر المؤمنین الجوع الجوع گرسنگی بر من غالب شده آنحضرت دست بدعا برداشته فرمود اللهم ارزق هذا الاسد
بحق محمد و آله منقذ گوید که مقارن دعای آنحضرت دیدم که چیزی در نزد شیر حاضر شده بخوردن او مشغول شد چون از چیز خوردن فارغ
گردید آنحضرت از وی پرسید که مکان و مسکن تو کجا میباشد شیر گفت یا امیر المؤمنین در کنار رود نیل آنحضرت پرسید که ای شیر
پس بدین مکان بر چه آمده شیر گفت یا ولی الله برای زیارت تو از مکان خود متوجه حجاز شدم و در آنجا خبر بکوفه آمدن دادند و این
بیابانها را طی کردم بامید پابوس تو اکنون رخصت برگشتن میخواهم که در آن بر زبان از خویشان دارم و از من بیخبرند چون شیر را رخصت
مراجعت دادند شیر گفت یا امیر المؤمنین درین شب بقادسیه رفته سنان ابن وابل که از دشمنان تو است در جنگ صفین
گریخته بود خداوند عالم او را طعمه من ساخته است تا از گوشت او توشه راه کنم و قوتی سازم و قوه حرکت داشته باشم پس شیر
التماس دعا کرد و راهی شد من متعجب و حیران بودم آنحضرت چون تحیر مرا دیده فرمودند که ای منقذ ازین حال تعجب نمودی بدان خدای که
شکافنده دانه و خلق کننده انسانست اگر از آن معجزات که حضرت رسالت بمن تعلیم کرده ظاهر سازم البته خلق بضلالت و گمراهی افتند
پس آنحضرت متوجه نماز شد بعد از آنکه از نماز فارغ گردیده در خدمت آنحضرت متوجه قادسیه شدیم مؤذن اذان صبح میگفت رسیدیم
بقادسیه و غوغا و غلغله در میان مردم بود که سنان ابن وابل را شیر برده و بعد از لحظه کله سر و استخوانهای ساق پاهای او را آوردند و من
آنچه از شیر شنیده بودم برای مردم نقل کردم شیعیان قادسیه خوشحال گردیده و خاک قدم آنحضرت را بوسیده دعاها و ثناها بزبان جاری گردانیدند
پس آنحضرت بالتماس شیعیان برخواسته فرمودند خطبه بلیغه ادا فرمودند مشتمل بر حمد و ثنای الهی و نعت و منقبت حضرت رسالت پناهی و پس
از حمد و ثنا فرمودند که ای مردم ما را دوست نمیدارد مردی که داخل دوزخ میشود و ما را دشمن ندارد مردی که به بهشت داخل خواهد شد و من قسمت

کننده بهشت و الم زخم جمع بطرف راست میفرستم که بهشت است و ایشان دوست من نیستند و بجهنم خطاب نمایم که این از من و این از تو و شیعیان
من مثل برق جهنده و رعد غرنده و آب دونده یا مثل مرغ برنده از پل صراط خواهند گذشت پس مردمان قادسیه همگی یکبار گفتند الحمد
الذی فضلك علی کثیر من خلقه یعنی حمد و سپاس مر خدا را که ترا فضیلت داده یا امیرالمؤمنین ع بر بسیاری از خلق خود پس
آنحضرت آیه چند از اواخر سورهٔ آل عمران برایشان تلاوت فرمودند و از آنجا مراجعت کردند بکوفه بسند معتبر مرویست
که مردی از خوارج گذشتند از امیرالمؤمنین ع و با آن مرد دو ماهی بود در زمان بسیار بیست دراز و آنها را در میان جامه پیچیده مردم آنحضرت خطاب
بدان خارجی کرده فرمودند که بچند گرفتی پدر و مادر خود را از این سر پس آن مرد خارجی برگشت و گفت یا امیرالمؤمنین چه بسیار دعوی غیبت
گفتن مینمایی پس آنحضرت فرمودند که بیرون آر آن دو ماهی را پس مرد خارجی آن دو ماهی را بیرون آورد امیرالمؤمنین ع خطاب بدان
دو ماهی کرده فرمودند که کیستید شما یکی از ایشان بزبان فصیح گفت یا امیرالمؤمنین من پدر این خارجیم و دیگری گفت من مادر اویم
بسند صحیح مرویست که چون فضه دختر پادشاه هند بخانه امیرالمؤمنین ع در آمده بشرف خدمت فاطمه زهرا مشرف گردیده دید
که در خانه آنحضرت از اسباب دنیوی غیر از شمشیر و زره و دست آسیا چیزی دیگر نیست و در نزد خود ذخیره بود از اکسیر پس فضه
پارچه مسی برداشته بصورت سبیکه گردانید و از دوا و اکسیر بروی پاشیده آن سبیکه را بصورت طلا گردانید و وقتیکه
امیرالمؤمنین ع از مسجد بخانه آمدند فضه آن سبیکه بنزد حضرت آورد فرمود که ای فضه نیکو ساختی لیکن اگر جسد را میگداختی
رنگین تر میشد و قیمتش زیاده تر میبود فضه گفت ای سید و مولای من تو این علم را میدانی و اکسیر داری آنحضرت فرمود
که این طفل من نیز میداند و اشاره بحضرت امام حسین ع نمودند آنحضرت نیز آمده مشاهده کرد آنچه فضه ساخته بود آنحضرت نیز
چنانکه حضرت امیرالمؤمنین ع گفته بود فرمودند پس امیرالمؤمنین ع فرمود که ای فضه ما اهل بیت بزرگتر از این علم میدانیم پس اشاره
کرد بدست مبارک بر زمین شق شد فضه نظاره نمود دید که جمیع گنجهای زیر زمین در حرکت کردن است و سبیکهای
طلا چون آب روان در گردش است پس آنحضرت فرمود که ای فضه سبیکه را که ساخته بینداز پس فضه سبیکه خود را انداخته
دید که سبیکه وی نیز در میان سبیکهای طلا روان گردید فضه گفت یا امیرالمؤمنین ع سبیکه مرا چرا امر فرمودی که بیندازم
و حال آنکه احتیاج بوی داشتیم آنحضرت فرمود که ای فضه دنیا حرامست بر آل محمد ای فضه فقر و درویشی فخر و زینت ماست
بسند معتبر از عمار یاسر مرویست که در شب هفتم ماه سفر در خدمت امیرالمؤمنین ع در مسجد بودیم غوغای عظیم بر
خواسته مردم خبر آوردند که هر مرد با شمشیر های خود منتظر فرمان آنحضرت مرا فرمودند که اینگروه مرا رخصت دخول
مسجد داده ذوالفقار را از خانه بیار پس من تو را خبر دار کردم و ذوالفقار که هفت من و ثلثی بود بسنگ مکه از خانه
آنحضرت طلبیده آوردم و از غلاف کشیده در نزد آنحضرت بر زمین گذاشتم و منادی آنحضرت در کوچهای کوفه ندا میداد
همگی خلایق در مسجد جمع شدند چنانچه جای کسی نبود آن گروه که در مسجد بودند هودج بود و زن در میان آن هودج میگریست و زاری
مینمود و زار زار خود بدرگاه بی نیاز میگفت که یا غیاث المستغیثین یا کنز الراغبین یا ذا القوة المتین

یا رازق

یا رازق النیم یا محیی العظام و هی رمیم یا عون من لا عون له یا ظهر من لا ظهر له الیک توجهت و بولیك
توسلت و بخلیفة الرسول فصلت بیقین و حجتی در فرج غمی یعنی ای فریاد رس بیچارگان و ای گنج رحمت بیکسان
کم خواهان رحمت تواند ای صاحب قوة و قدرت قویم و ای روزی دهنده طفل یتیم ای زنده کننده استخوانهای پوسیده
ای یار کسی که مرا و را یاری نیست پناه بتو آورده ام و دلی و حرمت توسل جسته ام مرا روسفید گردان و زنگ غم از آئینه
دلم بردار از مناجات آنزن مردم متحیر شدند تا آنکه آنزن بپابوسی امیرالمؤمنین و امام المتقین یعسوب الدین مشرف شده
سلام بخدمت آن امام انام داده بهای های گریه و زاری می نمود و میگفت یا مولای یا امام المتقین الیك انبت و ایات
فقد ضمن فاکشف غمی فانت علیه قادر و عالم بما کان یکون الی یوم الوقت المعلوم یعنی ای مولای من ای پیشوای
متقیان بدرگاه تو آمده ام و ترا حلال مشکل خود میدانسته ام و ترا قصد نموده ام پس غم از دل من بردار که تو توانای بر حل
مشکل من و دانای بآنچه شده و خواهد شد تا روز قیامت و بعد از زاری و تضرع آن زن پیرمرد قامت بلندی آمده گفت السلام علیك
یا امیرالمؤمنین یا کنز الطالبین یا مفرج المکروبین یعنی سلام الهی بر تو باد که ای پادشاه مؤمنان و ای گنج طلب طالبان بندگان وای برنده
اندوه از دل غمگینان این زن دختر من است و هیچ عرب او را از من خواستگاری ننمود من او را بیگانه دادم الحال مرا در میان قبیله و اقوام
و عشیره رسوا کرده و فضیحت نموده برای آنکه زنا کرده و اثر حمل بروی ظاهر شده و من در امر خود حیرانم پس این غم را از دل من بردار
زیرا که تو امام زمانی و امت را پشت و پناهی و بیچارگان را امیدواری و حلال مشکلاتی میخواهم که حرف سر این قصه برطرف نمائی و این
قصه را از دل من برداری پس شاه ولایت بدان دختر خطاب نموده فرمود که چه میگوئی در آنچه پدرت ادعا مینماید دختر
گفت یا امیرالمؤمنین آنچه پدرم میگوید همه حق است لیکن بحق تو و جاه و منزلت تو که مولای منی و مقتدای خلق و راهنمای
امتی که از من خیانتی سر نزده که موجب غضب خدا و رسول باشد و از من زنا صادر نشده که موجب رسوائی من باشد
و تو دانائی بصدق و راستی من مرا از این خجلت و انفعال و شرمندگی خلاص ده پس شاه ولایت ذوالفقار بدست
گرفته بر بالای منبر برآمده فرمود که الله اکبر جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا پس فرمود دایه کوفه را حاضر کردند
و امر نمود که خیمه در گوشه مسجد زدند و دایه را امر نمود که نظر نمای که این حامله است یا نه دایه بعد از تجسس گفتند
یا امیرالمؤمنین بحق تو که بنوال خلقی این دختر حامله است آنحضرت خطاب بر آن پیر کرده فرمود که تو از فلان دهی
که از توابع شام است پیر گفت بلی پس فرمود که در کوههای شما برف بسیار هست پیر گفت بلی پس آنحضرت فرمود که از شما
کسی هست که پاره از آن برف بیاورد پیر گفت یا امیرالمؤمنین از این تا مکان ما راه بسیار است و مسافت طولانیست
پنجاه فرسخست آنحضرت فرمود که ... گفت الحال نظر نمائید بمنزلت و مرتبه که خداوند عالم به بنده خود علی ابن ابی طالب
ارزانی داشته از علم و حکمت و دانائی پس آنحضرت دست مبارک خود از بالای منبر بلند کرده و دست آنحضرت از نظر غائب
شده بعد از لمحه دست مبارک را از جانب خود کشیده مردم همگی دیدند که پاره از برف در دست آنحضرت است

دآب از وی میچکید غلغله در میان اهل مسجد افتاد آنحضرت فرمودند که ساکت باشید که اگر امیرالمؤمنین ع خواهد بقدرت کامله الهی
آن کوه را بر فرش حاضر میتواند کرد پس آنحضرت بر فراید دایه داده فرمود که طشتی در زیر دختر بگذار و این بر فرا بر روی طشت و دختر را
بر بالای طشت بنشان که از دختر کرمی جدا خواهد شد که وزنش هفت درهم و دو دانگ باشد دایه بر فرا گرفته بعمل آورد آنحضرت عمل نمود
دید که کرمی از دختر جدا شد پس آن کرم را برداشته وزن کردند از گفته آنحضرت بقدر ذره زیاده و کم نشد پس آنحضرت خطاب بدان پدر
کرده فرمود که دختر خود را گرفته ببر که از دختر تو خیانت سر نزده و زنا نکرده و لیکن حالت دختر بدین منوال بوده که روزی در جوی آبی در آمده
بوده و در وی سالی این کرم بشکم وی در آمده بود و درین مدت بالیده میشد تا باین قدر رسید پس آن مرد بر گفت یا امیرالمؤمنین ع
گواهی میدهم که تو دانائی آنچه در رحمهاست و بینائی بدانچه در ضمیر مردمان میگذرد و اهل مسجد همگی بدعا و ثنای آنحضرت مشغول شده صیت
آوازه دعا بگوش سکنان ملاء اعلی رسید در آنحالت جمعی از شیعیان و محبان التماس نمودند که یا امیرالمؤمنین ع مدتیست که خداوند
عالم باران رحمت از ما باز داشته و خلق از بی آبی بفغان آمده بدرد و سختی گرفتارند تو جانشین پیغمبری و وصی برحقی میخواهیم که از خداوند
عالم درخواست نمائی که ما کنه کار نبخشید و باران رحمت بر ما عاصیان بفرستد آنحضرت در مقام مناجات با حضرت قاضی الحاجات در آمده
دعا فرموده و اشاره بجانب آسمان نموده و فی الفور بقدرت کامله الهی و برکت وحی حضرت رسالت پناهی پاره ابر پیدا شده رفته رفته بزرگ
گردید و عالم گیر شده چندان بارید که صحراهای کوفه بمثابه دریا شد از کثرت باران شیعیان بالتماس آمده عرض کردند که یا امیرالمؤمنین
سیراب شدیم و بعد ازین از خرابی خانها میترسیم باز آنحضرت دعا که لب مبارک را جنبانید باران برطرف شده یاران و دوستان
شکر بجا آوردند و منافقان را آتش حسد زیاده کرده بزیانکاری در دنیا و آخرت ممتاز گردیدند   بسند معتبر روایتست از ابن
عباس که از حضرت رسالت میشنیدم که فرمودند در ایامی که موسی و هرون روزی با فرعون خلوتی کرده بودند دید که موسی و هرون
حاضر شدند در بیت پیش از این سوار بود و مقنعی با لباسهای طلا که در دستش شمشیری از طلا حاضر شد و گفت ای فرعون اجابت این دو مرد
بکن و الا ترا باین شمشیر هلاک گردانم پس بترسانیدن نمود فرعون از ترس بیهوش گردید چون بهوش آمد کسی را ندید دربانان را
طلبیده تهدید بر ایشان نمود که چگونه این سوار بی اذن داخل مجلس من شد پس دربانان قسم یاد کردند که بحق فرعون که ما غیر از موسی
و هرون کسی را ندیدیم ابن عباس گوید که از حضرت رسالت پرسیدم که آن سوار که بود آنحضرت فرمود که علی ابن ابی طالب ع بود
که در باطن با همه پیغمبران بوده و در ظاهر با من و چون فرعون طلا را بسیار دوست میداشت لهذا با لباسهای طلا مجلس وی
حاضر شد پس آنحضرت فرمود که ای ابن عباس حجت بر فرعون علی ابن ابی طالب بود   بسند معتبر مرویست از ابن عباس
که روزی حضرت رسالت نشسته بودند و جنی از آنحضرت از قضایای مشکله سوال مینمود ناگاه امیرالمؤمنین ع از دور نمایان شد
پس آنجنی از ترس کوچک تر شد بمثابه گنجشکی و اظهار عجز و زاری نموده گفت یا رسول الله مرا در پناه خود جای ده حضرت رسالت
فرمودند که ای جنی از که میترسی که در پناه من جا میطلبی جنی گفت ازین جوان که از برابر بر می آید اشاره بعلی ابن ابی طالب کرد حضرت
رسالت پرسیدند که از چه راه ازین میترسی جنی گفت یا رسول الله من در زمان نوح ع بکشتی نوح در آمدم که کشتی را سوراخ کنم

دوزخرا

و نوح را غرق نمایم دیدم که این جوان در کشتی پیدا شد نیزه در دست داشت با سنان نیزه دست مرا انداخت پس جنی دست
بریده اش را بیرون آورد و بدان نمود حضرت رسالت فرمودند که راست میگوی این همان جوانست که دیده و دست ترا بریده
و بسند معتبر مرویست از ابن عباس که روزی در خدمت حضرت رسالت بودم جنی در مجلس آنحضرت نشسته بود امیرالمؤمنین ع نمایان
گردید پس جنی بفریاد آمده عرض کرد که یا رسول الله مرا در پناه خود جا ده و از شر این جوان که میاید حضرت فرمودند که ای جنی این جوان بتو چه کرده
که از وی میترسی جنی گفت یا رسول الله در ایام پادشاهی سلیمان ع مطیع بودم مدتی سرکشی اختیار نمودم و نافرمانبرداری آوردم سلیمان ع
جمعی از جنیان از پی من فرستاد همه جنیان از دست من عاجز گردیده مرا اخذ نتوانستند نمودند روزی این جوان را دیدم که سواره حاضر
شد و جراحتی بر من زده مرا اسیر کرد و بدست جنیان داده مرا بخدمت سلیمان ع بردند پس جنی موضع جراحت خود را بآن
حضرت نمود و گفت یا رسول الله از آن روز تا الحال جراحت من ملتئم نشده   بسند معتبر مرویست از ابو سعید خدری که روزی
در ابطح در خدمت حضرت سید البشر بودیم با جمعی کثیر از اصحاب و مسلمانان ناگاه از دور غباری بلند گردیده دمبدم نزدیک میشد
تا آنکه دیدم در برابر حضرت سید البشر قرار گرفته صدائی از میان غبار ظاهر میشد که کسی بزبان فصیح گفت السلام علیک یا رسول
رب العالمین و خاتم النبیین پس آنحضرت جواب سلام داده پرسید که تو کیستی صدائی از میان غبار ظاهر گردید که کسی میگفت
من خبر آورده ام که قوم من بمن ستم کرده اند و علف خوار من از دست من گرفته اند و من پناه بتو آورده ام و از تو یاری میخواهم
امیدوارم که شخصی را با من بفرستی که میان من و قوم من بعدل و انصاف حکم کند و من عهد و پیمان میبندم که آن شخص را
بسلامت باز بدین مکان حاضر گردانم پس حضرت سید المرسلین فرمودند که تو کیستی و از کدام قبیله جنی گفت من عرطفه
پسر شمراخ جنیم و با جنیان پیش از بعثت تو باسمانها نزدیک میشدیم و خبرها میاوردیم چون خداوند عالم شما را برگزید برسالت
از رفتن باسمانها ممنوع گشتیم ایمان برسالت تو آورده تصدیق بنبوت تو نمودیم و مسلمان شدیم لیکن جمعی از قوم ما از
جاده در آمده بغض و عداوت پیش گرفتند و ایشان از ما در عدد زیاده اند و ما را قدرت ستیزه با ایشان نیست امیدوار
شفقت شاهیم که رحمت عالمیان پس آنحضرت فرمودند که ای جنی پرده بگشا و خود را بصورت اصلی ظاهر گردان پس جن فرمان
برده پرده از رو برداشت از میان غبار شخصی دیدم که تمام بدنش از مو بود و سری داشت با چشمهای دراز میان سر و حدقهای کوچک
و دندانهایش چون دندان سباع پس حضرت رسالت از او عهد و پیمان گرفت که هر کرا با وی فرستد بسلامت باز آرد
آنگاه آنحضرت با بو بکر خطاب کرده فرمودند که برخیز و با برادرت عرطفه برو و در میان عرطفه و قوم او بعدالت و انصاف حکم کن
و خبر ایشان برای ما بیار ابو بکر پرسید که یا رسول الله ایشان در کجا میباشند آنحضرت فرمود که در زیر زمین ابو بکر گفت یا رسول
الله من کجا طاقت دارم که بزیر زمین روم و چگونه حکم در میان ایشان کنم و حال آنکه زبان ایشان نمیدانم و لغات ایشان را نمی فهمم
پس آنحضرت خطاب بعمر کرده عمر را تکلیف کرد عمر همان جواب داد که ابو بکر گفته بود پس آنحضرت نظر بجانب راست و چپ خود کرده
فرمود که کجاست برطرف کننده غمها قرة العین مصطفی و زوج بتول عذرا امیر دین خدا و غزا کننده دین مصطفی پدر فرزندان

پیشوای کل امت حسن پس امیرالمؤمنین ع جواب آنحضرت داده فرمود لبیک یا رسول الله اینک در خدمت
ایستاده‌ام و کمر اطاعت بر میان بسته‌ام بهرچه امر کنی فرمان می‌برم حضرت رسالت فرمود یا علی
با عرطفه برو و جز از قوم من برای ما بیار و حکم در میان ایشان نما امیرالمؤمنین ع فرمود که سمعاً و طاعةً پس
عرطفه بر حوالت امیرالمؤمنین ع شمشیر خود را حمایل نموده همراه عرطفه روان گردیدند که ببیند آنحضرت بکجا خواهد
رفت چون بنزد ولایت میان صفا و مروه رسید سلمان با اصحاب دیدند که زمین شکافته گردید عرطفه فرو رفت
امیرالمؤمنین ع هم بیاران و همرستان خطاب کرد فرمود برگردید خداوند عالم اجر عظیم بر شما کند و پس از پی عرطفه
بزمین فرو رفت و زمین بهم آمده یاران آنحضرت با حسرت و ندامت و غم و اندوه برگشتند و در فکر آن
بودند که آیا علی ابن ابی طالب را چه پیش آمد چون روز دیگر شد حضرت رسالت نماز صبح را بجا آوردند اصحاب
آنحضرت بگرد آنحضرت در آمده بصحبت مشغول شدند و آفتاب بوقت زوال رسیده خبر نیامد همرستان
علی از خطر با اندوه و ملال و منافقان با یکدیگر مسرور و خوشحال بودند و منافقان بیکدیگر میگفتند که جنیان حیله
کردند علی را از میان بردند که هلاک بسازند و ما را از شر او خلاص دادند دشمنان آنحضرت اظهار شماتت
میکردند تا آنکه حضرت رسالت نماز ظهر و عصر را آوردند و خبر از علی نشد تا آنکه بغروب آفتاب اصحاب حضرت
رسالت دیدند که همان زمین شق شده عرطفه از پیش علی ابن ابی طالب از عقب وی با شمشیر خون چکان ظاهر
شدند همرستان علی از شادی تکبیر گفتند حضرت رسالت از جای خود برخاسته شاه ولایت را در بر گرفت میان
دو چشمش را بوسه داد و فرمود که یا علی چه چیز ترا تا این وقت از ما غایب گردانید یا علی امیرالمؤمنین ع گفت
یا رسول الله چون بقوم عرطفه رسیدم ایشان را بیکی از سه چیز دعوت نمودم اول آنکه ایشان را بشهادتین و اقرار
بیگانگی خداوند عالم تکلیف کردم ابا نمودند و دوم آنکه ایشان را بجزیه تکلیف نمودم راضی نشدند سیم تکلیف کردم
که با عرطفه مصالحه نمایند و علف و چرا بگیرند از ایشان و یکدیگر با عرطفه باشند امتناع نمودند پس شمشیر در میان
ایشان نهادم و گروه بیشمار از ایشان کشتم چنانچه کمتر از ایشان ماند پس ما بقی ایشان فریاد الامان برآوردند
در جواب ایشان گفتم الامان بلا ایمان فایده ندارد تا ایمان نیارید امان ندهم ایشان باضطراب ایمان آوردند بخدا
و رسول آخرالزمان ایشان را با عرطفه مصالحه دادم و همگی را برادر یکدیگر گردانیدم خلاف و نزاع از میان ایشان برداشتم
و این زمان بدین شغل مشغول بودم پس عرطفه بپیش آمده عرض کرد یا رسول الله بر ما گذشت و تفضل بر ما نمودی که زمانه
ما آزاد از شکر نعمت و عزت مرد ما جزاست و پس عرطفه دعا بسیار کرده از میان غایب گردید بسند معتبر
مرویست از حضرت صادق ع که در هنگامی که امیرالمؤمنین ع متوجه حرب صفین بود اصحاب او را احتیاج بآب
پیدا کردند هر چند از یمین و یسار تفحص نمودند نیافتند پس امیرالمؤمنین ع اندکی از جاده عدول نموده

ناگاه

ناگاه در آن بادیه دیر ظاهر شد متوجه آن شده از آب سؤال کردند کسیکه در آن دیر بود گفت میان ما و آب
دو فرسخ راه است و در این آب چیزی نیست و از آنجا برای ما آب می‌آرند و بلطف خرج میکنیم اگر باسراف
خرج کنیم از تشنگی هلاک میشویم امیرالمؤمنین ع فرمود که گوش کنید که راهب چه میگوید لشکریان گفتند
یا امیرالمؤمنین بفرما تا راهب بما اشارت کند جائی را که کدام آب دارد تا ما برویم شاید که بدست
آریم وقتی در ما پیدا باشد آنحضرت فرمود که احتیاج باین نیست و آنحضرت عنان بغله خود را بجانب
قبله گردانیده اشارت فرمود بیک موضع که نزدیک دیر بود فرمود که موضع را بشکافید چون شکافتند
سنگ عظیم ظاهر شد که سنگ تراشی در روعمل بکرده بود و هیچ آلتی در وی اثر نمیکرد آنحضرت فرمود
که این سنگ بالای آبست پس سعی کنید در کندن آن که اگر این سنگ را بردارید البته آب ظاهر آید
لشکریان آنحضرت همگی جمع شدند و هر چند قوت زدند کار فرمودن نتوانستند او را از جای خود برداشتن
ایشان امر برایشان بغایت مشکل شده عاجز آمدند چون آنحضرت عجز ایشان را مشاهده فرمود از مرکب فرود آمده
آستین مبارک را بالا کرده و انگشتان را در زیر سنگ انداخته و او را بحرکت آورد و از آن محل سنگ را کنده
چند گز دور انداخت در زیر آن سنگ آبی بغایت سرد و صاف ظاهر شد که هیچ کس در عمر خود مثل آن ندیده
بود لشکریان آنحضرت همگی سیراب شدند و چهارپایان را سیراب گردانیدند و از آن آب بقدر احتیاج با خود برداشتند بعد از
آن آنحضرت سنگ را برداشته بجای خود نهاد و فرمود که خاک بر سر کردند راهب از بالای دیر مشاهده میکرد از بالای
دیر بزیر آمده نزدیک امیرالمؤمنین ایستاده گفت که تو پیغمبر مرسلی آنحضرت فرمود نه راهب گفت پس ملک مقربی
فرمود که نه راهب گفت پس تو کیستی آنحضرت فرمود که من وصی رسول الله محمد ابن عبدالله ام راهب گفت دست خود را
بگشا که من بر دست تو مسلمان شوم آنحضرت دست مبارک خود را گشوده فرمود که شهادتین بگو راهب گفت
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واشهد ان علیا وصی
رسول الله واحق الناس بالامر بعده پس آنحضرت شرایط اسلام از وی اخذ کرده فرمود که چه چیز ترا
بر اسلام وا داشت بعد از اقامت بسیار بر دینی که داشتی راهب گفت یا امیرالمؤمنین این دیر را بنا کرده اند از برای
کننده این سنگ و ظاهر سازنده این آب از زیر سنگ و عالمی در اینجا گذشتند و در این دیر اقامت نمودند پیش از
من شاید که این دولت را دریابند خداوند عالم این شرف را امروز روزی من کرد و این نعمت را به من ارزانی داشت
و ما در کتب خود خوانده‌ایم و از علما شنیده‌ایم که در این موضع چشمه است و بر روی آن سنگی است نمیداند آن را مگر پیغمبر
یا وصی پیغمبر و ناچار است خلیفه را که دعوت کند خلایق را بحق و بداند موضع این سنگ را و قدرت بر قلع و کندن آن
داشته باشد و چون دیدم اینها همه از تو بظهور آمد یقینم شد که تو بودی آنکسیکه ما سالهای بسیار انتظار او میکشیدیم

دار زوی آن داشتیم پس شکر خدا را که بمقصود رسیدیم و من امروز مسلمان شدیم بر تو ایمان آوردیم بحقیقت
تو و از جمله شاکران تو گردیدیم پس آنحضرت فرمود که میدانی نام این چشمه را راهب گفت نمیدانم آنحضرت فرمود که
نامش چشمهٔ صوما است پس آنحضرت گریه بسیار کردند که محاسن مبارکش از آب چشمش تر گشت و فرمود الحمد لله که نبوده ام در نزد
خداوند عالم از جمله فراموش شدگان و الله الحمد که نبودم در کتب او از مذکوران بعد از آن لشکریان را فرمود که گوش کنید و بشنوید
که برادرم مسلم شما چه میگوید پس همگی گوش کردند و گفتهای راهب را شنیدند و حمد و شکر الهی بتقدیم رسانیدند و از
اینجا روانه شدند و راهب در خدمت آنحضرت بصفین حاضر شده قتال میکرد تا شربت شهادت نوشید و بدار
القرار رسید پس آنحضرت متولی نماز و دفن او شده استغفار برای راهب کرده و در زمانی که آنحضرت راهب را
یاد میکرد گریه بسیار میکرد و میفرمود که او مولی و دوست من بود و اسمعیل ابن محمد حمیری معروف بسید این مضمون را در قصیده
بائیه ادا فرموده و گفته ولقد سری فیما یسیر بلیلة بعد العشاء بکربلا فی موکب حتی اتی متبتلا
فی قائم القی قواعده بقاع مجدب فدنا فصاح به فاشرف ماثلا کالنسر فوق شظیة من مرقب
تا آخر قصیده که در میان عرب مشهور است   صاحب کتاب لطف التدبیر ابو عبد الله الخطیب بسند خود روایت
روایت کرده است که روزی معاویه ابن ابی سفیان علیه اللعنة و النیران حاضران مجلس خود را گفت که چگونه معلوم
کنیم که حالت بچه خواهد کشید و غرض معاویه این بود که معلوم کند مرگ او بیشتر خواهد بود یا فوت امیر المؤمنین اهل
مجلس گفتند ما این وجه را نتوانیم معلوم کردن معاویه گفت من این علم میکنیم از علی ابن ابی طالب که او هرگز دروغ بر ظاهر
بر زبانش جاری نگشته پس سه کس را از ثقات خود طلب کرده گفت هر سه باتفاق هم بروید بکوفه و بنوبت هر روز
یکی بشهر داخل شوید و هر کدام که بشهر در داخل شوید بگویید که معاویه در فلان وقت بفلان مرض از دنیا رفت و در
فلان محل او را دفن کردند فلانی بروی نماز گذارد و هر یک بکیفیتی که دیگری گفته موافق بگویید تا به بینید که علی ابن ابی
طالب درین باب چه میگوید ایشان بیرون آمده در خارج کوفه نزول کردند یکی از ایشان سوار شده با حزن و ملامت
بتعجیل تمام باندرون کوفه داخل شد مردم چون او را باین کیفیت دیدند گفتند از کجا می آیی گفت از شام
گفتند چه خبر داری گفت معاویه مرد در فلان روز پس مردم خبر مردن شامیان را بهمان کیفیت بامیر المؤمنین رسانیدند
که سواری انچنین از شام آمده و خبر موت معاویه را گفته که در فلان روز بفلان مرض مرد آنحضرت ملتفت نشد
و روز دیگر سوار دیگر آمده چون مردم پرسیدند که چه خبر داری همان را که رفیق اولش گفته بود گفت بار دیگر خبر بنزد آن
حضرت آوردند که امروز سوار دیگر از شام آمده و خبر موت معاویه را موافق خبر دیروز داد آن حضرت از این نیز اعراض
فرمودند تا روز دیگر دیدند سوار دیگر آمد و همین خبر داد بستی اختلاف درین مردم بنزد آنحضرت آمده عرض کردند که یا امیر
المؤمنین این خبر صحت پیدا کرده و بسر حد یقین رسید زیرا که امروز دیگری آمده با آن روز خبر موافقت کرد در خبر دادن

بی زیاده و نقصان آنحضرت فرمودند که این چنین نیست و فرمودند تا محاسن من از خون سر من رنگ نشود معاویه از دنیا بجهنم نرود
بدانید ای مسلمانان که این حیله ایست که پسر هند جگر خواره بکار برده و آن سه مرد را برای دانستن این معنی فرستاده پس آن سه
کس از این معنی خبردار گشته خبر بمعاویه علیه الهاویه بردند   شهید ثانی قدس سره در کتاب اربعین از جمعی از ثقات روایت
کرده که سلیمان اعمش گفت در راه کعبه در یکی از منازل زنی دیدم که چشمهایش کور و بی نور مینالید و میگفت ای خداوندی
که برگردانیدی آفتاب را برای علی ابن ابی طالب بعد از آنکه از نظرها غایب شده بود بحق دوستی علی که نور چشم مرا بمن برگردان و مرا
بینا گردان من از گفته آن زن تعجب نمودم و دو دینار بیرون آوردم بدو دادم چون دست بر ان دینار زد بینداخت و گفت ای مرد ببین زاری
و نالهٔ من مرا حقیر و ذلیل یافتی و فقیر ترا بحرمت سلطان اهلبیت رسالت و محبتان شاه ولایت فقرای شیعه را ذلیل و خوار نمیباشند
پس اعمش گوید چون بحج رفتم و مناسک و مشاعر بجا آوردم همیشه آن زن در نظر من بود و گفتهای او در خاطرم خطور میکرد تا آنکه در
مراجعت باز بهمان منزل رسیدم آن زن را بینا دیدم تعجب کردم احوال ویرا پرسیدم که چون شد که چشمهای تو بینا گردید
گفت ای مرد از خداوند عالم بدوستی علی ابن ابی طالب مسئلت مینمودم که نور چشم مرا بمن برگرداند پس یک هفته چنین دعا
کردم شب هفتم که شب جمعه بود دیدم که شخصی بمن میگوید که اگر علی را دوست داری گفتم بغیر از دوستی علی چیزی ندارم و
بدوستی او مسئلت مینمایم که آن شخص گفت خداوندا اگر این زن در دوستی علی صادق و ثابت قدم است چشم او را بینا
گردان پس چشمهای خود را بینا یافتم چون چشم گشودم مردی را دیدم از بندگان خدا گفتم ای بندهٔ خدا تو کیستی
که خداوند عالم بوجود تو بر من منت نهاد و چشم مرا بدعای تو بینا گردانید گفت ای زن من برادر علی ابن ابی طالبم
خضرم ای زن علی ابن ابی طالب را دوست دار که دوستی او در دنیا دفع بلیات و آفات مینماید و در آخرت از عذاب نجات
میرهاند اعمش گوید پس از آن زن التماس کردم و او مرا دعا کرد خیر بسیاری از دعای وی یافتم   بسند معتبر روایت از ابان ابن
تغلب که گوید شنیدم از حضرت صادق علیه السلام فرمودند که روزی امیر المؤمنین در مسجد کوفه در بالای منبر خطبه میگفتند و مسلمانان
جمعیت کرده در مسجد داشتند که اژدهایی از در مسجد داخل شد و شعلهٔ آتش از دهانش زبانه میکشید مردم مضطرب شده
پاره گریزان گشتند آنحضرت فرمود که راه دهید اژدها را پس مردم راه بوی خالی کردند و اژدها همه جا میآمد تا آنکه از پایهای
منبر بالا رفته روی خود را بر پای مبارک آنحضرت مالید و سه مرتبه صدا کرده از منبر پایین آمد و از مسجد بیرون رفت آنحضرت
خطبه قطع نفرمودند پس شیعیان و نزدیکان آنحضرت پرسیدند که یا امیر المؤمنین این اژدها چه بود آنحضرت فرمودند که مرد بود
از جن و بشکوه آمده بود از دست مردی از انصار که نامش جابر ابن سمیع است و ادعا میکرد که جابر فرزند او را کشته و میخواست
که آزار بر جابر رساند من برو ادعای او کردم که خون فرزند را بمن ببخشد پس بخشید و دعا کرده بیرون رفت پس بعد از گفتهٔ
آنحضرت مردم متحیر شدند و دیدند که مرد بلند بالا در میان مسجد برپا ایستاده گفت یا امیر المؤمنین منم آن مرد که فرزند این
مار را در فلان مکان کشته ام از آن روزی که او را کشته ام از خوف و اضطراب و صداها و نوحهها که بگوشم میرسد در هیچ مکان

چنانکه در دیوان امام الانس و الجان بمطلب اشاره شده است
ما ان تأوهت فی شیء رزئت به
کما تأوهت للاطفال فی الصغر
قد مات والدهم من کان یکفلهم
فی النائبات و فی الاسفار و الحضر

آرام ندارم و مدت هفت روز است که بدین مسجد پناه آورده ام امیر المؤمنین فرمود که ای جابر شتر خود را بر در بسته بدان
مکان که مار را کشته حاضر شو پس شتر ترا بر بدیه بر گرده دیکر بتو آسیب نیست جابر بفرموده امیر المؤمنین چنین کرد و از آن
داشت و حیرت خلاصی یافت   بسند معتبر از عبد الواحد بن زید مرویست که بطواف خانه کعبه بودم دو زن دیدم که بیکدیگر
مکالمه میکردند یکی بدیگری گفت که چنین نیست که میگوئی لا وحق المنتجب بالوصیه والحاکم بالسویه والعادل فی
القضیه والقاسم بالسویه بعل فاطمه الرضیه المرضیه یعنی چنین نیست قسم بحق بر گزیده وصایت و حاکم
خلق بخلایق و عدل کننده در قضایای امت بحق علی که شوهر فاطمه راضیه و پسندیده من از آن زن پرسیدم که کیست
صاحب اینصفت گفت آن نه هدایت الهی و دروازه شهرستان علوم حضرت رسالت پناه قسیم نار و جنت کشنده کفره اهل
ضلالت تادیب بخره ارباب بدعت سید و سرکرده امت پادشاه مؤمنان و پیشوای مسلمانان شیر خدا داماد مصطفی
علی ابن ابی طالب است راوی گوید که پرسیدم که ای زن تو از کجا میشناسی که علی کیست گفت ای مرد چگونه علی را نشناسم و حال آنکه
پدرم از جمله چاکران و خادمان او بود در صفین در خدمت آنسرور جهاد میکرد تا پدرم بشهادت فایز شد بعد از شهادت
پدرم آنحضرت بخانه ما آمده بمادرم گفت ای مادر یتیمان چون میگذرانی مادرم گفت یا علی بخیر و خوبی پس مادرم دست
مرا گرفته بخدمت آنحضرت آورد و هر دو چشم من از آبله نابینا بود آنحضرت دست مبارک بر دیده من مالید چشم من بینا شد
و قوه چشم من از برکت آنحضرت بمرتبه ایست که در شب تار از یکفرسخ چیزها را می بینم و آنحضرت از زیادتی لطف وظیفه برای
مقرر نمود و بعد از آنکه آنحضرت رخت اقامت بدار القرار کشید حضرت حسن بن علی از احوال ما یتیمان خبر میگیرد
و امداد مینماید پس آن زن بهایهای بگریست و چند بیت در مدح شاه ولایت بزبان جاری گردانید که من یافتم که آن کسی
علی ابن ابی طالب بر برکت در یتیمه او اثر کرده   بسند معتبر مرویست از حضرت باقر العلوم که روزی امیر المؤمنین در بالای منبر
مسجد کوفه بود اژدهائی از یکی از درهای مسجد داخل شد مردم قصد کشتن او کردند امیر المؤمنین ایشان را منع نموده اشاره بر اژدها
کرده که توقف نمای و صبر کن پس آنحضرت خطبه خواندند و چون از خطبه فارغ شدند فرمودند که ای اژدها تو کیستی اژدها
گفت یا امیر المؤمنین من پسر عمرو عثمانم که پدرم از جانب تو خلیفه جنیان بود و این پدرم از دنیا رفته و مرا وصیت نموده
که بخدمت تو آیم تا هر چه فرمان تو باشد چنین کنم پس امیر المؤمنین فرمودند که ای عمرو ترا وصیت میکنم که تقوی پیشه تو باشد و امر
میکنم که بقبیله خود برگردی و جانشین پدر باشی که من ترا خلیفه ساختم بر جنیان پس عمرو وداع نموده دعا بر امیر المؤمنین کرد
و از جانب آنحضرت خلیفه بر جنیان شد   بسند معتبر مرویست از محمد ابن سنان که گوید شنیدم از حضرت صادق که روزی
امیر المؤمنین تجهیز اصحاب خود نموده بود برای جنگ کردن با معاویه در میان لشکریان آنحضرت دو مرد با هم خصومت
کرده بخدمت آنحضرت آمدند در نزد آنحضرت یکی با دیگری از آنها کلمه لغوی بر زبان جاری گردانید پس آنحضرت فرمود که خاموش
ای سگ آنمرد فی الحال مصور بصورت سگ شد و صدا میکرد لشکریان آنحضرت همگی متحیر ماندند که آن مرد سگ را از پس

وتفرع

وتفرع می نمود و دم جنبانید و بدست اشاره کرد بدان حضرت و اظهار پشیمانی مینمود امیر المؤمنین رحم بوی کرده لبهای
مبارک جنبانید پس آنمرد بصورت اصلی برگشته مصور بصورت انسانی شده و دعا و ثنا بر آنحضرت گفت بعضی از
اصحاب آنحضرت فرمودند که یا امیر المؤمنین اگر ترا مثل اینقدرت و توانائی باشد که مشاهده کردیم پس چه احتیاج که تو فکر
لشکر میبینی آنحضرت فرمودند که قسم بدان خدائی که شکافنده دانه است از زمین خلق کننده انسانست از آب همین اگر
خواهم که از این مکان پا دراز کنم بر قصر معاویه و بر سینه معاویه زده از قصر سرنگون سازم هر آینه قدرت دارم لیکن بندگان
گرامی پیش دستی نمیکنیم در کارها بر امر الهی و فرمان بردار امر خدائیم چون ما نیستیم تا وقتیکه امر الهی در رسد   بسند معتبر مرویست
از اصبغ ابن نباته که جمعی بخدمت امیر المؤمنین آمدند و عرض نمودند که یا علی توئی آنچنان کسی که ادعا میکنی که جری ماهی بینی دراز
حرام و مسخ است آنحضرت فرمود که بلی عرض کردند که یا امیر المؤمنین برین دعوا برهانی بر ما بنما پس آنحضرت ایشانرا برداشته بکنار فرات
حاضر شدند و ندا کرده فرمود که مناس ثم مناس ماهی بینی دراز بجواب آمده گفت لبیک یا امیر المؤمنین آنحضرت فرمود که تو کیستی
ماهی گفت من آنکسی ام که ولایت و محبت ترا بر ما عرض کردند و ما ابا نمودیم پس مسخ شدیم یا علی جمعی از منافقان که در خدمت
تو هستند ایشان نیز مسخ خواهند شد چنانکه ما مسخ شده ایم پس آنحضرت فرمود که ای ماهی قصه خود را بیان کن تا حاضران بشنوند
ماهی بزبان فصیح گفت یا امیر المؤمنین ما بیست و شش قبیله بودیم از بنی اسرائیل که عصیان و سرکشی مینمودیم پس خداوند
عالم ولایت و محبت ترا بر ما بیان فرمود ما ابا کردیم در شهرها متفرق شدیم و فتنه و فساد در روی زمین بجا آوردیم پس
منادی از جانب خداوند عالم در میان ما در آمده صدا بلند کرده ما را از بیابانها متفرق جمع نمود و چون جمع شدیم صدا بلند
کرده گفت که بقدرت کامله الهی باشید از جمله سوسماران پس در میان ما انواع مسوخات بهم رسید پس ندا در بیابانها داده
گفت که بفرمان الهی نهرها و رودها باشید تا این مسوخات در شما قرار گیرند و بدریاها متصل شوید پس بانداء منادی رب
العالمین باین حالت و صفت مصور شدیم چنانکه می بینید   بسند صحیح مرویست از مقداد ابن اسود کندی که گوید روزی
در خدمت امیر المؤمنین بودم آنحضرت بفرمود که ای مقداد شمشیر مرا از خانه بیار چون شمشیر آنحضرت را حاضر گردانیدم شمشیر را
بر بالای زانوی مبارک خود گذاشته بطبقه هوا بلند گردید بمرتبه که از نظرم غایب شد چون وقت ظهر نزدیک شد
دیدم که آنحضرت از طرف آسمان نازل شد و از شمشیرش خون روان میشد عرض کردم که یا امیر المؤمنین کجا بودی فرمودند که در
ملاء اعلی در میان دو طایفه خصومتی بود در میان ایشان حاضر شدم و قطع نزاع کردم عرض کردم که یا ولی الله مگر اهل ملاء
اعلی باشماست آنحضرت فرمود که ای مقداد من حجت خدایم بر جمیع مخلوقات و در عالم آسمانها هیچ ملکی نیست که قدم از قدم
دیگر برگیرد اند بی اذن من پس آنحضرت فرمودند که ساکنان آسمانها ملائکه اند و ساکنان طبقه هوا طایفه از جن اند که پرواز
میکنند و ساکنان روی زمین آدمیانند و ساکنان زیر زمین سرکشان شیاطین اند چون دو طایفه از جن در طبقه هوا خصومت
داشتند من بفرمان خدا حاضر شدم و قطع نزاع ایشان کرده صلح در میان ایشان انداختم   بسند معتبر مرویست از حضرت صادق

که چون امیر المؤمنین و امام المتقین از جنگ صفین برگشته بکنار فرات رسید شاخه از درخت خرما بر داشته بر روی فرات
زد لشکریان آنحضرت همگی دیدند که دوازده شعبه از فرات بهم رسید پس آنحضرت دعای خواندند که مردم نفهمیدند دیدند که جمیع ماهیان
صدا بتکبیر و تهلیل بلند کرده بزبان فصیح سلام بر آنحضرت دادند و گفتند ای حجت خدا در روی زمین وای چشم بینای الهی در میان
بندگان تش قوم ترا مخذول گردانیدند چنانچه قوم موسی هرون را مخذول گردانیدند پس آنحضرت خطاب باصحاب کرده فرمودند که
آیا شنیدید شهادت و گواهی ماهیان را اصحاب گفتند یا امیر المؤمنین شنیدیم آنگاه آنحضرت فرمودند که این آیتیست و حجتی از
از جانب خدا بر شما بسند صحیح مرویست از سعید بن خالد که حضرت رسالت را در بعضی اوقات تب عارض شده جمیع اصحاب
بعیادت آن سید ابرار رفتند من نیز رفتم و چون نشستم دیدم که امیر المؤمنین بر بالین آنحضرت در آمده دید که حضرت سید البشر
از زیادتی تب بیدار آزار و تعب است دست مبارک بر سینهٔ بی‌کینهٔ حضرت رسالت کشیده فرمود یا ام ملدم اخرج فانه
عبد الله و رسوله پس آن تب بیرون رو از بدن مبارک حضرت سید البشر بدر رفت که آنسرور بنده خدا و پیغمبر اوست
سعید ابن خالد گوید دیدم که بعد از دعای شاه ولایت حضرت رسالت برخواسته نشست و کاف از بدن مبارک کم کرده فرمود که
یا علی بدرستی که خداوند عالم ترا زیادتی داده بر سایر خلق بچندین فضیلت و از جمله کرامتهای تو در نزد خدای تعالی اینست که هر ضرهای دارد
مطیع و فرمان بردار تواند پس هر الم و درد را که تو امر نمای و از بدن هر کس برانی و دور گردانی بر حسب فرمان الهی البته رانده شود پس
بشکر و سپاس خداوند کردن بر تو لازمست که اینمنزلت و مرتبت بر تو داده صاحب کتاب خرایج از سلمان فارسی
نقل کرده که سلمان گفت که جمعی از شیعیان امیر المؤمنین بآنحضرت رسانیدند که عمر خطاب علیه اللعنه والعذاب شیعیان و محبان
ترا ببدی یاد میکند و استهزا ابدی تمام مینماید روزی من در نزد آنحضرت بودم که بباغی از باغهای مدینه میرفتیم در راه اتفاق
افتاد که عمر حاضر شد امیر المؤمنین بعمر گفت ای عمر بمن رسیده که تو شیعیان مرا ببدی یاد میکنی عمر در جواب آنحضرت سخن بی‌ادبانه
گفت پس دیدم که آنحضرت کمانی را که در دست داشت بر زمین انداخت آن کمان بقدرت کامله الهی و برکت حضرت و صلابت آن
اژدهای شد بجثه شتر بزرگی و دهان باز کرده بجانب عمر شتافت عمر باضطراب آمده زاری و تضرع نموده عرض کرد یا امیر المؤمنین
برای خدا بفریاد من برس که توبه کردم بعد از این چنین نگویم و دوباره دو شیعیان تو بدی نگویم پس دست مبارک دراز کرده گلوی
اژدها را گرفت دیدیم که همان کمانست که در دست آنسرور بود عمر ترسان و لرزان و مشوش احوال بخانه خود رفت چون شب
در آمد امیر المؤمنین مرا طلب نموده فرمود که برو بخانه عمر و برو بگو که مالی که امشب از ناحیه مشرق آورده اند بیرون آر و براهلش
قسمت کن یا سلمان بدان که امشب مال بسیار از جانب مشرق آورده اند و هیچکس مطلع نیست عمر میخواهد که پنهان نماید و بکسی چیزی
ندهد سلمان گوید بفرموده شاه ولایت بخانه عمر رفتم و پیغام آنسرور با این ابتر رسانیدم و گفتم ای عمر پیش از آنکه در میان
مسلمانان رسوا شوی مال را قسمت کن و بر صاحبانش برسان عمر گفت ای سلمان صاحب تو از کجا میداند که مالی از طرف مشرق
آورده اند گفتم ای عمر مگر چیزی بر صاحب من مخفی است عمر گفت ای سلمان ترا دوست میدارم نصیحتی بر تو مینمایم بیا از علی مفارقت کن

و هم پیوند

و هم پیوند کن که از جمله سحرانست گفتم در جواب گفتم ای عمر ساحر گفتی تو علی را مگر نشناخته بدان که علی وارث اسرار نبوی و دانای
علم ازلی و منبع انوار ربانی و مخزن اسرار الهیست و علی را کمالات زیاده بر آنست که تو دیده و شنیده پس چون عمر از من
مایوس شد گفت یا سلمان برو بنزد مولای خود و بگو که عمر میگوید سمعنا و اطعنا فرمان بردارم آنچه علی امر فرماید سلمان
گوید چون بنزد شاه ولایت آمدم آنسرور فرمود که یا سلمان آنچه میان تو و عمر گذشته خود بیان میکنی یا آنکه من گویم عرض کردم که یا امیر
المؤمنین تو داناتری بآنچه گذشته پس آنحضرت آنچه میان من و عمر گذشته بی تفاوت بیان فرمود پس آنحضرت فرمود که ای
سلمان سمعنا و اطعنا گفتن عمر از ترس اژدها بود و بیم اژدها از دل عمر تا هنگام مردن بیرون نخواهد رفت چون صبح شد
عمر از ترس آنمال را در میان مسلمانان قسمت نمود بسند صحیح از حضرت سید الشهدا حسین ابن علی مرویست که آنحضرت گوید
که در خدمت امیر المؤمنین ع بودم در کوه صفا ناگاه دیدم دراجی آمده بر پدرم امیر المؤمنین ع سلام داده گفت یا ولی الله مدت
چهار صد سالست که درین مقام و مکان تسبیح و تهلیل و تمجید و تکبیر خداوند عالم مشغولم و عبادت او میکنم پس امیر المؤمنین
بدان دراج گفت که درین مکان طعام و شراب نیست چگونه در نیمه زندگانی کرده دراج بزبان فصیح گفت ای مولی و مقتدای
من بحق آنخداوندی که ابن عم تو حضرت رسالت را بنبوت فرستاد و ترا بوصایت و خلافت او اختیار نمود که در نیمه زندگانی
من چنین بوده که هر زمان که تشنه میشدم لعن و نفرین بر دشمنان تو میکردم سیراب میگشتم بسند صحیح منقولست
از واقدی که در کتاب انوار ذکر کرده که روزی بنزد هارون الرشید رفتم و علمای بغداد نیز حاضر شدند هارون خطاب بشافعی
کرده فرمود که ای شافعی چند حدیث در فضیلت امیر المؤمنین ع از ثقات روایت بر تو رسیده شافعی گفت یا امیر المؤمنین
زیاده بر پانصد حدیث بمن رسیده آنگاه هارون خطاب بمحمد ابن اسحق کرده فرمود که تو چندین حدیث در فضیلت شاه
ولایت میدانی محمد ابن اسحق گفت زیاده بر هزار حدیث پس خطاب بمحمد ابن یوسف کرده فرمود که تو نیز بگو که چندین
حدیث از فضایل آنحضرت بتو رسیده محمد ابن یوسف گفت ای هارون از تو میترسم نمیتوانم گفت هرون گفت
پس هرون
که ایمن گردانیدم آنچه میدانی بگو پس محمد ابن یوسف گفت پانزده هزار حدیث مسند و مرسل بمن رسیده متوجه شده گفت
ای واقدی تو نیز بگو گفتم ای خلیفه من نیز اگر چه زیاده بر محمد ابن یوسف روایت بمن رسیده لیکن کمتر از وی نیست هارون
گفت فضیلتی که خودم مشاهده کرده ام و باعث توبه و پشیمانی من شده که دیگر ظلم و ستم بر اولاد و محبان علی نکنم
برای شما بیان کنم پس همگی علما در آن مجلس مجتمع شدیم که هرون گفت یوسف ابن حجاج که نایب من بود در شام عریضه بمن
نوشته بود و مرا اعلام کرده که در دمشق خطیبیست که زبان بسبّ علی گشوده و نصیحت پذیر نیست و از گفتهای من
ممنوع نمیشود شما را از باره او چه حکمست من در جواب عریضه نوشتم که آن خطیب را گرفته و مقید ساخته بنزد من
بفرست بعد از مدتی که خطیب شامی را مقید ببغداد آوردند من از وی پرسیدم که تو علی را بد میگویی گفت بلی چگونه بد نگویم
و حال آنکه اجداد من در دست او هلاک شدند گفتم ایمرد دنیا توبه کن و دست از علی بردار والا ترا بعقوبت تمام بکشتم خطیب شامی

گفت ای خلیفه هر چه خواهی کن که دست از سب وی بر نداریم پس مرا غضب زیادتی کرده فرمودم صد تازیانه بر وی زدند و در حجره
محبوس ساختم تا آنکه فردا قصاصش کنم و شب درین اندیشه بودم که او را بچه سیاست و عقوبت کنم بخواب رفتم در خواب دیدم
که درهای آسمان گشوده شد که حضرت رسالت پناه و ولایت پناه و جبرئیل هر سه نازل شدند و در دست جبرئیل جامی بود و حضرت
رسالت بجبرئیل گفت جام را بده و شیعیان و محبان او را ندا کن پس دیدم که جبرئیل جام را بدست علی داده بصدای بلند ندا کرد
که ای شیعیان و محبان علی و عترت او بشتابید پس دیدم که خلق بسیار جمع شدند و از غلامان و مقربان من چهل کس که همه را
میشناسم دیدم که علی بر همه آب داد پس یکی از غلامان من امر کرد که خطیب دمشقی را بیار چون خطیب دمشقی را حاضر کردند
دیدم که علی ابن ابی طالب بر حضرت رسالت خطاب کرده فرمود که یا رسول الله ازین مرد بپرس که چرا مرا دشنام میدهد پس
حضرت رسول الله از دمشقی پرسید که علی راست میگوید که تو او را ناسزا میگوئی دمشقی گفت بلی پس آنحضرت فرمود خداوندا
اینمرد را مسخ گردان و انتقام علی را ازو بستان پس دیدم که ایشان متوجه آسمان شدند من ترسان از خواب بیدار شدم غلامان
خود را گفتم دمشقی را حاضر کنید غلامان برگشته خبر آوردند که در آن حجره که دمشقی بود بغیر از سگی در حجره کسی نیست گفتم برو
آن سگ را بیاورید چون او را حاضر کردند دیدم که دمشقی بصورت سگی شده و گوشهای او گوش آدمی بجای خود است و دم میجنبانید
و زاری مینمود و آب از چشمهایش چون رود جاری میشد باز فرمودم که او را بهمان حجره بردند و در آنجا الحال محبوس است
پس جمعی از علمای بغداد التماس نمودند که آن سگ را حاضر کنند چون او را حاضر کردند همگی دیدیم که بصورت سگ مسخ شده
بود و گوشهایش بجای خود بود و بریش مغلات و شرمندگی دم می جنبانید شخصی گفت ای خلیفه این سگ مسخ شده میترسم که
مبادا عقوبتی بتو برسد و ما نیز معاقب باشیم بفرما او را بحجره اش برند هرون فرمود آن سگ را بجای خود بردند ساعتی از میان
از میان آن نگذشت که صدای عظیمی شد که ما همگی ترسان و لرزان شدیم غلامان هرون خبر آوردند که صاعقه بام حجره دمشقی را سوراخ
کرده و سگ را سوزانیده پس هرون گفت ای گروه مردم گواه باشید که من توبه کردم از ظلم بر اولاد علی و محبان وی پس همه
مردم زبان بتوبه و استغفار گشودند و از آن مجلس برخواستند بسند صحیح معتبر مرویست از ابن عباس که او گوید که
جمعی از اهل کوفه و اکابر شیعه بنزد امیر المؤمنین حاضر شده عرض کردند که یا امیر المؤمنین میخواهیم از عجایب اسرار الهی چیزی
بما بنمای آنحضرت فرمودند که شما تاب و توانائی دیدن اسرار الهی ندارید اگر شما یک سر مو مشاهده کنید همگی کافر شوید پس ایشان
عرض کردند یا امیر المؤمنین ما بیقین میدانیم که تو صاحب اسرار و کراماتی پس آنحضرت از آن جمع هفتاد نفر اختیار نموده
دیدند که درختان پر میوه و گلها و ریاحین سبز شده همگی تعجب نمودند مشاهده قصرها کردند که از در و یاقوت بود چنانکه دانستند
که بهشت است پس آنحضرت همراه ایشان بکوفه برگشتند و فرمودند که همگی کافر شدید و این سر را بسحر نسبت ندادید مگر
دو کس از شما با ایمان برگشت پس آنحضرت بیکی از آن دو کس فرمود که آیا شنیدی آنچه اصحاب تو گفتند و مرا بسحر نسبت دادند والله
که کرده من سحر نبوده و من ساحر نیستم بلکه علم الهی و علم حضرت رسالت پناهی بود که بر من تعلیم کرده بود اگر شما از گفته و کردهای مرا

رد کنید

رد کنید و انکار نمایید رد گفته خدا کرده اید آنگاه آنحضرت بمسجد کوفه آمده استغفار برای ایشان کرد و دعا کرد و آن دو مرد در خدمت
آنحضرت بودند که چون دعای آنحضرت تمام شد همگی سنگ ریزهای مسجد در و یاقوت شد پس یکی از آن دو مرد نیز مرتد شد و راه کفر را
پیمود و دیگری در ایمان خود ثابت قدم ماند بسند صحیح مرویست از حضرت سید الساجدین که از پدران بزرگوار خود روایت
کرده که چون امیر المؤمنین از واقعه جمل رجوع فرمود عبور فرمود بزمین براثا آنحضرت بمردم خطاب نموده فرمود که این زمین را براثا گویند که درینجا شهدا بسیار خواهند شد
ازینجا زود بگذرید و اجتناب نمایید که فرو رفتن بدین زمین سریع تر است از فرو رفتن از میخ در سبوس پس چون پاره راه رفتند
در آن زمین بموضعی رسیدند فرمود که این چه زمین است گفتند زمین براثا فرمود که درین زمین شوره زاریست ازینجا کناره کنید و بدست
راست روید چون اصحاب پاره راه رفتند سوادی دیدند و آن صومعه بود از راهبی آنحضرت خطاب بر راهب کرده فرمود که ای
راهب فرود آیم اینجا راهب گفت با لشکرت اینجا فرود میا آنحضرت فرمود که چرا راهب گفت از جهت آنکه فرود نمی آید اینجا مگر پیغمبر یا وصی
پیغمبر با لشکر خود که در راه خدا جهاد کننده باشد و ما در کتب خود چنین یافته ایم پس آنحضرت فرمود که ای راهب وصی خاتم انبیا و خاتم
اوصیا منم پس راهب از صومعه خود فرود آمده بخدمت آنحضرت رسید و گفت عرض کن بر من شرایع اسلام را که یافته ام در انجیل نعت
و صفت ترا که تو فرود آیی بزمین براثا که خانه مریم و زمین عیسی است آنگاه امیر المؤمنین فرمود که ای راهب بایست اخبار میکش
بچیزی از احوال که در کتب آسمانی خوانده بعد از آن آنحضرت از آنجا رفتند تا بموضعی رسیدند فرمودند که بشکافید اینجا را چون
شکافتند چشمه ظاهر شد که صدای آن ظاهر میشد از جاری شدن وی پس فرمود که این چشمه ایست که خداوند عالم برای
مریم دختر عمران جاری ساخته باز آنحضرت فرمود که زمین را که نزدیک بچشمه بود بشکافند بقدر هفده ذرع آنگاه سنگ سفیدی
پیدا شد آنحضرت فرمود که این سنگی است که مریم آورده و اینجا وضع حمل کرده و بر روی آن نماز گذارده پس آنحضرت نیز آن سنگ را نصب
فرموده بر آنجا نماز گذارد و چهار روز اینجا اقامت نمودند و در اینجا نماز را تمام گذاردند و حرم را در خیمه از آن موضع تعیین کرد
باز آنحضرت فرمود که زمین براثا خانه مریم بنت عمران و مکان مقدس است که انبیا درین مقام بنماز قیام و اقدام نموده اند و درین
مقام ابراهیم خلیل الرحمن پیش از عیسی نماز گذارده بسند معتبر مرویست که در حین حیات حضرت رسالت جمعی از دانایان یهود
آمده بخدمت آنسرور عرض کردند که یا رسول الله ما را قوم ما فرستاده است که از موسی ابن عمران بما رسیده است که چون پیغمبر آخر
عربی هاشمی مبعوث شود بخدمت او روید و بگوئید که هفت شتر از یک چشم لاله پشم از کوه مدینه بیرون آرد اگر بدعا او شتران
از کوه برآید ایمان بوی آرید و او را پیغمبر بر حق شمارید پس حضرت رسالت آنان یهود را همراه برداشته جمعی از اصحاب به بیرون مدینه تشریف
بردند و دو رکعت نماز بجا آوردند و دعا کرده کوه بحرکت آمده شکافته گردید و صدای شتران ظاهر گردیده یهودان گفتند اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد انك رسول الله پس یهودان از آنحضرت مهلت طلبیده بنزد قوم رفتند که قوم خود را حاضر
سازند و همگی ایمان آرند و بوعده خود وفا نمایند چون یهودان از آنحضرت مرخص شده بجانب قوم خود رفتند و آنچه دیده بودند برای قوم
خود بیان کردند قوم ایشان همگی مستعد سفر شده متوجه مدینه شدند چون بمدینه رسیدند دیدند که آب و رنگ از باغهای مدینه رفته

وعالم را غبار و تاریکی گرفته ابی بکر پیدین بجای پیغمبر نشسته خواستند که مراجعت نمایند عالم ایشان گفت که پیغمبر شما موسی خبر داده است که مثل وصی حضرت خاتم النبیین چون شبر بود من هرونست صبر کنید و مراجعت منمایید تا وصی او را ببینیم شاید که مطلب و مدعای شما از وی بحصول بپیوندد چون داخل مدینه شدند و از وصی پیغمبر احوال گرفتند مردم ایشان را با ابی بکر دلالت نمودند بنزد ابی بکر حاضر شدند پرسیدند که تو خلیفه رسولی ابی بکر گفت بلی شما کیستید و عدد شما چند است و چه مطلب دارید یهودان گفتند ای ابابکر اگر تو خلیفه پیغمبری عدد ما بر تو ظاهر است و اگر خلیفه رسول نیستی چرا بناحق بر جای پیغمبر نشسته ابی بکر در کار خود حیران شده نمیدانست که چه گوید یهودان بیکدیگر نظر کرده از آمدن نزد ابی بکر پشیمان شدند سلمان فارسی ره در آنمجلس حاضر بود گفت ای قوم همراه من بیایید تا وصی حضرت رسالت را بر شما نشان دهم یهودان خوشحال شده از عقب سلمان روان شدند ایشان را بنزد امیر المؤمنین ع آورد یهودان آنحضرت را غمگین و اندوهگین یافتند آنحضرت خطاب بر یهودان کرده فرمود که شتران خود را میخواهید یهودان گفتند بلی پس آنحضرت یهودان را بهمان مکان که حضرت رسالت علامان ایشان را برده بود بردند یهودان بمکان رسیدند گریه بسیار کردند فرمودند که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله که تو درین مقام نماز کردی و اعجاز نمودی پس آنحضرت نیز دو رکعت نماز کرده دست بدعا برداشته نی الغفور کوه بهمان طریق حرکت کرده شکافته شد هفت شتر بهمان هیئت که یهودان میخواستند بیرون آمد شتران را آنحضرت بر یهودان تسلیم نمودند یهودان همه بیکبار گفتند اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس گواهی دادند بوصایت و خلافت شاه ولایت گفتند یا علی گواهی میدهیم که تو خلیفه و وصی و جانشین و وارث علم پیغمبری پس خداوند عالم جزای خیر دهاد ترا از اسلام که ما را از ضلالت بهدایت رسانیدی و راه راست بر ما نمودی پس همه یهودان توفیق ایمان و اسلام یافته مؤمن و موحد بوطن اصلی خود برگشتند

بسند معتبر روایت از یونس ابن اسحق که گوید شنیدم از حضرت صادق که چون حضرت رسالت اراده غزوه تبوک کردند امیر المؤمنین را خلیفه و قایم مقام خود گردانیدند در مدینه منافقان زبان بطعن گشوده گفتند که حضرت رسالت چون علی را نمیخواست و مصاحبت او بر طبع شریفش گران بود لهذا علی را در مدینه گذاشت آنحضرت شماتت منافقان را شنیده از مدینه بیرون رفت و در یکی از منازل بخدمت حضرت رسالت مشرف شده اظهار شماتت معاندان بر پیغمبر آخر الزمان نمود حضرت رسالت شاه ولایت را دلداری داده بمدینه برگردانید و در آن سفر بر لشکریان آنحضرت شکستی رسیده همگی لشکر از خدمت آنحضرت فرار نمودند جبرئیل نازل شده گفت یا رسول الله حق تعالی سلامت رسانید و بشارت نصرت بر تو داده و ترا مخیر گردانیده خواهی جمعی از ملائکه برای نصرت حاضر شوند و خواهی علی ابن ابی طالب را برای امداد الهی و دین طلب کن تا حاضر شود و بزور بازوی خیبر گشایش لشکر مخالف را درهم شکند حضرت رسالت حضور علی ابن ابی طالب را اختیار نمود جبرئیل گفت یا رسول الله رو بسمت مدینه کرده بگو یا ابا الغیث ادرکنی یا علی سلمان فارسی گوید که من در آن روز در خدمت امیر المؤمنین بودم در یکی از باغهای مدینه و آنحضرت بر بالای درخت خرما رفته خرما میچید و من در زیر جمع میکردم ناگاه شنیدم که آنحضرت میگفت لبیک لبیک

اینک

اینک رسیدم پس آنحضرت پایین آمده آثار حزن در جبین مبارکش مشاهده کردم و قطرات اشک را در رخساره مبارکش جاری دیدم عرض کردم که یا امیر المؤمنین سبب حزن و اندوه تو چیست آنحضرت فرمود که ای سلمان لشکریان پیغمبر آخر الزمان شکستی رسیده حضرت رسالت مرا می طلبید پس داخل خانه فاطمه ع شد خبر بدان سیده داد و بیرون آمد و گفت ای سلمان هر جا که من قدم گذارم تو نیز هم پیروی قدم من کن پس من نیز قدم از اثر قدم آنحضرت بر نداشتم تا در گام هفدهم خود را در میان لشکریان دیدم و آنحضرت آواز بلند کرده و حمله بر لشکر مخالف کرده جمیع منافقان و مخالفان چون روباهان از حمله شیر یزدان قرار بر فرار اختیار نمودند و بعد از شکست مخالف و فتح فیروزی بر لشکر اسلام رو داده باز آنحضرت بطریق سابق مرا در هفده گام بمدینه رسانیدند

بسند معتبر مرویست که روزی امیر المؤمنین ع در راهی بمرد خیبری رفیق شده همه جا همراه میرفتند رسیدند برود خانه عظیمی آنحضرت دید که مرد خیبری عبای خود را بر روی آب انداخته از روی آب چنان گذشت که پایش تر نشد چون خیبری بآن طرف رسید گفت ای مرد اگر دانستی آنچه من میدانم و بر زبان جاری کرده از آب گذشتم تو نیز قادر بودی که بگذری پس خیبری دید که امیر المؤمنین ع خطاب بر آب کرده چون سنگ شد و آنحضرت از مرور آب گذشت و پای آنحضرت تر نشد تعجب کرد پس آنحضرت پرسید که ای خیبری تو چه میدانستی که بر زبان جاری کردی و از آب گذشتی خیبری گفت نام وصی حضرت پیغمبر بر زبان جاری کرده بودم از مرور آب گذشتم پس آنحضرت فرمود که ای خیبری وصی حضرت رسالت منم خیبری چون این سخن شنید بدست و پای مبارک آنحضرت افتاده ایمان آورده و بشرف اسلام مشرف شد

بسند معتبر مرویست از حضرت امام رضا ع که آنحضرت از پدر بزرگوار خود روایت کرده که در ایام خلافت ابی بکر مردی یهودی بنزد وی حاضر شده و گفت ای ابی بکر پدرم از دنیا رفته و دفینه بسیار از وی مانده و در هنگام مردن وصیت نکرد که مالهای خود را در کجا دفن کرده اگر تو ظاهر سازی و بمن خبر دهی یک ثلث مالها از تو باشد ثلث دیگر از مسلمانان و یک ثلث دیگر مال من باشد و دیگر آنکه اگر نشان پدر مرا دهی بدین مسلمانان درآیم ابی بکر گفت ای یهودی غیب را غیر از خدا کسی نداند من چگونه دانم که مالهای پدر تو در کجا مدفونست یهودی غمگین شده بنزد عمر آمده نیز جواب ناصواب که ابی بکر گفته بود بر یهودی داده یهودی را دلالت کردند بر علی ابن ابی طالب یهودی بنزد امیر المؤمنین آمده عرض کرده مسئلت خود را بیان نمود آنحضرت در جواب گفت ای یهودی برو ولایت یمن برو و چون وارد یمن شوی از مردم آنجا بپرس وادی برهوت را که در یکی از شهرهای یمن است که او را حضرموت گویند و چون بوادی برهوت برسی در آنجا توقف کن تا غروب آفتاب و نزدیک بغروب دو کلاغ سیاه که در منقارهای ایشان سوراخ است حاضر خواهند شد چون این علامت ببینی پدرت را بنام وی ندا کن و بگو که من رسولم از جانب وصی حضرت رسالت بمن مکالمه نما و در اثنای مکالمه از پدرت بپرس که گنجها را در کجا گذاشته پدرت ترا نشان خواهد داد یهودی بفرمان حضرت مرتضوی متوجه یمن شده وادی برهوت را پیدا کرده در آنجا توقف نمود دید چنانکه امیر المؤمنین فرموده بودند دو کلاغ سیاه پیدا شدند پس یهودی در آنوقت پدر خود را بنام او ندا کرد پدرش بجواب آمده گفت ای فرزند چه چیز ترا آورده بدین مکان که از اماکن نیرانست یهودی گفت ای پدرم آمدم که گنجهای خود را بر من نشان دهی پدرش گفت ای فرزند در فلان

خانه در زیر فلان دیوار رو هم را نشان داد پس گفت ای فرزند وای بر تو برو بیرون دین محمد مکن تا نجات یابی پس یهودی دید که طلا وغنا
برگشته پدرش نیز برگشت شد یهودی از آن مکان برگشته بوطن خود رسید و چنانچه پدرش نشان داده بود و گنجها را
از زیر زمین برآورد و دیگشتر از طلا و نقره بار کرده بمدینه آمد بخدمت امیر المؤمنین مشرف شد و ایمان و اسلام ظاهر کرد بهینده
سعادت دنیوی و اخروی بروی نصیب شد پس خروار طلا و نقره را بدان حضرت داده عرض کرد یا امیر المؤمنین این هدیه ایست
از من بجانب تو بهر که خواهی تصدق کن زیرا که تو مولی و مقتدای خلایقی و وصی رسول خدا و داماد مصطفی بسند موثق مرویست از
انس بن مالک گفت برای حضرت رسالت بساطی از یکی از قبایل عرب که در طرف مشرق سکنی داشتند در دهی که او را خندق می‌گفتند
هدیه آوردند آنحضرت مرا طلبیده گفت ای انس بپهن کن این بساط را چون من گسترانیدم فرمود که ده کس را بخوان پس من آنها را طلبیدم
چون ایشان آمدند امر فرمود ایشان را که بر آن بساط نشستند و رکن بساط از ابریشم بود پس آنحضرت علی ابن ابی طالب برداشته
و بستند تمام بساط ابر در هوا و ما رفیقان بمکان میگذشتیم تا آنکه در یکی از مکانها آنحضرت باد را امر فرمود که بساط را بر زمین نازل کن پس بساط
بر زمین نازل شده در زمین قرار گرفت آنحضرت فرمود که هیچ میدانید که در کدام زمین نشسته اید ما گفتیم که خدا و رسول و وصی او بهتر دانند
آنحضرت فرمودند که این مکان مکان اصحاب کهف است که خداوند عالم در کتاب کریم خود ذکر احوال ایشان کرده فرموده که ام حسبت ان اصحاب
الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا ای اصحاب پیغمبر برخیزید و باصحاب کهف سلام کنید آنحضرت برخواسته
و در عقب وی روان شدیم تا آنکه بخوابگاه ایشان اول مرتبه ابی بکر و عمر بر ایشان سلام کردند هیچکس از ایشان جواب نداد
و بعد از ابی بکر و عمر طلحه و زبیر سلام دادند کسی جواب ایشان نیز نگفت آنگاه عبدالرحمن ابن عوف سلام کرد که جواب نشنید پس با تمام اصحاب
سلام کردند و هیچ کس جواب ایشان نگفت انس گوید پس من پیش رفتم و بدین طریق سلام دادم که السلام علیکم و رحمة الله منم انس
خادم حضرت پیغمبر من نیز جواب سلام نشنیدم پس دیدم علی ابن ابی طالب برخواست گفت السلام علیکم یا اصحاب
الکهف والرقیم الذین کانوا من آیات الله عجبا شنیدم که باواز بلند همه یکبار گفتند علیک السلام یا وصی
رسول الله و رحمة الله و برکاته انس گوید چون در دل خطور کرد که جواب سلام دادن واجبست از چه راه اصحاب کهف
جواب سلام ما ندادند امیر المؤمنین با آنچه در دل ما بود ملهم شده پرسید که ای اصحاب کهف چرا جواب سلام اصحاب رسول الله نگفتید
شنیدیم که همه گفتند ای خلیفه و جانشین پیغمبر ما را رخصت نیست که جواب سلام گوییم مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر و چون تو وصی حضرت
پیغمبر بودی لهذا جواب تو گفتیم پس آنحضرت خطاب بما کرده فرموده که شنیدید ای اصحاب رسول الله گفتیم یا امیر المؤمنین بلی شنیدیم
آنگاه آنحضرت فرمود که هر یک بجای خود در روی بساط قرار گیرید پس ما همگی بروی بساط آمده آنحضرت باد را امر کرد که بساط را برداشته
بلند گردانید و ما در هوا سیر میکردیم تا نزدیک غروب آفتاب آنحضرت امر کرده فرمود که ای باد بساط را نازل گردان بر زمین ناگاه دیدیم
که بزمینی نازل شدیم که زعفران بسیار داشت و در آن زمین هیچ طرف آبی نبود و عرض کردیم که یا امیر المؤمنین وقت نماز رسیده و درین بادیه
جا آبی نیست که وضو سازیم پس آنحضرت برخواست و نزدیک بانگشتهای مبارک خود زمین را خراشید دیدیم که چشمه آبی

پیدا شد

پیدا شد در نهایت شیرین و صاف پس از آن آب سیراب گشتیم و وضو ساختیم و نمازها بجا آوردیم و آنحضرت فرمود که اگر
این چشمه پیدا نمیشد البته جبرئیل از آب بهشت برای ما حاضر میکرد پس آنحضرت در آن زمین تا نصف شب بنماز و عبادت
و تلاوت مشغول بود و چون نصف شب گذشت باد را امر فرمود که هر یک در روی بساط قرار گرفتیم و فرمود زود
باشد که نماز صبح را با یک رکعت او را در خدمت پیغمبر بجا آوریم و باد را امر نمود باز بر آن بساط پیچیده بساط را بلند کرد چون
صبح طالع گردید دیدیم که بساط در در مسجد مدینه بر زمین نازل شد و حضرت رسالت در نماز بودند و ما در رکعت یک رکعت با آنحضرت
کردیم و در وقتیکه حضرت رسالت قرائت سوره کهف را باینجا رسانیده بود که ام حسبت ان اصحاب الکهف
والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و چون آنحضرت از نماز فارغ و بتعقیبات مشغول شد و چون از تعقیبات
فارغ شدند بمن التفات کرده فرمود که یا انس آنچه گذشته و دیده و شنیده اید تو میگویی یا من بیان کنیم گفتیم یا رسول الله
از لسان مبارک حدیث از دهن شما شیرین‌تر است پس آنحضرت آنچه گذشته بود از اول تا آخر بیان کردند بنحویکه گویا با ما بوده
و فرمود که ای انس در وقتیکه پسر عمم و وصی و خلیفه‌ام از تو گواهی طلبید آیا گواهی میدهی گفتم بلی یا رسول الله پس آنحضرت پاره
از فضایل و مناقب شاه ولایت نقل نمود و برخواستند و اصحاب متفرق شدند باید دانست که انس آنکه راوی
اینحدیث است و علمای اهل سنت در کتب خود ذکر کرده اند بنابر معاند شدن با شاه ولایت و روز سقیفه کتمان شهادت
نموده عذرخواهی مینمود و میگفت یا علی پیری مرا دریافته و همه چیز فراموش کرده ام آنحضرت فرمودند که ای انس اگر عمدا پنهان نمایی
و بعد از شنیدن وصایت و خلافت من کتمان شهادت نمایی خداوند عالم کوری در چشم تو بدید آورد و آتشی بر جوف تو گمارد
و لکه سفیدی در روی تو گمارد پس نفرین آنسرور انس را بدان هر سه مرض گرفتار کرد چنانچه در حدیث صحیح از ابی جویه مرویست
که در میضه حاضر شدم بمجلس که انس ابن مالک نقل حدیث میکرد ناگاه دیدم که مردی برخواسته گفت یا انس تو مصاحب
پیغمبر بودی این لکه سفیدی و برص که در روی تو است از چیست و چه آنکه از پدرم شنیدم که از حضرت رسالت نقل میکرد
که مؤمنان ببرص و جذام مبتلا نمیشوند پس انس سر در پیش افکنده اشک از چشم بر شریش بر روی ریختش روان گردیده
گفت دعای بنده صالح در حق من مستجاب شده و علی مرا نفرین نمود بدین مرض مبتلا شده ام و قادر بر روزه رمضان نیستم زیرا
که طعام در معده من قرار نمیگیرد و هر دو چشم من نمی بیند پس انس با این حالت بدرود قرار گرفت و نفرین آنحضرت تاثیر در
اولاد وی کرده اولاد او نیز برص شدند صاحب کتاب شواهد النبوه بسند خود روایت کرده که سلمان فارسی که والی مداین بود
چون هنگام رحلتش رسید شخصی از وی پرسید که یا سلمان بر غسل و کفن و دفن تو که مرتکب خواهد بود سلمان گفتند آنکسیکه
رسول خدا را دفن و کفن کرد پس زاذان و اصبغ ابن نباته گفتند یا سلمان تو در مداینی و آنکسیکه حضرت رسالت را دفن نمود
امیر المؤمنین است در مدینه است چگونه مرتکب این احوال شود سلمان گفت ای زاذان و ای اصبغ چون روح از بدن
مفارقت کند هنوز مرا در تخت نخوابانیده باشید که آنحضرت بطی الارض از مدینه حاضر شده و بر و سلام من بر سایر دهم زنها

اطاعت نماز ادا نمود اصبغ گوید چون حضرت سلمان از عالم فانی بعالم باقی رحلت نمود او را خوابانیده چادر شبی بر رویش کشید ناگاه
دیدیم که جوانی عربی که برقع در رو داشت حاضر شد دیدم چادر شب از روی سلمان برداشته سلمان تبسمی کرده آن جوان گفت
که مرحبا ای بنده خدا سلمان چون بخدمت حضرت رسالت رسی آنچه از اصحاب او دیدی که با من کردند عرض خواهی نمود پس چادر شب
بروی سلمان کشیده متوجه غسل و کفن و دفن او شد چون از دفن سلمان فارغ شد و خواست که از ما مفارقت نماید از دامنش
گرفتم که ای جوان بحق خداوندی که ترا حاضر گردانید بر ما بگو که تو کیستی ناگاه دیدیم که برقع از رو برداشته طلعت جمال مرتضوی چون خورشید
عالم تاب طالع گردید پرسیدم که یا امیر المؤمنین چگونه دانستی که حضرت سلمان از دنیا رحلت نموده آنحضرت فرمود که صبح امروز
در مدینه بودم و دیشب خوابی دیدم که حضرت رسالت فرمودند که یا علی فردا بغسل و کفن و نماز سلمان حاضر شو چون صبح شد بر هم
خواب خود را نقل کرده از مدینه بیرون آمدم تا بیرون بمشایعت من آمدند و برای نماز ظهر بمدینه خواهم رسید پس آنحضرت این بگفت
و از نظر غایب شد و در حدیث صحیح وارد شده که آنحضرت وقت ظهر بمدینه داخل شده بمسجد مدینه حاضر شدند و جمعی که بمشایعت
آنحضرت بیرون رفته بودند چون آنحضرت را دیدند احوال از وی پرسیدند آنحضرت فرمودند که بمدائن رفتم و سلمان را تجهیز کردم و برگشتم
جمعی از مؤمنان تصدیق نمودند و منافقان تکذیب قول آنحضرت را بدروغ نسبت دادند و محال شمردند تا آنکه بعد از مدائن مکتوبی
رسید که در و درج کرده بودند که در فلان روز حضرت سلمان رحلت نموده اعرابی رسیده متوجه غسل و کفن و دفن او گردید و از
نظرها غایب شد چون مردم تاریخ مکتوب را ملاحظه نمودند همان روز بود که امیر المؤمنین از نماز صبح از مدینه بیرون رفته بودند
و برای نماز ظهر مراجعت کرده بودند اینمعنی نیز باعث زیادتی شادی شیعیان آنحضرت گردید و در حدیث صحیح مرویست
که زاذان گوید چون اعرابی حاضر شد و نماز بر حضرت سلمان میکرد دیدم که دو مرد دیگر پیدا شدند آنحضرت اعرابی در نماز بود دیدیم
که تکبیر را بلند گفت و چون از نماز فارغ شد و برقع از رو برداشته دیدیم که امیر المؤمنین است و آنحضرت پرسید که یا امیر المؤمنین
سبب بلند گفتن تکبیر چه بود فرمودند که برای تعظیم و شأن سلمان که خداوند عالم برای نماز بر وی دو کس دیگر حاضر گردانید که اخی
برادر مؤمن من بودند یکی خضر و دیگری جعفر طیار که هر یک با هفت صف از ملائکه حاضر شدند که در هر صفی هزار هزار ملک بود
چون برگشتیم آن دو مرد را ندیدیم بسند معتبر مرویست که اصبغ ابن نباته گوید روزی بخدمت امیر المؤمنین رفتم دیدم مردی خوشروی
نیکو گفتگوی پاکیزه لباس با آنحضرت مکالمه مینماید چون ساعتی از میان گذشت دیدم که آن مرد وداع آنحضرت کرده بیرون
رفت من از آنحضرت پرسیدم که یا امیر المؤمنین این مرد که بود که ما را از صحبت تو محروم گردانید و تا او در مجلس شما بود بکسی
مشغول نشدید آنحضرت فرمود که آن یوشع بن نون بود که وصی موسی ابن عمرانست که گاهی بخدمت من می آید و با من
صحبت میدارد بسند معتبر مرویست از ابن عباس که در ایام خلافت ابی بکر در مدینه مرد متمولی بود که در ثروت و جمعیت
نظیری نداشت و آنمرد را زنی بود که پسری داشت از شوهر دیگر پس آن زن از دنیا رحلت نمود و آنمرد از انصار زنی خواست و از زن
او پسری شد بعد از مدتی آنمرد رخت اقامت بعالم آخرت کشید پسر زن اول با پسر آنمرد منازعه نمودند در میراث پدر پسر زن گفت

که من

که من پسر آن مردم و میراث بمن رسد و پسر مرد میگفت که این از آن منست و مردم فرق میان آندو پسر نمیکردند و نمی
دانستند که کدام یک از ایشان پسر آنمرد است پس آندو پسر مرافعه بنزد ابی بکر آوردند و هر یک دعوای میراث میکردند
ابی بکر در حکم کردن عاجز بود و هر یک از پسران در نزد اصحاب که در مجلس ابی بکر بودند صدا بلند کرده میگفتند ای ابی بکر
تو خلیفه پیغمبری تمیز کن میان حق و باطل ابی بکر از حیرت سر بپایین انداخته یاران ابی بکر نیز منفعل گشته عمار یاسر
خواست که آندو پسر را بنزد امیر المؤمنین حاضر گرداند دید که شاه ولایت بمسجد پیغمبر داخل شدند مهاجر و انصار همگی استقبال
آنحضرت نمودند و عرض کردند که ای حلال مشکلات و بردارنده غمها از دلها چنین واقعه رو داده و ابی بکر از حکم او
عاجز مانده میخواهم که رفع این شبهه نمائی و آنچه ظاهر سازی پس آنحضرت فرمودند که ای گروه مردم ساکت و صامت باشید که
امروز حکمی نمایم که ملائکه آسمانها تعجب نمایند آنگاه آنحضرت هر دو پسر را طلبیده از هر یک سؤال میکرد و هر یک میگفتند
که یا امیر المؤمنین متوفی پدر منست و مال مال منست پس آنحضرت سلمان را فرمود که فصادی حاضر کن و طشتی بیار و قنبر را
فرمود که بقبرستان بقیع برو و قبر آن مرد را شکافته استخوانی بیار چون سلمان فصاد و طشت را حاضر گردانید و قنبر
استخوان از قبر متوفی آورد تا یکی از آن دو پسر را فصد کردند و استخوان را در خون او انداختند مطلقا رنگ استخوان
تغییر نیافت و خون را بخود نگرفت آنحضرت حکم کردند که طشت را شسته پسر دیگر را فصد نمودند چون استخوان میان خون
در انداختند خون را جذب کرده بنحوی نمایان گردید که گویا آن استخوان خونیست بسته شده و برنگ خون شد و اصلا
سفیدی در وی نماند پس آنحضرت پسر دویمین را که خونش استخوان را رنگین کرد فرمود که تو پسر اوئی و مال حق تست مسلمانان
چون این معجزه را دیدند همگی صلوات بر حضرت رسالت فرستادند و دعا و ثنا بر امیر المؤمنین گفتند پس ابی بکر و عمر پیش
آمده پیشانی آنحضرت را بوسه دادند و گفتند ای برطرف کننده غمها از دلها مبادا روزی که واقعه رو دهد و تو حاضر نباشی
پس امیر المؤمنین پسر دیگر را از بیت المال مسلمانان چیزی داد و تسلی فرمود بسند معتبر مرویست از سعید ابن جبیر که گوید
بخدمت ابن عباس رفتم و سلام دادم و تحیت گفتم و شنیدم پس پرسیدم که یا ابن عباس سؤال میکنم از تو احوال
علی ابن ابیطالب را و اختلاف که مردمان در باب او دارند پس ابن عباس گفت یا سعید سؤال کردی از بهترین خلق
خدا درین امت بعد از حضرت رسالت بدانکه علی ابن ابی طالب را هزار منقبت در شبی حاصل شده و بدان که علی ابن
ابی طالب وصی پیغمبر و وزیر و خلیفه و صاحب حوض و صاحب لوای و صاحب شفاعت در روز قیامت است قسم
بدان خداوندی که روح ابن عباس در قبضه قدرت اوست که اگر دریاها مداد گردد و درختان عالم قلم گردد و همه مخلوقات
از آدمیان و جنیان همه نویسنده باشند نمیتوانند نوشت تمامی مناقب او را و ای سعید آنچه از مناقب او دیده ایم یکی برای
تو نقل کنیم بدانکه چون خداوند عالم مکه معظمه را برای پیغمبر فتح نمود در خدمت آنسرور بیرون آمدیم در حالیکه هشت
هزار کس بودیم چون عدد مردمان بده هزار رسید و چون صبح شد خطاب بعلی کرده فرمود برخیز عزت و حرمت و منزلت

[illegible]

وقدر خود را در نزد خداوند عالمیان ببین که آیت روشنی است از آیات قدرت الهی و عظیم صنعتیست از آثار
صنع او مکالمه کن که هنگام طلوع اوست ابن عباس گوید که اسامه و سعید و من حاضر بودیم هیچ کس در این وقت مگر در آن
روز بعلی ابن ابی طالب و بفضل برادر خود گفتیم که برخیز تا ما نیز ببینیم که چگونه علی ابن ابی طالب با آفتاب گفتگو خواهد نمود و چگونه
آفتاب جواب خواهد داد پس چون آفتاب بر آمد دیدیم که علی ابن ابی طالب برخاست رو بآفتاب کرده فرمود السلام
علیک ایها العبد الدائب یعنی سلام و دعای من بر تو باد ای بنده که فرمان آورنده در طاعت و عبادت پروردگار
عالم پس شنیدیم که آفتاب بزبان فصیح گفت السلام علیک یا اخا رسول الله و وصیه و حجته علی خلقه
یعنی سلام بر تو باد ای برادر رسول خدا و وصی و جانشین او و حجت خداوند عالم بر همه بندگان از جن و انس چون
علی ابن ابی طالب جواب سلام از آفتاب شنید بسجده افتاده شکر این نعمت عظمی و موهبت کبری بجا آورده سجده را طول
داد و گریه نمود ناگاه دیدیم که حضرت رسالت حاضر شده سر علی ابن ابی طالب را برداشته خاک از پیشانی او را میسترد و دست
مبارک بر روی او میمالید و میگفت که ای دوست من برخیز بدرستیکه بگریه در آوردی اهل آسمان را از این گریه که کردی
مباهات و فخر نمود خداوند عالم بملائکه بحاملان عرش خود بوجه تو یا علی پس ابن عباس گریه بسیار کرده سعید ابن
جبیر او را دعا کرده رخصت طلبیده بیرون رفت و همه جا در نزد محبان آنحضرت این معجزه را نقل مینمود که آفتاب
با علی ابن ابی طالب سخن گفته و اقرار با امامت و خلافت او کرده   بسند معتبر مرویست از ابن عباس که
بخدمت امیر المؤمنین حاضر شده مهمان آنحضرت شد پس آنحضرت او را ضیافت نمود بقرص از نان جو با کاسه چوبین
که پر از آب بود آنگاه حضرت پاره از قرص نان جو بریده میان آب انداخت و فرمود بر آن نمک که تناول نما پس ابنمرد چون پاره
نان که در میان آب بود برداشت دید آنمرغیست که بریان شده پس پاره دیگر آنحضرت بدست مبارک خود بریده میان
آب انداخت آنمرد چون تناول نمود دید که پاره از حلوا بود آنمرد تعجب کرده عرض کرد که یا امیر المؤمنین نان جو را زیره کرده
انواع خورشها و نعمتها از آن ظاهر میسازی آنحضرت فرمودند که این باطن علم ماست و امر ما امامان چنین باشد   بسند
صحیح مرویست از حضرت صادق که مرد منجم آمد بخدمت امیر المؤمنین در هنگامی که آنحضرت اراده سوار شدن داشت با لشکریان خود
بجنگ خوارج نهروان و عرض کرد که یا امیر المؤمنین آنچه از علم خود میدانم و از آن حسابی که در دست دارم میدانم که طالع
وقت ستاره نحسی است و مریخ در برج ثور است و در این برج دو ستاره قران دارد و برای سوار شدن و بجنگ رفتن نیکو
نیست آنحضرت فرمودند که ای منجم مگر تو حرکت دهنده کواکب و انجم و مگر تو بر قضا و حکم کننده بحوادث روزگار و اگر دانای
بدینها در برمن بگو که چیست سر این روز از این روز و بگو که شعاع تدادیر چه مقدار است منجم گفت یا امیر المؤمنین نظر با سطرلاب
خود نمایم خبر بر تو دهم آنحضرت فرمود که میدانی که دیروز کدام ستاره در برج میزان بود و یا کدام ستاره در برج سرطان بود
پس در شستند منجم گفت یا امیر المؤمنین نمیدانم آنحضرت فرمودند که ای بعلم خود دانی که دیروز پادشاهی از خانه بخانه انتقال نمود

در شهر چین

در شهر چین و ایا میدانی که از چه سرنگون شد دیروز برج قلعه شهر چین و ایا میدانی که آب دریاچه ساوه دیروز برای که کشیده شد
و آب دریاچه خشخاش چرا زیاد تر گردید و ایا میدانی که دیروز پادشاه روم از تخت سرنگون شده برادرش در جای او بر تخت نشست
و ایا میدانی که شرفهای طلا در مسجد قسطنطنیه از چه راه افتاد و ایا میدانی که دیروز مور چقان در وادی نمل از چه راه هیجان نمودند
و ایا میدانی که دیروز هفتاد هزار در عالم تیره بخت شدند و در هر عالمی هفتاد هزار مولود از مادر متولد شد و در این شب هفتاد
هزار کس در هر عالم از دنیا خواهند رفت منجم گفت یا امیر المؤمنین نه فرمودند که ای منجم ایا میدانی ستارگان رخشنده را که روزها
طلوع میکنند و شبها غروب مینمایند و ستارگان دنباله دار را که شبها بیرون میایند و در سحرها فرو میروند منجم گفت نمیدانم
پس آنحضرت فرمودند که ایا علم داری بطلوع ستارگان که هر زمان این طلوع نمایند البته مصیبتی و حادثه در روی زمین بهم رسد
و در هنگام گشتن قابیل هابیل را طلوع کردند و غروب نمودند و دیگر طلوع نخواهند کرد مگر در هنگامیکه آخر شود منجم گفت یا امیر المؤمنین
نمیدانم پس آنحضرت فرمود که ای منجم آنچه در عالم آسمانهاست از تو مستور است و تو علم نداری تا تو پرسم چیزی را که در زمین است و بر تو نزدیک
است بر من خبر ده که در زیر سم راست اسب من چیست و در زیر سم چپش چیست منجم گفت یا علی علم من در زمین کمتر است از علم
من در عالم آسمانها پس آنحضرت فرمود که در زیر سم راست مرکبش را از زمین شکافتند گنجی از طلا ظاهر شد پس فرمود که زیر سم
چپ مرکبش را شکافتند ماری بیرون آمد و از جا جسته بر گردن منجم طوق شد منجم با زبان آمده عجز و زاری نموده آنحضرت بروی ترحم
کرده مار را از گردن وی دور کرده فرمود ای منجم توبه نما و اطاعت امام زمان کن و بدان که ما ستارگان نور بخش عالمیم و مائیم بندگان
رحمت خدائیم این علم که تو ادعا مینمای نمیدانند او را مگر ما که اهل بیت رسالتیم و اهل خانواده که در هند می باشند   بسند معتبر
مرویست از حبیبه عرنی که از اصحاب امیر المؤمنین بود گوید که در ایام محاربه آنحضرت با معاویه علیه الهاویه امیر المؤمنین در کنار دریا
فرود آمده بود ناگاه مردی پیدا شده بخدمت آنحضرت آمده گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین آنحضرت جواب سلام داده پرسید
که تو کیستی آنمرد گفت من شمعون ابن یوحنا نام صاحب وارث ره بدیرها کردند که در آن نزدیک بودند و گفت یا امیر المؤمنین
نزد ما کتابی است که اصحاب عیسی و اوصیای وی آنرا بیکدیگر میراث داده اند اگر میفرمای بخوانم آنحضرت فرمود که بخوان
پس شمعون شروع در خواندن کتاب کرده بجای رسید که بعد از بعثت حضرت رسالت و اوصیای ایشان وی خواند که روزی بکنار
این دریا فرود آید مردی که نزدیکتر بحضرت رسالت باشد در حسب و نسب از سایر مردمان و در نظر مردم دنیا قدری ندارد
نوشته باشد در راه خدا از هیچ چیز او ستر باشد و معاونت و امداد او نمود و در فرمان او شهید شد از اهم عبادت
افضل باشد چون شمعون کتاب را تمام کرد فرمود چون حضرت رسالت که خاتم انبیا بود مبعوث شد بدو ایمان آورد و تا امروز
انتظار میکشیدم که یا امیر المؤمنین تو اینجا فرود آی الحال باین مرتبه مشرف شدیم میخواهم تا زنده باشم از خدمت تو جدائی اختیار
نکنم پس آنحضرت گریسته فرمود که شکر خدا را که در نزد وی از فراموشان نبوده ام و در کتاب خود مرا یاد کرده پس آنحضرت
بحبیبه عرنی گفت که شمعون را با خود نگاهدار و در وقت طعام خوردن او را بطلب و انواع مهربانیها با او بکن پس شمعون همه وقت

در خدمت آنحضرت بود و سعادت صحبت سعادتمند شد و در لیلة الهریر بدرجه شهادت فایز شده امیر المؤمنین بروی
نماز کرد و در قبر وی درآمده فرمود که شمعون را اهل بیت بود خداوند عالم او را رحمت کناد پس آنحضرت دعای بسیار بر شمعون
کرده از قبر برآمد و او را دفن نمود بسند صحیح مرویست از عمار یاسر که گفت روزی آمدم بخدمت مولای خود امیر المؤمنین آنحضرت
آثار غم و اندوه در من مشاهده کرده فرمود که ای عمار ترا چه میشود که زنگ غم بر چهرات نشسته عرض کردم که یا امیر المؤمنین
قرض دارم و از ادا دنش عاجز آمده پس آنحضرت اشاره کردند بسنگی که افتاده بود فرمود که ای عمار بردار این سنگ را
قرض خود را ازین ادا کن من عرض کردم که یا امیر المؤمنین این پاره جمادیست چه نفع بر من از وی آنحضرت فرمودند که ای
عمار نام مرا وسیله کن و بنام من دعا کن تا آنکه خداوند عالم این سنگ را در دست تو طلا کند عمار گوید پس من بفرموده آنحضرت
دعا کردم دیدم که ببرکت آنحضرت سنگ طلا گردید آنحضرت فرمودند که ای عمار آنچه قدر احتیاج است ازین سنگ بردار عرض کردم
که ای مولای من طلاست چگونه نرم شود که من قدر احتیاج از وی جدا کنم آنحضرت فرموده که ای ضعیف الیقین باز نام مرا وسیله
کن و دعا کن تا آنکه خداوند عالم این طلا را در دست تو نرم کند زیرا که خداوند عالم ببرکت نام من آهن در دست داود نرم
گردانید عمار گوید بار دیگر دعا کردم و نام مبارک آنسرور را وسیله کردم طلا در دست من نرم چون موم شد آنچه احتیاج من
بود از وی جدا کردم پس آنحضرت فرمود که ای عمار بار دیگر دعا کن تا این طلا که زیاده مانده سنگ شود پس دعا کردم دیدم
که طلا باز سنگ شد در دست من ماند پس آنحضرت فرمود که بینداز بر زمین من آنسنگ بر زمین انداختم و از آن طلا که جدا
کرده بودم قرضهای خود را ادا نمودم بسند معتبر از اصبغ ابن نباته مرویست که روزی امیر المؤمنین بر بالای منبر گفت
انا عبد الله واخو رسول الله یعنی منم بندهٔ خدا و برادر مصطفی بدبختی که از قبیله عبس بود مرض نفاقش زیاده تر گرده گفت
قبول داریم که بندهٔ خدای یکی و برادر مصطفی داریم آن بدبخت هنوز از جای خود برنخواسته بود که مخبط شده بمرض صرع
گرفتار گردید و خود را بر زمین زده هذیان میگفت از مسجد بیرون رفته بدان کیف در بلها بنهها میگشت تا آنکه بجهنم واصل شد
معجزه بسند صحیح مرویست که ضرار نام شخصی که در میان لشکریان امیر المؤمنین بود از راه نفاقی که داشت خبرهای لشکریان آنحضرت
و تمهیدات او را بمعاویه غاویه میرسانید روزی جمعی از شیعیان خبردار گردیده آن منافق را گرفتند و بخدمت آنحضرت آوردند
امیر المؤمنین از وی پرسید که چه چیز ترا بدین عمل واداشته که خبرها را بمعاویه میرسانی بدبخت منکر شده تکذیب مردم کرد آن
حضرت فرمود که بخدا قسم میخوری که این کار را نکرده آن شقی گفت بلی و نزد امام قسم خورد آنحضرت فرمود که اگر قسم دروغ بر زبان
جاری گردانیده باشی خداوند عالم ترا کور گرداند هفته از میان نگذشت که مرد نابینا شده مردم دست او را گرفته در کوچه‌ها
میگردانیدند و میگفتند که بنفرین امیر المؤمنین نابینا شد معجزه بسند صحیح از عمار یاسر مرویست که روزی در خدمت
امیر المؤمنین بودم که از کوفه بیرون میرفت در اثنای راه عبور آنسرور بدهی رسید که او را نخله میگفتند در سه فرسخی کوفه ناگاه دیدم
که پنجاه نفر از یهود پیدا شدند و بنزد آنحضرت آمده عرض کردند که تو علی ابن ابی طالبی آنحضرت فرمود که بلی منم علی ابن ابی طالب

یهودان گفتند یا علی در حوالی این ده سنگی هست که بران سنگ نام هفت کس از انبیاء سابق نقش شده مدتهاست
که پدران ما و ما در طلب اویم و بدست ما نمی آید ما در کتابهای خود خوانده ایم و یقین بوجود آنسنگ داریم لیکن از علم ما بیرون است
اگر یا علی تو امام زمانی و وصی پیغمبری آنسنگ را بما نشان میدهی پس امیر المؤمنین بر یهودان خطاب کرده فرمود که همراه من بیایید
پس آنحضرت پیش افتاده یهودان از پی آنحضرت افتادند تا آنکه آنحضرت از آن ده پاره راه طی کردند و رسیدند به تلی از ریگ
و در آنجا ایستادند و فرمودند که روزی که من در بطن سلیمان بودم باینجا رسیدم آنسنگ را در اینجا دیدم و میدانم که آنسنگ
در زیر این تلست یهودان گفتند یا علی ما را قدرت نیست که این تل ریگ را برداریم و از زیر وی سنگ را بیرون آریم عمار گوید
دیدم که امیر المؤمنین لبهای مبارک را حرکت داده بادی پیدا شد بر باد خطاب کرده فرمود که ای باد باذن امیر المؤمنین این تل را ازین
مکان طی کن پس باد باذن و فرمان آنحضرت بر آن تل پیچیده در یک طرفة العین ریگ آن تل را در بیابانها پهن گردانید و زمین
تل را هموار گردانید و از زیر ریگ سنگ عظیمی پیدا شد آنحضرت به یهودان گفتند که آنسنگ اینست یهودان پیش
آمده بروی سنگ را مشاهده کردند دیدند که نقشی بروی نیست عرض کردند یا امیر المؤمنین آنسنگ نیست زیرا که اگر آن
سنگ می بود بایست نام انبیا بروی نقش باشد آنحضرت فرمود که همان سنگست و نقش در آن روست که بطرف خاکست
پس یهودان و اهل ده همگی جمع شدند با بیلها که در دست داشتند و اطراف حوالی سنگ را کندند قریب بهزار کس خواستند
که سنگ را حرکت دهند قادر نشدند پس آنحضرت دست خیبرگیر را دراز کرده سنگ را از آن رو باین رو گردانید یهودان دیدند
که نام نوح و ابراهیم و سلیمان و داود و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم بر آن نقش شده یهودان همگی پیش آمده در پای آنحضرت
افتادند و عرض کردند که یا امیر المؤمنین دست دراز کن تا با تو بیعت نماییم و در دست تو مسلمان شویم و همگی گفتند اشهد
ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس گفتند یا علی گواهی میدهیم که تو ولی خدا و وصی و خلیفه مصطفی و وزیر حضرت
سید البشری هر که ترا شناخت سعادت و نجات یافت و هر که مخالفت تو نمود گمراه و شقی شد یا علی در آن وصی که نام ترا در توریة
و انجیل خوانده ایم پس اهل آن ده همگی بشرف اسلام مشرف شدند و دعا بر آنحضرت کرده بده خود برگشتند معجزه بسند معتبر از ابن
عباس مرویست که روزی در خدمت حضرت سید البشر بودم آنحضرت پشت مبارک خود بمحراب داده بود سلمان و اباذر
و مقداد و حذیفه و جمعی از اصحاب در خدمت آنحضرت بودند که ناگاه صدا بلند شده غوغای عظیمی روداده و صدای بلند و مهیب
بگوش مردم رسید و هیچ کس را طاقت شنیدن آن صدا نبود حضرت سید المرسلین خطاب بر حذیفه و سلمان کرده فرمود که خبری
بیارید که چه واقعه روداده و این غوغا از چیست حذیفه و سلمان بیرون رفته خبر آوردند که یا رسول الله چهل نفر با نیزه‌های خطی
و کلاههای دراز که مکلل بانواع جواهر است با صورتهای عجیب و هیئتهای غریب پیش ایشان ایستاده اند که بر عارضشان موی نیست و جانشان
چون ما بدرست و در سر نیزه‌ها کیسه‌ها از مروارید آویخته اند بسرکوی سر کرده ایشان صدا بلند کرده میگوید البدار البدار
الحذار الحذار الی محمد المختار المبعوث فی الاقطار یعنی پیش دستی جسته ایم در آمدن بخدمت محمد که مختار رب الارباب است

ومبعوث به پیغمبریست در جمیع اقطار و اطراف عالم از دست ستمکر بره شده از چیزی که ازو حذر باید کرد پس آنحضرت
آنقوم را طلبیده حذیفه را فرمود که بخانه فاطمه برو حلال مشکلات و کاشف کروب و معضلات و بر رسولت مطلوب هر کاب
علی ابن ابی طالب را طلب کن حذیفه کوید چون بخانه آنحضرت رسیدم امیر المؤمنین فرمود که ای حذیفه آمده که خبر دهی
از قومیکه بخدمت سید البشر آمده اند و من از احوال ایشان خبر دارم از آن روزی که خداوند عالم ایشان را خلق کرده و مطلبی
که برای حصول آن مطلب آمده اند علم دارم حذیفه کوید عابر آنحضرت کردم و در خدمت وی بمسجد آمدم چون آن قوم آنحضرترا
دیدند برخاستند و تواضع نمودند باز بجای خود نشستند پس آنجوان که سرکرده قوم بود بر پا ایستاد گفت کدامست
آنکسیکه شکننده بتان و کان ایمان و ربانیده یلان و کشنده ابطال و شجاعان و غالب کننده دیس بر سایر
ادیانست حضرت رسالت خطاب بشاه ولایت کرده فرمود که یا علی حاجت این پسر را که وصف از روی اخلاص
و یقین ظاهر میسازد روا کن و زنک غم از چهره اش بزدای پس امیر المؤمنین خطاب بدان پسر کرده فرمود که بنزد من آی
تا حاجت ترا بتوفیق خداوند عالم روا کردانم و غم از دل تو بردارم تا بر همه خلایق ظاهر کردد که منم سفینه نجات و منم
ذریعه حیات و منم برآورده حاجات و منم برطرف کننده شکوک و شبهات و منم وصی حضرت رسالت منم صراط
مستقیم امت منم سردار ارباب هدایت منم شاه ولایت هر در دار بکو هر دوا که میخواهی که از من بخواه پس چون آن
پسر این مژده را شنید گفت ای پشت و پناه امت و ای دوا کننده دردهای منتشر ابرار دریست که همیشه خواهان صید
و شکار بود و برای لذت نفس همیشه در آن کار بود روزی در صحرا پاره از کاوهای وحشی دیده و از پی ایشان دویده
یکی را از آنها به تیر زده مقارن آنحال نصف بدنش مفلوج کردیده از حس و حرکت بی نصیب شده زبانش از کفتار باز
مانده و اعضایش از کار فرو مانده با یما و اشاره افتاد و چون بما خبر رسیده که ذبح اکرم و اسقام از خاص و عام بتوجه حضرت
سید الانام و اولاد کرام واو صیای عظام آن حضرت رفع میشود آمده ام بخدمت شما میخواهم که برادر مرا ازین غم برهانی و ما را ازین
محنت خلاصی دهی که اکر برادرم بوسیله شما شفا یابد قبیله و عشیره من که همکی افتاده از رکسی اند بخدمت شما آمده ایمان
آرند و خود را از اهل اسلام شمارند و ما باقی ماندکان قوم عادیم و مواشی و انعام ما و خدم و عبید و صامت و ناطق آنقدر داریم
که زبانها از حسابش عاجز و محاسبان از حسابش قاصر ند اکر برادر من نجات یابد همه را نثار راه تو کردانیم پس امیر المؤمنین
و امام المتقین و کاشف الکروب و بنده علام الغیوب خطاب بدان پسر کرده فرمود که برادرت کجاست عجاج ابن
جلاجل ابن ابی العصب بن سعید ابن ممیع ابن علاق ابن معصبه چون آن پسر نسب آبا و اجداد خود را از آنحضرت
شنید تعجب نموده کفت یا امیر المؤمنین برادرم در راه و جز بیست نزدیکست که درین ساعت با جمع کثیر از خویشان و عشایر
بخدمت تو رسند یا علی اکر برادرم شفا یابد از ستایش بتان رو بر کرداند و بدین خدا و مصطفی در آید آنحضرت با آن پسر
در کفتکو بود که ناکاه پیره زنی مهار شتری را کرفته بر در مسجد رسانیده شتر را خوابانیده آن پسر کفت یا امیر المؤمنین این محمل

برادر منست امیر المؤمنین بنزد محمل رفته پیر خوش روی نیکو موی دید چون پسر را چشم بر جمال خورشید کمال حضرت
شاه ولایت افتاده دهان های کریه آمد و زار زار میکریست و باواز حزین و دل اندوهکین صدا بلند کرده کفت الیکم المشتکی
والملتجی یا اهل مدینة المصطفی یعنی شکوه خود بشما آورده ام و پناه بشما جسته ام ای اهل مدینه مصطفی امیر المؤمنین او را
دلداری داده فرمودند که مدار خاطر خود را جمع دار که بدیها کذشته و غمهای ایشان مبدل شده ترسی بر دل خود راه مده پس آن
حضرت منادی را امر نمود که منادی ندا کند که مردمان بعد از نماز عصر در بقیع حاضر شوند و امر عجیبی که هرکز مشاهده نکرده اید
سیر نمایید حذیفه کوید که چون منادی آنحضرت مردم را اعلام نمود همکی خلق مدینه در بقیع حاضر شدند امیر المؤمنین با ذو الفقار
جانکداز حاضر شده مردم همکی منتظر بودند تا آنکه نزدیک بغروب آفتاب دیدم که دو شعله آتش ازو ظاهر کردید یکی از
دیکری کمتر ناکاه امیر المؤمنین رو بآن آتش کرده که کمتر بود داخل آن آتش شد و از نظر ما غایب کردید دیدیم که آن دو آتش
بیکدیکر نزدیک شدند و بهم میزدند چنانکه دو لشکر بیکدیکر رسند و از دو صاعقه و صداها چون صدای رعد از آتش بر می
آمد و مردم همکی در ترس بودند و مضطرب الحال کردیده دمبدم صدای رعد و برق زیاده میشد و همکی خلق در انتظار بودند
که آیا چه واقع ورو خواهد داد تمام شب این صحبت واقع تا آنکه صبح صادق طالع کردیده مؤمنان و محبان علی آزرده خاطر
و پریشان حال متحیر بودند منافقان جزم بهلاکت آنحضرت میکویند که ناکاه مردم همکی دیدند که آتشها فرو نشست و حادثها
برطرف شد اثری از آن رعد و برق نماند امیر المؤمنین چون آفتاب جهان تاب از ظلمت شب فراق بر ارباب وفاق
ظاهر کردید و سری در دست داشت که طول آن سر یازده انکشت بود و چشمی در میان پیشانی آن سر بود و آنحضرت موی
آن سر را در دست داشت و موی او از بابت موی درندکان بود پس آنحضرت نزدیک محمل جوان مفلوج رسیده فرمود که
برخیز برخصت خداوند عالم که بعد ازین ترا ملالی و المی و مرضی نباشد پس آن پسر برخواسته دست و پایش صحیح و سالم شده و بحرکت
آمده در پای مبارک آنحضرت افتاده می بوسید و میکفت دست دراز کن تا در دست تو مسلمان شوم و ایمان بدین پسر عم تو آرم
پس آنجوان کفت کواهی میدهم که خداوند عالم یکیست و بی نظیر و بی شریک است و کواهی میدهم که محمد ابن عبد الله پیغمبر خداست
و کواهی میدهم یا علی که تو ولی خدا و وصی مصطفی پس آن پسر که سرکرده قوم بود پیش آمده مسلمان شد و بعد از آن هر که با ایشان بود
از قبیله و عشیره ایشان و خدم و عبید ایشان همکی ایمان آوردند و بشرف اسلام مشرف شدند پس مردمان و سایر خلایق
که آن سر را دیدند از دیدنش مبهوت و متحیر کردیدند از آنحضرت التماس نمودند جمعی از آنحضرت را قسم دادند که بخداوند عالم
ترا قسم میدهیم یا علی که بما بکوی که این سر از کیست و حقیقت این قصه چیست امیر المؤمنین فرمودند که این سر عمرو ابن خلیل
ابن لاقیس ابن ابلیس لعین است و سردار دوازده هزار جنی بود دوازده هزار بدین پسر رسانیده بود چنانکه دیدند من چون
میان آتش رفتم با ایشان مقاتله نمودم و اسلام ایشان را دعوت کردم قبول نکرده ابا نمودند من آن اسمی را که موسی
ابن عمران بر زبان جاری کردانیده عصا در دست وی ثعبان شد در رود نیل خوانده دوازده کوچه پدید آمد من بر زبان

جاری گردانیدم و همه را هلاک ساختم تا آنکه یکی از ایشان نماند و سر سرداران ایشان است پس ای گروه مسلمانان چنانکه دیدید بفرمان
برداران ایشان که خدا و اطاعت مصطفی تاره راست یا بیدد مخالفت دین خدا و فرمان مصطفی بجا آورید تا هلاک
نشوید آنگاه آن جوان کیسه‌های مردارید که در سر نیزه‌ها داشتند بر آنحضرت تسلیم کرده آنحضرت آنها را در میان فقرا و
مستحقین تقسیم کرد پس اهل آن مردم صلوات بر حضرت رسالت فرستادند و دعا و ثنا بر آنحضرت کردند و از آن
مجلس متفرق شدند معجزه بسند صحیح مرویست از ابن عباس که در ایام خلافت ابی بکر مردی حاضر شده چند چیز ادعا میکرد
که بحسب ظاهر واجب القتل بودند زیرا که ادعا میکرد که از خدا نمی‌ترسم و امیدوار بهشت نیستم و از آتش دوزخ نمی‌ترسم
و از مردم نمی‌ترسم و رکوع و سجود نمیکنم و خون و گوشت میته میخورم و گواهی میدهم بآنچه ندیده‌ام و فتنه را دوست دارم و حق را
کاره‌ام و تصدیق یهود و نصاری میکنم و در نزد منست چیزی که در نزد خدا نیست و برای منست چیزی که برای خدا نیست
و منم احمد پیغمبر و منم علی و منم پرورنده شما عمر از این گفتها آزرده خاطر گشته و گفت ایمن دکفر ترا زیاده کرد بر شرکت را
افزودی واجبست کشتن تو امیر المؤمنین ع در آن مجلس حاضر بود فرمود که ای عمر ساکت باش و حکم بر قتل این مرد که میگوید
از خدا نمی‌ترسم یعنی از ظلم او نمی‌ترسم زیرا که خداوند عالم ظالم نیست و اینکه میگوید امیدوار بهشت نیستم یعنی امیدم
برحمت خداست زیرا که بنده خدا باید که عبادت برای طمع بهشت و امید بهشت نکند و اینکه میگوید از آتش دوزخ
نمی‌ترسم یعنی ترس و بیم من از خداوند عالمست نه از ترس دوزخ و اینکه میگوید رکوع و سجود نمی‌کنم یعنی در نماز میت که او
نمازیست که رکوع و سجود ندارد و اینکه میگوید خون مرده میخورم یعنی ماهی و ملخ مرده است که میخورند و جگر ماهی خونیست که بسته
شده و اینکه گفت گواهی میدهم بر ندیده یعنی گواهی میدهم بر وجه بهشت و دوزخ و اینکه فتنه را دوست میدارم یعنی مال
و فرزند را دوست میدارم زیرا که مال و فرزندان فتنه‌اند چنانکه خداوند عالم فرموده که انما اموالکم و اولادکم
فتنة و اینکه گفت حق را کاره‌ام یعنی مرگ را که حقست کاره‌ام برای اینکه مؤمن میخواهد که زنده باشد و اعمال صالح از وی
سر زند و اینکه گفت تصدیق یهود و نصاری میکنم یعنی قول ایشان را که خداوند عالم حکایت گفته ایشان کرده تصدیق
میکنم زیرا که خداوند عالم فرموده که وقالت النصاری لیست الیهود علی شیء وقالت الیهود
لیست النصاری علی شیء یعنی نصاری گفتند که یهودان چیزی نیستند که اعتماد بدین ایشان توان کرد بلکه
طریقهٔ باطلست و یهودان نیز گفتند که نصاری چیزی نیستند و اینهم تصدیق هر دو میکند که هر دو باطلند و اینکه گفت در نزد
من است چیزی که در نزد خدا نیست یعنی در نزد منست ظلم و جور که بر خداوند عالم روا نیست و اینکه گفت برای منست
چیزی که برای خدا نیست یعنی مرا فرزند است و خداوند عالم را فرزند روا نیست و اینکه گفت منم احمد نبی یعنی منم ثنا
گوینده بر حضرت رسالت برای تبلیغ رسالت نمود از جانب پروردگار عالم و اینکه گفت منم علی یعنی بلند مرتبه در این
عقاید و اقوال و اینکه گفت منم رب شما یعنی صاحب و برادر شما زیرا که رب بمعنی صاحب و برادر آمده چون عمر این جواب

ازحضرت

از حضرت خلافت جناب مرتضوی شنید از سر در روی آنحضرت بوسه داده گفت یا علی توئی حلال مشکلات و توئی بیان کننده
معضلات دین وجود شریف تو در میان امت هرگز حق از باطل تمیز نمی‌یابد و عمر بعد از تو باقی نماند معجزه بسند معتبر مرویست
از ابن عباس که گوید روزی در خدمت امیر المؤمنین ع بودم که رسول نصاری از جانب قیصر روم حاضر شد و چندین مسئله
مشکل داشت از آنحضرت سوال نمود و مسائلش این بود که از حضرت پرسید که کدام اند آن دو برادر که هر دو در یک روز از مادر متولد
شدند و هر دو در یک روز از دنیا رحلت نمودند و عمر یکی صد سال بود و عمر دیگری بیست سال آنحضرت در جواب فرمود که آن دو
عزیر و عزره بودند که یکبار از مادر متولد شدند و پنجاه سال باهم زندگانی کردند و بامر اله صد سال عزیر را روح از بدن
مفارقت نمود و چون بعد از صد سال حیات یافت بوطن خود آمده برادرش را زنده دید پنجاه سال دیگر با برادر زنده
بودند پس هر دو در یک روز رحلت نمودند و پرسید که یا امیر المؤمنین کدامست آن بقعه که از ابتدای آفرینش تا روز آخر دنیا یک
لحظه بیشتر آفتاب برو نتابیده آنحضرت فرمود که آن بقعه قعر دریای رود نیل بود که هنگام شکافته برای بنی اسرائیل بدعای
موسی آفتاب برو تابید بعد از آنکه بهم متصل شد آفتاب بدان زمین نرسید و دیگر پرسید کدام انسانست که خورد
و آشامید و او را بول و غایط نیست آنحضرت فرمود که او جنین است که هر چه مادر میخورد و می‌آشامد نصیب جنین هم
میرسد و جنین را در شکم مادر بول و غایط نیست و دیگر پرسید که چه چیز است آنچه در وقت آشامیدن زنده بود و در وقت
خوردن مرده آنحضرت فرمود که او عصای موسی بود که در وقتیکه در شاخ درخت بود آب بر خود میکشید زنده بود و چون بریدند
و آلات سحر سحره را فرو برد مرده بود و دیگر پرسید که کدام زمین بود که در ایام طوفان در زیر آب نماند و آب بروی مستولی نشد
آنحضرت فرمود که آن زمین خانه کعبه بود دیگر پرسید که کدامست آن دروغ گوی که از ابد دروغ گوی نسبت دادند و او نه از جنس
انسان و نه از جنس جن آنحضرت فرمود که او گرگست که برادران یوسف او را گرفته بنزد یعقوب آوردند و گفتند یوسف را این گرگ
خورده است گرگ بزبان فصیح متکلم گردیده گفت گوشت اولاد پیغمبران بر ما حرامست و بر من تهمت بسته‌اند دیگر پرسید
که کدام بود آن ذی شعوری که وحی الهی بوی شد و حال آنکه از انس نبود آنحضرت فرمود که آن زنبور عسل بود که خداوند عالم
فرموده که واوحی ربک الی النحل یعنی الهام فرستاد پروردگار تو بسوی زنبور عسل که فراگیر از شکافهای کوه تا از تو حاصل
پدید آید که خلایق از وی منتفع شوند پس پرسید که کدامست آن رسولی که از جن و شیاطین و انس نبود آنحضرت فرمود که
او هدهد بود که نامه سلیمان را برداشته برسالت بجانب بلقیس برد دیگر پرسید که کدام بود آن قبری که با صاحبش سفر کرد
آنحضرت فرمود که او ماهی یونس بود که یونس در شکم وی سیر میکرد دیگر پرسید که عصای موسی از چه بود و طول آن چند ذرع بود
آنحضرت فرمود که از چوب آس بهشت بود و درازی وی هفت ذرع بود دیگر پرسید که چه چیز است که نفس میکشد و او را گوشت
و خون نیست آنحضرت فرمود که او صبح است که نفس میکشد و دیگر پرسید که کدام درخت است که اول مرتبه در روی زمین روئید
آنحضرت فرمود که آن شجر یقطین بود و دیگر پرسید که نام پدر جن چه بود آنحضرت فرمود که نام پدر جن شومان بود دیگر پرسید

کدایا خداوند عالم پیغمبری بر جن فرستاد آنحضرت فرمود که بلی خداوند عالم پیغمبری بر ایشان فرستاد که نامش یوسف بود وایشانرا
دعوت نمود ایشان ابا کردند وپیغمبر خود را کشتند و دیگر پرسید که کدام برادر است که در روز قیامت از برادر خود بگریزد
وکدامست آنکه از پدر و مادر خود میگریزد وکدام است مردی که از زن خود میگریزد وکدامست کسی که از فرزند خود میگریزد وکدام
است آنحضرت فرمود که برادریکه از برادر خود بگریزد در روز قیامت آن قابیل است که از هابیل میگریزد وآنکه از مادر
خود میگریزد موسی است ۲ وآنکه از پدر خود میگریزد ابراهیم است ۳ وآنکه از زن خود میگریزد لوط است وآنکه از فرزند خود
میگریزد نوح است که از کنعان میگریزد و دیگر پرسید که کدامست از چهار چیز دیگر سیر نمیشود آنحضرت فرمودند که زمین
از باران هرگز سیر نمیشود و زن از مرد هرگز سیر نمیشود و چشم از نظر کردن و عالم از تحصیل علم کردن هرگز سیر نمیشود
و دیگر پرسید که کی بود که اول مرتبه سکه بر دینار و درهم زد آنحضرت فرمودند نمرود ابن کنعان بود که بعد از نوح سکه بر دینار
درهم زد دیگر پرسید که عمر آدم ع چه مقدار بود فرمودند نهصد و سی سالست پس پرسید که آدم چند حج بهم رسید آنحضرت فرمودند
که هفصد حج بهم پیاده بجا آورد چون حضرت موسی از زبان قوم مناجات کرد که پروردگار عالم جمال خود را بر بنی اسرائیل بنما خداوند
عالم نوری از انوار بر کوه طور مسلط گردانید کوه تحمل آن نور نداشت از هم شکافته شد و سه پاره گردید یک پاره بر آسمان
بلند شده غایب گردید و پاره دیگر بزمین فرو رفت و پاره آخر ریزه ریزه شد مانند غبار و ذرات عالم از آن پاره است که ریزه گردید
دیگر پرسید که دینار را چرا دینار گویند و درهم را چرا درهم گویند آنحضرت فرمود که دینار آتش است برای کسیکه او را جمع نماید و در راه
خدا نفقه نکند و درهم هم دغم است برای جمع کننده اش و دیگر پرسید که یا امیر المؤمنین مرا خبر ده از کوتاهی قامت خود
و از بزرگی شکمت و از زبری سر موی آنحضرت فرمودند که خداوند عالم مرا میانه بالا خلق کرده است که چون در روز حرب بر کوتاهان
رسم ضربت بر فرق سر ایشان زنم و چون بر بلند قامتان رسم از میان دو نیم کنم واما بزرگی شکم از این راهست که حضرت رسالت
هزار در از علم بر من یاد داد که هر دری از آن هزار در دیگر بر من گشوده و بسیاری علم شکم مرا بزرگ گردانید واما بی موی سرم
برای اینست که موی شرکت در سر من نیست پس سایل چون این جوابهای شافی شنید بشرف اسلام مشرف شده گفت اشهد
ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واشهد انک علیا ولی الله و وصی رسوله حقا
پس آنحضرت فرمودند که ایمرد وقتیکه بجانب حرم آمدی در دل خود قصد کردی که اگر امیر المؤمنین جواب مسایل مرا گوید ایمان
آورم والا تکذیب نمایم پس آنمرد گفت یا امیر المؤمنین والله چنین بود که فرمودی پس آنمرد خود را [illegible] کرده از خدمت آنحضرت بیرون
رفت و جواب مسایل نصاری برای ایشان رسانید جمع کثیری از ایشان بشرف اسلام مشرف شدند بسند معتبر روایتست از میثم تمار
که گوید در مسجد کوفه در خدمت امیر المؤمنین ع بودم و جمع کثیری از اصحاب و شیعیان در آنجا بودند ناگاه دیدیم که مرد بلند بالائی
که شمشیر حمایل کرده بود از در مسجد در آمد و غلامان بسیار در حوالی و اطراف وی بودند ما همگی منتظر بودیم و نظاره میکردیم که این
آیا بچکار آمده باشد و از کدام قبیله باشد دیدیم که آنمرد نزدیک ما شده پرسید که کیست در میان شما که ولد و تربیت در حرم خدا شده باشد

۲ [illegible]

۳ [illegible]

پس پرسید کدام است آن کوه که سه پاره شد و بعد از پاره شدن چه شد حضرت فرمود که

ومشهور

[illegible]

ومشهور بوصی مصطفی گشته آنکه غالب هر غالب و مطلوب هر طالب نامش علی ابن ابی طالب است امیر المؤمنین ع
صدا بلند کرده فرمود که ای سعد بن فضل ابن ربیع ابن مدرک بن نجتبه ابن صلت بن حرث بن اشعث ابن سمیع
ولی چیست ترا چه مطلب داری بگو هر چه خواهی بخواه که منم عیبه علم نبوت و خلیفه حضرت رسالت سعد گفت یا امیر المؤمنین
شنیده ام که حلال مشکلات و برطرف کننده غمهای من رسولم از جانب قبیله عقیم که شصت هزار خانه اند نفاق افتاده
با جوانی که در میان قوم کشته شده و نزاع در میان قبیله ۲ قوم برخیزد دف دشان بصلاح مبدل شود هم قبیله سعد مرا قبول کنند
و با این تو در آیند و اینک جوان کشته شده در میان تابوت در در مسجد است پس آنحضرت میثم تمار را امر فرمود که ای میثم بر شتر این
مرد سوار شده ندا در کوچهای کوفه کن و بگو که هر که میخواهد که نظر نماید بکرامتی که خداوند عالم ببرادر حضرت رسالت علی ابن ابی
طالب نموده باید که در ظهر نجف حاضر شوید که کرامت و منزلت علی را در نزد خداوند عالم مشاهده نماید پس میثم بامر امیر المؤمنین
ندا در میان کوچها و بازارهای کوفه داده خلایق همگی در ظهر نجف حاضر شدند تابوت آنجوان نیز حاضر کردند پس آنحضرت با جماعت
حضرت رسالت حاضر شده فرمودند که سر تابوت را گشودند جوانی دیدیم نوخط نیکو روی خوش موی آنگاه آنحضرت از سعد
پرسید که از کشته شدن اینجوان چند روز گذشته است سعد گفت یا امیر المؤمنین چهل و یک روز گذشته امیر المؤمنین فرمود که قاتل
این جوان عم اوست زیراکه دختر عم خود را خواسته و او را گذاشته عم و از این غصه او را کشته است سعد گفت یا امیر المؤمنین
اگر قوم ما این سخن را از این جوان مقتول نشنوند فتنه از میان بر نخیزد زیراکه پنجاه کس طالب خون اویند امید دارند که
باعجاز شما این جوان زنده شود و قاتل عذر ایشان دهد پس امیر المؤمنین برخواسته خطبه بلیغ ادا فرمودند مشتمل بر حمد و ثنای
الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناهی بعد از آن فرمودند که بقره بنی اسرائیل نزد خداوند عالم عزیزتر از علی ابن ابی طالب
نبود که بعد از هفت روز پاره از وی بر بدن مرده مالیدند بحکم الهی مرده زنده شد و من پاره از اعضای خود را بر این مرده
میزنم و یقین میدانم که عضو من نزد خداوند عالم عزیزتر و گرامی تر از اعضای بقره بنی اسرائیل است آنگاه آنحضرت
سر پای مبارک بر کالبد جوان زده گفت برخیز ای مدرک ابن حنظلیه ابن یحیی میثم تمار گوید که ناگاه دیدیم که جوانی که روشنی
نیکوتر از آفتاب بود از میان تابوت برخواسته میگفت لبیک لبیک یا حجة الله علی الانام یعنی در خدمت ایستاده
ای حجة خدا بر خلایق وای یگانه در فضل و احسان پس آنحضرت پرسید که ای مدرک ترا که کشته مدرک در جواب گفت یا امیر المؤمنین
مرا عمم حارث ابن غنم کشته آنگاه امیر المؤمنین فرمودند که ای مدرک برخیز و بمیان قبیله خود برو و جز از قاتل خود بده
تا فتنه در میان قبیله بصلاح مبدل گردد آنجوان گفت یا امیر المؤمنین تو مولای منی کسی از خدمت تو جدا نکنم و از دیدن جمال با کمالت
محروم مانم مرا در بار دیگر کاری با قوم و قبیله نیست زیراکه میترسم اگر میان قبیله روم بار دیگر مرا بکشند پس آنحضرت خطاب بسعید
کرده فرمود که تو برو بجانب قبیله خود و اخبار کن ایشانرا از آنچه دیدی و شنیدی سعید نیز گفت والله یا امیر المؤمنین که من از
خدمت تو جای نمیروم و در خدمت تو می باشم وقتیکه اجل در رسد پس سعید گفت یا امیر المؤمنین از رحمت خدا است کسیکه

حق بر او ظاهر شود پیرو او نکند پس مدرکه و سعید با خدم و حشم و غلامان در کوفه ماندند و همه اوقات بخدمت آنحضرت مشرف
میشدند و آداب دین از آنحضرت یاد میگرفتند و خبر بقبیله خود فرستادند و اعجاز شاه ولایت را بقوم خود اعلام نمودند
پس آن قبیله نیز ببرکت اعجاز آنحضرت بشرف اسلام مشرف شدند و چون جنگ صفین پیش آمد سعید و مدرکه هر دو
در آنجنگ بخدمت امیرالمؤمنین در جنگ کوشیدند تا آنکه هر دو شهد شهادت نوشیدند و بدار القرار پیوستند و چون
مردمان از ظهر نجف برگشتند و چنین معجزه از شاه ولایت دیدند مؤمنان و متقیان ایمانشان محکم گردید و منافقان را
مرض نفاق زیادتر گرده بضلالت افتادند اللهم العن الجاحدین والمنکرین الی یوم القیمة
بسند معتبر مرویست از اصبغ ابن نباته که گوید روزی در خدمت امیرالمؤمنین بودم با جمعی از اصحاب در نجف کوفه
آنحضرت فرمودند که آیا کسی در میان شما هست که ببیند آنچه من بینم اصحاب و شیعیان آنحضرت عرض کردند که یا امیرالمؤمنین
تو چشم بینای خداوند عالمی در میان بندگان آنچه تو می بینی ما قادر نیستیم بر دیدنش آنحضرت فرمودند که من بینم جنازه را
که بر شتری بار کرده اند و مردی مهار شتر گرفته میکشد و مرد دیگر از عقب آن شتر را میراند و زود باشد که بعد از سه روز
بدینمکان حاضر شوند اصبغ گوید چون روز سیم شد دیدیم که جنازه بر بالای شتر و دو مرد همراه وی چنانچه آنحضرت
نشان داده بودند حاضر شدند پس آن دو مرد پیش آمده بر آنحضرت سلام دادند آنحضرت بعد از سلام ایشان و تحیت
بر ایشان پرسید که شما کیستید و از کجا آمده اید این جنازه چیست و بر چه مطلب آمده اید ایشان گفتند یا امیرالمؤمنین
از یمن می آئیم و این جنازه پدر ماست که بر ما وصیت کرده بود که بعد از غسل و کفن من مرا بدین بار که بجانب عراق
برید و در نجف کوفه مرا دفن نمائید امیرالمؤمنین از ایشان پرسید آیا از پدر خود پرسیدید که چرا ترا در نجف دفن نمائیم ایشان
گفتند بلی یا امیرالمؤمنین از پدر خود پرسیدیم او در جواب گفت برای آنکه در نجف مردی مدفون خواهد شد که اگر در روز قیامت
شفاعت کل اهل زمین کند البته خداوند عالم شفاعت او را قبول خواهد کرد امیرالمؤمنین فرمودند والله راست گفته است
پدر شما و آنمرد منم که درین مکان مدفون خواهم شد صاحب کتاب مشارق حافظ برسی بسند خود روایت کرده که امیرالمؤمنین
در هنگام شهادت خود وصیت بحضرت امام حسن کرده فرمودند که چون جنازه مرا بردارید و بجانب نجف کوفه برید
در راه اعرابی شتر سوار حاضر خواهد شد جنازه مرا باو تسلیم کنید چون آنحضرت بعالم آخرت رحلت نمودند حضرت امام حسن ع
آنحضرت را غسل دادند و کفن کردند و در میان جنازه گذاشتند و با حضرت امام حسین ع یکسر جنازه بر داشتند و سر دیگر را ملایکه
برداشته بودند در اثنای راه اعرابی شتر سواری که برقع در رو داشت حاضر شده سلام بحضرت امام حسن داده گفت السلام علیک
یا حجة الله فی ارضه بعد از آن سلام بحضرت امام حسین داده فرمود که السلام علیک ایها الامام الصامت و جنازه از حضرت
امام حسن طلب نمود آنحضرت فرمود که ای اعرابی تو کیستی بما بگو تا جنازه را تسلیم تو نمائیم ناگاه اعرابی برقع از رو برداشته جمال
خورشید کمال امیرالمؤمنین نمودار گردید حضرت امام حسن از روی تعجب فرمودند که یا امیرالمؤمنین شما از عالم دنیا رحلت نمودید آنحضرت

فرمودند که ای اعرابی تو کیستی منم حاضر شونده بر بالین هر کسیکه حاضر شوند بر جنازه من بغیر از من چون آنحضرت
اینکلمات بر زبان معجز بیان جاری گردانیدند غایب شد حضرت حسنین جنازه را بر داشته بنجف رسانیدند دیدند قبر
کنده شده تعجب نمودند و آنحضرت را در آنجا دفن کردند بعد از دفن حضرت امام حسن خشتی از بالای سر قبر برداشت که بر قبر آنحضرت
ملاحظه کند دید که کسی در میان قبر نیست تعجب نموده شنید که هاتفی میگوید امیرالمؤمنین بنده صالح و شایسته درگاه خدا بود خدا
او را ملحق گردانید به پیغمبر خود پس آنحضرت سر قبر را گرفته بکوفه برگشت بسند معتبر مرویست از اصبغ ابن نباته که گوید
در خدمت امیرالمؤمنین بودیم در وقتیکه آنحضرت از فرات عبور میکردند بجانب بابل و اصحاب آنحضرت مشغول بودند بگذشتن
از آب آنحضرت با طایفه از اصحاب نماز عصر بجا آوردند و جمهور اصحاب را نماز عصر فوت شد از جهت شغل بعبور و آنحضرت را از این
حال اخبار کردند پس آنحضرت دعا فرمودند خداوند عالم دعای آنحضرت را اجابت فرموده آفتاب بعد از غروب بدعای آنحضرت
بجای عصر برگشت اصحاب همگی نماز عصر را کردند و بعد از نماز اصحاب آفتاب باز غروب کرد و در وقت غروبش آواز طپیدن
آفتاب همگی خلایق شنیدند چون صدای فرش هولی بر مردم غالب شده همگی مشغول تسبیح و تهلیل و استغفار شدند تا آنکه
صدا تسکین یافت و این نعمت عظمی ببرکت دعای امیرالمؤمنین در میان ایشان وقوع یافت بسند معتبر مرویست که روزی
امیرالمؤمنین گذشتند بمیثم تمار که در نخلستانی مشغول تربیت نخل میکرد آنحضرت فرمودند که یا میثم زود باشد که قوم مخالف ترا
برای دوستی من بر چوب این نخله بدار بر کشند بعد از آنکه پادشاهان بنی امیه دست تسلط پیدا کردند میثم را گرفتند که بیا
ناسزا بر امیرالمؤمنین بگو میثم زبان بمدح و منقبت شاه ولایت گشوده لعن بر بنی امیه کرد افراد امراء او را گرفته و اعضای
او را پاره پاره کردند و برای عبرت دیگر فرستادند و او را که بر دار کردند چوب دارش همان نخله بود که امیرالمؤمنین نشان
داده بودند آنکه بعد از آن میثم را از آن دار کشیدند بسند معتبر مرویست که چون امیرالمؤمنین از قتال خوارج فارغ شدند
بکوفه توجه نموده بکوفه در آمد و آنوقت ماه مبارک رمضان بود پس آنحضرت بمسجد کوفه دو رکعت نماز بجا آورده و بر بالای منبر
آمده خطبه بلیغه ادا فرمودند و بعد از خطبه خطاب بجانب امام حسن کرده فرمود که یا ابا محمد چند روز از این ماه گذشته است
آنحضرت فرمود که یا امیرالمؤمنین سیزده روز گذشته است بعد از آن از حضرت امام حسین پرسید که چند روز از این ماه باقی مانده
آنحضرت گفت که هفده روز آنگاه امیرالمؤمنین دست بمحاسن مبارک خود رسانیدند و محاسنش در آن وقت سفید بود
و فرمودند والله این محاسن مرا در خون من رنگین کند شقی ترین امت که از قبیله مراد باشد عبدالرحمن ابن ملجم چون این را شنید چیزی در دل او افتاد
بخدمت آنحضرت شتافت و گفت یا امیرالمؤمنین این دست راست و چپ من هر دو پیش تست هر دو را قطع کن یا مرا بکش آنحضرت
فرمود چگونه ترا قصاص کنم از تو گناه بوجود نیامده و اگر نیز بدانم تو قاتل منی نمیکشم ترا ولیکن ای ابن ملجم آیا یاد داری که زن یهودیه
که حضانت و نگهداشت تو میکرد روزی از روزها بر تو گفت یا شفیق عاقر ناقه ثمود یعنی ای برادر پی کننده شتر صالح که معجزه او بود

از برای قوم ثمود ابن ملجم گفت یا امیر المؤمنین آنچنین بود که فرمودید پس آنحضرت ساکت شد تا شب نوزدهم ماه شد برخواست
از برای بیرون رفتن بجانب مسجد جهة نماز صبح فرمود که دل من گواهی میدهد که مقتول میشوم درین ماه پس در را گشود که بیرون
رود دامن جامه مبارکش بر بازوی در بند شد و فرمود که ای پسر ابی طالب در بند میان خود را از برای مرگ که مرگ با تو ملاقات
خواهد کرد و جزع مکن از مرگ وقتیکه فرود آید که ترا اندازد و طلب نماید بعد از آن بیرون فرمود و شهادت یافت بسند
معتبر مرویست از صعصعه ابن صوحان که گوید روزی امیر المؤمنین در مسجد کوفه بر منبر خطبه میخواندند و مسلمانان را موعظه میفرمود
در اثنای موعظ فرمود که ای صعصعه برخیز و بیرون رو و در در کنده آهوی ماده بنا آورده او را حاضر کن پس من بیرون رفتم
دیدم در در کنده آهوی ایستاده گفتم ای آهو داخل شو با مان خدا و امان حضرت رسالت پناه و مولامان علی ابن ابی طالب ع
پس آهو داخل مسجد شده صفوف مردم را شگافت تا آنکه خود را رسانیده در زیر منبر ایستاده بزبان فصیح گفت السلام علیک
یا امیر المؤمنین و امین الله علی خلقه السلام علیک یا وصی رسول الله رب العالمین و بعد از سلام برای پیشوای انام
زبان شکوه گشوده گفت پناه بتو آورده ام بدان که گرسنگی بهم رسیده و جمیع نتاج مرا ضایع گردانیده و آنچه شکم زائیده ام هلاک
بچه کان مرا در هر سه مرتبه خورده و این مرتبه که شکم چهارم است وضع حمل من نزدیک شده میترسم که نتاج مرا درین مرتبه نیز برباید پناه
بتو آورده ام پس آهو خطاب بمردم کرده گفت ایگروه مسلمانان اگر شما قدر و منزلت علی را بشناسید چنانکه درندگان و وحوش
میدانند هر آینه برای تبرک خاکی از زیر پای مبارکش بر میدارید پس آنحضرت خطاب بآهو کرده فرمود که ساکت شو ای آهو و آنحضرت کلمات
چند بزبان معجز بیان جاری گردانیدند ناگاه دیدیم که در طبقه هوا عقابی پیدا شده در مخلب وی گرگی بود چون بر سر اهل مسجد مشرف
شد امیر المؤمنین فرمود که ای عقاب پایین آی چون عقاب پایین آمده از مخلب وی گرگ بیمار بر زمین افتاد آنحضرت خطاب
بدان گرگ کرده فرمود که ایگرگ تو خورده نتاج این آهو را گرگ بزبان فصیح گفت یا امیر المؤمنین آنچه شکم نتاجش را
خورده ام و درین روز جستجوی بچه چهارمش بودم آمد این عقاب از هوا مرا بمخلب خود ربوده در شکمان مرا نازل گردانید
پس حضرت امام فرمود که ای آهو هر چه میخواهی بخصم خود بکن پس آهو در مسجد شاخی بر شکم گرگ میزد و استخوانهای او را بدندان خود
میکرد تا آنکه گرگ در بیرون مسجد هلاک شد آنحضرت بعقاب خطاب کرد که جیفه گرگ را بخور عقاب گفت یا امیر المؤمنین
گرگ میته شده و من نمیخواهم که میته او را بخورم پس امیر المؤمنین دعا کرده دیدیم که گرگ زنده شد و رو به بادیه گذاشته شروع در
دویدن کرد پس عقاب از جای خود پرواز کرده گرگ را بمنقار خود ربوده بر زمین زد و اعضای او را پاره پاره کرده فرو میبرد پس آهو شکر آنحضرت
گفته از راهی که آمده بود برگشت بسند معتبر مرویست از حسن ابن ذکوان فارسی که گوید من در خدمت حضرت امیر المؤمنین
بودم که بعضی مردم آمده شکایت زیاده آب فرات کردند و گفتند تمام مزارع ما از آب خراب شد میخواهیم که از خداوند درخواهی
که جریان آن کم کند از برای ما آنحضرت این را از ایشان شنیده قبول فرمود و برخواست و بخانه خود فرمود و مردم اجتماع نموده انتظار

میکشیدند

میکشیدند که بیرون آمد جبه حضرت رسالت را پوشیده و عمامه آنحضرت را بر سر مبارک بسته و قضیب آنحضرت را بدست مبارک
بمرکب حضرت رسالت سوار شده حضرت حسنین با وی بودند مردم در رکاب آنحضرت پیاده میرفتند تا بکنار فرات رسیدند
آنحضرت از مرکب فرود آمده دو رکعت نماز سبک بجا آوردند بعد از آن برخواسته قضیب را بدست مبارک گرفت و آمد
بر سر جسر حضرت حسنین با او بودند آنگاه دیدیم که آنحضرت بقضیب اشارت بآب فرات کردند یکذرع از آب آن کم شد فرمود
که اینقدر کافیست مردم گفتند یا امیر المؤمنین زیاده برین کم باید پس آنحضرت بار دیگر اشاره بر آب کردند و ذراع دیگر فرونشست
و همچنین تا نقصان آب به سه ذراع رسید مردم گفتند یا امیر المؤمنین اکنون بس است بعد از آن آنحضرت بر مرکب سوار شده
بمنزل خود مراجعت نمود شیخ علی مقدار ابن بابویه قمی قدس سره در کتاب جمع الروایه بسند خود از سلمان فارسی روایت کرده
که گوید روزی در خدمت مولای خود امیر المؤمنین و در آن روز نوبت غصب خلافت عمر ابن خطاب علیه اللعنه والعذاب بود
حضرت امام حسن و محمد ابن حنفیه ابی بکر و عمار یاسر و مقداد اسود نیز در خدمت آنحضرت بودند و سخنان در میان گذشت ناگاه
امام حسن خطاب بحضرت خلافت مآب مرتضوی کرده فرمود که یا امیر المؤمنین حضرت ملک منان بر بنده خود سلیمان ملک
و سلطنتی که داده بود آیا بر سید اوصیا نیز چنین عطیه کرده است تحقیقا سلونی عالم معالم لدنی تبسم فرمود گفت ای فرزند
قسم بدان خداوندی که دانه در زمین رویانید و آدم را از خاک آفرید که آنچه خداوند عالم بپدرت داده از ملک و سلطنت
و مرتبه و منزلت بهیچیک از اوصیا و انبیا نداده بعد از تو هیچکس بدین کرامت فایز نخواهد شد آنگاه حضرت امام حسن در مقام
التماس در آمده مسئلت نمودند که یا امیر المؤمنین میخواهم که شمه از آنچه حضرت واهب بی منت بر شاه ولایت کرامت
فرموده مشاهده نمایم تا باعث زیادتی ایمان مؤمنان گردد شاه ولایت و مسندنشین بارگاه خلافت فرمودند که سمعاً
و کرامةً تسنیم التماس شما او از کرامات خود شمه بر شما بنمایم پس آنحضرت برخواسته دو رکعت نماز بجا آورد و کلمات چند
بر زبان معجز بیان جاری گردانیدند که حضار مجلس هیچ یک نفهمیدند آنگاه ابری آنجا برخواست در میانه خانه دست مبارک بجانب
مغرب بلند کرده بعد از لمحه دست مبارک بجانب خود کشیده دیدیم که در کف دست مبارکش پارچه ابری بود دراز آن ابر ابر
دیگر نمود پس دیدیم که آن ابرها در میان خانه در آمد و بوی مشک اذفر از آن بمشام ما رسید و در میان سقف و فرش خانه ایستادند
آنحضرت خطاب بدان ابرها کرده فرمودند که پایین آیید سلمان فارسی گوید که دیدیم که آن ابرها بمشابه قلیچه پهن شدند و شروع
کردند به پایین آمدن و بزبان فصیح میگفتند که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک وصی نبیه
کریم و بعد از شهادتین گفتند گواهی میدهیم یا علی که تو وصی و جانشین پیغمبری گرامی هر که شک آورد بمعرفت و وصایت تو هلاک
گردد و هر که چنگ زند بدامن ولایت نجات یابد آن ابرها بر فرش خانه یکی شدند آنحضرت فرمود که برخیزید و بر بالای ابر
بنشینید پس ما همگی برخواسته بدستوری که در مجلس نشسته بودیم بالای یک پاره ابر نشستیم و آنحضرت بالای ابر دیگر نشستند
و کلمات چند بر زبان معجز بیان جاری گردانیدند که هیچ یک از ما نفهمیدیم آنگاه اشاره به ابر کرده فرمود که بجانب مغرب روانه شو ناگاه دیدیم

که بادی پیدا شد و بر زبر آن ابر پیچیده و ابرها مرا با آن تختی بر داشته متوجه او گردانید ما از روی تعجب نظاره بر آنحضرت میکردیم دیدیم
که آنحضرت جامه زرد در بر کرده و تاجی از یاقوت سرخ بر سر گذاشته و نعلین در پا کرده که بند آن نعلین از یاقوت سرخ بود و انگشتری
بر دست کرده که نگینش از مروارید سفید براق یا در نجف بود که از لمعانش چشمها خیره میشد و در بالای کرسی از نور
نشسته بود که آن کرسی بر روی ابر بود پس حضرت امام حسن عرض کرد که ای پدر بزرگوار سلیمان را همه مخلوقات مطیع و منقاد
بودند حضرت بجهة انگشتری که داشت آیا ترا مخلوقات بجز مطیع و منقاد باشند حضرت شاه ولایت فرمودند که ای نور دیده من
وای فرزند پسندیده من منم نور خدا در روی زمین که از روی محبت من خلایق برحمت خدا رسند و منم زبان حق و چشم بینای
خدا و منم گویای او در میان مخلوقاتش منم دست خدا منم نور خدا که هرگز خاموش نمیشوم منم آن دری که از آن بخدا توان رسید منم
حجت خدا بر بندگانش منم گنج خدا در روی زمین قسمت کننده بهشت و دوزخ منم سدی که ذوالقرنین بسته بلکه من آن سد را بستم
ای فرزند میخواهی که خاتم سلیمان بر تو بنمایم آنگاه آنحضرت دست مبارک را در بغل کرده انگشتری بیرون آورد از طلای سرخ که نگینش
از یاقوت سرخ بود فرمود که اینست خاتم سلیمان و اینست نامهای اصحاب عبا که بر نگین وی نقش کرده اند سلمان گوید که از دیدن
انگشتر تعجب ما زیاده شد آنحضرت فرمودند که از مثل من که وصی پیغمبر آخر الزمانم اینها که می بینید عجب نیست قسم بخدا که بنمایم بشما
امروز چیزی که هرگز بیش ازین ندیده باشید و از کسی نشنیده باشید پس حضرت امام حسن عرض کردند که یا امیر المؤمنین آرزوی
اینست که سد ذوالقرنین را بما بنمای آنحضرت باد را امر کرده فرمود که ابرهای بر ما را بدان سمتی که فرزند من میخواهد پس باد از نهیب
آنحضرت آواز بر داد چون آواز رعد و ابرها را بشتاب تمام بلند کرده می برد و امیر المؤمنین در بالای کرسی از نور از پی ما می آمد تا آنکه
ابرها ما را بکوهی بلند رسانیدند در آن کوه درخت عظیمی بود که برگهایش از هم ریخته و شاخهایش خشک شده از آنحضرت پرسیدیم
که یا امیر المؤمنین این درخت را چه رسیده که برگ و بارش از هم ریخته فرمود که این درخت پیر رسید تا حال خود بر شما گوید حضرت امام حسن
پیش آمده از درخت سوال نمود که چه میشود ترا ای درخت که خرمی و سبزی از تو رفته و برگ و بارت از هم ریخته جوابی از درخت
ظاهر نشد امیر المؤمنین فرمود که ایها الشجرة اجبهم باذن الله یعنی ای درخت جواب ایشان بگو و خبر خود بر ایشان بده سلمان گوید دیدیم
گویا گردیده
که آن درخت بزبان فصیح گفت لبیک لبیک یا وصی رسول الله بعد از آن آن درخت خطاب بحضرت امام حسن کرده گفت
یا ابا محمد هر شب پدر تو وقت صبح بنزد من میشد و دو رکعت نماز میکرد و تسبیح و تهلیل میگفت بعد از آن اسب زرین حاضر
میشد پدرت سوار میشد و از نزد من میرفت و من از شمیم بوی پدرت که روح افزا بود شاداب و سبز بودم اکنون چهل
شب است که بدین مکان تشریف ارزانی نفرموده من از مفارقت وی بدین مرتبه رسیده ام که می بینی پس شاه ولایت بنزد آن
درخت حاضر شده دو رکعت نماز بجا آورد و دست مبارک بر ساق آن درخت کشید از آن درخت ناله بر خواسته گفت
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واشهد ان علیا ولی الله و وصی رسوله
پس گفت یا علی هر که دست بر دامن ولایت تو زد نجات یافت و هر که سرکشی نمود هلاک شد آنگاه آن درخت سبز گردید

ورک

١۶١
و برگ و بارش سبز شد پس آمد پس آنحضرت باد را امر فرمود ابرها را بر داشته چنان بلند کرد که تمام دنیا در نظر ما بمثابه بیضه بود که در دست
کسی باشد رسیدیم در طبقه هوا بملکی که سر او در زیر قرص آفتاب و پای او در بحر محیط بود یک دست او در مشرق و دیگری
در مغرب بود چون آن ملک را مشاهده کردیم از آنحضرت پرسیدیم که یا امیر المؤمنین این کیست و از چه راه یک دست
در مشرق و دست دیگر در مغرب دارد آنحضرت فرمود که این فرشته ایست که بحکم و فرمان خدا من او را در میان آن
موکل گردانیده ام بگردانیدن شب و روز که تاریکی و روشنی را از پی هم پدید آرد و چنین خواهد بود تا روز قیامت پس
آنحضرت باد را امر کرده باد ما را بر داشت رسانید بکوه عظیمی که در سیاهی و تاریکی چون شب تار بود و دود از آن مرتفع شده بود
از آنحضرت پرسیدم که یا امیر المؤمنین این چه کوه است آنحضرت فرمود که کوهیست که یاجوج و ماجوج درین کوه می باشند و این
دودی که می بینید دود آتشیست که بر ایشان مسلط شده آنحضرت خطاب بابرها که فرمود که در زیر این فرود آ پس ابر بدامنه
کوه فرود آمد و ما طایفه یاجوج و ماجوج را به سه صفت مشاهده کردیم صنفی بودند که طول قامت ایشان صد و بیست ذرع بود و صنف
دیگر طول قامت ایشان چند ذرع و عرض ایشان هفتاد ذرع بود و صنفی دیگر چنین بودند که از بزرگی گوشهای ایشان یک
گوش را لحاف و دیگری را فرش خود میکردند پس از آنحضرت پرسیدیم که یا امیر المؤمنین حاکم اینها کیست آنحضرت فرمود که حاکم
اینجماعت با این کثرت که می بینید منم و همه اینها مطیع و منقاد منند پس آنحضرت خطاب بر باد کرده باد ابرها را بلند کرده ما را
بکوه قاف رسانید کوهی دیدیم از یاقوت سرخ که احاطه بر همه دنیا کرده بود ناگاه دیدیم که ملکی بصورت بنی آدم که موکل بدان
کوه بود حاضر شده سلام بر امیر المؤمنین داد و رخصت عرض مطلب از آن حضرت خواست آنحضرت
فرمود که ای ملک میخواهی که مطلب ترا بیان کنم یا آنکه خود عرض مینمایی ملک گفت یا امیر المؤمنین تو امام مبین و مطلع بر آنچه
در دلهاست بگو آنچه مراد منست آنحضرت فرمود که میخواهی رخصت زیارت برادرت از من خواهی و من ترا باذن و فرمان
الهی رخصت دادم پس دیدیم که آن ملک بسم الله الرحمن الرحیم گفته چند قدمی برداشت و از نظر ما غایب شد و در آن کوه
سیر میکردیم ناگاه رسیدیم بدرخت عظیمی چون درخت اول برگ و بارش ریخته حضرت امام حسن پیش آمده از درخت
پرسید که ایها الشجرة ترا قسم میدهم بحق امیر المؤمنین که بر ما خبر دهی که چرا خشک شده سلمان گوید که شنیدیم که آن درخت بزبان
فصیح گفت یا ابا محمد پدر تو هر شب در ثلث اول شب بنزد من حاضر میشد و عبادت خدا میکرد و پس از تسبیح و تحمید و تهلیل حاضر
میشد پدرت بر آن اسب سوار شده از پیش من رفت و شادابی و سبزی من از بوی روح افزای پدر تو بود و اکنون چهل
روز است که فیض قدوم خود از من باز گرفته ازین جهت برگ و بارم ریخته و از مفارقت وی افسرده ام از تو التماس دارم
که از پدرت التماس نمایی که پدرت مرا از نظر نیندازد و مرا از فیض قدومش محروم نسازد پس امیر المؤمنین دست مبارک بر ساق
درخت کشیده فرمود که ار شاه ان شنیدیم که آن درخت گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله پس گفت یا علی گواهی میدهم که تو پدر بزرگوار امامان امتی و وصی و جانشین حضرت

سلاطین هر که در اطاعت ما و من و ولایت تو رنگ نجات یافت و هر که تخلف از اطاعت تو ورزید هلاک گردید پس آنگاه آن درخت
سبز شده و طراوتی بی اندازه بهم رسانید و یک ساعت در زیر او بودیم از آنحضرت پرسیدیم که یا امیر المؤمنین آنملک که از شما رخصت گرفت
بکجا رفت آنحضرت فرمود که من دیروز از کوه ظلمت گذر کردم ملکی که موکل کوه ظلمت بود از من رخصت طلبید که زیارت اینملک نماید و من
بر وی رخصت دادم و او برخصت من دیدن این ملک کرد امروز اینملک نیز از من رخصت گرفت که باز دیدن او نماید پرسیدیم که
یا امیر المؤمنین ملائکه بی اذن شما از مکان و محل خود حرکت نمیکنند آنحضرت فرمود که قسم بدان خداوندی که آسمانها را بی ستون برافراشته
که ملائکه بی اذن و رخصت ما از مکان و جای خود حرکت نمیکنند بقدر نفسی زدن که اگر بی فرمان ما بقدر چشم بهم زدن حرکت کنند از آتش
برق غضب الهی آنها رسیده و پرهای را بسوزانند و همه ملائکه مطیع و منقاد منند و بعد از من مطیع و فرمان بردار فرزندانم
حسن اند و بعد از وی مطیع فرزندم حسین اند و بعد از وی مطیع نه فرزند از اولاد حسین که نهم ایشان قایم آل محمد است پرسیدیم
که یا امیر المؤمنین نام ملکی که موکل بکوه قاف است چیست فرمودند نام او برخائیل است پس عرض کردیم که یا امیر المؤمنین ما امروز بخدمت
شما بسر بردیم کدام وقت نزول و اجلال بکوه ظلمت بود آنحضرت فرمود که چشمهای خود را بپوشانید پس ما همگی چشمهای خود را پوشانیدیم
آنحضرت بعد از لمحه فرمود که چشمها بگشایید چون گشودیم خود را در مملکت دیگر دیدیم گفتیم این امر عجیب است آنحضرت فرمود که ملک و ملکوت
عالم آسمانها و زمین در قبضه اقتدار منست شما را طاقت اطلاع بر آن نیست با آنکه من بنده مخلوقم که در اکل و شرب و خواب و نکاح مانند شمایم
اگر اندکی از آنچه میدانم بر شما بنمایم دلهای شما تاب دیدن و شنیدن آن نیارد بدانید که من هرچه میکنم باسماء اعظام الهی میکنم و بدانید که نامهای
عظام خداوند ملک علام هفتاد و سه اسم است که یک اسم آن در نزد آصف بن برخیا بود که تخت بلقیس را از دو ماهه راه بیک چشم بهم زدن
نزد سلیمان حاضر گردانید و در نزد من هفتاد و دو اسم است و یک اسم مخصوص علم غیب حق است پس آنحضرت فرمود که لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم پس فرمود که شناخت ما را در عالم دنیا هر که شناخت ما را در روز اول در عالم ارواح و منکر باشد در عالم جسد هر که منکر ما
بود در عالم ارواح آنگاه باد را امر کرد و ابر ما را برداشته بباغی برد که از سبزی و شادابی با باغهای بهشت برابری میکرد و در آنجا جوانی دیدیم که در میان
دو قبر بنماز و نیاز مشغول بود پرسیدیم که یا امیر المؤمنین این جوان کیست فرمود برادر من صالح پیغمبر است و این دو قبر قبر پدر و مادر اوست چون
چشم حضرت صالح بر آنحضرت افتاد بی تابانه از جای خود برآمد و خود را بخدمت آنحضرت رسانیده از سینه بر سینه آنحضرت بوسه میداد و آغاز گریه مینمود
و آنحضرت او را تسلی میداد پرسیدیم که یا امیر المؤمنین چرا حضرت صالح گریه میکند فرمود که از صالح بپرسید امام حسن پیشتر رفته گفت ایها العبد
الصالح سبب گریه چیست فرمود که یا ابا محمد پدر تو هر روز وقت طلوع صبح نزد من حاضر میشد و با هم نماز میگذاردیم و چون عبادت پدر ترا میدیدیم
باعث رغبت و قدرت من شد بر عبادت و طاعت الهی مدت ده روز است که بدین مکان تشریف ارزانی نداشته چون پدر ترا دیدم از غایت
اشتیاق که داشتم طاقتم نماند عرض کردیم که یا امیر المؤمنین این عجب تر است از همه هر روز نماز صبح را با تو میکنم پس چگونه بدینمکان آمدی
آنحضرت فرمود تعجب از کردار ما و خاتم النبیین میکنید و میخواهید که سلیمان را بشما بنمایم و زیارت وی کنید گفتیم بلی یا امیر المؤمنین آرزو داریم
که سلیمان را به بینیم پس شاه ولایت روان شده ما در خدمت وی رسیدیم بباغی که هیچکس مانند آن ندیده و نشنیده باغی بود که آبها در وی جاری میشد و نهرها

بود

بود و عرض هر یک یک فرسخ بود و مرغان خوش الحان بنغمات خود میخواندند که آبهای بسیار و میوه‌های بیشمار در آن بود چون مرغان را چشم بر آنحضرت افتاد
انبار پرواز نموده در بالای سر آنحضرت جا گرفتند و طواف مینمودند در میان آن باغ تختی دیدیم از فیروزه و جوانی بر آن تخت بر پشت خوابیده بود و دستهای خود را
بر سینه نهاده و ماری بر بالای سر و پایین پای آن تخت بود چون آمدند مارها شاه ولایت را دیدند از جای خود جسته در بالای قدم مبارک آنحضرت خود را بر خاک غلطانیدند
عرض کردیم که یا امیر المؤمنین این جوان کیست فرمود که سلیمان است پس نظر کردیم بر دست وی انگشتری در دست وی بود آنگاه آنحضرت بالای سر سلیمان آمده انگشتری
که با خود داشت در انگشت سلیمان کرد و گفت برخیز ای سلیمان باذن و فرمان خداوندی که استخوانهای پوسیده را زنده گرداند ناگاه دیدیم که سلیمان حرکتی کرد برخاست و گفت
گواهی میدهم که خدایی که مستحق پرستش است یکیست و او را شریک و انباز نیست و گواهی میدهم که محمد بنده او و فرستاده اوست و خداوند عالم او را فرستاده
برای هدایت خلایق و ظاهر گردانیدن دین حق و غالب گردانیدن دین خود بر سایر ادیان اگر چه مشرکان از اینمعنی کراهت داشته باشند و گواهی میدهم یا علی تو وصی و جانشین
حضرت پیغمبری و توی راه نماینده و راه راست یافته و بوسیله محبت تو و اهل بیت تو از خداوند عالم درخواستم که ملک و پادشاهی بر من ارزانی داشت
که هیچ یک از اولاد آدم چنین ملک و ملکوت ارزانی نداشته بود پس شاه ولایت ساعتی در نزد سلیمان بود و ما همگی بپابوس سلیمان مشرف شدیم آنگاه آنحضرت
سلیمان را وداع نمود سلیمان بحال اول مراجعت پرسیدیم که یا امیر المؤمنین اینمقام کوه قافست در عقب کوه قاف آیا چه باشد آنحضرت فرمود که عالمیست
احاطه کرده بر کل دنیا پرسیدیم که یا امیر المؤمنین در عقب آن چیزیست آنحضرت فرمود که چهل دنیا است هر دنیایی برابر با چهل دنیای شما میکند پرسیدیم
که آن طرف دنیاها چیزیست آنحضرت فرمود پانصد حجاب است از نور و پانصد حجاب دیگر از ظلمت که غلظت هر حجابی پانصد ساله راه است پرسیدیم
که یا امیر المؤمنین آیا چگونه علم داری باینها آنحضرت که علم من بدینها چون علم منست بکل دنیای شما و نور حضرت رسالت حافظ این عالمهاست
و من نگهبانم و همچنین بعد از من اولاد من حافظ و نگهبان ایشان باشند و من داناترم براه آسمانها از راههای زمین بدانید که ماییم حافظ شریعت
مصطفی و ماییم مخزون و مکنون الهی ماییم اسماء حسنی که بندگان خداوند خود را بنامهای ما خوانند دعای ایشان مستجاب گردد و ماییم صاحب نامهایی
که بر عرش و کرسی نوشته است و ماییم قسمت کنند بهشت و دوزخ را و از ما تعلیم گرفتند ملائکه تسبیح و تقدیس و تهلیل الهی و ماییم کلماتی که چون آدم
تلقی نمود و بر زبان نامهای ما را جاری گردانید توبه او بدرجه قبول رسید من میدانم این امور عجیبه و غریبه را ببرکت اسم اعظم که اگر آن اسم را
بر برگ زیتون بدان چیزی نویسند و در میان آتش اندازند نسوزد و تیرگی شب و روز از برکت نامهای ماست نامهای ما را چون بر آسمانها نقش کردند
بی ستون استقامت یافت و چون بر زمین نوشتند زمین استوار گردید و بر باد خواندند باد بحرکت آمد و بر برق نوشتند برق لمعان و درخشندگی
پیدا کرد و بر رعد چون رقم کردند رعد غریدن گرفت و بر جبهه اسرافیل نوشتند گویا بکلام سبوح و قدوس رب الملائکة والروح گردید پس آن
حضرت فرمودند که چشمهای خود را بپوشانید چون چشم پوشیدیم بعد از لمحه فرمودند که چشم بگشایید چون گشودیم خود را در شهری دیدیم که مشتمل
بر بازارهای معمور و قصرهای بلند بود مردمش در نهایت بلندی قامت گویا که هر یک در بلندی چون درخت خرما بودند پرسیدیم که یا امیر المؤمنین
این شهر و این خلایق با این بلند قامت کیانند آنحضرت فرمود که این شهر عاد و ثمود است و این خلایق از بقیه قوم عادند که هنوز در کفر
و ضلالت گرفتارند و ایمان بخداوند عالم ندارند و شهر ایشان و شهر و مسکن ایشان در طرف مشرق میشوند در زمان حیات حضرت رسالت
بر مکان الصلاة ایشان آمدم و قلعه ایشان را خراب کردم و ایشان را از آنمکان آوردم و شهر آوردم باینمکان که بینید و بر احوال ایشان مطلع شوید

پایتی

میخواهم که در برابر شما با این گروه مقاتله نمایم پرسیدیم که یا امیر المؤمنین بی دعوت با ایشان مقاتله خواهی کرد آنحضرت فرمود نه اول ایشان را
بوحدانیت خدا و برسالت حضرت مصطفی دعوت میکنم بعد از آن پس آنحضرت ایشان را دعوت نمود ایشان ابا نمودند و حمله بر روی آنحضرت
آوردند پس ترس بر دلهای ما غالب شد آنحضرت برگشتند و دست مبارک بر سینههای ما مالید آنگاه برگشتند و باز ایشان را دعوت بایمان
نمودند ایشان ابا کردند حمله بر آنحضرت آوردند ناگاه دیدیم که آنحضرت لبهای مبارک را حرکت دادند و چیزی خواندند که ما نفهمیدیم ناگاه برق
و رعد و صاعقه پدید آمد از دهان آنحضرت صداهای هولناک بگوش ما می آمد ما را گمان اینکه گویا آسمانها بر زمین رسید و کوههای
زمین از هم پاشید و چون رعد و برق برطرف شد مستغرق ایشان را ندیدیم و همه تل خاکستر شده بودند ما استدعا کردیم که یا امیر المؤمنین
ما را بوطن خود برگردان که ما را زیاده برین امور عجیبه و غریبه طاقت مشاهده اسرار تو نیست آنحضرت ابر را طلبیده بدان ابر سوار
شدیم و باد را امر نمود که بر آن ابر پیچید و ابر را بلند گردانید بمرتبه که دنیا در نظر ما چون درهمی بعد از لمحه آنحضرت فرمود که چشمهای خود را
بپوشانید چون چشم گشودیم خود را در منزل امیر المؤمنین عم دیدیم در همان مکانی که از آنجا مسافر شده بودیم چون فرود آمدیم شنیدیم
که مؤذن اذان ظهر میگفت و ما اول صبح بعد از طلوع آفتاب مسافر شده بودیم گفتیم این امر عجیب تر است که پنجاه ساله راه
در پنج ساعت از روز طی نموده ایم آنحضرت فرمود که قسم بدان خداوندی که روح من در قبضه قدرت اوست اگر خواهم تمام
در یک طرفة العین سیر آسمانها و زمینها میکنم بدان قادرم و این قدرت و قوت در من بامر و فرمان حضرت خالق البریه و برکت حضرت
خیر الخلیقه است منم ولی خدا منم وصی مصطفی در هنگام حیات و وفات ولیکن اکثر مردمان غافلند سلمان گوید که عرض کردم که
امیر المؤمنین خداوند عالم چرا دور گرداند از رحمت خود کسی را که غصب حق تو نمود و منکر خلافت تو گردید و روگردان از درگاه
ملک یکه تو گردید اللهم العن الجاحدین والمنکرین لاسوار علی والمعرضین عنه الی یوم
الدین وضاعف علیهم نقمتک ابد الابدین وصلی الله علی محمد وعلی واولادهما
الطیبین الطاهرین

بازبین شد ۱۳۲۱ ش

حياة القلوب